امام مالک شد و حدیث و آثار ایشان تدوین فرمود و آنچه از سینه بسینه منتقل میشد در بطون قراطیس ودیعت نمود
و اهل آفاق از جمیع امصار بسوی او متوجه شدند چه در نقل حدیث و چه در فتاوی و سرآمد همه شد در وقت خود
و شهرت عظیم یافت که هیچکس در ان شهرت و قبول نزدیک بوی و مشابه او نبود و مدنی مدید باین ریاست و دیانت
در مدینه مکرمه که مرجع عالم است و دل امصار مکث فرمود و بعد از ان روز یکشنبه مریض شد و بیست و دو روز مریض ماند
در روز یکشنبه دهم ربیع الاول و بعضی گفته اند چهاردهم ربیع الاول سنه تسع و تسعین و مائة بدار القرار انتقال فرمود
سحنون گفت عمر امام مالک هشتاد و هفت سال بود و در مدینه مشرفه در منصب اجتهاد و افتا شصت سال
مکث فرمود انتهی پس در بیمدت از اطراف و جوانب مسائل پیش وی می آمدند و جواب با صواب می فرمود
چنانکه شاعری در مدح وی گفته **شعر** یدع الجواب فلا یراجع هیبة * والسائلون نواکس
الاذقان * ادب الوقار و عز سلطان التقی * فهو المطاع و لیس ذا سلطان * یعنی می گذارد
جواب را در حالیکه سایلان بر سینه افکنده باشند زنخهارا یعنی مجال گفتگو نمانده پس گفت و شنود کرده نشود با او
از جهت هیبت و آن هیبت ادب و بردباری و عزت پادشاهی تقوی است پس او را فرمان برداری
کرده شده است و نیست صاحب پادشاهی و عمر بن سعد الانصاری شبی که امام مالک انتقال فرمود
در خواب دید که گوینده میگوید **شعر** لقد اصبح الاسلام زعزع رکنه * غداة ثوی الهادی لدی
ملحد القبر * امام الهدی ما زال للعلم صاینا * علیه سلام الله فی آخر الدهر * هر آینه گشت اسلام
باین صفت که جنبش داده شد اساس او در اصباحی که جای گرفت راهنمای عالم نزدیک لحد قبر امام هدایت
همیشه نگاهدارنده علم بود بر وی سلام خدا باد تا آخر زمان و باید دانست که مدینه مشرفه در زمان او بیشتر
از زمان متاخری شبه مرجع فضلا و محط رجال علما بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی بعد زمانی
مفتیان عظیم الشان که همه عالم را قبله توجه علم ایشان بود میشدند و در آخر همه این کار و بار بر امام مالک افتاد
و امام مالک وارث آن همه شد چنانکه اشیای محسوس را کسی از دست کسی میگیرد گرفتن او بدست خود بس
محسوس میشود و وی آنچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طوایف عالم بکتاب او رجوع کردند و مذهب امام شافعی
فی الحقیقت تفصیل کتاب اوست و امام محمد را سرمایه فقاهت در مبسوط علم اوست بالجمله این چهار امام اند
که عالم را علم ایشان احاطه کرده است امام ابوحنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد این دو امام متاخر
شاگرد امام مالک بودند و مستمندان از علم او و در عصر تبع تابعین بودند مگر ابوحنیفه و امام مالک آن یک شناسند

ومن السعادة سهما
لعبد یقول الفقیر الی
رحمة الله الکریم احمد المدعو
بولی الله بن عبد الرحیم العمری
نسبا الدهلوی منشأ
عفی الله عنه و الهمه
بسلفه الصالحین ان علم الفقه
اشرف العلوم و انفعها و اوسع
کتب الفقه و اصحها
و کتاب الموطا
و اشهرها و اقدمها و اجمعها

وَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلِي فِي الْغَرْزِ أَنْ قَالَ حَسِّنْ خُلُقَكَ لِلنَّاسِ چهارم إِذَا نَشَأَتْ بَحْرِيَّةً ثُمَّ تَشَاءَمَتْ فَتِلْكَ عَيْنٌ غُدَيْقَةٌ فقیر گوید واین احادیث اگر باین الفاظ و هیأت ثابت نشده پس معناش صحیح است واین مبحث اگر خدا خواسته است در جاے خود مذکور گردد ان شاء الله تعالی

اما شهرت موطا پس از امام مالک موطا را جمّ غفیر از فریق روایت کرده اند از بادشاهان رشید و امین و مامون بلکه گفته اند مهدی و هادی نیز روایت کرده اند و از مجتهدین شافعی و محمد بن الحسن بلا واسطه و احمد عن عبد الرحمن بن مهدی جماعات عنه و ابو یوسف عن رجل عنه و از محدثان جماعتیکه حصر آنها میسر نیست و از اصحاب مالک یحیی بن یحیی مصمودی و ابن قاسم و رضیع و از صوفیه ذو النون مصری و غیر ان و از اهل مصر و شام و عراق و یمن و خراسان همه روایت کرده اند و نسخ موطا زیاده از سی نسخه است شیخ ابن عبد البر کتاب تمهید و استذکار را بر دوازده نسخه نهاده که اشهر آن و اقوی اند قاضی عیاض گفته اعتنا کرده نشده است بهیچ کتابی مانند آنکه اعتنا کرده اند بموطا پس از متقدمین شرح کرده است او را ابن عبد البر در تمهید و استذکار و ابو الولید بن صفار در کتاب مرغب و جمعی کثیر را نام برده است و در بیان تحریف مشارق قاضی عیاض کتابی عجیب است و بعض برای او مسند تصنیف کرده اند و بعض در اسماء الرجال او و وصل منقطع آن سخن گفته اند و بعد از ان زمانی نگذشت که جماعه از علما متعرض شرح و بیان با روایته و اسناد آن نشده تا آنکه این فقیر روایت کرده آن را از بعض اهل مکه مسلسلاً

ومصلح بن هبير

ابی حنیفة وصاحبیه وبراسه وهذه المذاهب بالنسبة للموطا کالشروح للمتن وهو منها بمنزلة الدوحة من الغصون وان الناس وان کانوا من فتاوی مالک فی رد وتسلیم وتنکیت وتقویم ما صفا لهم الشرب ولا تأتی لهم المذهب الا بما سعی فی ترتیبه

٨

واجتهد فی تهذیبه

وقال الشافعی ما من علی لیس احد امن من مالک فی دین الله من الکتب وجاء بعد ان الکتب المصنفة فی السنن کصحیح مسلم وابی داود والنسائی

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دران دار الهجرة و بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب آنحضرت بسنه و ادب بهریر نسد

وفرق شمل العلم فی تابعیهم ❊ وکل امرء منهم له فیه مذهب ❊ و پراگنده کرده شد علمیکه مجموع بود در میان صحابه تابعین

و هر فردی را از تابعین دران علم مذهبی بود فخلصه بالسُّبُلِ للناس مالك ❊ و منه صحیح فی المحبّن و اجوب ❊ پس

خالص ساخت علم را درین راهها مختلف برای مردمان امام مالک و از علم دو قسم پیدا شده بود تندرست و قت درست سانیدن و

بمرض خارش مبتلا شده فاما لتصحیح الروایة داءه ❊ و تصحیحها فیه دواء مجرب ❊ پس ظاهر کرد مرض علم را امام مالک

بسبب آنکه بصحت حکم کرد روایه را و بصحت حکم کردن آن روایت در علم دوای مجرب است ولو لم یلح نور الموطا لمن سری

بلیل عماه ما دری این یذهب ❊ و اگر ظاهر نمی شد نور موطا برای کسیکه وقت شب رفت در شبکوری خود هرگز ندانستی که کجا میرود

فبادر موطا مالك قبل فوته ❊ فما بعده ان فات للحق مطلب ❊ پس شتاب کن بسوی موطا مالک پیش از آنکه بدست تو

نیاید پس نیست بعد موطا اگر بدست نیامد برای حق مطلبی ودع للموطا کل علم تریده ❊ فان الموطا الشمس والعلم کوکب ❊

بگذار بسبب شغل موطا هر علمیکه خواستی آنرا پس هر آئینه موطا آفتاب است و سائر علم ستاره است هو الاصل طاب الفرع منه

لطیبه ❊ ولم لا تطیب الفرع والاصل طیب ❊ موطا اصل است در علم خوش شده است فروع علم احکام بجهت خوبی موطا

چرا خوش نشود فروع حال آنکه اصل او خوش است ❊ هو العلم عند الله بعد کتابه ❊ وفیه لسان الصدق بالحق

معرب ❊ موطا همانست علم مقبول نزدیک خدایتعالی بعد کتاب الله که قرآن عظیم است و در موطا زبان راستی بامور واقعی خبر

دهنده است لقد اعربت آثاره ببیانها ❊ فلیس لها فی العالمین مکذب ❊ هر آئینه اظهار کردند آثار موطا به بیان واضح

خود پس احکام شرع را پس نیست او را در عالمها هیچ دروغ دارنده و مما به اهل الحجاز تفاخروا ❊ بان الموطا بالعراق محبب ❊

و از جمله آنچه بان اهل حجاز مفاخرت کرده اند بر جمیع اقطار آنست که موطا در عراق دوست داشته شده است و اعتبار آن مشتهر

دارند ومن لم یکن کتب الموطا ببیته ❊ فذاك من التوفیق بیت مخیب ❊ و هر که ننوشت موطا را در خانه خود

پس آنخانه خانه ایست مطلب نارسیده و از توفیق التعجب منه اذ علا فی حیوته ❊ بغا الیه من بعد المنیة اعجب ❊ اما تعجب

میکنی از مالک بسبب آنکه بلند شد قدر او در حیات او و بلند قدری او بعد از مرگ عجیب تر است جزی الله عنا فی موطاه مالکا

بافضل ما یجزی اللبیب المهذب ❊ جزا داد خدایتعالی از جانب ما مالک را در موطای او بهترین آنچه جزا داده میشود دانای

آراسته شده را لقد احسن التخلیص فی کل ما روی ❊ کذا فعل من یخشی الاله و یرهب ❊ هر آئینه نیکو کرد خالص کردن

از خاک در هر چه روایت کرد همچنین است کار کسیکه بترسد از خدا و هراسان میباشد لقد فاق اهل العلم حیا و میتا ❊ فاضحت

به الامثال للناس تضرب ❊ هر آئینه فائق شد بر اهل علم در حالیکه زنده بود و در حالیکه مرده بود پس شدند داستانها باو مر ناس زده

ان تخرج احادیثه
ثنتها السهل تناوله
واثنی علیه کل حدیث
بما استنبط منه
جماهیر العلماء واجمعوا
الی ذلك من القرآن
۱۱
العظیم ولا بد للفقیه
من حفظه ومن
تفسیره ولا بد له
من معرفته واذکر
فی کل باب مذهب
الشافعیة والحنفیة

وما فاقهم الا بتقوى وخشية

میشود در میان مردمان هر کرا خواهند بعلم وصف کنند گویند مالک عصر خود ست و سبب آنکه راضی

و اذا کان یرضی فی الله و یغضب + فایق نشد بر عالمان مگر بتقوی خدا تعالی و ترس او

میشد برای خدا و غضب میکرد برای خدا فلا زال یسقی قبره کل عارض + منیق ظلت عز الیه تسکب پس همیشه باد

که آب میدهد قبر او را هر ابر بسیار جاری که هست دهان مشکهای او ریزان و از ان شاخ و برگی آنست که بیقین

معلوم شد که طریق اجتهاد و فقه بمعنی معرفة احکام شرعیه از ادله تفصیلیه امروز مسدود ست الا از یک وجه که موطا پیش نگرد

و وصل مرسل آن و ماخذ اقوال صحابه و تابعین بشناسد و نظر مجتهدانه که تحدید مفهوم الفاظ و تطبیق دلائل و تبیین رکن

و شرط و ادب و تخلص بقواعد کلیه جامعه مانعه و معرفت علل احکام و تعمیم و تخصیص احکام برحسب علل و مانند آنست اختیار کند

و تعقبات شافعی و غیر ان در نظر دارد و بعد از ان جهد کند بعلم احکام الهی به یقین یا غالب رای حاصل کند بدلالت دلائل

بران مسائل تفصیل این مجمل آنست که اجتهاد در هر عصر فرض بالکفایه است و مراد از اجتهاد اینجا نه اجتهاد مستقل است

مثل اجتهاد شافعی که در معرفت تعدیل و جرح رجال و معرفت لغت و مثل آن محتاج بشخصی دیگر نبود و همچنین در ان مجتهد آمد

مسبوق بارشاد کسی بل معرفت احکام شرعیه از ادله تفصیلیه و تفریع و ترتیب مجتهدانه اگرچه بارشاد صاحب مذهبی

بوده باشد و آنکه گفتیم اجتهاد در هر عصر فرض ست بجهة آنست که مسائل کثیرة الوقوع غیر محصور اند و معرفت احکام الهی در آنها

واجب و آنچه مسطور و مدون شده ست غیر کافی و در آنها اختلاف بسیار که بدون رجوع با دله حل اختلاف آن نتوان کرد و طرق

آن تا مجتهدین غالبا منقطع پس بغیر عرض بر قواعد اجتهاد در است نیاید و آنکه گفتیم که امروز طرق اجتهاد مسدود ست الا

از یک جهت بسبب آنست که صرف احادیث جمیع احکام الکفایه نمیکند لابد ست از آثار صحابه و تابعین و حالا هیچ کتابی که

محکم باشد و نظر مجتهدانه دران کرده باشند طبقه بعد طبقه غیر موطا نیست و این امر محتاج بدلیل نیست نزدیک کسیکه کتب ماثوره

که اصول شرع اند شناخته باشد و نظر مجتهدانه و تکلم علما دران دانسته باشد و ساده لوحان زمان ما که ازین جانب بکلی

معرض اند ناقه صنفت مهاری در بینی خود محکم کرده اند نمیدانند که کجا میروند کار و بار ایشان دیگر ست والشیا نزالفهم این

امور مکلف نتوان کرد خلق الله للحروب رجالا + و رجالا لقصعة و ثرید + بالجمله بملاحظه این امور شوق که تا

موطا اولا و شرح آن ثانیا پیدا کرد و در شرح ترتیب تبویب مسائل فقهیه برحسب ترتیب کتب فقه و ذکر آیات متعلقه

بهر باب و شرح غریب و ترجمه هر حدیثی و بیان اختلاف فقها در هر مسئله بوجود آمد و تحدید الفاظ وارده در نصوص و

استخراج علة هر حکمی و تخلص بواسطه آن بقواعد کلیه جامعه مانعه و تعقب شافعی و غیر آن که غوامض اسرار اجتهاد ست ذکر کرده شد

و وصل مرسل و ماخذ اقوال صحابه و تابعین که از غوامض علوم محدثین ست نیز ذکر کرده شد و اگر اهل زمان بفهم این غوامض نرسند

ادخا القسمان العظیمان الیوم وهم الکثرة من وهم المصنفون فی اکثر الفنون الدینیة وهم القادة الائمة ولم التعرض للمذهب غیرهما استبداد ۱۲ عنهم ای الکتاب علی حاملی الالباب فیما هو الاهم فی الباب و لا فیما موضع نکته و ابین ما تعقب به الطبقة علی الاخری باشارة حیث کان التعقیب

و آنرا غنیمت نشمارند گله نیست زیرا که از عمومی مجتهدین و عموم محدثین هر دو معرض و متغافل اند ولله لایزال علیه
لما جهل باید دانست که امام مالک بنای فقه بر حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهاده است که مسند باشد یا مرسل ثقاة
بعد ازان بر قضایای حضرت عمر و بعد ازان بر فتوی ابن عمر و عمل او و بعد ازان بر فتاوی سائر صحابه و فقهای مدینه که سعید
بن المسیب و عروة بن الزبیر و قاسم و سالم و سلیمن بن یسار و ابو سلمه و ابو بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابو بکر
بن عمرو بن الحزم و عمر بن عبد العزیز الخلیفه و مانند ایشان است اما اختیار قضایای حضرت عمر پس از جهت آنست که رای
ایشان موافق وحی و کتاب بود غالبا و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده اند از رویای خود که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم لبن خورده اند و بقیه خود را بعمر داده اند و تعبیر آن علم بود و بر عمر قمیصی سابغ دیده اند و تعبیر آن علم بود از جهت آنست که غالبا
قضایای حضرت عمر مجمع علیه صحابه میشده اند و اما عمل ابن عمر پس بسبب آن اختیار نمود که اکابر صحابه باستقامت او و قوت
او دران باب بر سائر صحابه گواهی داده اند از انجمله قول حذیفه لقد ترکنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یوم
توفی وما منا احد الا وغیر عما کان علیه الا عمر و عبد الله بن عمر هر آئینه گذاشتیم آنحضرت را صلی الله علیه و آله
وسلم روزیکه متوفی شد حال آنکه نیست از جمله ما هیچکس الا تغیر کرد از ان وضع که بران بود مگر عمر و عبد الله بن عمر قال مالک
بن انس و قال ابن شهاب لا تعدلن عن رای ابن عمر فانه قام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
ستین سنة فلم یخف علیه شیء من امر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم واصحابه عدول مکن از
رای ابن عمر پس هر آئینه وی اقامت کرد بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شصت سال پس پوشیده نماند بر وی چیزی از
حال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب او و عائشه رضی الله عنها گفت ما رأینا الزم للامر الاول من عبد الله
بن عمر ندیدیم لازم تر امر اول را یعنی سنت آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم از عبد الله بن عمر و محمد بن حنیفه گفته کان ابن
عمر خیر هذه الامة بود ابن عمر بهترین این امت سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابو هریره و ابو سعید و غیر ایشان را
کانوا یرون انه لیس احد منهم علی الحال التی فارق علیها رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم غیر ابن عمر
این جماعه از صحابه میدیدند که نیست هیچکس از ایشان بر انحال که مفارقت کرده بود آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بران غیر
ابن عمر و جابر گفت اذا سرکم ان تنظروا الی اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم لم یغیروا ولم یبدلوا فانظروا الی عبد الله
بن عمر ما منا احد الا غیر وقتیکه خوش وقت کند شما را که به بینید بسوی اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن اصحاب که تغیر و
تبدیل نکرده اند پس به بینید بسوی عبد الله بن عمر نیست از ما هیچکس مگر که تغیر کرده و ابو جعفر گفته لم یکن من اصحاب رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حدیثا احذر ان لا یزید فیه ولا ینقص

صحیح وزدت فیما مست الیه الحاجة من فی معانیه اللغویة من شرح غریب وضبط مشکل ومعانیه الفقهیة من بیان علة الحکم واقسامه وتاویل الاحادیث عند الفریقین ونحو ذلک ولم اتعرض لذکر من اخرج الحدیث من اصحاب الاصول الستة الا فی مواضع یسیرة لان العلماء قد فرغوا

۱۳

ولا ادولا من ابن عمر بود مجلس از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه می شنید حدیثی از آنحضرت صلعم ترسان تر
از آنکه زیاده کند یا نقصان نماید از ابن عمر و نافع گفت لو رایت ابن عمر یتتبع آثار رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لقلت
هذا المجنون اگر میدیدی ابن عمر را چون پیروی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میکرد میگفتی این مجنون است و جعفر بن محمد عن ابیه عن
جده علی بن الحسین روایت میکند که علی بن الحسین میگفت که ابن عمر زاهدترین قوم است و صائب ترین ایشان از روی رای
اینهمه آثار در مستدرک حاکم مذکور است و یکی از آثار استقامت ابن عمر عدم مداخلهٔ اوست در فتن با حضرت مرتضی علی بیعت
کرد بآن شرط که با هیچ مسلمانی قتال نکند و حضرت مرتضی بآن معنی رضا داد و از همین جهت از محاربات اجتناب تخلف نمود نافع نقل کرده
است که ابن عمر داخل شد در کعبه پس شنیدم او را که در سجده میگفت قد تعلم ما یمنعنی من مزاحمة قریش علی هذه الدنیا
الا خوفک یعنی میدانی که منع نمیکند مرا از مزاحمت قریش برین دنیا مگر خوف تو و سبب اختیار اقوال تابعین مدینه آنست که
مدینه مرجع بلاد و دل امصار بوده است و علما زمانا بعد زمان در انجا میرفتند و آرا خود را برای اهل مدینه عرض میکردند پس
نزدیک اهل مدینه علوم منقح بودند که نزدیک غیر ایشان نبودند و مشایخ مالک همه از اهل مدینه اند الا شش کس ابو الزبیر از اهل مکه
و حمید طویل و ایوب سختیانی از اهل بصره و عطاء بن عبد الله از اهل خراسان و عبد الکریم از اهل جزیره و ابراهیم بن ابی عبلة
از اهل شام باید دانست که امام مالک حدیث عبد الله بن عمر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم غالبا روایت میکند عن نافع
عن ابن عمر و عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر و گاهی ابن عمر روایت میکند عن عمر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم و حدیث
عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم غالبا روایت میکند عن ابن شهاب عن عروة او عن قاسم عن عائشة و عن هشام بن عروة
عن ابیه عن عائشة و عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة و عن یحیی بن سعید عن عمرة عن عائشة و عن ابی الرجال
عن امه عمرة عن عائشة و حدیث ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة او عن
العلاء بن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی هریرة و عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب و عن ابی سلمة او عن ابی بکر بن عبد الرحمن
بن الحارث بن هشام عن ابی هریرة و یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة و سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن
ابی هریرة و عن سمی عن ابی صالح عن ابی هریرة و سعید بن ابی سعید عن ابیه عن ابی هریرة و حدیث انس عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم عن ابن شهاب عن انس و عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن عن انس و عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة
عن انس و عن حمید عن انس و عن عبد الله بن ابی بکر عن انس و حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن ابی الزبیر عن جابر و عن جعفر
بن محمد عن ابیه عن جابر و عن وهب بن کیسان عن جابر و عن محمد بن المنکدر عن جابر و حدیث ابی سعید الخدری عن عمرو
عن ابیه عن ابی سعید و عن محمد بن یحیی بن حبان عن ابی سعید و حدیث سهل بن سعد عن ابی حازم عن سهل امام مالک با

۱۴

قریب بانصد حدیث روایت کرده است آن احادیث اصح واقوی حدیث آنحضرت اند صلی الله علیه وآله وسلم در مشارق ومغارب
زمین امام مالک از حضرت مرتضی وعبدالله بن عباس کم روایت کرده است هارون رشید از سبب آن استفسار کرد فرمود لم یکونا
ببلدی ولم الق رجالهما یعنی نبودند در شهر من وملاقات نکردم با یاران ایشان مع هذا بعض احادیث از ایشان روایت میکند
عن ابن شهاب عن عبدالله والحسن ابنی محمد بن علی عن ابیهما عن علی بن ابی طالب وعن ابن شهاب عن عبید الله بن عبدالله بن
عتبة بن مسعود عن ابن عباس وعن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابن عباس واما احادیث مرسله پس شیوخ امام مالک
دران بسیار اند اجل ایشان ابن شهاب عن الفقهاء السبعة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم وابن شهاب عن النبی صلعم وزید بن اسلم
عن عطاء بن یسار عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم وزید بن اسلم عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ویحیی بن سعید عن سعید بن المسیب
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ویحیی بن سعید عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم وصفوان بن سلیم عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
وهشام بن عروة عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم وجعفر عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم وامام مالک گویا نسخ
وکتب جماعة مطالعه کرده وآنرا بلاغا بلغه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم تعبیر کرده واما آثار حضرت عمر پس روایت میکند عن نافع عن
ابن عمر عن عمر وعن زید بن اسلم عن ابیه عن عمر وعن زید بن اسلم عن عمر وعن نافع عن اسلم عن عمر وعن یحیی بن سعید عن
سعید بن المسیب عن عمر وعن یحیی بن سعید عن عمر وعن اسحق بن عبدالله عن انس عن عمر واما آثار عبدالله بن عمر عن نافع
عن ابن عمر وعبدالله بن دینار عن ابن عمر واما آثار حضرت عائشه عن هشام عن ابیه عن عائشه ویحیی بن سعید عن عمرة
عن عائشه واما اقوال فقهای مدینه پس اقوال سعید بن المسیب عن ابن شهاب ویحیی بن سعید عن سعید بن المسیب و
ابن شهاب عن سالم وابی بکر وزید بن اسلم عن عطاء بن یسار وعبدالرحمن بن القاسم عن ابیه ویحیی بن سعید عن ابی
سلمة وورای ایشان جمعی هستند از جمله علماء که ایشان کثرت ووفور در روایت نکرده اند بلکه ده بیست حدیث از اقوال تابعین
یا مرویات ایشان روایت کرده اند مثل سالم بن ابی النضر مولی عمر بن عبیدالله وداود بن حصین وعبدالرحمن بن
حرملة الاسلمی ویزید بن رومان وحمید بن قیس المکی وابوالاسود محمد بن عبدالرحمن عن عروة وعلقمة بن ابی علقمة وزید
بن خصیفة وثور بن زید الدیلی ومخلد بن عمر بن حلحلة الدیلی وموسی بن عقبة ومحمد بن ابی مریم وجمعی غیر ایشان که امام
مالک بتقریبی از ایشان روایت کرده یا استاذان ایشان بتقریبی از ایشان روایت کرده اند چنانکه گویند سخن از سخن منجر شد
یا جمعی را حوادث واقع شد مر با فقهای سبعه استفتا کردند مالک از ایشان آن فتوی را نقل کرد لیکن آنکه در مرتبه مشیخه مالک باشند
وقسمی دیگر هست که امام مالک مختار خود را وفقهای سبعه معمول مدینه را تقریر میکند ومیگوید السنة عندنا کذا وکذا شافعی
افاده فرموده است که آن اجماع نیست بلکه مختار مالک وشیوخ اوست پس فقیر ازین قسم آنچه موافق جمهور بوده است درین شرح

ان یکون هذا الکتاب جامعا لخمسة انواع من الاحکام هی العمدة لمن اراد ان یتم ما هو الکرام ام الاخذ من نصوص الکتاب وما اثبتته الاحادیث المستفیضة والقویة المرویة فی الاصول [illegible] علیه جمهور الصحابة والتابعین وما استنبط [illegible] من الفقهاء المجتهدین

ذکر کرده رایحه مخصوص بود بمالک از ذکر آن اعراض نمود بالجمله میخواهیم که احوال رجال اسانید مالک بکلام مختصر عرضه دهیم
تا قاری بر بصیره باشد از اسانید مالک از تفاصیل رجالیکه قلیل الوقوع اند اعراض نمودن انسب می نماید عبدالله بن عمر
یکی از مکثرین ست در روایة حدیث و یکی از فقها که مدار فتاوی در عصر صحابه بر وی بود و بر استقامة او جمعی کثیر از صحابه
گواهی دادند و در فتنه داخل نشد و خلافت را بسبب آنکه منجر میشود بقتال مسلمین قبول نکرد و فضائل او بیش از حد احصا است
اول مشاهد او خندق ست بعد از آن صحبت آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در جمیع مغازی لازم گرفت در عمر هشتاد و چهار
و یا هشتاد و شش سالگی سنه ثلث و سبعین [٧٣] بدار القرار شتافت رضی الله عنه سالم بن عبدالله بن عمر یکی از فقهای
مدینه و متورعان و ثقات است از پدر بزرگوار خود بسیار روایت کرده سنه ست و مائة [١٠٦] بدار القرار رفت محمد بن مسلم بن
عبدالله بن شهاب الزهری یکی از فقهای اسلام و محدثین ست و مشار الیه در جمیع فنون شرعیه اول کسی است که کتابت حدیث
کرد و احادیث طویله بدون می متفق علیه نمیشود عمر بن عبدالعزیز گفت لا اعلم احدا اعلم بسنة ماضیة منه و وی
حافظ حدیث ست در اسلام عدد مشائخ او در حدیث و عدد راویان از وی نتوان احصا کرد در عمر هفتاد و دو سالگی سنه اربع
و عشرین و مائة انتقال کرد نافع بن سرجس مولی عبدالله بن عمر یکی از ثقات محدثین ست و حدیث عبدالله بن عمر را چه مرفوع
و چه موقوف مدار بر وی ست و مالک اکثار کرده ست در روایة از وی مالک گفت اذا سمعت حدیث نافع عن ابن عمر لا ابالی
ان لا اسمعه من احد سنه سبع عشر و مائة [١١٧] و قیل سنه عشرین و مائة [١٢٠] انتقال کرد سرجس بفتح سین مهمله و سکون
را و کسر جیم عبدالله بن دینار مولی عبدالله بن عمر از ثقات تابعین مدینه ست سنه سبع و عشرین و مائة [١٢٧] یا سنه اثنی و ثلثین و مائة [١٣٢]
انتقال کرد حضرت عائشه ام المومنین بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنها فقیه حافظه کثیرة الحدیث بود در شجاعت و سخاوت
و فصاحت و علم و تقوی از مردان گوی سبقت ربوده بود سنه سبع و خمسین [٥٧] یا سنه ثمان و خمسین [٥٨] انتقال نمود عروة بن الزبیر
یکی از فقهای سبعه مدینه کثیر الحدیث و الفتوی ست و از ثقات و متورعین بود ست سنه اربع و تسعین [٩٤] انتقال کرد قاسم بن محمد بن
ابی بکر الصدیق رضی الله عنه یکی از ثقات فقهای مدینه و از متورعین تابعین ست سنه احدی و مائة [١٠١] انتقال نمود عمره بنت
عبدالرحمن الانصاریه در تربیت حضرت عائشه بوده ست و صاحبه فقه و حدیث و از وی پسرش ابو الرجال محمد بن عبدالرحمن
روایت کرده ست سنه ثلث و مائة انتقال نمود یحیی بن سعید بن قیس الانصاری القاضی ثقه ثبت ست امام مالک از وی
بسیار روایت کرده ست مرفوع و موقوف سنه اربع و اربعین و مائة متوفی شد هشام بن عروة بن الزبیر ثقه فقیه است
اکثر روایة او از والد اوست مرفوعا و موقوفا سنه خمس و اربعین و مائة [١٤٥] یا ست و اربعین و مائة متوفی شد در عمر هشتاد و هفت
سالگی عبدالرحمن بن القاسم ثقه جلیل ست ابن عیینه گفت کان افضل زمانه سنه ست و عشرین و مائة متوفی شد ابو هریره در سیم

وقال الفضلی المحلی فی بعض المواضع ان الوقف الخ فی باب من قراعته فی ذلک شرطه المعتبر عند اهله و فی بعضها ان ذکر حدیثا و احدا مرتین فان کان باسنادین فیها و الا فسقط الاسناد فی موضع و قلت فی الموضع الاخر قال مالک باسناده کذا و کذا و قد استوعبت احادیث الموطا و اثاره فی هذه النسخة و کان من نزله من السنة کما لو کان استنباطا

١٦

ونسبت وی اہل نقل مختلف اند بسیار ترین صحابہ ست در روایۃ حدیث و اسانید صحیحہ کہ بسیار احادیث او بہم رسیدہ ست دیگر پیدا نیست
در خیبر بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رسید و از آن باز ملازم سعادت صحبت بود در سفر و حضر سنہ پنجاہ و ہفت متوفی شد
و غیر این نیز گفتہ اند عمر او ہشتاد و ہشت سال سعید بن المسیب قرشی مخزومی سید التابعین ست و جامع در فقہ و حدیث
و زہد و عبادت و ورع اعلم ناس بود بحدیث ابی ہریرہ و قضایای عمر سنہ ثلث و تسعین متوفی شد ابو سلمۃ بن عبد الرحمن
بن عوف یکی از فقہای مدینہ ست و از ثقات و مفتیین ست سنہ اربع و تسعین متوفی شد اعرج نام وی عبد الرحمن بن
ہرمز ست ثقہ ثبت ست از حملہ علم در مدینہ منورہ اکثر روایۃ او از ابو ہریرہ ست سنہ سبع عشرۃ و مائۃ متوفی شد ابو الزناد
نام وی عبد الرحمن بن ذکوان ست فقیہ ست و ثقہ در حدیث سنہ ثلثین و مائۃ متوفی شد ابو صالح سمان نام او ذکوان ست
ثقہ ثبت ست جلب می کرد زیت را بکوفہ از ین جہۃ زیات و سمان گویند سنہ احدی و مائۃ متوفی شد سہیل بن ابی صالح
صدوق ست در آخر عمر حفظ او متغیر شدہ بود از ین جہت بخاری بخبر مقرون بغیر او یا معلق روایت می کند سمی مولی ابی بکر
بن عبد الرحمن بن الحارث بن ہشام ثقہ صدوق ست سنہ ثلثین و مائۃ انتقال کرد ابو سعید المقبری کیسان ثقہ ثبت ست
سنہ مائۃ انتقال کرد از موالی بود نزدیک مقبرہ مدینہ ساکن می شد از ین جہۃ مقبری گویند سعید بن ابی سعید از مشاہیر اہل
مدینہ ست و ثقات ایشان در آخر عمر اختلاط پیدا کرد و ائمہ قبل از اختلاط روایت کردہ اند سنہ ثلث و عشرین و مائۃ انتقال
نمودہ انس بن مالک انصاری از مکثرین در روایۃ ست دہ سالہ بود کہ سعادت خدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
اختیار کرد و دہ سال بر خدمت مقید شد و بیست سالہ بود کہ واقعہ ہائلہ آنجناب علیہ الصلوۃ والسلام پیش آمد مورد
عنایات بسیار شدہ بود و دعا ہا در حق وی مستجاب گشتہ در بود و نہ سالگی متوفی شد و بسبب طول عمر صغار
تابعین نیز از وی روایت کردند اسحق بن عبد اللہ بن ابی طلحۃ الانصاری از ثقات تابعین مدینہ ست قال الواقدی کان
مالک لا یقدم علیہ احدا مالک بر وی مقدم میکرد ہیچکس را سنہ اربع و ثلثین و مائۃ متوفی شد ربیعۃ بن ابی عبد الرحمن
المعروف بربیعۃ الرای یکی از فقہای مدینہ ہست خوض در مسائل سلف و استنباط بر وی غالب بود
از ین جہت او را برای نسبت کردند حمید بن ابی حمید الطویل تابعی کثیر الحدیث ست
سنہ ثمان و اربعین و مائۃ در گذشتہ قال الاصمعی لم یکن طویلا و لکن کان طویل الیدین
عبد اللہ بن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن حزم الانصاری المدنی القاضی ثقہ ست
سنہ خمس و ثلثین و مائۃ برفت ابو سعید الخدری سعد بن مالک بعد از احد در جمیع مشاہد
آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم حاضر شد و حدیث بسیار روایت کرد سنہ ثلث او اربع و ستین

متوفی شد عمرو بن یحیی بن عمارة المازنی ثقه است بعد ثلثین [١٣٠] و مائه برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة
الانصاری المازنی ثقه است از اهل مدینه سهل بن سعد الساعدی در زمان وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پانزده ساله بود
و هو آخر من مات من الصحابة فی المدینة سنة احدی و تسعین [٩١] متوفی شد ابو حازم سلمة بن دینار ثقه عابد است از سهل بن سعد
روایت کند در خلافت منصور متوفی شد جابر بن عبد الله الانصاری السلمی بفتحتین صحابی ابن صحابی در نوزده غزوه با
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حاضر شد در سن نود و چهار سالگی سنه سبعین متوفی شد ابو الزبیر المکی محمد بن مسلم بن تدرس
بفتح تاء مثناة و سکون دال مهمله و ضم راء مولی الاسدیین صدوق است سنه ست و عشرین [١٢٦] و مائه برفت از دنیا مالک را بسبب
در درست بخاری از وی روایت نکرده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه ملقب است بزین العابدین شرف
سیادت و عبادت و فقاهت جمع کرده بود قال الزهری ما رایت قرشیا افضل منه سنه ثلث و تسعین [٩٣] برفت
از دنیا محمد بن علی بن الحسین ابو جعفر الملقب بالباقر مثل پدر بزرگوار شرف سیادت و علم جمع کرده بود از جابر و از پدر خود
روایت کند سنه صد و ده و چند [١١٠] برفت از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق فقیه است و
امام و شریف صاحب مناقب بسیار سنه ثمان و اربعین [١٤٨] و مائه برفت از دنیا وهب بن کیسان مولی قریش از ثقات
مدینه سنه سبع و عشرین [١٢٧] و مائه برفت محمد بن المنکدر تابعی جلیل است سنه ثلث [١٠٣] و مائه برفت حسن بصری یکی از فقهاء و عباد
تابعین است و مناقب او اشهر از آن است که احتیاج بیان داشته باشد سنه ست و عشر [١١٦] و مائه برفت از دنیا ایوب
بن ابی تمیمة کیسان السختیانی بفتح السین المهملة بعدها معجمة ثم مثناة ثم تحتانیة و بعد الالف نون نسبت است بعمل جلود
ثقه است از کبار فقهاء و عباد سنه احدی و ثلثین [١٣١] و مائه برفت عطاء بن عبد الله الخراسانی مولی المهلب ثقه است سنه
خمس و ثلثین و مائه برفت عبد الکریم بن ابی المخارق بضم میم و بخاء معجمه جزری الاصل نزیل مکه ثقه است سنه ست و عشرین [١٢٦]
و مائه برفت محمد بن علی ابن ابی طالب المعروف بابن الحنفیه عالم عابد ثقه است عبد الله و حسن پسران وی اند زهری ایشان را
قرین یکدیگر می آرد عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود فقیه ثقه است از اهل مدینه کثیر الروایة از ابن عباس سنه اربع و
تسعین [٩٤] برفت عطاء بن یسار صاحب مواعظ و عبادت است سنه اربع و تسعین برفت زید بن اسلم مولی عمر عالم
ثقه است مالک در تعظیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و مائه برفت صفوان بن سلیم مولی بنی زهرة ثقه عابد است سالم
ابی النضر مولی عمر بن عبید الله القرشی ثقه ثبت است سنه تسع و عشرین و مائه برفت داود بن الحصین ثقه است سنه
خمس و ثلثین و مائه برفت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود یتیمی بود که عروه پرورش داد او را ثقه است سنه سی [١٣٠] و چند و مائه
برفت علقمة بن ابی علقمة بلال مولی عائشة ثقه است سنه سی [١٣٠] و چند و مائه برفت ثور بن زید الدیلی بکسر دال مهمله بعدها تحتانیه

بلغ بروایة یحیی بن یحیی جمیعه اوّل الموطا روایة یحیی بن یحیی المصمودی الاندلسی رحمه الله تعالی سماعة واسعة
١٨
الشیخ محمد وفد الله المکی المالکی فاذن منی علیه من اوله الی الآخر بتحقیق سماعه بجمیعه علی شیخی المرحوم الشیخ حسن بن علی العجیمی

ثقه است سنه خمس وثلثین ومائة[۱۳۵] برفت محمد بن عمرو بن حلحلة الدیلی بمهملتین بینهما ساکنه ثقه است موسی بن عقبة بن ابی
عیاش بتحتانیه ومعجمه مولی آل الزبیر در مغازی امام است سنه احدی واربعین ومائة[۱۴۱] برفت واز طبقه شیوخ یحیی بن سعید
محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی ست ثقه است او را لعص حدیث ست که بآن تفرد است سنه عشرین ومائة[۱۲۰] برفت
باید دانست که استدلال بحدیث آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه مسند وچه مرسل وموقوف حضرت عمر وعمل عبد الله بن عمر
واخذ بفتاوی صحابه وتابعین مدینه خصوصا که جمعی مجتمع شده باشند اصل مذهب مالک است پس مالک باعتبار اصل خود محتاج
آن نیست که مرسل را اسنادی بیان کند یا موقوف عمر وعمل عبد الله بن عمر را ماخذی بیان نماید لیکن چون موافقت جمع غفیر
محدثین که قایل بفرق اند در میان مسند ومرسل منظور است می باید که وصل مرسل بیان کنم بصناعت اعتبار وشواهد
وهمچنین ماخذ اقوال صحابه از ایمارات کتاب وسنت یا قیاس بر منصوص کتاب وسنت واین بصناعت شرعیه استحضار تتبع کتاب
وسنت با لطافت ذهن حاصل شود وآنچه خدای تعالی فتح کند درین باب خواهی دید در شرح انشاء الله تعالی باید دانست که
فرق است در میان محدث ومجتهد پس منصب محدث روایت حدیث است وتمیز تحریف از غیر آن وشرح غریب وتعیین
دلالة عبارت که باعتبار لغت بوده باشد ومعرفة اسماء الرجال جرحا وتعدیلا وضبطا للمشکله وحکم بصحت وضعف کردن
واعتبار وشواهد را دیدن وحکم باستفاضه یا غرابت کردن ومبهم را التسمیه نمودن ومانند آن وچون محدث اینجا رسید
بدوره حفظ وضبط واتقان ترقی نمود ومنصب مجتهد تحدید الفاظ وارده است که اشتباه دران واقع شود وتعیین
رکن وشرط وادب هر چیزی وتعیین ندب یا وجوب در صیغ داله بر امر وتعیین کراهیه یا حرمت در صیغ داله بر منع
وعلة هر حکمی بتعلیل آن واطلاق وتقیید حکم بر حسب آن ومعرفت قیود اتفاقی واحترازی دران واستخراج قاعده
جامعه مانعه بنظر آن اطلاق وتقیید واحتراز واتفاق وبرآوردن اقوال مخرجه ونقل کردن آن از بابی ببابی وتفریع
مسائلی که واقع شوند بر احکام مذکوره بدرج فی العموم یا اقتضاء وایماء وقیاس والتزام ومانند آن واگر ادله متخالفه جمع
شوند فیصل کند میان آنها بتطبیق وجمع یا بنسخ یکی یا ترجیح یکی وچون عالم این امور را احاطه کرد واز اول احکام
تا آخر آن بنظر مجتهدانه شرح فرمود مجتهد مطلق شد در دین وفتوی او صحیح شد وتقلید از وی برخاست اگرچه درین
صناعت اعتماد بر کسی داشته باشد وبشاگردی کسی یا تتبع کتاب او حاصل نموده باشد وفقیر را این معنی به تتبع ام که مصنفه
شافعی ست در دل بحرکت آمد ودرین باب از شرح السنه نیز معونه تمام یافته شد وکتب فقه شافعیه نیز اعانه کردند
بهر تقدیر هرچند استادی بظاهر درین تفتیش منت بر من نهاده است اما این کتب بامداد غیبی در خاطر شاخ وبرگ آورد
ذلک تقدیر العزیز العلیم وچون این صناعات در زمان ما غرابت تمام دارد لابد است از آنکه در مبدء کلام ایمائی

19

بشرح آن کرده شود اما تحدید الفاظ پس مبنای آن چهار چیز ست قسمت و مثال و تجرید مفهوم و تتبع دلائل شرعیه اما
قسمت پس عبارت ست از اخذ اعم از شئ شامل او را و نظایر او را و شمردن آنچه مندرج اند در آن و تفطن بوجه فرق
درمیان شئ مطلوب و هر نظیر او و هر فرق را قیدی نهادن که اعم بمنزله جنس باشد و قیود بمنزله فصل و مثال عبارت
از استحضار جزئیاتی ست که در استعمالات لغت بران اطلاق کنند بقدر طاقت و تجرید مفهوم عبارت ست از تفطن
لازم بوجود و لازم عقل بوجدان ذهن نزدیک تعلق علم بآن بازاء همه را سبر کردن و از استحضار اطلاقات بر محک
زدن و تتبع دلائل شرعیه به تتبع حکم شرع ست بوجود حکم نزدیک بعض قیود دون بعض پس این همه امور را باید ملاحظه
کردن و بحدی جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بران دایره فرمودن مثال قسمت خروج از وطن گاهی تفرج
ببساتین میباشد و گاهی هیمان با عدم تعیین مقصد و گاهی سفر بسوی مقصدی و فرق در تفرج و سفر آنست که
تفرج دلالت میکند بر قرب مقصد و سهولة رجوع و این معنی در سفر نیست و در هیمان و سفر فرق عدم تعیین مقصد
و تعیین آنست و مثال مثال جده تا مکه سفر ست و عسفان تا مکه و ذات النصب تا مدینه سفر ست و علی هذا القیاس
و مثال تجرید مفهوم خف ملبوس ست در رجل نه از ثوب بلکه از ادیم و مانند آن و بودن فوق الکعبین یا الی الکعب
اثری نمی کند زیرا که محل فرض غسل رجلین ست پس مشغول بودن محل فرض باید قطع نظر از حال ما فوق و
مثال تتبع دلائل شرع تمتع حج جمع ست درمیان عمره و حج در اشهر حج لقوله تعالی فمن تمتع بالعمرة الی الحج و
بودن ناسک از اهل آفاق بدلیل قوله تعالی ذلك لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام والله اعلم بالصواب
اما تعیین رکن و شرط پس مبنای آن تتبع نصوص و اشارات شرع ست و استقراء مواضعیکه در شرع آن را
بآن شئ مسمی کنند و تفتیش اجزا و شروط آن و تجرید آن مفهوم که در ذهن گنجیده از آنچه بحسب عادة بآن لاحق شده
بوجوه و دلائلی که میسر آید اما تتبع نصوص و اشارات شرع پس مثال آن لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب
تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم ارجع فصل فانك لم تصل ثم قال اذا قمت الی الصلوة الخ لا تقبل صلوة
احدکم حتی یتوضاء دعهما فانی ادخلتهما طاهرتین و اما استقراء پس آنست که از شارع و حمله شرع افراد وضو و نماز
و حج می بینند و از انجمله قدریکه متفق علیه ست پیدا کنند و آنچه بحسب عادة بآن لاحق شده ست تمیز نمایند بدلیل آن مثلا در زمان
آنحضرت صلعم شغدف و شبری نبود و عقل دلالت میکند که این خارج ست از امور حج و بودن و نبودن آن اثری ندارد و مناط حکم
خروج ست از وطن و آنحضرت صلعم در مدینه چهار رکعت گذارده اند و در ذی الحلیفه دو رکعت و خصوصیت سه میل اثری ندارد و مناط حکم خروج ست از وطن
و نظیر استقراء و تجرید امور عرفیه آنست که عجمی در عرب سیر و دوران منار را در مطاف آنها می شنود پس میفهمد که منار آنست

هر چند کسی تصریح نکرده باشد و گاهی اینجا غلط نیز میکنند پس ما را مخصوص کار عین و بر میگیریم چون عادت استعمال آن ثبت
بعد از آن بعضی از حکم می شناسند که آب بحر را نیز شامل است و اما معرفت علة حکم پس باید دانست که خدا تعالی
خواست که مرضی خود را از نامرضی اطلاع دهد و فعل هر مکلفی در شرائع تصریح نتوان کرد پس لا بد است از عنوانها که
حکم را بآن دایر کنند از وصف مکلفین یا وصف ما یقع علیه الفعل و گاهی آن وصف مرکب باشد از قیود شتی بعض
در مکلف یا ما یقع علیه الفعل و بعض در غیر آن و قید گاهی استثنا باشد و گاهی غیر آن پس آن وصف را علة حکم گویند که
حکم ایجاب یا ندب یا اباحة یا کراهیة یا حرمة بر آن اداره کنند و مراد از علیة بیش ازین نیست مثال وصف مکلف
من ادرك صلوة وهو عاقل بالغ مطيق غير حائض وجب ان يصليها ومن شهد الشهر وهو عاقل
بالغ مطيق غير مسافر ولا مريض ولا حائض وجب ان يصومه ومن ملك نصابا وحال عليه الحول
وليس عليه دين يحيط بالنصاب او ينقصه وجب ان يزكيه ومن كان مسافرا جاز له القصر والافطار
و مثال وصف ما یقع علیه الفعل یحرم شرب الخمر و یحرم اکل الخنزیر و یحرم اکل کل ذی ناب من السباع و یحرم نکاح الامهات
و مثال وصف المکلف و ما یقع علیه الفعل جمیعا یحرم علی الرجال لبس الذهب والحریر و لا یحرم علی النساء و باز شناختن
علت از میان اوصافیکه در نص هست کار مهم است از کارهای اجتهاد و منابع آن تتبع دلائل شرع و سبر و حذف
و تنقیح مناط و معرفت مناسبة عقلیة و استقراء مواضع حکم و عدم حکم و تجرید علت از اوصافیکه بحسب عادت بآن ملحق
شده اما تتبع دلائل شرعیه پس مثال آن الزانیة والزانی فاجلدوا پس در حدیث غیر محصن را بآن ملحق کردند و زانی
محصن را رجم قرار دادند السارق والسارقة فاقطعوا از حدیث معلوم شد لا قطع الا فی ربع دینار مثال سبر و حذف
و تنقیح مناط البر بالبر ربوا الحدیث جمیع اوصاف بر را واحدا بعد واحد تامل کردیم هر یکی قابل علیة نیست الا مطعوم
مقتات مدخر مقدر و ثمنیة در نقدین باز تتبع دلائل شرعیه گاهی بنص باشد مانند کل مسکر حرام و گاهی باشارة
و ایما و اقتضا و بیان آن طول دارد و چون علت حکم درست شد بیان قاعده جامعه نفع با دلی عنایتی بتوان کرد اما معرفت
رضا و سخط پس از صیغ آن رضا و سخط و حب و بغض و رحمت و لعنت و قرب و بعد و نسبة فعل بمرضیین مثل ملائکه و انبیا و اهل جنت
و غیر مرضیین مثل شیاطین و منافقین و اهل نار و امر و نهی و بیان جزای مترتب بر فعل و تشبیه بمحمود در عرف مانند
مسکین مذموم در ان مانند فی کلب و اهتمام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفعل آن و اجتناب از آن نزدیک حضور
دواعی آن اما تمیز در رضا مؤکد که وجوب باشد و رضا غیر مؤکد که ندب باشد و در سخط مؤکد که حرمت باشد و سخط غیر مؤکد که کراهیت باشد پس بتتبع دلائل
شرعیه باشد مانند طوق شجاع اقرع و مانند قول صدقة الفطر زکوة و بتسمیه شارع آنرا زکوة الفطر و قول فقهاء صحابه مانند قول حضرت عمر که سجده تلاوت

واجب نیست و قول حضرت مرتضی و ابن عمر و عبادة بن الصامت که وتر واجب نیست و تامل در حال مقصد که تکمیل طاعت آن
یا سدّ ذریعهٔ اثم یا مرتجار وحسن سمت یعنی موکد باشد یا داخل ست در رکن از ارکان اسلام یا امثال از کبایر پس منع کرده
باشد و امّا اقوال مخرجه پس اثبات حکم ست در نظیر مسئله مثلا چون دیدیم که شارع تحرّی را در توجه بقبله معتبر داشته است
قول مخرج ازان در باب اشتباه اوانی بار طاهر با غیر طاهر و اشتباه ثیاب طاهره با غیر طاهره و همچنین در جمیع شروط
صلوٰة کشیده بردیم و تفریع آنست که مسئله وارد شود که بعینه آنرا در اصول مذهب خود نمی یابیم پس اگر نظیر آن مسئله
مصرح یافتیم حکم آن منتخب گردانیدیم و اگر عمومی یافتیم دران عموم درج نمودیم و بملازمت و منافات امور مصرحه دلیل
گرفتیم یا بایما و اقتضا و نحو اینهم کردیم و نحو اشل فهم حرمت ضرب از لا تقل لهما اف و اقتضا مانند آنکه عتقت و لعت بر سبق
ملک دلالت میکند و علیت بر تطهرت وایما و دلالت مفهوم و استثنا و غایة و عدد و شرط و وصف است و این مباحث
زیاده ازانست که تفصیل آن درین مقدمه گنجایش کند لیکن مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّهٗ را کار بسته ایم و اینهمه
مقدمات اجتهاد و استنباط ست که در جزم بامور شرعیه بکار آید نه جدل که علم شرع نیست بلکه علمای دنیا آنرا برای
رواج بازار خود اختراع کردند و قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم مَنْ اَحْدَثَ فِیْ اَمْرِنَا هٰذَا مَا لَیْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ
باید دانست که این فقیر کتاب موطا روایت کرده ست از شیخ ابو طاهر مدنی و شیخ تاج الدین قلعی و سید عمر بن احمد عقیل
ابن بنت شیخ عبد الله بن سالم البصری ثم المکی بسماع بعض و اجازه باقی بعد ازان بر شیخ وفد الله المغربی المکی
المولد و المنشا همه آن خواند و اینجا برهمین اسناد اخیر اکتفا می کند که مسلسل ست بسماع جمیع والله یقول الحق و هو یهدی السبیل

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و علی فضله المعول فی جمیع الحالات و صلی الله علی خیر خلقه محمد
و آله و صحبه اجمعین **اما بعد** فیقول الفقیر الی رحمة الله الکریم احمد المدعو بولی الله بن عبد الرحیم
الدهلوی وطنا العمری نسبا عفی الله عنه و الحقه بسلفه الصالحین **اخبرنا** جمیع ما فی الموطا روایة یحیی
بن یحیی المصمودی الاندلسی رحمه الله تعالیٰ رحمة واسعة الشیخ محمد وفد الله المکی المالکی قراءة منی علیه من اوله
الی اخره بحق سماعه لجمیعه علی شیخی الحرم المکی الشیخ حسن بن علی العجیمی و الشیخ عبد الله بن سالم البصری
المکی قال قالا اخبرنا الشیخ عیسی المغربی سماعا من لفظه فی المسجد الحرام بقرائته لجمیعه علی الشیخ سلطان بن احمد
المزاحی بقرائته لجمیعه علی الشیخ احمد بن خلیل بقرائته لجمیعه علی النجم الغیطی بسماعه لجمیعه علی الشرف عبد الحق بن محمد

اخبرنا عم والدی عبید الله بن یحیی سماعا قال اخبرنا والدی یحیی بن یحیی اللیثی المصمودی سماعا عن امام دار الهجرة مالک بن انس الا ابوابا ثلثة من آخر الاعتکاف فعن زیاد بن عبد الرحمن عن الامام مالک بن انس رحمه الله تعالیٰ

السند باسماعه عن جميعه على ابي الحسن بن محمد بن ابوب الحسيني النسابة تبسماعه على عمه ابي محمد الحسن بن ابوب النسابة تبسماعه على ابي عبد الله محمد بن جابر الوادياشي

عن ابي محمد عبد الله بن محمد بن هارون القرطبي سماعا عن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق الخزرجي القرطبي

سماعا عن ابي عبد الله محمد بن فرج مولى بن الطلاع سماعا عن ابي الوليد يونس بن عبد الله بن مغيث

الصفار سماعا عن ابي عيسى يحيى بن عبد الله سماعا قال اخبرنا عم والدي عبيد الله بن يحيى سماعا قال

اخبرنا والدي يحيى بن يحيى الليثي المصمودي سماعا عن امام دار الهجرة مالك بن انس سماعا الا ابوابا

ثلاثا من اخر الاعتكاف فعن زياد بن عبد الرحمن عن الامام مالك بن انس رحمه الله تعالى

كتاب الصلوة

باب الصلوات الخمس احد اركان الاسلام ولا يجب على المكلف من الصلوة شئ غير الخمس كذلك الصوم

ولا يجب منه شئ غير رمضان وكذلك الزكوة نمازهای پنجگانه یکی از ارکان اسلام ست و واجب نمی شود بر مکلف

از قسم نماز چیزی بجز این پنج نماز و جمعه بجای ظهرست پس داخل باشد در نمازهای پنجگانه و همچنین روزه یکی از ارکان اسلام ست

و واجب نمی شود بر مکلف از قسم روزه چیزی غیر رمضان و همچنین زکوة **مالك** عن عمه ابي سهيل بن مالك عن ابيه

انه سمع طلحة بن عبيد الله يقول جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد ثائر الراس يسمع

دوي صوته ولا نفقه ما يقول حتى دنى من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسال عن الاسلام فقال رسول الله

صلى الله عليه وسلم خمس صلوات في اليوم والليلة قال هل علي غيرهن قال لا الا ان تطوع قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم وصيام شهر رمضان فقال هل علي غيره قال لا الا ان تطوع قال وذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم

الزكوة فقال هل علي غيرها قال لا الا ان تطوع قال فادبر الرجل وهو يقول والله لا ازيد على هذا ولا

انقص منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افلح ان صدق طلحه گفت آمد مردی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم از

اهل نجد پریشان سر شنیده میشد آواز جهر غیر مفهوم و فهمیده نمی شد چیزی که میگفت تا آنکه نزدیک آمد از رسول الله صلی

الله علیه وسلم پس ناگاه وی سوال می کرد از اسلام پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یکی از ارکان اسلام پنج نماز

ست در روز و شب گفت آیا بر من واجب هست غیر این پنج نماز فرمود نه لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت رسول الله

صلی الله علیه وسلم و دیگر از ارکان اسلام روزه گرفتن ماه رمضان ست گفت آیا بر من واجب هست غیر رمضان

فرمود نه لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت طلحه و ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم زکوة را پس گفت آیا بر من واجب هست

غیر این فرمود نه لکن ترا میرسد که نفل کنی گفت طلحه پس پشت گردانید آن مرد و او میگفت قسم بخدا زیاده نکنم برین قدر

قوله وفي المسند دليل على ان صلوة الوتر وصلوة العيد ليس بفرض وعليه الشافعي ووافقه ابو يوسف ومحمد في الوتر وهو كذا هو كلام محمد في العيد حيث قال اذا اجتمع عيدان فالاول سنة والثاني فريضة وعند ابي حنيفة واجبتان قوله افلح ان صدق معناه انه لا يؤخذ بترك غير الفرض

٢٢

منکم ازان پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رستگار شد این مرد اگر راست گفته ست مترجم گوید ازین معلوم شد که هر که بر فرائض

اکتفا کند و نفل بعمل نیارد از اهل نجات ست اگرچه در نوافل طاعات علو درجات و رضای حضرت واهب العطیات بسیار ست

والله اعلم **باب** وجوب الوضوء والغسل والتیمم لمن اراد الصلوة وهو محدث او جنب. باب در بیان واجب شدن وضو

و غسل و تیمم مر کسی را که خواهد نماز گذاردن در حالا نکه او محدث ست یا جنب. قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا

وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم جنبا فاطهروا وان کنتم مرضی او علی سفر

او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ما یرید

الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون ۞ ای مسلمانان چون برخیزید بسوی

نماز پس بشوئید رویهای خویش را و دستهای خویش را تا آرنج و مسح کنید سرهای خویش را و بشوئید پایهای خویش را تا شتالنگ

اگر باشید با جنابت پس غسل کنید و اگر باشید بیمار یا مسافر یا بیاید یکی از شما از خلا جا یا مساس کرده باشید زنان را پس نیابید

آب پس قصد کنید زمین پاک را پس مسح کنید بروی های خویش و بدستهای خویش ازان زمین پاک نمیخواهد خدا تعالی که مشروع کند بر شما

مشقتی ولیکن میخواهد که پاک سازد شما را و تمام کند نعمت خود را بر شما تا بود که شما شکر گذاری کنید **مالک** عن زید بن اسلم ان

تفسیر هذه الایة یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم

الی الکعبین ان ذلک اذا قمتم من المضاجع یعنی النوم مالک از زید پسر اسلم روایت کرد که وی گفت تفسیر این آیه یا ایها الذین امنوا

الآیه اینست که وجوب وضو ثابت میشود وقتیکه برخیزید از خوابگاه مراد میدارم نوم را یعنی مراد آنست که نوم ناقض وضو ست مترجم گوید

اصح آنست که تفسیر اذا قمتم اذا اردتم ست در لغت عرب اراده را بالقیام تعبیر میکنند خصوصا وقتیکه الی صلوة داشته باشد پس غرض اینجا بیان

شرطیه وضو ست صحت نماز را یعنی چون قصد ادای نماز باشد وضو کنید تا نماز شما صحیح باشد و حدیث لا تقبل صلوة احدکم حتی یتوضأ

اوضح ست در همین **مسئله** از منطوق آیه چهار رکن وضو فهمیده شد و از نیت در جمیع طاعات لا بد ست لقوله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله

مخلصین له الدین یعنی مخلصین له العبادة و اخلاص خالص کردن عبادة ست از شرک و ریا و عادت و همین معنی بدون نیت

صورت نه بندد و لقوله صلی الله علیه و آله وسلم انما الاعمال بالنیات و وضو عبادت ست از اعظم عبادات مکفر ذنوب و مقرب بجناب حضرت

حق لیس رکن وضو فرضی دیگر پیدا شد خواه رکن باشد خواه شرط و امام شافعی از ترتیب ارکان اربعه و در آوردن مسح مابین مغسولات

و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیه ترتیب فهم میکند و اتباع خلف سلف را و حکایات وضوء آنحضرت صلعم دلالت کرد که هیچ وضو

در اسلام بغیر ترتیب منقول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرعی ست در صلوة و حج و هر چه دران اجزا کثیره اند

این مقدمات فهم ایشان را دو بالا ساخت بالجمله با وجود این همه مجتهد فیه ست ابو حنیفه بسنیت آن قایل ست **مسئله**

نیت در اصل قصد فعل است و هیچ عاقل هیچ عملی بدون قصد نمی کند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا چون امر جبلی است
شرع بتصریح ایجاب آن نفرموده بلکه مراد اینجا از نیت کردن عمل برای خداست بوجهی که ریا و شرک و عادة در آن
نباشد باز بتنقیح این قول کنیم که عمل کردن برای خدا تعالی حیثیت البته معنیش آن نیست که خدا تعالی را نفعی حاصل
شود بلکه تا حاصل شود قرب او و بجهة امتثال امر او یا بجهة تحصیل موعودی که خدا تعالی بران عمل مقرر فرموده است
از درجات جنة و خلاص از نار یا معنی که لازم آن باشد مثل رفع حدث که لازم قرب است یا استباحة طاعتی
که مشروط است بآن مثل صلوة و طواف و مس مصحف که لازم امتثال امر الهی است یا ادای فرض که تفصیل
امتثال امر است از اینجا باید دانست که نسبت بحضرت حق ضروری است بهر وجهی ازین وجوه که باشد
و اگر نیت کرد یکی ازین وجوه و نیت کرد با آن تبرد را صحیح است و مقارنت عرفی با عمل ضروری است اگر حقیقی
تفصیلی بوده باشد بنا بر قول مسئله حد غسل نزدیک جمهور اسالة ماء بر عضو است بوجهی که تقاطر پیدا شود
زیرا که رش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ماء بالعضو و فرق در غسل و مسح باسالة ماء است
و در رش و غسل بتقاطر و جمعی دلکرا در غسل قید معتبر دانند و صناعة تجرید مفهوم آنرا از هم میباشد زیرا که
دلک که در غسالت الثوب میفهمند در وضوء متوارث سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولت
و آسانی میسر نمی آمد و در حدیث حضرت عائشه آمده است فافاض علی جلده الماء مسئله حد وجه
طولاً ما بین منابت شعر الراس غالباً و اسفل الذقن و ما بین اذنین عرضاً و سببش آنست که راس و
وجه و اذنین و ما تحت الذقن هر یکی عضوی است مباین عضو دیگر اگرچه هر عضو ازین اعضا مشتمل است
بر اعضای بسیار و ملتحی را اگر لحیه او خفیف است غسل البشره فرض است و اگر کثیف است واجب شود
غسل ظاهر لحیه و عن ابی یوسف بیاض معترض بین الاذن و الشعر خارج است از حد وجه قلت
هو الظاهر فی صاحب اللحیة الکثیفة و قید غالباً برای اخراج صلع است و الله اعلم مسئله
غسل یدین تا مرفقین فرض است بالمعنی که مرفقین داخل حکم غسل باشد و همچنین است حال
در کعبین اجماع جمهور امت و ظاهر لفظ شاهد آن است و اگر بعض دست کسی بریده باشد
تفریع کرده اند که فرض است غسل باقی مسئله اگر کسی گوید که یک دست و یک پا
شستن فرض است و شستن دست و پای دیگر واجب زیرا که مقابله جمع
بجمع مقابله واحد بواحد تقاضا می کند

این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل فرض مسح نزدیک شافعی مسمای مسح است بشره راس را یا شعر که
متصل اوست یعنی آنکه مسترسل نباشد زیرا که امر طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید بر هر قلیلی که اسم مسح
بران جاری است و مالک مسح تمام سر را فرض گفته است و نظر بر مسمای راس کرده و حنفیان بقدر ثلاث اصابع یا ربع راس
تقدیر کرده اند و ازین همه اقوال قول شافعی اقوی مینماید و در مسح بیده الحایط بفهمیدن استیعاب حائط شاهد اوست بر مالک
و قول حنفیان مدخول است که ثلاث اصابع تقدیر است برای زیرا که تکیه هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم راس و لفظ ناصیه که در فعل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده دلالت بر ربع راس نمیکند و اگر کند ثبوت فعل مستلزم نفی جواز اقل نیست و حکایت اجمال
آیت و بیان حدیث مغیره آنرا مدخول است بعدم صدق حد اجمال بران بلکه مطلق است و عامله باطلاق خود یا خاص
است بخصوص نوع و خاص مبین است احتیاج بیان ندارد مسئله وظیفه رجلین غسل است نه مسح چنانکه شیعه میگویند
بدلیل آنکه وضو امر کثیر الوقوع است هر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکند و از امور حسیه است که اجتهاد را در دانستن آن
دخل نیست پس صحابه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل رجلین آموختند و تابعین از صحابه و تبع تابعین از
تابعین وهکذا الی یومنا هذا و تشکیکات در مثل این امور انکار ضروریست و در آیه وارجلکم بنصب و جر هر دو
خوانده اند در صورت نصب ظاهر است و در صورت جر جمعی جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب یوم الیم و
جحر ضب خرب و جمعی دیگر گفته اند که المسح فی کلام العرب یکون غسلا و یکون مسحا و فی مواهب الرحمن لو ضره
غسل شقوق رجلیه اجری الماء علی ظاهر الدواء قلت و بها اقول مسئله و ان کنتم جنبا فاطهروا مربوط
با قبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطیت غسل صحت نماز را ازین آیه فهمیده شد
مسئله ماده جنب دلالت بر بعد میکند و چون جماع در مواضع بعیده و مستوره میشود جنب بمعنی جامع اطلاق کردند و جمعی
گفته اند که مرد قریب الجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند ازینجهت جنب گفتند و غسل جنابت شریعت قدیمه است که ملت
ابراهیمی بران جاری شد حالا در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال درانجا شرط است یا نه و این مبحث خواهد آمد
مسئله کسیکه محتلم شد نیز در حکم مجامع داخل است باحادیث صحیحه و اجماع و چون احتلام را خواهیم که منقح کنیم قید نوم منجر گردد
زیرا که چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب احتلام گفتند و الا نوم ناقض غسل نیست و شرطیت نوم علت غسل را
نیز معقول المعنی نه پس شافعی خروج منی را علت ساخت شهوت باشد یا نه و ابوحنیفه قید شهوت زیاده میکند و حد منی و مذی
و فارق در آنها چیست پیشتر خواهد آمد و اگر منی از مخرج غیر معتاد برآمد مثل صلب شافعیان تفریع کرده اند وجوب غسل را
و نزدیک فقیر بعید مینماید و این مبحث در تنقیح اکل و شرب و حمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیحها که گفته اند دل ازان

در قلق است بلکه اظهر آن می نماید که شارع امور کثیرة الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادر الوقوع را علت ساخته واگر
اصل تنقیح تسلیم کنیم این تفریعها گنجایش تسلیم نیست **مسئله** اطهار مبالغه است در طهارت و مراد ازان اسالة آب است
بر جمیع بدن باجماع و جمعی تمسک کرده اند بآن در وجوب مضمضه و استنشاق در غسل دون الوضوء و آن ضعیف است
زیرا که معنی مبالغه در استیعاب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نباید ظهور آن در اشتراط مضمضه و استنشاق **مسئله**
وان کنتم مرضی او علی سفر متعلق است بما قبل یعنی چون اراده نماز کنید و از وضوء و غسل مانعی پیدا شود شرط صحت نماز
تیمم است **مسئله** نخست بیان اسباب عدول از وضوء و غسل به تیمم میفرماید وان کنتم مرضی مرضی جمع مریض است مانند
جریح و جرحی و مریض در عرف کسی است که مرضی که در عرف ازان حسابی بردارند داشته باشد نه مثل خدشه و بثره و
انشقاق رجل و مانند آن و مریض را بجز انیقدر تشخیص نتوان کرد و از اقتضای آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص در حق
مرضی ضرر است این اصحاب لغة می فهمد مخصوص بمجتهد نیست پس در حد ضرر بحث افتاد شافعیان گفتند مرض یخاف معه من استعماله علی منفعة العضو
وکذا البطوء البرء او الشین الفاحش فی عضو ظاهر و حنفیان گفتند تیمم مریض خائف شدة المرض او بطوء البرء باستعماله کالمحموم وذی الجدری و ظاهر
آنست که ضرر نیز حواله بعرف است **مسئله** او علی سفر سفری که در قصر صلوة و افطار صوم معتبر است ایا در تیمم شرط است یا نیست ظاهر از احادیث و آثار آنست
که ذکر سفر بتصویر و تقریب ذهن است بعدم وجدان ما چنانکه ذکر سفر در مسئله رهن مقتضای آیة نیز همانست زیرا که فلم تجدوا ما اشعار است
بانکه مدار حکم عدم وجدان آب است و آیا داخل بلد و خارج آن برابر است فقها مختلف شدند بنا بر آنکه عدم وجدان در بلد
نادر الوقوع هست فقیر گوید و این فرق نزدیک امعان فکر مدخول است زیرا که علة ترخص به تیمم عدم وجدان ما با سفر
یا عدم وجدان ما فقط و عدم وجدان ما با بودن خارج بلد امری است که علیت آن از قرآن و سنت مفهوم نمیشود و چون
لازم شد که علة عدم وجدان ما را باشد ندرة وقوع و کثرة وقوع فرق نمی نهد چنانکه چون علة ربوا متحقق شد بیع گندم با جو
نسیه بوجهیکه گندم را زیاده از جو بگیرند و آن از حوادث قلیلة الوقوع است یا بوجهی که جو زیاده باشد و آن از حوادث
کثیرة الوقوع است باهم فرق نمیکنند و همچنین چون مقرر شد که سفر علة قصر و افطار است حوادث قلیلة الوقوع مثل سیر یک
میل در وقت شب در محفه در غایة رفاهیه مانع علیت او نیست پس چون علة چیزی ثابت شد حکم بران دائر باشد چه
نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندرة وقوع را در شرع تعیین علة و اسباب نزدیک شارع اثری هست همانا محل عدم
قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است خلافا للمنهاج **مسئله** او جاء احد منکم من الغائط
بیان اسباب وجوب تیمم میفرماید نزدیک اراده صلوة و وجود اسباب عدول از وضوء و غسل به تیمم غائط زمین نرم را گویند
و مراد اینجا قضای حاجت بشری و بول است که غالبا در زمین نرم میباشد چون تلفظ بصریح این الفاظ نکرده بود

عدول فرمود بکنایه صریح ملحق ست باین دو باجماع امت و حدیث صحیح مسئله از سوق کلام فهمیده شد که این چیزها سبب وضو
یا غسل بوده ست و بضرورة عدول کرده شد به تیمم و خدا تعالی جمع کرد درمیان موجب وضو و موجب غسل بترتیب ذکر
وضو و غسل پس مجیئ از غائط و آنچه ملحق باوست ناقض وضوست و ناقض تیمم نیز و بران اجماع منعقد شده است مسئله از
سوق کلام ظاهر شد که ارتفاع سبب ضروری که مرخص تیمم ست قبل از ادای صلوة تجدید طهارة بوضو و غسل واجب میکند
و بعد از شروع اختلاف کرده اند و آن مسئله مجتهد فیه ست مسئله او لامستم النساء ملامست در اصل معنی دست رسانیدن
ست بایکدیگر و استعمال غالب در جماع دارد و ازان کنایه کرده میشود پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند بر دست رسانیدن
بغیر جماع و برین تفسیر لازم آمد که لمس را ناقض وضو دارند و نزدیک ایشان آیه از نیابة تیمم و غسل ساکت باشد پس مذهب
ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالة نقض لمس مر وضو را ساکت باشد
و دلالت کند بر نیابة تیمم از غسل و مذهب ابن عباس همین بود و ابن عمر مذهبی دیگر داشت که به نیابة تیمم از غسل و نقض وضو
از لمس مراد هر دو قائل بود گویا لمس را اعم از جماع و مس داشته است پس خدا تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بامعنی که اگر
در صورة جماع متحقق شود نائب غسل خواهد بود و اگر در صورة لمس متحقق گردد نائب وضو خواهد بود و این توجیه خود لا است
بعدم صحت جمع بین الحقیقة والمجاز و بین معنی المشترک و ممکن ست که ابن عمر تمسک کرده باشد باثار حضرت عمر و ابن
مسعود در دست رسانیدن و بحدیث عمرو بن العاص و عمار و عمران در نیابت غسل از تیمم و چون صحابه مختلف شوند و [illegible]
اقوال ایشان از کتاب و سنت ظاهر شود تامل در ماخذ باید کرد و ازان جهت باب ترجیح باید کشاد پس ارجح اخذ ارجح مینماید حمل
ملامسه بر جماع ست زیراکه نیابت تیمم از غسل ثابت شد و از کلام معجز بعید مینماید که اشاره کند بر نیابت از طهارت صغری
و اهمال فرماید نیابت را از طهارة کبری باوجود ثبوت آن و از حضرت عائشه حدیثی در عدم نقض قبله وضو را نقل
کرده اند هرچند دامان گفتگو دران کشاده کرده باشند لکن از مرجح بودن یکی از دو احتمال آیه می افتد مسئله
فلم تجدوا ماء را ظاهر آنست که متعلق بسفر ست زیراکه وجدان ماء با مرض مانع تیمم نیست و محتمل که مراد عدم قدرة باشد
زیراکه وجدان مریض مانند لا وجدان ست مسئله فقها را از تاثیر عدم وجدان ماء در ترخص به تیمم و از تاثیر ضرر در صورة
مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ماء بسبب فقد آله استقا از دلو و رشا یا عدم امکان حصول بماء از جهت عدو و سبع محل [illegible]
ست و تضرر بسبب حرکة بسوی ماء یا استعمال آن ملحق ست بمرض و همچنین مشغول بودن بحاجت ضروری از عطش و غیر آن مسئله
وجدان ماء مختلف ست زیراکه در مسکن بنی آدم و معبر ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود نزدیک باشد یا دور اگرچه یک
مرحله باشد لکن عدم وجدان ماء در عرف جایی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن حرجی نمایان بود زیاده از آنچه

مسافران هر روز مقاساة میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله بحرج تمام میسر آید یا قافله بعد او نرسند
میتوان گفت لم یجد ماء و نازل تا جائیکه اهل قافله از انجا آب می آرند و خارج بلد تا جائیکه متعارف آب آوردن ست از انجا
واجد ماء ست و تحدید بمیل تقدیر برای ست و دلالت ماء از تقدیر برای در غایت قلق ست زیرا که تشریعی جدید میشود مسئله ماء
در عرف اطلاق کرده میشود بر ماء مطلق و اگر مولی عبد خود را گوید که احمل الیّ ماءً بماء مطلق متمثل میشود نه مقید مانند ماء ورد پس
در مطلق و مقید سخن افتاد شافعیان گفتند هو ما یقع علیه اسم الماء بلا قید و التغیر بمستغنی عنه کزعفران تغیرا یمنع اطلاق اسم
الماء لیس بمطلق بخلاف التغیر الیسیر الذی لا یمنع اطلاق الاسم و بخلاف التغیر بمثل مکث و طین و طحلب و حنفیان گفتند هو الباقی
علی اوصافه خلقته کماء السماء و العیون و الآبار و البحار و الغدران وان انتن بطول المکث او تغیر مما لا ینفک عنه کالتراب و
اوراق الاشجار لا ما غلب علیه غیره ثم اختلفوا فی تفسیر الغلبة فقیل غلبة الاجزاء بحیث لا یسیل و قیل اختلاف اللون و لا ماء
عصر من شجر او ثمر و قول اول مبنی ست بر جادهٔ تتبع لغت و تا ممکن باشد آنرا نتوان گذاشت مسئله اگر ماء مطلق نیابد لازم آمد
عدول به تیمم اگرچه نبیذ باللبن موجود باشد بنص قرآن زیرا که نبیذ ماء نیست بمعنی که تقریر کردیم مسئله از فحوای آیت معلوم
میشود که طهارت آب شرط صحت وضو و غسل است زیرا که فرمود وان کنتم جنبا فاطهروا و صاحب لغت بغیر آنکه مجتهد باشد
میفهمد که غرض در وضو و غسل تطهیر ست و از علوم فطریه انسان ست که آبیکه مخلوط باشد بنجاست از وی تطهیر نیاید پس طهارت
آب شرط صحت وضو و غسل شد مسئله ثالثا بیان صفت تیمم میفرماید فتیمموا تیمم در اصل بمعنی قصد آمده ست پس اگر بر روی
افتد و تمرغ کند و بعد ازان نیت نماید یا نقع بوی رسد بعد ازان دست بمالد صحیح نباشد و جمعی ازان فهم کرده اند وجوب نیت
در تیمم و آن ضعیف ست زیرا که نیت معتبر در شرع گردانیدن عمل ست برای خدا و مفهوم از آیت قصد صعید طیب ست
نه از گردانیدن عمل لله و قصد بعمل از عمال جدا کرده میشود و اخلاص باشد یا ریا و آن قصد امر ضروری ست تکلیف شرع را بان حاجت
نیست پس درین استدلال خفا ظاهر ست بلکه مستند وجوب نیت حدیث انما الاعمال بالنیات و آیه وما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین ست مسئله فتیمموا صعیدا طیبا صعید در لغت تراب را گویند و آنچه ذهن بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صعید ست
بر زرنیخ و نوره و سحاقه خزف و نقع و حجر و طیب طاهر را گویند پس شرط پیدا شد قصد و بودن تراب یا رمل و طهارة آن
مسئله فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ظاهر آیه استیعاب وجه و یدین ست الا آنچه شاق باشد مانند
تحت اللحیة الخفیفة و از سیاق آیه فهم کرده میشود که مسح یدین تا مرفقین باید زیرا که در کلام عرب چون یکجا تعیین
قیود کردند در جای دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس پی برده اند که تا کوع کفایت
میکند و ظاهر اول ست مسئله منه دلالت میکند بر نقل چیزی از تراب باعضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه

دست بیکی بر تراب بنهد و بیکی بردارد جایز نبود **مسئله** آیة از ضربة و ضربتان ساکت ست نقل تراب و مسح باید خواه ضربه باشد خواه ضربتان چنانچه گفته اند کرا از فلم تجدوا سبق طلب مفهوم میگردد پس طلب ما برای هر تیممی لازم باشد و فیه نظر زیراکه فلم تجدوا بر سبق غالب برای العدم وجدان دلالت میکند خواه بطلب باشد خواه باخبار صدوق و خواه بنوعی از اجتهاد و لازم استصحاب این غالب برای ست لاغیر **مسئله** اختلاف کرده اند که تیمم طهارة ضروریست یا طهارت مطلقه و نزدیک فقیر نزاع لفظی است زیراکه ضروریست بمعنی آنکه مشروعیة آن نزدیک فقد ماء ست و طهارت مطلقه ست بمعنی آنکه موثر ست در اباحة صلوة و غیر آن بشرع مستانف پس عامل به تیمم مطیع ترنیست از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تفریعاتی که بر ضرورت تیمم کرده اند باسرها محل بحث ست مانند لا یتیمم لفرض قبل وقت فعله و تیمم لکل فرض و ینوی استباحة الصلوة لا رفع الحدث **مسئله** ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته علیکم این آیة اصل ست در مسح بر جبائر و عصائب و در دوائیکه بر شقوق رجل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العجز و در حکم سلسل البول و انفلات الریح والله اعلم

باب فضل الوضوء

باب در بیان فضیلت وضو

مالک عن سهیل بن ابی صالح عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا توضاء العبد المسلم او المؤمن فغسل وجهه خرجت من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینه مع الماء او مع اخر قطر الماء او نحو هذا فاذا غسل یدیه خرجت من یدیه کل خطیئة بطشتها یداه مع الماء او مع اخر قطر الماء حتی یخرج نقیا من الذنوب

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا گفت بنده مومن درین شک راویست پس بشوید روی خود را بر آید از روی او هر گناهی که بسوی او نظر کرده بود بچشمهای خویش یعنی هر گناهی که حاصل شده از نظر بسوی جمال غیر حلیله بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب یا گفت کلامی دیگر هم معنی این شک راویست پس چون بشوید دو دست خود را بر آید از دو دست او هر گناهیکه گرفته ست او را دو دست او یعنی حاصل شده است از گرفتن بدست بر می آید همراه آب یا گفت همراه آخر چکیدن آب تا حدیکه بر می آید این بنده مومن صافی شده از جمیع گناهان و در روایة بغوی زیاده ست که فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه مع الماء او مع اخر قطر الماء یعنی پس چون شوید دو پای خود را بر آید هر گناهی که رفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است از مشی باب یا با آخر چکیدن آب باید دانست که خروج خطایا استعاره ست برای حصول مغفرت نزدیک غسل عضو نه آنکه خطایا فی الحقیقة جسمی ست که باب مخلوط میشود و میرود و این را در قرآن و حدیث و کلام عرب نظائر بسیار است نیز باید دانست که اکثر علما تخصیص کرده اند این خطایا را بصغائر بدلیل حدیث صحیح الصلوات الخمس والجمعة الی الجمعة و رمضان الی رمضان کفارات لما بینهما

ما اجتنب الکبائر در این حدیث دو معنے دارد یکی آنکہ ما اجتنب الکبائر خارج باشد مخرج استثنا گویا میفرماید الا الکبائر دیگر آنکہ
این فضل کسی است کہ اجتناب کبائر کردہ باشد پس مرتکب کبیرہ را این فضل نیست و معنے اخیر نزد یکتر است بآیت ان تجتنبوا
کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم الآیۃ و این را مخصص گفتن در باب مکفرات اقعد است و نووی میل بوجہ اول
کردہ است و اللہ اعلم

باب یجب الوضوء من المذی

واجب میشود وضو بسبب برآمدن مذی

مالک عن ابی النضر عن مولی عمر بن عبید اللہ عن سلیمان بن یسار عن المقداد بن الاسود ان علی بن ابی طالب
امرہ ان یسال لہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم عن الرجل اذا دنی من اھلہ فخرج منہ المذی ما ذا علیہ قال علی
فان عندی ابنتہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانا استحیی ان اسالہ قال المقداد فسالت رسول اللہ صلے اللہ علیہ
وسلم عن ذلک فقال اذا وجد ذلک احدکم فلینضح فرجہ بالماء ولیتوضأ وضوءہ للصلوۃ مقداد بن الاسود
گفت کہ حضرت علی بن ابی طالب امر کرد مرا کہ بپرسم برای او از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حکم مردیکہ چون نزدیک شود بازن خود
یعنی قبلہ و معانقہ کند برآید از ذکر وی مذی چہ چیز واجب میشود برین شخص یعنی غسل واجب میشود یا وضو گفت حضرت علی کہ
نزدیک منست دختر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و من شرم میدارم کہ این مسئلہ از آنحضرت بپرسم گفت مقداد پس سوال کردم از
آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم حکم این شخص پس فرمود چون بیاید مذی ازکسی از شما باید کہ بفشاند بر فرج خود آب را و باید کہ
وضو کند مانند وضو خود برای نماز

مالک عن زید بن اسلم عن ابیہ ان عمر بن الخطاب قال انی لاجدہ ینحدر منی
مثل الخریزۃ فاذا وجد ذلک احدکم فلیغسل ذکرہ ولیتوضأ وضوءہ للصلوۃ یعنی المذی حضرت عمر گفت ہر آئینہ
می یابم کہ این چیز فرود می آید از من مانند دانہ بلور پس اگر بیابد آنرا کسی از شما پس باید کہ بشوید ذکر خود را و باید کہ وضو کند مانند
وضوء خود برای نماز مراد میداشت ازین اشارہ مذی

مالک عن زید بن اسلم عن جندب مولی عبد اللہ بن
عیاش المخزومی انہ قال سالت عبد اللہ بن عمر عن المذی فقال اذا وجدتہ فاغسل فرجک وتوضأ
وضوءک للصلوۃ جندب گفت سوال کردم عبد اللہ بن عمر را از حکم مذی گفت چون بیابی آنرا بشوی فرج خود را و وضو کن مانند
وضو خود برای نماز فلینضح بکسر الضاد مسئلہ مذی بفتح میم و اسکان ذال معجمہ بر لغت اصح و اشہر و غیر این نیز منقول است آبی است
سفید رقیق لزج کہ نزدیک شہوۃ برمی آید و در خروج آن شہوۃ و دفق نمی باشد و بعد ازان در عضو رجولیۃ تکسر و فتور نمی شود
و گاہی احساس بخروج آن نمی شود و در زنان مذی بسیار میباشد بہ نسبت رجال مسئلہ حکم مذی عدم وجوب غسل است
باجماع و وجوب وضو ربآن خواہ گوئیم تنقیح او جاء احد منکم من الغائط خروج من السبیلین است معتاد باشد یا غیر معتاد
یا گوئیم مخصوص است بمعتاد و در صورۃ حکم مذی و استحاضہ از دلیل مستانف ثابت میشود و سابقاً اشارہ کردہ شد کہ تنقیح

قولہ فلینضح ای ینزل النضح ای الرش بالماء بالحاء المہملۃ قبل المعجمۃ المخرجۃ شبہ بما فی الصفاء قال الاکثر اہل العلم اذا خرج من احد الفرجین شیء ینتقض بہ الطہر سواء کان عینا او ریحا وسواء کان معتادا او غیر معتاد لان المذی غیر معتاد

۳۱

عمل عمر را رفته است کر در حد رای داخل میشود مسئله دیگر حکم مذی نضح فرج است و مراد از نضح اینجا غسل است بدلیل روایات دیگر از عمر
ذکر و قوله عمر فلیغسل فرجک از فرج قدریکه مذی بآن رسیده باشد و این ظاهر است پس اگر غیر فرج آلوده شود آنرا نیز شستن باید شست
و اگر بعض ذکر آلوده شود بعض آخر را شستن لازم نیست مسئله غسل ذکر بالطریق وجوب است پس استنجا بحجر در مذی مشروع نباشد
بالطریق استحباب یا خارج بر حسب عادة و بلاد اقوی نزدیک فقیر اول است و اقتصار بر حجر در معتاد آمده است پس تنقیح آن از وجه
که شان مذی و دم استحاضه باشد دل از ان در قلق است باب ما يروى من الرخصة في ترك الوضوء من الودي باب بیان
خبریکه روایت کرده شد از رخصت در ترک وضو بسبب خروج ودی مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد ابن المسيب انه
سمعه ورجل يسأله فقال اني لاجد البلل وانا اصلي فانصرف فقال له سعيد لو سال على فخذي ما انصرفت حتى اقضي
صلوتي يحيى بن سعيد گفت شنیدم از سعيد بن المسيب دران حالیکه شخصی ازوی سوال میکرد گفت سائل هر آئینه من
می یابم تری را در حالیکه نماز میگذارم پس آیا باز گردم از نماز یعنی آیا ترک کنم نماز را و بوضو مشغول شوم پس جواب داد
سعيد ابن المسيب این سائل را گفت اگر روان شود ودی بر ران من باز نگردم تا آنکه باخر رسانم نماز خود را مالك
عن الصلت بن زبيد انه قال سألت سليمان بن يسار عن البلل اجده فقال انضح ما تحت ثوبك بالماء واله عنه گفت
صلت سوال کردم از سلیمان بن یسار حکم تری که می یابم آنرا پس گفت بفشان برانچه در زیر جامه تست آب یعنی بفشان
بر فرج خود آب و تغافل کن ازان تری مترجم گوید رضی الله عنه جمهور علما بعد از خروج ودی یقینا رخصت ترک وضو ندادند
و تمسک کرده اند بانکه وضو منتقض میشود از بول اجماعا و ودی نیز قطره ایست از بول و بغوی تاویل کرده است این اثر را
حدیث را که مراد آنست که شک ناقض وضو نیست پس اگر وسوسه بخاطرش رسد که تری از سر ذکر بر آمده است التفات
نکند و نماز خود را باخر رساند و تعبیر باین طور از جهت مبالغه است و از جهت قطع شبه سائل بالکلیه و جود باب ...
الوضوء على من نام مضطجعا باب على من نام قاعدا واجب است وضو برکسیکه خواب کرد بپهلو و واجب نیست برکسیکه
خواب کرد نشسته مالك باسناد وان تفسير هذه الاية يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة الاية ان ذلك اذا قمتم من المضاجع
يعني النوم تفسیر این آیه یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الخ اینست که وجوب وضو ثابت میشود وقتیکه برخیزید از خوابگاهها یعنی
بیدار شوید از نوم یعنی مراد اینست که نوم ناقض وضو است مالك عن زيد بن اسلم مولى عمر ان عمر بن الخطاب
قال اذا نام احدكم مضطجعا فليتوضأ حضرت عمر رضی الله عنه گفت چون بخواب رود کسی از شما بر پهلو خفته پس باید که
وضو کند مالك عن نافع ان ابن عمر كان ينام جالسا ثم يصلي ولا يتوضأ عبد الله بن عمر بخواب میرفت نشسته باز نماز میگذارد
و وضو نمیکرد و این دو اثر احادیث مرفوعه است از جمله حدیث ... ال دارد ... صلى الله عليه وسلم ...

قلت المقصود ما يحصل للبال والعمل بالنضح بالماء وغيبة الكثرة الى الحلم قال البغوي يشبه ان يكون معنى الاثر المبالغة في دفع الشك عن القلب

٣٤ قلت قال الشافعي النوم ينقض الوضوء الا نوم المتمكن مقعدته وقال ابو حنيفة لو نام قائما او قاعدا او راكعا او ساجدا لا وضوء عليه حتى ينام مضطجعا او متكئا ١٢

حلقه دبر را گویند و حدیث ابی داود انما الوضوء علی من نام مضطجعا وفی اسناده ضعف وحدیث مسلم وشافعی وابی داود
کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء فینامون قعودا حتی تخفق رؤسهم ثم یصلون ولا یتوضؤن مسلم
چون علت نقض نوم زوال عقل است بدلیل العینان وکاء السه پس غیر نوم مثل اغماء وسکر نیز ناقض شد وتنقیح مسئله آنست که زوال
عقل ناقض وضوست اما مسئله تنقیح نوم قاعده اش نزدیک شافعی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه مزیل باشد در میان مقعد
وزمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد وتنقیح نوم مضطجعا آنست که تمکین مقعد نباشد هر حالتیکه بود لیکن ازین وذکر اضطجاع تنبیه است
وتصویر استرخاء اعضاء ونزدیک ابی حنیفه راکع وساجد بر وجه سنت حکم قاعد دارد وشکلی که بزوال تکیه بیفتد حکم مضطجع دارد
وجمعی تنقیح آن خواب گران وخواب سبک نهاده اند واول اقوی مینماید زیرا که حدیث فانه اذا اضطجع استرخت مفاصله
صریح است در علیت استرخاء وچون اظهر واشهر در هیئات نوم استرخاء اضطجاع واستلقاست آنرا بر روی کار آوردند
وحصر را بآن متوجه ساختند **باب** یجب الوضوء من مس الفرج واجب میشود وضو بسبب دست رسانیدن بفرج

مالک عن عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم انه سمع عروة بن الزبیر یقول دخلت علی مروان بن الحکم
فتذاکرنا ما یکون منه الوضوء فقال مروان ومن مس الذکر الوضوء فقال عروة ما علمت ذلک فقال مروان بن الحکم
اخبرتنی بسرة بنت صفوان انها سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ عروة
بن الزبیر گفت داخل شدم بر مروان بن الحکم پس بایکدیگر مذاکره کردیم در موجبات وضو پس مروان گفت از مس ذکر وضو
واجب میشود عروه گفت من این را ندانسته ام پس گفت مروان بن الحکم خبر داد مرا بسره بنت صفوان که وی شنید از
رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود چون دست رساند یکی از شما بذکر خود پس باید که وضو کند **مالک** عن
اسمعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مصعب بن سعد بن ابی وقاص انه قال کنت امسک المصحف
علی سعد ابن ابی وقاص فاحتککت فقال سعد لعلک مسست ذکرک قال قلت نعم قال
قم فتوضأ فقمت فتوضأت ثم رجعت مصعب پسر سعد ابن ابی وقاص گفت که من
نگاه میداشتم مصحف را بر سعد بن ابی وقاص یعنی مصحف را بدست میگرفتم ودر وی نظر
می کردم تا در محل اشتباه بر وی فتح کنم یعنی لقمه دهم پس درین اثناء خاریدم بدن خود را پس سعد
گفت شاید تو دست رسانیده بذکر خود گفت مصعب گفتم آری گفت برخیز و وضو کن پس برخاستم
و وضو کردم پس باز آمدم یعنی مصحف گرفتم **مالک** عن نافع ان عبدالله بن عمر کان یقول اذا مس
احدکم ذکره فلیتوضأ می گفت عبدالله بن عمر چون دست رساند کسی از شما بذکر خود

پس باید که وضو کند **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان یقول من مس ذکره فقد وجب علیه الوضوء

میگفت عروه هر که دست رسانید بذکر خود پس واجب شد بروی وضو **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه

قال رایت ابی عبد الله بن عمر یغتسل ثم یتوضاء فقلت یا ابت ما یجزیك الغسل من الوضوء فقال بلی ولکن

احیانا امس ذکری فاتوضأ گفت سالم بن عبد الله دیدم پدر خود عبد الله بن عمر را که غسل میکرد باز وضو میساخت

گفتم ای پدر آیا کفایت نمی کند ترا غسل بجای وضو گفت آری میکند ولکن در بعض اوقات دست میرسانم در اثنای غسل

بذکر خود پس وضو میکنم **مالک** عن نافع عن سالم بن عبد الله انه قال کنت مع عبد الله بن عمر فی سفر

فرایته بعد ان طلعت الشمس توضاء ثم صلی قال فقلت له ان هذه الصلوة ما کنت تصلیها فقال انی

بعد ان توضات لصلوة الصبح مسست فرجی ثم نسیت ان اتوضاء فتوضأت وعدت لصلوتی

گفت سالم بودم با پدر خود عبد الله بن عمر در سفری پس دیدم او را که بعد از انکه آفتاب برآمد وضو کرد و نماز گذارد پس گفت سالم

گفتم او را این نماز نیست که تو میگذاردی آنرا گفت هر آینه من بعد از انکه وضو کردم برای نماز صبح دست رسانیدم بفرج خود باز فراموش

کردم که باز وضو کنم پس حالا وضو کردم و عود کردم برای نماز خود یعنی اعاده کردم مترجم گوید رضی الله عنه تعقب کرده اند بر مالک

جماعه مثل سفیان ثوری و محمد بن الحسن بحدیث حسن که طلق بن علی روایت کرد ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجل

مس ذکره ایتوضا قال هل هو الا بضعة من جسدك مردی سوال کرد از رسول الله صلی الله علیه وسلم از حکم کسیکه دست رسانید بذکر

خود آیا وضو کند گفت نیست ذکر الا قطعه از بدن تو یعنی وضو کردن لازم نیست و با آثار حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس

حذیفه و ابو درداء و عمار و سعید بن المسیب و حسن بصری که از مس ذکر وضو لازم نمیشد نزدیک ایشان و جواب داد بغوی ازین

تعقب بانکه حدیث بسره متاخر است زیرا که ابو هریره آنرا روایت کرده است و او متاخر الاسلام است و طلق بن علی اول زمن

هجرت بخدمت آنحضرت آمده بود و این فقیر را درین جواب نظر است اولا بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم

میشود که قبل ازان حکمی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود دال بر وجوب وضو پس ظاهر

انیست که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر است و ثانیا بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جاری

میتوان کرد در باب ترک وضو مما مست النار که ابو هریره حدیث وجوب وضو مما مسته النار روایت کرده است و بران

عمل میکرد حالانکه قدوم ابو هریره بعد واقعه خیبر بود و سوید بن النعمان روایت کرد که در راه خیبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مما مسته النار

خوردند و نماز گذاردند و وضو نکردند پس می بایست که حدیث ابو هریره را ناسخ آن میگفتند و اینچنین نیست باتفاق و حل این شبهه آنست

که بسیار بود که ابو هریره از سائر صحابه حدیثها روایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که در حدیث مرفوع مس ذکر کنایه از بول باشد

فائده قال الشافعی یجب الوضوء من مس الفرج وشرطه ان یمس ببطن الکف او ببطون الاصابع وقال ابو حنیفة مس الفرج لا ینقض واحتج بقوله صلی الله علیه وسلم هل هو الا بضعة منك

۳۱

چنانچه استنجا و مجبی از غائط کنایت میشود فقیر گوید میتواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص و عام نیست بلکه بیان مصلحتی است

پس جمعی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدعا که وضوء شرعی کثیر الوقوع است

پس بعید مینماید اختلاف اجلای صحابه در مثل این امور اما اختلاف در تورعات و مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمهور بر خصت

میل میکردند **باب الوضوء من قبلة المرأة وجسها** باب در بیان حکم وضوء از قبله زن و دست رسانیدن مرد بزن

مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه عبد الله بن عمر انه كان يقول قبلة الرجل امرأته وجسها

بيده من الملامسة فمن قبّل امرأته او جسها بيده فعليه الوضوء عبد الله بن عمر میگفت که قبله کردن مرد زن خود را

و مس کردن او را بدست خود از ملامسه است یعنی در قول خدا تعالی او لامستم النساء داخل است پس هر که قبله کند زن

خود را یا مس نماید او را بدست خود بروی وضوء واجب میشود **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول من قبلة

الرجل امرأته الوضوء عبد الله بن مسعود میگفت از قبله کردن مرد زن خود را وضوء لازم میشود **مالك** عن ابن شهاب

انه كان يقول من قبلة الرجل امرأته الوضوء ابن شهاب میگفت که از قبله کردن مرد زن خود را وضوء لازم میشود جمعی

تعقب کردند بر مالک جمعی بحدیث عروة عن عائشة عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قبل بعض نسائه ثم خرج الی الصلوة ولم یتوضأ

قلت من هي الا انت فضحكت قبله کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعض زنان خود را بعد از ان برآمد بنماز و وضوء نکرد عروه گفت

گفتم نیست آن زن مگر تو پس عائشه بخندید و جواب داده اند ترمذی و غیر آن که اسناد این حدیث متصل نیست و تحقیق آنست که

منشاء اختلاف درین مسئله اختلاف ایشان است در تفسیر قوله تعالی او لامستم النساء پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند آنرا

بر دست رسانیدن بر نساء بغیر جماع و برین تفصیل لازم آمد که لمس ناقض وضوء دارند و نزدیک ایشان آیة از نیابت تیمم

از غسل ساکت باشد پس مذهب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیت از دلالت بنقض

لمس وضوء را ساکت باشد و دلالت کند بر نیابت تیمم از غسل پس مذهب ابن عباس همین بود و ابن عمر مذهبی ثالث پیش گرفت

که لمس اعم است از جماع و مس پس خدا تعالی لمس را موجب تیمم ساخت بآن معنی که اگر در صورت جماع متحقق گردد نائب غسل خواهد بود

و اگر در صورت مس متحقق گردد نائب وضوء خواهد بود پس ابن عمر قائل بود به نیابت تیمم از غسل و قائل بود به نقض مس مراة

وضوء را و راجح هو هینا قول ابن عباس است که در قرآن عظیم در مواضع بسیار ملامسه و مس از جماع کنایت آمده است و استدلال

دیگران باین آیة ناهض نیست چه مسلم است اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ

ایشان از کتاب یا سنت معلوم باشد تامل در ماخذ باید کرد تا رجحان بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین مسئله مذهب

ابن مسعود و ابراهیم نخعی بهمین سبب گذاشته است با وجود اتباع او ایشان را در سائر مواضع و این حدیث اگر چه ضعیف باشد ترجیح

قلت قال الشافعي ينتقض بلمس الرجل المرأة وضوءهما وقال ابو حنيفة لمس المرأة لا يوجب الوضوء واحتجوا له بما ثبت عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قبل ولم يتوضأ وفيه نظر وبان المراد بالملامسة الجماع

یک تاویل آیه را بر تاویل دیگر کفایت میکند زیرا که نزدیک اجتماع هر دو قوت میگیرد در مذهب حسن بصری و سفیان ثوری عدم نقض ست

باب الوضوء من القیء بیان حکم وضو بسبب قی **مالک** انه رای ربیعة بن ابی عبد الرحمن یقلس مرارا وهو فی المسجد فلا ینصرف ولا یتوضأ حتی یصلی مالک دید ربیعه بن عبد الرحمن را که قی میکرد آب را چند بار و او در مسجد بود پس باز نگشت بخانه خود و وضو نمیکرد تا آنکه نماز میگذارد یعنی باز نمیگشت تا وقتیکه نماز گذارد و بعد از آن بخانه رفت قال یحیی وسئل مالک عن رجل قلس طعاما هل علیه الوضوء قال لیس علیه وضوء ولیتمضمض من ذلک ولیغسل فاه گفت یحیی بن یحیی سوال کرده شد مالک از شخصے که قی کرد طعام را آیا واجب می شود بروی وضو گفت نیست بروی وضو باید که مضمضه کند از قی و بشوید دهان خود را

باب الوضوء من الرعاف والحجامة بیان حکم وضو از خون که از بینی سیلان کند و از حجامة **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عباس کان یرعف فیخرج فیغسل الدم عنه ثم یرجع فیبنی علی ما قد صلی عبد الله بن عباس صاحب رعاف میشد پس برآمد از مسجد پس می شست خون را از خود باز رجوع می کرد و بنا می کرد بر آنچه گذارده بود از نماز یعنی آنچه قبل از رعاف گزارده بود محسوب میساخت و باقی را تمام میکرد **مالک** عن عبد الرحمن بن حرملة الاسلمی انه قال رایت سعید بن المسیب یرعف فیخرج منه الدم حتی تختضب اصابعه من الدم الذی یخرج من انفه ثم یصلی ولا یتوضأ عبد الرحمن گفت دیدم سعید بن مسیب را که صاحب رعاف میشد پس خارج میشد از وی خون تا حدیکه رنگین میشد انگشتهای او از خونیکه برمی آمد از بینی او باز نماز میگذارد و وضو نمیکرد **مالک** عن عبد الرحمن بن المجبر انه رای سالم بن عبد الله یخرج من انفه الدم حتی تختضب اصابعه من الدم الذی یخرج من انفه ثم یصلی ولا یتوضأ عبد الرحمن بن مجبر دید سالم بن عبد الله را که برمی آمد از بینی او خون تا حدیکه رنگین میشد انگشتهای او از خونیکه برمی آمد از بینی او باز نماز میگذارد و وضو نمیکرد **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا رعف انصرف فتوضأ ثم رجع فبنی ولم یتکلم عمر بود و ابن عمر چون رعاف میشد او را باز میگشت و وضو میساخت باز رجوع میکرد و پس بنا میکرد و سخن نمیگفت یعنی آنچه قبل از رعاف کرده بود و در حساب میشمرد و باقی تمام میکرد **مالک** عن یزید بن عبد الله بن قسیط اللیثی انه رای سعید بن المسیب رعف وهو یصلی فاتی حجرة ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم فاتی بوضوء فتوضأ ثم رجع فبنی علی ما قد صلی یزید بن عبد الله دید سعید بن مسیب را که صاحب رعاف شد و او نماز میگذارد پس آمد بحجره ام سلمه زوجه آنحضرت صلعم پس آورده شد پیش او آب وضو پس وضو کرد باز رجوع کرد بمسجد پس بنا کرد بر آنچه گذارده بود وقال مالک الامر عندنا انه لا یتوضأ من رعاف ولا من دم ولا من قیح یسیل من الجسد ولا یتوضأ الا من حدث یخرج من ذکر او دبر او نوم گفت مالک حکمی که مقرر ست نزدیک ما یعنی علماء مدینه و از صحابه و تابعین آنست که وضو کرده نمی شود

از رعاف و نه از خون و دانه‌یی که سیلان کند از جسد و وضو کرده نمی‌شود الا از حدثی که برمی‌آید از ذکر و دبر یا از نوم مستغرق گویند
تمسک کرده است محمد بن الحسن باین دو اثر بر دو مسئله یکی آنکه دم سائل ناقض وضو است دیگر آنکه اگر کسی را بغیر اختیار حدثی
پیش آید در اثنای نماز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود و آنچه کرده است در حساب شمارد و باقی ادا کند و در زمان وضو آمد و
رفت سخن نگوید و جواب داده اند که مراد از وضو اینجا تنظیف است و غسل دم نه وضوی شرعی دلیل برین تاویل آنکه صحیح شده است
از ابن عمر انه قال فیمن احتجم لیس علیه الا غسل محاجمه گفت ابن عمر در باب کسیکه حجامت کرد نیست بر وی واجب مگر
شستن مواضع حجامت و همچنین محفوظ از مذهب سعید بن المسیب عدم نقض وضو است و این فقیر گوید احتمال
دارد که ابن عمر و سعید بن المسیب وضو کرده باشند برای معالجه رعاف بزیرا که شستن روی و اطراف باز میدارد
رعاف را و همچنین حدیث ابو درداء ان النبی صلی الله علیه وسلم قاء فافطر و توضأ دلالت نمیکند بر موجبیة قی
وضو را زیرا که آن برای معالجه قی بود و شستن روی و اطراف باز میدارد و دفع میکند غثیان را اما آن مسئله
دیگر پس آمد و رفت نه بجهة انتقاض وضو بود بلکه برای دفع نجاست و آن مسلم است و محمد بن الحسن روایت کرده است
از عبد الرحمن بن المجبر روایت سابق را باین عبارت انه رای سالم بن عبد الله بن عمر یدخل اصبعه فی انفه اذا اصبعه
ثم یخرجها وفیها شیء من دم فیفتله ثم یصلی ولا یتوضأ یعنی دید سالم بن عبد الله را که درمی‌آورد انگشت خود را به بینی خود
باز برمی‌آورد آنرا و در آن انگشت چیزی از خون بود پس میمالید بانگشت آن خون را پس نماز میگذارد و وضو نمیکرد
و حمل کرده است آنرا بر آنکه دم سائل نبود و چون دم سائل نباشد لازم نمی‌آید و این خلاف روایت مشهوره است
در روایة مشهوره آنست که سابقا گذشت یخرج من انفه دم حتی تختضب اصابعه و این لفظ تاویل مذکور را قبول نمی‌کند
والله اعلم و بالجمله چنان متبادر میشود که ارجح مذاهب در موجبات وضو مذهب حسن بصری است وضو از ما خرج من
السبیلین و از نوم میشکند و از لمس مرأة و مس فرج و قی و رعاف نمی‌شکند والله اعلم باید دانست که شریعت عام افراد
الناس را دو چیز است مصلحت نفوس ایشان و مفسد نفوس ایشان دیگر و شارع هر دو علم افاده فرموده است و بر فقها گاهی یکی از هر دو علم
با علم دیگر مشتبه میگردد پس شریعت چیزیست که در ملأ اعلی بر ایشان مکتوب شد و ایشان را از آن مکلف ساخت خواه واجب خواه حرام باشد خواه سنت
مؤکده و مکروه مؤکد و سوای آن چیزها بسیار است که در تهذیب نفس یا تلویث نفوس دخل دارد لکن حکمة سیاسیه مقتضی آن نیست که بر ایشان
مکتوب گردد و در مثل این چیزها بعض اصحاب آن عمل میکردند و بعضی عمل نمیکردند و بر همین اصل فرود باید آورد مسئله مس ذکر و مس مرأة و رعاف و قی و قهقهه
والله اعلم **باب ترک الوضوء مما مسته النار** بیان ترک کردن وضو از چیزیکه رسیده آنرا آتش یعنی چیزها که بآتش پخته شده است

مالك عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اکل کتف شاة

ثم صلی ولم یتوضأ رسول الله صلی الله علیه وسلم خورد شانه بزی باز نماز گذارد و وضو نکرد **مالک** عن یحیی بن سعید عن بشیر

بن یسار مولی بنی حارثة عن سوید بن النعمان انه اخبره انه خرج مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام خیبر حتی اذا کانوا بالصهباء

وهی ادنی خیبر فنزل رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی العصر ثم دعا بالازواد فلم یؤت الا بالسویق فامر به فثری

فاکل رسول الله صلی الله علیه وسلم واکلنا ثم قام الی المغرب فمضمض ومضمضنا ثم صلی ولم یتوضأ برآمد سوید

بن النعمان همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال خیبر یعنی در سالیکه غزوه خیبر واقع شد تا وقتیکه رسیدند بصهبا و آن موضعیست

از جاها متصل بخیبر یعنی توابع خیبر پس فرود آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گذارد نماز عصر را باز طلب کرد توشها را پس

حاضر کرده نشد مگر سویق پس حکم فرمود بدرست ساختن آن پس نمناک کرده شد پس خورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و

خوردیم ما باز برخاست بسوی نماز مغرب پس مضمضه کرد آنحضرت صلعم ومضمضه کردیم ما باز نماز گذارد و وضو نکرد

مالک عن محمد بن المنکدر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دعی لطعام فقرب الیه خبز ولحم فاکل منه

ثم توضأ ثم صلی ثم اتی بفضل ذلک الطعام فاکل منه ثم صلی ولم یتوضأ رسول الله صلی الله علیه وسلم را طلبیده شد

برای طعامی پس نزدیک گردانیده شد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم نان وگوشت پس خورد از آن طعام باز وضو کرد باز

نماز گذارد و بعد از آن آورده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه باقیمانده بود از آن طعام پس خورد و بعد از آن نماز گذارد

و وضو نکرد **مالک** عن ابی نعیم وهب بن کیسان انه سمع جابر بن عبد الله الانصاری یقول رایت

ابابکر الصدیق اکل لحما ثم صلی ولم یتوضأ جابر گفت دیدم حضرت ابوبکر الصدیق را که خورد گوشت را بعد از آن نماز

گذارد و وضو نکرد **مالک** عن محمد بن المنکدر وعن صفوان بن سلیم انهما اخبراه عن محمد بن ابراهیم

بن الحارث التیمی عن ربیعة بن عبد الله بن الهدیر انه تعشی مع عمر بن الخطاب ثم صلی ولم یتوضأ ربیعة بن

عبد الله طعام شام خورد همراه حضرت عمر بن الخطاب بعد از آن نماز گذارد حضرت عمر بن الخطاب و وضو نکرد **مالک**

عن ضمرة بن سعید المازنی عن ابان بن عثمان ان عثمان بن عفان اکل خبزا ولحما ثم مضمض وغسل یدیه

ومسح بهما وجهه ثم صلی ولم یتوضأ حضرت عثمان خورد نان وگوشت باز مضمضه کرد و شست دو دست خود را

و مسح کرد بدو دست روی خود را بعد از آن نماز گذارد و وضو نکرد **مالک** انه بلغه ان علی بن ابی طالب وعبد الله

بن عباس کانا لا یتوضأن مما مست النار حضرت علی بن ابیطالب وعبد الله بن عباس وضو نمیکردند از خوردن

چیزیکه رسیده است بآن آتش یعنی چیزیکه بآتش پخته شده است **مالک** عن یحیی بن سعید انه سال عبد الله بن

عامر بن ربیعة عن الرجل یتوضأ للصلوة ثم یصیب طعاما قد مسته النار ایتوضأ قال رایت ابی یفعل ذلک

ويصلي ولا يتوضأ يحيي بن سعيد سوال كرد عبد الله بن عامر را از حكم كسيكه وضو كرده باشد براى نماز بعد ازان برسد

بطعاميكه رسيده است او را آتش يعني تناول كرد طعام پخته را آيا وضو كند گفت ديدم پدر خود را كه عامر بن ربيعه باشد ميكرد همين كار

و نماز ميگذارد و وضو نميكرد **مالك** عن موسى بن عقبة عن عبد الرحمن بن زيد الانصاري ان انس بن مالك

قدم من العراق فدخل عليه ابو طلحة وابي بن كعب فقرب لهما طعاما قد مسته النار فاكلوا منه فقام انس فتوضأ

فقال ابو طلحة وابي بن كعب ما هذا يا انس اعراقية فقال انس ليتني لم افعل وقام ابو طلحة وابي بن كعب فصليا ولم يتوضأ

انس بن مالك قدوم كرد از عراق پس داخل شدند بروي براى ملاقات ابو طلحه و ابي بن كعب پس نزديك ساخت بايشان عزيز طعامي

كه رسيده بود آنرا آتش پس هر سه خوردند پس برخاست انس پس وضو كرد پس گفتند ابو طلحه و ابي بن كعب چيست اين خصلت اي

انس يا اين خصلت عراقيه است يعني از عراق آوردي آنرا يعني در شريعت خود نيست پس آيا آنرا از عراق آموخته پس گفت

انس اي كاش نميكردم اينكار را و برخاستند ابو طلحه و ابي بن كعب پس نماز گذاردند و وضو نكردند بايد دانست كه ابو هريره و عمر ابن

عبد العزيز ميگفتند وضو واجب ميشود بخوردن طعاميكه او را آتش پخته باشد و تمسك ميكردند بحديث آنحضرت صلى الله عليه وسلم توضأوا

مما مست النار و مذهب جمهور صحابه و تابعين خلاف اينست چنانكه امام مالك بتفصيل بيان فرموده و پس قطع مخالفت بين الحديثين

بيكي از دو وجه تواند بود يا اينست كه حديث توضأوا مما مست النار منسوخ باشد باين احاديث يا محمول باشد بر غسل و تنظيف كه

معني لغوي وضو است والله اعلم **باب** آخر فيما لا يجب منه الوضوء باب در بيان چيزيكه واجب نميشود وضو از استعمال آن

مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر حنط ابنا لسعيد بن زيد وحمله ثم دخل المسجد فصلى ولم يتوضأ

مترجم گويد در نسخه كه پيش فقير است از روايه يحيى بن يحيى المصمودي حنك مسطور است و در روايت محمد بن الحسن حنط مذكور است و در

خط قديم طا و كاف مشتبه ميشد يعني روايت اول اينست كه عبد الله بن عمر تحنيك كرد يك فرزند سعيد بن زيد را يعني خرما

خائيده در دهان طفل نو متولد شده ريخت بجهت تبرك و بر داشت او را يعني در بر خود بعد ازان داخل شد مسجد پس نماز گذارد

و وضو نكرد و بر روايه ديگر آنست كه عبد الله بن عمر حنوط ماليد در بدن يك فرزند سعيد ابن زيد و حنوط آن خوشبو را گويند كه در بدن

مرده استعمال ميكنند يعني سعيد بن زيد را فرزندي مرده بود عبد الله بن عمر حنوط را در بدن او ماليد بعد ازان نماز گذارد

و وضو نكرد از روايت اول مستفاد مي شود كه برداشتن طفل نو متولد شده و دست رسانيدن باو موجب وضو و شستن

دست نيست و از روايت ديگر مستفاد ميشود كه حنوط ماليدن در بدن مرده و برداشتن جنازه موجب وضو نيست و درين

مسئله جمعي خلاف داشتند و جمهور بعدم وجوب وضو رفته اند والله اعلم و اين روايت ثانيه كه حنط باشد محفوظ است نزد محققين

باب يكفي الاستنجاء بثلثة احجار كفايت ميكند براى استنجا سه سنگ **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الاستطابة فقال اولا یجد احدکم ثلثة احجار پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از
استنجا پس فرمود آیا نمی یابد یکی از شما سه سنگ را یعنی سه سنگ کفایت میکند بشرط حصول نقا مترجم گوید استطابه در لغت طلب
معنی طهارة و مراد از ان در عرف تطهیر است از تغوط و بول بآب یا حجر و همچنین استنجا و ابو داود و نسائی این حدیث را روایت کرده اند
بطریق مسلم بن قرط پس گفته عن عروة عن عایشه **مسئله** واجبست ازاله نجاستی که بسبب تغوط و بول حاصل شود بیکی از دو چیز
آب یا حجر اما آب پس مستفادست از حدیث غسل دم حیض چنانکه بیاید اما حجر پس مستفادست ازین حدیث و جمع در میان هر دو مستحب
ست **مسئله** ذکر حجر بجهة اعتیادست و الا کلوخ و جامه کهنه در حکم اوست پس تنقیح کردند حجر را بجامد قالع اما جامد پس ماخذ آن استعمال
احجارست دون الغسل و فتوح اختلاف در لفظین نزدیک عارف بلغة و اما قالع پس ماخذ آن فحوای اولا یجد احدکم ثلثة احجار
و مانند آنست که عارف لغة میفهمد که غرض ازان ازاله نجاست است پس قصب املس کفایت نکند **مسئله** واجبست که سنگ استنجا غیر
محترم باشد اما طاهر پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلعم از رجیع که بعض آنرا بروث و بعره تفسیر کرده اند و بعضی بسنگی که بحجا
بآن استنجا کرده باشند و اما غیر محترم پس ماخذ آن نهی آنحضرت ست صلعم از استنجا باستخوان بعلة آنکه طعام جن ست پس مطعوم
انس بطریق اولی و آنچه انتفاع معتد به بآن متوقع ست مانند جامه نو در ان حکم داخل باشد **مسئله** شرط انقاء حجر آنست که
نجاست خشک نشده باشد و الا غرض استنجا که ازاله نجاست ست متحقق نشود و انتقال نکند از مخرج بغیر آن و ماخذ آن آنست که
شارع مشروع فرموده است استنجا را در موضع معلوم نه در سائر بدن و ظاهر نشده باشد نجاستی دیگر غیر خارج از سبیلین برای که
استنجا برای خارج از سبیلین ست نه برای غیر آن **مسئله** از لفظ اولا یجد احدکم ثلثة احجار مفهوم میشود که اولی استنجا ثلثة
احجار ست و حدیث سلمان نهانا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان نستنجی باقل من ثلثة احجار واضح ست درین معنی و تثلیث مسحات
ثلث مسحات ست پس اگر حجر کبیر باشد و بسه طرف آن مسح کنند جایز باشد و شرط کفایت ثلثة احجار انقا ست و آن مفهوم از
نحوای کلام ست پس اگر ثلثة احجار استعمال کنند و انقاء حاصل نشود زیاده باید کرد بر ثلثه **باب** یستحب الایتار فی الاستنجا
مستحب است استعمال عدد وتر در استنجا **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال اذا توضأ احدکم فلیجعل فی انفه ماء ثم لینتثر و من استجمر فلیوتر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون وضو کند
یکی از شما باید که داخل کند در بینی خود آب را باز بیفشاند هر که استنجا کند باید که عدد طاق استعمال نماید مترجم گوید مستحبست الایتار
معنی کلام آنست اگر انقا بوتر حاصل شود بران اقتصار نماید و اگر بغیر وتر حاصل شود یکی را زیاده کند تا ایتار متحقق گردد
مسئله در حدیث نهی آمده است از تخلی در موضعی که وقوع نجاست دران موجب ایذای مردمان باشد
آینده و متحدث ناس و طریق ایشان و زیر شجره مثمره و از استنجا بدست راست و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم دور رفتن از مردمان

بوجهی کہ آواز خارج نشنوند و بوی آن احساس نکنند و استتار بقدر دو ثلث ذراع یا زیادہ ازان و گفتن نزدیک دخول خلا

اللهم انی اعوذ بك من الخبث والخبائث و نزدیک خروج غفرانك معلوم شده **باب** یستحب الاستنجاء بالماء من غیر

وجوب مستحب است استنجا به آب از غیر وجوب **مالک** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید ابن المسیب سئل عن الوضوء

من الغائط فقال انما ذلك وضوء النساء یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضو بسبب

غایط یعنی استعمال آب بسبب قضاء حاجت پس گفت جز این نیست که استنجا به آب وضوء زنان است **مالک** عن

یحیی بن محمد بن طحلاء عن عثمان بن عبد الرحمن ان اباه حدثه انه سمع عمر بن الخطاب یتوضأ بالماء وضوءً

لما تحت ازاره عبد الرحمن شنید از عمر بن الخطاب که وضو میکند عمر به آب وضو کردن برای آنچه زیر ازار او بود یعنی می شست

ذکر و دبر خود را قال یحیی سئل مالك عن غسل الفرج من البول والغائط هل جاء فیه اثر فقال بلغنی ان بعض من مضی

كانوا یتوضئون من الغائط وانا احب غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی مصمودی که سوال کرده شد مالک از

شستن فرج بسبب بول و غایط آیا آمده است درین باب اثری گفت رسیده است خبر بمن که بعض سلف می شستند

از غایط و من دوست میدارم که بشویم فرج را از بول مترجم گوید از هر دو اثر حاصل شد که استنجا باحجار کفایت میکند و استعمال

آب و شستن ذکر و دبر از آب زیاده تر است در نظافت و تطهیر **باب** النهی عن استقبال القبلة واستدبارها عند قضاء

الحاجة واختلافهم فی ذلك در بیان نهی از رو بر و نشستن بجانب قبله و یا پشت بقبله کردن نزدیک ادای حاجت و

بیان اختلاف علما درین باب **مالک** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن رافع بن اسحاق مولی لآل الشفاء

وكان یقال له مولی ابی طلحة انه سمع ابا ایوب الانصاری صاحب النبی صلی الله علیه وسلم وهو بمصر یقول والله

ما ادری كیف اصنع بهذه الكرابیس وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب احدكم لغائط او لبول فلا

یستقبل القبلة ولا یستدبرها بفرجه رافع بن اسحاق شنید از ابو ایوب انصاری و او دران وقت مصر بود

که میگفت قسم بخدا نمیدانم که چگونه کار کنم باین خلاجاها و حال اینست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است

چون برود کسی از شما برای غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبله و باید که پشت ندهد بسوی قبله بفرج خود

یعنی این خلاجاها در مصر بوجهی بنا شده بودند که هر که آنجا برای قضاء حاجت بنشیند رو بقبله یا پشت بقبله بنشیند

پس ابو ایوب میگفت نمیدانم که چه کار کنم درین خلاجاها کرابیس بیای تحتیه کنیف یعنی جای ضرور و جمع کرابیس

و کرناس بنون نیز بهمین معنی وارد **مالک** عن نافع عن رجل من الانصار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی

ان یستقبل القبلة لبول او لغائط رسول خدا صلی الله علیه وسلم منع فرمود از انکه بآروی بقبله بنشیم وقت بول

قلت: معنی الوضوء ههنا الغسل والتنظیف وعلیه عامة اهل العلم ١٢

۱۴

إنما يطهرها مالك عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن حبان عن عمه واسع بن حبان عن عبد الله بن عمر انه

كان يقول ان ناسا يقولون اذا قعدت على حاجتك فلا تستقبل القبلة ولا بيت المقدس قال عبد الله بن

عمر لقد ارتقيت على ظهر بيت لنا فرايت رسول الله صلى الله عليه وسلم على لبنتين مستقبلا بيت المقدس لحاجته

ابن عمر گفت بر آئینه بعض مردمان میگویند که چون بنشینی بر حاجت خود پس روی بقبله مکن و روی بطرف بیت المقدس مکن یعنی پشت

بقبله مکن کاین مستلزم روی کردن بجانب بیت المقدس است بنسبت ساکنان مدینه گفت ابن عمر بر آئینه بر آمدم بر پشت خانه

از آن خویش پس دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بر دو خشت خام نشسته روی بجانب بیت المقدس کرده برای قضاء حاجت خود

مترجم گوید در تطبیق خلاف میان این دو حدیث علماء مختلف اند حنفیه گفتند نهی برای تنزیه است و فعل برای اباحت و صلوٰة و این

ارجح است نزدیک فقیر و شافعیه گفته اند نهی برای تحریم است و فعل مخصص آنست در صحرا پس اگر در بنیان باشد حرام نشود مترجم را

درین قول نظر است زیرا که ظاهر از کلام ابن عمر انکار بر مقالهٔ ناس است مطلقاً نه انکار بر تحریم در بنیان فقط و ظاهر از کلام

ابو ایوب عموم نهی است در صحرا و در بنیان و جمعی گفته اند نهی منسوخ است بفعل بالجمله ما را باستقرا معلوم شده است که صحابه

بر احتیاط و مستحبات اتفاق نداشتند بلکه جمعی احتیاط را محکم گرفته بودند و جمعی بر رخصت میل کرده و ازین جهت میان ایشان

مناظره و مخالفه می گذشت و این مسئله نیز از فروع همین اصل است باب جواز البول قائما و اگر چه خلاف اولی است

جائز است بول کردن ایستاده اگر چه خلاف اولی است مالك عن عبد الله بن دينار انه قال رايت عبد الله بن عمر

يبول قائما عبد الله بن دینار گفت دیدم ابن عمر را که بول می کرد ایستاده ماخذ فعل ابن عمر عمل آنحضرت است صلعم در بعضی احیان

چنانچه حذیفه روایت کرده است مترجم گوید قد صح ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تبل قائما آنحضرت صلعم فرمود بول مکن

ایستاده و همین است مذهب جمهور فقها باب صفة الوضوء بیان طریقه وضو که بچه ترتیب باید کرد مالك عن عمرو

بن يحيى المازني عن ابيه انه قال لعبد الله بن زيد بن عاصم وهو جد عمرو بن يحيى وكان من اصحاب رسول الله

صلى الله عليه وسلم هل تستطيع ان تريني كيف كان رسول الله يتوضأ قال عبد الله بن زيد نعم فدعا بوضوء فافرغ على يديه

فغسل يديه مرتين ثم مضمض واستنثر ثلاثا ثم غسل وجهه ثلاثا ثم غسل يديه مرتين مرتين الى المرفقين ثم مسح راسه

بيديه فاقبل بهما وادبر بدأ بمقدم راسه ثم ذهب بهما الى قفاه ثم ردهما حتى رجع الى المكان الذي بدأ منه ثم غسل رجليه

یحیی گفت عبد الله بن زید صحابی را آیا میتوانی که بنمائی مرا که چگونه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو میکرد عبد الله گفت آری

پس طلب کرد آب وضو پس ریخت آب را بر دست خود و در روایت بغوی آمده علی یده الیمنی یعنی بر دست راست خویش پس شست

دو دست خود را دو دو بار بعد از آن مضمضه کرد و در بینی آب افشاند یعنی بعد آب رسانیدن در بینی سه بار باز شست روی خود را سه بار

قلت فقد صح ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تبل قائما وعليه عامة اهل العلم والنهي للتاديب

باز شست دو دست خود را تا آرنج دو دو بار باز مسح کرد سر خود را بدو دست خود پیش بجانب پس و پس بجانب پیش برد و دو دست خود را دیجا بپس قفا
کشید آنها را شروع کرد به مقدم سر خود یعنی نخست دو دست را بر صد فین بر ناصیه نهاد و بعد ازان برد دو دست خود را بسوی
قفا خود بعد ازان باز آورد هر دو را تا آنکه رسید بهمان جا که ازان جا شروع کرده بود و بعد ازان شست هر دو پای خود را
مترجم گوید ازین حدیث معلوم شد که غسل یدین پیش از داخل کردن آن در ظرف آب سنت است نزدیک خواب باشد یا نه
و دو بار شستن کفایت میکند بلکه یکبار نیز کفایت میکند و سه بار کمال سنت است و نیز معلوم شد که مضمضه و استنشاق
و استنثار سنت است و در اینجا استنشاق را مذکور نکرد و ظاهر پیش فقیر آن مینماید که چون استنشاق برای استنثار
است و مطلوب اصلی همان است اکتفا کرده شد بذکر استنثار از استنشاق و اینجا ثلثا ثلثا نگفته است پس مشتبا در است
که وصل کرد میان مضمضه و استنشاق یعنی یک غرفه گرفت و بعض آنرا در دهان داخل کرد و بعض آنرا در بینی باز یک غرفه دیگر
گرفت و هر دو چیز کرد و در غرفه سیوم همچنان این در بعض روایات صریح آمده است بالجمله وصل و فصل هر دو درست است
مودی از سنت است قال یحیی سمعت مالکا یقول فی الرجل یتمضمض و یستنثر من غرفة واحدة انه لا باس بذلک یحیی گفت
شنیدم از مالک که میگفت در باب شخصیکه مضمضه و استنثار کند از یک غرفه که هیچ باک نیست و نیز معلوم شد که تثلیث
غسل وجه کمال سنت است و دو بار دست شستن نیز مودی است از سنت و نیز معلوم شد صفت مسح و آنکه سنت
استیعاب سر است بمسح و نیز معلوم شد که وظیفه رجلین غسل است نه مسح و در روایت بغوی از طریق ابو مصعب مذکور است
ان رجلا سأل عبد الله بن زید المازنی و هو جد عمرو ابن یحیی همان روایت صحیح است و در روایت یحیی بن یحیی و اکثر رواة
موطا تحریفی رفته است که انه سأل عبد الله بن زید المازنی و هو جده زیرا که این عبارة ادا میکند که عبد الله جد عمرو باشد لا بد لا بد ام
و آن خلاف واقع است و گفته اند نام این سائل عمارة بن ابی حسن المازنی است و او جد عمرو است مسئله تسمیه اول وضو و تخلیل
لحیه و اصابع و اطالة غره و تحجیل و موالاة و گفتن بعد از وضو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین اینهمه سنتها است که در احادیث عملاً و قولاً ثابت شده **باب** تجب النية فی
الوضوء والغسل واجب است نیت کردن در وضو و غسل قال الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین
و روی مالک باسناده فی غیر روایة یحیی ان رسول الله صلعم قال انما الاعمال بالنیات **باب** یسن غسل الیدین قبل
ادخالهما الاناء سنت است شستن هر دو دست پیش ازانکه داخل کرده شود آنها را در ظرف آب **مالک** عن ابی
الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا استیقظ احدکم من نومه فلیغسل یده
قبل ان یدخلها فی وضوئه فان احدکم لا یدری این باتت یده فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم چون بیدار شود کسی

قال اکثر اهل العلم غسل الیدین الی الکوعین ثلثا فی ابتداء الوضوء سنة سواء قام من نوم او لا غیر انه ان قام من نوم لا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها ولو غمس قبل الغسل او لا یعلم نجاسة فلو دو لا یفسد الماء

ازشما از خواب خود پس باید که بشوید دست خود را پیش از آنکه در آورد آنرا بآب وضوی خود پس هر آئینه کسی از شما نمیداند که

کجا شب گذرانید دست او یعنی احتمال دارد که بنجاست رسیده باشد یا بوسخ رسیده باشد که طبع از ان متنفر شود

و انقا بآن حاصل نگردد **باب** يستحب الاستنشاق والاستنثار من غير وجوب مستحب است آب در بینی رسانیدن

و افشاندن بینی از غیر تاکید **مالك** عن ابن شهاب عن ابي ادريس الخولاني عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه

قال من توضأ فليستنثر ومن استجمر فليوتر فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که وضو کند باید که بیفشاند بینی خود را و هر که

استنجا کند بسنگ باید که عدد طاق از انها بدارد قال يحيى سئل مالك عن رجل نسي ان يتمضمض او يستنثر حتى صلى قال

ليس عليه ان يعيد صلوته وليتمضمض وليستنثر لما يستقبل ان كان يريد ان يصلي گفت یحیی پرسیده شد از مالک حکم

مردیکه فراموش کرد مضمضه کردن را یا بینی افشاندن تا آنکه نماز گذارد گفت مالک نیست لازم بر وی که اعاده کند صلوة

خود را و باید که مضمضه کند یا بیفشاند بینی را برای آینده اگر خواهد که نماز گذارد مسئله مبالغه در مضمضه و استنشاق مسنون

است الا در حق صائم **باب** سنة السواك مسنون است مسواک کردن **مالك** عن ابي الزناد عن الاعرج

عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لولا ان اشق على امتي لامرتهم بالسواك فرمود آنحضرت صلعم که اگر

خوف آن نبودی که مشقت دهم امت خود را هر آئینه امر میکردم ایشان را بمسواک **مالك** عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن

بن عوف عن ابي هريرة انه قال لولا ان يشق على امته لامرهم بالسواك مع كل وضوء ابو هریره گفت اگر خوف آن نبودی

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مشقت در امت خود البته امر فرمودی ایشان را بمسواک با هر وضو مترجم گوید از ینجا معلوم شد

که مسواک با وضو فضل دارد و لازم نیست مسئله تنقیح کرده اند سواک بهر خشبی که ازاله وسخ دندان کند اگرچه خرقه

ثوب باشد الا اصبع خود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب با وجود اصبع طلب سواک میکردند و بهترین

سواک سواک اراک است از جهت اتباع مسئله سواک بعرض باید کرد نه بطول و سواک مستحب است نزد تغیر

دهان و صحیح آنست که صائم را مکروه نیست اگرچه بعد از زوال باشد زیرا که حدیث فانهم يمسون وخلوف افواههم

اطيب عند الله من ريح المسك تخصیص مسا بسبب عادت است و آن کنایه است از کمال محبوبیت صائم نه اشاره

با بقاء خلوف و این از تتبع موارد استعمال روشن تر میشود **باب** يجب الترتيب في الوضوء واجب است رعایه ترتیب در

وضو قال يحيى سئل مالك عن رجل توضأ فنسي فغسل وجهه قبل ان يتمضمض او غسل ذراعيه قبل ان يغسل وجهه

فقال اما الذي غسل وجهه قبل ان يتمضمض فليمضمض ولا يعيد غسل وجهه واما الذي غسل ذراعيه قبل وجهه فليغسل

وجهه ثم ليعد غسل ذراعيه حتى يكون غسلهما بعد وجهه اذا كان في مكانه او بحضرة ذلك مالک سوال کرده شد از کسیکه وضو کرد

پس فراموش نمود پس شست روی خود را پیش از آنکه مضمضه کند یا شست دو دست خود را پیش از آنکه بشوید روی خود را
پس گفت مالک که کسیکه شست روی خود را پیش از آنکه مضمضه نماید پس باید که مضمضه کند و اعاده نکند شستن روی
خود را و اما آنکه شست دو دست خود را پیش از شستن روی خود پس باید که بشوید روی خود را باز اعاده کند شستن
دو دست خود تا آنکه باشد شستن آنها بعد شستن روی وقتیکه باشد در همان مکان یا نزدیک بآن مکان بالجمله ترتیب
نزدیک شافعی در اعمال وضو فرض ست بر منصوص قرآن و نزد حنفیان سنت ست **باب** یستحب مسح الاذنین بماء جدید
مستحب است مسح کردن دو گوش بآب نو **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یاخذ الماء باصبعیه لاذنیه عبد الله
بن عمر میگرفت آب بدو انگشت خود برای مسح دو گوش خود ماخذ فعل ابن عمر حدیث مرفوع ست که بیهقی و حاکم تصحیح آن
کرده اند عن عبد الله بن زید قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضا فاخذ لاذنیه ماء خلاف الماء الذی اخذ لراسه
اما حدیث الاذنان من الراس اگر صحیح باشد دلالت میکرد بر کفایت مسح اذنین از مسح راس و این خلاف اجماع ست **باب**
لا یکفی المسح علی العمامة والخمار حتی یمسح الشعر کفایت نمیکند مسح بر عمامه و معجر تا آنکه مسح کرده شود بر موی سر **مالک**
انه بلغه ان جابر بن عبد الله الانصاری سئل عن المسح علی العمامة فقال لا حتی یمسح الشعر بالماء جابر سوال کرده شد
از مسح بر عمامه پس گفت کفایت نمیکند تا آنکه مسح کند موی سر را بآب **مالک** عن هشام بن عروة ان اباه عروة بن
الزبیر کان ینزع العمامة ویمسح راسه بالماء عروه بر میداشت عمامه از سر و مسح میکرد سر را بآب **مالک** عن نافع
انه رای صفیة بنت ابی عبید امرأة عبد الله بن عمر تنزع خمارها وتمسح علی راسها بالماء ونافع یومئذ صغیر نافع دید
صفیه زن عبد الله بن عمر را که بر میداشت معجر خود را و مسح میکرد بر سر خود بآب و نافع آن روز صغیر بود مترجم گوید ازین
آثار مفهوم میشود آنست که مسح بر عمامه و خمار تنها کفایت نمیکند و این آثار از صورتیکه ناصیه را مسح کند و تمام نماید مسح را
بر عمامه ساکت ست والله اعلم مسئله در حدیث مسلم ثابت شده ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری مسح بر ناصیه کرده
و بر عمامه اتمام فرمودند پس هر وقتیکه عسیر شود رفع عمامه مستحب است اکمال مسح بر عمامه **باب** اطالة الغرة والتحجیل
بیان استحباب زیاده از قدر مفروض شستن پیشانی و دست و پا **مالک** باسناده ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال فی امته انهم یاتون یوم القیمة غرا محجلین من الوضوء آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود در حق امت خود که بیایند
روز قیامت در حالتیکه پیشانی ایشان و دست و پای ایشان سفید باشد بسبب وضو **باب** الاستیعاب
و وجوب غسل الرجلین در بیان اکمال وضو و تاکید شستن هر دو پا **مالک** انه بلغه ان عبد الرحمن بن ابی بکر
دخل علی عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم یوم مات سعد بن ابی وقاص فدعا بوضوء فقالت له عائشة یا عبد الرحمن اسبغ الوضوء

قلت قال الشافعی یاخذ لهما ماء جدیدا یابطنهما وظاهرهما وقال ابو حنیفة هما من الراس یمسحان معه ۱۲

قلت قال اهل العلم لا یجزی المسح علی العمامة والخمار حتی یمسح علی الراس وقال الشافعی الفرض ادنی ما یطلق علیه اسم المسح وقال ابو حنیفة مسح ربع الراس وقال مالک مسح جمیع الراس ۱۲

فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ویل للاعقاب من النار عبد الرحمن بن ابی بکر داخل شد بر عائشه

زوجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزیکه مرد سعد ابن ابی وقاص پس طلب کرد آب وضو پس گفت حضرت عائشه ای برادر

عبد الرحمن اسباغ کن یعنی کامل کن وضو را زیرا که هر آئینه من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که میفرمود وای باد

پاشنهارا از آتش یعنی اگر کامل نکند غسل رجلین را و پاشنه خشک ماند آتش دوزخ حلول خواهد کرد مترجم گوید باید دانست

که اسباغ دو نوع است فرض وسنت اسباغ فرض استیعاب موضع غسل است و اسباغ سنت در تفسیر آن اختلاف واقع

شده بعض بانقا ودلک تفسیر کرده اند وبعض باطالة غره وتحجیل وبعضی بتثلیث والله اعلم

باب یجوز المسح علی الخفین

جائز است مسح بر موزها

مالک عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد وهو من ولد المغیرة بن شعبة عن ابیه المغیرة بن شعبة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذهب لحاجته فی غزوة تبوک قال المغیرة فذهبت معه بماء فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فسكبت علیه الماء فغسل وجهه ثم ذهب یخرج یدیه من کمی جبته فلم یستطع من ضیق کمی الجبة فاخرجهما من تحت الجبة فغسل یدیه ومسح براسه ومسح علی الخفین وفی الحدیث قصة

مغیره بن شعبه گوید که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت برای حاجت خود بصحرا در غزوه تبوک گفت مغیره پس بردم همراه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب را پس آمد آنحضرت بعد قضاء حاجت از خلا جا پس ریختم بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب پس شست

روی خود را پس شروع کرد که برآرد دو دست خود را از دو آستین جبه خود پس نتوانست برآوردن بسبب تنگی آستینهای جبه پس برآورد

هر دو دست از زیر جبه یعنی دو دست خود را بطرف سینه خود کشید و دو آستین جبه از دو دست دراکرد پس شست هر دو دست خود را و مسح کرد بر سر خود و مسح

کرد بر دو موزه خود مترجم گوید از ینحدیث معلوم شد که اگر کسی بر کسی آب ریزد در وقت وضو جائز است واگر کسی آب طهارة برای

کسی بردارد درست است و معلوم شد که در سفر و مانند آن جبه تنگ آستین بپوشد جائز است ونیز معلوم شد که مسح موزه مشروع است

و در وقت اجتماع شروط نائب غسل رجلین میتواند شد واینحدیث را جماعتی از ائمه حدیث مثل نسائی وغیر آن روایت کرده اند

از طریق اصحاب زهری عن زهری و در روایت ایشان واقع شده عن عباد بن زیاد عن عروة بن المغیرة عن ابیه المغیرة بن

شعبة وقال النسائی لم یذکر مالک عن عروة بن المغیرة وعلماء گفته اند که درین حدیث یحیی بن یحیی را وهم واقع شده زیرا که عباد

بن زیاد برادر عبید الله ابن زیاد است واز ولد مغیره بن شعبه نیست مترجم گوید در اصل واقع شده بود عن عباد بن زیاد عن

عروة وهو من ولد المغیرة بن شعبة عن ابیه این موافق روایة شافعی ومسلم است از ابن جریج بعد از ان لفظ عن عروة ساقط شد

از نسخه یحیی بن یحیی وابن وهب اورا بهمین طریق مذکور روایت کرده یا آنکه امام مالک گاهی در سند خود میگفت عن ابن شهاب

عن عباد بن زیاد عن المغیرة چنانچه ظاهر کلام نسائی است وگاهی میگفت عن ابن شهاب عن ابن المغیرة بن شعبة عن ابیه

من اصحاب الزهري عن الزهري فرووه عن عباد بن زياد عن عروة بن المغيرة عن ابيه المغيرة بن شعبة قال النسائي لم يذكر مالك عروة بن المغيرة قال العلماء وهم يحيى بن يحيى في هذا الحديث لان عباد بن زياد هو اخو عبيد الله بن زياد ليس من ولد مغيرة بن شعبة اقول كان في الاصل عن عباد بن زياد عن عروة وهو من ولد المغيرة بن شعبة عن ابيه موافقا لما رواه الشافعي ومسلم عن ابن جريج فسقط لفظ عن عروة من نسخة يحيى بن يحيى وكان ابن وهب على الصحيح او كان ابن وهب يقول عن ابن شهاب عن عباد بن زياد عن المغيرة كما هو ظاهر كلام النسائي وتارة يقول عن ابن شهاب عن ابن المغيرة بن شعبة عن ابيه كما نقل عياض

چنانچه قاضی عیاض از بخاری نقل کرده است پس یحیی بن یحیی این هر دو را واحد دانسته عباد بن زیاد را از ولد مغیره مقرر کرد

والله اعلم **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر بال فی السوق ثم توضأ فغسل وجهه ویدیه ومسح براسه ثم دعی

لجنازة لیصلی علیها حین دخل المسجد فمسح علی خفیه ثم صلی علیها نافع گفت که عبد الله بن عمر بول کرد در بازار باز

وضو کرد و شست روی خود را و دو دست خود را و مسح کرد سر خود را باز طلبید شد بسوی جنازه تا نماز گذارد بران وقتیکه در آمد

بمسجد پس مسح کرد بر دو موزه خود بعد ازان نماز گذارد **مالک** عن سعید بن عبد الرحمن بن رقیش الاشعری

انه قال رایت انس بن مالک اتی قباء فبال ثم اتی بوضوء فتوضأ فغسل وجهه ویدیه الی المرفقین ومسح براسه ومسح

علی الخفین ثم جاء المسجد فصلی سعید بن عبد الرحمن گفت دیدم انس بن مالک را که بیامد بقبا و قبا موضعی ست از عوالی مدینه

پس بول کرد پس آورده شد پیش او آب وضو پس وضو کرد پس شست روی خود را و دو دست خود را تا آرنج و مسح کرد بر سر خود

و مسح کرد بر دو موزه بعد ازان بیامد بمسجد پس نماز گذارد **مسئله** حد خف ساتر موضع فرض ست که ممکن باشد تتابع مشی دران مسافر را

در حاجات خود نزول یا سحط و ترحال و غیر آن از منسوجی که منع نفوذ آب نکند مانند پای تابه جامه و نبات و نه جرموق که خفی بالای

خفی دیگر پوشند و ملبوس در قدم چند قسم است خف و نعل و جورب و جرموق و یکی را بر دیگری استعمال می کنند پس نعل ساتر

تمام قدم نیست تا شتالنگ پس بقیاس این صفت نفسی پیدا شد در حد خف و ستر ساق بالای شتالنگ لغو ست زیرا که

فرضیة غسل ابران موضع راه نیست پس در حد ساتر موضع فرض گفتیم تا بر تمام قدم دال و الغای ساتر ساق دلالت کند و جورب

از جامه و نبات و مانند آن میباشد و تحقیق آن جسمی ست که نفوذ آب را منع نکند پس احتراز کردیم ازان و جرموق خفی ست که بالای

خف پوشند پس ازان نیز احتراز کردیم و چون در افراد اخفافیکه در میان مسلمین شائع بوده است چه سلف و چه خلف نظر کردیم

امکان مشی دران صفت لازم یافتیم و چون امکان مشی متفاوت ست بحسب لطافت خف و کثافت آن چنانکه در نعال می بینیم که

در نعل متر فهین طاقت مشی بست کروه دسی کروه که اهل بدو میروند کجا پس قدریکه اهل رفاهیت ازان منفک نیستند

اخذ کردیم پس این حد مترتب شد و خفی که از نمد سازند و اسفل او را بچرم کثیف گرفته باشند حکم خف دارد **باب** یشترط

فی المسح علی الخفین ان یکون ادخل رجلیه فیهما وهما طاهرتان شرط است در مسح کردن بر دو موزه آنکه داخل کند مسح کننده دو

پای خود را دران و حالانکه هر دو پای بر طهارت باشند **مالک** عن نافع وعبد الله بن دینار انهما اخبراه ان عبد الله

بن عمر قدم الکوفة علی سعد بن ابی وقاص وهو امیرها فرآه عبد الله بن عمر یمسح علی الخفین فانکر ذلک علیه فقال

له سعد سل اباک اذا قدمت علیه فقدم عبد الله بن عمر فنسی ان یسال عمر عن ذلک حتی قدم سعد فقال اسالت

اباک فقال لا فساله عبد الله بن عمر فقال عمر اذا ادخلت رجلیک فی الخفین وهما طاهرتان فامسح علیهما قال عبد الله

ع قلت قال عامة اهل العلم المسح علی الخفین جائز بشرطه وفی الحدیث دلیل علی انه لا بأس ... ورفع ... علیه فی الوضوء ان الموالاة لیس بواجبة ... رقیش مصغر آخره ... معجمة

وان جاء احد نا من الغائط قال عمر نعم وان جاء احدکم من الغائط عبد الله بن عمر داخل شد بکوفه بر سعد بن ابی وقاص

و او امیر کوفه بود پس دید که سعد مسح میکند بر دو موزه پس انکار کرد این را بر سعد پس گفت او را سعد بپرس ازین

مسئله پدر خود را چون داخل شوی بر وی پس قدوم کرد عبد الله بن عمر و فراموش کرد که سوال کند حضرت عمر را

ازین مسئله تا وقتیکه آمد سعد پس گفت ایا تو سوال کردی پدر خود را گفت نه پس سوال کرد عبد الله پدر خود را پس گفت

حضرت عمر چون داخل کنی دو پای خود را در دو موزه حالانکه دو پای تو پاک باشند پس مسح کن هر دو موزه عبد الله گفت

اگرچه آمده باشد کسی از ما از خلا جا گفت عمر آری مسح کند اگرچه آمده باشد از خلا جا قال یحیی سئل مالک عن رجل غسل قدمیه

ثم لبس خفیه ثم استانف الوضوء قال ینزع خفیه ثم لیتوضأ ولیغسل رجلیه پرسیده شد مالک از حکم کسیکه شست

دو پای خود را بعد ازان پوشید دو موزه خود را بعد ازان ابتدا کرد وضو را گفت مالک برآرد هر دو موزه را باز وضو

کند باز بشوید هر دو پای خود را زاد الحفاظ والفقهاء التوقیت بیوم ولیلة للمقیم وثلاثة ایام بلیالیها للمسافر بحدیث

علی رضی الله عنه زیاده کردند حفاظ حدیث و فقهاء تعیین وقت را در جواز مسح بر موزه یک شب و روز برای مقیم و سه

شبانه روز برای مسافر بروایت حضرت علی کرم الله وجهه مترجم گوید ظاهر از لفظ طاهرتان انست که طهر شرعی کامل را

وضو است اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح نبود مگر آنکه بر وضو تمام پوشیده باشند و جمعی گفته اند که اگر یک پای را

در وضو شست و موزه پوشید بعد ازان پای دیگر شست و موزه دیگر پوشید مسح صحیح است و این هم

محتمل است والله اعلم و امام مالک توقیت بیک شبانه روز در حق مقیم و سه شبانه روز در حق مسافر ذکر

نکرد زیرا که مذهب وی آنست که مدت مسح را هیچ توقیت و تقدیر نیست بلکه او را میرسد که مسح موزه کند تا وقتیکه

غسل لازم شد و تعقب کرده اند حفاظ حدیث و فقهاء امصار بحدیث حضرت علی رضی الله عنه کان رسول الله

صلی الله علیه وسلم یامرنا ان یمسح المقیم یوما ولیلة والمسافر ثلثا اخرجه مسلم آنحضرت صلعم میفرمود ما را که مسح کند مقیم یک شبانه روز

و مسافر سه شبانه روز و جواب داده اند از جانب امام مالک که خزیمه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است و در آخر

گفته ولو استزدناه لزادنا در رد کرد بغوی این جواب را که قول خزیمه ولو استزدناه لزادنا ظنی است از وی

پس جایز نیست ترک یقین یعنی ترک صریح حدیث باین ظن مترجم گوید محمل کلام خزیمه اینست که توقیت

بر سبیل وجوب نبود بلکه بر سبیل ندب و اختیار فضل اُمور و حال دلالت میکرد که اگر کسی از آنحضرت صلی الله

علیه وسلم زیاده طلب میمنود البته بزیادت امر میکرد پس ظن نباشد بلکه حمل کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم

بر ندب زیاده فهم است بنسبت سائر روات و با سائر روایات مخالفتی ندارد پس ممکن که تقدیر

قلت قال الشافعی یبتدئ کمال الوضوء عند اللبس وقال ابو حنیفة عند الحدث وروی الحفاظ التوقیت بیوم ولیلة للمقیم وثلثة ایام بلیالیها للمسافر من حدیث علی رضی الله عنه فهو مذهب اکثر اهل العلم الا التوقیت ... واتباع الائمة من اولاد حدث ... یحتاج بعد لبس الخفین ... وذهب مالک الی انه لا تقدیر لمدة المسح ... له ان یمسح الی ان یلزمه الغسل

بیکشبانروز

یکشبانروز در حق مقیم و سه شبانروز در حق مسافر سنت موکد باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر ست بمثلین و تقدیر نماز عشا ست
بثلث شب و تقدیر صدقه الفطر ست بصاع و منع از نماز عید معهذا در عمل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد و جمهور که بتوقیت رفته اند
مختلف اند در ابتدای مدت ثوری و ابوحنیفه و شافعی گفته اند ابتداء مدت از اول حدثی ست که بعد لبس خفین حادث شود و احمد
و اسحق گفته اند که ابتداء مدت از اول مسح است و هر دو محتمل ست والله اعلم

باب صفة المسح على الخفين

بیان طریق مسح بر هر دو موزه **مالك** عن هشام بن عروة انه رأى اباه يمسح على الخفين قال وكان لا يزيد اذا مسح على الخفين على ان يمسح ظهورهما
ولا يمسح بطونهما هشام دید پدر خود عروه را که مسح میکرد بر دو موزه گفت هشام که عروه زیاده نمیکرد چون مسح موزه کرد
برآنکه مسح میکرد بر پشت پای و مسح نمیکرد جانب پائین پایها **مالك** انه سأل ابن شهاب عن المسح على الخفين كيف هو
فادخل ابن شهاب احدى يديه تحت الخف والاخرى فوقه ثم امرهما مالك سوال کرد ابن شهاب را از مسح بر دو موزه که
چگونه است آن پس در آورد ابن شهاب یکی از دو دست خود زیر خف و یکی را گذاشت بالای خف بعد ازان کشید هر دو
دست را مترجم گوید در صفت مسح دو روایت مختلف آمده چنانکه روایت کردیم همه جائز ست و واسع مسئله حدیث
حضرت مرتضی علی رضی الله عنه که لو كان الدين بالرأي الخ ترجیح میدهد قول عروه را پس اختیار ما همان ست
کفایت میکنند بسمای مسح بر اعلای خف قلیل باشد یا کثیر بقیاس انچه در مسح راس گفتیم اما قید اعلی پس ماخوذ ست از
اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل

باب اذا جاوز الختان الختان وجب الغسل انزل

او لم ينزل چون بگذرد موضع ختنهٔ مرد از موضع ختنهٔ زن واجب شود غسل انزال واقع شود یا نشود **مالك**
عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب وعثمان ابن عفان وعائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم
كانوا يقولون اذا مس الختان الختان فقد وجب الغسل حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت عائشه زوجه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتند چون برسد موضع ختنهٔ مرد موضع ختنهٔ زن را آن کنایه ست از دخول
سر ذکر مرد در فرج زن پس واجب شد غسل **مالك** عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن ابي سلمة بن
عبد الرحمن بن عوف انه قال سألت عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ما يوجب الغسل
فقالت هل تدري ما مثلك يا ابا سلمة مثل الفروج يسمع الديكة تصرخ فيصرخ
معهما اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل ابو سلمه گفت سوال
کردم از عائشه رضی الله عنها چه چیز واجب میکند غسل را گفت ای ابا سلمه میدانی که
صفت تو چیست ای ابو سلمه مثل تو مانند چوزهٔ مرغ ست که می شنود از خروس

قلت قال الشافعي مسح اعلى الخف فرض ومسح اسفله سنة وقال ابو حنيفة لا يمسح الا الاعلى ۱۲

قوله مترجم ... على هذا الاثر اهل العلم ... من متابعة مصر ... فغيبب الحشفة وجب الغسل عليهما وان لم ينزل والختان موضع القطع من ذكر الغلام وفرج الجارية ۱۲

که بانگ میکند پس وی نیز بانگ میکند مراد آنست که ابو سلمه در وقت سوال بالغ نبود و محتاج بتحقیق این مسئله نه لکن چون

مردان را شنید که درین مسئله بحث میکنند وی نیز سوال کرد عائشه گفت چون تجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن

واجب شود غسل **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید ابن المسیب ان ابا موسی الاشعری اتی عائشة زوج النبی

صلی الله علیه وسلم فقال لها لقد شق علیّ اختلاف اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی امر انی لاعظم ان استقبلک به

فقالت ما هو ما کنت سائلا عنه امک فسلنی عنه فقال الرجل یصیب اهله ثم یکسل ولا ینزل فقالت اذا جاوز الختان الختان

فقد وجب الغسل فقال ابو موسی الاشعری لا اسال عن هذا احدا بعدک ابدا ابو موسی اشعری آمد نزدیک عائشه پس

گفت او را هر آئینه دشوار شده است بر من اختلاف صحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسئله که امر عظیم میدانم یعنی حیا میکنم

از ان که رو بروی تو گویم آنرا پس گفت عائشه چیست آن مسئله که سائل میشدی از ان مادر خود را پس سوال کن مرا از ان

پس گفت ابو موسی مرد میرسد بزن خود باز اکسال میکند و انزال نمیکند پس گفت عائشه چون تجاوز کرد موضع ختنه مرد

از موضع ختنه زن واجب شد غسل گفت ابو موسی سوال نکنم ازین مسئله هیچکس را بعد از تو هرگز یعنی مرا تسکین حاصل شد و شبه

نماند **مالک** عن یحیی بن سعید عن عبد الله بن کعب مولی عثمان بن عفان ان محمود بن لبید الانصاری سال زید بن ثابت

الانصاری عن الرجل یصیب اهله ثم یکسل ولا ینزل فقال زید یغتسل فقال له محمود ان ابی بن کعب کان لا یری الغسل فقال له زید ان

ابی بن کعب نزع عن ذلک قبل ان یموت محمود ابن لبید سوال کرد زید بن ثابت را از حکم مردیکه جماع کند با اهل خود پس

اکسال نماید و انزال نکند پس گفت زید غسل بکند پس گفت او را محمود هر آئینه ابی بن کعب غسل واجب نمیدید پس گفت او را

زید هر آئینه ابی بن کعب رجوع کرد ازین مذهب پیش از آنکه بمیرد **مالک** عن نافع ان عبد الله ابن عمر کان یقول

اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل میگفت عبد الله بن عمر چون تجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب

شود غسل مترجم گوید تنقیح کرده اند مجاوزة ختان از ختان را بدخول حشفه یا قدر آن در فرجی قبل باشد یا دبر فرج آدمی باشد

یا فرج بهیمه اصل این تنقیح آنست که ختان لفظ مصدر است لابد اینجا محل ختنه مراد داشته اند باز ذکر ختان برحسب عادت است

پس جماع قلف باز نیکه او را خفض نکرده اند همین حکم دارد و این را عارف لغت میفهمد زیرا که دوران حکم بر قضای شهوت

یا خروج منی است ختنه را دران دخلی نیست پس آن کنایت است از حشفه و کسیکه حشفه او مقطوع باشد قدر حشفه

در حق وی حکم حشفه دارد بمثل آنچه تحریر نمودیم و مجاوزة کنایت از دخول است اعم از آنکه تمام داخل شود یا نه و چون اقامت

حشفه مقام انزال منی بجهة آنست که انزال امریست خفی پس سبب ایجابی او نصب کردند و حکم را بران اداره فرمودند

یا ملحق کردند این تقاضای شهوت را باقتضای شهوتیکه در صورت انزال میباشد بهر تقدیر عارف لغت می شناسد که قبل و دبر

ف قلت وعلی هذا اکثر اهل العلم ان من جامع امرأته فغیب الحشفة وجب الغسل علیهما وان لم ینزل و الختان موضع القطع من ذکر الغلام ونواة الجاریة

فرق ندارد و فرج بهیمه و آدمی یکسان ست والله اعلم **مسئله** اگر گوئیم علت قضاء شهوت جماع ست بر کسیکه لواطت کرده باشد غسل واجب شود موافق قاعده والا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا احتلم و وجد البلل اغتسل وغسل ثوبه وقتیکه کسی محتلم شود و دریابد تری را غسل بکند و بشوید جامه خود را **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن يحيى

بن عبد الرحمن بن حاطب انه اعتمر مع عمر بن الخطاب في ركب فيهم عمرو بن العاص وان عمر بن الخطاب عرس

ببعض الطريق قريبا من بعض المياه فاحتلم عمر وقد كاد ان يصبح فلم يجد مع الركب ماء فركب حتى اذا جاء الماء

فجعل يغسل ما راى من ذلك الاحتلام حتى اسفر فقال له عمرو بن العاص اصبحت ومعنا ثياب فدع ثوبك يغسل فقال

عمر بن الخطاب واعجبا لك يا عمرو بن العاص لئن كنت تجد ثيابا افكل الناس يجد ثيابا والله لو فعلتها لكانت

سنة بل اغسل ما رايت وانضح ما لم ار يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب عمره کرد همراه عمر بن الخطاب درمیان جمعی از

شتر سواران که درجمله ایشان عمرو بن العاص بود و هر آئنه عمر بن الخطاب آخر شب برای استراحت نازل شد در بعض

طریق نزدیک ببعض آبها یعنی حوضها یا چشمها پس محتلم شد عمر و نزدیک شده بود که بوقت صبح در آید پس نیافت با سواران

آب البس سوار شد تا آنکه رسید تا آب پس شروع کرد شستن انچه دید از اثر آن احتلام تا آنکه بوقت روشن در آمد پس گفت

او را عمرو بن العاص صبح کردی و با ما جامهای دیگر ست پس بگذار جامه خود را تا شسته شود پس گفت عمر ای عجب از حال تو ای عمرو

بن العاص اگر تو بیابی جامها آیا همه مردم میابند جامها والله اگر چنین کنم سنت شود بلکه بشویم انچه دیدم و آب بیفشانم

بر انچه ندیدم مترجم گوید مستحب ست که بر مواضع شبه آب افشانند وازین حدیث مفهوم میشود که منی نجس ست وهو الاصح

مسئله ماخذ اثر حضرت عمر در وجوب غسل حدیث مرفوع ست که ام سلیم از احتلام سوال کرد و آنحضرت صلے الله علیه وسلم او را

بمرد تشبیه داده فتوی بوجوب غسل دادند پس این حدیث باقتضاء دلالت میکند بر وجوب غسل نزدیک احتلام و احادیث

مرفوعه بسیار شاهد معنی ست و در غسل ثوب حدیث عائشه که می شست منی را از جامه آنحضرت صلے الله علیه وسلم و حمل آن

بر وجوب شستن و قیاس بر انچه از مخرج بر می آید مثل بول و مذی واین قیاس بالاولی ست **مسئله** احتلام و یافتن بلل را

تنقیح کرده اند بخروج منی از طریق معتاد او یا غیر معتاد او نزدیک شافعیه بخروج منی از طریق معتاد با شهوة نزدیک حنفیه

واین قول ثانی اقوی ست نزدیک این فقیر زیرا که رویه مقتضیات انزال در نوم لغوست بحدیث مرفوع که دلالت میکند

بر آنکه اگر نیافت بلل را غسل لازم نمی آید اگرچه یاد دارد چیزی و نوم نیز لغوست زیرا که سببیت آن یا شرطیه آن غسل را

معقول نیست پس باقی نماند الا خروج منی بشهوة از طریق معتاد و بلل لفظ عام ست شامل بول و ودی و مذی و منی

و مراد اینجا نیست الا منی زیرا که در کلام عرب بلفظ عام تعبیر میکنند و مراد از آن چیزی خاص باشد بدلیل سابق که من المذی الوضوء

لم قلت

على هذا اكثر اهل العلم ان غسل الجنابة يجب باحد الامرين اما بادخال الحشفة في الفرج او بخروج الماء الدافق من الرجل والمراة والمراد بالبلل المني فان راى البلل ولم يتيقن انه مني لم يجب الغسل عليه عند اكثر اهل العلم وقال الشافعي مني الآدمي ليس بنجس وتاويل الغسل عنده انه كان تنظيفا ولذلك ونضح ما لم ير فيه شيئا وقال ابو حنيفة نجس لكن يطهر الثوب من يابسه بالفرك

51

ومن المنی الغسل مسئله تمیز درمیان منی ومذی وودی ضروریست پس صفات ممیزه هریکی بحسب استقرا بیان کردند شناخته
میشود منی بجهیدن بالذت یا فتن بخروج او یا بوی عجین اگر منی رطب باشد و بوی بیاض بیضه اگر خشک باشد و در مذی لذت
و دفق و فتور عضو نیست و رقیق تر است از منی و بوی عجین یافته نمیشود و ودی قطره ایست از بول مسئله منی آدمی
طاهر است نزدیک شافعی بحدیث شیخین عن عائشة انها کانت تحک المنی عن ثوب رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم یصلی فیه
ونجس است نزدیک ابی حنیفه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فرک یابس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمیکند و قوی
نزدیک فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب را درینوقت باین اهتمام دلالت میکند بر نجاست و اما حدیث
کانت تحکه معنیش نزدیک فقیر تحکه فی اثناء الغسل مثل قرص وحت در حدیث غسل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث
مشتمل اند بر غسل و طرق شاذه را بر همان معنی حمل باید کرد والله اعلم مسئله نضح محلی که بیقین دران نجاست معلوم
نیست و شبهه هست در احادیث بسیار آمده و چاره نیست از قول باستحباب آن والله اعلم مسئله اقل غسل نیت
رفع حدث اکبر که موجب غسل شده است یا استباحت چیزیکه محتاج است صحت او بغسل مثل صلوة یا اداء فرض
چنانکه در وضو گذشت و تعمیم بدن باسالة آب شعر و بشر همه را باید رسانید و حنفیان مضمضه و استنشاق اند در غسل
فرض گفته اند و جواب از استدلال ایشان گذشت اما نیت پس ماخذ آن بحدیث انما الاعمال بالنیات و اما التعمیم پس
ماخوذ از لفظ غسل و از نظر در مفهومیکه عرب را نزدیک استعمال لفظ حاصل میشود مسئله از سنن غسل ازاله قذری یا نجسی
است که بر بدن باشد در اول غسل از منی و رطوبة فرج و غیر آن و تعهد معاطف مانند شکن ابط و شکم و دلک بدن و ادخال
قطنه مخلوط بمشک در فرج داخل کند بعد غسل حیض مسئله بسبب حدث اکبر حرام میشود قرأة قرآن بحدیث ترمذی لا تقرء الجنب
والحائض شیئا من القرآن وفی اسناده مقال وله شواهد **باب** اذا نسی الجنب فصلی ولم یغتسل ان یذکر فی الصلوة
استانف او بعدها اعاد ولو بعد ذهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گزارد حالانکه غسل نکرده است اگر یاد
کرد در اثنای صلوة از سر نو ابتدا کند و اگر یاد کرد بعد فراغ ازان اعاده نماید نماز را اگرچه بعد گذشتن وقت باشد مالک
عن اسمعیل بن ابی حکیم ان عطاء بن یسار اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کبر فی صلوة من الصلوات ثم اشار الیهم
بیده ان امکثوا فذهب ثم رجع وعلی جلده اثر الماء رسول الله صلی الله علیه وسلم تکبیر گفت در نمازی از نمازها بعد
ازان اشاره کرد بسوی مقتدیان بدست خود که بر جای خود ساکن باشید پس رفت بخانه بعد ازان رجوع کرد
و بر بدن او اثر آب بود مترجم گوید این حدیث را حمل کرده ست محمد بن الحسن بر سبق حدث در صلوة و بنا کردن بر صلوة
بعد وضو و شیخین بخاری و مسلم این حدیث را بطرق بسیار نقل کرده اند بعض آن مصرح است که آنحضرت صلعم

غسل بود و آنحضرت آنرا فراموش کرده بودند لعد تکبیر بیا و آرد ندپس خروج کردند بخانه مبارک وغسل نمودند و استیناف کردند

مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن زبيد بن الصلت انه قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى الجرف فنظر فاذا هو قد احتلم وصلى ولم يغتسل فقال والله ما اراني الا وقد احتلمت وما شعرت وصليت وما اغتسلت قال فاغتسل وغسل ما راى فى ثوبه ونضح ما لم يره واذن واقام ثم صلى بعد ارتفاع الضحى متمكنا زبيد بن الصلت گفت برآمدم همراه عمر بن الخطاب بسوی جرف وجرف موضعی ست نزدیک مدینه مشرفه پس نظر کرد حضرت عمر پس ناگاه مطلع که وی محتلم شده ست ونماز گذارده ست وغسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت پس گفت قسم بخدا امی بینیم خود را مگر محتلم شده ام وندانسته ام نماز گذارده ام وغسل نکرده ام گفت زبید بن الصلت پس غسل کرد و شست آنچه دید در جامه خود یعنی از منی و آب زد بر آنچه ندید یعنی بر آنجا که اثر منی ندید و اذان گفت و اقامت گفت لعد از آن نماز گذارد بعد بلند شدن گرمی آفتاب باطمینان و آهستگی نه بشتابی و سبکی **مالك** عن اسمعيل بن ابى حكيم عن سليمان بن يسار ان عمر بن الخطاب غدا الى ارضه بالجرف فراى فى ثوبه احتلاما فقال لقد ابتليت بالاحتلام منذ وليت امر الناس فاغتسل وغسل ما راى فى ثوبه من الاحتلام ثم صلى بعد ان طلعت الشمس عمر بن الخطاب وقت صبح بسوی زمین خود که در جرف بود پس دید در جامه خود اثر احتلام را گفت هر آئینه من مبتلا شده ام باحتلام از آن زمان که مرا متولی امور مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه ساخته اند حاصل اینست که احتلام از خوردن طعام چرب پیدا میشود زیراکه سبب آن زیادة تولد منی ست با وجود دوری از خاوة او عیه او پس غسل کرد و شست آنچه دید در جامه خود از اثر احتلام منی نماز گذارد بعد از آنکه بر آمد آفتاب **باب** اذا راى فى ثوبه احتلاما ولا يذكر شيئا راه ما ذا يفعل چون ببیند در جامه خود اثر احتلام مرد یا زن و یاد نداشته باشد هیچ خوابیکه دیده باشد چه کار کند قال يحيى قال مالك فى رجل وجد فى ثوبه اثر احتلام ولا يدرى متى كان ولا يذكر شيئا راه فى منامه قال ليغتسل من احدث نومة نامها فان كان قد صلى بعد ذلك النوم فليعد ما كان صلى بعد ذلك النوم من اجل ان الرجل ربما احتلم ولا يرى شيئا ويرى ولا يحتلم فاذا وجد فى ثوبه ماء فعليه الغسل وذلك ان عمر ابن الخطاب اعاد ما كان صلى لآخر نومة نامها ولم يعد ما كان قبله گفت مالک در باب شخصی که یافت در جامه خود اثر احتلام و نمیداند که کی شد احتلام و یاد ندارد چیزیکه دیده آنرا در خواب خود گفت باید که غسل کند از آخر خوابی که خفته ست و آن خواب را باید که اعاده کند آنچه گذارده ست لعد از این خواب بسبب آنکه مرد گاهی محتلم میشود و در خواب هیچ نمی بیند چیزی و گاهی در خواب می بیند و محتلم نمیشود پس چون بیابد در جامه خود منی را لازم ست بر وی غسل کردن و حکم اینست بدلیل آن که

حضرت عمر اعاده کرد آنچه گذارده بود و بعد آخر خوابی که خفته بود و آن خواب را اعاده نکرد و آنچه پیش از خواب گذارده بود **باب اذا رأت**
المرأة مثل ما یری الرجل اغتسلت چون ببیند زن مانند آنچه می بیند مرد باید که غسل کند **مالك** عن ابن شهاب عن
عروة بن الزبیر ان ام سلیم قالت لرسول الله صلی الله علیه وسلم یا رسول الله المرأة تری فی المنام مثل ما یری الرجل أتغتسل
فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم فلتغتسل فقالت لها عائشة أفٍّ لك وهل تری ذلك المرأة فقال لها
رسول الله صلی الله علیه وسلم تربت یمینك ومن این یکون الشبه ام سلیم التماس کرد بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم که
یا رسول الله زن می بیند در خواب مانند آنچه می بیند مرد آیا غسل بکند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را آری باید که غسل
بکند پس گفت ام سلیم را حضرت عائشه دلتنگ شدم از تو آیا می بیند این قسم خواب را زن پس گفت آنحضرت صلعم ای عائشه بخاک
آلوده باد دست راست تو و این کلمه تنبیه است بر جهل سخن نه دعای بد والله اعلم و از کجا پیدا شد مشابهت یعنی مشابهت در میان
والده و ولد منی شود مگر از جهت وجود منی در بدن مرأة و چون منی در بدن مرأة موجود است استبعاد احتلام وجهی ندارد والله اعلم
مالك عن هشام بن عروة عن ابیه عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم
انها قالت جاءت ام سلیم امرأة ابی طلحة الانصاری الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت یا رسول الله ان الله
لا یستحیی من الحق هل علی المرأة من غسل اذا هی احتلمت قال نعم اذا رأت الماء آمد ام سلیم زن ابو طلحه انصاری
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر آئینه خدای تعالی شرم ندارد از سخن راست آیا بر زن غسل است چون
وی خواب بیند فرمود آری وقتیکه ببیند آب منی را مترجم گوید از این حدیث معلوم شد که اعتبار بر رویت آب است نه بر دیدن
خواب و در این حدیث اختلاف کرده اند جمعی گفته اند هر آبیکه باشد در ثوب موجب غسل است بجهت عموم لفظ ماء و محققین بر آنند
که از آب منی را اراده کرده اند و آنحضرت صلعم بلفظ آب کنایه کرده اند از منی زیرا که صریح ذکر وی مکروه داشتند **باب صفة**
الغسل بچه وضع باید کرد غسل **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل یدیه ثم توضأ کما یتوضأ للصلوة ثم یدخل اصابعه فی الماء
فیخلل بها اصول شعره ثم یصب علی رأسه ثلاث غرفات بیدیه ثم یفیض الماء علی جلده کله مرویست از حضرت
عائشه رضی الله عنها که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون غسل میکرد از جنابت شروع میکرد باین کیفیت که می شست دو دست
خود را باز وضو میکرد چنانکه وضو می کرد برای نماز باز در می آورد انگشتان خود را در آب پس داخل میساخت آنها را در میان
بیخهای موی خود بعد از آن میریخت بر سر خود سه غرفه بدو دست خود بعد از آن جاری می کرد آب را بر بدن خود همه آن
مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فافرغ علی یده الیمنی فغسلها ثم غسل فرجه

ثم مضمض واستنثر ثم غسل وجهه ونضح في عينيه ثم غسل يده اليمنى ثم غسل يده اليسرى ثم غسل راسه ثم اغتسل
فافاض عليه الماء عبد الله بن عمر چون غسل میکرد از جنابت شروع میکرد باین کیفیت که میریخت بر دست راست خود
آب پس می شست آنرا باز می شست فرج خود را بعد ازان مضمضه میکرد و استنشار مینمود بعد ازان می شست روی
خود را و آب میزد بر هر دو چشم خود بعد ازان شست دست راست خود را بعد ازان بشست دست چپ خود را بعد ازان
شست سر خود را باز غسل کرد پس جاری ساخت بر خود آب را **مالک** انه بلغه ان عائشة ام المؤمنين
سئلت عن غسل المراة من الجنابة فقالت لتحفن على راسها ثلاث حفنات من الماء ولتضغث راسها بيديها
سوال کرده شد حضرت عائشه را از کیفیت غسل زن از جنابت پس گفت باید که دو دست خود پر کرده ریزد بر سر خود سه بار
آب را باز باید که برهم کند و بمالد موی سر خود را بدو دست خود مترجم گوید ازینجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن دو
دست ست قبل ادخال آن و شستن فرج و هر جا که منی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی موی گذاشته باشد باید دو
آب را گرفته در میان بیخ موی رساند بعضی موی را ببعض بمالد بعد ازان جاری کند آب را بر تمام بدن باستیعاب و سه بار
جاری کردن تمام سنت ست باقی ماند آنکه آب زدن بر دو چشم نزدیک جمهور سنت نیست بلکه باهستگی دست تر بر دو چشم
بمالد و نضح مذهب ابن عمر است فقط دیگر آنکه نقض ضفائر یعنی باز کردن گیسوها ربافته در حق زنان ضرور نیست بلکه
رسانیدن آب به بیخ موی کافیست دیگر آنکه شستن پایها در بعض روایات در اثنای وضو واقع شده ست
و در بعضے روایات عقب غسل و هر یکی را وجهی ست **باب** اذا اراد الجنب ان ینام او یطعم قبل الغسل استحب له الوضوء
چون اراده کند جنب که بخواب رود یا طعام خورد پیش از غسل مستحب ست او را وضو کردن **مالک** عن عبد الله
ابن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال ذكر عمر بن الخطاب لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه تصيبه جنابة من الليل
فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ واغسل ذكرك ثم نم ذکر کرد حضرت عمر بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم که
میرسد او را جنابت در بعض اوقات شب یعنی در انحالت غسل میسر نمیشود و الله اعلم پس گفت او را رسول صلی الله علیه وسلم
وضو بکن و بشو ذکر خود را بعد ازان بخواب رو **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله
عليه وسلم انها كانت تقول اذا اصاب احدكم المراة ثم اراد ان ينام قبل ان يغتسل فلا ينم حتى يتوضأ وضوءه للصلوة
حضرت عائشه رضی الله عنها میگفت چون برسد یکی از شما بزن خود یعنی جماع کند بعد ازان خواهد که بخواب رود پیش از آنکه
غسل نماید پس باید که بخواب نرود تا آنکه وضو کند مانند وضوی خود برای نماز **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر
كان اذا اراد ان ينام او يطعم وهو جنب غسل وجهه ويديه الى المرفقين ومسح براسه ثم طعم او نام عبد الله بن

عمر چون میخواست که بخواب رود یا طعام خورد حالانکه با جنابت میبود می شست روی خود را و دو دست خود را تا آرنج و مسح میکرد
بر سر خود و بعد از ان میخورد یا بخواب میرفت مترجم گوید در حدیثی دیگر نزدیک ابی داؤد و محمد بن الحسن آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه و سلم بخواب میرفت حالانکه جنب میبود بغیر آنکه دست رساند بآب و ازین حدیث معلوم میشود که امر برای
استحباب است نه برای وجوب و اثر عبد الله بن عمر دلالت میکند که اگر تمام وضو میسر نشود هر چه میسر شود بکند **باب** لا باس
بعرق الجنب باک نیست بعرق جنب یعنی عرق نجس نیست **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یعرق فی الثوب
وهو جنب ثم یصلی فیه عبد الله بن عمر عرق میکرد در جامه حالانکه جنب میبود باز نماز میگزارد در انجامه **باب** لا یمس المصحف
محدث و لا جنب مساس نکند مصحف را کسیکه بی وضو باشد و نه جنب **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم ان فی
الکتاب الذی کتبه رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمرو بن حزم ان لا یمس القرآن الا طاهر بود در مکتوبیکه آنحضرت صلعم
نوشتند آنرا برای عمرو بن حزم یعنی تا عمرو بن حزم ببرد بسوی اقبال یمن و الله اعلم این کلمه که دست نرساند بقرآن مگر پاک
یعنی از جنابت و حدث مترجم گوید در تحریم مس محدث مصحف را اتفاق است بعد از ان اختلاف کردند در مس بواسطه جامه
یا حمل بعلاقه یا بر وساده جمعی منع کرده اند نظر بغرض آنحکم که تعظیم و اکرام قرآن است و درین غرض همه صور برابر است
و جمعی جایز داشته اند نظر بلفظ مس و آنچه غیر مس است حدیث از ان ساکت است و ابهم محتمل است **باب** یجوز للمحدث ان
یقرأ القرآن من ظهر القلب ومن الجنب والحائض جائز است خواندن قرآن از بر یعنی از یاد خود محدث را بغیر نظر در مصحف
در حالتی که بغیر وضو باشد نه جنب و نه حائض را **مالک** عن ایوب بن ابی تمیمة السختیانی عن محمد بن سیرین ان عمر
بن الخطاب کان فی قوم وهم یقرؤن القرآن فذهب لحاجته ثم رجع وهو یقرأ القرآن فقال له رجل یا امیر المؤمنین
اتقرأ ولست علی وضوء فقال عمر من افتاک بهذا امسیلمة بود حضرت عمر بن الخطاب در میان قومی و ایشان
میخواندند قرآن را پس رفت حضرت عمر برای حاجت خود بعد از ان باز آمد و او میخواند قرآن را پس گفت او را شخصی
یا امیر المؤمنین آیا میخوانی قرآن را و نیستی با وضو پس گفت عمر که فتوی داد ترا باین حکم آیا مسیلمه کذاب فتوی داد
یعنی از شریعت محمدی نیست علیه الصلوة والتسلیمات و الله اعلم **باب** قدر ماء الغسل باب در بیان
مقدار آب غسل **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنین ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من اناء وهو الفرق من الجنابة مروی است از حضرت عائشه
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل میکردند از آوندی که وی فرق بود از جهت جنابت فرق بتحقیق آوندیست
که سه صاع را گنجایش کند و آن بحساب صاع مدینه شانزده رطل است مترجم گوید که این تقدیر

قلت وعلى هذا اهل العلماء
قلت وعلى هذا اهل العلم
قلت وجاء انه صلى الله عليه وسلم كان يغتسل بالصاع الخمسة امداد وقال اهل العلم الرفق ويستحب الماء يستحب
والاسراف مكروه الفرق والصاع عبارتان عن ... معنى القدر ... اكثر منه ولا اقل بل يجب ان يدخل في حال السرف

برای

برای تعیین و تحدید نیست زیرا که ابدان بنی آدم متفاوت اند و حالت قصد ازالت درن و تبرید و غیر آن مختلف پس گاهی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسه صاع غسل میکردند و گاهی بکمتر از ان حتی که در حدیث متفق علیه واقع شده کان صلی الله
علیه وسلم یغتسل بالصاع الی خمسة امداد وکان یتوضأ بالمد یعنی غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیک صاع تا پنج مد و وضو
میکرد بیک مد و صاع نزدیک اهل مدینه پنج رطل و ثلث رطل ست و مد ربع صاع را گویند و آن بحساب صاع مدینه یکرطل و ثلث
رطل خواهد بود **باب** ماء البحر طهور آب دریای شور پاک کننده ست **مالك** عن صفوان ابن سليم عن سعيد
بن سلمة من آل بني الازرق عن المغيرة بن ابي بردة وهو من بني عبد الدار انه اخبره انه سمع ابا هريرة يقول جاء رجل
الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انا نركب البحر ونحمل معنا القليل من الماء فان توضأنا به عطشنا
افنتوضأ من ماء البحر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هو الطهور ماؤه الحل ميتته[۵۴] ابوهریره گفت که آمد شخصی بسوی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هرآینه ما سوار میشویم بر دریا و بر میداریم با خود آب اندک پس اگر
وضو کنیم بآن تشنه مانیم پس آیا وضو بکنیم بآب دریا پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریا پاک کننده ست آبش
و حلال ست مرده او یعنی ماهی را بی ذبح میتوان خورد **باب** الحياض لا تنجس بورود السباع ودخول قوائمها
التي لا تخلو عن النجاسات حوضها نجس نمیشود بآب خوردن جانوران درنده و در آمدن پایهای ایشان در آب که خالی نیستند
از نجاسات **مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التيمي عن يحيى بن عبد الرحمن بن
حاطب ان عمر بن الخطاب خرج في ركب فيهم عمرو بن العاص حتى وردوا حوضا فقال عمرو بن العاص لصاحب
الحوض يا صاحب الحوض هل ترد حوضك السباع فقال عمر بن الخطاب يا صاحب الحوض لا تخبرنا
فانا نرد على السباع وترد علينا[۵۵] حضرت عمر برآمد یعنی باراده سفر در جمعی از شتر سواران که در میان آن جمع بود
عمرو بن العاص تا آنکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمرو ابن العاص صاحب حوض را
ای صاحب حوض آیا وارد می شود بر حوض تو جانوران درنده پس گفت او را
عمر بن الخطاب ای صاحب حوض خبر مده ما را زیرا که هرآینه ما وارد حوض می شویم عقب
درندها و درندها وارد می شوند عقب ما یعنی امریست معلوم ما بالقطع و مانع طهارة نمیشود
مترجم گوید معلوم ست بیقین که حیاض حجاز غدیر کبیر نمی باشد و نه عشر در عشر
و نیز معلوم ست که حفره و سبو را حوض نمی گویند و نیز معلوم ست که بوقوع نجاسته
که تغیر نکند طعم یا بو یا رنگ آب را حکم او مانند حکم دخول قوائم سباع ست پس حاصل شد

[۵۴] قلت وعليه اهل العلم في جواز الوضوء بماء البحر ۱۲

[۵۵] قلت قال الشافعي الماء الكثير لم ينجس بوقوع النجاسة ما لم يتغير بالقلتين بحديث اذا بلغ الماء قلتين لم يحمل خبثا وقدرهما بخمس قرب وقدرها بخمسمائة

۵۶ رطل وقدره الحنفية بالغدير الكبير الذي لا يتحرك جانب منه بتحريك الآخر والعشر في العشر ۱۲

ازین حدیث که وقوع نجاست غیر مغیره احد اوصاف در آب کثیر آن آب را نجس نمی گرداند و مذهب مالک آنست که آب کثیر بنجاست
غیر مغیره احد اوصاف نجس نمی شود بخلاف ماء قلیل لیکن تقدیر نکرده است کثیر را و آنرا بر آنچه مفهوم شود از لفظ حوض و جابیه
دون حفره و انا میگذارد و شافعی تقدیر کرده است بدو قله بحدیث اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا بغوی گفته است که
نقل کرده است شافعی از ابن جریج این حدیث را و دران روایة گفته است بقلال هجر هجر بفتحتین نام دهی است گفت ابن
جریج من دیده ام قلال هجر را یک قله ازان وسعت میکند دو قربه را یا دو قربه و چیزی بالای آن بعد ازان شافعی مقدار
کرده است به پنج قربه و یاران او گفته اند پنج قربه پانصد رطل میباشد مترجم گوید این تقدیر نیز تخمین است راجع میشود عند التحقیق
زیرا که قله گاهی کلان میباشد و گاهی خورد چنانچه ابن جریج تصریح کرد و از شیء لازم نیست که بلفظ قربه اخذ کرده شود
مگر بنابر احتیاط و قربه نیز متفاوت میباشد آنرا بر صد رطل حمل کردن خالی از تکلفی نیست پس اصح اقوال همان قول
اولست و آن اشبه است بمذهب سلف در تفویض مفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلتین تقریب آن است بمفهوم
باذهان نه تحدید زیرا که هرچه دون قلتین باشد در حد اوانی و حفره داخل است و هرچه فوق قلتین باشد چون در
زمین معتدل الانخفاض بود حوض و جابیه میتوان گفت و جمعی بمالک نسبت کرده اند که فرق نداد آب کثیر و آب
قلیل و این خلاف قول مالک است در موطا قال یحیی و سئل مالک عن رجل جنب وضع له ماء یغتسل منه فنسی فادخل اصبعه
فیه لیعرف حر الماء من برده قال مالک ان لم یکن اصاب اصابعه اذی فلا اری ذلک ینجس علیه سوال کرده شد مالک را
از حکم مردی با جنابت که نهاده شد برای او آب که غسل کند پس فراموش کرد که او را جنابت رسیده است پس داخل کرد
انگشت خود را در آب تا باز شناسد گرمی آب را از سردی آن آب گفت مالک اگر نرسیده باشد بانگشتهای او ناپاکی
نمی بینم که این فعل نجس میکند آب را بر ضرر این شخص پس مفهوم ان لم یکن اصابه دلالت میکند که اگر نجاستی حقیقی بدست
او رسیده باشد نجس میکند بروی آب را و فی رسالة ابن ابی زید و قلیل الماء ینجسه قلیل النجاسة و بغوی گفته است
تقدیر کرده اند بعض اصحاب الرأی ماء کثیر را که بوقوع نجاست غیر موثره نجس نشود بآنکه باشد ده در ده و این تحدید نیست
که باصلی از اصول شرع رجوع میکند و بعض آخر تقدیر کرده اند بآنکه باشد غدیر عظیم بحیثیکه جنبانیده شود یکجانب آن بجنبش
نیاید جانب دیگر و این حد نهایت در جهالت است بجهة اختلاف احوال جنبش دهندگان در قوة و ضعف انتهی
والله اعلم و تحقیق درین مسئله آنست که درینباب سه حدیث مروی شده یکی حدیث قلتین که در مسئله حیاض فلوات وارد
شده است اذا کان الماء قلتین لیس یحمل الخبث و این حدیث بمفهوم مخالف خود دلالت میکند بر آنکه ما دون قلتین
حمل خبث مینماید دیگر حدیثی که در بیر بضاعه وارد شده است ان الماء طهور لا ینجسه شیء و آن بعموم خود دلالت میکند

بر طهارت جمیع میاه اگرچه مورد آن فوق قلتین است سیوم حدیث لا یبال فی الماء الدائم الذی لا یجری ثم یغتسل به
و این حدیث دلالت میکند باقتضاء بر آنکه ماء راکد نجس میشود ببول و لهذا از غسل در آن منع کرده اند و مفهوم مخالف
بر آنکه حکم ماء جاری خلاف حکم ماء راکد است پس مالک در قول مشهور قائلست بآنکه ماء قلیل نجس نمی شود بوقوع نجاست
در وی تا وقتیکه متغیر نشده است بجهة عموم ان الماء طهور لا ینجسه شیء و شافعی حدیث قلتین را پیش گرفته است بعضی
گفته که حدیث بیر بضاعه مخالف حدیث قلتین نیست زیرا که بیر بضاعه ماء کثیر بود که وقوع این اشیاء او را
متغیر نمی ساخت مترجم گوید فیه نظر زیرا که استدلال بعموم لفظ است نه بخصوص واقعه و اگر گویند این عموم خاص است
بقلتین و ما فوق آن گوئیم قدر یکه مفهوم مخالف بران دلالت میکند آنست که حکم ما دون قلتین غیر حکم قلتین است اگرچه
آن مغائرت بکراهة یکی و عدم کراهة آخر باشد یا مقید بودن یکی بقیدی دون الآخر و ابو حنیفه ماء جاری را
خاصیتی می نهند که بمخالطة نجس نجس نمی شود مترجم گوید بناء فهم آن از حدیث ماء راکد بران است که علت نهی تنجیس ماء است
بقرینه ثم یغتسل و نهی متعلق باشد بجمیع این دو فعل و در این هر دو مقدمه بحث است بلکه حق آنست که علت نهی ایذای بنی آدم
استحقاق لعن است بسبب تنجیس بالفعل اگر فی الحال متغیر گردد یا بسبب تنجیس بعد حینے اگر فی الحال متغیر نکند زیرا که چون این
شخص قبیح بجا آید دیگران اقتدا کنند با و و امر منجر گردد بتغیر و تنجیس و بتحقیق نهی از مجموع بول و غسل نیست بلکه از کل واحد
بدلیل حدیث ابی داود لا یبولن احدکم فی الماء الدائم و لا یغتسل فیه من الجنابة و در روایة دیگر منع از وضو نیز آمده و حکمت نهی
تکدیر ماء است و او را در معرض نفرت طبایع سلیمه ساختن پس آنچه اقرب بتحقیق مینماید آنست که اینجا دو علت است یکی هر دو موثر
تغیر بنجاسة و مخالطة بنجاسة پس تغیر او را نجس میسازد قطعی و مخالطة مکروه میسازد بکراهة شدیده که جز بضرورة نباید
مرتکب شدن آن آب قلیل را اختلاف کثیر و هو قول ابن حاجب و القلیل بنجاسة المشهور مکروه و قیل نجس یعنی ماء قلیل که مخلوط
باشد بنجاسة مشهور از مذهب مالک آنست که مکروه است و بعضی گفته اند که نجس است و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلتین و مفهوم
مخالف قول مالک با عموم حدیث ان الماء طهور آشتی پیدا کردند والله اعلم باب جواز الوضوء مع النساء در بیان جایز
بودن وضو با زنان مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول ان کان الرجال و النساء فی زمان
رسول الله صلی الله علیه وسلم لیتوضؤن جمیعا ابن عمر میگفت که هر آئینه بودند مردان و زنان در زمان آنحضرت صلی الله
علیه وسلم وضو میکردند با یکدیگر یعنی هر مردی با زن خود یا با محرم خود در یک صحفه وضو میکردند باب اذا خلت الحائض
والجنب بماء هل یجوز الغسل بذلک چون مخلی شود زن حائض یا جنب با آبی یعنی وضو کرد یا غسل نمود آیا جایز است
مرد را غسل کردن بآن آبی که باقی مانده باشد از وی مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول لا بأس

باب یغتسل بفضل المرأة ما لم تکن حائضا او جنبا عبد الله بن عمر میگفت هیچ باک نیست از آنکه غسل کند بآب پس مانده زن

تا دام که نباشد این زن حائض یا با جنابت مترجم گوید جمعی از علما مثل احمد و اسحق قائل اند بآنکه مکروه ست وضو

کردن بآب پس مانده زن و عبد الله بن عمر بآن رفته ست که منهی ست وضو کردن بآب پس مانده از وضوء زن

حائض یا با جنابت نه زن محدثه و تعقب کرده اند حفاظ حدیث هر دو مذهب را بحدیث حسن ترمذی و نسائی که میمونه

میگوید جنب شدم من و رسول الله صلی الله علیه و سلم پس غسل کردم از جفنه یعنی پیاله کلان و باقی ماند در جفنه

بقیه از آب پس آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا غسل کنند از ان جفنه گفتم هر آئینه من غسل کرده ام ازین جفنه

پس غسل کرد آنحضرت صلعم و فرمود هر آئینه آب بر وی جنابت نباشد والله اعلم **باب** سؤر المرة طاهر

پس خورده گربه پاک ست **مالك** عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری عن حمیدة بنت ابی عبیدة بن

فروة عن خالتها کبشة بنت کعب بن مالك وکانت تحت ابن ابی قتادة انها اخبرتها ان ابا قتادة دخل علیها

فسکبت له وضوءا فجاءت هرة لتشرب منه فاصغی لها الاناء حتی شربت قالت کبشة فرآنی انظر الیه فقال

اتعجبین یا ابنة اخی قالت فقلت نعم فقال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انها لیست بنجس انما هی من

الطوافین علیکم او الطوافات بود کبشه زن پسر ابو قتاده وی خبر داد که ابو قتاده داخل شد بر کبشه پس ریخت کبشه

برای او آب وضو در آوندی پس آمد گربه تا بنوشد از ان آب پس کج ساخت ابو قتاده برای گربه آوند را تا آنکه

بنوشید گفت کبشه پس دید مرا ابو قتاده که می نگرم بسوی او پس گفت آیا تعجب میکنی ای دختر برادر من گفت کبشه

پس گفتم آری تعجب میکنم پس گفت ابو قتاده هر آئینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آئینه گربه نیست نجس

هر آئینه وی از ذکور طواف کنندگان ست بر شما یا از اناث طواف کنندگان ست یعنی اگر گربه نرست در طوافین

داخل است و اگر ماده ست در طوافات درین حدیث یحیی بن یحیی را دو جا وهم واقع شده یکی آنکه در روایت

یحیی بن یحیی حمیده بکسر میم و فتح حای محفوظ ست و صواب آنست که اکثر رواة موطا ذکر کرده اند حمیده

بتصغیر دویم آنکه یحیی بن یحیی بنت ابی عبیده ابن فروه گفته و آن وهم ست صواب آنست که ابو مصعب وغیر وی

اکثر رواة موطا گفته اند بنت عبید بن رفاعه والله اعلم خطابی گفته ست کلمه انها من الطوافین علیکم او الطوافات دو وجه وارد

یکی آنکه مراد از طوافین و طوافات غلامان و کنیزکان باشند که پیوسته در خانه برای خدمت می آیند و میروند دیگر آنکه مراد

سائلان باشند که بر دروازهای مردمان گروند و سوال میکنند بهر تقدیر تشبیه ست گربه را با آدمیان در طهارت سؤر

قال مالك لا باس بها الا ان تری فی فمها نجاسة گفت مالك هیچ باک نیست پس خورده گربه را مگر آنکه ببینی

در دهان او نجاستی مترجم گوید شافعی و غیر او از فقهای محدثین حمل کرده اند بر گربه یوز و روباه و خر از یرا که لحم گربه

حرام ست و دهن او و پنجه او متنجس ست پس چون این را در گربه اثری پیدا نشد حکم سائر سباع و حمار نیز همان

باشد بخلاف سگ که نجاسته آن اغلظ ست پس محمول نباشد بر گربه و ابوحنیفه تخصیص کرده ست طهارة سؤر را

بگربه و کلمه انها من الطوافین علیکم او الطوافات بیان فارق دانسته زیرا که آن اشارة ست بحرج در تحفظ

از سؤر هره و آن معنی در سائر سباع یافته نمی شود بالجمله نزدیک جمیع علما این حکم مخصوص ست بصورتیکه

نجاست بر دهن گربه ظاهر نباشد اگر نجاسته بر دهن گربه ظاهر دیده شود نجس ست **باب** سؤر الکلب

نجس یغسل منه الاناء سبعا پس خورده سگ ناپاک ست شسته شود از وی آوند را هفت بار **مالك**

عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا شرب الکلب فی اناء

احدکم فلیغسله سبع مرات رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون بنوشد سگ در آوند کسی از شما باید که

بشوید آنرا هفت بار مترجم گوید شافعی و شیخین از طرق دیگر روایة کرده اند این حدیث را و در آن روایة زیاده

است این کلمه اولهن او اخرهن بالتراب نخستین این هفت بار یا آخرین این هفت بار شستن باشد

بخاک یعنی بعد آلوده کردن بخاک بشوید اول باشد یا نباشد پس نزدیک فقهاء محدثین اگر سگ ولغ کند در

آوندی که در آن آب باشد یا مائع دیگر آن چیز را باید ریخت و آن آوند را هفت بار باید شست یکبار از آن

مدر بخاک کرده و شافعی حمل کرده ست خوک را بر سگ و جمهور حمل نکرده اند زیرا که عرب مخالطت داشتند

با کلاب پس شرع بهفت بار شستن فرمود از لعاب آن تا منع باشد ایشانرا از نزدیکی کلاب و این معنی

در خوک یافته نمی شود والله اعلم مسئله تنقیح کرده ولغ را بملاقات چیزی از کلب بول باشد یا لعاب یا عرق

یا عضوی از اعضا زیرا که فم کلب اطیب اعضا او ست پس حال اعضاء دیگر بطریق اولی مانند آن باشد

و معنی ولغ رسیدن لعاب ست و عرق نیز مانند او ست و بول انجس از وی **باب** کیف یغسل دم الحیض چگونه

شسته شود خون حیض **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه عن فاطمة بنت المنذر بن الزبیر عن اسماء

بنت ابی بکر الصدیق انها قالت سالت امرأة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت ارایت احدنا

اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة کیف تصنع فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احدکن الدم من

الحیضة فلتقرصه ثم لتنضحه بالماء ثم لتصل فیه اسماء بنت ابی بکر گفت سوال کرد زنی از آنحضرت صلعم پس گفت آیا دیدی

یکی از ما وقتیکه برسد جامه او را خون از حیض چگونه کار کند پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون برسد جامه

کسی را از شناختن حیض آید که بدو انگشت بفشرد و بمالد اثر انرا بعد ازان آب زند برری بعد ازان نماز گذارد در آنجامه مترجم گوید

یحیی بن یحیی را درین حدیث وهم واقع شده و آن آنکه گفته است عن هشام بن عروة عن ابیه عن فاطمه و صواب اسقاط لفظ

ابیه است چنانچه عبد الله بن سلمه و غیر وی اکثر رواة موطا نقل کرده اند والله اعلم باید دانست قرص و نضح اینجا اشاره است

بمعالجه در دفع عین نجاست پس چون عین نجاست زائل شد جامه طاهر گشت و سه بار شستن شرط نیست نزدیک جمهور

و در حکم حیض است جمیع نجاسات عینیه مثل روث و بول و عذره مسئله اگر نجاستی عین باشد واجب است ازاله عین او و طعم او

و هر چه میسر شود از ازاله سائر اوصاف از لون و ریح و همین است معنی قرص و نضح و لازم نیست استعمال صابون و مانند آن

و اگر عین نباشد مانند بول که خشک شده باشد پس ریختن آب بروی و اجتهاد در زوال آن کفایت میکند **باب** تطهیر الارض

من البول بصب ذنوب من الماء بول چون برسد بزمین پاک میشود بریختن یک دلو از آب **مالک** عن یحیی بن سعید

انه قال دخل اعرابی المسجد فکشف عن فرجه لیبول فصاح الناس به حتی علا الصوت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم

اترکوه فترکوه فبال ثم امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بذنوب من ماء فصب علی ذلک المکان درآمد اعرابی بمسجد پس بکشاد

ازار خود را از فرج خود تا بول کند پس آواز دادند او را مردمان تا آنکه بلند شد آواز پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بگذارید

او را پس بگذاشتندش پس بول کرد بعد ازان امر فرمود آنحضرت صلعم بآوردن دلو پر آب پس ریخته شد بر آن مکان مترجم گوید

او را برای آن بگذاشتند تا از قطع بول بوی ضرر نرسد و موضع بسیار از مسجد نجس نکند و از اینجا معلوم شد که اگر بول یا خمر

بزمین برسد تطهیر آن بریختن آب است تا آنکه غالب آید بروی مثل غالب آمدن یکدلو بر بول یک شخص و بعد ازان احتیاج

نقل تراب یا برآوردن غسالة التطهیر فی خارج ضرور نیست و از ابو قلابه و ابو حنیفه نقل کرده اند که زمین پاک میشود بخشک شدن

و آن منافی این حدیث نیست زیرا که تطهیر هر دو صفت میتواند شد و این حدیث مرسل است بخاری و بغوی از او تخریج کرده اند

باب یطهر الثوب من بول الصبی الذی لم یطعم بالنحو از طریق یحیی بن سعید عن ابن المسیب عن ابی هریرة

پاک میشود جامه از بول طفلیکه هنوز طعام نخورده است **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة

زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بصبی فبال علی ثوبه فدعا رسول الله

صلی الله علیه وسلم بماء فاتبعه ایاه آورده شد پیش آنحضرت صلعم طفلی پس بول کرد بر جامه آنحضرت صلعم پس طلبید

آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب پس تابع بول ساخت آن آب را یعنی آب بروی ریخت **مالک** عن ابن شهاب

عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ام قیس بنت محصن انها اتت بابن لها صغیر لم یاکل

الطعام الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجلسه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجره فبال علی ثوبه فدعا رسول الله

قوله قلت قال الشافعی اذا اصاب الارض بول او غیره من النجاسة المائعة فصب علیها الماء حتی غلبها طهرت والغسالة طاهرة اذا لم یکن فیها تغیر ولکنها لا تطهر

٦٣

علی نجاسة ... الغسالة ... لا تطهر بصب الماء حتی یزول عنها الغسالة

صلی اللہ علیہ وسلم بماء فنضحه ولم یغسله ۔ ام قیس آورد پسر خوردی از آن خود که طعام نخورده بود پیش آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم پس نشاند او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بر خود پس بول کرد بر جامه آنحضرت صلعم پس طلبید آنحضرت آب پس آب زد
در جامه و نه شست آنرا مترجم گوید نضح جاری کردن آب است برفق و آهستگی و غسل آنجا مالیدن و فشردن است بر قول بعضی
و بول طفل مذکر که هنوز طعام نخورده باشد نجس است ولیکن پاک میشود بآب زدن بغیر مالیدن و افشردن بخلاف بول طفل
انثی و بخلاف طفل که طعام میخورد پس ثوب از این هر دو بغیر مالیدن و افشردن پاک نشود والله اعلم **مسئله** معنی حدیث نزدیک
شافعی آنست که رش انداختن آب است بوجهی که عام و غالب شود در موضع بول بغیر سیلان و نزدیک غیر او چنانکه
خطابی اشاره کرده است نضح امرار آب است بر محل بول برفق از غیر مرس و دلک و در غسل رش و دلک میباید و اول او
واقوی است **مسئله** در بول صبی و صبیه که تغذی بطعام میکند لابد است از غسل پس تحنیک بتمر مثلا و تناول سفوف
برای مداواة و تناول طعام قلیل بدون اعتماد غذا بر آن داخل تغذی بطعام نیست

باب طین الشارع المتیقن نجاسته یُعفی عنه عما یتعذر الاحتراز عنه غالبا

گل راه عام که بیقین دانسته شود ناپاکی آن عفو است آنچه احتراز از آن متعذر است از روی گمان غالب

مالك عن محمد بن عمارة عن محمد بن ابراهیم عن ام ولد لابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف انها سالت ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم فقالت انی امراة اطیل ذیلی وامشی فی المکان القذر فقالت ام سلمة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یطهره ما بعده ۔

ام ولد ابراهیم بن عبد الرحمن بن
عوف سوال کرد ام سلمه زوجه آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت هر آئینه من زنی ام که دراز میکنم دامن خود را و راه
میروم در مکانی ناپاک گفت ام سلمه که گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پاک میکند آن دامن را مکانی که بعد از مکانی قذر باشد
یعنی اگر بدامن کسی نجاست راه رسد و بعد از آن بزمین دیگر و غبار دیگر مخلوط شد خشک گردد بفرک یا تبعا پاک میشود
و این عفو است بسبب حرج چنانکه شستن تن و جامه از خون جراحت عفو است نزدیک مالکیه بسبب حرج و چنانکه نجاست
رطب بخف رسیده باشد بفرک پاک میشود نزدیک حنفیه مالکیه بسبب حرج و چنانکه آب مستنقع در طرق اگرچه در آن نجاست
باشد عفو است نزدیک مالکیه بسبب حرج و ما هیچ فرق نمی یابیم در میان خون جراحت و آب مستنقع نجس که بثوب برسد و در میان
دامنی که باو نجس رطب برسد و بزمین دیگر مخلوط شده متاثر شود یا بفرک گردد والله اعلم و جمهور فقهاء باین حدیث قائل
نشده اند قال ابن حاجب فی المختصر والمشهور ان ذیل المراة المطال للستر تصیبه رطب النجاسة لا یطهر بما بعده و از اینجا معلوم میشود
که در مذهب مالک روایة غریبی هست بعفو این نجاست و در آن روایت تخصیص کرده اند ذیل را بآنچه برای ستر باشد
و ظاهر سبب تقیید باین قید آنست که عاصی مستحق رخصت نیست چنانکه در باب اکل میته و تیمم و افطار و قصر تصریح کرده اند

له **قلت** قال الشافعی ینضح من بول الغلام ما لم یطعم ویغسل من بول الجاریة قال البغوی بان یصب الماء علیه بحیث یکفی ... ان ینضح الماء علیه فیطهر من غیر ان یصل الی جمیعه وقال غیر مرس ولا دلك وقال ابوحنیفة یغسل منهما ۔ ٦٤ وینبغی ان یقال من جهة ابی حنیفة ان المراد بالنضح الغسل الخفیف وبالغسل المرس والدلك واصل المسئلة ان التطهیر انما یکون بازالة عین النجاسة واثرها وبول الجاریة اغلظ وانتن فاحتیج الی زیادة المرس ۱۲ مصفی

قلت فی المنهاج وطین الشارع المتیقن نجاسته یعفی عنه عما یتعذر الاحتراز غالبا ویختلف بالوقت وموضعه من الثوب والبدن وفی الهدایة ... ۱۲

وفیه نظر فلذا ما یتفرع علیه و بغوی گفته که این حدیث در نجاست خشک است که متعلق شود و ثوب بعد از آن متناثر گردد

وفیه نظر زیرا که اکثر آنچه متعلق میشود دامن در مکان قذر نجاست رطب است و آن معلوم است از عادة بالقطع و آخر آن خروج

چیزیکه وجود آن بقطع معلوم است یا غالب است از عموم تاویل بعید باشد مسئله حین الشارع یطهره ما بعده

نوعی از توسع ست در کلام و در اصل مقتضاء مقام آن بود که گویند هو معفو عنه او لا باس به لکن عدول

کردند از مقتضاء مقام باسناد تطهیر بچیزیکه مطهر نجاست نمیتواند شد پس دانسته شد که معفو عنه ست و این

ابلغ ست از اول

باب سبب نزول التیمم در بیان سبب نازل شدن تیمم

مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض اسفاره حتی اذا کنا بالبیداء او بذات الجیش انقطع عقد لی فاقام رسول الله صلی الله علیه وسلم علی التماسه و اقام الناس معه ولیسوا علی ماء ولیس معهم ماء فاتی الناس الی ابی بکر الصدیق فقالوا الا تری ما صنعت عائشة اقامت برسول الله صلی الله علیه وسلم وبالناس ولیسوا علی ماء ولیس معهم ماء قالت عائشة فجاء ابوبکر ورسول الله صلی الله علیه وسلم واضع راسه علی فخذی قد نام فقال حبست رسول الله صلی الله علیه وسلم والناس ولیسوا علی ماء ولیس معهم ماء قالت عائشة فعاتبنی ابوبکر وجعل یطعن بیده فی خاصرتی فلا یمنعنی من التحرک الا مکان راس رسول الله صلی الله علیه وسلم علی فخذی فنام رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اصبح علی غیر ماء فانزل الله تعالی آیة التیمم فقال اسید بن الحضیر ما هی باول برکتکم یا آل ابی بکر قالت فبعثنا البعیر الذی کنت علیه فوجدنا العقد تحته

گفت عائشه مادر مسلمانان که بیرون آمدیم همراه آنحضرت صلعم در بعض سفرها آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفتیم تا وقتیکه رسیدیم ببادیه که بیدا نام دارد یا بادیه که ذات الجیش نام دارد بگسست گلوبندی از آن من پس درنگ کرد آنحضرت صلعم برای جستن آن و درنگ کردند مردمان همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نبودند فرود آمده بر آب و نبود همراه ایشان آب پس آمدند مردمان بسوی ابوبکر صدیق پس گفتند آیا نمی بینی چیزی را که بعمل آورد عائشه درنگ کنانید آنحضرت را و مردمان را و نیستند فرود آمده بر آب و نیست همراه ایشان آب گفت عائشه پس آمد ابوبکر صدیق حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهاده بود سر مبارک خود را بر ران من بخواب رفته پس گفت ابوبکر صدیق بند کردی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و مردمان را و نیستند فرود آمده بر آب و نیست همراه ایشان آب عائشه گفت پس عتاب کرد مرا ابوبکر و شروع نمود

میخلانید دست خود را در تهیگاه من پس منع میکرد مرا از جنبیدن مگر بودن سر مبارک آنحضرت صلعم بر ران من حیثیت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا وقتیکه صبح کرد بر غیر آب پس نازل ساخت خدا تعالی آیه تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست
ایجاد شد اول برکت شما ای اہل بیت ابوبکر یعنی از شما ہمیشه در مسلمانان برکات ظاہر شده آمده ست پس برخیزانیدیم
اشتری را که من سوار بودم بران پس یافتیم گلوبند را زیر آن شتر **باب** صفة التیمم باب در بیان کیفیت تیمم **مالک**
عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یتیمم الی المرفقین تیمم میکرد عبد الله بن عمر تا مرفقین یعنی مسح را تا آرنج میرسانید
والکفین الی الکفین میکرد وقال یحیی وسئل مالک کیف التیمم واین یبلغ به فقال یضرب ضربة للوجه وضربة لیدیه ویمسحهما
الی المرفقین گفت یحیی سوال کرده شد مالک که چگونه میباشد تیمم و تا کجا رسانیده شود آنرا پس گفت باید که بزند
دو ضربه یک ضربه برای روی خود و یکضربه برای دو دست خود و مسح کند دو دست را تا آرنج مترجم گوید در صفت
تیمم اختلاف کرده اند جمهور گفته اند تیمم دو ضربه ست یکی برای روی و یکی برای دو دست تا آرنج و احمد و اسحق
گفته اند که تیمم یکضربه ست برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع ست در عدد ضربه و در قدر ممسوح و تمسک
کرده ست احمد و اسحق بحدیث عمار بن یاسر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را فرمود انما یکفیک ان تضرب بکفیه الارض
ثم مسح بهما وجهه وکفیه جز این نیست که کفایت میکند ترا این کار پس زد بدو کف خود زمین را بعد ازان مسح کرد بآن
دو کف روی خود را و دو کف دست خود را و این دو حدیث نزد یک من متعارض نیستند زیرا که فعل ابن عمر کمال
سنت ست در تیمم و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقل تیمم ست چنانکه لفظ یکفیک بآن ارشاد میکند پس چنانکه
اصل وضو یکبار شستن اعضا معلوم ست و کمال آن ست سه بار شستن و مسح اذنین و مضمضه و استنشاق را
با او الحاق کردن ست همچنان اصل تیمم یکضربه و مسح تا دو بند دست ست و کمال آن دو ضربه و مسح تا آرنج و اکثر
جمع اختیار کرده اند که اگر بیکضربه تیمم کند کفین را بر روی بمالد و اصابع را بر دو دست تا به تراب مستعمل تیمم واقع نشود
محکم محض ست و مخالف ظاهر حدیث عمار والله اعلم **باب** اذا لم یجد الماء فی الحضر تیمم وصلی چون نیابد آب را در وطن خود
تیمم کند و نماز گذارد **مالک** عن نافع انه اقبل هو وعبد الله بن عمر من الجرف حتی اذا کانا بالمربد نزل عبد الله فتیمم
صعیدا طیبا فمسح بوجهه ویدیه الی المرفقین ثم صلی باز آمد نافع و عبد الله بن عمر از موضعیکه جرف نام دارد
تا وقتیکه رسیدند بمربد یعنی جای نشستن شتران فرود آمد عبد الله از دابه خود پس قصد کرد زمین پاک را پس مسح کرد
بر روی خود و دو دست خود تا آرنج بعد ازان نماز گذارد مترجم گوید این اثر دلالت میکند که سفر شرط صحت تیمم
نیست بلکه اگر در حضر آب را نیابد تیمم کند بسبب بعد از شهر مثلا اگرچه بعد یک میل نباشد و همین ست مذهب مالک که فی ...

قلت
وعلیه الشافعی و
ابو حنیفة قالا التیمم
ضربتان ضربة للوجه
وضربة للیدین الی
المرفقین ۱۲
قلت
وعلیه اکثر العلماء انه
یجوز التیمم لعدم الماء
فی الحضر اذا لم یکن فی
العمران ۱۲
٦٥

مختصر ابن الحاجب کذا کر الحاضر الصحیح بحیث فوات الوقت علی المشهور ولا یعید بحیثین تیمم کند ستوطن تندرست که میسر نشد از فوت
شدن وقت بر قول مشهور باز اعاده نکند و قولیست از اقوال شافعی فی المنهاج یقضی المقیم المتیمم لفقد الماء قال المحلی و علی المختار
انه لا یقضی
باب للتیمم اذا وجد الماء لا یعید الصلوٰة التی صلیها بالتیمم
تیمم کننده چون بیابد آب اعاده نکند نماز را که گذارده است به تیمم
مالک عن عبد الرحمن بن حرملة ان رجلا سال سعید بن المسیب عن الرجل
الجنب یتیمم ثم یدرک الماء فقال سعید اذا ادرک الماء فعلیه الغسل لما یستقبل
مردی سوال کرد سعید بن المسیب را از حکم شخصی با جنابت که تیمم میکند باز می یابد آب را پس گفت سعید چون بیابد آب ابروی غسل لازم است برای خیر یکه پیش
می آید یعنی نماز آینده و نه نماز گذشته مترجم گوید در صورتیکه در اثنای نماز آب یافت اختلاف کرده اند مالک و شافعی گفته نماز خود را
تمام کند و برای نماز آینده وضو کند و ابو حنیفه گفت که نماز را قطع کند و وضو نماید و از سر نو نماز گذارد و در این هم محتمل است
باب تیمم لکل صلوٰة
تیمم کند برای هر نماز قال یحیی و سئل مالک عن رجل تیمم لصلوٰة حضرت ثم حضرت صلوٰة اخری
ایتیمم لها ام یکفیه تیممه ذلک فقال بل یتیمم لکل صلوٰة لان علیه ان یبتغی الماء لکل صلوٰة فمن ابتغی الماء فلم یجده
فانه یتیمم پرسیده شد مالک از حکم شخصیکه تیمم کرد برای نمازیکه حاضر شده بود باز حاضر شد نماز دیگر آیا تیمم کند یا کفایت کند او را همان
تیمم او پس گفت مالک بلکه تیمم کند برای هر نماز زیرا که واجب بروی جستن آب برای هر نماز پس هر که جست آب را پس نیافت آن را
هر آئینه او تیمم کند مترجم گوید اختلاف کرده اند درین باب شافعی گفت چون تیمم کرد برای نماز فرض پس هر آئینه بگذارد آن نماز را
بان تیمم و بگذارد بان تیمم نوافل را و تیمم کند برای نماز دیگر از فرائض تیممی دیگر و ابو حنیفه گفت کفایت میکند او را همان تیمم تا وقتیکه
محدث نشد و یا قادر نشد بر آب
باب من تیمم فوجد ماء و هو فی الصلوٰة لا یقطعها
کسیکه تیمم کرد پس یافت آب را حالانکه
او در اثنای نماز است باید که قطع نکند نماز را قال یحیی قال مالک فی رجل تیمم حین لم یجد ماء فقام فکبر و دخل فی الصلوٰة فطلع
علیه انسان معه ماء قال لا یقطع صلوٰته بل یتمها بالتیمم و لیتوضأ لما یستقبل من الصلوٰت قال یحیی و قال مالک من
قام الی الصلوٰة فلم یجد ماء فعمل بما امره الله به من التیمم فقد اطاع الله عز و جل و لیس الذی وجد الماء باطهر منه و لا
اتم صلوٰة لانهما امرا جمیعا فکل عمل بما امره الله عز و جل به و انما العمل بما امر الله به من الوضوء لمن وجد الماء و التیمم
لمن لم یجد الماء قبل ان یدخل فی الصلوٰة گفت مالک در حق شخصیکه تیمم کرد وقتیکه نیافت آب را پس برخاست و تکبیر گفت
و داخل شد در نماز پس در اثنای نماز ظاهر شد بر وی آدمی که با وی آب است حکم کرد مالک که قطع نکند نماز خود را بلکه تمام کند آن را به تیمم
و وضو کند برای خیر یکه پیش می آید از نماز او گفت مالک کسیکه برخاست باراده نماز پس نیافت آب را پس عمل کرد بچیزیکه امر کرده او را
خدا تعالی بان از تیمم کردن پس فرمان برداری کرد خدای عز و جل را و نیست کسیکه یافت آب را پاکتر از وی و نه تمامتر از وی از روی صلوٰة

قلت و یلید اکثر اهل العلم ان من صلی بالتیمم لعدم الماء فی السفر او لمرض ثم قدر علی استعمال الماء لا یعید الصلوٰة سواء کان جنبا او محدثا سواء کان الوقت باقیا او خارجا کذا فی ... رحمة الامة علیهم الا ... الوقت ... التیمم ... خواهد ... ۱۲

قلت قال الشافعی یتیمم لکل فریضة ... ان یصلی بتیمم واحد ... النوافل ... التیمم فریضة ... فریضة اخری و قال ابو حنیفة ... ذلک ... الحدث او یقدر علی الماء ۱۲

قلت قال الشافعی فی ... وجد المتیمم الماء فی خلال الصلوٰة ... و قال ابو حنیفة ... بالعضو

زیراکه آن هر دو کس امر کرده شدند همه یکجا پس هر کدام عمل کرد بآن چیزی که امر کرد او را خدا تعالی بآن چیز و جز این نیست که عمل با چیزی فرموده

است خدا تعالی آن را از وضو کردن مر کسی است که یافت آب را و تیمم کردن برای کسیکه نیافت آب را پیش از آنکه داخل شود در نماز

باب الحائض تکف عن الصلوة ولیس علیها قضاء حائض باز ماند از نماز و لازم نیست بر وی قضا کردن **مالک**

باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی المستحاضة فاذا اقبلت الحیضة فاترکی الصلوة فاذا ذهب

قدرها فاغسلی الدم عنك وصلی آنحضرت صلعم فرمود در حق مستحاضه پس چون پیش آید حیض یعنی مدتیکه پیش از این حیض میشد

ترک کن نماز را پس وقتیکه بگذرد وقدر مدت حیض پس بشوی خون را از خویش و نماز گذار **باب** الصفرة والکدرة فی

ایام الحیض حیض زردی و کدورة در ایام حیض در حکم حیض است **مالک** عن علقمة عن امه مولاة عائشة ام المؤمنین

انها قالت کان النساء یبعثن الی عائشة بالدرجة فیها الکرسف فیه الصفرة من دم الحیض یسألنها عن الصلوة

فتقول لهن لا تعجلن حتی ترین القصة البیضاء ترید بذلك الطهر من الحیضة زنان میفرستادند بسوی حضرت

عائشه درجه را در آن درجه پارچه جامه می بود در آن پارچه زردی از خون حیض سوال میکردند او را از جواز ادای نماز درجه

حقه ایست از خشب که زنان خوشبو و مثل آن در آن نگاه میدارند پس میگفت حضرت عائشه آن فرستندگان را شتاب نکنید در

ادای نماز تا وقتیکه به بینید قصه سفید را اراده میکرد از قصه پاکی از حیض قصه گچ را گویند و آن کنایت است از سفید بر آمدن

پارچه که در فرج نگاه داشته باشد بی آمیزش خون و بعض گفته اند که قصه چیزیست سفید که در وقت انقضاء حیض از فرج زن

بر می آید و ظاهر ازین کلام وجه اول است پس چون از فرج زن پارچه سفید خالص بر آید و آن بانقطاع دم و صفرة باشد

حیض او منقطع میشود و همین است مذهب فقها که صفرة و کدرة در ایام حیض ملحق بحیض است و اگر بعد از انقضاء عادت ظاهر

شود جماعه بر آنند که حیض نیست و به قال احمد و نزد شافعی حیض است بشرطیکه از پانزده روز تجاوز نکند و ابو حنیفه گفته که

حیض است بشرطیکه از ده روز تجاوز نکند **باب** ترك النظر الی الکرسف باللیل نظر نکند زن حایض در شب بپارچه که در

فرج در ایام حیض میدارد **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر عن عمته عن بنت زید ابن ثابت انه بلغها ان النساء

کن یدعون بالمصابیح من جوف اللیل ینظرن الی الطهر فکانت تعیب ذلك علیهن وتقول ما کان النساء یصنعن

هذا خبر رسید بدختر زید بن ثابت که زنان نگاهبانی میکنند چراغها را در وسط شب می بینند بسوی طهر و بود دختر زید بن ثابت

که عیب میکرد این کار را بر ایشان و میگفت زنان نمیکردند این کار را سترجم گوید باحتیاط در معلوم کردن ابتدای وقت طهر

از حیض غرض شرعی متعلق است که اگر قبل از طلوع صبح طاهر شده است نماز عشا بر وی واجب شود و معهذا در زمان آنحضرت

صلی الله علیه وسلم اینقدر تعمق نبود و بنا بر آنکه در آخر حیض گاهی طهر می بیند و بیک ساعت باز خون رجوع می کند و آن همه حیض است

تا آنکه حاصل شود او را ظن غالب که دم منقطع شد و باز عود نخواهد کرد و از آن وقت حکم طهر کرده میشود چنانکه مریض از مرض
انتقال میکند بصحت تدریجاً و مبنای وجوب صوم نیست الا بر ظن غالب بر قوة صوم که حاصل شده است والله اعلم جمهور علما گفته اند
که عیب از آنجهت کردن اکه تکلف میکردند چیزی را که لازم نبود بر ایشان زیرا که لازم نبود بر آنها تفحص طهر مگر وقتیکه برای نماز صبح
برخیزند مترجم گوید فیه نظر زیرا که تفحص طهر در شب باتفاق لازم است تا عشا را در وقت خود ادا نمایند اگر در وقت آن طهر یقین
معلوم کنند بلکه وجه عیب آنست که در میانه شب اینقدر تفحص ضرور نیست بلکه آخر شب قدریکه وسعت غسل و نماز داشته باشد
نیز کفایت میکند و این از لفظ جوف اللیل بر ظاهر است یا آنکه منظور و تفحص حال رنگ بود تا اگر زردی یا کدورت باشد حکم
طهری نیست پس عیب حقیقة متعلق بالغای صفرة و کدورت است نه بتفحص و تجسس و اینمعنی در حدیث حضرت عائشه مصرح
واقع شده اخرج الدارمی عن عمرة قالت کانت عائشة تنهی النساء لیلا فی المحیض و تقول انه قد یکون الصفرة والکدرة
یا آنکه قضاء نماز عشا در اینصورت نزد وی لازم بود از اینجهت عیب نمود و هو قول سعید بن جبیر بالفعل مذهب ابو حنیفه
آنست که قضاء نماز عشا بر وی لازم است اگر در آخر وقت طاهر شد و نزدیک شافعی قضای مغرب و عشا هر دو والله اعلم

باب ما تری الحامل حیض خونیکه حامله می بیند در حکم حیض است **مالک** انه بلغه ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم
قالت فی المرأة الحامل تری الدم انها تدع الصلوة خبر رسید مالک را که حضرت عائشه فرمود در باب زن حامل که می بیند خون را
بگذارد نماز را یعنی باز ماند از نماز **مالک** انه سأل ابن شهاب عن المرأة الحامل تری الدم قال تکف عن الصلوة مالک سوال کرد
ابن شهاب را از حال زن حامل که می بیند خون را گفت باز ماند از نماز قال مالک و ذلک الامر عندنا گفت مالک همین است
حکم مسلم و مقرر نزدیک ما یعنی نزدیک اهل مدینه مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه آنچه حامل می بیند استحاضه است منع نمیکند نماز را
و نه روزه را زیرا که در شرع حیض را علامت برائت رحم از حمل مقرر کرده اند و آن مقتضی تنافی است میان حیض و حمل جواب
میگوئیم تنافی مسلم است اما تنافی دو قسم میباشد تنافی غالباً و تنافی دائماً و اینجا تنافی غالب متحقق است و آن علامت را تشخیص
کفایت میکند

باب المستحاضة تصلی و تصوم و تتوضأ لکل صلوة مستحاضه نماز گذارد و روزه دارد و وضو کند برای
هر نماز **مالک** عن نافع عن سلیمان بن یسار عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان امرأة کانت تهراق
الدماء فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستفتت لها ام سلمة رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لتنظر الی عدد اللیالی والایام التی
کانت تحیضهن من الشهر قبل ان یصیبها الذی اصابها فلتترک الصلوة قدر ذلک من الشهر فاذا خلفت ذلک
فلتغتسل ثم لتستثفر بثوب ثم لتصل زنی خون روان کرده میشد از وی در عهد رسول الله صلی الله علیه
وسلم پس طلب فتوی نمود برای وی ام سلمة از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت

صلے الله علیه وسلم باید که به بنهد شمار آن شبها و روزها که حایض میشد دران از هر ماهی پیش ازانکه برسد او را آنچه رسید ش
یعنی پیش ازانکه مستحاضه شود پس باید که ترک کند نماز را قدر همان مدت از ماه و چون پس گذارد آن مدة را پس باید
که غسل کند بعد ازان بر فرج خود بندد پارچه را بعد ازان نماز گذارد **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة زوج

النبي صلے الله علیه وسلم انها قالت قالت فاطمة بنت ابي حبيش يا رسول الله اني لا اطهر افادع الصلوة فقال

لها رسول الله صلے الله علیه وسلم انما ذلك عرق وليست بالحيضة فاذا اقبلت الحيضة فاترکي الصلوة فاذا ذهب

قدرها فاغسلي الدم عنك وصلي گفت فاطمه بنت ابي حبيش یا رسول الله هر آئینه من پاک نمیشوم پس آیا ترک کنم
نماز پس فرمود او را آنحضرت صلے الله علیه وسلم جز این نیست که این روان شدن خون رگیست و نیست حیض پس
چون پیش آمد حیض یعنی مدتیکه پیش ازان حیض بیشد ترک کن نماز را پس وقتیکه بگذرد مقدار حیض پس بشوی خون را
از خویش و نماز کن خطابی گفته ست که معنی عرق آنست که علتی ست حاصل شده از شگافته شدن رگها و نیست حیض معتاد
مترجم گوید تحقیق آنست که استحاضه و حیض هردو از یک محل ست لکن حیض موافق عادت نساست و بر طریقه که خدا تعالے
برای بندگان خود جبلت ساخته ست و استحاضه خلاف عادت ست حاصل شده از زنان بر طوبت و فساد و عیسم و پس

کنایت کرده شد از فساد ادعیه بتصدیع عروق **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة

انها رات زينب بنت جحش التي كانت تحت عبد الرحمن بن عوف وكانت تستحاض وكانت تغتسل وتصلي
زینب دختر ابو سلمه گفت من دیدم زینب بنت جحش را که بود در نکاح عبد الرحمن بن عوف و او مستحاضه بود پس غسل میکرد
و نماز میگذارد و مترجم گوید قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که ذکر زینب درین حدیث وهم ست و زینب بنت
جحش هیچگاه در نکاح عبد الرحمن بن عوف نبود و آنکه در نکاح عبد الرحمن بود ام حبیبه بنت جحش خواهر زینب ست
و در احادیث دیگر ذکر کرده شد حمنه بنت جحش مستحاضه شده بود در عهد آنحضرت صلے الله علیه وسلم پس بعض گفته اند

که ام حبیبه و حمنه هردو بمرض استحاضه مبتلا شده بودند والله اعلم **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال

ليس على المستحاضة الا ان تغتسل غسلا واحدا ثم تتوضأ بعد ذلك لكل صلوة گفت عروه نیست بر مستحاضه مگر

غسل کند یکبار بعد ازان وضو کند برای هر نماز **مالك** عن سمي مولى ابي بكر ان القعقاع بن حكيم و

زيد بن اسلم ارسلاه الى سعيد بن المسيب يساله كيف تغتسل المستحاضة فقال تغتسل
المستحاضة من طهر الى طهر وتتوضأ لكل صلوة فان غلبها الدم استثفرت
قعقاع و زید بن اسلم هردو فرستادند سمی را بسوی سعید بن المسیب تا سوال کند او را چگونه

قوله ثلاث الاستثفار بالثلثة على والفاء ان تشد ثوبا على فرجها وقوله زينب بنت جحش وهم والصواب التي كانت تحت عبد الرحمن اسقاط زينب ام حبيبة او ام حبيب بنت جحش المستحاضة قال ابو حنيفة تعتبر العادة ولا اعتبار للتمييز وظاهر مذهب الشافعي انه اعتبر التمييز لقوله صلى الله عليه وسلم فانه دم اسود يعرف وهو معنى قوله صلى الله عليه وسلم فاذا اقبلت الحيضة فاترکي الصلوة واعتبر العادة لحديث ام سلمة لتنظر الى عدد الليالي والايام التي كانت تحيض بين ان لا يكون لها اعادة وتمييز لعلم ان التمييز ان لم يكن تمييز فالعادة

۴۹

غسل کند مستحاضه پس گفت سعید بن المسیب غسل کند مستحاضه از یک طهر تا طهر دیگر و وضو کند برای هر نماز پس اگر غالب شود
بروی خون بربندد بر فرج خود پارچه را برای احتیاط از تلوث ثوب و مکان و سائر بدن **قال** مالك الامر عندنا
ان المستحاضة اذا صلت ان لزوجها ان يصيبها وكذلك النفساء اذا بلغت اقصى ما يمسك النساء الدم فان
رأت الدم من بعد ذلك فانه يصيبها زوجها وانما هي بمنزلة المستحاضة گفت مالک امریکه مقرر است نزدیک ما آنست که
مستحاضه وقتی که نماز گذارد میرسد زوج او را که جماع کند با او و همچنین زن صاحب نفاس وقتیکه رسد آخر مدتی که نگاه میدارند
زنان خون را یعنی آخر مدتیکه از زنان صاحب نفاس خون جاری میشود پس اگر ببیند خون را بعد ازین پس جماع کند با او زوج او
جز این نیست که وی مانند مستحاضه است **مسئله** ظاهر مذهب شافعی آنست که مستحاضه را از حیض بدو چیز میتوان شناخت یکے
عادت دوم تمیز لون اما عادت پس بدلیل حدیث ام سلمه لتنظر عدد الايام والليالي واما تمیز لون فلقوله صلى الله عليه وسلم فانه دم
اسود يعرف ولفظ اذا اقبلت الحيضة فاتركي الصلوة هر دو محتمل است پس اگر زن را عادة و تمیز هر دو متحقق باشد تمیز مقدم
است در اعتبار والا ردت الى العادة وابو حنيفه میگوید که بهر تقدیر مستحاضه را بعادت رد باید کرد والله اعلم **مسئله** شافعی
استقرا کرده است که اقل سن حیض نه سال است و اقل مدة او یک شبانه روز و اکثر او پانزده شبانه روز و اقل طهر در میان
دو حیض پانزده روز است و اینهمه استقرار شافعی است دلیلی قوی درین باب یافته نمی شود **باب** الصلوة الخمس تکفر ما بينها
نماز پنجگانه زائل میکند صغائر را که در میان اینها باشند **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن حمران مولى عثمان بن
عفان ان عثمان بن عفان جلس على المقاعد فجاءه المؤذن فاذنه بصلوة العصر فدعا بماء فتوضأ ثم قال والله لا
حدثنكم حديثا لولا انه في كتاب الله عز وجل ما حدثتكموه ثم قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من
امرئ يتوضأ فيحسن وضوءه ثم يصلي الصلوة الا غفر له ما بينه وبين الصلوة الاخرى حتى يصليها قال يحيى قال مالك
اراه يريد هذه الاية اقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى
للذاكرين عثمان بن عفان نشست بر مقاعد و آن نام موضعیست که مردم آنجا می نشستند پس آمد پیش او موذن پس
خبردار کرد او را بنماز عصر پس طلب کرد حضرت عثمان آب را پس وضو کرد بعد ازان گفت البته خواهم گفت با شما سخنی را که اگر
نه آن بودی که مضمون وی در کتاب خدا تعالی است با شما نمی گفتم آنرا بعد ازان گفت شنیدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم که
میفرمود نیست هیچ شخصیکه وضو کند پس نیک کند وضوی خود را بعد ازان بخواند نماز را مگر آمرزیده شود برای او آنچه در میان
این شخص و در میان نماز دیگر باشد تا وقتیکه ادا کند آنرا گفت مالک گمان میکنم که حضرت عثمان اراده میکرد این آیه را اقم
الصلوة طرفي النهار الاية یعنی برپا دار نماز را در هر دو طرف روز و ساعات از شب هر آینه نیکیها دور میکنند بدیها را این پند است

پند پذیر بارگاه العینی این آیت دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد نماند و الا این حدیث را روایت نمی کردم تا کسی انکار حدیث نکند **مسئله** واجب نمی شود نماز مگر بر مسلمان بالغ عاقل غیر حایض و نفسا پس اگر کافری مسلمان شد لازم نیست بر وی قضای نمازهای گذشته زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب و تابعین و هلم جرا هر که مسلمان شد او را تکلیف قضای نمازهای گذشته نمیفرمودند و در مرتد تردد کرده اند فقیر گوید جمعی عظیم از عرب در ایام حضرت ابوبکر صدیق مرتد شدند و باز مسلمان گشتند و آن واقعه مشهور است و امر بقضا منقول نشد والله اعلم و حدیث الاسلام یجب ما قبله شامل است مرتد را و اگر صبی بالغ شد یا مجنون یا مغمی علیه بهوش آمد لازم نیست قضا نمازها بر آنها **مسئله** بر ولی لازم است پدر باشد یا جد یا وصی امر کردن اطفال را چون بهفت سالگی برسند بنماز و تعلیم آن و چون بده سالگی رسند زدن بر ترک آن بحدیث ابی داود و ترمذی مروا الصبی بالصلوٰة اذا بلغ سبع سنین واضربوه علیها اذا بلغ عشر سنین **باب**

نزول جبرائیل علیه السلام و تعیینه اوقات الصلوٰة للنبی صلی الله علیه وسلم باب در بیان فرود آمدن جبرئیل علیه السلام و معین ساختن او اوقات نماز را برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالک** عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزیز اخر الصلوٰة یوما فدخل علیه عروة بن الزبیر فاخبره ان المغیرة بن شعبة اخر الصلوٰة یوما وهو بالکوفة فدخل علیه ابو مسعود الانصاری فقال ما هذا یا مغیرة الیس قد علمت ان جبریل نزل فصلی فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم صلی فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم صلی فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم صلی فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم صلی فصلی رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال بهذا امرت فقال عمر بن عبد العزیز اعلم ما تحدث به یا عروة او ان جبریل هو الذی اقام لرسول الله صلی الله علیه وسلم وقت الصلوٰة قال عروة کذلک کان بشیر بن ابی مسعود الانصاری یحدث عن ابیه ابن شهاب گفت که عمر بن عبد العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یک روزی پس در آمد بر وی عروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیرة بن شعبة تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس داخل شد بر وی ابو مسعود انصاری پس گفت چیست ای مغیره آیا ندانسته که جبرئیل علیه السلام فرود آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی همراه جبرئیل بعد ازان نماز گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان نماز گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان نماز گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان نماز گذارد جبرئیل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد ازان گفت باین وقت امر کرده شده یعنی هر پنج وقت نماز را وقتی معین نمود پس گفت عمر ابن عبد العزیز تامل کن چه چیز را خبر میدهی ای عروه آیا جبرئیل همون است آنکه معین کرد برای آنحضرت وقت نماز را گفت عروه همین طور بشیر بن ابی مسعود خبر میداد از پدر خود و این حدیث مختصر است جابر و ابن عباس آنرا بتمامه مذکور نموده اند

له قلت هذا حدیث مختصر مطوله ابن عباس وجابر وغیرهما وبه یتجه الانکار علی تاخیر العصر ۱۲

وبهان متوجه میشود انکار بر تاخیر عصر وچون مقصود عروه تذکیر آن حدیث بود تمام ذکر نکرد بجهت شهرت آن در اعتقاد او

باب الاوقات التی یستحب فیها اداء الصلوات الخمس وهی اوائل اوقاتها باب در بیان اوقاتیکه مستحب است

در آن ادای نمازهای پنجگانه و آن اوائل اوقات نمازهاست قال الله تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق

اللیل وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا فرمود خدای عزوجل برپا دار نماز را بر وقت زوال آفتاب تا سیاهی شب

ولازم گیر قرآن خواندن وقت فجر را هر آئینه قرآن خواندن در وقت فجر هست حاضر شده یعنی ملائکه حاضر می شوند

مترجم گوید معنی الی غسق اللیل آنست که از وقت میل آفتاب از ظهر و عصر تا عشا هیچ وقت خالی نیست پس نماز حکما ممتد است

از دلوک تا عشا ومراد از قرآن الفجر سوره طویله خواندن است در نماز فجر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان

یقول دلوک الشمس میلها عبد الله بن عمر میگفت معنی دلوک شمس میل اوست یعنی از وسط سما جانب غرب

مالک عن داود بن الحصین قال مخبر ان عبد الله بن عباس کان یقول دلوک الشمس اذا فاء الفیء وغسق اللیل

اجتماع اللیل وظلمته عبد الله بن عباس میگفت دلوک آفتاب وقتی است که باز گردد سایه وغسق لیل بهم آمدن شب است وظلمت او

مالک عن نافع مولی عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب کتب الی عماله ان اهم امرکم عندی الصلوة

فمن حفظها وحافظ علیها حفظ دینه ومن ضیعها فهو لما سواها اضیع ثم کتب ان صلوا الظهر اذا کان الفیء

ذراعا الی ان یکون ظل احدکم مثله والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة قبل غروب

الشمس والمغرب اذا غربت الشمس والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت

عینه فمن نام فلا نامت عینه والصبح والنجوم بادیة مشتبکة حضرت عمر بن الخطاب نوشت بسوی عاملان خود که هر آئینه

مهم ترین کارهای شما نزدیک من نماز است پس هر که نگاهداشت نماز را و محافظه کرد بروی نگاهداشت دین خود را و هر که ضایع کرد

نماز را پس وی چیزهای غیر نماز را ضایع کننده تر باشد بعد از آن نوشت که بگذارید نماز ظهر را وقتیکه باشد سایه قدر یکدست یعنی

سایه آدمی قدر یکدست است تا آنکه باشد سایه یکی از شما مانند قامت او و بگذارید نماز عصر را حالانکه آفتاب بلند باشد سفید بی غبار

آنقدر که سیر کند شتر سوار دو فرسخ یا سه فرسخ پیش از غروب آفتاب و بگذارید نماز مغرب را چون غروب کند آفتاب و بگذارید نماز عشا را

وقتیکه غایب شود شفق تا سیوم حصه شب پس هر که بخواب رود یعنی پیش از نماز عشا پس آرام مباد چشم او را پس هر که بخواب رود

آرام مباد چشم او را پس هر که بخواب رود یعنی پیش از عشا آرام مباد چشم او را و بگذارید نماز صبح را حالانکه ستارها ظاهر باشند در هم پیچیده

قال مالک الشفق الحمرة التی فی المغرب فاذا ذهبت الحمرة فقد وجبت صلوة العشاء وخرجت من وقت المغرب گفت

مالک مراد از شفق سرخی است که در موضع غروب آفتاب می باشد پس چون رفت سرخی لازم شد نماز عشا و برآمدی از وقت مغرب **مالک**

عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه ان عمر بن الخطاب کتب الی ابی موسی الاشعری ان صل الظهر اذا زاغت الشمس

والعصر والشمس بیضاء نقیة قبل ان تدخلها صفرة والمغرب اذا غربت الشمس واخر العشاء ما لم تنم وصل الصبح والنجوم

بادیة مشتبکة واقرأ فیها بسورتین طویلتین من المفصل عمر بن الخطاب نوشت بسوی ابو موسی اشعری که بگذار نماز ظهر را

وقتیکه میل کند آفتاب از وسط آسمان وبگذار نماز عصر را حالانکه آفتاب سفید بی غبار باشد پیش از آنکه در آید بوی زردی و بگذار

مغرب را وقتیکه فرو رود آفتاب و تاخیر کن عشا را تا وقتیکه بخواب نرفته و بگذار نماز صبح را حالانکه ستارها ظاهر شده در میان یکدیگر

وبخوان در نماز صبح دو سوره دراز از مفصل یعنی سبع آخرین قرآن مالک عن یزید بن زیاد عن عبد الله بن رافع مولی

ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انه سأل ابا هریرة عن وقت الصلوة فقال ابو هریرة انا اخبرک صل الظهر اذا کان

ظلک مثلک والعصر اذا کان ظلک مثلیک والمغرب اذا غربت الشمس والعشاء ما بینک وبین ثلث اللیل

وصل الصبح بغبش یعنی غلس عبد الله بن رافع سوال کرد ابو هریره را از وقت نماز پس گفت ابو هریره من خبر دهم ترا بگذار نماز

ظهر را وقتیکه باشد سایه تو مانند قامت تو و بگذار نماز عصر را وقتیکه باشد سایه تو دو مانند قامت تو و بگذار نماز مغرب را وقتیکه

فرو رود آفتاب و بگذار نماز عشا را در میان تو و در میان ثلث اول حصه شب و بگذار نماز صبح را در غبش یعنی غلس و غلس و غبس دو

معنی سیاهی آخر شب است بظاهر درایت این شده ضعیف است که مراد ابو هریره از مثل قامت مجموع فیء زوال و سایه دیگر است پس

بحساب اهل مدینه در ایام صیف فیء زوال قریب بچهار پنج قدم خواهد بود بعد از ان چندی تاخیر باید برای استعداد نماز پس بقامت آدمی

خواهد بود و همچنین وقت مستحب نماز عصر فیء زوال و سایه آدمی قریب مثلین خواهد بود مالک عن یحیی بن سعید عن عمرة بنت

عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت ان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیصلی الصبح فینصرف النساء

متلفعات بمروطهن ما یعرفن من الغلس هر آئینه آنحضرت صلعم میگذارد نماز صبح را پس باز میگشتند زنان یعنی از مسجد بخانها

خود در پیچیده بچادرهای خود و شناخته نمیشدند از ایشان بسبب سیاهی شب مالک عن سمی عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لو یعلمون ما فی التهجیر لاستبقوا الیه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بدانند فضیلت را که در اول

وقت ما جره برای ظهرست البته از یکدیگر پیشی میگرفتند بسوی آن مالک عن ابن شهاب قال عروة ولقد حدثتنی عائشة

زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی العصر والشمس فی حجرتها قبل ان تظهر روایت کرد

حضرت عائشه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد نماز عصر را حالانکه شعاع آفتاب در حجره از دیوارهای حضرت عائشه

میبود پیش از آنکه بالا رود بر دیوارها مالک عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک انه

قال کنا نصلی العصر ثم یخرج الانسان الی بنی عمرو بن عوف فیجدهم یصلون العصر

گفت انس بن مالک که میگذاردیم ما نماز عصر را بعد ازان بر می آمد کسی از ما بسوی محله بنی عمرو بن عوف پس می یافت ایشان را که نماز عصر

میگذاردند و آن محله قریب میلی ست از مسجد آنحضرت صلعم **مالک** عن ابن شهاب عن انس بن مالک قال کنا نصلی

العصر ثم یذهب الذاهب الی قباء فیاتیهم والشمس مرتفعة گفت انس بن مالک ما میگذاردیم نماز عصر را بعد ازان میرفت رونده

از ما بسوی محله قبا پس میرسید بایشان و هنوز آفتاب بلند میبود **مالک** عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه انه

قال کنت اری طنفسة لعقیل بن ابی طالب یوم الجمعة تطرح الی جدار المسجد الغربی فاذا غشی الطنفسة کلها ظل الجدار

خرج عمر بن الخطاب فصلی الجمعة قال ثم نرجع بعد صلوة الجمعة فنقیل قائلة الضحی مالک بن ابی عامر جد امام مالک گفت

میدیدم بوریا خورد را عرض یکذراع ازان عقیل بن ابی طالب روز جمعه انداخته میشد متصل دیوار مسجد که طرف غربیست پس وقتیکه

می پوشید آن بوریا را همه آن را سایه دیوار بر می آمد عمر بن الخطاب پس میگذارد نماز جمعه را گفت مالک بن ابی عامر بعد ازان

باز می گشتیم پس از نماز جمعه پس قیلوله میکردیم بجای قیلوله که پیش از نیمروز میباشد **مالک** عن عمرو بن یحیی المازنی عن

ابن ابی سلیط ان عثمان ابن عفان صلی الجمعة بالمدینة وصلی العصر بملل عثمان بن عفان گذارد نماز جمعه بمدینه و گذارد

نماز عصر در جائیکه ملل نام دارد قال یحیی قال مالک وبینهما اثنان وعشرون میلا قال مالک وذلک للتهجیر وسرعة السیر

و گفت مالک که مسافت در میان مدینه و ملل بیست و دو میل است گفت مالک این صورت بسبب اول وقت گذاردن جمعه و سرعت سیر بوده است

مترجم گوید درین باب دو مطلب است اول بیان اوائل اوقات و آنچه درین آثار مذکور شد مذهب شافعی است و همان است مذهب ابو یوسف

و امام محمد علی قولهما الفتوی عند الحنفیة و ابو حنیفه در روایت مشهوره مخالفت اینها کرده در اول وقت عصر و آن را از بلوغ سایه چیز

بمقدار دو چندان آن چیز مقرر ساخته و در اول وقت عشاء آن را بعد غیبوبة شفق ابیض مقرر کرده و ثانی بیان اوقات مستحبه پس

مستحب نزدیک جمهور فقهای محدثین تعجیل صلوات ست در اوائل اوقات آن الا آنچه بعد ازین بیاید و معنی تعجیل آنست که در

اول وقت استعداد نماز کند و بعد از استعداد در میان نصف اول وقت نماز گذارد پس در وقت فجر حضرت عمر فرمود ان صلوا الصبح

والنجوم بادیة مشتبکة و ابو هریره گفت وصل الصبح بغلس و حضرت عائشه گفت فینصرف النساء متلففات بمروطهن ما یعرفن

من الغلس و این همه منطبق ست بر یک حد و در وقت ظهر در یک روایت آمده از حضرت عمر صلوا الظهر اذا کان الفیء ذراعا و در روایت دیگر آمده

صل الظهر اذا زاغت الشمس و این هر دو منطبق است بر یک حد زیرا که زوال شمس از وسط سما بخبر بودن فیء یک ذراع کما ینبغی ظاهر

نمی شود و ابو هریره گفت صل الظهر اذا کان ظلک مثلک و این نیز نزدیک است باول زیرا که فیء زوال و فیء آدمی چون هر دو

بمثل آدمی رسد در صیف حد ابراد خواهد بود بنسبت اهل مدینه و در شتا میانه نصف اول وقت خواهد بود و در وقت عصر حضرت

عمر گفت وصل العصر والشمس بیضاء نقیة قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلاثة قبل غروب الشمس و حضرت عائشه گفت کان یصلی

قلت لیس من البعض بعض انتشار النجوم ای ظهور جمیعها

التهجیر السیر فی الهاجرة نصف النهار

ذکر ادفی الحدیث الصلوة عند زوال الشمس و فی هذا الباب مطلب الجمعة

اوائل الاوقات

لم

نماز وصلوات ابو حنیفه و رحمهم

فتوی عند صحابه رضی

قال ابو حنیفه اول وقت العصر

ظل کل شیء مثلیه و اول وقت العشاء بعد غیبة الشفق الابیض

الاوقات المستحبة قال الشافعی تعجیل الصلوة افضل الا العشاء

المستحب الی ثلث اللیل

العصر والشمس في حجرتها قبل ان تظهر و یونس گفت کنا نصلی العصر ثم یذهب الذاهب الی قبا فیاتیهم والشمس مرتفعة و ابو هریره گفت والعصر اذا

کان ظلک مثلیک و این همه قریب اند با یکدیگر منطبق اند بر نماز گذاردن وقتیکه سایهٔ آدمی غیر فیئ زوال از یک مثل زیاده شود تا برسد

بمثل ثانی بلکه اندکی از مثل ثانی هم زیاده تر گذرد مضائقه نیست و در وقت مغرب حضرت عمر گفت والمغرب اذا غربت الشمس و ابو هریره

نیز مانند این گفت و در وقت عشا حضرت عمر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل و در روایهٔ دیگر گفت واخر العشاء ما لم تنم

و این نیز موافق ست باول زیراکه وقت نوم غالبا پیش از ثلث لیل میباشد و در روایهٔ دیگر فرمود والعشاء اذا غاب الشفق

و ابو هریره گفت ما بینک و بین ثلث اللیل پس وقت مستحب عشا ممتد ست از اول غروب شفق احمر تا سیوم حصهٔ شب **باب**

استحباب الابراد بالظهر فی ایام الصیف در بیان استحباب داخل کردن ظهر را در وقت سردی در ایام تابستان **مالک**

عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان شدة الحر من فیح جهنم فاذا اشتد الحر

فابردوا عن الصلوة وقال اشتکت النار الی ربها فقالت یا رب اکل بعضی بعضا فاذن لها بنفسین فی کل عام نفس

فی الشتاء و نفس فی الصیف رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آئینه سختی گرمی از انتشار گرمی دوزخ ست پس چون

سخت شود گرمی پس در وقت سردی داخل شوید تاخیر کرده نماز را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اظهار ملال کرد آتش بجناب

پروردگار خود پس گفت ای پروردگار من بخورد بعض من بعضی مرا پس اذن داد خدا تعالی آتش را به برآوردن دو نفس در

هر سال یکدم در زمستان و یکدم در تابستان **مالک** عن عبد الله بن یزید مولی الاسود بن سفیان عن ابی سلمة

بن عبد الرحمن وعن محمد بن عبد الرحمن بن ثوبان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا اشتد الحر

فابردوا عن الصلوة فان شدة الحر من فیح جهنم و ذکر ان النار اشتکت الی ربها فاذن لها فی کل عام بنفسین نفس

فی الشتاء و نفس فی الصیف رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون سخت شود گرمی پس داخل شوید در وقت سردی

گذشته از ادای نماز پس هر آئینه سختی گرمی از انتشار گرمی دوزخ ست و ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اظهار ملال نمود آتش

بجناب پروردگار خود پس فرمان داد حضرت رب العزت او را در هر سال بدو دم یکدم در زمستان و یکدم در تابستان **مسئله** جمع

تخصیص کرده اند ابراد را ببلد حار و جماعة مسجد که از جا ها دور قصد کنند و اصح نزدیک فقیر عموم آنست و حدیث شکونا الی رسول الله صلی الله

علیه وسلم حر الرمضاء فلم یشکنا محمول ست بر ابراد یکه از وقت بیرون کشد مترجم گوید معنی ابراد آنست که شدهٔ گرمی رو بانحطاط آرد

و آن قریب بیک مثل میباشد بآن معنی که چون از نماز فارغ شود عنقریب سایه یک مثل گردد سوای فیئ زوال پس مستحب تاخیر ظهر است

تا آخر وقت در ایام شدهٔ گرمی و در حدیث ابن مسعود وارد شده کان قدر صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الصیف ثلثة

اقدام الی خمسة اقدام و فی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام اخرجه ابو داود والنسائی و شیخ ابن عربی در قبس گفته که مراد ازین تحدید علم

۷۵ قوله — قال الشافعی یبرد بها اذا کان امام مسجد ینتابه الناس من بعید وقال احمد یبرد بها فی الصیف مطلقا قال البغوی هو الاشبه بالاتباع ۱۲

مالک عن ابن شهاب عن ابن سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة

هر آئینه وی دریافت نماز عصر یعنی ادا کرده است قضا نه

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ادرک رکعة من الصلوة فقد ادرک الصلوة فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که دریابد

مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله

یک رکعت از نماز هر آئینه دریافت نماز را یعنی تمام نماز را بطریق ادا

علیه وسلم قال الذی تفوته صلوة العصر کانما وتر اهله وماله فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم کسیکه فوت شود از وی نماز عصر گویا نهب کرده شد اهل وی و مال وی یعنی اعمال صالحه وی حبط می شوند و ازین سبب او را ضرری لاحق میشود مثل ضرر نهب اهل و مال چنانکه در حدیث دیگر آمده حبط عمله و مراد از فوت همان است که سابقا مذکور شد در حدیث حتی اذا اصفرت الشمس یعنی فوت شد از وقت اختیار و این تفسیر در روایة اوزاعی درین حدیث مصرح واقع شده وقال فیه وفواتها ان تدخل الشمس صفرة اخرجه ابوداود و بعضی علما تاویل کردند این حدیث را و گفته اند لاحق میشود شخص را چون معائنه بکند ثواب کسیکه ادا کرده است نماز عصر را ندامت و غصه نحو لاحق میشود کسی را که نهب کرده باشند اهل و مال وی را و این تاویل بغایة بعید است و تحقیق آنست که این مسئله فرع مسئله احباط است و احادیث صحیحه و روایات کثیره دلالت بران میکند فلا حاجة الی التاویل

مالک عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب انصرف من صلوة العصر فلقی رجلا لم یشهد العصر فقال ما حبسک عن صلوة العصر فذکر له الرجل عذرا فقال له عمر طففت حضرت عمر بازگشت از نماز عصر یعنی فارغ شد ازان و بخانه بازگشت پس ملاقات کرد با شخصیکه حاضر نشده بود در نماز عصر پس گفت چه چیز بند کرد ترا از نماز عصر پس ذکر کرد آن شخص پیش حضرت عمر عذری پس فرمود او را حضرت عمر ناقص کردی اعمال خود را

مالک عن یحیی بن سعید انه کان یقول ان المصلی لیصلی الصلوة وما فاته وقتها ولما فاته من وقتها اعظم وافضل من اهله وماله یحیی بن سعید میگفت هر آئینه نماز گذارنده گاهی میگذارد نماز را حالانکه فوت نشده است از وی وقت آن نماز و هر آئینه آنچه فوت شده است از وقت وی بزرگتر و زیاده تر بود از اهل او و مال او و مترجم گوید هر که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آورد و باقی خارج وقت او را حکم اداست در قصر صلوة و اتمام آن و ابو حنیفه در نماز صبح خلاف کرده است و آن ضعیف است و جمعی تفریع کرده اند برین حدیث که اگر عذر معذور زائل شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را لازم میشود آن نماز مثل آنکه هوشیار شد مجنون یا بالغ شد صبی یا طاهر شد حائض و زیاده تر کرده اند جمعی و گفته اند که اگر قدر تکبیر احرام از وقت یافت لازم میشود قضاء آن نماز و نزدیک فقیر درین تفریع نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب ادا است و وجوب قضا متفرع بر وجوب ادا و این چار رکعات اخیره قضاست که شارع تیسیرا و تفضلا در حکم ادا ساخته است و تابع جزئی که در وقت کرده شده نموده باقی ماند سوال و آن اینست که چون حال صلوة بر یک منوال است پس تخصیص فجر و عصر را باین مرتبه چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد علما گفته اند که این تخصیص را دو سبب است اول آنکه این دو نماز در طرف روز واقع اند و مصلی بعضی

۵۱

ف قلت عند الشافعی من صلی رکعة فی الوقت والباقی خارج الوقت لا یکون کمن صلی الکل فیه ۱۲ منه

وقال ابو حنیفة مثله فی صلوة العصر خاصة وفی الحجة دلیل علی ان المعذور اذا زال عذره وقد بقی من الوقت مقدار رکعة یلزمه تلک الصلوة وعلیه اکثر اهل العلم ۱۲

نماز بگذارد و بعد از آن آفتاب برآید یا فرو رود و بیقین معلوم میکند که وقت برآمد پس اگر این حکم را در صورت بیان نمیفرمود
گمان فوت بیقین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نماز هاى دیگر که انتهاى آن باین وضوح و ظهور معلوم نمیشود و دوم آنکه در
احادیث صحیحه نهی واقع شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را در صورت بیان نمیفرمود گمان میشد که بسبب
دخول این دو وقت نماز فاسد شده باشد والله اعلم **باب** جمع العصرین والعشائین لمن به عذر باب در بیان
جمع کردن درمیان ظهر و عصر و جمع کردن درمیان مغرب و عشا در حق کسیکه او را عذری هست **مالك** عن عبد الله
بن عباس انه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر والعصر جميعا والمغرب والعشاء جميعا في غير خوف
ولا سفر قال يحيى وقال مالك ارى ذلك كان في مطر نماز گذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم ظهر و عصر را یکجا و مغرب و عشا را یکجا در
حالتیکه خوفی نبود و سفری نبود و گفت مالک که گمان میکنم که این جمع بود در هنگام باران مترجم گوید جمهور علما محدثین
بجواز جمع بین الصلوتین قایل شده اند در سفر و جمعی در مطر نیز و حسن بصری و عطا و احمد و اسحق مریض را نیز رخصت داده اند
بلکه در غایة المنتهى مذکور است هر عذری که مثل مرض باشد در شدت و حرج ملحق است بمرض در جواز جمع و بغوی از محمد بن
سیرین نقل کرده انه کان لا یری باسا بالجمع بین الصلوتین اذا کانت حاجة او شیء ما لم یتخذه عادة و بغوی این حدیث را
روایت کرده است از طریق دیگر از جهة مسلم و غیر آن و زیاده کرده است دران روایت قال ابو الزبیر فقلت لسعید بن جبیر لم
فعله قال سالت عبد الله بن عباس کما سالتنی فقال اراد ان لا یحرج احدا من امته بعد از آن بغوی گفته است که این حدیث
دلالت میکند بر جواز جمع بغیر عذر زیرا که تصریح کرده است که علت جوازش این است که حرج نباشد و باین قول قایل شده اند جمعی قلیل از
محدثین و اکثر علما بآن رفته اند که جمع بغیر عذر جایز نیست انتهى و مختار نزدیک فقیر جواز جمع است وقت عذر و عدم جواز
بغیر عذر والله اعلم و علما در تاویل این حدیث اختلاف کرده امام مالک احتمال مطر ذکر کرده لکن روایت مسلم من غیر مطر ولا سفر
آنرا برهم میکند و اظهر نزدیک این بنده ضعیف آنست که ابن عباس حکایة فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم کرده در غزوه
تبوک و معنی لفظ فی غیر خوف ولا سفر آنست که ابن ماجه ذکر کرده فی السفر من غیر ان یعجله شیء ولا یطلبه عدو و مراد از سفر حالة
سیر است و از غیر سفر حالت نزول اطمینان و بعضی رواة این حدیث لفظ بالمدینة را زیاده کرده اند و بعضی دیگر لفظ ثمانیا
جمیعا و سبعا جمیعا و این تصرفات همه محمول بر وهم است که از نفی سفر بر خاست پس روایة بالمعنی کرد و دران تحقیق وهم خود
پرداخت و بهمین علت جمهور علما از عمل باین حدیث تقاعد کرده اند با وجود آنکه رواة این حدیث همه ثقات اند و قول
ابن عباس اراد ان لا یحرج احدا من امته هرگز دلالت بر نفی عذر ندارد زیرا که نفی حرج بتجویز جمع دلالت او متحقق می شود
و لازم نیست که جمیع اقسام حرج و جزئیات آن منتفی شود اگر در حالت نزول رخصت جمع نمیداد نه حالت سیر را مخصوص

این رخصت میکردند نیز صورت گنجایش داشت لکن فی الجمله حرجی هم موجود بود چون رخصت جمع را در جمیع حالات سفر تعمیم
کردند حرج بکلی زائل شد والله اعلم مترجم گوید تفریع کرده اند جمعی بر جواز جمع در وقت ضرورة که اگر ادراک کرد از آخر وقت عصر
قدر احرام لازم میشود دیون ظهر و عصر هر دو همچنین اگر ادراک کرد قبل طلوع صبح صادق قدر احرام را لازم میشود بروی نماز مغرب
و عشا زیرا که وقت این هر دو نماز یکی ست در حالت عذر و فیه نظر زیرا که هر نماز را وقتی معین ساخته اند که وجوب نماز بران
دائر می شود و در بعضی حالات قضا را تجویز داشته اند و آنرا در عدم اثم مثل ادا شمرده اند و چون این در نفس الامر قضا است
لهذا اثم از و رفع کرده اند وجوب قضا وجهی ندارد والله اعلم **باب من نام عن صلوة فلیصلها اذا ذکرها** هر که بخواب رود
و غافل شده از نماز می باید که بگذارد آنرا وقتیکه بیاد آرد آنرا **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم حین قفل من خیبر اسری حتی اذا کان من آخر اللیل عرس وقال لبلال اکلأ لنا الصبح ونام
رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه وکلأ بلال ما قدر له ثم استند الی راحلته وهو مقابل الفجر فغلبته عیناه
فلم یستیقظ رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا بلال ولا احد من الرکب حتی ضربتهم الشمس ففزع رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال یا بلال فقال بلال یا رسول الله اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسک فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم اقتادوا فبعثوا رواحلهم واقتادوا شیئا ثم امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا فاقام الصلوة فصلی بهم
رسول الله صلی الله علیه وسلم الصبح ثم قال حین قضی الصلوة من نسی الصلوة فلیصلها اذا ذکرها فان الله
عز وجل یقول فی کتابه اقم الصلوة لذکری این حدیث مرسل است مسلم و ابوداود و ابن ماجه وصل

کرده اند از طریق ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رسول الله صلی الله علیه
وسلم وقتیکه رجوع کرد از خیبر وقت شب راه رفت تا وقتیکه داخل شد در آخر شب نزول فرمود آخر شب برای استراحت
و گفت بلال را نگاهبانی کن برای ما نماز صبح او بخواب رفت آنحضرت و بخواب رفتند اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و نگاهبانی کرد بلال آنمانیکه مقدر شده بود برای او یعنی مدتی که خدا تعالی خواسته بعد از این تکیه کرد بسوی شتر
خود و او رو بروی خود کرده بود بسوی فجر پس غالب شد بروی دو چشم یعنی خواب آمد او را بوجهی که هر چند خواست که چشم
خود را وا کند نتوانست پس بیدار نشد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نه بلال و نه هیچ کس از شتر سواران تا آنکه افتاد
ضوء آفتاب پس مضطرب شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت چیست این ای بلال پس گفت بلال
یا رسول الله در گرفت مرا آنچه در گرفت ترا یعنی خواب برد مرا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مهار کشیده
ببرید شتران خود را پس برخیزانیدند شتران خود را و مهار کشیده و بردند مسافتی اندک بعد از آن فرمود آنحضرت

صلے اللہ علیہ وسلم بلال را پس اقامت نماز گفت پس گذارد با ایشان آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم نماز صبح را بعد ازان فرمود
وقتیکہ تمام کرد نماز را ہر کہ فراموش کند نماز را پس باید کہ بگذارد آنرا وقتیکہ بیاد آرد آنرا زیرا کہ ہر آئینہ خدا تعالیٰ میفرماید
در کتاب خود بر پا دار نماز را وقت یاد کردن من یعنی اگر فراموش کنی باز بیاد تو آید کہ خدا تعالیٰ مرا نماز فرموده است
ومن نماز نگذارده ام ہمانوقت نماز را بگذار مترجم گوید ہمین ست مذہب فقہا و کسیکہ نماز را عمداً تفویت کند حکم او برناسے
و نایم قیاس کرده اند و علمارا درینحدیث اشکال ست زیرا کہ در حدیث صحیح واقع شده وان عینی تنامان ولا ینام
قلبی و بعضے علما جواب داده اند بآنکہ آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم دو حالت بود گاہی قلب ہم موافقت در نوم می کرد
و گاہی نہ و حالت اول نادر بود و حالت ثانی اکثری واین واقعہ را حالت اول مصادفت کرد و درین نظر زیرا کہ حالت اولے
ہرگز از احادیث و آثار ثابت نمی شود و اسناد آن بمجرد احتمالیکہ مخالف عمومات نصوص موہم نقیصہ در مرتبہ خاتم علیہ وعلیہا
الصلوٰۃ والتحیہ باشد بغایت شنیع ست و بعض دیگر جواب داده اند کہ قلب ادراک نمیکند مگر وجدانیات را یا حسیات را
کہ متعلق بنفس آدمی ست مثل حدث والم و فہم حضا پس طلوع فجر کہ متعلق بچشم ست و موقوف بر تقلیب حدقہ از مبحث
خارج ست نوم عین خود مضمون صریح حدیث ست اگر گوئی ہر چند قلب مرئیات را بدون انفتاح عین ادراک نتواند کرد
لکن گذشتن زمان دراز را البتہ می شناسد گوئیم کہ این امر لازم نیست لبا یقظان کہ او را در امور مہمہ سہو واقع میشود
پس جایز ست کہ براعات مصلحت تشریع قضا سہوی را بر خاطر مبارک آنجناب القا کرده باشند یا قلب مبارک مشغول تفکر
در آیات اللہ و مستغرق در ملاحظہ آنہا بوده باشد و بعضی جواب داده اند کہ اینوقت مستثنیٰ بود از سائر اوقات لمصلحۃ تشریع التعلیم
وہو الاوجہ واللہ اعلم **باب** ہل یکون للغشی حکم النوم ایا ہست بیہوشی را حکم خواب **مالک** عن نافع ان عبد اللہ بن عمر اغمی

علیہ فذہب عقلہ فلم یقض الصلوٰۃ قال مالک وذٰلک فیما نری واللہ اعلم ان الوقت ذہب فاما من افاق وہو فی وقت
فانہ یصلے بیہوش کرده شد عبد اللہ بن عمر پس رفت عقل وے پس قضا نکرد نماز را گفت مالک این نکردن قضا
در انچہ مینماید مارا واللہ اعلم بسبب آنست کہ وقت رفتہ بود و اما کسیکہ ہوشیار شود در وقت پس ہر آئینہ وی نماز گذارد
مترجم گوید رضی اللہ عنہ وارضاه حمل غشی قلیل بر نوم و عدم حمل ہر دو محتمل ست وجہ تشبیہ خود ظاہر ست و وجہ فرق
آنست کہ تکلیفات شرعیہ بر عقل دائر ست نائم و مغشی علیہ را عقل نیست پس وجوب صلوٰۃ نباشد و شرع قضای نائم فرموده
بخلاف قیاس پس خاص باشد بمورد وابن عمر عدم حمل را اختیار کرده واللہ اعلم مذہب شافعے آنست کہ اگر اغما بسبب
مرض یا امری مباح واقع شود ساقط میکند انچہ در حال اغما از دست رفتہ ست از نماز ہا و اگر
اغما بتناول مسکر بہم رسد قضا لازم ست و مذہب ابو حنیفہ آنکہ مدت اغما اگر بروز

قولہ قال الشافعی ان اغمی علیہ لمرض او سبب مباح سقط عنہ ما کان فی حال اغمائہ من الصلوٰۃ وان اغمی علیہ لشرب مسکر قضی وقال ابو حنیفۃ ان کان الاغماء یوما ولیلۃ فما دون ذلک قضی وان زاد علی ذلک لم یقض ولم یفرق بین الاسباب ۱۲

وشب کشد یا کم ازین باشد قضا لازم ست و اگر زیاده از شب و روز باشد لازم نیست و در این باب فرقی نکرده والله اعلم **باب**

الصلوة الوسطى آيته هي نماز وسطى کدام نماز ست قال الله تعالى حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وقوموا لله قانتين فرمود خدای تعالی محافظت کنید بر نمازها و بتخصیص محافظت کنید بر نماز میانه و ایستاده شوید برای خدا دعا کنان یا قرآن خوانان

مالك عن زيد بن اسلم عن قعقاع بن حكيم عن ابي يونس مولى عائشة ام المؤمنين انه قال امرتني عائشة ان اكتب لها مصحفا ثم قالت اذا بلغت هذه الآية فآذني حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وقوموا لله قانتين فلما بلغتها آذنتها فاملت علي حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وصلوة العصر وقوموا لله قانتين ثم قالت سمعتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو یونس گفت که فرمود مرا حضرت عائشه که بنویسم برای او مصحف را بعد ازان گفت چون برسی باین آیه پس خبردار کن مرا حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى پس چون برسیدم باین آیه خبردار کردم او را پس املا کرد بر من باین طور حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وصلوة العصر وقوموا لله قانتين بعد ازان گفت شنیدم این آیه را از آنحضرت صلعم

مالك عن زيد بن اسلم عن عمرو بن رافع انه قال كنت اكتب مصحفا لحفصة ام المؤمنين فقالت اذا بلغت هذه الآية فآذني حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وقوموا لله قانتين فلما بلغتها آذنتها فاملت علي حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وصلوة العصر وقوموا لله قانتين عمرو ابن رافع را گفت می نوشتم مصحف برای حفصه ام المؤمنین پس فرمود چون برسی باین آیه خبردار کن مرا حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى الآية پس چون رسیدم باین آیه خبردار کردم او را پس املا کرد بر من باین قسم حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى وصلوة العصر وقوموا لله قانتين

مالك عن داود بن حصين عن ابن يربوع المخزومي انه قال سمعت زيد ابن ثابت يقول الصلوة الوسطى صلوة الظهر زید بن ثابت میگفت که نماز وسطی نماز ظهرست

مالك انه بلغه ان علي ابن ابي طالب وعبد الله بن عباس كانا يقولان الصلوة الوسطى صلوة الصبح خبر رسید بمالک که حضرت علی بن ابی طالب وعبد الله بن عباس میگفتند که صلوة وسطی صلوة صبح ست مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که اختلاف کرده اند صحابه رضوان الله علیهم در نماز وسطی جمعی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه خدای عز وجل میفرماید وقوموا لله قانتين وقنوت طول قیام یا قراءت را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن لقوله تعالى وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا وبسبب آنکه این وقت متوسط است میان لیل ونهار وجمعی گفته اند که نماز ظهرست زیرا که درمیان روز ادا کرده میشود وجمعی گفته اند نماز عصر است وبحدیث مرفوع آنرا مسند کرده اند وحدیث حضرت عائشه معارض اوست زیرا که عطف دلالت میکند بر مغایرت وآنچه حضرت عائشه وحفصه املا کرده اند حرفی بود از حروف قرآن در رخصت حاصل شده است در قراءة جمیع احرف وقبیصه بن ذویب گفته است که نماز مغرب است زیرا که بحسب تعداد اوسط و نماز عشا را هیچکس از سلف وسطی نگفته است وبعضی متاخرین بآن قائل شده اند

زیراکه وسطی ست درمیان دو نماز یکه قصر کرده نمیشود **باب** فضل صلوة الفجر والعصر باب دربیان فضیلت نماز صبح نماز عصر

قال الله تعالے وسبح بحمد ربك بالعشے والابكار و تسبیح گوی باستایش پروردگار خود را بیگاه و پگاه مراد خواندن نماز ست وقال

الله تعالے وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان مشهودا ولازم گیر خواندن قرآن فجر را هرآئینه خواندن قرآن فجر را حاضر میشوند فرشتگان

ومراد از خواندن قرآن فجر نماز فجر ست زیراکه قرارت طویله دران مسنون ست **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج

عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یتعاقبون فیکم ملئکة باللیل وملائکة بالنهار ویجتمعون فی صلوة

العصر وصلوة الفجر ثم یعرج الذین باتوا فیکم فیسالهم وهو اعلم بهم کیف ترکتم عبادی فیقولون ترکناهم وهم یصلون

واتیناهم وهم یصلون رسول الله صلے الله علیه وسلم فرمود از پی یکدیگر می آیند یک جمع از فرشتگان درشب و یک جمع در روز

وباهم جمع میشوند در نماز عصر ونماز فجر بعد ازان بالامیروند آنکه شب گذرانیده بودند درمیان شما پس سوال میکند ایشانرا

خدا تعالی وا او دانا ترست باحوال بندگان خود چگونه گذاشتید بندگان مرا پس میگویند گذاشتیم ایشانرا در آن حال که نماز

میگذارند وآمدیم بایشان دران حال که نماز میگذارند **باب** بدأ الاذان باب دربیان مشروع شدن اذان **مالك**

عن یحیی بن سعید انه قال کان رسول الله صلے الله علیه وسلم قد اراد ان یتخذ خشبتین یضرب بهما لیجتمع الناس للصلوة

فاری عبد الله بن زید الانصاری ثم من بنی الحارث بن الخزرج خشبتین فی النوم فقال ان هاتین لنحو مما یرید رسول الله

صلے الله علیه وسلم فقیل الا تؤذنون للصلوة فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم حین استیقظ فذکر له ذلك فامر رسول الله

صلے الله علیه وسلم بالاذان گفت یحیی بن سعید که خواسته بود آنحضرت صلے الله علیه وسلم که بسازد دو چوب که زده شود این هر دو را

یعنے آواز کرده شود باین هر دو بزدن یکی بر دیگری تا جمع شوند مردمان برای نماز پس نمود شد عبد الله بن زید را که از قبیله انصار

بود بعد ازان از بنی الحارث بن الخزرج بود که قبیله خرد ست ازمیان انصار دو چوب درخواب پس گفت این دو چوب مشابه ست

بآنچه اراده کرده ست رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفته شد او را یعنی فرشته گفت آیا اذان نمیگوئید بنماز پس آمد عبد الله بن

زید پیش آنحضرت صلے الله علیه وسلم وقتیکه بیدار شد پس عرض نمود بجناب آنحضرت صلے الله علیه وسلم آن خواب را پس امر فرمود

آنحضرت صلعم باذان مترجم گوید اذان واقامت باجماع مسلمین از شعایر اسلام ست پس اگر اهل شهری اصرار کنند

بر ترك اذان واقامت سلطان را میباید که بآن جماعه قتال کند ودر حدیث صحیح آمده کان اذا غزا قوما لم یکن یغیر علیهم حتی

یصبح فینظر فان سمع اذانا کف عنهم وان لم یکن یسمع اغار علیهم واگر شخصے بغیر اذان واقامت نماز گذارد اعاده بر وی واجب نیست

نزدیك جمهور علماء ومذهب عطا بن یسار ومجاهد بن جبیر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم میشود والله اعلم

باب فضل الاذان باب دربیان فضیلة اذان **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال اذا نودی للصلوٰة ادبر الشیطان له ضراط حتی لا یسمع النداء فاذا قضی النداء اقبل حتی اذا

ثوب بالصلوٰة ادبر حتی اذا قضی التثویب اقبل حتی یخطر بین المرء ونفسه یقول له اذکر کذا اذکر کذا لما لم یکن یذکر

حتی یظل الرجل ان یدری کم صلی ہر آئینہ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون بانگ گفتہ میشود برای نماز پشت میدہد

شیطان در ان حال کہ او را ضراط ہست تا آنکہ نشنود بانگ نماز را پس چون تمام کردہ میشود بانگ نماز رو آورد باز چون تثویب

بسوی مصلے یعنی چون اقامت گفتہ شود باز پشت دادہ میگریزد تا چون آخر کردہ شود اقامت را پیش می آید تا آنکہ حائل

میشود در میان مرد و نفس او می آید یعنی این مرد با نفس خود مقرر کردہ بود کہ حدیث نفس را وجود ندہد شیطان در میان

نفس وی می آید آن قرارداد را بہم زند میگوید شیطان فلان کار را یاد کن و فلان کار را یاد کن در حق کاری کہ

نمے خواست کہ یاد آن کند تا آنکہ میشود مرد باین حالت کہ نمیداند چند رکعت گزاردہ است مالك عن سمی

ابی بکر بن عبد الرحمٰن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لو یعلم الناس ما فی النداء

والصف الاول ثم لم یجدوا الا ان یستهموا علیه لاستهموا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتے را کہ در بانگ

نماز و صف اول ہست بعد از ان رغبت کنند بآن و مناقشہ نمایند در ان و نیابند طریق فیصل کردن مناقشہ الا آنکہ قرعہ

زنند بر بانگ نماز و صف اول البتہ قرعہ میزدند **باب صفة الاذان والاقامة** در بیان کیفیت بانگ نماز و اقامت

مالك عن عمه ابی سهیل بن مالك عن ابیه انه قال لا اعرف شیئا مما ادرکت علیه الناس الا النداء بالصلوٰة

مالک بن ابی عامر جد امام مالک گفت نمی شناسم چیزی از آن چیز کہ یافتم بران مردمان را مگر بانگ نماز یعنی در ہر چیزی تبادل و تغیر راہ

یافتہ است الا اذان کہ در زمان مالک بن ابی عامر ہمان اسلوب بود کہ در زمان صحابہ بود قال یحیی سئل مالك عن تثنیة النداء والاقامة

فقال لم یبلغنی فی النداء والاقامة الا ما ادرکت الناس علیه فاما الاقامة فانها لا تثنی وذلك الذی لم یزل علیه اهل العلم ببلدنا

سوال کردہ شد مالک از دو دو بار گفتن کلمات اذان و اقامت پس گفت نرسیدہ است بمن در باب اذان و اقامت چیزی مگر آنچہ یافتم

مردمان را بران اما اقامت پس ہر آئینہ وی دو دو بار گفتہ نمی شود و ہمین است آنچہ ہمیشہ بودند بروی اہل علم در شہر ما مترجم گوید رضی الله

عنه و ارضاه اہل حرمین و اہل شام و یمن و مصر متفق اند بر آنکہ کلمات اقامت را یک یک بار باید گفت الا لفظ قد قامت الصلوٰة

کہ ہمین را دو بار گفتہ اند و سنت ازابو محذورہ آمدہ است بہ تثنیہ اقامت و آنچہ معمول خاندان او بود تا زمان امام شافعی افراد

اقامت است والله اعلم و اما اذان پس بعض احادیث دلالت میکند بر ترجیع و بعضے بر غیر ترجیع و تحقیق نزدیک بندہ آنست کہ اختلاف

در احرف اذان مثل اختلاف در احرف قرآن است کہما شاف کاف و لہذا مالک متعرض ترجیع و غیر آن نشد **باب استحباب**

المؤذن قال الصلوٰة خیر من النوم فی نداء الصبح در بیان مستحب بودن کلمہ الصلوٰة خیر من النوم در اذان صبح مالك انه بلغه ان

قلت اكثر اهل العلم على افراد الاقامة الا كلمة قد قامت الصلوٰة فانها تثنى قال الشافعي بالترجيع في الاذان وقال ابو حنيفة واهل

الكوفة لا ترجيع في الاذان والاقامة مثنى مثنى

قلت وعليه اكثر اهل العلم

جاء عمر بن الخطاب يؤذنه لصلوة الصبح فوجده نائما فقال الصلوة خير من النوم يا امير المؤمنين فامر عمر ان تجعل
في نداء الصبح خبر رسيد بمالك كه مؤذن آمد پيش عمر بن الخطاب خبر دهد او را براي نماز صبح پس يافت او را بخواب خفته پس
گفت نماز بهتر است از خواب اي امير المؤمنين پس امر كرد او را حضرت عمر كه داخل كند اين كلمه را در اذان صبح مترجم گويد
رضي الله عنه و ارضاه كه مستحب است در بانگ صبح زيادة الصلوة خير من النوم دو بار و امام مالك ابتداي اين كلمه از حضرت
عمر ذكر كرده است و در حديث ابي محذوره آمده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم فرمودند فان كان صلوة الصبح قلت الصلوة
خير من النوم الصلوة خير من النوم و احتمال دارد كه موذن عمر ترك كرده باشد اين كلمه را در نفس اذان و بعد اذان گفته
پس حضرت عمر امر كرد باد خال اين كلمه در نفس اذان تا بر وجه سنت ادا شود باب من صلى في بيته جماعة تكفيه الاقامة

كسيكه نماز گذارد در خانه خود با جماعت كفايت ميكند او را اقامت قال يحيى سئل مالك عن قوم حضور بالمدان ارادوا ان يجمعوا

مكتوبة فارادوا ان يقيموا ولا يؤذنوا قال مالك ذلك مجزئ عنهم وانما يجب النداء في مساجد الجماعات التي
يجمع فيها الصلوة سوال كرده شد مالك را از حكم جماعه حاضرين كه اراده گذاردن نماز فريضه دارند بجماعة يعني در دنخ
پس خواستند كه اقامت گويند و اذان نگويند گفت مالك آن اقامت كفايت كننده است از ايشان و جز اين نيست كه اذان گفتن
اذان گفتن در مسجد ها ر جماعات كه بجماعت گذارده شود و در ان مساجد نماز مترجم گويد همين است مذهب ابي حنيفه و ظاهر
مذهب شافعي آنست كه اذان و اقامت هردو براي وي مسنون است باب فضل رفع الصوت بالاذان باب در فضيلة

بلند كردن آواز در اذان مالك عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي صعصعة الانصاري ثم المازني عن

ابيه انه اخبره ان ابا سعيد الخدري قال له اني اراك تحب الغنم والبادية فاذا كنت في غنمك او باديتك

فاذنت بالصلوة فارفع صوتك بالنداء فانه لا يسمع مدى صوت المؤذن جن ولا انس
ولا شيء الا يشهد له يوم القيمة قال ابو سعيد اني سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم
ابو سعيد خدري گفت عبد الله را هر آئينه من مي بينم ترا كه دوست ميداري رمه گوسفندان را و صحرا را
پس چون باشي ميان رمه خود يا صحراي خود پس بانگ دهي بنماز پس بلند كن آواز خود را ببانگ زيرا كه
هر آئينه نمي شنود تا آخر مسافت آواز موذن هيچ جن و نه آدمي و نه هيچ چيز مگر گواهي دهد براي موذن
روز قيامت گفت ابو سعيد شنيدم اين را از آنحضرت صلى الله عليه وسلم مترجم گويد جمهور اهل علم مستحب داشته اند
بلند كردن آواز را ببانگ و شافعي گفته مگر در مسجد يكه يكبار بجماعت نماز خوانده شده باشند و الحال بار ديگر جماعت

ميكنند مسنون است اذان لكن آواز بلند نكنند باب يستحب ان يقول السامع مثل ما يقول المؤذن مترجم

قوله قلت وعليه ابو حنيفة وظاهر مذهب الشافعي انه يسن له الاذان والاقامة

قلت وعليه اهل العلم ٨٥ يستحبون رفع الصوت بالاذان ما امكنه قال الشافعي لا يجهر في مسجد وقعت فيه جماعة

که بگوید شنوندهٔ اذان مانند آنچه میگوید موذن **مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی سعید الخدری ان رسول

الله صلی الله علیه وسلم قال اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما یقول المؤذن رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون بشنوید بانگ نماز را

بگوئید مانند آنچه میگوید موذن مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه در بعض احادیث وارد شده است که بجای حیعلتین لا حول ولا قوة

الا بالله العلی العظیم بگوید و چون موذن قد قامت گوید سامع را باید که اقامها الله وادامها گوید چنانچه در حدیث مرفوع آمده **باب**

یستحب الدعاء عقیب الاذان مستحب است دعا کردن بخیر دنیا و آخرت بعد اذان **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن سهل

ابن سعد الساعدی انه قال ساعتان تفتح لهما ابواب السماء وقل داع ترد علیه دعوته حضرة النداء للصلوٰة والصف

فی سبیل الله سهل بن سعد گفت دو ساعت است که گشاده کرده میشود در آن دو ساعت دروازه های آسمان و کم دعا کننده باشد

که رد کرده شود دعای او یحضور بانگ نماز و در صف جهاد در راه خدا مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه در بعضے احادیث تعیین لفظ دعا

وارد شده اللهم رب هذه الدعوة التامة الخ **باب** التاذین للصبح فی وقت السحر در بیان گفتن اذان برای نماز صبح در وقت سحر

قال یحیی وقال مالک لم یزل الصبح ینادی لها قبل الفجر فاما غیرها من الصلوات فانا لم نرها ینادی لها الا بعد ان یحل وقتها

گفت مالک همیشه نماز صبح بانگ کرده میشود برای آن پیش از طلوع فجر صادق واما غیر صبح از نمازها پس هر آئینه ما ندیدیم که بانگ گفته می شود

برای آن مگر بعد از آن که در آید وقت او مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه مذهب شافعی همین است و ابو حنیفه میگوید معتبر نیست بانگ

پیش از طلوع فجر **باب** یستحب للمسافر ان یؤذن من غیر توکید والاقامة آکد له من الاذان مستحب است مسافر را که اذان گوید

از غیر تاکید یعنی سنت موکده نیست و اقامت فی الجملة موکد تر است به نسبت اذان **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر

کان لا یزید علی الاقامة فی السفر الا فی الصبح فانه کان ینادی فیها ویقیم وکان یقول انما الاذان للامام الذی

یجتمع الیه الناس عبد الله بن عمر زیاده نمیکرد بر اقامت در سفر مگر در نماز صبح پس هر آئینه او ندا میکرد در نماز صبح و اقامت میگفت و میگفت

اذان لازم است برای امام که جمع میشوند پیش او مردمان **مالک** عن هشام بن عروة ان اباه قال له اذا کنت فی سفر

فان شئت ان تؤذن وتقیم فافعل وان شئت فاقم ولا تؤذن عروه گفت هشام را چون در سفر باشی اگر خواهی که اذان

بگوئی و اقامت کنی بکن و اگر خواهی تنها اقامت گو و اذان مگو مترجم گوید همین است مذهب علمای شافعی گفته ترک الاذان

فی السفر اخف منه فی الحضر زیرا که در شرع سفر را خاصیتی نهاده اند که تخفیف عبادات میکند چنانچه در اباحة قصر و افطار و سقوط سنن

تاثیر کرده **باب** یستحب للمنفرد فی الفلاة ان یؤذن من غیر توکید مستحب است منفرد را در بیابان که اذان بگوید و موکد

نیست **مالک** باسناده عن ابی سعید الخدری انه قال فاذا کنت فی غنمک او بادیتک فاذنت بالصلوٰة

فارفع صوتک بالنداء ابو سعید خدری گفت وقتیکه باشی تو در رمه گوسفندان خود یا در بادیه خود پس اذان بگو برای نماز بلند

۱ه قوله قال اهل العلم الا فی الحیعلتین فیقول لا حول ولا قوة الا بالله ۱۲

۲ه قوله وعلیه الشافعی وقال ابو حنیفة لا یستحب الاذان قبل طلوع الفجر ۱۲

۸۶

۳ه قوله وعلیه اهل العلم قال الشافعی ترک الاذان فی السفر اخف منه فی الحضر ۱۲

مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه كان يقول من صلى بارض فلاة صلى عن يمينه ملك وعن شماله ملك فان اذن واقام الصلوة صلى وراءه ملائكة امثال الجبال سعيد بن المسيب میگفت هر که نماز گذارد در زمین صحرا نماز گذارد در جانب دست راست او یک فرشته و جانب دست چپ او یک فرشته پس اگر اذان گوید و اقامت کند نماز گذارند پس او از فرشتگان جماعات بسیار مانند کوهها

باب في الاقامة للفائتة باب در بیان اقامت گفتن برای نماز فوت شده

مالك عن زيد بن اسلم في قصة التعريس وامر رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا ان ينادي بالصلوة او يقيم

مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب في قصة التعريس ثم امر رسول الله صلى الله عليه وسلم بلالا فاقام الصلوة قصه تعریس بالا گذشت و در روایت زید بن اسلم شک راوی شده است که آنحضرت بلال را باذان فرمودند یا باقامت و در روایه سعید بن المسيب ذکر اقامت آمده است بغیر شک بالجمله اقامت موکد تر است و اذان نیز در حق فائته بدعت نیست و الله اعلم مسئله ابو حنیفه رحمه الله قائل است بآنکه اذان و اقامت هر دو برای نماز قضا سنت است و همین است قول قدیم شافعی

باب وجوب استقبال الكعبة في الصلوة باب در بیان فرضیه رو آوردن بجانب کعبه در نماز قال الله تعالى قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره هر آئینه می بینیم گشتن روی ترا در جانب آسمان یعنی بتوقع نزول جبرئیل باستقبال قبله پس البته متوجه خواهیم ساخت ترا بقبله که رضامند شوی آن پس متوجه کن روی خود را بجانب مسجد الحرام و هر جا که باشید ای مسلمانان متوجه سازید روی خود را بجانب مسجد حرام مترجم گوید قبله جهتی را گویند که در نماز روی بآن جهت باید کرد و در اول آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بمدینه مشرف فرمود نزول فرمود توجه بجانب بیت المقدس می نمود و آرزو میکرد که کعبه قبله وی باشد پس خدا تعالی تمنای آنحضرت صلی الله علیه وسلم روا داشت و آیه فرستاد که متوجه بجانب مسجد الحرام شود و مسلمانان در هر جا که باشند در شهرها یا در بیابانها یا در دریاها باید که در نماز روی بسوی مسجد الحرام کنند

مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال بينما الناس بقباء في صلوة الصبح اذ جاءهم آت فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد انزل عليه الليلة قرآن وقد امر ان يستقبل الكعبة فاستقبلوها وكانت وجوههم الى الشام فاستداروا الى الكعبة عبد الله بن عمر گفت دران وقت که مردمان در مسجد قبا بودند در نماز صبح ناگهان آمد بایشان آینده پس گفت هر آئینه رسول الله صلی الله علیه وسلم نازل شد بر وی شب آیتی از قرآن و هر آئینه امر کرده شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که رو بکعبه کند پس شما رو بکعبه کنید و بود رویهای ایشان بجانب شام یعنی بیت المقدس پس بازگشتند بسوی کعبه در اثنای نماز

مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ان قدم المدينة ستة عشر شهرا نحو بيت المقدس ثم حولت القبلة قبل بدر بدو ماه پیش از بدر سعید بن المسیب گفت نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن که تشریف

(٥) قلت هو القول الجديد للشافعي

(٦) قلت القول الجديد للشافعي انه يقيم لها ولا يؤذن وقال ابو حنيفة يؤذن ويقيم

(٧) هو القول القديم للشافعي

(٨) قلت القبلة هي الجهة التي يشترط استقبالها في الصلوة وقبلها نزل فلنولينك قبلة ترضاها كان استقبال الكعبة شرطا وفي الحديث دليل على ان حكم النسخ لا يلزم الانسان قبل بلوغ الخبر اليه وعلى ان من صلى الى جهة باجتهاد ثم بان له يقين الخطاء فانه لا يعيد وهو قول اكثر اهل العلم واصح قولي الشافعي ١٢

آورد بمدینه مشرفه شانزده ماه بجانب بیت المقدس بعد ازان تغیر داده شد قبله را پیش از غزوه بدر بدو ماه مترجم گوید

رضی الله عنه وارضاه خدای عز وجل معین گردانید قبله برای ما کعبه را معلوم است که مشاهده آن بجز حاضرین را میسر است

و در صورت عدم مشاهده بجز دلائل قطعیه یا قرائن ظنیه پی نتوان برد و دلیل قطعی در هر حال میسر نیست پس بطریق

اقتضا فهمیده شد که در حال غیم و اختفاء دلائل بقرائن ظنیه تمسک توان نمود و از قصه اهل قبا معلوم شد که تا وقتیکه

یا خبر حکمی از احکام شرعیه نرسیده است ماخوذ نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله بتحری مقرر کنیم و بعد ازان خطای آن

تحری بیقین معلوم شد خواه در نماز خواه بعد ازان اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال کعبه در شب نازل شده بود

و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی است دو رکعت باستقبال بیت المقدس کردند و بعد خطای آن گمان

بیقین ظاهر گردید پس توجه بکعبه کردند و بنا نمودند و استیناف نکردند والله اعلم **باب** قبلة من غاب عن مكة

جهتها قبله کسی که دور است از مکه طرف قبله است **مالك** عن نافع عن عمر بن الخطاب قال ما بين المشرق و

المغرب قبلة اذا توجه قبل البيت عمر بن الخطاب گفت در میان مشرق و مغرب قبله است چون روی آورده شود

بطرف خانه کعبه یعنی بنسبت اهل مدینه اگر مغرب را بجانب دست راست گذاشته شود و مشرق را بجانب دست چپ

و همین است معنی رو آوردن بخانه کعبه و استقبال کعبه متحقق شد اگرچه درینجا جهات بسیار پیدا می شود که توجه بآن

ممکن است و قید اذا توجه قبل البيت احتراز است از آنکه پشت بجانب قبله کند و دست راست بسوی مشرق و دست

چپ جانب مغرب گذارد والله اعلم **مسئله** طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار و دلیل عقلی قطعی اخذ محاریبی

سلف بنا کرده اند و قول صدوق که ازین سه خبر دهد و اجتهاد بدلائل ظنیه و تقلید کسیکه باجتهاد قبله را شناخته باشد تا

وجه اول میسر باشد بغیر آن التفات نباید کرد و تا قول صدوق و اجتهاد میسر آید بتقلید نباید رفت و صحیح آنست که واجب نیست

تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عروض شبه که دلیل را برهم میزند **مسئله** سهل طریق معرفت قبله که در سفر بکار آید آنست

که در مساجدیکه مسلمانان ثقه آنرا بر قبله راست کرده باشند در وقتها چرو وقت عصر که آفتاب بر برج اخیر از فلک فرو رود سایه امتحان

کنند که از قبله بکدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صحرا در ضوء آفتاب بایستند و جائیکه سایه می افتد معین نمایند و همچنان جانب آفتاب

سایه که یاد گرفته بودند استقبال بکنند و در وقت فجر و مغرب و عشا فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب و شفق احمر را ملاحظه

نمایند که از قبله کدام جانب است و همان نسبت را در صحرا بکار برند و حکم آن مساجد تا وقتی میتوان برد که مسافت بعیده نشده

و چون ده منزل و از ده منزل از ان مساجد دور رفته اند مساجد شهر دیگر را امتحان باید کرد **باب** تسقط فريضة القبلة عن

الخائف وعن المسافر المتنفل على الدابة ساقط میشود فریضه استقبال قبله از شخصیکه ترسنده باشد از عدو یا غیر او و از مسافریکه

قوله هذا بالنسبة الى اهل المدينة وقال الشافعي المطلوب بالاجتهاد عين الكعبة فان بان انه كان منحرفا [illegible] اعادة

عليه وقال ابو حنيفة المطلوب بالاجتهاد جهة الكعبة ۱۲

نفل میگذارد بر دابہ مالک باسناده ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی علی راحلته فی السفر حیث ما توجهت به

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز میگذارد بر شتر سواری خود در سفر بر طرفیکہ متوجہ میگردانید آن شتر آنحضرت را صلعم مالک باسناده

عن ابن عمر قال فان کان خوفا هو اشد من ذلک صلوا رجالا قیاما علی اقدامهم او رکبانا مستقبلی القبلة او غیر مستقبلیها

ابن عمر گفت پس اگر خوف زیاده تر ازین باشد بگذارند پیاده روندہ و ایستاده بر پای خود یا سوار روبقبلہ شده یا غیر روبقبلہ شده

باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام ومسجد النبی صلی اللہ علیہ وسلم باب بیان فضیلت و مزیت ثواب نماز در مسجد کعبہ و مسجد آنحضرت صلعم

مالک عن زید بن رباح وعبید اللہ بن ابی عبد اللہ عن ابی عبد اللہ الاغر عن ابی هریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

قال صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود یک نماز در مسجد من

بهتر از هزار نماز است در جائیکہ سوای آن باشد الا مسجد حرام یعنی بهتر است از غیر مسجد حرام و مسجد حرام یا بهتر است ازوی

یا مساوی است باوی مالک عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة او عن ابی سعید الخدری ان رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم قال ما بین بیتی ومنبری روضة من ریاض الجنة ومنبری علی حوضی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ما بین

میان خانہ من و منبر من است مرغزاری است از مرغزارها بهشت و منبر من ایستاده است بر لب حوض من مالک عن

عبد اللہ بن ابی بکر عن عباد بن تمیم عن عبد اللہ بن زید المازنی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما بین بیتی ومنبری

روضة من ریاض الجنة فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسافتی کہ میان خانہ من و میان منبر من است مرغزاری است

از مرغزارهای بهشت مترجم گوید رضی اللہ عنہ وارضاه کہ باین سیاق احادیث دیگر نیز آمده است الجنة تحت ظلال

السیوف عائد المریض علی مخارف الجنة و مراد ازان سیاق آنست کہ هر کہ التزام کند عبادة درین مقام برسد به بهشت و برسد

بحوض کوثر و نظیر آن از کتاب اللہ انما یاکلون فی بطونهم نارا

باب لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد بستہ نشود پالانها

بر پشت شتران یعنی سفر کرده نشود مگر بسوی سہ مسجد مالک عن یزید بن عبد اللہ بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن

الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة قال لقیت بصرة بن ابی بصرة الغفاری فقال من این اقبلت فقلت من الطور

فقال لو ادرکتک قبل ان تخرج الیه ما خرجت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لا تعمل المطی الا الی ثلثة مساجد

الی المسجد الحرام والی مسجدی هذا والی مسجد ایلیا او بیت المقدس یشک گفت ابوهریره ملاقات کردم با بصره بن ابی بصرة

غفاری پس گفت مرا از کجا آمدی گفتم از طور گفت اگر دریافتمی ترا پیش ازان کہ

برآئی بسوی آن بیرون نمی آمدی بسوی آن یعنی ترا نمی گذاشتم کہ

بیرون شوی آمدی شنیدم از آن حضرت

حضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود پالان بکار برده نشود سواریها یعنی سفر کرده نشود مگر بسوی سه مسجد بسوی مسجد حرام یعنی مسجد مکه که کعبه دران
واقع است و بسوی مسجد من که اینست و بسوی مسجد شهر ایلیا یا گفت بیت المقدس و هر دو یکی ست بتوی گفته ست تخصیص این
مساجد برای آنست که این مساجد انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و ما را امر کرده اند باقتدا با ایشان پس اگر کسی نذر کند که
نماز گذارد در مسجدی ازین مساجد سه گانه لازم میشود که برود بآن مسجد و نماز گذارد آنجا پس اگر گذارد در غیر این مساجد خارج
نمی شود از عهدهٔ نذر خود و اگر نذر کند که نماز گذارد در مسجدی سوای این مساجد سه گانه متعین نمیشود آن مسجد پس میتواند
که نماز گذارد هر جا که خواهد مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه تحقیق درینجا آنست که در جاهلیه سفر میکردند بمواضع متبرکه بزعم خود
پس آنحضرت صلعم سد باب تحریف فرمود و سفر را برای مواضع متبرکه غیر مساجد بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود تا امر جاهلیه
رواج نگیرد آیا نمی بینی که بصره غفاری نهی از شامل طور دانست و ابوهریره را از طور منع کرد والله اعلم **باب** فضل القعود
فی المسجد لانتظار الصلوة والمشی الیه در بیان فضیلت نشستن در مسجد بجهة انتظار نماز و راه رفتن بسوی آن **مالک**
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الملائکة تصلی علی احدکم ما دام
فی مصلاه الذی یصلی فیه ما لم یحدث اللهم اغفر له اللهم ارحمه قال یحیی قال مالک لا اری قوله ما لم یحدث الا الاحداث
الذی ینقض الوضوء رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آئینه فرشتگان درود میفرستند بر یکی از شما تا وقتیکه در جائیکه گذارده
نماز خود است آنجائیکه نماز گذارده ست در آنجا تا وقتیکه محدث نشده ست میگویند بار خدایا بیامرز او را بار خدایا رحم کن برو گفت مالک
نمی بینم یعنی قول و ما لم یحدث مگر حدث که می شکند وضو را **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول
الله صلی الله علیه وسلم قال لا یزال احدکم فی صلوة ما کانت الصلوة تحبسه لا یمنعه ان ینقلب الی اهله الا الصلوة
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه هست یکی از شما در نماز تا وقتیکه نماز بند کرده است او را منع نمیکند او را از آنکه باز گردد بسوی اهل خود
مگر نماز **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب عن ابیه عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الا
اخبرکم بما یمحو الله به الخطایا و یرفع به الدرجات اسباغ الوضوء عند المکاره وکثرة الخطا الی المساجد وانتظار
الصلوة بعد الصلوة فذلکم الرباط فذلکم الرباط رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا خبر ندهم شما را بچیزی که
محو کند خدای تعالی بسبب آن عمل گناهان را و بلند کند بسبب آن عمل درجات را تمام کردن وضوست نزدیک مشقتها یعنی بسبب سردی
و بسیار گام زدن بسوی مسجد و انتظار نماز بعد یک نماز پس اینست رباط پس اینست رباط پس اینست رباط یعنی آنچه امر واقع شده است
در آیه یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون ۝ و رباط در اصل مهیا داشتن اسپ برای
جهاد است و مراد اینجا آنست که حبس کردن نفس بانتظار نماز نوعیست از جهاد **باب** لا یخرج الانسان من المسجد بعد النداء

الا ان یرید الرجوع بیرون نیاید سجکس از مسجد بعد از اذان مگر وقتیکه اراده داشته باشد باز آمدن **مالک** انه بلغه ان
سعید بن المسیب قال یقال لا یخرج احد من المسجد بعد النداء الا احد یرید الرجوع الیه الا منافق[٥١] سعید بن المسیب گفت
که گفته میشود بیرون نه برآید کسی از مسجد بعد اذان مگر منافق مگر کسیکه خواسته باشد باز رجوع کردن یعنی برای تهیه وضو یا استنجا
برآید و میخواهد که رجوع کند بمسجد

باب استحباب ان یصلی رکعتین عند دخول المسجد باب در استحباب آنکه دو رکعت نماز گذارد وقتیکه داخل شود در مسجد

مالک عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم الزرقی عن ابی قتادة الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین قبل ان یجلس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون داخل شود یکی از شما مسجد را باید که بگذارد دو رکعت پیش از آنکه بنشیند **مالک** عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه قال الم ار صاحبك اذا دخل المسجد یجلس قبل ان یرکع قال ابو النضر یعنی بذلك عمر بن عبید الله ویعیب ذلك علیه ان یجلس اذا دخل المسجد قبل ان یرکع قال یحیی قال مالك وذلك حسن ولیس بواجب[٥٢] ابو سلمه گفت بابی النضر آیا ندیدم صاحب ترا وقتیکه داخل شود در مسجد می نشیند پیش از آنکه نماز گذارد گفت ابو النضر مراد میداشت باین اشاره عمر بن عبید الله را و عیب میکرد این را بروی که می نشیند وقتیکه داخل شود بمسجد پیش از آنکه نماز گذارد و گفت مالک را این مستحب است و واجب نیست والله اعلم

باب کراهیة البیع والشراء واللغط والشعر وما فی معناه فی المسجد باب در مکروه بودن خرید و فروخت و کلام بیفائده و شعر خواندن و آنچه در حکم آنست در مسجد

مالک انه بلغه ان عطاء بن یسار کان اذا مر علیه بعض من یبیع فی المسجد دعاه فسأله ما معك وما ترید فان اخبره انه یرید ان یبیعه قال علیك بسوق الدنیا فانما هذا سوق الآخرة عطاء بن یسار بود باین صفت که چون میگذشت بروی بعض آنانکه بیع میکنند در مسجد میطلبید او را پس سوال میکرد از چیزیکه با او ست و از چیزیکه میخواهد پس اگر خبر میداد او را که وی میخواهد این چیز را بفروشد عطا میگفت لازم گیر بازار دنیا را پس جز این نیست که این مسجد بازار آخرت ست **مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب بنی رحبة فی ناحیة المسجد تسمی البطیحاء وقال من کان یرید ان یلغط او ینشد شعرا او یرفع صوته فلیخرج الی هذه الرحبة[٥٣] النشد رفع الصوت الانشاد رفع الصوت بالشعر عمر بن الخطاب بنا کرد جای فراخ بی سقف در گوشه مسجد نامیده میشد او را البطیحا گفت هر کرا خواسته باشد که کلام لا یعنی گوید یا بآواز بلند خواند شعر را یا بلند کند آواز خود را باید که برآید بسوی این رحبه

باب کراهیة البزاق فی المسجد ونحو القبلة باب در مکروه بودن آب دهن انداختن در مسجد بجانب قبله

مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم رای فی جدار القبلة بصاقا او مخاطا او نخامة فحکه رسول الله صلی الله علیه وسلم

---

٥١ قوله علیه اهل العلم فی الهدایة انه من اذن فی مسجد اذن فیه یکره له ان یخرج حتی یصلی الا اذا کان ممن ینتظم به امر جماعة

٩١

٥٢ قوله علیه اهل العلم هو عندهم علی الاستحباب

٥٣ قوله وعلیه اهل العلم

رسول الله صلی الله علیه وسلم دید در دیوار مسجد که بجانب قبله بود آب دهن را یا آب بینی را یا بلغمی را که از سینه برآمده بود

پس حک کرد آن را باب کراهة دخول المسجد لمن اکل الثوم باب در کراهت داخل شدن مسجد کسی را که سیر خورده است

مالك عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اکل من هذه الشجرة فلا یقرب

مساجدنا یؤذینا بریح الثوم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بخورد ازین درخت پس باید که نزدیک نشود بمساجد ما

ایذا دهد ما را ببوی سیر بغوی گفته است که جمعی اکل ثوم را از اعذار ترک جماعت گفته اند وتحقیق این عذر بود

داشتن نیست بلکه زجر است او را که از آنکه تناول کند ثوم را در وقتی که بمسجد بیاید در رفت باب جواز النوم فی المسجد

اذا لم یؤذ المصلین وجواز الاستلقاء واضعا احدی رجلیه علی الاخری اذا لم یخش انکشاف العورة باب در بیان

جائز بودن خواب در مسجد وقتیکه ایذا ندهد نماز کنندگان را ورخصت دراز کشیدن در حالیکه نهاده باشد یکپای را

برپای دیگر وقتیکه نترسد از ظاهر شدن عورت مالك عن ابن شهاب عن عباد بن تمیم عن عمه انه رأی

رسول الله صلی الله علیه وسلم مستلقیا فی المسجد واضعا احدی رجلیه علی الاخری عم عباد دید آنحضرت را صلی الله علیه

وسلم که دراز کشیده بودند بر پشت خود در مسجد نهاده یکی از دو پای خود بر پای دیگر مالك عن ابن شهاب عن

سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان کانا یفعلان ذلك عمر بن خطاب وعثمان بن عفان میکردند

این کار را یعنی استلقا در مسجد باین صفت که میگذاشتند یکپای را بر پای دیگر مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه ازینجا

معلوم شد که استلقا ونوم در مسجد درست است واز احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصلیان درست نیست

ودر حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد از برداشتن یکپای بر پای دیگر وعلما در وجه تطبیق گفته اند

که عرب ازار بغیر سراویل میپوشیدند پس در برداشتن یکپای بر پای دیگر خوف انکشاف عورت باشد ولهذا منع کرده شد

پس اگر خوف انکشاف عورت نباشد بآنکه ازار واسع باشد یا سراویل پوشیده باشد هیچ باکی نیست والله اعلم باب

لا تمنع النساء من المساجد اذا لم یکن خوف فتنة منع کرده نشوند زنان را از دخول در مساجد وقتیکه نباشد بیم فتنه

مالك انه بلغه عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تمنعوا اماء الله مساجد الله

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود منع مکنید کنیزکان خدا را یعنی مسلمات را از مساجد خدا مالك عن یحیی

بن سعید عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت لو ادرك

رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احدث النساء لمنعهن المسجد کما منعت نساء بنی اسرائیل قال یحیی

بن سعید فقلت لعمرة او منعن نساء بنی اسرائیل المسجد قالت نعم حضرت عائشه رضی الله عنها فرمود اگر دریافتی

آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم خصلتے راکہ پیدا کردہ اند آنرا زنان یعنی بیباکی و بی احتیاطی را البتہ منع میفرمود ایشان را
از دخول در مسجد چنانکہ منع کردہ شدند زنان بنی اسرائیل را گفت یحیی گفتم عمرہ را یا منع کردہ شدہ بودند زنان بنی اسرائیل

از دخول در مسجد گفت آری **مالک** عن یحیی بن سعید عن عاتکة بنت زید بن عمرو بن نفیل امراة عمر بن الخطاب انها

کانت تستاذن عمر بن الخطاب الی المسجد فیسکت فتقول واللہ لاخرجن الا ان تمنعنی فلا یمنعها عاتکہ زن عمر
بن الخطاب طلب اذن میکرد از عمر بن الخطاب تا برآید بسوی مسجد پس خاموش میشد پس میگفت عاتکہ قسم بخدا کہ خواہم برآمد مگر
وقتیکہ تو منع میکنی پس منع نمیکرد حضرت عمر او را مترجم گوید علما مکروہ داشتہ اند زنان جوان را کہ در مساجد حاضر شوند
وتمسک ایشان حدیث حضرت عائشہ است ورخصت دادہ اند کہ عجوز در فجر و مغرب و عشا بیاید و بعضی در جمیع صلوات
رخصت دادہ اند واللہ اعلم **باب** التی ترید المسجد لاتمس طیبا باب در بیان آنکہ زنیکہ ارادہ دخول مسجد کند لازم ست

بروی کہ استعمال خوشبوی نماید **مالک** انہ بلغہ عن بسر بن سعید ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال اذا شہدت

احدٰیکن صلوة العشاء فلا تمسن طیبا فرمود رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم وقتیکہ ارادہ کند یکی از شما ای مسلمات
کہ حاضر شود نماز عشا را پس باید کہ استعمال نکند خوشبو را **باب** استحباب اتخاذ مساجد البیت باب در بیان استحباب

بنا ساختن مسجد در خانہ **مالک** عن ابن شہاب عن محمود بن لبید الانصاری ان عتبان بن مالک کان یوم قومہ

وهو اعمی وانہ قال لرسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم انها تکون الظلمة والمطر والسیل وانا رجل ضریر البصر فصل یا رسول اللہ

فی بیتی مکانا اتخذہ مصلے قال فجاءہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فقال این تحب ان اصلی فاشار لہ الی مکان من البیت

فصلے فیہ رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم عتبان بن مالک امامت میکرد قوم خود را و نابینا شدہ بود ہر آئینہ او بجناب رسالت مآب
صلے اللہ علیہ وسلم عرض نمود کہ ہر آئینہ قصہ اینست کہ میباشد تاریکی شب و باران و سیل و من مردی ام کہ نابینا ست بصر من
پس نماز گذار یا رسول اللہ در خانہ من بجای تا بگیرم آن مکان را جای نماز گفت عتبان پس تشریف آورد آنحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم پس فرمود کجا دوست میداری کہ نماز گذارم پس اشارہ کرد عتبان برای آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم
بمکانی از خانہ پس نماز گذارد در وی آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم مترجم گوید مسجد البیت دیگر است و مسجد دار دیگر
و ہر یکی مسبل نیست یعنی وقف نیست لکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماع و مسجد الدار را
حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاہر آنست کہ در جماع نیز لکن مسبل نیست یحیی بن یحیی درین حدیث وہم کردہ
بجای محمود بن الربیع الانصاری محمود بن لبید گفت واللہ اعلم **مالک** عن ہشام بن عروة عن ابیہ ان

رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال اجعلوا من صلوتکم فی بیوتکم رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فرمود بکنید بعض نماز

---

٩١ قوله تفلات [illegible] في بيان ان يتكبر حضور النساء المساجد [illegible] في الغيب يعني ان تحرج في الغيب بالمغرب والعشاء [illegible] الصلوات

٩٢ قوله شهدت — كذا قال يحيى بن يحيى

٩٣ محمود بن لبيد وهو وهم وانما هو محمود بن الربيع ١٢

خورد در خانهای خود یعنی نوافل **باب كراهية الصلوة في اعطان الابل وجوازها في مرابض الغنم** باب در بیان کراهة

نماز در نشست گاه شتران و جایز بودن آن در نشست گاه گوسفندان **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن رجل من

المهاجرين لم يريه باسا انه سأل عبد الله بن عمرو بن العاص أأصلي في عطن الابل فقال عبد الله لا ولكن صلّ في مراح

الغنم مردی سوال کرد عبد الله بن عمرو بن العاص را آیا نماز گذارم در نشستگاه شتران نزدیک حوض گفت عبد الله نه یعنی

جایز نیست ولکن نماز گذار در جای شب ماندن گوسفندان مترجم گوید مذهب جمهور فقها آنست که نماز در نشست گاه شتران

مکروه ست و اعاده لازم نیست و جمعی قایل شدند بلزوم اعاده و در حدیث صحیح نهی وارد شده است از نماز گذاردن

در مقبره و حمام و مزبله و مذبح حیوانات و در میان شارع عام و بر پشت کعبه و غیر ازین هفت موضع تمام زمین محل نماز است

بخصوصیة موضع کراهتی حادث نمی شود آری طهارت مکان شرط است و مغصوبیت آن نیز موجب کراهة و نیز جایز است

نماز در بتخانهای کفار اگر صورتی در انجا نباشد و حضرت علی مکروه داشتند نماز را در خسف بابل و ازینجا معلوم شد که در مواضع

ملعونه داخل شدن و تقرب بعبادات کردن خوب نیست الله اعلم **باب كراهية اتخاذ القبر مسجدا** باب در بیان کراهة

مسجد ساختن مواضع قبور یعنی در گورستانها نماز کردن مکروه ست **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم لا تجعل قبري وثنا يعبد اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور انبيائهم مساجد

گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بار خدایا مگردان قبر مرا بتی که عبادت کرده شود بسیار شد غضب خدا تعالی بر قومیکه قبور انبیا خود را

مسجد گرفتند **باب وجوب ستر العورة في الصلوة** باب در فرضیت پوشیدن عورة در نماز قال الله تعالى يا بني

آدم خذوا زينتكم عند كل مسجد ای فرزندان آدم بگیرید لباس خود را نزدیک هر نمازی مسجد مصدر میمی است یعنی سجود

و بسجود تعبیر میکنند نماز را و ازینجا معلوم میشود که لباس شرط صحة نماز ست و حدیث جابر دلالت میکند بر انچه اقل لباسی که مرد را

دران نماز باید گذارد ازار ست و معنی ازار آنست که ساتر بدن باشد از ناف تا زانو و حدیث ام سلمه دلالت میکند بر آنکه اقل لباسی

که زن حره را می باید که دران نماز گذارد خمار و کرته سابغ ست و معنی خمار و کرته سابغ آنست که ساتر جمیع بدن باشد از موی

سر و ساعدین و عضدین و خدین و بطن و ظهر و عانه و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اوائل ظهور قدمین الا کفین

و وجه و اصابع رجلین و آنچه بآن نزدیک ست و الله اعلم **مسئله** حد ساتر لباسی ست که مانع ادراک لون بشره گردد زیرا که در

ستر هر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرموده لعن الله الكاسيات العاريات

پس کسوتیکه مانع دیدن لون بشره نمی شود مانند جامه رقیق مهلهل النسج یعنی جامه که در میان خیوط او فصل باشد جایز

نیست پس بحد مذکور انتقال کرده شد و در طین و مار کدر تردد ست زیرا که آنرا لباس نمیتوان گفت **باب الصلوة في**

التوب الواحد باب در جواز نماز گذاردن در یک جامه **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان

سائلا سأل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فی ثوب واحد فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اولکلکم ثوبان سائلی

سوال نمود از آن حضرت صلی الله علیه وسلم از نماز در یک جامه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آیا بدست هر کسی از شما دو جامه

است یعنی هر کسی را دو جامه ممکن نیست پس اگر نماز در دو جامه لازم باشد حرج خواهد بود **مالک** عن هشام بن عروة عن

ابیه عن عمر بن ابی سلمة انه رای رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد مشتملا به فی بیت ام سلمة واضعا

طرفیه علی عاتقیه عمر بن ابی سلمة دید رسول الله صلی الله علیه وسلم که نماز میگذارد در یک جامه اشتمال کرده آنرا در خانه

ام سلمة نهاده بر دو طرف آن ثوب را بر دو منکب خود اشتمال اینجا آنست که یکجانب چادر را از زیر بغل راست برآرد و بر منکب چپ

اندازد و جانب دیگر را از بغل چپ برآرد و بر منکب راست اندازد **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب انه

قال سئل ابو هریرة هل یصلی الرجل فی ثوب واحد فقال نعم فقیل له هل تفعل انت ذلک فقال نعم انی لاصلی

فی ثوب واحد وان ثیابی لعلی المشجب[1] سوال کرده شد ابو هریره را آیا نماز گذارد مرد در یک جامه گفت آری پس گفته شد او را

آیا تو میکنی این طور گفت آری هر آئینه من نماز میگذارم در یکجامه و هر آئینه جامهای من نهاده میباشد بر رسته پایه **مالک** انه

بلغه ان جابر بن عبد الله کان یصلی فی الثوب الواحد جابر نماز میگذارد در یکجامه **مالک** عن ربیعة بن ابی عبد الرحمن

ان محمد بن عمرو بن حزم کان یصلی فی القمیص الواحد محمد بن عمرو بن حزم نماز میگذارد در یک پیرهن **باب** کیف یصلی فی الثوب

الواحد چگونه نماز گذارد در یک جامه **مالک** انه بلغه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من لم یجد

ثوبین فلیصل فی ثوب واحد ملتحفا به فان کان الثوب قصیرا فلیتزر به[2] رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر که نیابد دو جامه

پس باید که نماز گذارد در یک جامه مشتمل شده بآن یعنی جانبی را از زیر بغل راست برآورده بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر

بغل چپ برآورده بر کتف راست اندازد و این احتراز است از اشتمال صما که جامه را در گلو گره زند و دو دست در میان جامه بند شده

پس اگر چادر بردارد کشف عورت لازم آید و اگر نه بردارد دو دست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس ازار

بندد آنرا **باب** ما یجوز للمرأة ان تصلی فیه اقل ثیابی که جائز است زن را نماز گذاردن در آن **مالک** عن

محمد بن زید بن قنفذ عن امه انها سالت ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ماذا تصلی فیه المرأة من الثیاب

فقالت تصلی فی الخمار والدرع السابغ اذا غیب ظهور قدمیها مادر محمد بن زید سوال کرد ام سلمه را چه چیز است

نماز گذارد در وی زن از قسم جامها پس گفت نماز گذارد در دامنی و کرته کامل وقتیکه بپوشد پشت قدمهای خود را **مالک**

انه بلغه ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم کانت تصلی فی الدرع والخمار حضرت عائشه نماز میگذارد در کرته و دامنی

[1] قوله المشجب أعواد تضم رؤوسها ويوضع عليها الثياب ١٢

[2] قوله فليتزر به امر به لانه لو اشتمل به مخالفا بين طرفيه على عاتقيه ١٢

مالك عن الثقة عنده عن بكير بن عبد الله بن الاشج عن بسر بن سعيد عن عبيد الله الخولاني وكان في حجر ميمونة زوج

النبي صلى الله عليه وسلم ان ميمونة كانت تصلي في الدرع والخمار ليس عليها ازار حضرت میمونه نماز میگذارد در کرته و دامنی بود و برو نبود ازار

مالك عن هشام ابن عروة عن ابيه ان امرأة استفتته فقالت ان المنطق يشق علي افاصلي في درع وخمار فقال

نعم اذا كان الدرع سابغا ازار زنی سوال کرد از عروه پس گفت هر آینه کمربند دشوار میشود بر من پس آیا نماز گذارم در کرته و جامه

پس گفت عروه آری وقتیکه باشد کرته دراز یعنی از کعب با پای تر والله اعلم مسئله از آیة ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها

مفهوم شد که ستر ما بطن ضروریست نه ما ظهر ومعنی ما ظهر ما ظهر في العادة ست پس مراد از ان وجه وکفین باشد زیرا که ستر آن

عادت نیست بخلاف غیر آن وتصحیح جمار ودرع سابغ همان ستر غیر وجه وکفین است وهمین است مذهب علما که زن آزاد را واجب

است پوشیدن تمام بدن غیر وجه وکفین وبعضی گفته اند که اگر پشت پا هم مکشوف باشد جایز است نماز در هدایه گفته است که هو الاصح

واگر چیزی سوای وجه وکفین مکشوف باشد اعاده لازم است نزدیک شافعی وابو حنیفه گفته است که اگر کمتر از ربع عضو مکشوف

باشد عضو است را اعاده لازم نیست والله اعلم **باب** كراهية ان يصلي مغطيا فاه باب در کراهت آنکه نماز گذارد و پوشیده

دارد دهان خود را **مالك** عن عبد الرحمن بن المجبر انه كان يرى سالم بن عبد الله اذا رأى الانسان يغطي فاه وهو

يصلي جبذ الثوب عن فيه جبذا شديدا حتى ينزعه عن فيه عبد الرحمن دید سالم بن عبد الله را وقتیکه می دید آدمی را

پوشیده دهان خود را حال آنکه نماز میگذارد میکشید جامه را از دهن او کشیدن سخت بقوة تا آنکه دور میکرد جامه را

از دهان او خطابی گفته است که عادة عرب آن بود که در سفر پاره از دستار خود بر دهان می پیچیدند آنحضرت

صلی الله علیه وسلم ازین هیئت در نماز منع فرمود والله اعلم **باب** كراهية الصلوة في ثوب يشغل المصلي

بحسنه باب در کراهت نماز گذاردن در جامه که مشغول کند نماز گذارنده را بحسن خود **مالك** عن علقمة بن

ابي علقمة ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت اهدى ابو جهم بن حذيفة لرسول الله صلى الله عليه

وسلم خميصة شامية لها علم فشهد فيها الصلوة فلما انصرف قال ردي هذه الخميصة الى ابي

جهم فاني نظرت الى علمها في الصلوة فكاد يفتنني حضرت عائشه گفت رضی الله عنها که هدیه فرستاد

ابو جهم بن حذیفه برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم خمیصه شامیه که او را علم بود وخمیصه چادر یست از خز یا صوف

که بر اطراف او علم باشد یعنی کناری بافته باشند پس حاضر شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن خمیصه نماز

پس وقتیکه بازگشت بعد فراغ از نماز فرمود حضرت عائشه را که رد کن این خمیصه را بسوی ابو جهم پس هر آینه من نظر کردم جانب

علم او در نماز پس نزدیک بود از آنکه مشغول گرداند مرا **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لبس

خميصة شامية لها علم ثم اعطاها ابا جهم واخذ من ابی جهم انبجانية له فقال يا رسول الله فلم قال انی نظرت الی

علمها فی الصلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم پوشید خمیصه شامیه که او را علم بود بعد ازان داد آن خمیصه را بابی جهم بگرفت

عوض آن از ابی جهم انبجانیه را ازان او پس گفت ابوجهم یا رسول الله چرا رد کردی خمیصه را اختیار فرمودی انبجانیه را گفت

هر آئینه من نظر کردم بسوی علم این خمیصه در نماز انبجانیه جامه ایست ساده منسوب بانبجان یا منبج نام شهریست مترجم گوید

ازین حدیث معلوم شد که نماز مقارن حالتی و در جامه بکاری گذاردن که ظن شتغال بآن و غفلت از ارکان نماز

غالب باشد مکروه ست و در حدیث شیخین واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذاردند در جامه ابریشمی بعد از نماز

انرا نزع کردند و فرمودند لا ینبغی هذا للمتقین والله اعلم **باب** استحباب اتخاذ السترة للمصلی فی الصحراء ونحوها من غير وجوب

باب در استحباب ستره گرفتن کسیکه نماز میکند در صحرا و مانند آن یعنی در جائیکه گذر مردمان میباشد **مالك** انه بلغه ان

عبد الله بن عمر كان يستتر براحلته اذا صلى عبد الله بن عمر ستره میکرد شتر سواری خود را وقتیکه نماز میگذارد **مالك**

عن هشام بن عروة ان اباه كان يصلی فی الصحراء الی غير سترة عروه نماز میگذارد در صحرا بسوی غیر ستره مترجم گوید

در احادیث امر کرده اند باقامت ستره در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود و این امر بنا بر استحباب ست زیرا که عروة

بن الزبیر بغیر ستره در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شده که مستحب است نزدیک بودن از ستره بوضعیکه در میان مصلی

و ستره قدر سجود باشد تا بر مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که ستره کم از موخره رحل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند موخره رحل را

بانکه در طول مقدار یکدست باشد و در عرض بمقدار یک انگشت زیرا که انچه کم ازین ست از دور ظاهر نمیشود و محصل غرض نمی باشد

و ظاهر انست که خط کشیدن یا عصا و شمشیر را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیسر امثال این قدر موخرة

الرحل التفتیش مینمودند و این دلیل صریح ست بر آنکه غیر وی کفایت نمیکند والله اعلم **باب** النهی عن المرور بین یدی المصلی

والامر بدفع المار باب در منع از گذشتن پیش روی نماز گذارنده و امر بدفع کردن گذرنده در اثنای نماز **مالك** عن ابی النضر

مولی عمر بن عبید الله عن بسر بن سعید ان زید بن خالد الجهنی ارسله الی ابی جهیم یسأله ماذا سمع من رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی المار بین یدی المصلی فقال ابو جهیم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا

علیه لکان ان یقف اربعین خیرا له من ان یمر بین یدیه قال ابو النضر لا ادری اقال اربعین یوما او شهرا او سنة

زید بن خالد جهنی فرستاد بسر بن سعید را بسوی ابی جهیم سوال میکرد از وی چه چیز شنیده ست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم

در حق گذرنده از پیش روی نماز گذارنده پس گفت ابوجهیم که فرمود رسول علیه السلام اگر بداند گذرنده پیش روی نماز

که چه و بال ست بر وی هر آئینه میبود ایستادن او چهل دوره بهتر برای او از انکه بگذرد پیش روی او

قال البغوی اتفق اهل العلم علی کراهة المرور بین یدی المصلی فمن فعل فللمصلی دفعه ... فان ابی فلیقاتله ... المراد من المقاتلة ... لم یکن بین یدیه سترة فلیس له دفع ...

گفت ابو النضر ندانم چهل روز گفت یا چهل ماه یا چهل سال **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان کعب الاحبار قال لو یعلم
المار بین یدی المصلی ما ذا علیه لکان ان یخسف به خیر له من ان یمر بین یدیه کعب احبار میگفت اگر بداند گذرنده از پیش روی نماز
گذارنده که چه وبال است بر وی هر آئینه می بود فرو رفتن زمین با او بهتر او را از آنکه بگذرد در پیش روی او **مالک** عن زید بن اسلم
عن عبد الرحمن بن ابی سعید الخدری عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا کان احدکم یصلی فلا یدع
احدا ان یمر بین یدیه ولیدرأه ما استطاع فان ابی فلیقاتله فانما هو شیطان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه نماز
میگذارد یکی از شما نگذارد هیچکس را که بگذرد در پیش روی او و باید که دفع کند او را یعنی باشاره یا به تسبیح پس اگر اباکرد یعنی باز نماند گذرنده
باید که جنگ کند با او پس جز این نیست که او شیطان است **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عمر کان یکره ان یمر بین یدی
النساء وهن یصلین مکروه میداشت عبد الله بن عمر که بگذرد در پیش روی زنان در آن حال که ایشان نماز میگذارند **مالک**
عن نافع ان عبد الله بن عمر کان لا یمر بین یدی احد ولا یدع احدا ان یمر بین یدیه عبد الله بن عمر نمی گذشت پیش روی
هیچکس یعنی نماز گذارنده و نمیگذاشت کسی را که بگذرد در پیش روی او مترجم گوید اهل علم متفق اند بر آنکه گذشتن از پیش روی مصلی
مکروه است و اگر کسی بگذرد مصلی را میرسد که باشاره خفیفه دفع کند و در اول امر بر اشاره و تسبیح زیاده نکند و اگر از جانب گذرنده ابا
و لجاج ظاهر شود پس این را میرسد که عنف نماید و همین است مراد از مقاتله و ظاهر است که حقیقت قتل مراد نیست و این حکم وقتی است
که مصلی در مسجد نماز میگذارد یا در پس ستره و این گذرنده میخواهد که در میان مصلی و ستره بگذرد و اگر در پس ستره بگذرد این را نیست
مبالغه در دفع گذرنده نمیرسد زیرا که تقصیر از جانب مصلی است بهر تقدیر از این احادیث مستفاد شد که عمل یسیر مبطل نماز نیست
و نیز معلوم شد که اشاره و تسبیح و عنف عمل کثیر نیست والله اعلم

باب الرخصة فی المرور بین یدی الصف اذا اقیمت الصلوة

باب در بیان رخصت پیش روی رفتن صف وقتیکه ستاده کرده شد نماز را **مالک** عن ابن شهاب عن عبید الله بن
عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس انه قال اقبلت راکبا علی اتان وانا یومئذ قد ناهزت الاحتلام
ورسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی للناس بمنی فمررت بین یدی بعض الصف فنزلت فارسلت الاتان ترتع ودخلت فی الصف
فلم ینکر ذلک علی احد عبد الله بن عباس گفت پیش آمدم یعنی بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار شده بر ماده خری و من آن روز
نزدیک شده بودم باحتلام یعنی ببلوغ و رسول صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد با مردمان در منی پس گذشتم از پیش روی بعض صفها
پس فرود آمدم و بگذاشتم ماده خر را که چرا میکرد و داخل شدم در صف پس انکار نکرد بر من هیچکس **مالک** انه بلغه ان سعد
بن ابی وقاص کان یمر بین یدی بعض الصفوف والصلوة قائمة قال یحیی قال مالک وانا اری ذلک واسعا اذا اقیمت الصلوة
وبعد ان یحرم الامام ولم یجد المرء مدخلا الی المسجد الا بین الصفوف سعد بن ابی وقاص میگذشت پیش روی بعضی صفوف

قلت قال البغوی اتفق اهل العلم علی کراهیة المرور بین یدی المصلی فمن فعل فللمصلی دفعه فان ابی فلیدفعه فان لم یندفع فعنف وهو المراد من المقاتلة فان لم یکن بین یدیه سترة فلیس له دفع الناس

حال آنکه نماز ستاده شده بود گفت مالک من می بینم این را جایز وقتیکه برپا کرده شود نماز و بعد از آنکه تکبیر تحریمه گوید امام و نیابد او سبیل
راه داخل شدن در مسجد مگر در میان صفوف **باب** لا یقطع الصلوة مرور شئ نمی شکند نماز را گذشتن چیزی پیش روی مصلی
خواه سگ باشد خواه زن حائض **مالک** انه بلغه ان علی بن ابی طالب قال لا یقطع شئ الصلوة مما یمر بین یدی المصلی
علی بن ابی طالب گفت نمی شکند نماز را چیزی از آنچه گذرد از پیش روی نماز گذارنده **مالک** عن ابن شهاب عن سالم
بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول لا یقطع الصلوة شئ مما یمر بین یدی المصلی عبد الله بن عمر میگفت نمی شکند نماز را
هیچ چیز از آنچه میگذرد پیش روی نماز گذارنده مترجم گوید اجماع مجتهدین است بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و مذهب
انس بن مالک و حسن بصری آن بود که گذشتن زن خصوصا زن حائض و گذشتن سگ خصوصا سگ سیاه و همچنین گذشتن خر قطع میکند نماز را
لکن احادیث صحیحه دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمی کند و حضرت عائشه از خود نقل فرمود که در میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و در میان قبله می بود در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس دلالت کرد که سواره بر ماده خر از پیش صفوف گذشت
و هیچکس انکار نکرد و همچنین حدیث فضل بن عباس در حق سگ والله اعلم **باب** وجوب طهارة بدن المصلی
وثوبه ومحل صلوته این باب در فرضیت پاک داشتن بدن نماز گذارنده و جامه او و جای نماز او قال الله تعالی وثیابک فطهر
والرجز فاهجر یعنی جامهای خود را پاک کن و نجاست را از خود دور کن وقال مالک باسناده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اصاب ثوب احدکن الدم من الحیضة فلتقرصه ثم لتنضحه بالماء ثم تصلی فیه ترجمه بالا گذشت مترجم گوید و این حدیث
بایماء خود دلالت میکند بر آنکه پاکی جامه مقدمه نماز است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد و نعلین
مبارک او بنجاست رسیده بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاع نداشتند جبرئیل آمد و بران حال مطلع ساخت
آنحضرت صلعم فی الحال نعل خود را بر انداختند و نماز را تمام فرمودند از اینجا نیز معلوم شد که طهارة نعل مصلی و جامه و بدن او
واجب است و درین باب دلیل صریحی یافته نمی شود بهمین ایات و عمومات اکتفا باید کرد و احمد و اسحاق گفته اند که اگر کسی نماز
گذارد و در جامه او یا نعل او نجاست بود و او ندانست اعاده نماز بر وی لازم نیست اگرچه اکثر از قدر درهم باشد بدلیل
قصه اطلاع دادن جبرئیل بنجاست نعل و این قول قوی است والله اعلم **باب** من به جرح سائل یعتفر له ما یتعلق
بجسده وثوبه من ذات الجرح کسیکه او را زخمی روان باشد عفو است او را آنچه متعلق میشود به بدن او و جامه او از زخم
مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان المسور بن مخرمة اخبره انه دخل علی عمر بن الخطاب رضی الله عنه
من اللیلة التی طعن فیها فایقظ عمر لصلوة الصبح فقال عمر نعم ولا حظ فی الاسلام لمن ترک الصلوة فصلی عمر وجرحه
یثعب دما مسور در آمد بر عمر بن الخطاب در آن شب که زخم رسانیده شد او را پس بیدار کرد عمر را برای نماز صبح پس گفت

قلت وعلیه اهل العلم

قلت قوله ثم تصلی فیه یدل علی ان الصلوة قبل ازالة النجاسة ما کانت جائزة وعلیه اهل العلم فی الجملة

قلت وعلیه اهل العلم ...

حضرت عمر آری بریخیزم و نیست نصیب در اسلام کسی را که ترک نماز کند پس نماز گذارد حضرت عمر حالانکه زخم او جاری بود بخون

مترجم گوید مشهور از مذهب شافعی آنست که در میل و قروح و موضع فصد و حجامت اگر خون از آنجا دائما سیلان میکند پس در حکم استحاضه است که شستن آن برای هر فریضه لازم است و امام نووی اختیار کرده است عفو را از قلیل و کثیر لعموم البلوی و در فتاوی عالمگیری مذکور است که اگر شخصے بحالی باشد که جامه اش بعد شستن قبل از آنکه نماز گذارد باز دیگر نجس میشود بروی شستن لازم نیست و الا لازم است والله اعلم

باب يعتفر القليل من النجاسة عفو کرده میشود قلیل را از نجاست

مالك عن عبد الرحمن بن المجبر انه رای سالم بن عبد الله يخرج من انفه الدم حتى تختضب اصابعه ثم يفتله ثم يصلي ولا يتوضأ عبد الرحمن دید سالم بن عبد الله را که برمی آید از بینی او خون تا آنکه رنگین شد انگشتان او بعد از ان دا انگشتان میمالید خون را بعد ازان نماز گذارد و وضو نکرد و روایت کرده شده است از عمر و رخصت در دم براغوث و نیز از سعید بن المسیب رخصت در خونیکه بانگشت برسد و جمعے از علما تقدیر کرده اند نجاست قلیل را بمقدار درم و همین است مذهب سفیان ثوری و عبد الله بن مبارک و ابو حنیفه و در مذهب شافعی دو روایت است یکی آنکه قلیل و کثیر عفو است دیگر آنکه قلیل عفو است نه کثیر و قلت و کثرت بحسب عادت معتبر است والله اعلم

باب لا يصلي وهو حاقن نماز نگذارد در آن حال که احتیاج غایط دارد یا احتیاج بول

مالك عن هشام بن عروة عن ابيه ان عبد الله بن ارقم كان يؤم اصحابه فحضرت الصلوة يوما فذهب لحاجته ثم رجع فقال اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا اراد احدكم الغائط فليبدأ به قبل الصلوة عبد الله بن ارقم امامت میکرد یاران خود را پس حاضر شد نماز روزی پس رفت بسوی حاجت خود بعد ازان باز آمد پس گفت هر آئینه من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میفرمود وقتیکه اراده کند یکی از شما خلا جا را پس باید که ابتدا کند باداء آن پیش از نماز

مالك عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب قال لا يصلين احدكم وهو ضام بين وركيه عمر بن الخطاب فرمود باید که نماز نگذارد کسی از شما حال آنکه جمع کند دو سرین خود را یعنی احتیاج دارد و در مدافعه آن حرج میکشد والله اعلم

باب تجب النية في ابتداء الصلوة فرض است نیت کردن در ابتدای نماز قال الله تعالى وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين امر کرده نشده است ایشان را مگر بآنکه عبادت کنند خدای را خالص کرده برای او عبادت را و خالص کردن عبادت به نیت است تا قصد عبادت بجناب خدا تعالی باشد وقال النبي صلى الله عليه وسلم انما الاعمال بالنيات جز این نیست که اعمال قائم اند به نیت و معتبر اند بر وفق نیت و این حدیث را غیر یحیی بن یحیی از رواة موطا جمعے کثیر روایت کرده اند از انجمله محمد بن الحسن و قتیبه و قعنبی مترجم گوید

قوله تقریر الحد البالغ ... (margin notes:) لیس عند الحنفیة ... فتح القدیر ... قليله يجعل عفوا ... کثيره ... والقلة بالعادة ... وعليه اهل العلم ... قوله ... وعليه اهل العلم

رضی الله عنه انچه از دلایل معلوم میشود آنست که اضافه بخدا تعالی در نیت و قصد تقرب باین عمل فرض ست تا از عادت
وریا و شرک امتیاز واقع شود و تعیین این عمل مانند آنکه ظهر ست یا عصر ست فرض ست یا نفل ست چهار رکعت ست یا دو
رکعت لازم نیست بدلیل آنکه بعض صحاب نیت احد النسک اما حج و اما عمره و اما قران نمودند و بعد از استفسار از آنحضرت
صلے الله علیه وسلم تعیین کردند و آنحضرت صلے الله علیه وسلم تقریر فرمودند و عمره بمذهب بسیاری از علما سنت است
پس نیت متردد بوده درمیان فرضیه و نفلیه و بعض صحاب نیت حج کردند و نمیدانستند که صفة حج چیست بلکه آنرا
از فعل آنحضرت صلے الله علیه وسلم تلقی نمودند و هیچ فرق نیست درمیان حج و صلوة والله علم خلافا للمنهاج فی قوله
فان صلی فرضا وجب قصد فعله وتعیینه والاصح وجوب نیة الفرضیة دون الاضافة الی الله تعالی ومحل نیت قلب است
و نطق یا عدم نطق بآن یکسان است **باب** تجب تکبیرة الافتتاح فرضست تکبیر ابتدای نماز قال الله تعالی
وربک فکبر پروردگار خود را یاد کن بالله اکبر و معنی تکبیر در عرف شرع الله اکبر گفتن ست وقال النبی صلی الله علیه وسلم
تحریمها التکبیر جزوی از نماز که غیر نماز را بر مصلے حرام میکند و شروع در نماز بآن واقع میشود تکبیر ست وفی حدیث الرجل
المسیئ فی صلوته قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا قمت الی الصلوة فاسبغ الوضوء ثم استقبل القبلة فکبر چون برخیزی بسوی
نماز پس کامل کن وضو را و رو متوجه گردان پس تکبیر بگو قال مالک فی الذی یصلی لنفسه فنسی تکبیرة الافتتاح انه
یستانف صلوته وقال فی الامام ینسی تکبیرة الافتتاح حتی یفرغ من صلوته قال اری ان یعید ویعید
من کان خلفه الصلوة وان کان من خلفه قد کبروا فانهم یعیدون گفت مالک در باب شخصیکه نماز گذارد برای ذات
خود یعنی منفرد بود پس فراموش کرد تکبیر افتتاح را که وی استیناف کند نماز خود را و گفت مالک در باب امامیکه فراموش کند
تکبیرهٔ افتتاح را تا آنکه فارغ شود از نماز خود گفت می بینم که اعاده کند امام و اعاده کنند آنانکه پس پشت او بودند
نماز را و اگر آنانکه پس پشت او بودند تکبیر گفته بودند نیز اعاده کنند مسئله معنی تکبیر در عرف الله اکبر گفتن ست
پس تغییر یسیر مانند الله الاکبر ضرر نمیکند زیرا که اسم تکبیر در عرف آنرا متناول ست بخلاف الله اکبر که در عرف آنرا تکبیر نگویند
و حنفیه تجویز کرده اند که اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله اعظم یا الرحمن اکبر یا خدای بزرگ تر گفت کفایت میکند **باب**
یجب القیام علی القادر فی الفریضة ورخص القعود فیما لمن لا یقدر علیه فرض ست قیام بر کسیکه قوة قیام دارد
در فریضه و رخصت داده شد نشستن درحق آنکه قدرت بر قیام ندارد قال الله تعالی وقوموا لله
قانتین بایستید برای خدا قرارة کنان دعا گو یان مالک عن هشام بن عروة
عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلے الله علیه وسلم انها قالت صلی رسول الله صلی الله

عليه وسلم وهو شاك فصلى جالسا الحديث نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم حال آنکه آنحضرت صلعم بیمار بود پس نماز گذاردند نشسته

مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرع عنه فجحش شقه الايمن

فصلى صلوة من الصلوات وهو قاعد الحديث رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار شدند بر اسپی پس افتادند از بالای

آن اسپ پس خراشیده شد جانب راست از بدن مبارک آنحضرت صلعم پس گذارد نمازی از نمازها و او نشسته بود مسئله

قیام نصب قامت از ظهر و انتصاب فخذ و ساق ست و آن را صورتهای بسیار میتواند شد و حکم در آن صورتها اتباع عرف است

پس اگر انحنا کند بجانب پیش یا خلف بوجهیکه در عرف آنرا قیام گویند درست باشد و الا نه مسئله عجز از قیام متحقق میشود بلحوق مشقت

شدیده در اثنای صلوة یا بعد از آن چنانکه می بینیم که مریضان را تواتر نفس و گرانی اعضا و بر همزدگی حواس می رسید یا زیادت

مرض یا دوران سر در سفینه و مانند آن مسئله اگر از قیام عاجز شود نشسته گذارد خواه بر صفت جلسه خواه مربع و اگر نشستن

نتواند بر جنب خود نماز گذارد و روی بقبله کند و بر پهلوی راست خفتن بهتر است از پهلوی چپ پس اگر بر پهلو نیز نتواند خفتن

بر پشت خود غلطد و دو پای بجانب قبله کند **باب** يجوز ان يقعد القادر فى النافلة جایز ست نشستن در نماز نفل

کسی را که قوت بر قیام دارد **مالك** عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد عن المطلب بن ابى وداعة السهمى عن حفصة

زوج النبى صلى الله عليه وسلم انها قالت ما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى فى سبحته قاعدا قط حتى كان قبل وفاته

بعام فكان يصلى فى سبحته قاعدا ويقرا بالسورة فيرتلها حتى تكون اطول من اطول منها گفت حفصه ندیدم

آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در نماز نفل نشسته هرگز تا آنکه شد پیش از وفات خود بیکسال پس نماز می گذارد در نفل خود نشسته و میخواند

سورت را پس ترتیل میکرد آنرا تا آنکه دراز تر میشد از سورتیکه دراز تر بود ازین مسئله اقوی آنست که بر پهلو خفته نیز نفل میتواند گذارد با وجود قدرت

بر قیام و قعود بحدیث شیخین من صلى قائما فهو افضل ومن صلى قاعدا فله نصف اجر القائم ومن صلى نائما فله نصف اجر القاعد و مراد

بنائم مضطجع ست **باب** يجوز فى النافلة ان يصلى جالسا فاذا بقى من القراءة شئ قليل قام وقرا ثم ركع جایز ست

در نماز نفل که نشسته گذارد پس چون باقی ماند از قراءة اندک چیزی بایستد و بخواند بعد از آن رکوع کند **مالك** عن

هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبى صلى الله عليه وسلم انها اخبرته انها لم تر رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلى صلوة الليل

قاعدا قط حتى اسن فكان يقرء قاعدا حتى اذا اراد ان يركع قام فقرا نحوا من ثلثين او اربعين آية ثم ركع از حضرت عائشه

مرویست که ندیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم که گذارده باشد نماز شب نشسته هیچگاه تا آنکه معمر شد پس میخواند در حال پیری نشسته

تا چون میخواست رکوع را می ایستاد پس میخواند قریب سی آیة یا چهل آیة باز رکوع میکرد **مالك** عن عبد الله بن يزيد

وابى النضر مولى عمر بن عبيد الله عن ابى سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة زوج النبى صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه

ابن شهاب ... وعليه اهل العلم

قلت

وعليه اهل العلم

كان يصلي جالسا فيقرء وهو جالس فاذا بقي من قرأته قدر ما يكون ثلثين او اربعين اٰية قام فقرأ وهو قائم ثم ركع

وسجد ثم صنع في الركعة الثانية مثل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز میگذارد نشسته پس میخواند قراءة نشسته پس چون

میماند از قرأت او قدر یکه باشد سی آیه یا چهل آیه می ایستاد پس قراءة میکرد ایستاده بعد از ان رکوع میکرد و سجده میکرد و بعد از ان

کرد در رکعت دوم مانند آن **باب** فضل القائم على القاعد في النافلة باب در بیان فضیلت کسیکه ایستاده بگذارد نماز نفل

بر کسیکه نشسته گذارد **مالك** عن اسمٰعيل بن محمد بن سعد بن ابي وقاص عن مولى لعمرو بن العاص اولعبد الله بن

عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة احدكم وهو قاعد مثل نصف

صلوته وهو قائم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز یکی از شما که نشسته گذارد مانند نصف نماز او ست ایستاده **مالك**

عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمرو بن العاص انه قال لما قدمنا المدينة نالنا وباء من وعكها شديد فخرج

رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس وهم يصلون في سبحتهم قعودا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

صلوة القاعد مثل نصف صلوة القائم عبد الله بن عمرو بن العاص گفت هنگامیکه آمدیم ما بمدینه رسید ما را وبا ر سخت

از تپ مدینه پس بر آمد آنحضرت از خانه مبارک خود بر مردمان و ایشان نماز میگذاردند در نفل خود نشسته پس فرمود

آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نماز نشسته مانند نیمه نماز ایستاده است یعنی در ثواب **باب** جواز القعود في النافلة

محتبيا ومتربعا باب در جواز نشسته گذاردن نماز نفل بهیئت احتبا یا چهار زانو **مالك** انه بلغه ان

عروة بن الزبير وسعيد بن المسيب كانا يصليان النافلة وهما محتبيان عروه بن الزبير و سعید بن المسیب گذاردند نماز

نفل را در حالیکه ایشان محتبی بودند احتبا آنست که بر سرین بنشیند و هر دو ساق ایستاده دارد و چادر را بر پشت خود و ساقین

بر بندد و یا هر دو دست را بجای چادر بندد **باب** يستحب رفع اليدين حذو المنكبين عند الافتتاح والركوع

والقيام منه مستحب است بر داشتن دو دست برابر دو دوش نزدیک تکبیر افتتاح و نزدیک رکوع و وقت قیام از رکوع

مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا

افتتح الصلوة رفع يديه حذو منكبيه واذا رفع راسه من الركوع رفعهما كذلك ايضا وقال سمع الله لمن

حمده ربنا لك الحمد وكان لا يفعل ذلك في السجود رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که شروع میکرد

نماز را بر میداشت دو دست خود را برابر دو کتف خود و وقتیکه بر میداشت سر خود را از رکوع بر میداشت

هر دو دست خود را نیز همچنین و میگفت سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد یعنی شنید خدا تعالی کسی را که

گفت ثنای او ای پروردگار ما ترا ست ستایش و نمی کرد رفع یدین را در سجود **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر

قوله ثلثين ولهذا قال بعض اهل العلم

قوله فقعد

١٠٣

قال اي اصابه الوعك هو الحمى

وقيل المدة

قوله الاحتباء ضم الساق الى البطن بثوب او باليدين هذا جائز عند اهل العلم واختار ان يجلس جلسة التشهد في الصلوة ١٢

كان اذا افتتح الصلوة رفع يديه حذو منكبيه واذا رفع راسه من الركوع رفعهما دون ذلك عبد الله بن عمر وقتيكه

شروع میکرد نماز را بر میداشت دو دست خود را برابر دو دوش خود و وقتیکه بر میداشت سر خود را از رکوع بر میداشت

دو دست را فروتر از منکبین **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

كان يرفع يديه في الصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم بر میداشت دو دست خود را در اثنای نماز مترجم گوید که در روایت

قلت يحيى بن يحيى لفظ واذا ركع ساقط است واکثر رواة موطا ذکر کرده اند آنرا وهمین ست مذهب مالک واکثر اهل علم وبغوی

وغیروی از طرق دیگر رفع یدین چهار جا ذکر کرده اند این سه موضع که مذکور شد ووقتیکه قیام میکند از دو رکعت یعنی

بسوی رکعت ثالثه ومالک وشافعی این چهارم را ذکر نکرده اند زیراکه بنا کرده اند بر حدیث ابن شهاب از سالم و در این

حدیث ذکر رابع نیست واختلاف کرده اند در منتهای رفع یدین در بعضی احادیث الی المنکبین ودر بعضی حتى

يحاذي اذنيه ودر بعضی حتى يبلغ بهما فروع اذنيه وشافعی جمع میکرد در میان روایات بآنکه بر میداشت بوجهی که

ظهر کفین محاذی منکبین میشد واطراف انامل محاذی اذنین زیراکه در حدیث وائل بن حجر آمده است حتى كانتا

بحيال منكبيه وحاذا بابهاميه اذنيه **باب** يسن ان يضع يمينه على شماله في القيام سنت است که بنهد دست راست

خود را بر دست چپ در حالت قیام **مالك** عن ابي حازم بن دينار عن سهل بن سعد الساعدي قال كان الناس

يؤمرون ان يضع الرجل اليد اليمنى على ذراعه اليسرى في الصلوة قال ابو حازم ولا اعلم الا انه ينمي ذلك

مرویست از سهل بن سعد الساعدی که مردمان را امر کرده میشد بآنکه بنهد مرد دست راست را بر ساعد چپ در نماز

گفت ابو حازم نمیدانم مگر آنکه سهل بن سعد رفع میکرد این حدیث را یعنی بآنحضرت صلى الله عليه وسلم **مالك**

عن عبد الكريم بن ابي المخارق البصري انه قال من كلام النبوة اذا لم تستحي فافعل ما شئت ووضع

اليدين احديهما على الاخرى في الصلوة يضع اليمين على اليسرى وتعجيل الفطر والاستيناء بالسحور عبد الكريم گفت

از کلام نبوت است این کلمه چون حیاداری بکن هرچه خواهی واین کلمه را دو معنی گفته اند یکی آنکه چون حیا از آدمی مفقود شد

مانع بر خاست پس میتواند هرچه خواهد بکند زیراکه اصل در تقوی وورع حیاست ومعنی دیگر آنکه در کاریکه مستوجب حیا

از خالق ومخلوق نیست هیچ باک نیست والله اعلم ومضمون کلمه دیگر نهادن دو دست است یعنی در حال نماز بالای

سینه ویا بر کمر علی اختلاف المذهبین یکی را از دو دست بر دست دیگر بنهد راست را بر چپ ومضمون کلمه دیگر

تعجیل افطار است ودرنگ کردن بطعام سحر در ایام صوم مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که جمهور علما بوضع یمنی

علی الیسری قائل اند باز اختلاف کردند شافعی فوق ناف می نهاد وابو حنیفه زیر ناف واینهمه صحیح وجائز است

قلت سقط في رواية يحيى بن يحيى وجماعة لفظة واذا ركع وهي ثابتة عند الآخرين من رواة الموطأ وعند سائر اصحاب الزهري وبها قال اكثر اهل العلم انه يرفع يديه عند الافتتاح وعند الركوع وعند القيام منه وقال ابو حنيفة لا يرفع يديه الا عند الافتتاح

قلت الاستيناء التأخير

قلت وعليه اكثر اهل العلم ورأى الشافعي وضعهما فوق السرة وابو حنيفة تحتها

استحباب دعاء الافتتاح وغيره من ادعية الصلوة باب در مستحب بودن دعای افتتاح نماز وغیر او از دعاهای نماز قال يحيى

وسئل مالك عن الدعاء في الصلوة المكتوبة فقال لا باس بالدعاء فيها پرسیده شد مالک از دعای در نماز فرض

پس گفت هیچ باک نیست بدعا دران مترجم گوید که بسیاری از مالکیه گفته اند که دعای افتتاح نزدیک مالک مکروه است واین

بغایت بعید است باوجود صحت حدیث آن وانچه پیش این فقیر ظاهر میشود آنست که هر چه در حدیث آمده است همه مستحب است

و مداومت او افضل است اما ستاکد نیست و صحابه بران التزام نداشته اند و همین است غرض امام مالک والله اعلم و همین

حال تعوذ پیش از قراءة و دعا بعد تشهد نیز ازین قبیل است وفی الواقع ما بر هیچ دلیلیکه دلالت کند بر التزام صحابه

در ورد اصطلاع نشده ایم پس از فضائل است نه از شرائع متاکده و شافعی در دعای افتتاح بحدیث حضرت علی

تمسک کرده اند انی وجهت وجهی الخ وابو حنیفه بسوی حدیث حضرت عائشه وابو سعید خدری رفته سبحانك اللهم وبحمدك الخ

وبعملین بود عمل حضرت عمر و بغوی گفته است که اختلاف علما در اذکار صلوة مثل دعا را افتتاح و ذکر رکوع و سجود و ما بعد

التشهد بلکه در صیغ تشهد نیز از قبیل اختلاف مباح است پس هر یکی ذکر کرده است انچه صحیح شد نزد وی بدون نکیر

انکار نماید بر دیگری والله اعلم باب التعوذ در بیان خواندن تعوذ در نماز قال الله تبارك وتعالى فاذا قرأت

القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم فرمود خدای عز وجل پس وقتیکه خواهی قرآن خواندن پس پناه طلب کن

بخدا از شیطان رانده شده مترجم گوید تعوذ در اول نماز نزدیک جمهور علما سنت است و در حدیث صیغه آن نیز وارد شده

اللهم انی اعوذ بك من الشيطان الرجيم من همزه ونفخه ونفثه و مشهور از قول مالک آنست که تعوذ نکند و معنی آن مذکور شد

والله اعلم باب تجب قراءة فاتحة الكتاب في كل ركعة فرض است خواندن سوره فاتحه در هر رکعت مالك عن

العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب انه سمع ابا السائب مولى هشام بن زهرة يقول سمعت ابا هريرة يقول سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من صلى صلوة لم يقرأ فيها بام القرآن فهي خداج هي خداج هي خداج غير تمام رسول الله

صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بگذارد نمازی که نخوانده است در وی ام القرآن را یعنی سوره فاتحه را پس آن نماز ناقص است

آن نماز ناقص است آن نماز ناقص است غیر تمام است از صلوة درین حدیث رکعت اراده کرده شده است مالك

عن ابي نعيم وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله يقول من صلى ركعة لم يقرأ فيها بام القرآن فلم يصل الا

وراء الامام جابر گفت هر که بگذارد رکعتی که نخوانده است در وی ام القرآن پس وی نماز نگذارده است الا پس پشت

امام یعنی اگر مقتدی در نماز سوره فاتحه نخواند نماز او درست می شود مترجم گوید نزدیک این بنده ضعیف اهل علم

بر مضمون این حدیث متفق اند زیرا که ابو حنیفه قراءة فاتحه را در هر رکعت از نفل و در دو رکعت از فرض

١٠٥

قلت ونهب الشافعي الى ان دعاء الافتتاح في دعاء وجهت حديث علي رضي الله عنه وابو حنيفة الى سبحانك اللهم وبحمدك الخ ووجهي الخ حديث عائشة وقال اللهم باعد بيني وبين خطاياي الخ الى قوله من الدنس تلك الادعية في الصلوة ومعنى قوله عندي انه ليس بسنة لازمة واشار البغوي وغيره الى ان الاختلاف في ادعية الافتتاح من الصلوة وذكر الركوع والسجود وما بعد التشهد بين الائمة من الاختلاف المباح فمن ذكر كل شيء عنده وليس لاحد ان ينكر على الاخر

قلت وعليه اكثر اهل العلم وقال مالك لا يتعوذ وقد ذكرنا معنى قوله

قلت وعليه اهل العلم الا ان الشافعي يقول من لم يقرأ فاتحة الكتاب في كل ركعة فصلوته ناقصة وقال ابو حنيفة يجزي قراءة الفاتحة في الركعتين الاوليين من الفريضة اية من القرآن فصلوته ناقصة من غير فساد في صلوته اي ناقصة

واجب گفته و ترک واجب نقصانی عظیم در نماز در او یافت الا آنکه نماز در پیش وی فاسد نمی شود و شافعی قائل ست بآنکه بهمراه نقصان

فاسد هم میشود **مسئله** جمعی گفته اند که وجوب سورهٔ فاتحه منجر میشود بسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حروف

زیراکه وجوب فاتحه شامل ست اینهمه را و صحیح آنست تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه میخواند درست ست بحدیث ابی داؤد که

آنحضرت صلعم بر آمدند بمسجد آنجا اعرابی و عجمی و شیخ کبیر همه قرآن میخواندند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند الحمد لله القرآن واحد

والالسنة شتی و تصویب آنهمه و استهجان توسیکه تجوید قراءة کنند بقصد دنیا فرمودند و هیچ جا ثابت نشده ست که آنحضرت

صلی الله علیه وسلم و صحابه ضبط مخارج و غیر آن کرده باشند با وجود دخول العجمین و اعراب در اسلام **مسئله** کلمه کلمه از فاتحه اگر

جدا کنند بوجهیکه در عرف آنرا قراءة فاتحه نگویند نماز درست نشود و فصلیکه اسم قراءة را نفی نکند ضرر نمیرساند و همچنین تخلل سکوت

اگر بوجهی باشد که اسم قراءة کل فاتحه را نفی کند قاطع قراءة اوست بخلاف آنکه نفی نکند **مسئله** اگر فاتحه میداند ذکر گوید بر قدر

که خواهد و تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی قوی ندارد **باب** لا يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم اذا افتتح

الصلوة نخواند بسم الله الرحمن الرحيم را وقتیکه شروع کند نماز را **مالك** عن حميد الطويل عن انس بن مالك

قال قمت وراء ابی بكر وعمر وعثمان فكلهم كان لا يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم اذا افتتحوا الصلوة انس گفت ایستادم

پس پشت ابی بکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان یعنی اقتدا کردم بایشان پس همه ایشان نمیخواندند بسم الله الرحمن الرحیم را

وقتیکه شروع میکردند نماز را مترجم گوید رضی الله عنه و ارضاه ظاهر ازین حدیث آنست که نمیخواندند بسمله را بجهر و نه بخفیه و همین ست

مذهب امام مالک و جمعی تاویل کرده اند بآنکه نخواندند بوجهیکه مسموع میشود پس دلالت کند بر نفی جهر نه بر نفی قراءة مطلقا و فقیر

هیچ دلیلی از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیافته ست که دلالت کند بر خواندن بسم الله خفیه و در پیش شافعی خواندن بسمله

فرض ست زیراکه جزء فاتحه ست و جهر به بسمله در صلوة جهریه سنت ست و در پیش ابو حنیفه مسنون ست خواندن آن بطریق

اخفاء در جهریه و سریه والله اعلم **باب** النهي عن منازعة الامام في القراءة باب در منع از منازعت امام در خواندن قراءة

یعنی مقتدی نباید که با امام قراءة قرآن کند **مالك** عن ابن شهاب عن ابن اكيمة الليثي عن ابي هريرة ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم انصرف من صلوة جهر فيها بالقراءة فقال هل قرأ معي منكم احد آنفا فقال رجل نعم انا يا رسول الله فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم انى اقول ما لى انازع القرآن فانتهى الناس عن القراءة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما

جهر فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم بالقراءة حين سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم مرویست از ابو هریره که

رسول الله صلی الله علیه وسلم بازگشت از نمازی که جهر کرده بود در آن بقراءة پس فرمود آیا خوانده ست با من کسی از شما

الحال پس گفت مردی آری من خوانده ام یا رسول الله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آئینه من میگویم چیست مرا که

قلت قال مالك لا يقرأ البسملة في الفرائض سرا ولا جهرا وقال ابو حنيفة يسن ان يقرأها سرا وقال الشافعي قراءتها فرض وهي من الفاتحة ويجهر بها في الجهرية سنة ١٢٩

١٠٦

قلت اتفق اهل العلم على ان لا يجهر على الامام بحيث ينازعه وانما اختلافهم في [illegible]

تنازع کرده میشود بامن در قرارت یعنی تشویش میدهد مراد در نماز بسبب خواندن قرارت خود پس باز ماندند مردمان از قرآن خواندن با آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم در نمازیکہ جہر میکرد آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم دران بقرارۃ وقتیکہ شنیدند این را از آنحضرت صلعم

باب اختلف السلف فی القراءۃ خلف الامام علی اقوال ثالثہا ان یقرأ خلفہ فیما اسر فیہ استحبابا دون ما جہر فیہ اختلاف کردہ اند صحابہ وتابعین در قرارت مقتدی پس پشت امام بر اقوال سویم آن اقوال است که بخواند پس پشت امام در نمازیکہ آہستہ خواندہ است در وے بطریق استحباب بطریق وجوب بخلاف نمازیکہ بلند کردہ است قرارۃ را دران

مالک عن نافع ان عبد اللہ بن عمر کان اذا سئل ہل یقرأ احد خلف الامام قال اذا صلے احدکم خلف الامام فحسبہ قراءۃ الامام واذا صلے وحدہ فلیقرأ قال وکان عبد اللہ بن عمر لا یقرأ خلف الامام عبد اللہ بن عمر وقتیکہ سوال کردہ میشد اورا آیا بخواند کسی پس پشت امام جواب میگفت کہ چون نماز گذارد کسی از شما پس پشت امام پس کفایت کنندہ است او را خواندن امام وچون نماز گذارد تنہا پس باید کہ بخواند گفت نافع کہ عبد اللہ بن عمر نمیخواند پس پشت امام

مالک عن العلاء بن عبد الرحمن بن یعقوب انہ سمع ابا السائب مولی ہشام بن زہرۃ یقول قلت یا ابا ہریرۃ انی احیانا اکون وراء الامام قال فغمز ذراعی ثم قال اقرأ بہا فی نفسک یا فارسی فانی سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یقول قال اللہ تعالی قسمت الصلوۃ بینی وبین عبدی نصفین فنصفہا لی ونصفہا لعبدی ولعبدی ما سأل ابو السائب گفت کہ گفتم ای ابو ہریرہ ہر آئینہ من در بعض اوقات میباشم پس پشت امام یعنی دران حالت سورۂ فاتحہ بخوانم یا نہ پس گرفت ساعد مرا العبد ازان گفت بخوان آنرا در نفس خود ای فارسی یعنی آہستہ بخوان تا غیر تو آنرا نشنود پس ہر آئینہ من شنیدم از آنحضرت صلعم کہ میفرمود کہ فرمود خدا تعالی قسمت کردم نماز را در میان خود و در میان بندۂ خود دو حصہ پس نیمہ آن مرا است ونیمہ آن بندۂ مراست وبندۂ مراست آنچہ سوال کرد یعنی ہر کلمہ را از سورہ فاتحہ جواب میگویم پس فاتحہ گویا مشترک است میان من ومیان بندۂ من ابو ہریرہ از تسمیہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم سورۂ فاتحہ را نماز فہمید کہ فاتحہ رکن لازم است کہ در ہیچ حال ساقط نمی شود ومحتمل ہست کہ چون نماز را تقسیم کردند باین سوال جواب دانستہ شد کہ این سوال وجواب در نماز ضروریست

مالک عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ کان یقرأ خلف الامام فیما لا یجہر فیہ الامام بالقراءۃ عروہ میخواند قراءۃ پس پشت امام در نمازیکہ جہر نمیکرد امام دران بقرارۃ

مالک عن یحیی بن سعید وعن ربیعۃ بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد کان یقرأ خلف الامام فیما لا یجہر فیہ الامام بالقراءۃ قاسم بن محمد قراءۃ میخواند پس پشت امام در نمازیکہ بلند نمیخواند امام دران نماز

مالک عن یزید بن رومان ان نافع بن جبیر بن مطعم کان یقرأ خلف الامام فیما لا یجہر فیہ الامام بالقراءۃ نافع بن جبیر قرارۃ میکرد پس پشت امام در نمازیکہ جہر نمیکرد امام

قولہ قال الشافعی القراءۃ خلف الامام واجبۃ سواء جہر الامام او اسر فان امکنہ ان یقرأ فی سکتات الامام فبہا والا قرأ معہ وقال مالک یقرأ فیما اسر فیہ الامام ولا فیما جہر وقال ابو حنیفۃ لا یقرأ اصلا فان قرأ کان مکروہا

١٠٧

بقراءة درو ی قال یحیی وسمعت مالکا یقول الامر عندنا ان یقرا الرجل وراء الامام فیما لا یجهر فیه الامام

یترک القراءة فیما یجهر فیه الامام بالقراءة امام مالک میگفت امر یکه مفتی به و مسلم الثبوت ست نزدیک ما آنست که بخواند پس پشت

امام در نمازیکه جهر نمیکند بقراءة دران نماز امام و ترک کند قراءة را در نمازیکه امام جهر میکند دران مترجم گوید که اختلاف کرده اند

ائمه در قراءة پس پشت امام شافعی گوید که واجب ست قراءة سوره فاتحه خواه امام بلند بخواند خواه آهسته و اگر ممکن شود مقتدی را

در سکتات امام خواندن بهترست والا با او بخواند مالک گفت در نمازیکه جهر کند امام نخواند و در نمازیکه آهسته خواند مستحب است

خواندن وابو حنیفه قراءة با امام اصلا جایز نمیدارد والله اعلم **باب** یستحب التامین للامام والماموم مستحب است آمین گفتن

امام را و ماموم را **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف انهما اخبراه

عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا امن الامام فامنوا فانه من وافق تامینه تامین الملئکة

غفر له ما تقدم من ذنبه قال ابن شهاب وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول آمین رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود وقتی که آمین گوید امام شما نیز آمین گوئید هر آئینه حال اینست هر که موافق افتاد آمین گفتن او با آمین گفتن فرشتگان

آمرزیده میشود آنچه پیش ازان گذشته ست از گناهان او گفت ابن شهاب که میگفت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمین

مالک عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال اذا قال الامام غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقولوا آمین فانه من وافق قوله قول الملئکة غفر له

ما تقدم من ذنبه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه بگوید امام غیر المغضوب علیهم ولا الضالین بگوئید آمین

پس هر آئینه حال اینست هر که موافق افتاد سخن او با سخن فرشتگان آمرزیده شد آنچه پیش ازان گذشته ست از

گناهان او **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا قال احدکم

آمین قالت الملئکة فی السماء آمین فوافقت احدیهما الاخری غفر له ما تقدم من ذنبه رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود وقتیکه گفت یکی از شما آمین میگویند فرشتگان در آسمان آمین پس اگر موافق افتاد یک کلمه با کلمه دیگر آمرزیده شد

او را آنچه پیش ازین گذشت از گناهان او مترجم گوید اختلاف کرده اند ائمه در جهر بآمین امام شافعی و امام احمد میگویند

جهر کند امام و جهر کنند مقتدیان و امام اعظم باخفا قایل ست و آمین بتخفیف میم ست بمد الف و قصر آن نیز آمده معنی آن

اللهم اسمع واستجب یا کذلک فلیکن **باب** یستحب قراءة سورة طویلة فی صلوة الصبح مستحب است خواندن

سورة دراز در نماز فجر **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه ان ابا بکر الصدیق صلی الصبح فقرأ فیها

سورة البقرة فی الرکعتین کلتیهما ابوبکر صدیق گذارد نماز صبح را پس خواند در وی سورة بقره در دو رکعت هردو

قلت قال الشافعی القراءة خلف الامام واجبة سواء یجهر الامام او اسر وان امکنه ان یقرا فی سکتات الامام یقرا والا قرأ معه وقال مالک یقرا فی السر ... الامام ... وقال ابو حنیفة لا یقرا اصلا وان ... ۱۰۸

... قلت قال ابو حنیفة یسر الامام ... والماموم ... وقال الشافعی التامین ... یجهر الامام والماموم ... قوله اذا قال الامام ... آمین ...

مالك عن هشام بن عروة عن ابيه انه سمع عبد الله بن عامر بن ربيعة يقول صلينا وراء عمر بن الخطاب الصبح

فقرأ فيها بسورة يوسف وسورة الحج قراءة بطيئة قال فقلت اذاً لقد كان يقوم حين يطلع الفجر فقال اجل عروه شنيد

از عبد الله بن عامر بن ربيعة که میگفت گذاردیم ما پس پشت حضرت عمر بن الخطاب نماز صبح را پس خواند دروی سوره یوسف

و سوره حج خواندن بدرنگ و آهستگی یعنی بترتیل و وقوف گفت عروه پس گفتم قسم بخدا چون اینقدر میخواند البته استاده میشد

باشد وقتیکه طلوع میکند صبح صادق پس گفت آری مالك عن يحيى بن سعيد وربيعة بن ابي عبد الرحمن عن القاسم

بن محمد ان الفرافصة بن عمير الحنفي قال ما اخذت سورة يوسف الا من قراءة عثمان بن عفان اياها في الصبح من كثرة

ما كان يرددها فرافصه گفت یاد نگرفتم سوره یوسف را مگر از خواندن حضرت عثمان بن عفان آنرا در نماز صبح بسبب کثرة تکرار

آن مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقرأ في الصبح في السفر بالعشر السور الاول من المفصل في كل ركعة بام القرآن وسورة

عبد الله بن عمر میخواند در نماز صبح در حال سفر ده سوره نخستین از مفصل یعنی سورة قاف و الذاريات و طور مانند آن در هر رکعتی

میخواند سوره فاتحه و یک سوره متوجهم که بدر رضی الله عنه عامر حضاه قید سفر احترازی نیست بلکه اتفاقی است زیرا که عبد الله

بن عمر تا وقتیکه در مدینه و مکه بود حاضر میشد در جماعات فاقتدا میکرد بائمه و اتفاق امامت کردن در سفر می افتاد پس مالك

باسناده ان عمر بن الخطاب كتب الى ابي موسى الاشعري ان صل الصبح والنجوم بادية مشتبكة واقرأ فيها بسورتين

طويلتين من المفصل حضرت عمر نوشت بجانب ابو موسى اشعری که بگذار نماز صبح را دران حال که ستارها ظاهر و درهم پیچیده باشند

و بخوان دران دو سوره دراز از مفصل باب يقرء في ركعتي المغرب والعشاء وكذا في اولي الظهر والعصر من المفصل سورة

طويلة او قصيرة بحسب ما تيسر بخواند در دو رکعت اول از نماز مغرب و عشا و همچنین در دو رکعت اول از ظهر و عصر از مفصل

سوره دراز یا سوره کوتاه موافق آنچه میسر آید مالك عن ابن شهاب عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه انه قال سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم قرأ بالطور في المغرب جبیر بن مطعم گفت شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که خواند سوره طور در نماز مغرب

مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن عبد الله بن عباس ان ام الفضل بنت

الحارث سمعته وهو يقرأ بالمرسلات عرفا فقالت له يا بني لقد ذكرتني بقراءتك هذه السورة انها لآخر ما سمعت

من رسول الله صلى الله عليه وسلم يقرأ بها في المغرب ام الفضل شنید عبد الله بن عباس را که میخواند

سورة المرسلات پس گفت ای پسرک من هر آئینه یاد دادی مرا بخواندن خود این سوره را

که وی آخر قرائت است که شنیدم آن را از رسول الله صلی الله علیه وسلم که

میخواند آن را در مغرب مالك عن يحيى بن سعيد عن عدي بن

قوله فقال اجل قال ابو عیسی عن عمر وهو عند ابیهم واسحاق فهذا ابو حسن انتهى على الفوم اذا ثقل على القراءة ان يقر طوال القرآن على طوال المفصل حديث عمر وطيبة قوله آن القرآن اهل العلم كان يقرأ في الصبح كان يقتدي في السفر ان ذلك ١٠٩

السفر اتفاق في ذلك لان ابن عمر كان يقتدي بائمة المساجد اذا كان مقيما فهم نافع ذلك منه لا في السفر

ثابت الانصاری عن البراء بن عازب انه قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العشاء فقرأ فیها بالتین والزیتون

براء بن عازب گفت گذاردم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز عشا را پس خواند در وی سوره والتین والزیتون مترجم گوید

مستحب داشته اند جمهور علما مقیم غیر مسافر را که در صبح طوال مفصل خواند و در ظهر و عشا اوساط آن و در عصر و مغرب قصار آن

مفصل یک سبع ست از اسباع قرآن که صحابه احزاب خود را بران اسباع نهاده اند و آنرا از سوره حجرات یا قاف تا آخر

قرآن قرار داده و طوال آن از قاف تا بروج ست و اوساط آن از بروج تا سوره زلزال و قصار آن تا آخر والله اعلم

باب جواز قراءة السورة فی الثالثة والرابعة وجواز قراءة آیة او ما دون السورة فی الرکعة وجواز الجمع بین

السورتین والسور فی رکعة واحدة وان کان اکثر عمل النبی صلی الله علیه وسلم خلاف ذلک باب در جایز بودن خواندن سوره در رکعت

سویم و چهارم و جواز خواندن آیه و کمتر از سوره در یک رکعت و جواز جمع کردن در دو سوره و چند سوره در یک رکعت اگرچه اکثر عمل آنحضرت

صلی الله علیه وسلم خلاف این بود یعنی در ثالثه و رابعه نمیخواندند و کمتر از سوره نمیخواندند و دو سوره یا سه سوره جمع نمیکردند **مالک**

عن ابی عبید مولی سلیمان بن عبد الملک عن عبادة بن نسی عن قیس بن الحارث عن ابی عبد الله الصنابحی انه قال

قدمت المدینة فی خلافة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه فصلیت وراءه المغرب فقرأ فی الرکعتین الاولیین

بام القرآن وسورة سورة من قصار المفصل ثم قام فی الثالثة فدنوت منه حتی ان ثیابی لتکاد ان تمس ثیابه فسمعته

قرأ بام القرآن وبهذه الآیة ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب ابو عبد الله

صنابحی گفت داخل شدم بمدینه در خلافت ابوبکر الصدیق رضی الله عنه پس گذاردم پس پشت او نماز مغرب پس خواند

در دو رکعت نخستین سوره فاتحه و یک یک سوره از سورتهای کوتاه مفصل بعد ازان استاد در رکعت سیوم پس نزدیک

شدم باو تا آنکه جامهای من نزدیک بود که برسد بجامهای او پس شنیدم او را که میخواند سوره فاتحه و این آیه ربنا لا تزغ

قلوبنا الآیة **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا صلی وحده یقرأ فی الاربع جمیعا فی کل رکعة بام القرآن

وسورة من القرآن وکان یقرأ احیانا بالسورتین والثلاث فی الرکعة الواحدة من صلوة الفریضة ویقرأ فی الرکعتین من المغرب

کذلک بام القرآن وسورة سورة عبد الله بن عمر چون میگذارد نماز را تنها میخواند در چهار رکعت همه آن در هر رکعتی سوره فاتحه

و سورتی از قرآن و در بعض اوقات میخواند دو سوره و سه سوره در یک رکعت از نماز فریضه و میخواند در دو رکعت اول از نماز مغرب

همچنین سوره فاتحه و یک سوره **باب** قدر جهر الامام فی صلوته باب در تعیین مقدار بلند خواندن امام در نماز خود

مالک عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه انه قال کنا نسمع قراءة عمر بن الخطاب عند دار ابی جهم بالبلاط

مالک بن ابی عامر گفت که ما می شنیدیم قراءت عمر بن الخطاب را نزدیک خانه ابی جهم ایستاده در زمین مفروش بسنگ

قوله اکثر اهل العلم علی انه یسن للصبح والظهر طوال المفصل وللعصر والعشاء اوساطه وللمغرب قصاره وقال ابو عیسی الترمذی ویروی عن اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم والتابعین انهم قرؤوا باکثر من هذا

واقل ان الامر عندهم واسع وقال الشافعی وقرأته فی المغرب بالطور والمرسلات ... لا اکره ذلک بل استحبه

قوله فیه تقریر فی التشهد ...

تمام نمیکند رکوع او را و سجود او را مسئله اقل رکوع انحناست بوجهی که دو کف دست باو در رکبه برسد و این بجهت آنست که وضع یدین علی الرکبتین مسنون شد و بران عمل جاری گشت پس افراد رکوع همه انحنا بودند باین صفت و بجهت آنکه انحنا قریب قیام باشد وی بالقیام اشبه ست و اقل اطمینان آنست که منفصل شود رفع راس از هوی اگرچه بزمانی قلیل باشد و اکمال رکوع آنست که پشت و گردن هموار دارد و ساقین را نصب کند و در رکبه ابدو دست خود گیرد و اصابع متفرق سازد و نزدیک هوی تکبیر گوید و رفع یدین کند و ذکری از اذکار ماثوره مانند سبحان ربی العظیم و سبحان الله و بحمده بگوید و گفته اند که شرط رکوع و سجود آنست که قصد نکند بهوی غیر آن را مثلا از خوف چیزی رکوع کند یا بسجده افتد و درین مسئله بحث ست مسئله اگر پشت در رکوع هموار نکرد و همچنین در سجود یا ترک اطمینان نمود در رکوع و سجود یا در قومه و جلسه نزدیک شافعی نماز فاسد شد و اصحاب ابوحنیفه مختلف اند مختار کرخی آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب است و در قومه و جلسه سنت و هو الصحیح درایة و مشهور و مفتا به آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب نیست و همچنین اعتدال بعد از رکوع و نشستن بین السجدتین والله اعلم **باب** النهی عن قراة القرآن فی الرکوع باب در منع مصلی از خواندن قرآن در رکوع **مالک** عن نافع عن ابراهیم بن عبد الله بن حنین عن ابیه عن علی بن ابی طالب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن قراءة القرآن فی الرکوع **مصفی** منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از خواندن قرآن در رکوع **باب** یستحب للامام ان یقول اذا رفع راسه من الرکوع سمع الله لمن حمده وللماموم ربنا لک الحمد مستحب است امام را بگوید وقتیکه بر میدارد سر خود از رکوع سمع الله لمن حمده و مستحب است مقتدی را که بگوید اللهم ربنا لک الحمد **مالک** عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا قال الامام سمع الله لمن حمده فقولوا اللهم ربنا لک الحمد فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه گفت امام سمع الله لمن حمده پس بگوئید اللهم ربنا لک الحمد زیرا که حال اینست هر که موافق افتاد سخن او با سخن فرشتگان آمرزیده شد اول آنچه پیش ازان گذشت از گناهان او مترجم گوید که نزدیک امام اعظم اقتصار کند امام بر سمع الله لمن حمده و مقتدی بر ربنا لک الحمد و امام شافعی میگوید که امام و مقتدی هر دو جمع کنند سمع الله لمن حمده و ربنا لک الحمد را مسئله و گفته اند در قومه لابدست از قیام و اطمینان و اگر سر را از ترس آوازی هولناک بردارد کفایت نکند و درینجا بحث ست چنانکه گذشت **باب** ترک القنوت فی صلوة الفجر وغیرها باب در بیان ترک قنوت در نماز فجر و غیر فجر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان لا یقنت فی شیء من الصلوة عبد الله بن عمر قنوت نمیخواند در چیزی از نماز یعنی نه در فجر و نه در غیر آن مترجم گوید ابو حنیفه

گفت قنوت نخواند در چیزی از نمازهای فریضه و نخواند در وتر تمام سال معنی حدیث نزدیک او محمول بر همین است و نزد شافعی
خواندن قنوت در نماز فجر سنت است دون سائر فرائض و قنوت در وتر نیست نزدیک وی مگر در نصف آخر از رمضان
و محل قنوت در نماز صبح نزدیک شافعی بعد از رکوع است و عروه بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک هر دو
روایت آمده و نزدیک شافعی در قنوت جهر باید کرد بحدیث ابو هریره و مقتدیان تامین گویند بحدیث ابن عباس و در قنوت
وتر نیز اختلاف علماست مذهب عبد الله بن مسعود دوام قنوت است در وتر و همین است مختار سفیان ثوری و ابن
المبارک و ائمه حنفیه و جماعه بآن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذهب مالک و شافعی
و اقوی درین باب مذهب احمد و اسحاق است که اگر نازله از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح خاصه و در سائر صلوة
عامه مستحب است و قنوت وتر در آخر نصف رمضان متاکد است و در تمام سال مستحب والله اعلم **باب** یضع کفیه

علی ما یضع علیه الوجه فی السجود یخرجهما من الکمین بنهد دو کف خود بر هر چیزی که می نهد بران روی خود را

در حال سجده و بیرون آرد آن هر دو کف را از هر دو آستین **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا سجد وضع

کفیه علی الذی یضع علیه وجهه قال نافع ولقد رایته فی یوم شدید البرد وانه لیخرج کفیه من تحت برنس له حتی

یضعهما علی الحصباء عبد الله بن عمر وقتی که سجده میکرد می نهاد دو کف خود را بر چیزیکه می نهاد بران روی خود را گفت
نافع و هر آئینه من دیدم ابن عمر را در روزیکه سخت بود سردی او در ینحالت که بر می آورد دو کف خود را از زیر برنسی از آن خود

تا بنهد آنرا بر سنگ ریزها **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول من وضع جبهته بالارض فلیضع کفیه علی

الذی یضع علیه جبهته ثم اذا رفع فلیرفعهما فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجه عبد الله بن عمر میگفت هر که بنهد
پیشانی خود را بر زمین پس باید که بنهد دو کف خود را بر چیزیکه می نهد بران پیشانی خود را بعد از آن چون بردارد پیشانی را باید
بردارد دو کف را زیرا که هر آئینه دو دست سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی **مسئله** حد سجده وضع هفت استخوان است
بر زمین جبهه و یدین و رکبتین و اطراف قدمین بحدیث شیخین امرت ان اسجد علی سبعة اراب الحدیث و لابد است
از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجود ثقل اعضا واقع شود و این قید بجهة تحقیق معنی وضع است و لابد است
از ارتفاع اسافل بر اعالی و این قید از لفظ سجود فهمیده میشود والا انبطاح باشد نه سجود و الکمال آنست که تکبیر گوید
بغیر رفع یدین و نخست رکبتین را بر زمین نهد بعد از آن یدین را بعد از آن جبهه و انف را و ذکری از اذکار ماثوره
بگوید و میباید که دو دست را نزدیک منکبین نهد و اصابع خود بجانب قبله نشر کند و تفریق کند
میان رکبتین و بطن را از فخذین و مرفقین را از جنبین جدا دارد **مسئله** علماء متفق اند

قلت ذهب عامة اهل العلم ان وضع الجبهة فی السجود واجب و اما وضع الیدین والرکبتین والقدمین فاوجبه الشافعی فی اظهر قولیه و ذهب ابو حنیفة الی ان وضع الیدین سنة و عامة الفقهاء علی ان کشف الیدین لیس بواجب ۱۲ ۱۱۲

بر زمین بوضع جبهه در سجود وا نهادن دو دست و دو زانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب است از نزدیک ابو حنیفه وضع یدین

سنت است و نیز متفق اند بر آنکه کشف هر دو دست و برآوردن آنها از آستین ضرور نیست **باب** المریض اذا لم

یستطع السجود او ما برأسه ایماء مریض وقتیکه نتواند سجده کردن ایما بکند بسر خود ایما کردن **مالک** عن نافع

ان عبد الله بن عمر کان یقول اذا لم یستطع المریض السجود او ما برأسه ایماء ولم یرفع الی جبهته شیئا عبد الله بن عمر

میگفت وقتیکه نتواند بیمار سجده کردن باید که ایما کند بسر خود ایما کردن و نبردارد بسوی پیشانی خود چیزی یعنی خاک را یا چیزی

تا بران جبهه رساند مسئلہ مریضیکه اشاره برکوع میکند او را می باید که محاذی کند جبهه را بقدام رکبتین و اگر محاذی موضع سجود

گرداند بهتر باشد و اگر رکوع و سجود هر دو کند سجود وی باید که اخفض باشد از رکوع **باب** صفة السجود در بیان کیفیت سجود

مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن عمه واسع بن حبان عن عبد الله بن عمر انه قال له لعلک

من الذین یصلون علی اوراکهم قال قلت لا ادری والله قال مالک یعنی الذی یسجد ولا یرتفع عن الارض یسجد

وهو لاصق بالارض عبد الله بن عمر گفت واسع ابن حبان را شاید تو از آن جماعه هستی که نماز میگذارند بر سرینهای خود گفت

واسع گفتم نمیدانم قسم بخدا گفت مالک مراد میداشت ابن عمر کسی را که سجده میکند و بلند نمی شود از زمین سجده میکند در انحال که او

متصل است بزمین مترجم گوید رضی الله عنه وار ضاه سنت است که بردارد سرینهای خود را و اعتماد کند بر زمین **باب**

جلس بین السجدتین کجلسة الصلوة ولا یجلس علی صدور قدمیه الا بضرورة بنشیند در میان دو سجده مانند نشستن

نماز و ننشیند بر مقدم دو قدم خود **مالک** عن صدقة بن یسار عن المغیرة بن حکیم انه رای عبد الله بن عمر یرجع

فی سجدتین فی الصلوة علی صدور قدمیه فلما انصرف ذکر له ذلک فقال انها لیست سنة الصلوة وانما افعل هذا

من اجل انی اشتکی مغیره بن حکیم دید عبد الله بن عمر را که رجوع میکرد در میان دو سجده در نماز بر مقدم دو قدم خود پس وقتیکه

بازگشت از نماز ذکر کرده شد پیش او این مسئله پس گفت هر آئینه این جلسه نیست سنت نماز و جز این نیست که میکنم این را

بسبب آنکه بیمارم مسئلہ اقعاء در میان سجدتین یعنی نشستن بر صدور قدمین نزدیک ابن عمر مکروه است و نزدیک عبد الله

بن عباس سنت و عمل ائمه اربعه بر اول است و اطمینان درین جلسه فرض است لکن سنت آنست که قومه و جلسه را طویل نکند مسئلہ

جلسه استراحت و ترک آن هر دو در حدیث آمده است و هر دو صحیح است **باب** صفة الجلوس فی الصلوة بیان طریق نشستن

در نماز **مالک** عن عبد الرحمن بن قاسم عن عبد الله بن عبد الله بن عمر انه اخبره انه کان یری عبد الله

بن عمر یتربع فی الصلوة اذا جلس قال ففعلته وانا یومئذ حدیث السن فنهانی عبد الله بن عمر وقال انما سنة

الصلوة ان تنصب رجلک الیمنی وتثنی رجلک الیسری فقلت له فانک تفعل ذلک فقال ان رجلی لا تحملانی

قلت وعلیه اهل العلم
قلت وبه قال اهل العلم انه یستحب ان یرفع عجیزته ویعتمد علی الارض
قلت والاکثر الفقهاء علی کراهیة الاقعاء وهو هنا ان یضع الیتیه علی عقبیه ویفعل مستوفزا غیر مطمئن وان السنة ان یجلس جلسة التشهد الاول المسکنة المرض

عبید الله می دید عبد الله بن عمر را که چار زانو می نشست در نماز وقتیکه می نشست گفت عبید الله پس نشستم همین طور من

آنروز نوجوان بودم پس منع کرد مرا عبد الله بن عمر و گفت جز این نیست که سنت نماز آنست که استاده کنی پای راست خود را

و به بیچانی پای چپ خود را پس گفتم او را هر آئینه تو میکنے این را یعنی می نشینی چار زانو پس گفت هر آئینه دو پای من بر نمیدارند

یعنے در استاده کردن حرج میشود **مالك** عن يحيى بن سعيد ان القاسم بن محمد اراهم الجلوس في التشهد فنصب

رجله اليمنى وثنى رجله اليسرى وجلس على وركه الايسر ولم يجلس على قدمه ثم قال اراني هذا عبيد الله بن عبد الله

بن عمر وحدثني ان اباه كان يفعل ذلك قاسم بن محمد نمود با ایشان صفت نشستن در وقت تشهد پس استاده کرد پای راست

خود را و به بیچانید پای چپ خود را و نشست بر سرین چپ خود و نه نشست بر قدم خود بعد از ان گفت نمود مرا این جلوس

عبید الله پسر عبد الله بن عمر و خبر داد مرا که پدر او میکرد همچنین **مالك** عن عبد الله بن دينار انه سمع عبد الله بن عمر و

صلى الى جنبه رجل فلما جلس الرجل في اربع تربع وثنى رجليه فلما انصرف عبد الله عاب ذلك عليه فقال الرجل

فانك تفعل ذلك فقال عبد الله بن عمر اني اشتكي نماز گذارد بر پهلوی عبد الله بن عمر مردی پس وقتیکه نشست آنمرد

بعد ادای چهار رکعت چار زانو نشست و بیچانید دو پای خود را پس وقتیکه باز گشت از نماز عبد الله بن عمر عیب کرد بر وی این

نشستن را پس گفت آنمرد هر آئینه میکنے تو این کار را پس گفت عبد الله بن عمر هر آئینه من بیمارم مترجم گوید اختلاف کرده اند

علما در هیئة جلوس شافعی اختیار کرده است در تشهد اول که نصب کند قدم یمنی و بنشیند بر یسری و در تشهد آخر تورک یعنی قدم

یسری را بر آرد از زیر ران تا اعتماد بران جیب بر سرین واقع شود و مالک در هر دو قعده تورک را اختیار کرده است و ابو حنیفه

نصب یمنی و جلوس بر یسری در هر دو قعده اختیار نموده است این هر دو واسع و جایز است مشکلم بهر صفت که نشیند از تربع

و تورک و افتراش جایز باشد و اختلاف ائمه در سنیت است و شبه آن مینماید که موسع بر نفس که مروی شده است مودی سنت

باب صيغ التشهد وكلها كافية شافية باب در بيان صیغهای تشهد همه صیغها کافی و شافی است **مالك** عن

ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاري انه سمع عمر بن الخطاب وهو على المنبر يعلم الناس التشهد

يقول قولوا التحيات لله الزاكيات لله الطيبات الصلوات لله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا

وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله عبد الرحمن شنید از عمر بن الخطاب

و او بر منبر بود می آموخت مردمان را تشهد بقول خود که بگوئید التحيات لله الخ یعنی این کلمات آنست که تعظیمات قولیه خدا راست

اعمال حسنه پاکیزه خدا راست پاکیزه نمازها خدا راست سلام بر تو باد ای پیغمبر و رحمت خدا و برکات او سلام بر ما باد و بر بندگان

شایسته کاران خدا گواهی میدهم که نیست هیچ معبود غیر الله و گواهی میدهم که محمد بنده خدا و رسول او است **مالك** عن نافع ان عبد الله

قلت قال الشافعي يفعل في التشهد الاول مفترشا وهو ان يقعد على بطن قدمه اليسرى وينصب اليمنى وفي التشهد الاخر متوركا وهو ان يخرج رجليه فيضجع اليسرى وينصب اليمنى ويقعد على الارض وقال ابو حنيفة يقعد فيهما مفترشا وقال مالك يقعد فيهما على الارض متوركا ثنى رجله اي عطفها ١٢

١١٥

بن عمر کان یتشہد فیقول بسم الله التحیات لله الصلوات لله الزاکیات لله السلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا

وعلی عباد الله الصالحین شہدت ان لا اله الا الله واشہدت ان محمدا عبده رسول الله یقول هذا فی الرکعتین الاولیین

ویدعو اذا قضی تشہده بما بدا له فاذا جلس فی آخر صلوته تشہد کذلک ایضا الا انه یقدم التشہد ثم یدعو بما بدا له

فاذا قضی تشہده واراد ان یسلم قال السلام علی النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

السلام علیکم عن یمینه ثم یرد علی الامام فان سلم علیه احد عن یساره رد علیه عبد الله بن عمر تشہد میخواند پس

میگفت بسم الله التحیات لله الخ میخواند این تشہد را در دو رکعت نخستین یعنی در قعده اولی دعا میکرد بانچه در خاطر او میرسید

وقتیکه تمام میکرد تشہد خود را پس وقتیکه می نشست در آخر نماز خود تشہد میخواند همچنین نیز مگر آنکه مقدم میکرد لفظ تشہد را

بعد ازان دعا میکرد بانچه بخاطر او میرسید پس چون تمام میکرد تشہد خود را و میخواست که سلام دهد میگفت السلام علی النبی

ورحمة الله وبرکاته الخ میگفت السلام علیکم بجانب راست خود بعد ازان رد میکرد بر امام پس اگر سلام میگفت بر وی

کسی از جانب چپ او رد میکرد بر وی یعنی جواب سلام میداد مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة

زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها کانت تقول اذا تشہدت التحیات الطیبات الصلوات الزاکیات لله اشہد ان لا اله

الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته

السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین السلام علیکم حضرت عائشه میگفت وقتیکه تشہد میخواند التحیات الخ

مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه اخبره ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم کانت تقول

اذا تشہدت التحیات الطیبات الصلوات الزاکیات لله اشہد ان لا اله الا الله واشہد ان محمدا عبده

ورسوله السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

السلام علیکم حضرت عائشه وقتیکه تشہد میخواند میگفت التحیات لله الخ مسئله همه صیغ تشہد مؤدی از فرض سنت

واختلاف ائمه در اختیار است و درین اختلاف هم دلیلی قوی بهم نمیرسد پس باید گفت که بهر صیغتی که خواند مؤدی

سنت است وعامل بالمختار مسئله شافعی الفاظ متراد فه را حذف کرده واقل تشہد گفته است و همینی قریب است

بقاعده تنقیح مناط والله اعلم باب الاشارة بالمسبحة فی التشہد باب در بیان صفت اشاره بانگشت مسبحه

در تشہد مالک عن مسلم بن ابی مریم عن علی بن عبد الرحمن المعاوی انه قال رآنی عبد الله بن

عمر وانا اعبث بالحصباء فی الصلوة فلما انصرفت نهانی وقال اصنع کما کان رسول الله

صلی الله علیه وسلم یصنع فقلت وکیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصنع قال کان

قلت اختار ابو حنیفة تشہد ابن مسعود والشافعی تشہد ابن عباس ومالک تشہد عمر واختلفوا هم فی انها سنة او واجب

۱۰۶

اذا جلس في الصلوة وضع كفه اليمنى على فخذه اليمنى وقبض اصابعه كلها واشار باصبعه التي تلي الابهام

ووضع كفه اليسرى على فخذه اليسرى وقال هكذا كان يفعل علي بن عبد الرحمن گفت دید مرا عبد الله بن عمر

ومن بازی میکردم بسنگ ریزها در نماز پس وقتیکه بازگشتم منع کرد مرا و گفت بکن چنانکه میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

گفتم چگونه می کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت چون می نشست در نماز می نهاد کف راست خود بر ران راست

و بند میکرد انگشتان خود را همه آن و اشاره میکرد بآن انگشت خود که نزدیک بابهام است و می نهاد کف چپ را

بر ران چپ خود و گفت ابن عمر اینچنین کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالك** عن عبد الله بن دينار انه قال

رأني عبد الله بن عمر وانا ادعو واشير باصبعين اصبع من كل يد فنهاني **مسئله** مختار نزدیک شافعی آنست

که همه اصابع را جمع کند و بمسبحه اشاره نماید چنانکه ابن عمر نقل کرد در موضع اشاره قول الا الله است بحدیث مسلم و حکمت

آنکه غرض از اشاره توحید است تا قول و فعل معاضد یکدیگر واقع شود **باب** صفة الصلوة على النبي صلى الله

عليه وسلم باب در کیفیت درود فرستادن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مالك** عن عبد الله بن ابي بكر بن محمد

بن عمرو بن حزم عن ابيه عن عمرو بن سليم الزرقي انه قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله

كيف نصلي عليك فقال قولوا اللهم صل على محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد

وازواجه وذريته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد اصحاب گفتند یا رسول الله چگونه درود فرستیم بر تو

پس فرمود بگوئید اللهم صل على محمد الخ **مالك** عن نعيم بن عبد الله المجمر عن محمد بن عبد الله بن زيد الانصاري انه

اخبره عن ابي مسعود الانصاري انه قال اتانا رسول الله في مجلس سعد بن عبادة فقال له بشير بن سعد

امرنا الله ان نصلي عليك يا رسول الله فكيف نصلي عليك قال فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم

حتى تمنينا انه لم يساله ثم قال قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم وبارك على محمد

وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد والسلام كما قد علمتم ابو مسعود انصاری گفت

تشریف آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش ما در مجلس سعد بن عباده پس گفت او را بشیر بن سعد که

امر فرموده است ما را خدا تعالی بآنکه درود فرستیم بر تو یا رسول الله پس چگونه درود فرستیم بر تو

پس سکوت کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه آرزو کردیم ما که این سائل کاشکی سوال نمیکرد از آنحضرت صلعم

بعد از آن فرمود بگوئید اللهم صل على محمد الخ وسلام بهمان صفت است که دانسته اید **مسئله** جمهور اهل علم برآنند که صلوة

گفتن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم مستحب است در تشهد اخیر غیر واجب بسوی همین معنی دلالت میکند لفظ

مسوی قلت اكثر اهل العلم على انهم يشيرون بالمسبحة عند كلمة التهليل ويشير عند قوله الا الله وهو الصحيح من مذهب ابي حنيفة ذكره في الموطا

مسوی قلت اهل العلم على ان الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم مستحبة في التشهد الاخير غير واجبة والى هذا يشير لفظ عمر وعائشة في التشهد وان التشهد الاول مختصر وذهب الشافعي الى وجوبها في التشهد الاخير فان لم يصل لم تصح صلاته واستحبها في التشهد الاول

١١٧

ابن عمر و حضرت عائشه در باب تشهد واما التشهد الاول محل صلوة نیست و امام شافعی تنها قائل ست بوجوب صلوة در تشهد آخر پس اگر درود
نفرستد نماز او صحیح نیست و در تشهد اول نزدیک شافعی مستحب ست مترجم گوید اقل صلوة اللهم صل علی محمد و آله و اکمل آن این صیغه است
که مذکور شد و صلوة سنت ست نزد جمهور و فرض است نزدیک شافعی و قول جمهور اقوی مینماید **باب** الدعاء قبل السلام

باب در جایز بودن دعا پیش از گفتن سلام **مالک** عن ابی الزبیر المکی عن طاؤس الیمانی عن عبد الله بن عباس
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم هذا الدعاء کما یعلمهم السورة من القرآن یقول اللهم انی اعوذ بک
من عذاب جهنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة المحیا
والممات مروی است از عبد الله بن عباس که آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آموخت صحابه را این دعا چنانچه می آموخت ایشان را
سورة از قرآن میگفت اللهم انی اعوذ بک الخ ترجمه این دعا نیست ای بار خدایا هر آئینه من پناه میگیرم بتو از عذاب دوزخ
و پناه میگیرم بتو از عذاب قبر و پناه میگیرم بتو از فتنه مسیح دجال و پناه میگیرم بتو از فتنه زندگانی و مرگ مترجم گوید که ابو داود
از ابو هریره روایت کرده است اذا فرغ احدکم من التشهد الاخیر فلیتعوذ بالله من اربع یعنی چون فارغ شود یکی از شما از تشهد آخر
باید که پناه بگیرد بخدا از چهار چیز فذکر نحوا من حدیث الباب و همین ست مختار علما که دعا پیش از سلام مستحب است **باب**
صفة السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم وتحلیلها السلام چیزیکه حلال میکند بر مصلی بر آمدن از نماز و سخن گفتن سلام
است **مالک** عن نافع عن ابن عمر فی حدیث التشهد انه کان یقول السلام علیکم عن یمینه ثم یرد علی الامام فان
سلم علیه احد عن یساره رد علیه ابن عمر میگفت السلام علیکم بجانب راست خود بعد از آن رد میکرد بر امام پس اگر
سلام میکرد کسی بر او از جانب چپ او رد میکرد بروی مترجم گوید اختیار امام مالک آنست که امام و منفرد یک تسلیم گوید
السلام علیکم قصد کند بآن پیش روی خود بعد از آن بجانب راست سر خود را بگرداند و مقتدی یک تسلیم همچنین بطریق
بگوید و دیگر بجانب امام پیش روی خود قصد بکند و اگر بجانب یسار کسی بر او سلام بکند تسلیم سیوم بجانب یسار گوید این اقل
سلام است و اکمل آن بحدیث ترمذی عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یسلم عن یمینه وعن یساره
السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله و لهذا جمهور علما بدو تسلیمه قائل شده اند در حق امام و منفرد و مقتدی
و بزیادت ورحمة الله والله اعلم مسئله اقل سلام السلام علیکم یکبار ست چنانکه ابن عمر میکرد و اکمل آن السلام علیکم ورحمة الله
بجانب راست و چپ التفات نموده مسئله ترتیب ارکان بوجهی که ذکر کرده شده فرض است زیرا که چون رجوع کنیم بمفهوم
از لفظ صلوة و نماز یکه بغیر ترتیب کرده شود اطلاق لفظ صلوة بر آن راست نمی آید پس اگر سجود پیش از رکوع کند عمداً
نماز فاسد شود و اگر سهواً کند آنچه بعد متروک ست لغو ست و از سهوا متروک نماز خود را تمام کند و سجده سهو کند **باب**

قلت ٥٧ اخرج ابو داود عن ابی هریرة اذا فرغ احدکم من التشهد الاخیر فلیتعوذ بالله من اربع فذکر نحوا من حدیث الباب و علیه قول اهل العلم ان الدعاء قبل السلام مستحب

قلت ٥٨ عامة اهل العلم

118

علی انه یسلم تسلیمتین عن یمینه وعن شماله السلام علیکم ورحمة الله السلام علیکم ورحمة الله واحتجوا بحدیث عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم رواه ابو داود والترمذی وقال مالک یسلم الامام والمنفرد تسلیمة واحدة السلام علیکم ...

من الصلوة الى اى جهته شاء باز گردد مصلی از نماز بهر جانبی که خواهد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى

بن حبان عن عمه واسع بن حبان انه قال كنت اصلى وعبد الله بن عمر مسند ظهره الى جدار القبلة فلما قضيت

صلوتي انصرفت اليه من قبل شقي الايسر فقال عبد الله بن عمر ما منعك ان تنصرف عن يمينك قال فقلت

رايتك فانصرفت اليك فقال عبد الله فانك قد اصبت ان قائلا يقول انصرف عن يمينك فاذا كنت

تصلى فانصرف حيث شئت ان شئت على يمينك وان شئت على يسارك واسع ابن حبان گفت من نماز

میگذاردم و عبد الله بن عمر نهاده بود پشت خود را بدیوار قبله پس وقتیکه تمام کردم نماز خود را بازگشتم بسوی او بجانب چپ خود

پس گفت عبد الله بن عمر چه چیز منع کرد ترا از آنکه بازگردی بسوی راست خود گفتم دیدم ترا پس بازگشتم بسوی تو گفت عبد الله

هر آئینه تو نیک کردی هر آئینه گوینده میگوید که بازگرد بسوی جانب راست خود البته پس وقتیکه نماز میکنی بازگرد بهر جانبی که خواهی

اگر خواهی بجانب راست خود و اگر خواهی بجانب چپ خود **باب** الذكر بعد السلام در بیان ذکری که بعد از سلام مسنون است

مالك عن ابي عبيد مولى سليمن بن عبد الملك عن عطا بن يزيد الليثي عن ابي هريرة انه قال من سبح دبر كل

صلوة ثلثا وثلثين وكبر ثلثا وثلثين وحمد ثلثا وثلثين وختم المائة بلا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله

الحمد وهو على كل شئ قدير غفرت ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر ابوهریره گفت هر که سبحان الله بگوید بعد هر نماز سی و سه

مرتبه و الله اکبر بگوید سی و سه مرتبه و الحمد لله بگوید سی و سه مرتبه و ختم کند صد را باین کلمه لا اله الا الله وحده الخ آمرزیده شود

گناهان او اگرچه باشند مانند کف دریا **باب** من سلم من ركعتين ساهيا اتم و سجد سجدتين بعد التسليم هر که سلام

بعد از دو رکعت در نماز سه گانی یا چهارگانی فراموش کرده باید که نماز خود را اتمام کند و سجده کند دو سجده بعد سلام **مالك**

عن ايوب بن ابي تميمة السختياني عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف

من اثنتين فقال له ذو اليدين اقصرت الصلوة ام نسيت يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصدق

ذو اليدين فقال الناس نعم فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى ركعتين اخريين ثم سلم ثم كبر فسجد مثل

سجوده او اطول ثم رفع ثم كبر فسجد مثل سجوده او اطول ثم رفع مرویست از ابی هریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم

بازگشت از دو رکعت نماز پس گفت او را ذو الیدین آیا کوتاه ساخته شد نماز را یا فراموش کردی تو یا رسول الله

فرمود آنحضرت صلعم آیا راست گفته است ذو الیدین پس گفتند مردمان آری پس برخاست آنحضرت صلی الله علیه وسلم

پس گذارد دو رکعت باقی مانده بعد از آن سلام داد بعد از آن تکبیر گفت پس سجده کرد مانند سجود خود در نماز یا درازتر از آن

بعد از آن سر بر داشت باز تکبیر گفت پس سجده کرد مانند سجود خود در نماز یا درازتر از آن بعد از آن سر بر داشت

مالك عن ابن شهاب عن ابي بكر بن سليمن بن ابي حثمة قال بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركع ركعتين

من احدى صلوتى النهار الظهر او العصر فسلم من اثنتين فقال له ذو الشمالين رجل من بني زهرة بن كلاب اقصرت

الصلوة يا رسول الله ام نسيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما قصرت الصلوة وما نسيت فقال له

ذو الشمالين قد كان بعض ذلك يا رسول الله فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم على الناس فقال اصدق

ذو الشمالين فقالوا نعم فاتم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بقي من الصلوة ثم سلم ابو بكر بن سليمان گفت خبر رسيد

است بمن كه رسول الله صلعم گذارد دو ركعة از يكى دو نماز آخر روز ظهر بود يا عصر پس سلام داد بعد از دو ركعة پس عرض كرد

بجناب او صلعم ذو الشمالين مردى از بنى زهره بن كلاب آيا كوتاه ساخته شد نماز يا رسول الله يا فراموش فرمودى پس گفت آنحضرت صلعم

نه كوتاه گردانيده شده است نماز و نه من فراموش نموده ام پس گفت او را ذو الشمالين هر آينه بوده است بعض آنچه مذكور شد يا رسول الله

پس روى آورد آنحضرت صلعم بمردمان پس پرسيد آيا راست گفت ذو الشمالين گفتند آرى يا رسول الله پس تمام كرد آنحضرت صلعم

آنچه باقى مانده بود از نماز بعد از ان سلام داد مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وعن ابي سلمة

بن عبد الرحمن مثل ذلك ابن شهاب از سعيد بن المسيب و از ابو سلمة بن عبد الرحمن مانند اين روايت كرد قال

يحيى قال مالك وكل سهو كان نقصانا من الصلوة فان سجوده قبل السلام وكل سهو كان زيادة في الصلوة

فان سجوده بعد السلام گفت مالك هر سهو يكه نقصان است از نماز پس هر آينه سجود او پيش از سلام است و هر سهو يكه

زياده است در نماز پس هر آينه سجود او بعد از سلام است مترجم گويد درينجا تشهد و سلام براى سجده سهو مذكور نشده

و مذهب جمهور همين است كه بعد سجده سهو تشهد و تسليم نيست والله اعلم مسئله آنحضرت صلى الله عليه وسلم سلام داد

و آن قاطع صلوة است و فعل كثير كرد كه در صورة عمد ناقض صلوة است بعد از ان بياد آورد و اتمام نمود

و سجده كرد پس دانسته شد كه فعل چيزى كه عمدا آن ناقض نماز است بطريق سهو موجب سجده سهو است مسئله

گفته اند كه تطويل ركن قصير مثل قومه و جلسه بين السجدتين مبطل است و فيه نظر زيرا كه بعض صحابه روايت كرده اند

كه قومه ركوع و سجده آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ما بين السجدتين قريب سوا بوده است و بعضے صحابه چندان

مى ايستاد در قومه كه حاضران گمان ميكردند كه سهو كرده است پس تطويل اين اركان فى الجملة مشروع است

اگرچه سنتى كه جمهور بران رفته اند قصر آنها است مسئله اگر تشهد اول را فراموش كرد و راست بايستاد و در آن

حالت بياد آورد عود نكند و اگر راست نه ايستاده است عود كند اما اول پس بمحض حديث و اما ثانى پس بمفهوم آن و سجده سهو نكند

بجهت عدم تمام قيام باب من اتم من ركعتين ولم يجلس ساهيا سجد سجدتين قبل التسليم هر كه بايستد بعد دو ركعت از نماز ناگاه بى جا بگاه

الى الكبر وقوف التشهد الصلوة كذا في واستحب له الشافعي وهى فعل شيء يبطل الصلوة عمدا دون سهوه واما محل سجود السهو فاختلفوا فيه قال الشافعي محله قبل بين التشهد والسلام ابدا وقال ابو حنيفة محله بعد السلام ابدا وقال مالك ان سهى بنقص سجد قبل السلام وان بزيادة فبعده

و نه نشیند نشستن نخستین فراموش کرده باید که در آخر نماز سجده کند دو سجده پیش از سلام **مالك** عن ابن شهاب عن

الاعرج عن عبد الله بن بحينة انه قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه [وسلم] ركعتين ثم قام فلم يجلس فقام الناس معه

فلما قضى صلوته ونظرنا تسليمه كبر ثم سجد سجدتين وهو جالس قبل التسليم ثم سلم ، عبد الله بن بحينة گفت

گذارد برای ما یعنی امامت کرد در نماز برای ما رسول الله صلی الله علیه وسلم دو رکعت پس ایستاد و پس نه نشست پس ایستادند

مردمان همراه او پس وقتیکه تمام کرد نماز خود را و منتظر شدیم سلام گفتن او را تکبیر گفت بعد از آن سجده کرد دو سجده و او نشسته بود

پیش از سلام بعد از آن سلام داد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن بن هرمز عن عبد الله بن بحينة انه

قال صلى لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر فقام في اثنتين ولم يجلس فيهما فلما قضى صلوته سجد سجدتين

ثم سلم بعد ذلك عبد الله بن بحینه گفت که گذارد برای ما آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز ظهر را پس ایستاد از دو رکعت

و نه نشست در آن دو رکعت پس ایستادند مردمان همراه او پس وقتیکه تمام کرد نماز خود را سجده کرد دو سجده باز سلام داد بعد

مسئله ازین حدیث علیه ترک قعده اولی یا تشهد او سجده سهو را فهمیده شد و اما ترک تشهد فقط پس حجت

آنست که قعده مشروع نشده است مگر برای تشهد پس ترک وی احق است بعلیه و شافعیه ترک قنوت و صلوة علی النبی صلعم را

در قعده اولی مانند ترک قعده اولی و تشهد او ساخته اند و چون نزد یک ما قنوت سنت قائمه نیست و همچنین درود در قعده اولی

موکد نیست این مسئله بر قاعده ما راست نباشد **باب** من قام في اربع ساهيا وصلى خامسة سجد سجدتين بعد التسليم هر که

بایستد در چهار رکعت و گذارد در رکعت پنجم را خواه بعد از قعده آخره یا بغیر آن فراموش کرده باید که سجده کند دو سجده بعد از سلام فيه حديث

الشيخين عن ابن مسعود قال يحيى قال مالك فيمن سهى في صلوته فقام بعد اتمام الاربع فقرأ ثم ركع فلما رفع راسه من ركوعه ذكر

انه قد كان اتم انه يرجع فيجلس ولا يسجد ، ولو سجد احدى السجدتين لم ار ان يسجد الاخرى ثم اذا قضى صلوته فليسجد

سجدتين وهو جالس بعد التسليم گفت مالک در باب شخصیکه فراموش کرد در نماز خود پس ایستاد بعد تمام کردن خود چهار رکعت را پس قراءت کرد

باز رکوع کرد پس وقتیکه برداشت سر خود را از رکوع خود یاد آورد که وی تمام کرده بود نماز را باید که این شخص رجوع کند پس بنشیند و سجده نکند اگر

درین صورت سجده کرده باشد یکی از دو سجده و نمی بینم که سجده دیگر کند بعد از آن چون تمام کرد نماز خود را باید که سجده کند دو سجده و او

نشسته باشد بعد سلام دادن **مسئله** تنقیح کرده اند این را بزیادة رکعتی فما فوق آن در نماز بسهو پس درین صورت زیاده را

کان لم یکن بکند و نظم صلوة را تمام نماید و سجده سهو کند **باب** من شك في صلوته هل صلى ثلثا او اربعا فليصل ركعة اخرى ثم ليسجد

سجدتين قبل التسليم هر که شک کند در نماز خود که آیا گذارده است سه رکعت یا چهار رکعت پس باید که مقرر کند او را سه رکعت و باید که بگذارد

رکعت دیگر را بعد از آن باید که سجده کند دو سجده پیش از سلام **مالك** عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال ان احدکم اذا قام یصلی جاءه الشیطان فلبس علیه حتی لا یدری کم صلی فاذا وجد ذلک احدکم
فلیسجد سجدتین وهو جالس رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آئینه یکی از شما وقتیکه می ایستد و جائیکه نماز میگزارد پیش او
شیطان می آید پس مشتبه میگرداند بروی تا آنکه نمیداند که چه قدر گذارده است پس چون بیابد همچنین را یکی از شما باید که سجده کند
دو سجده و او نشسته باشد مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا شک احدکم
فی صلوته فلم یدر کم صلی ثلثاً ام اربعاً فلیصل رکعة ولیسجد سجدتین وهو جالس قبل التسلیم فان کانت الرکعة
التی صلی خامسة شفعها بهاتین السجدتین وان کانت رابعة فالسجدتان ترغیم للشیطان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
وقتیکه شک کند یکی از شما در نماز خود پس نداند که چه قدر گذارده است آیا سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت پس باید که بگذارد
یک رکعت دیگر و باید که سجده کند دو سجده و او نشسته است پیش از سلام پس اگر باشد رکعتی که گذارده آن را رکعت پنجم شفع ساخته باشد
آن را این دو سجده و اگر باشد رکعت چهارم پس دو سجده خاک آلوده کردن است روی شیطان را مالک عن عمر بن محمد
بن زید عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول اذا شک احدکم فی صلوته فلیتوخ الذی یظن انه
نسی من صلوته فلیصله ثم لیسجد سجدتی السهو وهو جالس عبد الله بن عمر میگفت چون شک کند یکی از شما در نماز خود
پس باید که قصد کند چیزی را که گمان میکند که فراموش کرده است از نماز خود پس باید که بگذارد آن را بعد از آن سجده کند دو سجده
سهو و او نشسته باشد مالک عن عفیف بن عمرو السهمی عن عطاء بن یسار انه قال سألت عبد الله بن عمرو بن
العاص وکعب الاحبار عن الذی یشک فی صلوته فلا یدری کم صلی ثلثاً ام اربعاً فکلاهما قال لیصل رکعة اخری ثم لیسجد
سجدتین وهو جالس عطاء بن یسار گفت سوال کردم عبد الله بن عمرو بن العاص را و کعب احبار را از شخصیکه شک میکند در نماز
خود پس نمیداند که سه رکعت گذارده است یا چهار رکعت پس هر دو گفتند باید که بگذارد رکعت دیگر را بعد از آن سجده کند دو سجده
و او نشسته باشد مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا سئل عن النسیان فی الصلوة قال لیتوخ احدکم
الذی یظن انه نسی من صلوته فلیصله عبد الله بن عمر وقتیکه سوال کرده میشد از نسیان در نماز میگفت باید که قصد کند
یکی از شما چیزی را که گمان میکند که وی فراموش کرده است از نماز خود پس بگذارد آن را مالک انه بلغه ان رجلا
سأل القاسم بن محمد فقال انی اهم فی صلوتی فیکثر ذلک علی فقال القاسم امض فی صلوتک فانه لن یذهب عنک
حتی تنصرف وانت تقول ما اتممت صلوتی شخصی سوال کرد قاسم بن محمد را پس گفت هر آئینه من شک میکنم در نماز خود
پس بسیار میباشد این شک من پس گفت قاسم برو در نماز خود پس هر آئینه حال اینست که نخواهد رفت شک از تو تا آنکه
باز گردی و تو میگوئی که من تمام نکرده ام نماز خود را مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انی لانسی او انسی

لا تسیٔ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر آئینه من فراموش میکنم یا گفت فراموشی انداخته میشود بر من تا راهی مقرر کنم برای امت

مسئله نتیجه کرده اند ازین را بشک در رکنی در اثنای صلوة پس اگر شک حاصل شود در رکنی مثل رکوع وسجود آن رکن را بکند

وسجده سهو دهد و شک بعد فراغ نماز موثر نیست و در حدیث کوفیین آمده است که در صورت شک تحری کند صواب را

وآنحضرت صلی الله علیه وسلم رجوع کردند بقبول ذوالیدین وقول حضرت ابو بکر وعمر پس فهمیده شد که در صورت وقوع شک

مخرج سه چیز است اخذ باقل وتحری صواب ورجوع بقول ثقه والله اعلم ودر هر صورت سجده سهو باید کرد واقوی آن است

که اگر در اثنای صلوة شک زایل شد سجده سهو لازم نگردد **باب** العمل الیسیر لا یبطل الصلوة عمل قلیل باطل نمیگرداند

نماز را **مالک** عن عامر بن عبد الله بن الزبیر عن عمرو بن سلیم الزرقی عن ابی قتادة الانصاری ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم کان یصلی وهو حامل امامة بنت زینب ابنة رسول الله صلی الله علیه وسلم ولابی العاص بن ربیعة

بن عبد الشمس فاذا سجد وضعها واذا قام حملها رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد وحالانکه او برداشته بود

امامه دختر زینب او زینب دختر آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم وامامه از صلب ابو العاص بود یعنی وقتیکه سجده میکرد

بر زمین می نهاد او را و وقتیکه قیام میکرد بر میداشت او را مترجم گوید همچنین گفت یحیی بن یحیی ولابی العاص بن ربیعة

وصواب ابن ربیع است **مالک** عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة

زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت کنت انام بین یدی رسول الله صلی الله علیه وسلم ورجلای فی قبلته فاذا سجد غمزنی

فقبضت رجلی فاذا قام بسطتهما قالت والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح حضرت عائشه گفت که خواب میکردم پیش

روی رسول الله صلی الله علیه وسلم ودو پای من در جانب قبله آنحضرت صلعم بود وقتیکه سجده میکرد میگرفت مرا پس می بستم

پای خود را پس وقتیکه می ایستاد میکشادم دو پای خود را گفت حضرت عائشه وخانهای آن روز نبود انجا چراغها **مالک**

عن ابن شهاب عن ابی امامة بن سهل بن حنیف انه قال دخل زید بن ثابت المسجد فوجد الناس رکوعاً فرکع

ثم دب حتی وصل الصف سهل بن حنیف گفت درآمد زید بن ثابت بمسجد پس یافت مردمان را در رکوع پس رکوع کرد

ازان آهسته آهسته رفت تا آنکه رسید بصف **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن مسعود کان یدب راکعاً خبر رسید امام

مالک که عبد الله بن مسعود دبیب میکرد در رکوع بوده **مالک** عن یزید بن رومان انه قال کنت اصلی الی جانب نافع

بن جبیر بن مطعم فیغمزنی فافتح علیه ونحن نصلی یزید بن رومان گفت که من نماز میگذاردم بر پهلوی نافع بن جبیر پس میگرفت

مرا پس میکشادم قراءة را برای او حالانکه ما نماز میگذاردیم مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که اتفاق کرده اند علماء

برآنکه عمل یسیر مبطل نماز نیست در فتاوی عالمگیری مذکورست که اگر طفلی یا جامه را بر دوش خود برداشت نماز فاسد نمیشود

۱۲۳

آری اگر در برداشتن چیزیکه بتکلف آنرا بردارد فساد نماز ست و در منهاج مذکورست که کثرة عمل بعرف معلوم میشود و یکبار و کام یا گام یک
ضرب قلیل ست و ثلاث در حد کثرت داخل میشود و همچنین جستن خلاف عادة عمل کثیرست و حرکات خفیفه متوالیه مثل تحریک انگشتان
در تسبیح یا خاریدن بدن قلیل ست و صحیح نزدیک فقیر در حد کثرت و قلت انست که تامل کرده شود در افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در نماز مانند حمل امامه و غمز عائشه و فتح باب حجره و نزول از منبر و صعود بران پس آنچه اهل عقل حکم کنند که کمترست ازان افعال
یا برابر آنست آنرا قلیل گویند و آنچه زیاده ازان باشد در حکم اکثر بود و آنچه گفته اند که قلة و کثرة را دانسته می شود بعرف بغیر مقایسه
افعال آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک فقیر صحیح نیست زیرا که قلة و کثرت در هر چیزی جدا باشد و عرف مختلف ست در هر چیز
پس قابل معیاریة نباشد **باب** اذا سلّم علی المصلی لا یرد کلاما بل یشیر بیدا وقتیکه سلام کرده شود بر مصلی جواب سلام نده
بسخن گفتن بلکه اشاره کند بدست خود **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر مر علی رجل و هو یصلی فسلم علیه فرد الرجل کلاما
فرجع الیه عبد الله بن عمر فقال له اذا سلم احدکم و هو یصلی فلا یتکلم و لیشیر بیده عبد الله بن عمر میگذشت بر مردی و او نماز میخواند
پس سلام کرد بروی پس جواب سلام داد آن مرد بسخن گفتن یعنی بزبان گفت و علیکم السلام پس بازگشت بسوی او عبد الله بن عمر
پس گفت چون سلام داده شود بر یکی از شما و او نماز میگذارد پس باید که سخن نگوید و باید که اشاره کند بدست خود مترجم گوید
عبد الله بن عمر باعادهٔ نماز امر نکرد بلکه او را نهی کرد که دیگر در نماز سخن نگوید و همچنین آنحضرت صلعم معاویه بن الحکم سلمی را منع فرمود
ازانکه سخن بگوید و امر باعاده نماز نفرمود و فقیر تا حال مطلع نشده ست بر دلیلی از دلایل شرعیه که دلالت کند بر وجوب اعادهٔ
نماز از کلام و آنچه هست دلالت میکند بر منع کلام فقط و در عالمگیری مذکورست که اگر غیر امام خود را یک حرف یا زیاده بر آن
تعلیم کرد نماز فاسد شد مگر آنکه مراد این شخص تلاوت باشد نه تعلیم و اگر بر امام خود فتح کرد پس صحیح انست که نماز فاسد نمیشود
بهیچ حال خواه نماز فرض باشد یا نفل و خواه بعد قراءة ما یجوز به الصلوة فتح کرده باشد یا قبل ازان و در منهاج مذکورست که
اگر مصلی بنظم قرآن تکلم کند بقصد تفهیم فاسد نمی شود نماز او و الا فاسد میشود مثلاً شخصی کلمه یا یحیی خذ الکتاب بقوة بر زبان راند
و قصد قراءة قرآن نماید هیچ باک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر مصلی رد سلام کند نمازش باطل میشود و اگر بدست
اشاره کند در مذهب امام اعظم جایز نیست و نزد غیر وی جایزست والله اعلم **باب** اذا ناب شیء مما یقتضی تنبیه الامام و غیره
فلیسبح الرجال و لیصفق النساء چون پیدا شود چیزی از جنس آنچه اقتضا نماید خبردار ساختن امام یا غیر امام باید که سبحان الله
گویند مردان و باید که دستک زنند زنان **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن سهل بن سعد الساعدی ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم ذهب الی بنی عمرو بن عوف لیصلح بینهم و حانت الصلوة فجاء المؤذن الی ابی بکر الصدیق فقال
اتصلی بالناس فاقیم فقال نعم فصلی ابو بکر فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم و الناس فی الصلوة فتخلص

قوله یشیر ... علی انه لا یرد السلام و یشیر بیده ... لا یرد باللسان ... بطلت صلاته و قال ابو حنیفة لا یرد السلام ... ولا یشیر بیده ١٢

وقف في الصف فصفق الناس وكان ابوبكر لا يلتفت في صلوته فلما اكثر الناس من التصفيق التفت ابوبكر فرای

رسول الله صلی الله علیه وسلم فاشار اليه رسول الله صلی الله علیه وسلم ان امکث مکانك فرفع يديه فحمد الله

على ما امره به رسول الله صلی الله علیه وسلم من ذلك ثم استاخر حتى استوى في الصف وتقدم رسول الله

صلی الله علیه وسلم فصلی ثم انصرف فقال يا ابابكر ما منعك ان تثبت اذ امرتك فقال ابوبكر ما كان لابن

ابي قحافة ان يصلي بين يدي رسول الله صلعم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لي رايتكم اكثرتم من التصفيح

من نابه شيء في صلوته فليسبح فانه اذا سبح التفت اليه وانما التصفيح للنساء رسول الله صلی الله علیه وسلم رفت

بسوی قبیله بنی عمرو بن عوف تا صلح فرماید میان ایشان و وقت نماز درآمد پس آمد موذن بسوی ابوبکر الصدیق

پس گفت آیا نماز میگذاری با مردمان پس اقامت گویم یعنی آیا امامت میکنی پس گفت ابوبکر آری پس نماز شروع کرد

ابوبکر الصدیق پس آمد رسول الله صلعم و مردمان در میان نماز بودند پس صفوف را شگافته برآمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

تا آنکه استاد در صف اول پس دستک زدند مردمان و حضرت ابوبکر التفات نمی نمود در نماز خود پس چون بسیار

کردند مردمان دستک زدن را التفات فرمود ابوبکر صدیق پس دید آنحضرت را صلعم پس اشاره فرمود آنحضرت بسوی

حضرت ابوبکر که درنگ کن در جای خود پس برداشت حضرت ابوبکر دو دست خود را پس حمد گفت خدای تعالی را

بر چیزیکه امر فرموده او را بآن آنحضرت صلی الله علیه وسلم ازین کار یعنی بر تشریفیا استنابه حمد گفت بعد ازان فرود آمد

تا آنکه برابر شد با مردمان در صف و پیش رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز گذارد و بعد ازان بازگشت

بمردمان یعنی بعد انقضای نماز پس فرمود ای ابوبکر چه چیز منع کرد ترا ازانچه ثابت باشی در مکان خود وقتیکه

امر کردم ترا پس گفت حضرت ابوبکر آن مرتبه نبود ابن ابی قحافه را که نماز گذارد در پیش روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

پس فرمود رسول صلعم چیست مرا که دیدم شما را درین حالت که بسیار کردید دستک زدن را هر که پیش آید او را

چیزی در نماز او پس باید که تسبیح گوید پس هرآئینه حال اینست که وقتیکه تسبیح گوید آدمی التفات کرده شود بسوی او

و جز این نیست که دستک زدن مر زنان را خاص است مترجم گوید ازینجا معلوم میشود که اگر شخصی در بعض نماز خود

امام باشد و در بعض آخر مقتدی جایز است و نیز معلوم شد که جایز است مفارقت امامی و اقتدا با مام دیگر در اثنای

نماز و ازینجا دانسته شد که اگر ذکری بقصد تفهیم غیری بوده باشد مفسد صلوة نیست و تصفیق نیز مفسد صلوة نیست

و در حکم اوست اشاره مفهمه و گفته اند که تصفیق بضرب دست راست بر پشت دست چپ باید کرد والا نماز تباه شود

و این مسئله پیش فقیر صحیح نیست زیرا که در حدیث فلیصفق النساء واقع شد و تعیین هیئة تصفیق نکردند

وفي هذا الحديث جواز ان يكون في بعض الصلوة اماما وفي بعضها ماموما وفي هذا الحديث جواز ان يحمد الله اذا حدث له نعمة في الصلوة ويجوز الاشارة المفهمة ... التصفيق ... وفيه ان ذكر الله تعالى في الصلوة ... القرآن ... مع ذلك الاعلام ... البخاري

باوجود آنکه شایع در تصفیق ضرب بطن دست راست ست بر بطن دست چپ نزدیک عدم بیان خاطر بهمان طرف شایع

میشود پس ترک بیان نزدیک حاجت بیان عموم ست والله اعلم و آنکه گفته اند که این هیئة لعب ست لانسلم که مطلق لعب باشد

و در حکم ذکر ست نظم قرآن که مفهم باشد مانند یا یحیی خذ الکتاب بقوة اگر میدانند که نظم قرآن ست و عدول از سائر کلام بجهته

آن کرده ست مسئله تنحنح و بکا و ضحک از جنس کلام نیست لیکن در حکم اوست پس اگر اکثار این چیزها کند بوجهی که عقلاء

بانقطاع مجلس صلوة و نظم آن حکم کنند باطل شود **باب** لا تفسد الصلوة بالکلمة او الکلمتین اذا کانت خطأ او سهوا او لاصلاح

الصلوة فاسد نمیشود نماز بیک سخن یا دو سخن اگر باشد آن سخن که صادر شده باشد بخطا یا بسهو یا برای اصلاح نماز **مالک** عن

داؤد بن الحصین عن ابی سفیان مولی بن ابی احمد انه قال سمعت اباهریرة یقول صلی لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة العصر فسلم فی رکعتین فقام

ذوالیدین فقال اقصرت الصلوة یا رسول الله ام نسیت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل ذلک لم یکن فقال قد کان بعض ذلک

یا رسول الله فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی الناس فقال اصدق ذو الیدین فقالوا نعم فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتم ما بقی

من الصلوة ثم سجد سجدتین بعد التسلیم وهو جالس ابوهریره روایت کرد که گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز عصر را

پس سلام داد در دو رکعت پس برخاست ذوالیدین و عرض نمود که آیا کوتاه ساخته شد نماز یا رسول الله یا فراموش

کردی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچ یکی از ینها نبوده است پس گفت ذوالیدین هر آینه بوده است بعض این

یا رسول الله پس متوجه شد آنحضرت بر مردمان پس فرمود آیا راست گفته ست ذوالیدین پس گفتند صحابه آری پس ایستاد

رسول الله صلی الله علیه وسلم پس تمام کرد آنچه باقی مانده بود از نماز بعد از آن سجده کرد دو سجده بعد سلام دادن

مترجم گوید رضی الله عنه بغوی از عطا و شعبی و اوزاعی و مالک و شافعی نقل کرده ست که کلام ناسی و جاهل باطل نمیکند نماز را و

اوزاعی نقل کرده ست که اگر تکلم کند بقصد سخنی که در وی مصلحت نماز ست چنانکه امام ایستاده باشد در محل نشستن پس اورا

بگوید بنشین یا جهر کند در موضع اخفا پس گوید اخفا کن باطل نمیشود نماز و ابن حاجب گفته ست واما الکلام عمدا لغیر

صلاحها مبطل قل او کثر ولا صلاحها لا یبطل مثل لم تکمل فیقول اکملت ومثل ان یسأل فیخبر و جمعی که کلام عمدا مطلقا مفسد

صلوة گفته اند تکلف کرده اند بجوابیکه ذهن سلیم آنرا قبول نمیکند پس بعض گفته اند این قصه پیش از تحریم کلام بود

در نماز بعد از آن منسوخ شد بغوی جواب داده ست که این قول باطل ست زیرا که تحریم کلام بمکه بود و این قصه را ابوهریره

و عمران بن الحصین ذکر کرده اند و ایشان متاخر الهجرة اند و بعض گفته اند که کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسهو بود

و کلام ذوالیدین بر توهم نسخ و قصر صلوة بود پس حکم او حکم ناسی باشد و کلام ابوبکر و عمر و سائر قوم بنا بر وجوب جواب

پیغمبرست صلعم اگرچه در نماز باشد و آن مخصوص بآن حضرت ست صلعم **باب** جواز مسح الحصباء مسحا خفیفا

قلت اختلفوا فی هذا الحدیث فقال ابوحنیفة کلام الناسی یبطل الصلوة وهذا الحدیث کان قبل تحریم الکلام ثم نسخ فیه بحث لان تحریم الکلام کان بمکة وهذه القصة بالمدینة وقال الشافعی کلام الناسی لا یبطل الصلوة وکلام العامد یبطلها ولو قل وتاویل الحدیث عنده ان النبی صلی الله علیه وسلم کان ناسیا فانما کلامه علی ان الصلوة قد تمت وهو نسیان وکلام ذی الیدین ... الصلوة ... الرسول صلی الله علیه وسلم لا تبطل الصلوة وقال مالک ان کان یسیرا لاصلاح الصلوة لا یبطل ... من الکلام ١٢

واستحباب قضه باب در جواز دست رسانیدن بسنگریزها یعنی برای هموار کردن در نماز و مستحب نکردن این کار ست

مالك عن ابی جعفر القاری انه قال رایت عبد الله بن عمر اذا اهوی لیسجد مسح الحصباء لموضع جبهته

مسحاً خفیفاً ابو جعفر قاری گفت دیدم عبد الله بن عمر را چون فرو میشد تا سجده کند دست میرسانید بسنگریزها برای

جای پیشانی خود دست رسانیدن سبک **مالك** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان ابا ذر کان یقول مسح الحصباء

فی الصلوة مسحة واحدة وترکها خیر من حمر النعم ابو ذر غفاری می گفت دست رسانیدن بسنگریزها در نماز یکبار ست

وترک آن بهتر ست از گله شتران سرخ مترجم گوید ترک آنچه مشغول کند مصلے را از محافظت ارکان صلوة بهتر ست لکن

فاسد نمیکند نماز را تا وقتیکه عمل کثیر نباشد **باب** استحباب ترك الالتفات فی الصلوة باب در مستحب بودن ترک توجه

بجانب غیر قبله در نماز **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر لم یکن یلتفت فی صلوته عبد الله بن عمر التفات نمیکرد

در نماز خود یعنی چپ و راست نمی نگریست **مالك** عن ابی جعفر القاری انه قال کنت اصلی وعبد الله بن

عمر امامی ولا اشعر به فالتفت فغمزنی ابو جعفر گفت نماز میگذاردم و عبد الله بن عمر پس پشت من بود و من ندانستم

او را پس التفات کردم پس بدست گرفت مرا یعنی اشاره کرد بانکه التفات مکن مترجم گوید التفات را سه مرتبه ست

اول آنکه بگوشه چشم نگرد و رخسار و گردن بحال خود باشد و این قسم التفات نه مکروه ست و نه مفسد نماز بلکه از حضرت رسالت

علیه الصلوة والسلام ثابت شده دوم آنکه رخسار خود را بگرداند بدون آنکه از استقبال قبله محول شده باشد و این قسم

حرام ست و مبطل صلوة نیست سیوم آنکه التفات قبله برهم خورد و اکثر بدن از استقبال قبله منحرف شود و این قسم مبطل

صلوة ست **باب** التاکید فی حضور الجماعة باب در بیان تاکید حاضر شدن بجماعت **مالك** عن ابی الزناد

عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده لقد هممت ان امر بحطب فیحطب

ثم امر بالصلوة فیؤذن لها ثم امر رجلا فیؤم الناس ثم اخالف الی رجال فاحرق بیوتهم والذی نفسی بیده لو یعلم

احدهم انه یجد عظما سمینا او مرماتین حسنتین لشهد العشاء رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم بکسی که نفس من

در دست قدرت اوست هر آئینه قصد کردم که بفرمایم جمع کردن هیمه پس جمع کرده شود آنرا بعد ازان بفرمایم نماز پس

اذان گفته شود برای نماز و بعد ازان بفرمایم شخصے را پس امامت کند مردمان را بعد ازان تخلف کنم از نماز متوجه شده

بسوی مردمانی که حاضر نشده اند یا معنے اینست در غیبت این مردمان و بیخبری ایشان متوجه شوم بخانهای ایشان

پس بسوزانم خانهای ایشانرا قسم بکسیکه نفس من در دست قدرت اوست اگر بداند یکے از ایشان که می یابد

استخوان چرب را یا دو استخوان پهلو که نیک باشد البته حاضر شود بنماز عشا مصلے اقوی اقوال آنست که جماعت فرض بالکفایه ست

است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود مثلا در قریه صغیره یکجا و در کبیره چند جا زیرا که خدا تعالی فرمود و اقیموا الصلوة یعنی اقامت ترویج آن و اظهار اوست و ضبط کرده اند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترویج و اظهار را باقامت جماعت و در حدیث ابی داؤد آمده ما من ثلثة فی قریة او بدو لا تقام فیهم الصلوة الا استحوذ علیهم الشیطان ای غلب و در حق هر کسی سنت موکده که ترک آن بی عذر مستحق ملامت میسازد و حضور مساجد نیز سنت موکده پس اگر در خانها بجماعت نماز گزارند بوجهی که مشهور گردد فرض بالکفایه ادا شد و استحقاق ملامت بر ترک عمارت مساجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت بر فرضیت جماعت دارد علما در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه لقد هممت الخ دلالت بر تحریم ترک جماعت نمیکند زیرا که آدمی قصد چیزها میکند بجهت مصلحتی بعد از ان معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را برهم میزند نیز میتوان گفت که متخلفان از جماعت در ان زمانه غیر از منافقان دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس این قصد بنا بر نفاق بود

باب الرخصة فی ترک الجماعة عند المطر

باب در رخصت ترک کردن جماعت نزدیک باران

مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر اذن بالصلوة فی لیلة ذات برد وریح فقال الا صلوا فی الرحال ثم قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یامر المؤذن اذا کانت لیلة باردة ذات مطر یقول الا صلوا فی الرحال عبد الله بن عمر اذان داد برای نماز در شبی صاحب سردی و باد پس گفت دانا و آگاه باشید بگذارید نماز را در خانها بعد از ان گفت هر آئینه رسول الله صلعم میفرمود موذن را وقتیکه میبود شب سرد و صاحب باران که بگوید الا صلوا الخ یعنی بگذارید نماز را در خانها در منهاج مذکورست که رخصت در ترک جماعت بهیچ حال نیست مگر بجهة عذر عام مثل باران یا باد تند وقت شب و همچنین گل و لای یا عذر خاص مثل مرض و در عالمگیری گفته که جماعت ساقط میشود باعذار چنانچه بر مریض و مقعد و امثال آنها واجب نیست و همچنین ساقط میشود بباران و گل و لای و به سردی شدید و تاریکی شدید

باب فضل الصلوة فی الجماعة

باب بیان فضیلت نماز گذاردن در جماعت **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال صلوة الجماعة تفضل صلوة الفذ بسبع وعشرین درجة رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نماز گذاردن در جماعة زیاده است یعنی از جهة ثواب بر نماز یکه تنها گذارده شود به بیست و هفت مرتبه **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال صلوة الجماعة افضل من صلوة احدکم وحده بخمسة وعشرین جزءا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاده ترست از نماز یکی از شما که تنها گذارد به بست و پنج جزء

باب فضل حضور الجماعة فی العتمة والصبح

باب در بیان فضیلت حاضر شدن در نماز عشا و نماز فجر **مالک** عن عبد الرحمن بن حرملة الاسلمی عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بیننا وبین المنافقین شهود العشاء

ف ۱ فی النهایة الرخصة فی الشرع اسم لما بنی علی اعذار العباد وهو ما یستباح بعذر مع قیام المحرم ۱۲ قال عاصم ف ۲ الرحال بالکسر جمع رحل وهو المنزل والمسکن قال فی الصحاح الرحل مسکن الرجل وما یستصحبه من الاثاث ۱۲ ملا علی قاری

(المعنی) ... الصحیح انها تسقط بالمطر والطین والبرد الشدید والظلمة الشدیدة ۱۲

ف ۳ الفذ بالذال المعجمة المنفرد ۱۲

۱۲۸

والصبح لا يستطيعونهما او نحو هذا رسول الله صلے الله علیه سلم فرمود علامت فارقه درمیان ما و درمیان منافقان حاضر شدن نماز عشا و نماز صبح ست منافقان نمیتوانند آنرا یا کلمه گفت مانند این مالك عن سمی مولی ابی بکر

بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا رسول الله صلے الله علیه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتے راکه در نماز عشا و نماز صبح ست البته بیایند بجماعت آنها اگرچه بر سرین خود عشیران باشند مالك عن ابن شهاب عن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمة ان عمر بن الخطاب

فقد سلیمن بن ابی حثمة فی صلوة الصبح وان عمر بن الخطاب غدا الی السوق ومسکن سلیمن بین السوق والمسجد فمر علی

الشفاء ام سلیمن فقال لها لم ار سلیمن فی صلوة الصبح فقالت انه بات یصلی فغلبته عیناه فقال عمر لان اشهد صلوة الصبح فی الجماعة احب الی من اقوم لیلة عمر بن الخطاب نیافت سلیمن بن ابی حثمه را در نماز صبح و عمر بن الخطاب اول روز رفت بسوی بازار و خانه سلیمن درمیان بازار و مسجد بوده ست پس گذشت بر شفا مادر سلیمان پس گفت اورا ندیدم من سلیمان را در نماز صبح پس گفت شفا هر آئینه او شب گذرانید دران حال که نماز میگذارد پس غالب شد بروی دو چشم وی یعنی بسبب طول قیام لیل وقت صبح بروی خواب غلبه کرد پس فرمود حضرت عمر هر آئینه آنکه حاضر شوم من نماز صبح را در جماعت بهتر ست نزدیک من از آنکه استاده شوم یکشب یعنی نماز تهجد گذارم تمام شب مالك عن

یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم عن عبد الرحمن بن ابی عمرة الانصاری انه قال جاء عثمان بن عفان الی الصلوة العشاء فرای

اهل المسجد قلیلا فاضطجع فی مؤخر المسجد ینتظر الناس ان یکثروا فاتاه ابن ابی عمرة فجلس الیه فساله من هو فاخبره فقال له ما معك من القرآن فاخبره فقال له عثمان من شهد العشاء فكانما قام نصف لیلة ومن شهد الصبح فكانما قام لیلة عبد الرحمن بن ابی عمرة گفت آمد عثمان بن عفان بسوی نماز عشا پس کم دید اهل مسجد را پس دراز کشید در آخر مسجد انتظار میکرد مردمان راکه بسیار شوند پس آمد نزدیک حضرت عثمان پسر ابی عمره پس نشست نزدیک او پس سوال کرد حضرت عثمان اورا که کیست پس ابن ابی عمره خبر داد اورا پس فرمود حضرت عثمان چیست با تو از قرآن پس خبر داد اورا پس گفت حضرت عثمان اورا هر که حاضر شود نماز عشا پس گویا که قیام کرده ست نیم شب را و هر که حاضر شود نماز صبح را نیز پس گویا قیام کرده ست تمام شب را مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه که در حدیث تاکید حضور جماعة در عشاء و صبح واقع شد و ازان جهة که بر اهل کسالت و منافقان بسیار دشوار ست پس شارع تاکید بلیغ فرمود درین دو نماز بتخصیص تا زجر باشد این مردمانرا و در بعض احادیث تاکید نماز عصر نیز آمده از آنجهة که اکثر ناس اهل زراعة و تجارت و حرفه در عصر هم در کارها میکنند و وقت

باب فضیلت
تخصیص وقتین الصلوتین
بالذکر انہا اثقلہما
علی النفس

۱۳۹

بجا نمی آید در بعض روایات تعب کسل در وقت یا پیش از آن یا اندکی بازار تمام شود و هیچ و شر در میان آید پس چون وقت
اشتغال اکثر ناس بود تاکید کرده شد در اختیار اول وقت و حضور جماعت والله اعلم مسئله چون افراد جماعت را که در میان
مسلمین واقع میشود استقرا کنیم چند صفت آن لازم می یابیم از آنجمله متابعت ماموم است در ارکان صلوة و این صفت
نفسیه است قطعا بجهة حدیث انما جعل الامام لیؤتم به الخ و از آنجمله اتحاد مکان عرفا و قید عرف بجهة آنست که کثرت صفوف
و اتصال آنها بعید را قریب میسازد و حیلولة جدران قریب را بعید میگرداند و مسجد یک مکان است و فضا اگر عرف آنرا
مسافت قلیله شمارد اتحاد مکان متحقق شد و الا نه گویا اصل در التزام این صفت ضروری بودن علم است با نتقالات
امام تا متابعت تواند کرد بوجهیکه نزدیک سلامت سمع و بصر و عدم ظلمت مفرطه و صیحه مانعه از سماع آواز احوال امام را
دریابد یا احوال بعض صفوف و این صفت نیز نفسیه است یا لازم آنست و از آنجمله آنست که زنان امامت مردان نمی کنند
و هیچ جا نقل یافته نشد که کرده باشند بلکه لزوم ستر آنها و تاخر ایشان از شرع مفهوم شد و آن دلالت میکند بر امتناع
امامت ایشان بخلاف امامت صبیان که در حدیث عمرو بن سلمه سلمی آمده و همچنین اقتداء المقتدی در شرع وارد
نشده است و از آنجمله نیت اقتدا است زیرا که موافقت بی قصد اقتدا اقتدا نمی شود و آیا موافقت در صفت صلوة
از فرضیه و نفلیه ضروریست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و بعد از آن امامت
قوم خود میکرد پس معاذ را صلوة ثانیه نفل بود و قوم را فرض و مشروعیة اقتدا کسیکه منفرد نماز گذارده باشد با امام
اگر جماعت دریابد دلالت میکند بر سقوط این صفت و آیا موافقت در عدد رکعات ضروریست یا نه اثر حضرت عمر که در مکه
نماز قصر میخواند و بعد از آن میگفت یا اهل مکة اتموا صلوتکم فانا قوم سفر دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی
از اینجا سقوط موافقت در قضا و ادا و سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند ظهر یا عصر استنباط کرده است زیرا که اشتراط
آن در صفت سقوط آنها بطریق اولی فهمیده میشود و آیا تحاذی امام و ماموم یا تفضل امام در ادای شروط صلوة و ارکان آن
ضروریست یا نه آنحضرت صلعم در مرض اخیر قاعد بودند و قوم ایستاده و در حدیث آمده است که آنحضرت صلعم مسح کردند
بر خفین حالانکه امامت قوم و خلیفه آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و لابد در قوم جمعی کثیر غسل کننده رجلین بودند از تحاذی
اقتدا متوضی به متیمم و قائم بقاعد و مضطجع فهمیده شد و همچنین صحت اقتدا سلیم صاحب سلس البول را نیز استنباط کرده اند و اگر
قاری امی که سوره فاتحه بوجهها نمیتواند خواند اقتدا کرد قول قدیم شافعی آنست که اگر ماموم فاتحه خواند درست
است زیرا که امی معذور است در حق نفس خود و مقتدی نماز خود را بجمیع ارکانها و شروطها تمام کرده است پس مشابهت
پیدا کرد بمقتدی متوضی خلف ماسح خف و مقتدی قایم خلف قاعد و این قول قدیم نزدیک فقیر اقوی مینماید والله اعلم

وازهمین جا توان دانست که در صورت اقتدا شافعی بحنفی که مس فرج خود کرده است قوی حکم بصحت صلوة است بخلاف اقتدا
شافعی بحنفی که فصد کرده است زیرا که باتفاق اهل اسلام بر مجتهد یکه باجتهاد خود کار کرده است و بعد از ان رجوع نموده
تدارک اعمال گذشته ضروری نیست و همچنان قضا حکم قاضی دیگر که مجتهد فیه باشد نقض نکند پس دانسته شد که شافعی حکم میکند ببطلان
نماز حنفی در حق حنفی پس مشابهت پیدا کرد باقتدا متوضی بمتیمم و اگر معلومات ضروریه خود رجوع نمائیم لا بد صحابه و تابعین
وهلم جرا در بسیاری از نواقض وضوء و صلوة یکدیگر اختلاف داشتند و از اقتدای یکی بدیگری ممتنع نمی شدند پس جزم باید کرد
بصحت اقتدای شافعی بحنفی که مس فرج کرده است و اگر اقتدا کند بکافر یا جنب یا محدث و میداند درست نباشد زیرا که
تلاعب و تناقض است در نیت و اگر نمیداند و بعد نماز دانست اگر امر ظاهر بود و تقصیر در تفتیش او منسوب می شود مثل کافر
معلن امره اعاده کند زیرا که در حکم دانستن است و لهذا ندانستن احکام مشهوره شرع عذر نمی شود بخلاف احکام خفیه
و اگر امر خفی است مثل جنابت و حدث و نجاست خفیه در ثوب و اثر حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت ظاهر شد خود اعاده کردند
و قوم را باعاده نفرمودند دلالت میکند بر عدم اعاده خواه فاتحه خوانده باشد خواه نه زیرا که خواندن فاتحه با امام در صحابه
شایع نبود و گویا انفراد مغتفر است چنانچه در صورت یافتن امام را در رکوع ترک فاتحه مغتفر شد **مسئله** رخصت نیست در ترک
جماعت مگر بجهت عذری برای تاکید یکه در حضور جماعت از شرع دانسته شد و لیله مطیره و ذات برد و ریح عذر است بحدیث
شیخین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مثل آن امر فرمودند مؤذن را که بگوید الا صلوا فی الرحال و از قول ابن عباس معلوم شد
که قید لیله ضروری الرعایة نیست پس حکم روز همچنان است و جوع شدید بحدیث شیخین اذا حضر العشاء و اقیمت العشاء
فابدؤا بالعشاء و علته ان تضرر به جوع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص باشد بشدت جوع و توقان نفس و عطش
در حکم آنست و ضرر ظالم بر نفس و مال مانند آن ضرر است بلکه اقوی از وی و مدافعت اخبثین بحدیث شیخین و موطا و اکل
ذی الرائحة الکریهة بحدیث شیخین من اکل من هذه الشجرة المنتنة فلا یقربن مسجدنا **مسئله** حدیث مسلم دلالت میکند که
اقرأ احق است بامامت از اعلم بالسنة بعد ازانکه هر دو ما یجوز به الصلوة میتوانند و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قراءة
قرآن بتحصیل می نمودند پس قاری نبود الا فقیه پس حدیث در اقرأ است از فقها که مستویین در فقه است و درین توجیه نظر است
زیرا که اعلم بالسنة را مرتبه نهاده اند بعد از اقرأ پس معلوم شد که گاهی در قراءة مساوی می بودند و در علم بالسنة متفاوت
پس تقدیم اقرأ بر اعلم اصح ظاهر میشود و بجهت حدیث و غرض دران تشریف اقرأ است و تنویه کوبکی و والی در محل ولایت
خود احق است از اقرأ دافقه

باب یجب اتباع الامام فی جمیع الحالات و نسخ قوله صلی الله علیه وسلم و اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا

واجب است متابعت امام کردن در جمیع حالات و منسوخ شدن این حدیث و اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا

مالك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ركب فرسا فصرع عنه فجحش شقه الايمن

فصلى صلوة من الصلوات وهو قاعد وصلينا وراءه قعودا فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به

فاذا صلى قائما فصلوا قياما واذا ركع فاركعوا واذا رفع فارفعوا واذا قال سمع الله لمن حمده فقولوا

ربنا لك الحمد واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا اجمعون رسول الله صلى الله

عليه وسلم سوار شد بر اسپی پس بیفتاد ازان اسپ پس خراشیده شد جانب راست آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس

گذارد نمازی از نمازها و او نشسته بود و گذاردیم ما پس پشت آنحضرت صلعم نشسته پس وقتیکه بازگشت از نماز

فرمود جز این نیست که مقرر کرده شده است امام برای آنکه اقتدا کرده شود باو پس وقتیکه نماز گذارد امام ایستاده

نماز گذارید شما نیز ایستاده و وقتیکه رکوع کند رکوع کنید و وقتیکه سر بردارد سر بردارید و وقتیکه گوید سمع الله

لمن حمده بگوئید ربنا لك الحمد و وقتیکه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارید نشسته همه یکجا مالك عن هشام بن

عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو شاك

فصلى جالسا وصلى وراءه قوم قياما فاشار اليهم ان اجلسوا فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتم به فاذا

ركع فاركعوا واذا رفع فارفعوا واذا صلى جالسا فصلوا جلوسا حضرت عائشه گفت که نماز گذارد آنحضرت صلى الله عليه وسلم

و او بیمار بود پس نماز گذارد و او نشسته بود و نماز گذاردند قوم ایستاده شده پس اشاره فرمود بسوی ایشان که

بنشینید پس وقتیکه بازگشت فرمود جز این نیست که مقرر کرده شد امام برای آنکه اقتدا کرده شود بوی پس وقتیکه

رکوع کند رکوع کنید و وقتیکه سر بردارد سر بردارید و وقتیکه نماز گذارد نشسته پس نماز گذارید نشسته مالك

عن هشام بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج في مرضه فاتى المسجد فوجد ابا بكر وهو قائم يصلي

بالناس فاستأخر ابو بكر فاشار اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كما انت فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم

الى جنب ابي بكر وكان ابو بكر يصلي بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان الناس يصلون بصلوة ابي بكر

رسول الله صلى الله عليه وسلم برآمد از خانه خود در بیماری خود پس آمد مسجد پس یافت ابو بکر را و او ایستاده بود نماز میگذارد

با مردمان پس فرود آمد ابو بکر پس اشارت فرمود بسوی آنحضرت صلى الله عليه وسلم که باش همان طور که

هستی پس نشست آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزدیک پهلوی ابو بکر و ابو بکر نماز میگذارد بنماز آنحضرت صلى الله

عليه وسلم یعنی اقتدا نمود بآنحضرت صلى الله عليه وسلم و مردمان نماز میگذاردند بنماز ابو بکر یعنی ابو بکر تکبیر

می شنوانید مردمان را لغوی گفته است ازینجا معلوم میشود که جایز است اقتدا بدو امام یکی بعد دیگری بآن معنی

اقتدا کند بامامی لبعد ازان مفارقت کند ازوی واقتدا کند بدیگری فقیر گوید همچنین لاحق شدن امامی بقوم واقتدا کردن بامام دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم شد که وظیفه آنست که متاخر شود ابتدا فعل ماموم از ابتدای فعل امام و متقدم شود ابتدای فعل ماموم بر فراغ امام ازان پس اگر مقارنه کند ضرر نمیکند الا در تکبیر احرام زیرا که هنوز امام در نماز داخل نشده که نیت اقتدا کند باو واگر تخلف کند تخلف اگر قلیل ست یا لعذر ست قطع اقتدا نمی شود واگر تخلف کثیر بی عذر کرده ست تلاعب بصلوة متحقق شد پس نماز باطل میشود واگر لعذر تخلف کثیر کرده ست نیت اقتدا قطع کند ومنفرد شود در نماز خود **باب** النهی عن ان یرفع راسه قبل الامام او یخفض باب در بیان نهی از انکه سر خود را بردارد پیش از برداشتن امام سر خود را یا پست کند پیش از پست کردن امام **مالک** عن محمد بن عمرو بن علقمة عن ملیح بن عبد الله السعدی عن ابی هریرة انه قال الذی یرفع راسه ویخفضه قبل الامام فانما ناصیته بید الشیطان ابو هریره گفت آنکه برمیدارد سر خود را وفرو می آرد سر خود را پیش از امام پس جز این نیست که موی پیشانی او بدست شیطان ست قال مالک فیمن سهی فرفع راسه قبل الامام فی رکوع او سجود ان السنة فی ذلک ان یرجع راکعا او ساجدا ولا ینتظر الامام وذلک خطأ ممن فعله لان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما جعل الامام لیؤتم به فلا تختلفوا علیه وقال ابو هریرة الذی یرفع راسه ویخفضه قبل الامام فانما ناصیته بید الشیطان گفت مالک در حق شخصیکه سهو کرد پس برداشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت در صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود وانتظار سر برداشتن امام نکند واین خطاست از هر که بکند آنرا زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود انما جعل الامام لیؤتم به وابو هریره گفت آنکه بردارد سر خود را وفرود آرد آنرا پیش از امام پس جز این نیست که موی پیشانی او بدست شیطان ست مسئله رجوع بر رکوع یا سجود در صورت مستحب ست بر قول مشهور وارد نمی شود بر رو زیاده رکنی کرده ست زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت وترک بدعت رکن اول لغو شد گویا بوجود نیامده مسئله اگر پیش از امام دو رکن یا زیاده کرد بوجهی که اختلاف فاحش باشد مثل خطا قلیل پس ظاهر نزدیک فقیر انقطاع اقتدا است نه بطلان صلوة وفی المنهاج ولو تقدم بفعل کرکوع او سجود ان کان برکنین بطلت وفیه نظر زیرا که مفارقت امام جایز ست وعمدا مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام ست ومتضمن ست نیت مفارقت را یا نیت امری که لازم مفارقت ست **باب** علی الامام ان یخفف فی الصلوة لازم ست بر امام که سبک کند در نماز یعنی قیام ورکوع وسجود را **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا صلی احدکم بالناس فلیخفف فان فیهم الضعیف والسقیم والکبیر

لطائف

تابعة اهل العلم علی هذا الفعل منهی عنه وصلوته مجزئة عند اکثرهم

وصلوته باطلة ان یعمد بان یعید فی العالکیة

الی السجود فی الرکوع المقتدی راسه

اذا رفع المقتدی راسه من الرکوع والسجود قبل الامام ینبغی ان یعود ولا یصیر رکوعین وسجودین

واذا صلى احدكم لنفسه فليطول ما شاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون نماز گذارد یکی از شما با مردمان یعنی امام شود
پس باید که سبک کند یعنی قیام و رکوع و سجود بسیار دراز نکند زیرا که هر آئینه درمیان ایشان ناتوانی هست و بیمار هست و
پیر کلان سال هست و چون نماز گذارد برای خود یعنی تنها پس باید که دراز کند هر قدر که خواهد مسئله معنی تخفیف ادا ارکان
بالبعاض ست واتیان باذکار مسنونه متوسطه نه طویله وقراءة سوره از مفصل و در معنی منفرد ست جماعه محصورین که بتطویل
راضی باشند **باب** يقف المأموم الواحد على يمين الامام والاثنان خلفه باب ایستد یک مقتدی بجانب راست امام و دو کس پس
پشت او و سه مقتدی و چهار در حکم دو کس اند که پس پشت امام صف کنند **مالك** عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله
بن عتبة بن مسعود عن ابيه انه قال دخلت على عمر بن الخطاب بالهاجرة فوجدته يسبح فقمت وراءه فقربني حتى
جعلني حذاءه عن يمينه فلما جاء يرفاء تاخرت فصففنا وراءه عبد الله بن عتبه گفت داخل شدم بر عمر بن الخطاب در وقت
نیمروز پس یافتم او را که نفل میگذارد پس ایستادم پس پشت او پس نزدیک ساخت مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا برابر خود بجانب راست خود پس
وقتیکه آمد یرفا باز پس رفتم پس صف بستیم پس پشت او **مالك** عن نافع انه قال قمت وراء عبد الله بن عمر في صلوة من
الصلوات وليس معه احد غيري فخالف عبد الله بن عمر بيده فجعلني حذاءه عن يمينه نافع گفت ایستادم پس پشت عبد الله بن عمر
در نمازی از نمازها و نبود با او هیچکس سوا از من پس دراز کرد عبد الله بن عمر پس پشت خود دست خود را پس گردانید مرا برابر خود جانب راست
خود مسئله ماخذ اثر این فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قصه اقتدا جابر و لحوق صخر و اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم
این هر دو را بآنکه متاخر شوند رواه مسلم مسئله عادة مسلمین طبقة بعد طبقة آنست که ماموم بر امام مقدم نشود پس مساوی می باشد
یا متاخر و نقل کرده نشد که هیچ یک از مقتدین در عهد آنحضرت صلعم و خلفای راشدین بر امام مقدم شده باشد پس ترک تقدم
آیا صفت نفسیه جماعت ست یا نه و اگر متقدم شود بر احتمال اول نماز باطل شود یا اقتدا باطل شود و نماز صحیح بود قول قدیم
شافعی آنست که صفت نفسیه نیست در استعمال صلی وراء الامام یا صلی خلف الامام در جای اقتدا بنابر شیوع این سنت است
والتزام آن زیرا که تقدمیکه ازین الفاظ مفهوم میشود محذوف ست بدلیل قیام مقتدی واحد بر جنب امام و لباس منه که
کرشایع میشود و در افراد شتی همه ایشان یافته میشود لیکن دلیل عقلی بر حذف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت
نفسیه ست و ترک آن نماز را باطل میگرداند و فیه نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز را باطل ساختی می بایست که ترک اقتدا بطریق
اولی نماز را باطل گردانیدی و در حدیث شیخین ثابت شد که قوم ترک اقتدا با ابوبکر صدیق نمودند و اقتدا کردند با آنحضرت صلعم
باب التاكيد في تسوية الصفوف باب در بیان تاکید هموار ساختن صفها **مالك** عن نافع ان عمر بن الخطاب
كان يامر بتسوية الصفوف فاذا جاؤه فاخبروه أن قد استوت كبر عمر بن الخطاب امر میفرمود براست کردن و هموار

قلت هو قول عامة اهل العلم قال الحافظ في شرح المهذب ولا يستوفي الاكمل المستحب للمنفرد من طوال المفصل واوساطه وفي العالمگيرية لا يزيد على القراءة المستحبة ولا يثقل على القوم ولكن يخفف بعد ان يكون على التمام والاستحباب

قلت وهذا قول عامة اهل العلم

حاشیه

بساختن صفہا پس وقتیکہ می آمدند عزیزان نزدیک حضرت عمر و خبر میدادند او را کہ صف برابر و ہموار شد تکبیر میگفت **مالک**

عن ابی النضر مولی عمر بن عبید اللہ عن مالک بن ابی عامر ان عثمان بن عفان کان یقول فی خطبتہ قل ما یدع

ذلک اذا خطب فاذا قامت الصلوۃ فاعدلوا الصفوف وحاذوا بالمناکب فان اعتدال الصفوف من تمام

الصلوۃ ثم لا یکبر حتی یاتیہ رجال قد وکلہم بتسویۃ الصفوف فیخبرونہ ان قد استوت فیکبر مختصر حضرت

عثمان میفرمود در خطبہ خود کم بود کہ بگذارد این را وقتیکہ خطبہ میخواند وقتیکہ استادہ شود نماز پس ہموار سازید صفہا را و برابر

کنید کتفہا را پس ہر آئینہ ہموار ساختن صفہا از تمامی نماز است بعد ازان تکبیر نمیگفت تا آنکہ می آمدند پیش او مردمان کہ

گماشتہ بود ایشان را برای ہموار ساختن صفہا پس خبر میدادند او را کہ صفہا برابر شدند پس تکبیر میگفت **مالک** عن عمہ

ابی سہیل بن مالک عن ابیہ انہ قال کنت مع عثمان بن عفان فقامت الصلوۃ وانا اکلمہ فی ان یفرض لی فلم

ازل اکلمہ وھو یسوی الحصباء بنعلیہ حتی جاءہ رجال قد کان وکلہم بتسویۃ الصفوف فاخبروہ ان الصفوف قد

استوت فقال لی استو فی الصف ثم کبر مالک ابن ابی عامر گفت بودم من ہمراہ عثمان بن عفان پس استادہ نماز و حال آنکہ

من سخن میگفتم با او درانکہ مقرر کند سالیانہ برای من پس سخن میگفتم با او و او ہموار میکرد سنگریزہا را بدو نعل خود تا آنکہ آمدند

جماعہ کہ گماشتہ بود ایشان را بہموار ساختن صفوف پس خبر دادند او را کہ صفہا برابر شدند پس گفت مرا برابر شو در صف بعد ازان

تکبیر گفت **باب** فضل الصف الاول دربیان فضیلت ثواب صف اول **مالک** عن سمی مولی ابو بکر بن

عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لو یعلم الناس ما فی النداء والصف

الاول ثم لم یجدوا الا ان یستہموا علیہ لاستہموا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلے را کہ در

اذان و صف اول است بعد ازان مناقشہ کنند و نیابند برای قطع مناقشہ مگر آنکہ قرعہ زنند البتہ قرعہ میزدند **باب** الجنب

یصلی بالقوم وھو ناس باب دربیان آنکہ جنب امامت کند قوم را حالانکہ او فراموش کنندہ است جنابت را **مالک**

عن یحیی بن سعید عن سلیمن بن یسار ان عمر بن الخطاب صلی بالناس الصبح ثم غدا الی ارضہ بالجرف فوجد فی ثوبہ

احتلاما فقال انا لما اصبنا الودک لانت العروق فاغتسل وغسل الاحتلام من ثوبہ وعاد لصلوتہ حضرت عمر نماز صبح

گذارد با مردم باز رفت بسوی زمین خود کہ در جرف بود پس یافت در جامہ خود اثر احتلام را پس گفت ہر آئینہ ما چون رسیدیم

یعنے تناول کردیم پیہ گداختہ را نرم شدند رگہا یعنی سبب احتلام تناول ودک است پس غسل کرد و شست اثر احتلام

از جامہ خود و باز گشت بنماز یعنی قضا کرد مترجم گوید رضی اللہ عنہ از قصہ حضرت عمر معلوم شد کہ اگر قوم اقتدا کردند بشخصی

و بعد از نماز ظاہر شد کہ جنب بود اعادہ صلوۃ بر قوم او واجب نیست زیرا کہ حضرت عمر امر نکرد قوم را باعادہ صلوۃ ذکر کردہ

---

۴۲ قلت ہو قول اہل العلم ان تسویۃ الصفوف سنۃ ۱۲

۴۳ قلت ہو قول اہل العلم ۱۲

۴۴ قلت وفی بعض طرق ہذا الحدیث عند عبد الرزاق انہ اعاد ولم یامر

۱۳۵ احدا بالاعادۃ وھو مذہب الشافعی ان الامام اذا بان جنبا او محدثا بعد ما صلی بالقوم فصلوۃ القوم صحیحۃ وعلی الامام ان یعید ومذہب الحنفیۃ انہ یعید ویعیدون ۱۲

اما یکبار نیز بر قوم و بر امام واجب است اعاده نماز درینصورت نزد حنفیه و فی مذهب شافعی همین ست و اعاده نموده اند قوم

باب ولد الزنا مکروه ست امامت کسیکه ولد الزنا باشد **مالک** عن یحیی بن سعید ان رجلا کان یؤم الناس بالعقیق فارسل

الیه عمر بن عبد العزیز فنهاه قال مالک وانما نهاه لانه کان لا یعرف ابوه هر آئینه شخصی امامت میکرد مردمان را در وادی

عقیق پس آدم فرستاد بسوی او عمر بن عبد العزیز پس منع کرد او را از امامت گفت مالک غیر ازین نیست که باز داشت

او را از امامت بسبب آنکه شناخته نمیشد پدر او و مسئله ماخذ نهی عمر بن عبد العزیز از امامت این شخص حدیث صحیح ان منکم

منفرین ست زیرا که درینصورت تنفر لازم می آید **باب** اذا صلی وحده ثم ادرک مع الامام اعاد الصلوة

چون گذارده باشد نماز فرض را تنها بعد ازان دریابد نماز را همراه امام اعاده کند نماز را **مالک** عن زید بن اسلم

عن رجل من بنی الدیل یقال له بسر بن محجن عن ابیه محجن انه کان فی مجلس مع رسول الله صلی الله علیه وسلم

فاذن بالصلوة فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فصلی ثم رجع ومحجن جالس فی مجلسه فقال له رسول الله

صلی الله علیه وسلم ما منعک ان تصلی مع الناس الست برجل مسلم فقال بلی یا رسول الله ولکنی قد صلیت

فی اهلی فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جئت فصل مع الناس وان کنت قد صلیت محجن بود در مجلس

با آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس اذان نماز گفته شد پس ایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نماز گذارد و بعد ازان

بازگشت و محجن نشسته بود بر مکان خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیز منع کرد ترا از آنکه نماز

گذاری همراه مردمان آیا نیستی مرد مسلمان پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله لکن من نماز گذارده ام

در اهل خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلعم چون بیائی یعنی در مسجد پس نماز بگذار با مردمان اگرچه نماز گذارده باشی

مالک عن عفیف بن عمرو السهمی عن رجل من بنی اسد انه سال ابا ایوب الانصاری فقال انی اصلی فی بیتی

ثم اتی المسجد فاجد الامام یصلی فاصلی معه فقال ابو ایوب نعم صل معه فان من صنع ذلک فان له سهم جمع

او مثل سهم جمع مردی از بنی اسد پرسید از ابو ایوب انصاری پس گفت هر آئینه من نماز گذارده ام در خانه خود

بعد ازان می آیم مسجد پس می یابم امام را که نماز میگذارد آیا نماز گذارم همراه او پس گفت ابو ایوب آری نماز

بگذار همراه او زیرا که هر که بکند اینکار پس هر آئینه او را نصیبه جماعت ست یا گفت مانند نصیبه جماعت ست **مالک** عن

نافع ان رجلا سال عبد الله بن عمر فقال انی اصلی فی بیتی ثم ادرک الصلوة مع الامام افاصلی معه فقال له

عبد الله بن عمر نعم فقال الرجل ایتهما اجعل صلوتی فقال له ابن عمر او ذلک الیک انما ذلک الی الله یجعل ایتهما شاء پرسید مردی

عبد الله بن عمر را پس گفت هر آئینه من نماز میگذارم در خانه خود بعد ازان می یابم نماز را با امام آیا نماز گذارم

همراه او پس گفت او را عبد الله بن عمر آری بگذار پس گفت آن مرد کدام یک را ازان دو بگردانم نماز خود یعنی فرض کدام یک باشد و نفل کدام پس گفت او را ابن عمر آیا این مقرر کردن مفوض بسوی تست نیست این جز این نیست که این معنی مفوض بخدا است

میگرداند هر کدام را ازان دو که خواهد مالک عن یحیی بن سعید ان رجلا سال سعید بن المسیب فقال انی اصلی فی بیتی

ثم اٰتی المسجد فاجد الامام یصلی افاصلی معه فقال سعید بن المسیب نعم فقال الرجل فایهما اجعل صلوتی فقال له

سعید او انت تجعلها انما ذلک الی الله مردی سوال کرد سعید بن المسیب را پس گفت هر آئینه من نماز میگذارم در خانه خود

بعد ازان می آیم مسجد پس مییابم امام را که نماز میگذارد آیا نماز گذارم با او پس گفت او را سعید بن المسیب آری بگذار

پس گفت آن مرد پس کدام یک ازان دو را بگردانم نماز خود پس گفت او را سعید بن المسیب آیا تو میکنی آن را جز این

نیست که این امر مفوض است بسوی خدا مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول من صلی للمغرب او الصبح ثم

ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما عبد الله بن عمر میگفت هر که گذارده باشد نماز مغرب یا نماز فجر بعد ازان دریابد آن دو را

با امام باید که اعاده نکند قال یحیی قال مالک ولا اری باسا ان یصلی مع الامام من کان قد صلی فی بیته الا صلوة المغرب

فانه اذا اعادها کانت شفعا گفت مالک نمی بینم هیچ باک در آنکه نماز گذارد با امام کسیکه نماز گذارده باشد در خانه خود

مگر نماز مغرب زیرا که هر آئینه اگر این شخص اعاده کند مغرب را شفع خواهد بود بغوی گفته است قول اکثر اهل علم آنست که اگر

تنها نماز گذارده باشد بعد ازان ادراک کند جماعت را بگذارد آن نماز را با جماعت هر نماز یکه باشد از نمازهای پنجگانه و همین

است قول حسن بصری و زهری و همین قایل اند شافعی و احمد و اسحق فقیر گوید عموم حدیث دلیل ایشان است و مرجح

مذهب ایشان و آنکه گفته اند که نماز مغرب شفع می شود مدخول است باآنکه فرض یکی است ازین دو نماز لا علی التعیین

نه هر دو پس نماز فرض سه رکعت باشد و نفل سه رکعت و این مغتفر است در صورة عدم تعین والله اعلم مسئله اگر

در جماعة نماز گذارد بعد ازان جماعت دیگر دریافت آیا مستحب است او را اعاده دو وجه درین باب آمده است مسئله

می باید که این نماز دیگر را بنیت فرض ادا کند زیرا که سابق اختلاف کرده اند در آنکه کدام یک ازین دو نماز فرض واقع

میشود جمعی تفویض بجناب الٰهی نموده و گفتند انما ذلک الی الله جل اسمه و جمعی گفتند اول از فرض واقع شود

و ذمه مصلی بسبب آن فارغ گشت پس ثانیه منتوانند شد الا نفل و درین قول نظر است زیرا که جایز است که نماز اول از فرض

واقع شده باشد موقوفا بآن معنی که اگر نماز بی اکمل ازوی در وقت واقع نشود این نماز فرض است والا این نماز فرض باشد

وآن نفل پس بهر تقدیر خلاف متصور نشود مگر دران صورت که نماز ثانیه را بر هیئت نماز اول گذارده باشد و اگر نیت

نفلیه کرده است محل اختلاف نمیتواند شد باب لا یسعی الی الامام فما ادرکت صلاته وما فاته اتمه شتاب نه کند

قوله فليصلها معهم ... عن الشافعي انا صلى الصلوة وحده ثم ادرك جماعة يصليها معهم اي صلوة كانت من الصلوات الخمس لحديث الترمذي قال صلى الله عليه وسلم بعد صلوة الصبح لرجلين لم يصليا معه اذا صليتما في رحالكما ... الحديث وقال ابو حنيفة لا يعيد الصبح والعصر والمغرب ١٢

بسوی امام پس آنچه ادراک کرد بگذارد آنرا و آنچه فوت شد تمام کند آنرا **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب عن

ابيه واسحق بن عبد الله انهما اخبراه انهما سمعا ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ثوب بالصلوة

فلا تاتوها وانتم تسعون واتوها وعليكم السكينة فما ادركتم فصلوا وما فاتكم فاتموا فان احدكم فى صلوة ما كان

يعمد الى الصلوة ابو هريره گفت که فرمود رسول الله صلعم وقتیکه اقامت نماز گفته شود پس میائید بسوی نماز شتابان و دوان

بیائید بسوی نماز حالانکه با شما وقار است پس آنچه دریابید بگذارید و آنچه فوت شود از شما تمام کنید پس هر آئینه یکی از شما در نماز

است مادام که قصد میکند بسوی نماز **مالك** عن ابن شهاب عن عباد بن زياد وهو من ولد المغيرة بن شعبة عن ابيه

المغيرة بن شعبة قال فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم وعبد الرحمن بن عوف يؤمهم وقد صلى لهم ركعة فصلى رسول الله

صلى الله عليه وسلم الركعة التى بقيت عليهم ففزع الناس فلما قضى رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوته قال احسنتم مختصر

مغیرة بن شعبه گفت پس آمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و عبد الرحمن بن عوف امامت میکرد مردمان را و حالانکه گذارده بود

برای مردمان یک رکعت پس گذارد رسول الله صلعم همراه عبد الرحمن آن رکعت که باقی مانده بود بر مردمان پس مضطرب شدند

مردمان پس چون تمام کرد آنحضرت صلعم نماز خود را فرمود خوب کردید شما **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر سمع

الاقامة وهو بالبقيع فاسرع المشى الى المسجد عبد الله بن عمر شنید اقامت را و در بقیع بود پس شتابان رفت بسوی مسجد

مترجم گوید از لفظ فاتموا ظاهر میشود که مسبوق رکعتی که با امام می یابد اول نماز او ست و از ظاهر فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم

الركعة التى بقيت عليهم آنست که بر صفتی که عبد الرحمن میگذارد گذاردند و قعده نیز کردند و اگر ترک قعده میکردند راوی البته ذکر

میکرد آنرا **باب** اذا ادرك الامام فى الركوع فليكبر تكبيرة واحدة جاز وقتیکه دریابد امام را در رکوع پس تکبیر بگوید یک

تکبیر جائز است **مالك** عن ابن شهاب انه كان يقول اذا ادرك الرجل ركعة فكبر تكبيرة واحدة اجزأت عنه تلك التكبيرة

ابن شهاب میگفت چون دریابد شخصی امام را در رکوع پس تکبیر گفت تکبیره واحده کفایت میکند از وی آن تکبیره یعنی از تکبیرة افتتاح

قال مالك وذلك اذا نوى بتلك التكبيرة افتتاح الصلوة گفت مالک این وقتیست که نیت بکند بآن تکبیر افتتاح نماز را مسلم

وظیفه درینصورت آنست که دو تکبیره گوید یکی برای احرام و دیگر برای رکوع و اگر یک تکبیر گفت پس اگر نیت احرام کرده است

صحیح باشد و اگر نیت رکوع کرد نماز منعقد نگردد و اگر نیت هر دو کرده است فى المنهاج فان نواهما بتكبيرة لم ينعقد و فقیر گوید منعقد

است اگر گوئیم که از فرض کفایه میکند **باب** اذا فاتتك الركعة فاتتك السجدة وقتیکه فوت شود از تو رکوع فوت شده است

از تو سجود یعنی سجود را اعاده کند مسبوق اگرچه آنرا با امام ادراک کرده است **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان

يقول اذا فاتتك الركعة فقد فاتتك السجدة عبد الله بن عمر میگفت وقتیکه فوت شد از تو رکوع پس هر آئینه فوت شده است

وقتیه **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول من نسي صلوة فلم يذكرها الا وهو مع الامام فاذا سلم الامام فليصل الصلوة التي نسي ثم ليصل بعدها الاخرى عبد الله بن عمر میگفت ہر کہ فراموش کند نمازی را پس یاد نکرد آنرا الا در آن حال کہ او ہمراہ امام ست پس چون سلام دہد امام باید کہ بگذارد نمازی کہ فراموش کردہ ست آنرا باز بگذارد و بعد ازان آن نماز دیگر را مترجم گوید ترتیب درمیان فوایت و وقتیات در بیشتر حنفیہ واجب است پس ادای وقتیہ قبل از قضاء فایتہ در پیش ایشان جائز نباشد و نزدیک شافعی مستحب ست واللہ اعلم

باب من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة ہر کہ دریابد یکرکعتہ از نماز پس وی دریافت نماز را **مالك** عن ابن شہاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی ہریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من ادرك ركعة من الصلوة فقد ادرك الصلوة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کہ دریابد یکرکعتہ از نماز پس ہر آئینہ وی ادراک کردہ ست نماز را یعنی مثلا امام در نماز ظہر بود دیگر کعتہ با او ادراک نمود پس لازم ست اتمام ظہر و اگر قعدہ اخیرہ ادراک کرد صرف کند آن تحریمہ را بہر چہ خواہد بنفل دوگانی یا چہارگانی مسئلہ ظاہر پیش فقیر آنست کہ این عبارت شامل ست آنرا کہ یکرکعتہ در وقت ادا کند و دیگر خارج وقت آنرا کہ یکرکعتہ ہمراہ امام ادا کند و رکعتہ دیگر تنہا پس اگر اقل از رکعتہ دریابد بتواند کہ نفل گرداند زیرا کہ لفظ ادراک شامل ہر دو صورت ست وحاصل آنست کہ این لفظ محتمل وجوہ متعددہ ست احتمال اول آنکہ اگر نماز یکرکعتہ در وقت و باقی از غیر وقت واقع شود تمام نماز او اداست و قضا نیست و ہمین ست مذہب شافعی و حنفیہ باین وجہ قایل شدہ اند در عصر خاصہ احتمال دوم آنکہ از معذورین ہر کہ وقت یک رکعت یافت نماز تمام بر وی لازم شد واین مذہب ابو حنیفہ ست و قولیست از اقوال شافعی احتمال سیوم آنکہ ادراک جماعت با دراک یکرکعت متحقق شود وہمین ست یک قول شافعی و نزدیک حنفیہ مدرک امام در تشہد نیز مدرک جماعت ست واللہ اعلم

باب قصر الصلوة في السفر در بیان کوتاہ ساختن نماز در سفر **مالك** عن ابن شہاب عن رجل عن آل خالد بن اسيد انه سال عبد الله بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن انا نجد صلوة الخوف وصلوة الحضر في القران ولا نجد صلوة السفر فقال عبد الله بن عمر يا ابن اخي ان الله بعث الينا محمدا صلى الله عليه وسلم ولا نعلم شيئا فانما نفعل كما رايناه يفعل شخصی از اولاد خالد بن اسید سوال کرد عبد اللہ بن عمر را پس گفت یا ابا عبد الرحمن ہر آئینہ ما می یابیم نماز خوف و نماز حضر را در قرآن و نمی یابیم نماز سفر را پس گفت عبد اللہ بن عمر ای پسر برادر من ہر آئینہ خدا تعالی فرستاد بسوی ما محمد را صلی اللہ علیہ وسلم و نمیدانستیم چیزی پس جز این نیست کہ می کنیم چنانکہ دیدیم آنحضرت را صلعم کہ میکرد مترجم گوید قول ابن عمر صریح ست در آنکہ این آیہ در خوف ست نہ در سفر و معنی قصر در نیصورت ایماست در رکوع و سجود و قید سفر اتفاقی ست و مؤید این قول ست بنای آیہ و اذا کنت فیہم بر آیہ قصر بدون آنکہ

ذکر خوف کنند وجمهور مفسرین بآن رفته اند که نزول آیه در سفر ست وقید خوف اتفاقی ست **باب الرکعتان فی السفر تمام**
غیر قصر یعنی دو رکعت در سفر تمام ست قصر نیست یعنی وظیفه سفر دو رکعت ست ولیکن آنکه اختیار ست در گذاردن چهار رکعت
دو رکعت **مالک** عن صالح بن کیسان عن عروة بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت فرضت
الصلوة رکعتین فی الحضر والسفر فاقرت صلوة السفر وزید فی صلوة الحضر حضرت عائشه فرمود که فرض گردانیده شد
نماز دو دو رکعت در حضر و سفر پس برجای خود گذاشته شد نماز سفر را و زیاده کرده شد نماز حضر را مترجم گوید رضی الله عنه
حضرت عمر و حضرت علی و عبد الله بن عمر و جمعی از تابعین بآن رفته اند که قصر در سفر واجب ست و مالک نیز بآن رفته است
مترجم گوید ازین حدیث لازم نمی آید که چهار رکعت گذاردن ظهر مثلا جایز نباشد بلکه امکان دارد که دو رکعت وظیفه سفر بود
از غیر قصر ومع هذا چهار رکعت نیز مودی از فرض باشد چنانکه چون مسافر بمقیم اقتدا کند نماز او چهار گانی میگردد والله اعلم مترجم
گوید ازین اثر معلوم میشود که قصر سفر بآیه فاقصروا نیست بلکه در اول دو دو رکعت میخواندند و آن در سفر باقی مانده است
و در حضر منسوخ شده مسئله وظیفه مسافر قصر ست باین حدیث و بفعل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمهور صحابه و اگر اتمام کند
مسی است بجهت مخالفت سنت و آیا باین اسارة نماز او صحیح ست یا نه ظاهر آنست که صحیح باشد باثر عبد الله بن مسعود
که مذهب او قصر بود در منی و خلف حضرت عثمان اتمام میکرد و میگفت الخلاف شر و از جهة فحوای نصوص چنانکه مریض
که استعمال آب او را ضرر میدهد مامور ست به تیمم و اگر وضو کند روا باشد زیرا که عدول به تیمم از جهة شفقت ست بر وے
و همچنین اگر بر وی نیت مخاض واجب شد و وی ناقه چهار ساله الطیب بنفس خود بدهد روا باشد **باب ما یجب فیه قصر الصلوة** التی اذا قصدها
المسافر له القصر در بیان مسافتیکه چون قصد کند مسافر آنرا حلال میشود او را قصر **مالک** عن نافع ان عبد الله
بن عمر کان یسافر الی خیبر فیقصر الصلوة عبد الله بن عمر سفر میکرد بسوی خیبر پس قصر میکرد نماز را **مالک** عن ابن
شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه انه رکب الی ریم فقصر الصلوة فی مسیره ذلک قال یحیی قال مالک وذلک
نحو من اربعة برد عبد الله بن عمر سوار میشد بسوی ریم پس قصر میکرد نماز را در ان رفتن خود گفت مالک و این مسافه نزدیک
بچهار برید ست **مالک** عن نافع عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر رکب الی ذات النصب فقصر
الصلوة فی مسیره ذلک قال یحیی قال مالک وبین ذات النصب والمدینة اربعة برد عبد الله بن عمر
سوار میشد بسوی ذات النصب پس قصر کرد نماز را در ان رفتن خود گفت مالک میان ذات النصب و مدینه چهار برید
ست **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عباس کان یقصر الصلوة فی مثل ما بین مکة والطائف وفی مثل ما بین مکة
وعسفان وفی مثل ما بین مکة وجدة قال یحیی قال مالک وذلک اربعة برد قال یحیی وقال مالک

فلت معناه عند الحنفیة انه لا یکون فرض المسافر غیر رکعتین وان صلی اربعا ولم یقعد للتشهد بطلت صلوته وان قعد اتمها اربعا والاخریان نفل وعند الشافعیة ان المسافر مخیر فی القصر فی السفر والیس علیه ترکه اذا صار مقیما بخلاف الصوم فانه یعید ما افطر اذا صار مقیما فان صلی اربعا کان کل ذلک فرضا وذلک کما ان الفرض فی حق المریض التیمم وان توضأ جاز ١٢
١٤١

وذلك احب ما سمعت الي ان تقصر فيه الصلوة عبدالله بن عباس قصر میکرد نماز را در مثل مسافتیکه میان مکه و طائف است و در مثل مسافتیکه در میان مکه و عسفان است و در مثل
مسافتی که میان مکه و جده است و گفت مالک این مسافت چهار برید است گفت مالک و این دوست تر مسافتی ست که شنیده ام که قصر
کرده شود در وی نماز را نزدیک من **مالك** عن ابن شهاب عن سالم بن عبدالله ان عبدالله بن عمر كان يقصر الصلوة
في مسيرة اليوم التام عبدالله بن عمر قصر میکرد نماز را در سیر یکروز تمام یعنی در مقداری که در یکروز تمام قطع شود **مالك** عن نافع
انه كان يسافر مع عبدالله بن عمر البريد فلا يقصر الصلوة نافع سیر میکرد همراه عبدالله بن عمر یک برید پس قصر نمیکرد نماز را

مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر را که اگر یکی از آنها نباشد شرعا او را مسافر نگویند و احکام سفر ثابت نشود بر وی استنباط
کنیم لابد است از تتبع قسمت و مثال و استقرار افراد سفر و تفتیش مجال استعمالات اهل شرع اسم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم است
گاه او را تنزه و اصطیاد و خروج الی المحلة والفناء والبساتين والمزارع گویند و آن با سفر مباینت دارد و قسمی هست که او را هیمان گویند
و آن نیز در اول حال مباین است تا وقتیکه بحد طول رسد پس آنرا سفر گویند پس تامل کردیم در فارق سفر و قسم اول یافتیم که آن طول
مسافت است و عدم امکان رجوع در همان روز یا در اول شب که بعد از وی است نه مقاسات تعب زیرا که شکار کنندگان گاهی تعب
بسیار میکشند و در طلب صید گرد شهر بسیار میگردند که زیاده باشد از چهار برید و اسم سفر بران جاری نیست و همچنین شخصی که قلبه رانی
میکنند و مسافران گاهی یک یک برید در اعتدال هوا بر مراکب فارهه میروند و یکماهه راه باین صفت قطع میکنند و چاره نمی باشد
از اطلاق اسم مسافر بران جماعه پس طول مسافت زیاده از یک برید صفت نفسیه سفر شود و فارق در میان هیمان و قصد سفر
تعین مقصد است پس قصد سفر تعین مقصد نیز صفت نفسیه سفر شد و سفر آنحضرت صلعم بسوی مکه سفر بود و بسوی خیبر و تبوک
سفر بود و سفر عبدالله بن عمر بسوی خیبر و بسوی ریم و بجانب ذات نصب سفر بود و قصر صلوة درین مواضع مینمود و ابن عباس
ما بین مکه و طائف و مکه و عسفان و مکه و جده قصر میکرد و ابن عمر بمسافت یک برید قصر نمیکرد و درین امثله و مانند آن طول مسافت
و قصد سفر و تعین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک و شافعی و احمد میل کردند باربع برد و تقدیر کردند
آنرا بدو مرحله یعنی سیر دو روز معتدل با احمال و اثقال و از سالم بن عبدالله سیر یوم تام آمده است پس در اول قصر جایز باشد
قطعا و ثانی نیز مذهب صحیح است باعتبار اصول اگر کسی بآن رود انکار نتوان کرد

باب انما يجب القصر اذا خرج من بيوت

القرية جز این نیست که حلال میشود قصر چون بر آید از خانهای ده خود **مالك** عن نافع ان عبدالله بن عمر كان اذا
خرج حاجا او معتمرا قصر الصلوة بذي الحليفة عبدالله بن عمر وقتیکه بقصد حج یا عمره بر می آمد قصر میکرد نماز را در ذی الحلیفه
و ذو الحلیفه شش میل دور است از مدینه **قال** يحيى قال مالك لا يقصر الصلوة الذي يريد السفر حتى يخرج من بيوت القرية
ولا يتم حتى يدخل اول بيوت القرية او يقارب ذلك گفت مالک قصر نکند کسیکه اراده سفر دارد تا آنکه بر آید از خانهای ده

قوله قال ابو حنيفة مسيرة ثلثة ايام وفي العالمكيرية الصحيح انه لا يشترط سير كل اليوم الى الليل فلو بكر في كل يوم ومشى الى الزوال ثم نزل يصير مسافرا وقال الشافعي سابعة برد وتقديرها ستة عشر فرسخا وبحجة على هذا ان قوله

۱۴۳ اربعة برد قال الاوزاعي عامة الفقهاء يقولون مسيرة يوم تام ۱۲

قوله قال العلماء اذا جاوز عمران المصر قصر ۱۲

و اتمام نکنند تا آنکه داخل شود اول خانهای ده یا نزدیک شود بخانهای ده یعنی اماکنی که از ده محسوب میشود و در عرف و عادت قوم است که تا آن مواضع بر آیند و در آن مواضع مجتمع شوند چنانکه مراکض دواب و مرامی سهام مسئله ابتدای سفر کی متحقق شود نیت بیش سفر فقط کافی نیست چنانکه در سائر احوال الا در اقامت بشرط آنکه اگر آن جا دلالت حال که نیت انملاسخ میکرد اند موجود نباشد چنانکه اقامت برای حرب کفار و فتح قلعهای ایشان که در محصورت ییت فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تفتیح داشتند اسباب سفر آماده کردند معهذا نماز ظهر چهار رکعت گذاردند و همچنان پس مسافر لازم سفر مغیر نماز نیست زیرا که آن نیز آماده کردن اسباب سفر است نه عین سفر پس لابد شد که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این معنی متحقق میشود بخروج از سور قریه اگر ورا آن عمارات نباشد و اگر باشد بخروج از عمارات و فی المنهاج فان کان وراءه یعنی السور عمارة اشترط مجاوزتها فی الاصح قلت الاصح لا اشترط و در این تصحیح اخیر نظر است زیرا که آن سور بمنزله دیوارهای است که حائل بین المحلات است و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمیکند و اقامت بلد بوصول در آن بلد می باشد

باب للمسافر اذا اجمع مکث اربع لیال اتم الصلوة مسافر چون عزم کند اقامت چهار شب در یکجا تمام کند نماز را

عن عطاء الخراسانی انه سمع سعید بن المسیب یقول من اجمع اقامة اربع لیال وهو مسافر اتم الصلوة سعید بن المسیب میگفت هر که عزم نماید اقامت چهار شب را و مسافر است تمام کند نماز را قال یحیی قال مالک وذلک احب ما سمعت الی گفت مالک و این دوست‌ترین اقوال است که شنیدم آنرا نزدیک من مسئله لبث چند قسم میباشد اقامت و مکث لسیر و مکث دیگر که نه اقامت است و نه مکث لسیر پس مکث لسیر آنست که مسافر را هر روز پیش می آید از مکث لیله و بعض یومین یا یوم و بعض لیلتین و گاهی مکث زائد از آن باشد مثل مکث دو روز و سه روز در سفر حج ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه در منی اکثر یوم نحر و یوم حادی عشر و ثانی عشر و اکثر یوم ثالث عشر مکث فرمودند و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مکث اسم سفر را بر نمیدارد و در حدیث شیخین آمده است که یقیم المهاجر بعد قضاء نسکه ثلثا ازینجا بطریق نحو معلوم میشود که اقامت زاید از ثلاث را در احکام شرعیه اثری هست پس سعید بن المسیب مکث اربع لیال گفت و شافعی اقامت اربعة ایام که اهل احمد به بیست نماز فرود آمده و نیت مکث اینقدر نیز شرط است بحدیث ابن عمر که می آید و نیت مکث در موضع معین نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم داخل شدند بمکه بتاریخ پنجم ذی حجه در اول نهار و در هشتم بسوی منی بر آمدند و نهم در عرفات ماندند و دهم در منی آمدند و در این مدت قصر میفرمودند پس اگر مکث در موضع معین شرط نبودی می بایست که نماز اقامت میگذاردند و ابوحنیفه نظر خود را در تر انداخت و گفت چون مکث یوم و یومین اسم سفر را بر نمیدارد و بالاتر از ایام در تقدیرات شرعیه مشهور است و بسا احکام که بنصف شی او را آن حکم تمام داده اند پس هر که نیت اقامت پانزده روز یا زاید بر آن در شهری یا در دهی دارد مقیم است والا بر حکم سفر

قلت قال الشافعی لو نوی اقامة اربعة ایام بموضع انقطع سفره بوصوله فی المنهاج ولا یحسب منها یوما دخوله وخروجه علی الصحیح وقال ابو حنیفة لا یزال علی حکم السفر حتی ینوی الاقامة فی بلدة او قریة خمسة عشر یوما ١٢

قلت قول اکثر اهل العلم انه یقصر ابدا ما لم یجمع اقامة واختلفوا فی مدتها فقال الشافعی فی ظاهر مذهبه ... البغوی انه اذا نوی ... اربعة ایام ... لزمه الاتمام وهو قول مالک ... واحمد ... ان یکون فی خوف وحرب فیقصر

باقی است و شرط دیگر هم هست و آن صلاحیت مکان است برای اقامت پس اگر در صحرا نیت اقامت یا تردد و ...
متحقق شود سفر منقطع نگردد **باب** المسافر اذا لم یجمع مکثا قصر الصلوة مسافر چون عزم نکرد اقامت را قصر کند
در نماز **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول اصلی صلوة المسافر ما لم اجمع مکثا
وان حبسنی ذلک اثنتی عشرة لیلة عبد الله بن عمر میگفت میگذارم نماز مسافر تا وقتیکه قصد اقامت نکرده ام اگرچه
بند کند مرا آن مکث دوازده شب **مالک** عن نافع ان ابن عمر اقام بمکة عشر لیال یقصر الصلوة الا ان یصلیها
مع الامام فیصلیها بصلوته عبد الله بن عمر اقامت کرد بمکه ده شب و قصر میکرد نماز را مگر آنکه بگذارد نماز را همراه امام
پس میگذارد بقدر نماز او مترجم گوید اکثر علما متفق اند برآنکه چون مسافر را نیت اقامت نباشد باتفاق در موضعی
درنگ کند حکم سفر از وی زایل نگردد گو تا آخر عمر منجر شود و شافعی را دو قول است یکی موافق جمهور دیگر مختار بعضی آن
آنست که در صورت زیاده مکث بر چهار روز اتمام لازم است گو عازم خروج باشد مگر آنکه در خوف یا جنگ باشد و بحجت
در حدیث آمده که قصر رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح بحرب هوازن ستة عشر او ثمانیة عشر یوما آنرا بر صورت خوف
و حرب فرود می آرد والله اعلم **باب** صلوة المسافر خلف المقیم والمقیم خلف المسافر بیان کیفیت نماز مسافر پس پشت مقیم
و نماز مقیم پس پشت مسافر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یصلی وراء الامام بمنی اربعا فاذا صلی لنفسه
صلی رکعتین عبد الله بن عمر میگذارد نماز پس پشت امام در منی چهار رکعت پس وقتیکه میگذارد برای خود یعنی تنها میگذارد
دو رکعت **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابیه ان عمر بن الخطاب کان اذا قدم مکة صلی بهم رکعتین
ثم یقول یا اهل مکة اتموا صلوتکم فانا قوم سفر عمر بن الخطاب چون قدوم می آورد بمکه نماز میگذارد همراه اهل مکه دو رکعت
بعد از آن میفرمود ای اهل مکه تمام کنید نماز خود را هر آئینه ما قوم مسافریم **مالک** عن زید بن اسلم عن ابیه عن عمر بن الخطاب مثل
ذلک اسلم مولی عمر بن الخطاب از حضرت عمر نیز همین قصه را نقل کرد **مالک** عن ابن شهاب عن صفوان بن عبد الله
بن صفوان انه قال جاء عبد الله بن عمر یعود عبد الله بن صفوان فصلی لنا رکعتین ثم انصرف فقمنا فاتممنا عبد الله
بن عمر عیادت میکرد عبد الله بن صفوان را پس نماز گذارد برای ما دو رکعت بعد از آن بازگشت پس ایستادیم ما پس تمام کردیم مسئله
اهل علم متفق اند برآنکه هر یک از مسافر و مقیم را جائز است که اقتدای دیگر کند پس اگر مقیم بمسافر اقتدا کند مقیم را باید که برخیزد و اتمام
نماید و اگر مسافر بمقیم اقتدا نماید اتمام بر وی لازم شود بجهت موافقت امام مسئله گفته اند که اگر یک لحظه اقتدا به مقیم واقع شود بر ماموم
اتمام لازم می آید فقیر گوید در اینجا نظر است بحدیث من ادرک رکعة فقد ادرک الصلوة و مسئله اقتدا در نماز جمعه بلکه ظاهر آن مینماید که
اگر یک رکعت با امام یافته است اتمام کند و الا قصر **باب** قضاء فائتة السفر بیان قضاء فائته سفر قال مالک من ادرکته الصلوة

وقد قصر رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح بحرب هوازن ستة عشر او ثمانیة عشر یوما ... قول الحنفیة موافق للجمهور

قلت هو قول اهل العلم ان المقیم والمسافر یجوز اقتداء کل واحد منهما بصاحبه فان اقتدی المقیم بالمسافر اتم المقیم بعد سلامه ... وان اقتدی المسافر بالمقیم لزمه الاتمام لموافقة امامه

قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی وهو علی حمار وهو متوجه الی خیبر عبد الله بن عمر گفت دیدم رسول الله صلعم را

نماز میگذارد و او سوار بود بر دراز گوش و متوجه بجانب خیبر بود مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول

الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی علی راحلته فی السفر حیث ما توجهت به قال عبد الله بن دینار وکان عبد الله بن عمر یفعل

ذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد بر شتر سواری خود در سفر بهر جانبی که متوجه میگردانید آن شتر آنحضرت را صلعم گفت

عبد الله بن دینار و عبد الله بن عمر میکرد این کار را مالک عن یحیی بن سعید انه قال رایت انس بن مالک فی السفر

وهو یصلی علی حمار وهو متوجه الی غیر القبلة یرکع ویسجد ایماء من غیر ان یضع وجهه علی شیء یحیی بن سعید گفت دیدم

انس بن مالک را در سفر و او نماز میگذارد بر دراز گوش و او متوجه بود بطرف غیر قبله رکوع و سجود میکرد بطریق ایما بغیر آنکه بنهد روی

خود را بر چیزی مترجم گوید ادای نافله بر راحله جایز است در سفر طویل و قصیر هر دو نزد یک شافعی خاص است بطویل نزد یک مالک

و بغوی گفته است باید که افتتاح نماز روی بقبله کند اگر آسان باشد و ایما بسجود فرود تر باید از ایما برکوع و اوزاعی ماشی

بر اقدام را جایز داشته است نماز با ایما مسافر باشد یا غیر مسافر و همچنین سوار وقتیکه برآید از شهر خود برای بعض حاجات باید دانست

که ابو حنیفه گفته است که مصلی در کشتی مختار است در قیام و قعود و فی المستدرک علی شرط الشیخین عن ابن عمر سئل النبی صلی الله علیه وسلم

کیف اصلی فی السفینة قال صل قائما الا ان تخاف الغرق مسئله طول سفر آیا در تنفل بر دابه شرط هست یا نه دو قول است مشهور

عدم اشتراط زیرا که در نفل توسع آمده است و لهذا قادر بر قیام قاعدا و مضطجعا میتواند خواند مسئله استقبال قبله اگر سهل باشد

در ابتدای تحریمه واجب است و در سائر صلوة فی مسئله ماشی را بر راکب قیاس کرده اند و رخصت تنفل داده اند مسئله اکثر علما تجویز

کرده اند گذاردن وتر را بر دابه و در مذهب حنفیه جایز نیست

باب المسافر یجمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء

مسافر جمع کند در میان ظهر و عصر و همچنین در میان مغرب و عشا مالک عن داود بن الحصین عن الاعرج ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم کان یجمع بین الظهر والعصر فی سفره الی تبوک رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع میکرد در میان ظهر و عصر در سفر

خود بسوی تبوک همراه مالک عن ابی الزبیر المکی عن ابی الطفیل عامر بن واثلة ان معاذ بن جبل اخبره انهم خرجوا مع رسول الله

صلی الله علیه وسلم عام تبوک فکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یجمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء قال فاخر الصلاة یوما

ثم خرج فصلی الظهر والعصر جمیعا ثم دخل ثم خرج فصلی المغرب والعشاء جمیعا الحدیث مختصر معاذ بن جبل خبر داد که ایشان

برآمدند با آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال غزوه تبوک پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع میکرد میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشا

گفت روزی تاخیر کرد نماز را در روزی بعد از آن از خانه برآمد پس گذارد نماز ظهر و نماز عصر همه یکجا بعد از آن داخل شد باز برآمد

پس گذارد نماز مغرب و عشا همه یکجا مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قلت متی اخف العاقلة (؟) الی ما الحاجة فی السفر متوجها الی الطریق یجب ان ینزل لاداء الفریضة وکذلک ... ان السفر الطویل والقصیر سواء وقال مالک لا یجوز الا فی سفر ... اعلم انی ... الصلوة ... العاجز ... عند ما بین ان ... القبلة ... الصلوة مستقبل ... وبین ان ... القبلة ... اذا ... الراحلة قالت الحنفیة

اذا عجل به السير يجمع بين المغرب والعشاء رسول الله صلعم چون شتابان میکرد اورا راه رفتن یعنی مقتضے آن میشد که تعجیل کند جمع میکرد در میان مغرب و عشا **مالك** انه بلغه عن على ابن الحسين انه كان يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اراد ان يسير يومه جمع بين الظهر والعصر واذا اراد ان يسير ليلته يجمع بين المغرب والعشاء مرویست از امام زین العابدین که آنحضرت صلے الله علیه وسلم وقتیکه میخواستند که سیر کنند در روز خود جمع میکردند در میان ظهر و عصر و وقتیکه میخواستند که سیر کنند در شب خود جمع میکردند میان مغرب و عشا **مالك** عن ابن شهاب انه سال سالم بن عبد الله هل يجمع بين الظهر والعصر في السفر فقال نعم لا باس بذلك الم تر الى صلوة الناس بعرفة ابن شهاب سوال کرد سالم بن عبد الله را آیا جمع کرده شود در میان ظهر و عصر در سفر پس گفت آری هیچ باک نیست درین جمع آیا نمی بینی بسوی نماز مردمان در عرفات **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال لسالم بن عبد الله ما اشد ما رايت اباك اخر المغرب في السفر فقال سالم غربت الشمس ونحن بذات الجيش فصلى المغرب بالعقيق يحيى بن سعيد گفت سالم را چه قدر است که آن زیاده تر تاخیر باشد از الجمله که دیدی پدر خود را که تاخیر کرده باشد مغرب را در سفر پس گفت سالم غروب شد آفتاب و ما در ذات الجیش بودیم پس گذارد نماز مغرب در عقیق مسئله التفتیش حقیقت جمع و ارکان و شروط آن می باید کرد پس جمع این نیست که نماز اول را آخر وقت او گذارند و نماز دوم را اول وقت او زیرا که این صورة جمع ست نه حقیقت آن و حمل احادیث بر آن تاویل بعید ست که بتخطیه و تغلیط صحابه می کشد و در بعض احادیث جمع تقدیم آمده و آن صریح ست در جمع دو نماز در وقت یکی از آنها پس این صفت نفسیه جمع پیدا شد و آنکه از بعض صحابه جمع صوری روایة کرده اند باین مسئله تباین ندارد زیرا که التسهیل که سبب ترخیص ست در چند صورة میتواند بود و بملاحظه آن رخصت متنوع می شود پس این نیز رخصتیست آن نیز رخصت و لفظ جمع دلالت میکند بر موالات عرفا و قید عرفا بجهة آنست که فصل یسیر آنرا ضرر نمیدهد و در بعض حدیث آمده که بین الصلوتین اناخه ابل و وضع احمال آنها کرده اند و موالات از استقرا افراد جمع نیز مستفاد میشود حتی ترک رواتب متوارث شده پس صفت نفسیه دیگر پیدا شد و تمنای نماز بعد انقضای وقت او دیگر ست و جمع دیگر و لهذا اسم قضا بر جمع مستعمل نشده پس خارقی می باید و آن فارق بجز نیت ترخص بجمع نمیتواند بود پس این نیز صفت نفسیه پیدا شد پس در جمع تقدیم پیش از فراغ از نماز اول نیت لازم ست و در جمع تاخیر پیش از انقضای وقت اول و تقدیم نماز اول بر نماز ثانی از استقرار افراد مستنبط ست و اگر رعایت ترتیب نکند جمع فقط نباشد بلکه تقدیم و تاخیر الجمع و آن غیر جمع ست پس مشروعیت آن محتاج بدلیل باشد و لیس فلیس پس این شروط مشروعیة جمع پیدا شد و آیا شرط مشروعیت آن سفر طویل ست یا مطلق سفر یا قصد سرعت سیر فقها را درینجا اقوال ست و آنچه برین بنده ظاهر میشود آنست که سفر طویل محل رخصت ست سایر باشد یا نازل بحدیث معاذ و سبب آنکه شارع در بسیاری از ابواب نفس سفر را مظنه حرج ساخته ادار...

سـ۱۲ قال الشافعی [illegible]
اکثر اهل العلم علی جواز الجمع فی السفر بین الظهر والعصر و بین المغرب والعشاء فی وقت احدیهما
وقالت الحنفیة لا یجمع
ومعنی الحدیث عندهم ان یؤخر احدی الصلوتین الی آخر وقتها و یعجل الاخری فی اول وقتها
فیحصل الجمع صورة
کما روی ذلک عن علی وسعد بن ابی وقاص
واما الجمع لحاجة فیتفق علیه ۱۲

رخصت بران فرموده است النبی بلاحظه وجود تعب وضروری بودن سرعت سیر وتحقق خوف ومانند آنها وجمع
در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت سیر بحدیث عبد الله بن عباس که صلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
الظهر والعصر ثمانیا جمیعا وقید ضرورة لاحق شده باجماع جمهور امت ولهذا جمع فی المطر وفی المرض مشروع شد
واما جمع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تائید احتمال اول میکند وعلیه الشافعی باقی ماند آنکه امر
نفرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه وتابعین وغیرهم مر اهل مکه را از اقتدا بامام مسافر که جمع می کند دلیل
جمع مقیمین بعلت حج میتواند شد **باب الجمع بین الصلوتین فی المطر** بیان جواز جمع در میان دو نماز بسبب باران

مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر کان اذا جمع الامراء بین المغرب والعشاء فی المطر جمع معهم عبد الله بن عمر
وقتیکه جمع میکردند امیران مدینه در میان نماز مغرب وعشا در باران جمع می کرد باایشان **مسئله** ماخذ این
مسئله از حدیث مرفوع بروایت ابن عباس است بالاحظه قید ضرورة **مسئله** قیام علت رخصت که مطر است
در ابتدای نماز دوم ضروری است زیراکه تقدیم آن بر وقت مقرر خود جائز نیست الا بعلت باران واقوی تخصیص
است بصورتیکه متضمن حرج باشد پس بجماعة در مسجد یکه از خانهای دور باشد مخصوص است **باب صلوة
الخوف** بیان کیفیت نماز خوف قال الله تعالی فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا
تَعْلَمُونَ ه پس اگر ترسیده اید یعنی از عدو ومانند آن پس روان بر پایهای خود نماز گذارید یا سواره پس چون
امین شوید پس یاد کنید خدا را چنانکه آموخته است شمارا آنچه نمیدانستید قال الله تعالی واذا ضربتم فی الارض
فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ان الکفرین کانوا لکم عدوا مبینا
واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک ولیاخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم
ولتات طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معک ولیاخذوا حذرهم واسلحتهم سفر کنید در زمین پس نیست
بر شما گناهی در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی طرح کنید از نماز بعض آنرا اگر ترسیده اید از آنکه در بلا افگنند
شمارا کافران هرآئینه کافران شمارا دشمنان آشکارا اند ووقتیکه باشی تو ای پیغمبر میان ایشان پس قائم کنی
برای ایشان نماز را پس باید که بایستد جماعتی از ایشان همراه تو وباید که بگیرند سلاحهای خود را پس وقتیکه
سجده کنند باید که باشند آن جماعه دیگر بپیش روی ایشان وباید که بیایند آن طائفه دیگر پس نماز گذارند
همراه تو وباید که بگیرند حذر خود را یعنی خود وسپر وزره ومانند آن وبگیرند سلاحهای خود را مترجم گوید رضی الله عنه
در آیه اول دو قید مذکور شد سفر وخوف ومذهب جمهور فقها آنست که نماز بسفر دیگر است وآنرا خوف شرط نیست.

ونماز خوف دیگر است و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیه بقرار داد ایشان بیکی از دو وجه تواند بود یا اینست
که قید سفر اتفاقی است و آیه در نماز خوف وارد شده و قصر اینجا نزدیک بعض آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور
آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایما میتوان کرد و این وجه اقوی است
نزدیک من و موافق است بسیاق آیه که در خوف واقع است باتفاق و آنجا قید خوف ذکر کرده نشد بجهة اعتماد بر قید
سابق و ذکر سفر درینجا بجهة آنست که غالبا این صورت در دار الاسلام واقع نمی شود پس غالبا مقرون بسفر خواهد بود
یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دوگانی ساختن نماز چهارگانی است و بهمین وجه
میل کرده اند جمهور مفسرین و استدلال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحدیث مسلم که یعلی ابن امیه سوال کرد
از حضرت عمر پس گفت خدا تعالی ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا فرموده است و مردمان
ایمن شده اند پس جواب داد حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس فرمود صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته و فقیر میگوید این استدلال مدخول است زیرا که ما میگوئیم معنی
جواب آنست که قصر مسافر شرع جدید است و تخفیف است ابتدا از خدا تعالی همین است توجیه قول ابن عمر که گذشت
والله اعلم و آیه دوم منطبق میشود بر چند وجه یکی آنکه امام بگذارد تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر رو بروی عدو بایستند
بعد از ان دیگر بار تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدو ایستند و این نماز آنحضرت است صلعم در ذات الرقاع بروایت
جابر بن عبد الله دیگر آنکه امام با یک طائفه یک رکعت گذارد و بعد از ان برکعت دوم استاده شود پس این طائفه در اثنای قیام امام
رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابله عدو شوند و طائفه دیگر آیند و اقتدا کنند و رکوع را با امام دریابند و چون امام بتشهد
مشغول شود ایشان برخیزند و رکعت دیگر تمام کنند و همراه امام سلام دهند و آن نماز آنحضرت است صلعم در ذات الرقاع بروایت صالح
بن خوات عمن صلی و این صلوتها دیگر هم میتواند بود والله اعلم و قید اذا کنت فیهم و حمل سلاح و حذر اتفاقی است باجماع و قال الله تعالی فان
فرجالا او رکبانا فاذا امنتم فاذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون ه پس اگر بترسید از دشمن پس نماز گذارید روان بر پاهای
خود یا سواره یعنی بهر صفت که میسر آید استقبال قبله باشد یا نه و بجای رکوع و سجود ایما کنید والله اعلم پس چون ایمن شدید یاد کنید خدا تعالی را
چنانکه آموخته است شما را آنچه نمی دانستید یعنی چنانکه نماز اطمینان فرود آورده است درین آیه دلیل است بر آنکه در حال مسابقه نماز [illegible]
نشود و همین است مذهب شافعی و نزدیک ابو حنیفه در حالت مسابقه و مشی نماز نباید گذارد و بناچار تاخیر باید کرد تا وقت امکان توقف

بحدیث خندق ۱۲ مالک عن یزید بن رومان عن صالح بن خوات عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوة
الخوف ان طائفة صفت معه و صفت طائفة وجاه العدو فصلی بالتی معه رکعة ثم ثبت قائما

واتموا لانفسهم ثم انصرفوا فصفوا وجاه العدو وجاءت الطائفة الاخرى فصلى بهم الركعة التي بقيت من صلوته ثم ثبت جالسا واتموا لانفسهم ثم سلم بهم صالح بن خوات روایت کرد از کسیکه گذارده بود همراه آنحضرت صلعم نماز خوف را در غزوه ذات الرقاع که یک طائفه صف بست همراه آنحضرت صلعم یعنے در نماز و صف بست طائفه دیگر روبروے عدو پس گذارد آنحضرت صلعم باآن طائفه که همراه او بود یک رکعت بعد ازان آنحضرت صلعم ایستاده ماند و ایشان نماز تمام کردند برای خود بعد ازان باز گشتند وصف بستند روبروے عدو وآمد طائفه دیگر پس گذارد آنحضرت صلے الله علیه وسلم همراه ایشان رکعتی که باقی مانده بود از نماز آنحضرت صلے الله علیه وسلم بعد ازان نشسته ماند آنحضرت صلعم و ایشان تمام کردند نماز را برای خود و بعد ازان سلام داد همراه ایشان

مالک عن يحيى ابن سعيد عن القاسم بن محمد عن صالح بن خوات الانصاري ان سهل بن ابي حثمة الانصاري حدثه ان صلوة الخوف ان يقوم الامام ومعه طائفة من اصحابه وطائفة مواجهة العدو فيركع الامام ركعة ويسجد بالذين معه ثم يقوم فاذا استوى قائما ثبت واتموا لانفسهم الركعة الباقية ثم يسلمون وينصرفون والامام قائم فيكونون وجاه العدو ثم يقبل الاخرون الذين لم يصلوا فيكبرون وراء الامام فيركع بهم ويسجد ثم يسلم فيقومون فيركعون لانفسهم الركعة الثانية ثم يسلمون سهل بن ابی حثمه انصاری روایت کرد که نماز خوف اینست که بایستد امام برای نماز و همراه او طائفه از یاران او و طائفه دیگر روبروی دشمن باشند پس بگذارد امام یک رکعت و سجده کند همراه آنانکه باوی اند بعد ازان بایستد پس وقتیکه راست ایستاد ایستاده ماند امام و تمام کنند آن طائفه برای خود رکعت باقی مانده را باز سلام دهند و باز گردند و امام ایستاده ماند پس بشوند روبروی دشمن بعد ازان بیایند آنانکه نماز نگذارده اند پس تکبیر گویند پس پشت امام پس رکوع کند و سجده کند همراه ایشان پس سلام دهد پس بایستند و بگذارند برای خود رکعت دوم را بعد ازان سلام دهند قال مالك وحديث القاسم بن محمد عن صالح بن خوات احب ما سمعت الي في صلوة الخوف گفت مالک حدیث قاسم بن محمد دوست تر است نزدیک من در نماز خوف **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا سئل عن صلوة الخوف قال يتقدم الامام وطائفة من الناس فيصلي بهم الامام ركعة وتكون طائفة منهم بينه وبين العدو لم يصلوا فاذا صلى الذين معه ركعة استاخروا مكان الذين لم يصلوا ولا يسلمون ويتقدم الذين لم يصلوا فيصلون معه ركعة ثم ينصرف الامام وقد صلى ركعتين فيقوم كل واحدة من الطائفتين فيصلون لانفسهم ركعة ركعة بعد ان ينصرف الامام فيكون كل واحدة من الطائفتين قد صلوا ركعتين فان كان خوف هو اشد من ذلك صلوا رجالا قياما على اقدامهم او ركبانا مستقبلي القبلة او غير مستقبليها قال مالك قال نافع لا ارى عبد الله بن عمر حدثه الا عن رسول الله صلے الله علیه وسلم عبد الله بن عمر وقتیکه پرسیده شد از نماز خوف میگفت که پیش رود امام و طائفه از مردمان پس بگذارد

همراه ایشان امام یک رکعت و باشند طائفه دیگر از ایشان میان ایشان و میان عدو که هنوز نماز نگذارده اند پس وقتیکه گذارد نماز آنانکه همراه امام اند یکرکعت فرود آیند بجای آنانکه نماز نگذارده اند و سلام نه دهند و بپیش روند آنانکه نماز نگذارده اند پس بگذارند همراه امام یکرکعت بعد ازان بازگردد امام حالانکه گذارده است دو رکعت پس بایستد هر یکی ازین دو طائفه پس بگذارند برای خویش یک یک رکعت بعد از آنکه بازگردد امام پس هر یکی ازین دو طائفه گذارده باشد دو رکعت پس اگر خوف زیاده تر باشد ازین بگذارند پیاده روند ایستاده بر پای خود یا سواره رو بقبله شده یا غیر رو بقبله شده گفت نافع نمی بینم عبد الله بن عمر را که حدیث کرده باشد این را مگر از رسول الله صلی الله علیه وسلم

مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب انه قال ما صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر والعصر یوم خندق حتی غابت الشمس سعید بن المسیب گفت نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز ظهر و عصر را روز خندق تا آنکه غایب شد آفتاب مترجم گوید رضی الله عنه تا روز خندق نماز خوف مشروع نشده بود بعد ازان مشروع شد صلوة الخوف را دو حالت است یکی آنکه در حالت قتال باشد پس باید گذارد به هر جهت که ممکن شود پیاده و سواره فرادی و جمع حنفیه و شافعی درین قدر متفق اند و در حالت مشی اختلاف دارند شافعیه تجویز میکنند و حنفیه بتاخیر میفرمایند و در حالت مباشرت قتال نیز اختلاف دارند شافعیه در طعنات و ضربات متوالیه معذور دارند و حنفیه منع میکنند دوم آنکه دشمنان در موضع خود قرار دارند لکن خوف هجوم ایشان غالب است حنفیه درین حالت روایت ابن عمر را اصل ساخته اند خواه دشمن در جانب قبله باشد یا در غیر آن و شافعیه تفصیل کرده اند اگر دشمن در جانب قبله باشد موافق قصه عسفان قوم را دو صف استاده کنند و با ایشان نماز گذارد و هر دو صف نوبت بنوبت سجده کنند و حراسه از دشمن نمایند و اگر در غیر جانب قبله باشد موافق قصه بطن نخل دو بار نماز گذارد و با هر طائفه نمازی یا بر طور قصه ذات الرقاع رود و حدیث ابن عمر در پیش ایشان منسوخ است و حق آنست که این اختلاف از قبیل اختلاف مباح است و حدیث سهل بن ابی حثمه بظاهر قرآن اوفق است والله اعلم

باب التشدید علی من ترک الجمعة لغیر عذر

در بیان ملامت کسیکه ترک نماید جمعه را بغیر عذر

مالک عن صفوان بن سلیم قال مالک لا ادری اعن النبی صلی الله علیه وسلم ام لا انه قال من ترک الجمعة ثلث مرات من غیر عذر ولا علة طبع الله علی قلبه گفت مالک نمیدانم آیا این حدیث روایت کرده میشد از آنحضرت صلعم یا نه هر که ترک کند جمعه را سه مرتبه سوای عذر و سوای مرض مهر می نهد خدای تعالی بر دل او مسئله صلوة جمعه لفظی است که پیش از شریعت برای چیزی موضوع نبود و از استعمالات صاحب شرع و اصحاب و اتباع او فهمیده شد که آن نمازیست خاص بکیفیت مخصوص صدیست چاره از اخذ آن خصوصیات که در ادای جمعه یافته شده و معرفت صفات نفسیه او نماز جمعه دو رکعت است در وقت ظهر با جماعت عظیمه از مسلمین در قریه یا در شهر و جمعه در شهر یکجا میباشد و والی یا نائب او امام بود و قبل از وی خطبه میخوانند که در عرف

انرا خطبه میگویند اما دو رکعت پس صفت نفسیه اوست بی شبهه اما وقت ظهر پس شرط جمعه است زیراکه بسیار باشد که جمعه
فوت شدی و قضای بر صورت ظهر میکردند نه بر صورت جمعه و درین مسئله اتفاق امت مرحومه یا جمهور آن ظاهر میشود
اما جماعه پس لازم جمعه است و لفظ جمعه و عید و تشبیه به نسبت یهود و احد نصاری بران دلالت مینماید و بی شبهه در اکثر
اوقات جماعه عظیمه می بود و لهذا بیهقی از ابن مسعود نقل میکند انه صلی الله علیه وسلم جمّع بالمدینة و کانوا اربعین رجلا
و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع میکند و حال چنان بود زیراکه جمعات آنحضرت صلعم و اصحاب و هلم جرا بیشتر
میبودند از اربعین بدرجات بسیار و اما وجود اربعین ضروریست در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی میگوید ضروریست
و فیه نظر زیراکه حدیث انفضاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر ازان است که در اول نماز نیز
مگر دوازده تن پس الغای صفت اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فصل که درینصورت شافعیه پیدا
کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیه و سیاق قصه آنست که انفضاض برای شرای متاع بوده است
و لهذا حق تعالی فرمود اذا راوا تجارة او لهوا الآیه و لهذا بیع و شرا درینوقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و غالبا
خطب آنحضرت صلی الله علیه وسلم طویل نبودند پس اجتماع عود بی فصل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر است
که در دیهی اگر دون اربعین جمعه خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آثم شوند و اما قریه یا شهر پس شرط جمعه است
بجهة آنکه در زمان آنحضرت صلعم در بدو جمعه نمی بود و با آنحضرت صلعم جمعی کثیر از اهل مکه در عرفه بودند ایشان را جمعه نفرمودند
و سفر اگر عدم تحتم در حق آنحضرت صلعم و اهل مدینه میتواند شد در حق اهل مکه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا
و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل بادیه را برجوع پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین که در بدو جمعه نیست نه در بریه
و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود ابنیه است در عوالی و قریه قلة متوطنان پس بر جمعی که
بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صد کس باشند یا زیاده و در بعض احادیث اقل آن پنجاه کس
مرد عاقل بالغ حر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلعم و اصحاب در یک مسجد میخواندند منشاء آن تحقق جماعه عظیمه است که
در صورة تعدد جمعات میسر نمی باشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفای کرام و حرص بر استماع وعظ
ایشان و صفت نفسیه بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر منشاء اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه
باشد آنجا تعدد جماعات جایز بود و اما امامت خلیفه یا نائب او پس امر مستمر بود و منشاء آن امر است بتقدم والی در محل
ولایه خود پس مخصوص باشد بحضور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرأ بر اعلم و سایر نظائر مسئله و اثر
حضرت علی که اربع الی الامام الخ محمول بر ندب تقدم والی در محل ولایه خود است اما خطبه پس در قرآن عظیم فاسعوا الی ذکر الله آمده

و در حدیث شیخین آمده فاذا خطب الامام طووا الصحف ویستمعوا الذکر ومراد از ذکر خطبه است وعمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه

وعلما چنانچه دلالت میکند بر ضروری بودن آن وعمل مستمر دلالت میکند که وظیفه جمعه دو خطبه است وچون خطب آنحضرت صلعم

وخلفای ایشان هم چنانچه ملاحظه کردیم تنقیح آن وجود چند چیز است حمد وشهادتین وصلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم وامر بتقوی

وتلاوت آیتی ودعا برای مسلمین ومسلمات وعربی بودن خطبه اما حمد پس بجهة آنکه در حکایت خطبهای آنحضرت صلی الله علیه

وسلم آمده فحمد الله واثنی علیه ودر خطبه حاجت الحمد لله نحمده آمده وعمل مستمر مسلمین بران جاری شده واما تشهد پس بجهة

بودن آن در خطبه حاجت وخطبه جمعه وابو داؤد هر دو حدیث را روایت کرده ودر حکایت خطبه آنحضرت صلعم مکرر آمده است

ثم تشهد وبجهت حدیث ترمذی کل خطبة لیس فیها تشهد فهی کالید الجذماء وبجهت آنکه تشهد بجای خطبه در کلام

اهل شرع آمده واما صلوة پس بجهة وجوب صلوة نزد یاد نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعمل مستمر مسلمین واما تقوی بجهة آنکه

در قرآن آنرا ذکر فرموده بمعنی تذکیر وبجهة آنکه عامی وجاهل همه میدانند که مشروعیة خطبه برای پند دادن است وتلاوة

بجهة آنکه در خطبه حاجت آمده ثم تقرء ثلث آیات ودر حکایت خطبه جمعه آمده است تلاوة یا مالک لیقض علینا ربک واما دعا

برای مسلمین ومسلمات بعمل مستمر مسلمین وعربی بودن نیز بجهة عمل مستمر مسلمین در مشارق ومغارب با وجود آنکه در

بسیاری از اقالیم مخاطبان عجمی بودند واگر جمعه نه دریابد نماز ظهر لازم شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز جمعه در عرفات

وقوف فرمودند وثابت شد که آنروز ظهر وعصر جمع نمودند وبر مسافر وعورت وعبد مملوک ومریض جمعه لازم نیست بحدیث

دارقطنی من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فعلیه الجمعة الا امرأة او مسافرا او عبدا او مریضا واگر ایشان جمعه خوانند مسقط

ذمه باشد بجهة آنکه وظیفه یوم جمعه است رخصت داده نشد ایجماعت را مگر بجهة مشقت ایشان پس اگر تحمل آن کنند روا باشد

مانند مریض که وضو کند وآنانکه معذورانند در ترک جماعت معذور نند در ترک جمعه زیرا که جمعه بغیر جماعت نمی باشد پس رخصت ترک جماعت

رخصت است در ترک جمعه **باب** لا جمعة فی العوالی ومن حضر المدینة منهم فله الرجوع قبل دخول الوقت جمعه لازم نیست

در عوالی وکسیکه حاضر شود بمدینه از اهل عوالی پس میرسد اورا باز گشتن بطرف عوالی پیش از آنکه وقت جمعه داخل شود

مالک عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی بن ازهر قال شهدت العید مع عثمان بن عفان فجاء فصلی ثم انصرف

فخطب قال انه قد اجتمع لکم فی یومکم هذا عیدان فمن احب من اهل العالیة ان ینتظر الجمعة فلینتظرها ومن احب ان

یرجع فقد اذنت له مختصر گفت ابو عبید حاضر شدم در روز عید همراه عثمان بن عفان پس آمد پس نماز گذارد بعد از آن باز گشت

وخطبه خواند وگفت هر آئینه حال اینست که جمع شده است برای شما درین روز دو عید پس هر که خواهد از اهل عالیه انتظار کند

جمعه را پس باید که انتظار بکند آنرا وهر که خواهد که رجوع کند پس رخصت دادم اورا مسئله ماخذ قول حضرت عثمان عمل مستمر

آنحضرت ست صلعم در ترک تکلیف اهل بدو باقامت جمعه با حضور ایشان در بلد مسئله ازین اثر معلوم میشود که اگر شخصیکه جمعه از وی صحیح ست از شهر پیش از وقت روان شود جایز ست اهل شهر و اهل بدو درین صورت یک حکم دارند زیرا که بعد از حضور اهل بدو مانع برخاست پس مانند مریضی یا لنگے شد که بمسجد جامع در آید مسئله در کتب شافعیه مذکور ست که انصراف مریض و لنگ در وقت نماز قبل از خواندن آن حرام ست و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه دو قول نقل کرده اند قول قدیم جواز ست و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید زیرا که علة جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت ست می باید که اهل شهر از خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که اهل بدو مساوی شدند در آنکه اگر در شهر مکث کنند جمعه واجب شود و اگر برآیند واجب نشود و اگر علة جواز آنست که در اصل از اهل جمعه نبودند گو که الحال مانع برخاسته ست پس باید که انصراف مریض و لنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جایز باشد

باب لاجمعة على مريض ولا مسافر فان صلاها احد منهما وقعت عن الفرض والاثم فيما جاء في حديث مالك عن صفوان من ترك الجمعة ثلث مرات من غير عذر ولا علة طبع الله على قلبه

واجب نیست جمعه بر مریض و نه بر مسافر و اگر گذارد آنرا یکی از آن دو واقع شود از فرض و اگر امامت کرد در نماز جمعه جایز ست

قال مالك اذا نزل الامام بقرية تجب فيها الجمعة والامام مسافر فخطب وجمع بهم فان اهل تلك القرية وغيرهم يجمعون معه قال يحيى وقال مالك وان جمع الامام وهو مسافر بقرية لا تجب فيها الجمعة فلا جمعة له ولا لاهل تلك القرية ولا لمن جمع معهم من غيرهم وليتم اهل تلك القرية وغيرهم ممن ليس بمسافر الصلوة قال يحيى وقال مالك لا جمعة على مسافر

گفت مالک وقتیکه نازل شود امام در قریه که واجب ست در آن جمعه و امام مسافر ست پس خطبه خواند و جمعه گذارد با اهل آن قریه پس هر آئینه اهل آن قریه و غیر ایشان نیز جمعه میگذارند همراه او و گفت مالک اگر جمعه گذارد امام و حال آنکه او مسافر ست در قریه که واجب نیست در آن جمعه پس نیست جمعه برای او و نه برای اهل قریه و نه برای کسیکه جمعه گذارد با ایشان از غیر ایشان و باید که تمام کنند اهل آن قریه و غیر ایشان از آن جماعه که نیستند مسافر نماز را گفت مالک نیست واجب جمعه بر مسافر

باب یسن الغسل للجمعة

مسنون ست غسل برای جمعه

مالك عن صفوان بن سليم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود غسل روز جمعه واجب ست بر هر بالغ

مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود چون بیاید یکی از شما بجمعه باید که غسل کند

مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه قال دخل رجل من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد يوم الجمعة وعمر بن الخطاب يخطب فقال عمر اية ساعة هذه فقال يا امير المؤمنين انقلبت

قوله ثلث جاء في الحديث الجمعة حق على كل مسلم الا اربعة عبد مملوك او امرأة او صبي او مريض وفي رواية زيادة او مسافر قوله لا جمعة على مريض ولا مسافر ولا عبد ولا امرأة وان صلاها اجزأهم عن الفرض وعلة ان الاثم بالمرض او مسافر وقت حكاية الجمعة خلاف العباد

والصبي والمسافر والاكثر ... اذا تم العارض بغير عذر ايضا ولا جمعة على العبد ... في ترك الجماعة ... وفي العالمكيرية المطلب ... الشامل بابه الاختفاء من السلطان الظالم مستظهر

من السوق فسمعت النداء فما زدت على ان توضأت فقال عمر الوضوء ايضا وقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان

يأمر بالغسل درآمد مردی از صحابہ آنحضرت صلعم بمسجد روز جمعہ و عمر بن الخطاب خطبہ میخواند پس گفت حضرت عمر کدام ساعت است

این یعنی چرا تاخیر کردی پس گفت یا امیر المومنین باز گشتم از بازار پس شنیدم اذان را پس زیادہ نکردم برآنکہ وضو کنم پس گفت

حضرت عمر وضو نیز محل انکار است هر آئینہ دانستہ کہ آنحضرت صلعم امر میفرمود بغسل **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری

عن ابی هریرة انه كان يقول غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم كغسل الجنابة ابو ہریرہ گفت غسل روز جمعہ واجب است بر ہر بالغ

مانند غسل جنابت **قال** مالک من اغتسل يوم الجمعة اول نهاره وهو يريد بذلك غسل الجمعة فان ذلك الغسل لا

يجزى عنه حتى يغتسل لرواحه وذلك ان رسول الله صلعم قال في حديث ابن عمر اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل گفت

مالک ہر کہ غسل کند روز جمعہ در اول روز خود و ارادہ کند بآن غسل جمعہ را پس ہر آئینہ این غسل کفایت نمیکند او را از غسل جمعہ زیرا کہ

آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود در حدیث عبد اللہ بن عمر اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل **قال** یحیی قال مالک ومن

اغتسل يوم الجمعة معجلا او مؤخرا وهو ينوى بذلك غسل الجمعة فاصابه ما ينقض وضوءه فليس عليه الا الوضوء

وغسله ذلك يجزئ عنه گفت مالک ہر کہ غسل کند روز جمعہ پیش از وقت یا بعد دخول وقت و او نیت میکرد بآن غسل جمعہ را

پس رسید او را چیزی کہ میشکند وضو را او را پس لازم نیست بروی مگر وضو و غسل او کفایت کنندہ است از غسل جمعہ مترجم گوید

رضی اللہ عنہ حفاظ حدیث از ابن عباس و حضرت عائشہ استحباب غسل جمعہ روایت کردہ اند و عمل جمہور صحابہ و تابعین بر استحباب

است پس تضاد در دو حدیث وجوب و استحباب یکی از دو وجہ تواند بود یا آنست کہ حدیث وجوب منسوخ باشد بحدیث استحباب

ہمین است میل ابن عباس یا آنست کہ مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگرچہ سنت بود و اللہ اعلم **مسئلہ** غسل از

سنن ہدی است در حق کسیکہ حاضر شود جمعہ را و از سنن ادب است در حق ہر کسی حضور جمعہ او را واجب باشد یا نہ اما اول

پس بحدیث باب اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل و غسل الجمعة واجب على كل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما ثانی

پس بحدیث شیخین حق على كل مسلم ان يتنظف يوما من سبعة ايام و باتفاق فقہا واجب نیست پس حق بمعنی مامور بہ باشد

و باین تفصیل کہ کردیم خلاف درمیان دو قول فقہا برخاست و دلیل ہر یکی را محملی پیدا شد و ہمچنین است قضا را این بندہ ضعیف

در اختلاف ایشان کہ آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعہ غسل کند بوجہیکہ باین غسل نماز جمعہ نمیتواند خواند سنت ادا شود یا نہ

پس میگوئیم کہ سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوۃ حاصل نشد **باب** يستحب ان يلبس من احسن الثياب للجمعة

مستحب است کہ بپوشد از بہترین جامہا برای جمعہ **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال ما على احدكم لو اتخذ ثوبين لجمعته سوى ثوبي مهنته رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فرمود چہ زیان است بر کسی از شما

قلت اتفقوا على استحباب الغسل يوم الجمعة واختلفوا في قوله عليه السلام واجب على كل محتلم فقيل منسوخ وقيل المراد التاكيد وفي المنهاج ووقت الغسل من الفجر وتقريبه من ذهابه افضل وفي الهداية غسل يوم الجمعة للصلوة وهو الصحيح وفي العالمكيرية لو اغتسل بعد الفجر ثم احدث وصلى الجمعة بالوضوء لم يكن مستنا

اگر مهیا کند دو جامه برای جمعه خود بغیر دو جامه خانگی که در محنت و کار میپوشد مسلم چون سنت غسل و لبس احسن ثیاب و تجمیل

تطییب بجهة اجتماع ناس و عید بودن جمعه است لا بد آن آداب متعدی شوند بسوی عیدین **باب** یستحب التطیب و

التسوك للجمعة مستحب است خوشبو مالیدن و مسواک کردن برای جمعه **مالك** عن ابن شهاب عن ابن السباق ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال في جمعة من الجمع يا معشر المسلمين ان هذا يوم جعله الله عيدا فاغتسلوا ومن كان عنده طيب فلا يضره

ان يمس منه وعليكم بالسواك رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود در جمعه از جمعها که ای گروه مسلمانان هر آئینه امروز

روزیست که گردانید او را خدا تعالی عید پس غسل کنید و هر که باشد نزد او خوشبو پس ضرر نمیکند او را آنکه بمالد از آن خوشبو

و لازم گیرید شما مسواک کردن را **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا يروح الى الجمعة الا ادهن وتطيب الا

ان يكون حراما عبد الله بن عمر میرفت بسوی جمعه مگر آنکه روغن می مالید و استعمال خوشبو میکرد مگر آنکه محرم باشد **باب**

فضل التبكير يوم الجمعة در بیان فضیلت اول وقت رفتن در جمعه **مالك** عن سمي مولى ابي بكر بن عبد الرحمن

عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اغتسل يوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح

في الساعة الاولى فكانما قرب بدنة ومن راح في الساعة الثانية فكانما قرب بقرة ومن راح في الساعة الثالثة فكانما قرب

كبشا اقرن ومن راح في الساعة الرابعة فكانما قرب دجاجة ومن راح في الساعة الخامسة فكانما قرب بيضة فاذا خرج

الامام حضرت الملائكة يستمعون الذكر رسول الله صلعم فرمود هر که غسل کند در جمعه مانند غسل جنابة بعد از آن برود در ساعت

نخستین پس گویا که قربان کرده است یک شتر را و هر که برود در ساعت دوم گویا که قربان کرده است یک گاو را و هر که برود

در ساعت سیوم گویا که قربان کرده است گوسفند شاخدار را و هر که برود در ساعت چهارم گویا که قربان کرده است ماکیانرا

و هر که برود در ساعت پنجم گویا که قربان کرده است یک بیضه را پس وقتیکه بر می آید امام یعنی برای خطبه حاضر میشوند

فرشتگان می شنوند پند را مترجم گوید علما بحث دارند که مراد از ساعت در پنجگانه جزو دوازدهم روز است یا لحظه خفیفه

بر تقدیر اول وقت تبکیر از طلوع آفتاب باشد و بر تقدیر ثانی از وقت زوال ظاهر پیش فقیر وجه ثانی است والله اعلم

باب السعي يوم الجمعة بیان سعی روز جمعه قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى

ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون ۵ ای مسلمانان وقتیکه بانگ نماز داده شود در روز جمعه پس سعی کنید

بسوی یاد کردن خدا تعالی یعنی بخطبه و نماز و بگذارید خرید و فروخت را این بهتر است مر شما را اگر میدانید **مالك**

انه سال ابن شهاب عن قول الله تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله فقال

ابن شهاب كان عمر بن الخطاب يقرءها اذا نودي للصلوة فامضوا الى ذكر الله مالك سوال کرد ابن شهاب را

۵۰ قلت حمله اهل العلم

۵۱ قلت حمله اهل العلم على ...

ان هذه الساعات ساعات لطيفة بعد الزوال والساعة ... الليل والنهار

از قول خدا تعالی یا ایها الذین امنوا الایة یعنی مراد از سعی شتابی رفتن ست یا عزم کردن پس گفت ابن شہاب که
عمر بن الخطاب میخواند این آیة را باینطور اذا نودی للصلوٰة فامضوا الی ذکر الله قال یحییٰ قال مالك و انما السعی فی
کتاب الله عزوجل العمل والفعل یقول الله تعالیٰ و اذا تولی سعی فی الارض وقال تعالیٰ واما من جاءك یسعی وهو یخشی
وقال عزوجل ثم ادبر یسعی وقال عزوجل ان سعیکم لشتی قال یحییٰ قال مالك فلیس السعی الذی ذکر الله عزوجل
فی کتابه بالسعی علی الاقدام ولا الاشتداد ولا الجری وانما عنی العمل والفعل گفت مالک جز این نیست که سعی در
کتاب خدا تعالی عمل و فعل ست و سعی بمعنی عمل و فعل آمده ست بدلیل قول خدا تعالی و اذا تولی سعی فی الارض چون والی
شود مردمان شود سعی کند تا فساد افگند در زمین و گفت واما من جاءك یسعی گفت مالک پس نیست سعی که ذکر کرده ست
خدا تعالی در کتاب خود سعی بر اقدام و نه دویدن و نه پویه پویه رفتن و جز این نیست که مراد داشته ست عمل و فعل را
مسئله مستند صرف سعی بسوی قلب حدیث شیخین ست اذا اتیتم الصلوٰة فعلیکم بالسکینة و توجیه قراءة فامضوا
نزدیک فقیر آنست که قرآن نازل شده ست بر هفت حرف و همه متفق اند در معنی و فامضوا حرفی بود که حضرت
عمر آنرا میخواند پس لازم شد که فاسعوا بمعنی فامضوا باشد مسئله مراد از نودی اذان ثانی ست زیرا که در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شیخین همین اذان بود که پیش خطیب میگویند و اذان اول در زمان حضرت عثمان پیدا
شده ست پس حال نزول آیة دلالت میکند که مراد اذان ثانی ست مسئله بر بیع قیاس باید کرد حرث و اجاره و سائر
معاملات را که مانع حضور جمعه باشد پس آن نیز حرام ست و چون معلوم ست که غرض از تحریم بیع تحقق سعی ست و دفع مانع
آن میباید که تحریم مخصوص باشد بکسیکه جمعه بروی واجب ست واگر در اثنای رفتن بسوی جمعه با یکدیگر بیع کردند محتمل ست
که نظر بلفظ و ذروا البیع کنند و این جزی را ابراد اکثرا فراد گیرند و محتمل ست که نظر بغرض کنند و مستثنی دارند باب ما جاء فی النهی
عن تخطی الرقاب یوم الجمعة در بیان منع از گام نهادن برگردنها روز جمعه مالك عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم
عمن حدثه عن ابی هریرة انه کان یقول لان یصلی احدکم بظهر الحرة خیر له من ان یقعد حتی اذا قام الامام یخطب جاء
یتخطی رقاب الناس یوم الجمعة ابو هریره میگفت هر آیینه آنکه نماز بگذارد یکی از شما در حره بهتر ست از آنکه بنشیند بخانه خود
تا چون ست تا دامام در خطبه آمد گام نهاده برگردن مردمان مترجم گوید علما اجماع دارند بر کراهت این فعل و استثنا کرده اند
دو صورت را یکی آنکه امام باشد دوم آنکه در صف پیشین فرجه باشد و وصول تا آن بدون تخطی ممکن نشود و سائر
ضرورات را برین قیاس باید کرد والله اعلم باب الجمعة خطبتان یجلس بینهما جمعه را دو خطبه ست بنشیند میان آنها
مالك عن جعفر بن محمد عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خطب خطبتین یوم الجمعة وجلس بینهما

قال الشیخ و علیه اهل العلم ... انه یجب السعی و یحرم البیع بعد الاذان ... والمعتبر عند الحنفیة والاول عند ... الاذان ... الشافعیة الاذان بین یدی الخطیب ۱۲ ... قوله عن ... قال العلماء ... اذا کان ... ۱۴۵ ... فرجة لا یصلها الا بتخطی ۱۲ ... اتفقوا علی ان الخطبة فرض فی الجمعة ثم اختلفوا فعند ابی حنیفة الفرض ذکر الله ... او تهلیلة ... وشرطها ان تکون فی الوقت قبل الصلوٰة وعند الشافعیة یشترط خطبتان قبل الصلوٰة وارکانها خمسة حمد الله والصلوٰة علی رسول الله صلی الله علیه وسلم والوصیة بالتقوی وهذه الثلاثة فرض فی الخطبتین جمیعا وقراءة آیة فی احدیهما ودعاء للمؤمنین فی الثانیة وهذه الخمسة عند ... من المسوّی ۱۲

مروی ست از محمد باقر که رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواند دو خطبه روز جمعه ونشست درمیان آنها مسئله سنت ست که خطبه بر منبر خواند یا بر مرتفع بعمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم وعمل مسلمین بعد از آنحضرت صلعم وجلوس بین الخطبتین مثل سوره اخلاص بیان کرده اند ودر حدیث آمده که قصر خطبه علامت فقه رجل است وخطبه ایستاده باید خواند بعمل مستمر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عمل مسلمین وبآیت وترکوک قائما

باب جواز الاحتباء والامام یخطب در بیان جایز بودن احتبا در حالیکه امام خطبه میخواند **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عمر کان یحتبی یوم الجمعة والامام یخطب عبد الله بن عمر احتبا میکرد در روز جمعه حالانکه امام خطبه میخواند مترجم گوید علة کراهة احتبا آنست که غالبا خواب می آرد پس اگر از جلب نوم مامون باشد مکروه نخواهد بود وفعل ابن عمر مشعر باین ست والله اعلم

باب استحباب استقبال الناس بالامام وهو یخطب مستحب است رو برو نشستن مردمان بطرف امام وحال آنکه او خطبه میخواند قال مالک السنة ان یستقبل الناس الامام یوم الجمعة اذا اراد ان یخطب من کان منهم یلی القبلة وغیرها گفت مالک سنت مقرره نزدیک ما آنست که روی آرند مردمان بطرف امام روز جمعه وقتیکه اراده کند خطبه خواندن را آنکه از ایشان نزدیک قبله باشد وآنکه بجانب غیر قبله باشد

باب من اصابه عذر هل علیه ان یستاذن الامام فی الخروج کسیکه رسید او را عذری آیا واجب ست برو که استیذان نماید از امام در برآمدن قال مالک ولیس علی من رعف او اصابه امر لابد له من الخروج ان یستاذن الامام یوم الجمعة اذا اراد ان یخرج گفت مالک نیست لازم بر کسیکه خون از بینی او جاری شد یا رسید او را امری که ناچاری ست او را از برآمدن آنکه رخصت طلبد از امام روز جمعه وقتیکه خواهد برآمد مترجم گوید جمهور علما قایل اند بعدم وجوب استیذان وآیة واذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستاذنوه محمول ست بر جهاد فقط وواحدی این آیة را مطلق داشته ست وهر طاعتی که باجتماع مشروع ست خروج از آن بدون اذن امام جایز نکرده مثل جمعه وعیدین وجهاد واستسقا وامثال آنها ونیز روایة کرده که استیذان در جمعه در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم رایج بود وآنحضرت صلعم باشاره اذن میداد والله اعلم

باب الانصات یوم الجمعة والامام یخطب مستحب است خاموش ماندن روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا قلت لصاحبک انصت والامام یخطب یوم الجمعة فقد لغوت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود وقتیکه بگوئی همنشین خود را خاموش شو حال آنکه امام خطبه میخواند پس هر آئینه کلام بیفایده کردی **مالک** عن ابن شهاب عن ثعلبة بن مالک القرظی انه اخبره انهم کانوا فی زمان عمر بن الخطاب یصلون یوم الجمعة حتی یخرج عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر وجلس علی المنبر واذن المؤذنون قال ثعلبة جلسنا نتحدث فاذا سکت المؤذنون وقام عمر یخطب انصتنا فلم یتکلم منا احد ثعلبة گفت که مسلمانان در زمان

١٥٨

عمر بن الخطاب نماز میگذاردند در روز جمعه تا آنکه بر می آمد حضرت عمر پس وقتیکه بر آمد عمر و نشست بر منبر اذان گفتند مؤذنان
گفت ثعلبه می نشستیم سخن گویان با یکدیگر پس وقتیکه خاموش میشدند مؤذنان و می استاد عمر که خطبه خواند خاموش میشدیم
پس سخن نمی گفت از ما هیچکس قال ابن شهاب فخروج الامام یقطع الصلوٰة وکلامه یقطع الکلام گفت ابن شهاب
پس بر آمدن امام قطع میکند نماز را و کلام امام قطع میکند کلام را **مالک** انه سال ابن شهاب عن الکلام یوم
الجمعة اذا نزل الامام عن المنبر قبل ان یکبر قال ابن شهاب لا باس بذلک مالک سوال کرد ابن شهاب را از سخن
گفتن روز جمعه وقتیکه فرود آید امام از منبر پیش از آنکه تکبیر گوید گفت ابن شهاب هیچ باک نیست با آن **مالک** عن
ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن مالک بن ابی عامر ان عثمان بن عفان کان یقول فی خطبته قل ما یدع ذلک
اذا خطب اذا قام الامام یخطب یوم الجمعة فاستمعوا له وانصتوا فان للمنصت الذی لا یسمع من الحظ مثل ما
للمنصت السامع عثمان بن عفان میگفت در خطبه خود کم بود که ترک کند این را وقتیکه خطبه میگفت چون بایستد امام
که خطبه خواند روز جمعه پس گوش نهید او را و خاموش باشید زیرا که هر آئینه خاموش شونده را که نمی شنود از ثواب مثل
آنست که خاموش شونده شنونده را باشد الحدیث مختصر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر رای رجلین
یتحدثان والامام یخطب یوم الجمعة فحصبهما ان اصمتا عبد الله بن عمر دید دو شخص را که با یکدیگر سخن میگفتند و
حالانکه امام خطبه میخواند روز جمعه پس سنگریزه انداخت بسوی ایشان که خاموش شوید **مالک** انه بلغه ان
رجلا عطس یوم الجمعة والامام یخطب فشمته رجل الی جنبه فسال عن ذلک سعید بن المسیب فنهاه عن
ذلک وقال لا تعد خبر رسید بمالک که مردی عطسه کرد در روز جمعه حال آنکه امام خطبه میخواند پس یرحمک الله گفت او را
شخصیکه بر پهلوی او بود پس سوال کرد از این مسئله سعید بن المسیب را پس نهی کرد او را از این کار و گفت او را که دیگر مکن
مسئله انصات سنت مؤکده است در قول جدید شافعی و کلام مکروه بکراهت شدید و اگر حاجت ضروریه پیش آید مانند آنکه
اعمی در چاه می افتد کراهت مرتفع میگردد و فرضیه است در قول قدیم و اگر شخص در اثنای خطبه سخن کند باید که انکار بر او باشاره
کنند نه بسخن چنانکه ابن عمر کرد و در رد سلام و تشمیت عاطس در اثنای خطبه اختلاف است بعضے از علماء رخصت داده اند و بعض
مکروه داشته والله اعلم **باب** القراءة فی صلوٰة الجمعة در بیان قرائتی که ماثور است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در نماز جمعه **مالک** عن ضمرة بن سعید المازنی عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان الضحاک
بن قیس سال النعمن بن بشیر ماذا کان یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الجمعة علی اثر سورة
الجمعة قال کان یقرأ هل اتٰک حدیث الغاشیة ضحاک بن قیس سوال کرد نعمان بن بشیر را چه چیز است

قولہ وقلت قال ابن الحاجب ویستحب فی الجمعة وفی الاولی الجمعة وفی الثانیة هل اتٰک او المنافقون سبح اسم او المنافقون وقال الحلی من الروضة کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرء الجمعة والمنافقون فی وقت وسبح اسم فی وقت والغاشیة فی وقت کما فی صحیح مسلم

وعند الحنفیة یکره ان یوقت شیئا من القرآن لشیء من الصلوٰة وتفسیر هذا الکلام علی ما فی العالمگیریة انه اذا لم یجوز غیره او رای قراءة غیره مکروهة فاذا قرء للتیسر او تبرکا بقراءته صلی الله علیه وسلم فلا کراهة وینبغی ان یقرء غیره احیانا لئلا یظن الجاهل ان غیره لا یجوز

کہ میخواند آنرا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم روز جمعہ بعد سورہ جمعہ گفت میخواند ہل اتاک حدیث الغاشیہ مترجم گوید در نزد
مالکیہ و شافعیہ مستحب است قراءۃ سورہ جمعہ و منافقون و ہمچنین قراءۃ سبح اسم و غاشیہ و حنفیہ توقیت بعض قرآن را
ببعض صلوات مکروہ داشتند و تفسیر کلام الشان چنانچہ محققان نوشتہ اند آنست کہ این کراہت در صورتی است
کہ بغیر آن نماز را جایز ندارد یا قراءۃ بغیر آن مکروہ شمارد و اگر بجہۃ آسانی یا تبرک با قراءۃ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم
التزام کند ہیچ باک نیست لکن می باید کہ گاہ گاہ غیر آن را نیز خواندہ باشد تا جاہلان از ارکان صلوۃ نشمارند واللہ اعلم

باب من ادرک رکعۃ من صلوۃ الجمعۃ فلیصل الیہا اخری

ہر کہ دریابد با امام از نماز جمعہ یکرکعت پس باید کہ بگذارد ہمراہ او رکعت دیگر

مالک عن ابن شہاب انہ کان یقول من ادرک من صلوۃ الجمعۃ رکعۃ فلیصل الیہا رکعۃ اخری قال ابن شہاب وھی سنۃ قال یحیی قال مالک وعلی ذلک ادرکت اہل العلم ببلدنا وذلک ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال من ادرک من الصلوۃ رکعۃ فقد ادرک الصلوۃ

ابن شہاب میگفت ہر کہ دریابد از نماز جمعہ یکرکعت پس باید کہ بگذارد با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شہاب — گفت مالک گفت ابن شہاب ہمین ست سنت گفت مالک بر ہمین قول یافتم اہل علم را در شہر خود و این بجہت آنست کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کہ دریابد از نماز یکرکعت پس ہر آئینہ وی دریافتہ است نماز را البغوی گفتہ است ہر کہ یکرکعت کاملہ دریافت از جمعہ وی ادراک کردہ است جمعہ را پس چون امام سلام دہد ضم کند با او رکعت دیگر را و تمام شد جمعہ و اگر ادراک نکردہ است با او یکرکعت و داخل نشد در نماز مگر بعد از آنکہ سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعہ و باید کہ بگذارد آنرا چہار رکعت زیرا کہ وی ظہر است و ہمین ست مذہب مالک و ثوری و شافعی مترجم گوید رضی اللہ عنہ در حدیث حاکم آمدہ است من ادرک من صلوۃ رکعۃ فقد ادرک الصلوۃ و از روایۃ دیگر حاکم من ادرک من الجمعۃ رکعۃ فلیصل الیہا اخری و از مفہوم این حدیث دانستہ شد کہ اگر دون یکرکعت دریافت جمعہ را نہ دریافتہ است پس ظہر ادا کند مستینا فا او بناء و نزدیک امام اعظم اگر تشہد امام را دریافت دو رکعت گذارد و نماز جمعہ ادریافت

> ۱۰ قولہ علیہ اکثر اہل العلم انہ ان ادرک منہا رکعۃ کما فاتہ اضاف الیہا رکعۃ اخری و تمت جمعتہ وان لم یدرک ... ان الرکعۃ صلیہا اربعا وقال ابو حنیفہ ان ادرک الامام فی التشہد صلی رکعتین بناء

باب فضل یوم الجمعۃ والساعۃ التی ترجی فیہا ومناظرۃ ابی ہریرۃ وکعب الاحبار وعبد اللہ بن سلام فی تعینہا

باب در بیان فضیلۃ روز جمعہ و فضل ساعتیکہ امید داشتہ میشود برکت او را در روز جمعہ و مناظرہ ابوہریرہ و کعب احبار و عبد اللہ بن سلام در تعیین آن ساعت

مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ذکر یوم الجمعۃ فقال فیہ ساعۃ لا یوافقہا عبد مسلم وھو قائم یصلی یسأل اللہ شیئا الا اعطاہ ایاہ واشار رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم بیدہ یقللہا

رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ذکر کرد روز جمعہ را پس گفت در آن روز ساعتیست کہ درنمی یابد آنرا بندہ مسلمان حال آنکہ ایستادہ

باشد نماز میگذارد و سوال کند از خدا تعالی خیری مگر که میدهد او را آنچیز و اشاره نمود آنحضرت صلعم بدست مبارک خود بیان قلت آن ساعت

میفرمود مالک عن یزید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة انه قال خرجت

الی الطور فلقیت کعب الاحبار فجلست معه فحدثنی عن التوریة وحدثته عن النبی صلی الله علیه وسلم فکان فیما حدثته ان قلت

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم وفیه اهبط وفیه تیب علیه وفیه مات وفیه

تقوم الساعة وما من دابة الا وهی مصیخة یوم الجمعة من حین تصبح حتی تطلع الشمس شفقا من الساعة الا الجن والانس وفیه ساعة

لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی یسال الله شیئا الا اعطاه ایاه قال کعب ذلك فی کل سنة یوم فقلت بل فی کل جمعة

فقرا کعب التوریة فقال صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابو هریرة فلقیت بصرة بن ابی بصرة الغفاری فقال من

این اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادرکتك قبل ان تخرج الیه ما خرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تعمل المطی

الا الی ثلثة مساجد الی المسجد الحرام والی مسجدی هذا والی مسجد ایلیاء او بیت المقدس یشك قال ابو هریرة ثم لقیت عبد الله بن سلام

فحدثته بمجلسی مع کعب الاحبار وما حدثته فی یوم الجمعة فقلت قال کعب ذلك فی کل سنة یوم فقال عبد الله بن سلام

کذب کعب فقلت ثم قرا کعب التوریة فقال بل هی فی کل جمعة فقال عبد الله بن سلام صدق کعب ثم قال

عبد الله بن سلام قد علمت ایة الساعة هی قال ابو هریرة فقلت له اخبرنی بها ولا تضن علی فقال عبد الله

بن سلام هی آخر ساعة فی یوم الجمعة قال ابو هریرة فقلت وکیف تکون هی آخر الساعة فی یوم

الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه لا یصادفها عبد مسلم وهو یصلی وتلك الساعة

لا یصلی فیها فقال عبد الله بن سلام الم یقل رسول الله صلی الله علیه وسلم من جلس مجلسا

ینتظر فیه الصلوة فهو فی الصلوة حتی یصلی قال فقلت بلی قال فهو ذلك ابو هریره گفت برآمدم

بسوی کوه طور پس ملاقات کردم با کعب احبار پس نشستم همراه او پس حدیث نقل کرد پیش من از توریة

و حدیث نقل کردم من پیش او از رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بود در آنچه ذکر کردم پیش او

آنکه گفتم فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بهترین روزیکه طلوع کرده است در آن آفتاب روز جمعه است

در روز جمعه آفریده شد آدم و در روز جمعه فرود آورده شد بزمین و در روز جمعه مهربانی کرده شد

بروی بعد از عتاب و در روز جمعه وفات یافت آدم و در روز جمعه خواهد برخاست قیامت و نیست

هیچ جنبنده مگر وی گوش نهاده است روز جمعه از وقتیکه صبح می کند تا وقتیکه بر می آید آفتاب

از ترس قیامت مگر جن و آدمی و در جمعه ساعتی است که نمی یابد آنرا بندهٔ مسلمان در حال آنکه او نماز میگذارد

له فقلت

قال السهیلی یکثر من الدعاء یوم الجمعة مما یرجی ان یصادف ساعة الاجابة ۱۲

۱۶۱

سوال میکند از خدا تعالی چیزی مگر که مید بدا ورا آن چیز کعب گفت محل بودن این ساعت در هر سال یکروز ست پس گفتم بلکه در
هر جمعه ست پس خواند کعب توریت را پس گفت راست فرمود رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره پس ملاقات کردم با بصره
بن ابی بصره غفاری پس گفت از کجا آمدی گفتم از طور پس گفت اگر می یافتم ترا پیش از آنکه بر می آمدی بسوی طور هرگز نمی آمدی
شنیدم از رسول صلعم که میفرمود آماده کرده نشود شتران را مگر بسوی سه مسجد بسوی مسجد حرام و بسوی مسجد من که اینست و بسوی ایلیا یا گفت مسجد
بیت المقدس گفت ابوهریره بعد از ان ملاقات کردم با عبدالله بن سلام پس ذکر کردم پیش او صحبة مجلس خود با کعب احبار و آنچه حدیث
روایت کرده بودم پیش او در باب روز جمعه پس گفتم در اثنای سخن که گفت کعب احبار محل این ساعت مرجوه در هر سال یکروز ست پس
گفت عبدالله بن سلام دروغ گفت کعب پس گفتم بعد از ان خواند کعب توریة را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه ست پس گفت عبدالله
بن سلام راست گفت کعب بعد از ان گفت عبدالله بن سلام هر آئینه من میدانم کدام ساعتیست آن گفت ابوهریره پس گفتم او را خبر ده مرا
باین ساعت و بخل مکن پس گفت عبدالله بن سلام آن ساعت آخر ساعتست از روز جمعه گفت ابوهریره پس گفتم و چگونه باشد این
ساعة مرجوه آخر ساعتی در روز جمعه و بر آئینه فرموده ست آنحضرت صلعم که نمی یابد آن ساعت را هیچ بندهٔ مسلمان حال آنکه او نماز میگذارد
مگر که اجابة دعای او کرده میشود و این ساعت که تو نشان میدهی نماز کرده نمیشود دران پس گفت عبدالله بن سلام آیا نفرموده ست
آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که بنشیند بمجلسی که انتظار میکشد دران مجلس نماز را پس او در نماز ست تا آنکه بگذارد آنرا گفت ابوهریره گفتم
آری فرمود گفت پس مراد همین ست **باب** النوافل المندوب الیها قبل الفرایض وبعدها در بیان نمازها نافله که مستحب اند
پیش از فرایض و بعد فرایض **مالک** عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی قبل الظهر رکعتین و
بعدها رکعتین وبعد المغرب رکعتین فی بیته وبعد صلوة العشاء رکعتین وکان لا یصلی بعد الجمعة حتی ینصرف فیرکع
رکعتین رسول الله صلی الله علیه وسلم میگذارد پیش از ظهر دو رکعة و بعد از ظهر دو رکعت و بعد مغرب دو رکعت در خانه خود و بعد از نماز
عشا دو رکعة و نماز نمیگذارد بعد جمعه تا آنکه باز میگشت بخانه پس میگذارد دو رکعت **مسئله** اکثر علما قایل اند بسنیة چهار رکعت
پیش از نماز ظهر و متمسک ایشان حدیث حضرت عائشه ست که مسلم آنرا ذکر کرده و در منهاج دو رکعة را تصحیح کرده و در ما بعد جمعه نیز
اختلافست در پیش شافعی دو رکعتست و نزدیک ابوحنیفه چهار رکعت و بغوی گفته ست این از قبیل اختلاف مباح ست **باب**
استحباب رکعتی الفجر وتخفیفهما باب در سنت بودن دو رکعت که متصل نماز فجر باشد و سبک کردن آن **مالک** عن نافع عن
عبدالله بن عمر ان حفصة زوج النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا سکت المؤذن عن الاذان
لصلوة الصبح صلی رکعتین خفیفتین قبل ان تقام الصلوة حضرت حفصه خبر داد عبدالله بن عمر را که رسول صلی الله علیه وسلم وقتی که
خاموش میشد مؤذن از اذان نماز صبح میگذارد دو رکعة پیش از آنکه استاده کرده میشد نماز **مالک** عن یحیی بن سعید ان عائشة

ع قلت وعلیه اهل العلم الا انه یسن قبل الظهر عند اکثرهم اربع رکعات لحدیث مسلم عن عائشة وفی المنهاج تصحیح رکعتین قبلها واختلفوا فیما بعد الجمعة فقال الشافعی رکعتان وقال ابوحنیفة اربع قال البغوی هو من اختلاف المباح

۶۲

زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہا قالت ان کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیخفف رکعتی الفجر حتی انی اقول اقرأ بام القرآن ام لا حضرت عائشہ

فرمود ہر اینہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبک سبک میکرد دو رکعتہ فجر را تا آنکہ من در دل خود میگفتم آیا خواند سورۂ فاتحہ را یا نہ **باب** اذا

اقیمت الصلوۃ ترک رکعتی الفجر وغیرہما من النوافل وقتیکہ ستادہ کردہ شود نماز را باید کہ ترک کند مصلے دو رکعتہ سنت فجر را و غیر آن

از نوافل **مالک** عن شریک بن عبد اللہ بن ابی نمر عن ابی سلمۃ بن عبد الرحمن انہ قال سمع قوم الاقامۃ فقاموا

یصلون فخرج علیہم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال اصلاتان معا اصلاتان معا وذلک فی صلوۃ الصبح فی الرکعتین التی

قبل الصبح ابو سلمہ بن عبد الرحمن گفت شنیدند قومی تکبیر اقامت را پس برخاستند کہ نماز بگذارند پس بر آمد بر ایشان

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس فرمود آیا دو نماز در یک ساعت آیا دو نماز در یک ساعت گذاردہ میشود و این قضیہ نماز صبح بود

دران دو رکعتہ کہ پیش از صبح بود **مسئلہ** ظاہر این حدیث موافق مذہب شافعی ست و حنفیہ این حدیث را حمل کردہ بر مخالطۃ متنفل

مفترضین را در صف واحد یا بوضعیکہ درمیان متنفل و مفترضین حایل نباشد و ذکر کردہ اند کہ اگر اقامت نماز شد و این شخص سنت

فجر نگذاردہ ست تامل کند اگر ظن غالب آنست کہ یک رکعتہ بجماعت خواہد یافت در ناحیہ مسجد یا باب مسجد سنت بگذارد والا موقوف کند

باب قضاء رکعتی الفجر بیان قضاء دو رکعتہ سنت فجر **مالک** انہ بلغہ ان عبد اللہ بن عمر فاتتہ رکعتا الفجر فقضاہما

بعد ان طلعت الشمس فوت شد از عبد اللہ بن عمر دو رکعت سنت فجر پس قضا کرد آنرا بعد از آنکہ طلوع کرد آفتاب **مالک**

عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد مثل الذی صنع عبد اللہ بن عمر عبد الرحمن روایت کرد از پدر خود قاسم بن محمد

مانند آنچہ کرد عبد اللہ بن عمر یعنی در قضاے سنت فجر **مسئلہ** قضاء در دو رکعتہ سنت فجر آنست کہ مطلوب موقت ست پس الحکم

شامل باشد سائر سنن موقتہ را و قضا نمودن آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم دو رکعت سنت ظہر را بعد از عصر شاہد آنست ہمین ست

مذہب شافعی و در عالمگیری مذکور ست کہ چون سنن از وقت خود فوت شوند قضا نباید کرد مگر سنت فجر را کہ اگر ہمراہ فرض قضا شود

تا وقت زوال قضا کردہ شود و بدون این قضا نباید کرد **باب** لا باس بترک الرواتب اذا صلے الفریضۃ وحدہ

ہیچ باک نیست در ترک سنن روابتہ وقتیکہ بگذارد نماز فریضہ را تنہا یعنے تا کہ این روایت در جماعات ست نہ در صورت انفراد

مالک عن ربیعۃ بن ابی عبد الرحمن ان عبد اللہ بن عمر کان اذا جاء المسجد و قد صلے الناس بدا بالمکتوبۃ ولم

یصل قبلہا شیئا عبد اللہ بن عمر بود باین صفت کہ وقتیکہ می آمد بمسجد حال آنکہ نماز گذاردہ بودند مردمان شروع میکرد بنماز

فرض و نمیگذارد پیش از ان چیزی **مسئلہ** در عالمگیری مذکور ست قیل لا باس بترک سنۃ الفجر والظہر اذا صلے وحدہ وقیل لا یجوز

ترکہا بحال **باب** الذکر للمندوب الیہ فی کل یوم دربیان ذکر یکہ رغبت دادہ شد بسوی آن ہر روزی **مالک**

عن سمے مولی ابی بکر عن ابی صالح السمان عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من قال لا الہ الا اللہ وحدہ

لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر مائة مرة کانت له عدل عشر رقاب وکتبت له مائة

حسنة ومحیت عنه مائة سیئة وکانت له حرزا من الشیطان یومه ذلک حتی یمسی ولم یات احد بافضل

مما جاء به الا احد عمل اکثر من ذلک ابو هریره گفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که بگوید لا اله الا الله وحده

لا شریک له الخ در هر روزی صد بار باشد او را این کلمات برابر دو برده که آزاد کند و نوشته شود برای او صد حسنه

ومحو کرده شود از وی صد سیئه و باشد این کلمات پناه او را از شر شیطان دران روز تا آنکه داخل شود در شام

و نیاره هیچکس عملی را که بهتر باشد از انچه این شخص آورده است روز حشر الا کسیکه عمل کرده باشد زیاده تر ازین

صد بار مالک عن سمی مولی ابی بکر عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال من قال سبحان الله وبحمده فی یوم مائة مرة حطت عنه خطایاه وان کانت مثل زبد البحر رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود هر که بگوید سبحان الله وبحمده در هر روزی صد بار دور کرده شود از وی خطا های او اگرچه این خطا ها باشند

مانند کف دریا باب استحباب صلوة الضحی در بیان مستحب بودن نماز ضحی مالک عن ابن شهاب عن عروة بن

الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت ما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی

سبحة الضحی قط وانی لاسبحها وان کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لیدع العمل بالشیء وهو یحب ان

یعمل به خشیة ان یعمل به الناس فیفرض علیهم حضرت عائشه گفت ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که

گذارده باشد نافله ضحی را هیچگاه و هر آئینه من میگذارم آنرا و هر آئینه حال اینست که آنحضرت صلعم ترک میکرد عمل بچیزی حال آنکه

وی دوست میداشت عمل کردن آن بسبب ترس آنکه بکنند آنرا مردمان پس فرض گردانیده شود بر ایشان مالک

عن زید بن اسلم عن عائشة ام المومنین انها کانت تصلی الضحی ثمانی رکعات ثم تقول لو نشر لی ابوای ما ترکتهن

حضرت عائشه میگذارد نماز ضحی هشت رکعت بعد ازان می گفت اگر برانگیخته شوند برای من پدر و مادر من ترک نکنم آنرا

مالک عن موسی بن میسرة عن ابی مرة مولی عقیل بن ابی طالب ان ام هانی بنت ابیطالب اخبرته ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم صلی عام الفتح ثمانی رکعات ملتحفا فی ثوب واحد خبر داد ام هانی بنت ابیطالب ابو مره را که رسول الله صلی الله

علیه وسلم گذارد سال غزوه فتح هشت رکعت در پیچیده در یک جامه مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله ان ابا مرة

مولی عقیل بن ابیطالب اخبره انه سمع ام هانی بنت ابیطالب تقول ذهبت الی رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح فوجدته

یغتسل وفاطمة ابنته تستره بثوب قالت فسلمت فقال من هذه فقلت ام هانی بنت ابیطالب فقال مرحبا بام هانی فلما فرغ من

غسله قام فصلی ثمانی رکعات ملتحفا فی ثوب واحد ثم انصرف فقلت یا رسول الله زعم ابن امی علی انه قاتل رجلا اجرته فلان

هبيرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اجرنا من اجرت يا ام هانی وذلك ضحى ام هانی گفت رفتم بسوی رسول الله
صلی الله علیه وسلم سال فتح مکه پس یافتم او را که غسل میکرد و فاطمه دختر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرده کرده بود بروی بجامه گفت
ام هانی پس سلام کردم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کیست این پس گفتم ام هانی دختر ابی طالب پس فرمود مرحبا
ام هانی را پس وقتیکه فارغ شد از غسل خود بایستاد پس نماز گذارد هشت رکعت در پیچیده بیک جامه بعد ازان بازگشت
پس گفتم یا رسول الله گفت پسر مادر من که علی ابن ابی طالب است که وی خواهد کشت مردیکه من امان دادم او را فلان
پسر هبیره فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امان دادیم کسی را که تو امان دادی ای ام هانی این واقعه متحقق شد
وقت ضحی **مسئله** اقل آن دو رکعت است بحدیث کل سلامی الخ و در احادیث صحیحه زیاده از هشت مذکور نیست و بیهقی
باسناد ضعیف دوازده نیز نقل کرده و وقت آن از ارتفاع و روشن شدن ضوء آفتاب است تا استوا و تاخیر
آن تا گرم شدن آفتاب افضل است و تطبیق در میان حدیث عائشه و احادیث دیگر آنست که حضرت عائشه نفی رؤیت
از خود کرده نه نفی صلوة بالکلیه پس شاید آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارده باشند ضحی را در بعضی اوقات در مسجد والله اعلم

باب الافضل فی نافلة اللیل والنهار ان یکون مثنی مثنی بهتر است نافله شب و روز آنکه باشد دو دو رکعة **مالك**
انه بلغه ان عمر بن الخطاب کان یقول صلوة اللیل والنهار مثنی مثنی یسلم من کل رکعتین خبر رسیده است مالك را که حضرت عمر
میفرمود نماز شب و روز یعنی نافله دو دو رکعة است سلام دهد از هر دو رکعة قال یحیی قال مالك وهو الامر عندنا گفت مالك
و همین است امر مقرر نزدیک ما و همین است مذهب شافعی و نزدیک ابوحنیفه چهار چهار افضل است در ملوین و صاحبین
در روز مذهب ابوحنیفه اختیار کرده اند و در شب موافق شافعی رفته **باب الافضل للنافلة ان تکون فی البیوت**
بهتر برای نماز نافله آنست که گذارده شود در خانها **مالك** عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن بسر بن سعید
ان زید بن ثابت قال افضل الصلوات صلوتکم فی بیوتکم الا الصلوة المکتوبة زید بن ثابت گفت که بهترین نمازها شما
نمازیست که در خانهای خود بگذارید مگر نماز فریضه مترجم گوید رضی الله عنه غیر ازین نیست که این حکم برای خوف مداخله ریاست و گرنه
بگذارد هر جا که خواهد زیرا که مقرر است که آنحضرت صلعم میگذاردند نوافل را گاهی در مسجد و گاهی در خانه **باب جواز الجماعة
فی النافلة** جائز است گذاردن نماز نفل بجماعة **مالك** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالك ان جدته
ملیکة دعت رسول الله صلی الله علیه وسلم لطعام فاکل منه ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قوموا فلاصلی لکم
قال انس فقمت الی حصیر لنا قد اسود من طول ما لبس فنضحته بماء علیه فقام رسول الله صلی الله علیه
وسلم وصففت انا والیتیم وراءه والعجوز من ورائنا فصلی لنا رکعتین ثم انصرف ملیکه

قلت موقوف العلماء ... عشر ركعة ... تثبيت ... عائشة ما رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي سبحة الضحى ... صلى الله عليه وسلم عن عائشة انها اخبرت عن رؤيتها ما نفت الصلوة بالكلية فلعله كان يصليها في بعض الاوقات في المسجد ١٢

قلت هو قول الشافعي وقال ابو حنيفة الاربع افضل ١٢

قلت ... انما ذلك لمخافة دخول الرياء فان آمنه صلى حيث شاء على ان الامر ... ١٦٥

كان النبي صلى الله عليه وسلم يصلي في المسجد تارة وفي البيت تارة وفي العالمكيرية الافضل ان يؤدي النفل كله في البيت الا التراويح والصحيح ان كل ذلك سواء لكن الافضل ما يكون ابعد من الرياء واجمع للاخلاص ١٢

قلت عند الشافعية التطوع قسمان قسم يسن فيه الجماعة وقسم لا يسن فيه الجماعة ... الجماعة قال ... فصلوا ... جماعة لم يكره ... الظهر بالجماعة ... اذا كان على سبيل ... التداعي يكره اما اذا صلوا بالجماعة بغير اذان واقامة في ناحية المسجد لا يكره ١٢

جدہ انس بن مالک دعوت نمود آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم برای طعامی پس تناول فرمود از آن طعام بعد از آن فرمود آنحضرت صلعم
برخیزید تا نماز گزارم برای شما یعنی امامت کنم برای شما انس گفت پس برخاستم بسوی بوریای از آن ما که سیاہ شدہ بود بسبب کثرت
استعمال پس افشاندم بر وی آب پس ایستاد آنحضرت صلعم وصف بستیم من ویتیم که نام طفلی بود پس پشت آنحضرت و آن پیرزن پس پشت ما
پس گذارد آنحضرت صلعم برای ما دو رکعت بعد از آن بازگشت مسئلہ ازین حدیث واحادیث دیگر معلوم شدہ است که نماز نفل
بجماعت خواندن مکروہ نیست آری التزام مثل التزام آن در فرض وعیدین وکسوف بدعت است ونزدیک شافعیہ تطوع دو قسم
است یک قسم آنست که جماعت دران مسنون باشد مثل عیدین وتراویح واستسقاء وکسوف ودیگر آنکه جماعت دران مسنون نیست
مثل رواتب اگر این قسم اخیر را ہم بجماعت بگذارند نزدیک ایشان مکروہ نیست ونزد یک حنفیہ ادای نوافل مکروہ است
چون بر سبیل تداعی واجتماع باشد واگر جمعی قلیل بلا اذان واقامت در ناحیہ مسجد بگذارند لا باس

باب صلوٰۃ الوتر سنۃ ولیست بواجبۃ

نماز وتر سنت است وواجب نیست

مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن ابن محیریز ان رجلا من بنی کنانۃ یدعی المخدجی سمع رجلا بالشام یکنی ابا محمد یقول ان الوتر واجب قال المخدجی فرحت الی عبادۃ بن الصامت فاعترضت له وهو رائح الی المسجد فاخبرته بالذی قال ابو محمد فقال عبادۃ کذب ابو محمد سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول خمس صلوات کتبهن اللہ تعالی علی العباد فمن جاء بهن لم یضیع منهن شیئا استخفافا بحقهن کان له عند اللہ عهد ان یدخله الجنة ومن لم یات بهن فلیس له عند اللہ عهد ان شاء عذبه وان شاء ادخله الجنة

شخصی از بنی کنانہ که گفته میشد او را مخدجی شنید از مردی در شام که کنیت او ابو محمد بود میگفت ہر آئینہ وتر واجب است گفت مخدجی
پس رفتم بسوی عبادہ بن صامت پس پیش روی آمدم او را واو میرفت بسوی مسجد پس خبر دادم او را بانچه گفت ابو محمد
گفت عبادہ دروغ گفت ابو محمد شنیدم رسول اللہ را صلی اللہ علیہ وسلم که میفرمود پنج نماز است که نوشتہ است آنها را خدای تعالی
بر بندگان پس ہر که بعمل آرد آنها را ضایع نکرد از آنها چیزی را از جهت سبک پنداشتن حق آن باشد او را نزدیک خدای تعالی
عهدی که داخل کند او را در بہشت وہر که بعمل نیاورد آنرا پس نیست او را نزدیک خدای تعالی عهدی اگر خواہد عذاب کند او را
واگر خواہد داخل کند او را در بہشت

مالک انه بلغه ان رجلا سال عبد اللہ بن عمر عن الوتر اواجب هو فقال عبد اللہ بن عمر قد اوتر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واوتر المسلمون فجعل الرجل یردد علیه وعبد اللہ بن عمر یقول قد اوتر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واوتر المسلمون

شخصی سوال کرد عبد اللہ بن عمر را از وتر آیا واجب است پس گفت عبد اللہ بن عمر
ہر آئینہ وتر گزاردہ است آنحضرت صلعم ووتر گزاردہ اند مسلمانان پس شروع کرد آن مرد که مکرر سوال مینمود عبد اللہ بن عمر را
وعبد اللہ بن عمر میگفت ہر آئینہ وتر گزاردہ است رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ووتر گزاردہ اند مسلمانان مترجم گوید رضی اللہ عنه

صورة نماز مغرب میباشد وہمین ست مذہب شافعی و نزدیک حنفیہ فصل جائز نیست **باب** جواز الوتر بركعة واحدة من غير
شفع قبلها در بیان جواز گذاردن وتر بیک رکعة از غیر شفع بیش ازان **مالك** عن ابن شهاب ان سعد بن ابي وقاص
كان يوتر بعد العتمة بواحدة سعد بن ابی وقاص وتر میگذارد بعد عشا بیک رکعة قال مالك وليس على هذا العمل عندنا
ولكن ادنى الوتر ثلث گفت مالک نیست عمل برین حدیث نزدیک ما ولکن ادنی وتر سه رکعت ست دو شفع و یک وتر مترجم میگوید
اگر یک رکعة گذارد نزدیک شافعی بلا کراہیة جائز ست و نزدیک مالک مکروہ ست و نزدیک ابوحنیفه اصلا جائز نیست
باب جواز نقض الوتر بان يشفعها بركعة اخرى در جواز نقض وتر بآنکه شفع گرداند آنرا بضم رکعة دیگر **مالك** عن نافع
انه قال كنت مع عبد الله بن عمر بطريق مكة والسماء مغيمة فخشي عبد الله الصبح فاوتر بواحدة ثم انكشف الغيم
فراى ان عليه ليلا فشفع بواحدة ثم صلى بعد ذلك ركعتين ركعتين فلما خشي الصبح اوتر بواحدة گفت نافع که
بودم ہمراہ عبد الله بن عمر در راه مکه و آسمان صاحب ابر بود پس ترسید عبد الله از طلوع صبح پس وتر گذارد بیک رکعة
بعد ازان زایل شد ابر پس دانست عبد الله که باقی مانده ست بر وی شب پس آن یک رکعة را دوگانه ساخت بضم
رکعة دیگر بعد ازان گذارد دو دو رکعة پس وقتیکه ترسید از صبح وتر گذارد بیک رکعة مترجم گوید رضی الله عنه برہمین ست
مذہب شافعی و صحیح نیست بر قول ابوحنیفه ففی العالمگیریة لا یجوز بدون نیة الوتر **باب** جواز الوتر اول الليل
واخره جایز ست گذاردن وتر اول شب و آخر شب **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه قال كان
ابو بكر الصديق اذا اراد ان ياتي فراشه اوتر وكان عمر بن الخطاب يوتر اخر الليل قال سعيد بن المسيب اما
انا فاذا جئت فراشي اوترت گفت سعید بن المسیب که حضرت ابوبکر وقتیکه میخواست که بیاید بر بستر خود یعنی
برای خواب وتر میگذارد و حضرت عمر وتر میگذارد در آخر شب گفت سعید بن المسیب اما من پس چون می آیم بر فراش خود وتر
میگذارم **مالك** انه بلغه ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقول من خشي ان ينام حتى يصبح فليوتر قبل ان ينام
ومن رجى ان يستيقظ اخر الليل فليؤخر وتره حضرت عائشه میفرمود که ہرکه بترسد ازانکه بخسپد تا آنکه در صبح داخل شود باید که وتر بگذارد
پیش از خوابیدن و ہرکه توقع دارد که بیدار خواہد شد آخر شب پس باید که تاخیر کند وتر را **باب** الوتر بعد طلوع الصبح بابی در جواز گذاردن
وتر بعد طلوع صبح صادق **مالك** عن عبد الكريم بن ابي المخارق البصري عن سعيد بن جبير ان عبد الله بن عباس رقد ثم
استيقظ فقال لخادمه انظر ما صنع الناس وهو يومئذ قد ذهب بصره فذهب الخادم ثم رجع فقال قد انصرف الناس
من الصبح فقام عبد الله فاوتر ثم صلى الصبح سعید بن جبیر گفت ہر آئینه عبد الله بن عباس بخواب رفت بعد ازان بیدار شد
پس گفت خادم خود را ببین که چه کردند مردمان ابن عباس در آنوقت رفته بود بینائی او پس رفت خادم بعد ازان باز آمد پس گفت که ہر آئینه

قوله ان اوتر الركعة جائز عند الشافعي بلا كراهة وكره عند مالك ولم يجز عند ابي حنيفة ١٢

قوله عليه الشافعي ولم يصح على قول ابي حنيفة ففي العالمگیرية لا يجوز بدون نية الوتر ١٢

١٤٨

قوله وعلى هذا اهل العلم

بازگشتند مردمان از نماز صبح پس ایستاد عبد الله ابن عباس پس وتر کرد بعد ازان گذارد نماز صبح را **مالك** انه بلغه

ان عبد الله بن عباس وعبادة بن الصامت والقاسم بن محمد وعبد الله بن عامر قد اوتروا بعد الفجر خبر رسید امام مالک را

که عبد الله بن عباس و عبادہ بن صامت و قاسم بن محمد و عبد الله بن عامر گذارده اند وتر را بعد طلوع فجر **مالك** عن

هشام بن عروة عن ابيه ان عبد الله بن مسعود قال ما ابالی لو اقیمت صلوة الصبح وانا اوتر عبد الله بن مسعود گفت

پروا ندارم اگر گفته شود تکبیر نماز صبح و من وتر میگذارم **مالك** عن یحیی بن سعید انه قال كان عبادة بن الصامت

يؤم قوما فخرج يوما الى الصبح فاقام المؤذن صلوة الصبح فاسكته عبادة حتى اوتر ثم صلى بهم الصبح عبادة بن صامت

امامت میکرد گروهی را پس برآمد از خانه خود روزی بسوی نماز صبح پس اقامت گفت مؤذن برای نماز صبح پس خاموش

کرد او را عبادہ تا آنکه وتر گذارد بعد ازان گذارد با ایشان نماز صبح را **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم انه قال سمعت

عبد الله بن عامر بن ربيعة يقول انى لاوتر وانا اسمع الاقامة وبعد الفجر يشك عبد الرحمن اى ذلك قال عبد الرحمن

بن قاسم گفت شنیدم عبد الله بن عامر را که میگفت هر آئینه وتر میگذارم و من شنوم اقامت یا گفت هر آئینه من وتر میگذارم

بعد فجر شک کرد عبد الرحمن کدام یک ازین دو لفظ گفت **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم انه سمع اباه القاسم بن محمد

يقول انى لاوتر بعد الفجر عبد الرحمن بن القاسم شنید از پدر خود قاسم بن محمد که میگفت هر آئینه وتر میگذارم بعد فجر قال

مالك وانما يوتر بعد الفجر من نام عن الوتر ولا ينبغى لاحد ان يتعمد ذلك حتى يضع وتره بعد الفجر گفت مالک غیر ازین نیست

که بگذارد وتر را بعد فجر هر که بخواب رفت از نماز وتر و نمی باید کسی را که بقصد تاخیر کند وتر را تا بنهد وتر خود را بعد فجر مترجم گوید

رضی الله عنه معنی این آثار نزدیک شافعی آنست که وتر سنت موقته است و سنت است قضا آن وقتیکه فوت شود و نزدیک ابو حنیفه

آنکه واجب است و واجب میشود قضا بترک آن و لازم است رعایت ترتیب در میان وتر و نماز وقتیه و نزدیک مالک آنکه

این وقت یعنی طلوع فجر ضروریست برای وتر و قضا نیست و فی مختصر ابن الحاجب آخره یعنی الوتر الى طلوع الفجر والضرورى

الى صلوة الفجر یعنی آخر وقت وتر تا طلوع فجر است و وقت ضروری وتر تا نماز فجر والله اعلم

باب كيف كانت صلوة النبى صلى الله عليه وسلم بالليل

بیان کیفیت نمازهای آنحضرت صلعم که در شب میگذاردند **مالك** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير

عن عائشة زوج النبى صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلى من الليل احدى عشرة ركعة يوتر منها بواحدة

فاذا فرغ اضطجع على شقه الايمن حضرت عائشه نقل کرد که آنحضرت صلے الله علیه وسلم میگذاردند در شب یازده

رکعت و وتر میفرمودند ازان یازده بیک رکعت پس وقتی فارغ میشدند دراز میکشیدند بر پهلوی راست خود

عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

قوله [illegible] معنى هذا الكلام ان الوتر عند الشافعی انه سنة موقتة يسن قضاءها اذا فات وعند ابى حنيفة انه واجب يجب القضاء بتركه و

١٦٩

يجب رعاية الترتيب بينه وبين الوقتية وعند مالك انه وقت ضرورى للوتر ليس بقضاء في مختصر ابن الحاجب وآخره يعنى الوتر الى طلوع الفجر والضرورى الى صلوة الفجر ١٢

يصلي بالليل ثلث عشرة ركعة ثم يصلي اذا سمع النداء بالصبح ركعتين خفيفتين عروة بن الزبير نقل كرد از حضرت عائشه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم ميگذارد در شب سيزده ركعت بعد ازان ميگذارد وقتيكه مى شنيد اذان صبح را دو ركعت سبك

مالك عن مخرمة بن سليمن عن كريب مولى ابن عباس ان عبد الله بن عباس اخبره انه بات ليلة عند ميمونة زوج النبي صلى الله عليه وسلم وهي خالته قال فاضطجعت في عرض الوسادة واضطجع رسول الله صلى الله عليه وسلم واهله في طولها فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا انتصف الليل او قبله بقليل او بعده بقليل استيقظ رسول الله صلى الله عليه وسلم فجلس فمسح النوم عن وجهه بيده ثم قرا العشر الايات الخواتم من سورة ال عمران ثم قام الى شن معلق فتوضا منها فاحسن وضوءه ثم قام يصلي قال ابن عباس فقمت فصنعت مثل ما صنع ثم ذهبت فقمت الى جنبه فوضع رسول الله صلى الله عليه وسلم يده اليمنى على راسي واخذ باذني اليمنى يفتلها فصلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم ركعتين ثم اوتر ثم اضطجع حتى جاءه المؤذن فصلى ركعتين خفيفتين ثم خرج فصلى الصبح عبد الله بن عباس شب گذرانيد يك شب نزديك ميمونه زوجه آنحضرت صلى الله عليه وسلم وى خاله ابن عباس بود گفت پس دراز كشيدم در پهناى بالين و دراز كشيد آنحضرت صلى الله عليه وسلم واهل او در طول آن بالين پس بخواب رفت آنحضرت صلعم تا وقتيكه نيم شب گذشت يا پيش ازان باندك زمانى يا بعد ازان باندك زمانى بيدار شد رسول الله صلى الله عليه وسلم پس نشست پس ماليد خواب را از روى خود بدست خود بعد ازان تلاوة فرموده آيه كه آخر سورة آل عمران ست بعد ازان بايستاد بسوى مشكيزه آويخته شده پس وضو كرد ازان پس نيك كرد وضوء خود را بعد ازان بايستاد كه نماز ميگذارد گفت ابن عباس پس ايستادم من پس كردم من مانند آنچه كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد ازان رفتم پس ايستادم نزديك پهلوى آنحضرت صلعم پس نهاد آنحضرت دست راست خود را بر سر من و بگرفت گوش راست مرا مى ماليد آنرا پس گذارد آنحضرت صلعم دو ركعت باز دو ركعت باز دو ركعت باز دو ركعت باز دو ركعت باز دو ركعت يعنى شش دوگانه بعد ازان دراز كشيد بر پهلوى خود بعد ازان وتر گذارد تا آنكه آمد نزديك او موذن پس گذارد دو ركعت سبك بعد ازان برآمد پس گذارد نماز صبح مترجم گويد سر در تخصيص اين آيات بقرات آنست كه اين آيات جامع اند در وعد و وعيد و مناجات پس در اول بيدارى بقرات آن مشغول شد تا منشيط باشد براى عبادت

مالك عن عبد الله بن ابي بكر عن ابيه ان عبد الله بن قيس بن مخرمة اخبره عن زيد بن خالد الجهني انه قال لارمقن الليلة صلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فتوسدت عتبته او فسطاطه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى ركعتين خفيفتين ثم صلى ركعتين طويلتين طويلتين طويلتين ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما ثم صلى ركعتين وهما دون اللتين قبلهما ثم اوتر فتلك ثلث عشرة ركعة زيد بن خالد گفت هر آينه مراقبت كردم

قوله يصلي ... مسنى احاديث عند الشافعي ان اكثر الوتر احدى عشرة او ثلث عشرة وكلها الوتر وعند ابي حنيفة ان الوتر ثلاث والثمان ركعات نافلة التهجد ١٥ في المالكية ومنتهى نوم النبي صلى الله عليه وسلم ثنتان ركعات ... على قولهم انهما ... الركعة الاخرة ... تسمى الشفع ... بعد الصبح وتر

در دل خود کہ البتہ بہ بینم امشب نماز آنحضرت صلعم را گفت پس تکیہ کردم آستان آنحضرت را صلعم یا چوب خیمہ آنحضرت صلعم پس ایستاد
آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم پس گذارد دو رکعت دراز بغایۃ دراز بغایۃ دراز بعد ازان گذارد دو رکعت و آن کوتاہ تر بودند از دوگانہ کہ پیش
ازوی بود بعد ازان گذارد دو رکعت و آن کوتاہ تر بود از دوگانہ کہ پیش ازوی بود بعد ازان گذارد دو رکعت و آن کوتاہ تر بود از دوگانہ
کہ پیش ازان بود بعد ازان گذارد دو رکعت و آن کوتاہ تر بود از دوگانہ کہ پیش ازان بود بعد ازان گذارد دو رکعت و آن کوتاہ تر
بود از دوگانہ کہ پیش ازان بود بعد ازان وتر گذارد و اینہمہ سیزدہ رکعت بودند مترجم گوید رضی اللہ عنہ معنی احادیث نزدیک شافعی
آنست کہ اکثر وتر یازدہ یا سیزدہ رکعت ست و ہمہ آن وتر ست و نزدیک ابوحنیفہ وتر سہ رکعت ست و ہشت رکعت نافلہ تہجد
حضرت عائشہ گاہی یازدہ رکعت گفت و گاہی سیزدہ و حل اختلاف آنست کہ اول اخبارست از صلوۃ معتاد آنحضرت صلعم
و سیزدہ رکعت زیادہ ست کہ در بعض اوقات واقع شد بر خلاف معتاد و اختلاف صحابہ را در حکایۃ صلوۃ اللیل بر اختلاف احوال
آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرود باید آورد واللہ اعلم **باب** الدعاء الذی کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم یدعو بہ اذا
قام الی الصلوۃ من جوف اللیل در بیان دعائی کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم دعا میکرد بآن وقتیکہ برمیخاست بسوی نماز در
وسط شب **مالک** عن ابی الزبیر المکی عن طاؤس الیمانی عن عبد اللہ بن عباس ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم کان اذا
قام الی الصلوۃ من جوف اللیل یقول اللہم لک الحمد انت نور السموات والارض ولک الحمد انت قیوم السموات والارض ولک
الحمد انت رب السموات والارض ومن فیہن انت الحق وقولک الحق ووعدک الحق ولقاءک حق والجنۃ حق والنار حق والساعۃ حق اللہم
لک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفر لی ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت انت الہی لا الہ الا انت عبد اللہ بن عباس روایت کرد کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم چون برمیخواست بسوی نماز
در میانہ شب میگفت اللہم الخ معنی این دعا اینست ای بار خدایا تراست ستایش تو روشنی آسمانہا و زمینی و تراست ستایش
تو خبر گیرندہ آسمانہا و زمینی و تراست ستایش تو پروردگار آسمانہا و زمینی و کسیکہ در آسمانہا ست تو ثابتی و سخن تو راست ست
و وعدہ تو راست ست و ملاقات تو راست ست و بہشت واقع ست و دوزخ واقعی ست و قیامت واقعی ست بار خدایا برای تو
منقاد شدم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و بسوی تو رجوع کردم و بقوۃ تو با کفار خصومت کردم و بسوی تو رفع قضیہ
نمودم پس بیامرز مرا آنچہ پیش ازین کردم و آنچہ بعد ازین کردم و آنچہ پنہان کردم و آنچہ آشکارا کردم تو معبود منی نیست ہیچ معبود بجز تو

باب القصد فی العمل در بیان فضیلت میانہ روی کردن در عمل **مالک** عن اسمعیل بن ابی حکیم انہ بلغہ ان
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم سمع امرأۃ من اللیل تصلی فقال من ہذہ فقیل لہ ہذہ الحولاء بنت تویت لا تنام اللیل فکرہ رسول
اللہ صلے اللہ علیہ وسلم ذلک حتی عرفت الکراہیۃ فی وجہہ ثم قال ان اللہ تبارک وتعالی لا یمل حتی تملوا اکلفوا من العمل ما لکم بہ طاقۃ

رسول الله صلی الله علیه وسلم شنید وصف زنی را که نماز میگذارد در شب پس فرمود کیست آن زن پس گفته شد بحضرت
صلی الله علیه وسلم این زن حولا دختر تویت است بخواب نمیرود در شب پس ناخوش نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا تا آنکه
شناخته شد ناخوشی در قیافه آنحضرت صلعم بعد ازان فرمود هر آئینه خدا تعالی ملول نمی شود تا آنکه شما ملول نمی شوید
یعنی ترک نمیکند اثابه را مگر نزدیک ملال ایشان پس اطلاق ملال بر طریق مشاکلة است اختیار کنید از اعمال آن قدر که شما را
بآن طاقت باشد مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال اذا نعس احدکم وهو فی الصلوة فلیرقد حتی یذهب عنه النوم فان احدکم اذا صلی وهو
ناعس لا یدری لعله یذهب لیستغفر فیسب نفسه حضرت عائشه رضی الله عنها روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون
پینگی آید یکی را از شما حال آنکه او در نماز است باید که بخسپد تا آنکه برود از وی خواب زیرا که هر آئینه یکی از شما وقتیکه نماز گذارد
و او در پینگی ست نمیداند شاید که قصد کند استغفار را پس دشنام دهد خود را یعنی بسبب غلبه خواب تمیز نمیکند در میان
طاعة وغیر آن پس بحقیقة طاعة کجا رسد **باب** احب العمل ما داوم علیه صاحبه دوست ترین عمل آنست که مداومت
کند بر آن صاحب آن **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت کان
احب العمل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم الذی یدوم علیه صاحبه حضرت عائشه فرمود که بود دوسترین عمل نزدیک
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنکه مداومت کند بروی صاحب وی **باب** من غلب علیه النوم عن حزبه حکم کسیکه غالب آمد
بروی خواب غافل شده از حزب خود **مالک** عن محمد بن المنکدر عن سعید بن جبیر عن رجل عنده رضی انه اخبره ان عائشة
زوج النبی صلی الله علیه وسلم اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما من امرء تکون له صلوة بلیل تغلبه علیها النوم
الا کتب الله له اجر صلوته وکان نومه علیه صدقة حضرت عائشه خبر داد که آنحضرت صلعم فرمود نیست هیچ شخصی که او را نماز
مقرر باشد در شب غالب آید بروی دران نماز خواب مگر که مینویسد خدا تعالی برای او ثواب نماز او و باشد خواب او بر وی صدقه
باب من فاته حزبه من اللیل فلیقرأه فی النهار کسیکه فوت شد حزب او از شب پس باید که بخواند آنرا در روز **مالک**
عن داود بن الحصین عن الاعرج عن عبد الرحمن بن عبد القاری ان عمر بن الخطاب قال من فاته حزبه من اللیل فقرأه حین تزول الشمس الی
صلوة الظهر فانه لم یفته او کانه ادرکه حضرت عمر رضی الله عنه فرمود شخصی که فوت شده از وی وظیفه او که مقرر کرده بود بر خود در شب پس بخواند آنرا
وقتیکه زائل شود آفتاب تا نماز ظهر پس هر آئینه فوت نشد او را آن حزب یا گویا که ادراک کرد آنرا مسئله در منهاج مذکور است ولو فات النفل المؤقت
ندب قضاءه **باب** بدء قیام لیالی رمضان در بیان قصه ابتداء مشروع شدن شب خیزی در شبهای رمضان **مالک** عن ابن شهاب
عن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یرغب فی قیام رمضان من غیر ان یأمر بعزیمة

پس عذر ساخت او را حضرت عائشه در شب خیزی میکرد و میخواند برای عائشه در رمضان یعنی امامت او میکرد مترجم گوید این نماز

سنت موکده است نزدیک علماء و مسنون است در وی جماعت **باب** القیام باحدی عشرة رکعة مع طول القراءة در بیان

شب خیزی رمضان بیازده رکعة با درازی قراءت **مالك** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن

بن عوف انه سأل عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم کیف کانت صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رمضان فقالت ما کان

رسول الله صلی الله علیه وسلم یزید فی رمضان ولا فی غیره علی احدی عشرة رکعة یصلی اربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن

ثم یصلی اربعا فلا تسأل عن حسنهن وطولهن ثم یصلی ثلثا قالت عائشة فقلت یا رسول الله اتنام قبل ان توتر

فقال یا عائشة ان عینی تنامان ولا ینام قلبی ابوسلمه بن عبد الرحمن سوال کرد حضرت عائشه را که چگونه بود نماز آنحضرت

در رمضان پس عائشه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده نمیکرد در رمضان ونه در غیر رمضان بر یازده رکعة میگذارد چهار

رکعت پس مپرس از حسن آن وطول آن بعد از ان میگذارد چهار رکعة پس مپرس از حسن آن وطول آن بعد از ان میگذارد

سه رکعت گفت حضرت عائشه پس گفتم یا رسول الله آیا بخواب میروی پیش از انکه وتر بگذاری پس فرمود ای عائشه هر آئینه دو چشم

بخواب میرود و دل من بخواب نمیرود **مالك** عن محمد بن یوسف عن السائب بن یزید انه قال امر عمر بن الخطاب ابی بن

کعب وتمیم الداری ان یقوما للناس باحدی عشرة رکعة وکان القاری یقرأ بالمئین حتی کنا نعتمد علی العصی من طول القیام

وما کنا ننصرف الا فی فروع الفجر سائب بن یزید گفت که امر فرمود عمر بن الخطاب ابی بن کعب وتمیم داری را که قیام لیل کنند

برای مردمان بیازده رکعت ومیخواند قاری مئین را یعنی سورتهای که بقدر صد صد آیة بودند هر سورتی در رکعتی تا آنکه تکیه

میکردیم بر عصا بسبب طول قیام و باز نمیگشتیم مگر در اوائل فجر **مالك** عن عبد الله بن ابی بکر انه قال سمعت ابی

یقول کنا ننصرف فی رمضان فنستعجل الخدم بالطعام مخافة الفجر عبد الله بن ابی بکر گفت که شنیدم پدر خود را که میگفت

باز میگشتیم در رمضان یعنی بعد فراغ از نماز شبانه شتاب میکردیم خادمان را در آوردن طعام از بیم طلوع فجر **باب** القیام

فی رمضان بثلاث وعشرین رکعة مع طول القراءة باب در بیان شب خیزی در رمضان به بیست وسه رکعت با درازی قراءت

مالك عن یزید بن رومان انه قال کان الناس یقومون فی زمان عمر بن الخطاب فی رمضان بثلاث وعشرین

رکعة مردمان قیام لیل میکردند در زمان حضرت عمر در رمضان به بیست وسه رکعت **مالك** عن داود بن حصین انه

سمع الاعرج یقول ما ادرکت الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان قال وکان القاری یقرأ بسورة البقرة فی ثمانی

رکعات فاذا قام بها فی اثنتی عشرة رکعة رای الناس انه قد خفف داود بن حصین شنید اعرج را که میگفت ادراک نکردم مردمان

را مگر در حالت که ایشان لعن میکردند کافران را در رمضان یعنی قنوت میخواندند ... گفت

له قلت محمد بن نصر ... احدی عشرة وثلث عشرة ...

له قلت ۱۷۴

ومن مذهب الشافعیة والحنفیة وعشرون رکعة تراویح وثلث وتر عند الفریقین هکذا قال العینی [illegible]

اعم بود قاری که میخواند سورهٔ بقره را در هشت رکعت پس اگر قیام لیل کردی بسورهٔ بقره در دوازده رکعت میدید مردمان که وی سبک

کرد نماز را مترجم گوید رضی الله عنه همین ست مذهب شافعیه و حنفیه بیست رکعت تراویح ست و سه رکعت وتر نزدیک هر دو فرقه کذا

قال المحلی عن البیهقی و ستر در تعیین این عدد آنست که حضرت عمر بفراست منوره خود دریافت که آنحضرت صلعم در قیام سائر ایام ترغیب

فرموده و از فعل آنحضرت صلعم یازده رکعت ثابت شده و در قیام رمضان آن ترغیب را مؤکد بیان فرموده پس انسب دید که آن

عدد را مضاعف فرماید چون ملاحظه عدد وتر ضرور بود یکرکعت دیگر افزود و لهذا امام احمد مخیر داشته ست در ادای یازده رکعت

و بیست و سه رکعت والله اعلم

باب استحباب اکثار التکبیر لیلة العید و یومه باب در بیان مستحب بودن بسیار گفتن تکبیر

در شب عید و روز عید قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی ما هدیکم ولعلکم

تشکرون ۵ میخواهد خدا تعالی یعنی مشروع میسازد برای شما آسانی و مشروع نمیسازد برای شما دشواری را و مشروع میسازد

که تمام کنید شمار روزه ها را و مشروع میسازد که بالله اکبر یاد کنید خدای را بشکر بر آنکه راه نمود شما را و تا بود که شما شکر کنید حاصل

آیه آنست که بعد انقضای رمضان تکبیر مشروع ست در شب و در روز مترجم گوید رضی الله عنه ازین آیه دانسته شد که ما مورایم

با کثار تکبیر بعد انقضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل و طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة بگویند و باید که

رفع صوت کنند و حنفیه گفته اند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهة آنکه رفع صوت مخصوص است بجائیکه در حدیث آمده باشد

بنده ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام ست و اظهار در شعائر اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه

اصل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت ست پس رفع صوت در عید و در مقدمات آن مشروع باشد بر اصل ایشان نیز

و از همین جا مسنون بودن زیادة تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق ست بزیادة سه تکبیر در هر رکعتی چنانچه اهل کوفه

نقل کرده اند و بزیادة هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه چنانچه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین احق ست

باتباع و از همین جا سلف صالح استنباط کرده اند زیادة تکبیرات در خطبهای عید والله اعلم

باب یستحب الغسل لصلوة العید مستحب است غسل برای نماز عید

مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یغتسل یوم الفطر قبل ان یغدو الی المصلی

عبد الله بن عمر غسل میکرد در روز فطر پیش از آنکه برود بسوی عیدگاه مترجم گوید رضی الله عنه ماخذ فعل ابن عمر قیاس عیدین ست

بر جمعه بجامع عید بودن و خوف ایذا بر ائحه کریهه پس طیب و لبس احسن ثیاب خود و گرفتن ناخن ازین قبیل باشد مقدمه نماز عید

سنت مؤکد ست نه فرض اما اول بسبب مواظبة آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و مسلمین و هلم جرا اما ثانی پس بحدیث مؤطا

و شیخین قیل له هل علی غیرهن قال لا الا ان تطوع و ایا ارکان و شروط جمعه ارکان و شروط عید هستند یا نه اینجا دو روایت

ست یکی آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزها ی بسیار در عیدین بعمل آورده و هر یکی را مشابهت ست هر یکی سنتی پس بجز یکیه

قلت

فی ذکر التکبیر عقیب صوم رمضان انشاء الله ان یستحب لیلة العید و یومه و عند الخروج الی المصلی و روی ذلک عن جماعة من الصحابة و التابعین و هو قول العلماء و عند ابی حنیفة لا یجهر فی الفطر بل یسر فادا وصل الی المصلی امسک

۱۷۵

۹۳ قلت

هو قول العلماء انه یستحب لصلوة العید ما یستحب لصلوة الجمعة من الغسل و التطیب و لبس احسن الثیاب

ترک کرد آن سنت متروک شد وسنتهای دیگر از وی صحیح شدند وبر اینها اجر خواهد شد ورای دیگر آنکه مجموع این چیزها یک سنت

ست که آنحضرت صلے الله علیه وسلم بران مواظبت میفرمودند پس هرکه چیزی ازان ترک کرد آن سنت فوت شد میل شافعی برای

اول در مسئله عید کسوف واعتکاف وغیر آن ومیل مالک وابی حنیفه برای ثانی ست پس بر قول شافعی نماز گذاردن سنت

جدا ست که مشروع شده برای شکر ادای رمضان ومقاصد دیگر مانند آن وجماعة دران مشروع شد بجهة ظهور شعائر

اسلام ووالی متقدم شد بجهة مشروعیة تقدم او در محل ولایت خود ودر مصر وقری جماعة عید ملیا شدند در بلد وزیرا که

مقصد ازین ظهور شعائر اسلام ست وآن بدون جماعة عظیمه میسر نمی آید وجماعة عظیمه در بلد ممکن نیست وتکبیرات مشروع شد

بجهة شکر ادای رمضان کما قال عز من قائل ولتکبروا الله علی ما هدیکم وخطبه مشروع شد بجهة یاد دادن مسلمانان وتعلیم

سنن عید پس هر یکی سنتی دیگر ست اگر یکی را کرد ودیگری را ترک نمود بر آن معمول اجر خواهد یافت پس اگر جماعت فوت شد

تنها نماز گذارد تا فضیلة نماز دریابد واگر تکبیرات فوت شد اعاده لازم نیست ونه تلافی آن بسجده سهو ووقت عید از بلند

شدن آفتاب است تا استوا وفی المنهاج ووقتها بین طلوع الشمس وزوالها وفیه نظر زیرا که ماخذ وقت عمل مستمر آنحضرت صلعم

وخلفاء مسلمین ست وآن بعد ارتفاع بوده ست محلی در ینباب گفته ست وقیل لا یدخل وقتها الا بارتفاع لینفصل عن

وقت الکراهة وفرع بانها ذات سبب بنده ضعیف گوید این مصادره است زیرا که ذات سبب بودن آن موقوفست بموقت

بودن آن بوقتیکه از طلوع آفتاب باشد وهنوز در تفتیش هانیم **باب** یاکل یوم الفطر قبل ان یغدو الی المصلی

چیزی روز فطر پیش ازانکه برود بعیدگاه **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان یاکل یوم الفطر قبل ان یغدو

عروه میخورد در روز فطر پیش ازانکه برود بعیدگاه **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب انه اخبره ان الناس کانوا یؤمرون

بالاکل یوم الفطر قبل الغدو ابن شهاب را خبر داد سعید بن مسیب که هر آئینه مردمان را فرموده میشد که بخورند روز فطر پیش از

بر آمدن قال مالک ولا اری ذلک علی الناس فی الاضحی گفت مالک که نمی بینم این امر را لازم بر مردمان در عید اضحی **باب** وقت

الغدو الی المصلی یوم العید بیان وقت بر آمدن بسوی مصلی روز عید **مالک** انه بلغه ان سعید بن المسیب کان یغدو

الی المصلی بعد ان یصلی الصبح قبل طلوع الشمس سعید بن المسیب میرفت بسوی مصلی بعد ازانکه نماز صبح بگذارد پیش از طلوع

آفتاب قال مالک مضت السنة التی لا اختلاف فیها عندنا فی وقت الفطر والاضحی ان الامام یخرج من منزله قدر ما یبلغ

مصلاه وقد حلت الصلوة گفت مالک که گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزدیک ما در وقت عید فطر وعید اضحی

که امام بر آید از خانه خود بقدر یکه تا برسد بعیدگاه خود حالانکه حلال شده نماز گذاردن یعنی آفتاب بلند شده بقدر یک نیزه

مترجم گوید رضی الله عنه وقت عید نزدیک جمهور علما از وقتیکه حلال شود نماز تا وقت زوال است ومذهب شافعی آنست که بگاه تر

۱ قلت هو قول العلماء انه یستحب فی الفطر ان یاکل قبل الصلوٰة وفی الاضحی ان یمسک عن ان یاکل قبل الصلوٰة ۱۲

۲ قلت وقت العید عند الجمهور من حین تحل الصلوٰة الی الزوال ومذهب الشافعی یبکر الناس [illegible] لما اجتمعوا [illegible] وقت ویحضر الامام وقت صلوته ویعجل فی الاضحی ویؤخر فی الفطر قلیلا وفی المالکیة یستحب الابتکار وهو المباعدة الی المصلی وغیرها الافضل ان یعجل الاضحی ویؤخر الفطر ۱۲

برآیند مردمان تا تکبیر گویند جماعت خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد در عید ضحی تا خیر کند در فطر اند کے

ونزد یک حنفی بهتر ست تعجیل در ضحی و تاخیر در فطر **باب** لا نداء ولا اقامة فی العیدین اذان واقامت نیست در هر دو عید

مالك انه سمع غیر واحد من علمائهم یقول لم یکن فی الفطر والاضحی نداء ولا اقامة منذ زمان رسول الله صلی الله علیه

وسلم الی الیوم قال مالك وتلك السنة التی لا اختلاف فیها عندنا امام مالک شنید از جمعی کثیر از علمای اهل مدینه نداند که کسی

میگفتند نبود در نماز فطر وضحی اذان ونه اقامت از ابتدای زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا امروز گفت مالک وهمین ست سنتی

که خلاف نیست در آن نزد یک ما **باب** الصلوة قبل الخطبة فی العیدین نماز پیش از خطبه ست در هر دو عید **مالك** عن ابن

شهاب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یصلی یوم الفطر ویوم الاضحی قبل الخطبة آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد در روز فطر

ودر روز ضحی پیش از خطبه **مالك** انه بلغه ان ابا بکر وعمر بن الخطاب کانا یفعلان ذلك خبر رسید بمالک که حضرت

ابو بکر صدیق وعمر بن الخطاب میکردند همین کار را یعنی نماز میگذاردند پیش از خطبه **مالك** عن ابن شهاب عن ابی عبید

مولی ابن ازهر انه قال شهدت العید مع عمر بن الخطاب فصلی ثم انصرف فخطب الناس فقال ان هذین یومان نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم

عن صیامهما یوم فطرکم من صیامکم والاخر یوم تأکلون فیه من نسککم قال ابو عبید ثم شهدت العید مع عثمان بن عفان

فجاء فصلی ثم انصرف فخطب وقال انه قد اجتمع لکم فی یومکم هذا عیدان فمن احب من اهل العالیة ان ینتظر الجمعة فلینتظرها

ومن احب ان یرجع فقد اذنت له قال ابو عبید ثم شهدت العید مع علی بن ابی طالب وعثمان محصور فجاء ثم انصرف فخطب ابو عبید

گفت حاضر شدم روز عید همراه عمر بن الخطاب پس گذارد نماز بعد از آن باز گشت پس خطبه خواند مردمان را پس گفت هر آینه این

دو روز ند که نهی کرده ست آنحضرت صلی الله علیه وسلم از روزه گرفتن در آن روز فطر شما از صیام شما ودیگر روز یکه میخورید

گوشت ذبیحهای خود را گفت ابو عبید بعد از آن حاضر شدم بعید همراه عثمان بن عفان پس آمد پس نماز گذارد وبعد از آن

باز گشت پس خطبه خواند وگفت هر آینه حال اینست که جمع شده اند برای شما درین روز دو عید یعنی جمعه وعید پس هر که

دوست دارد از اهل عوالی یعنی اهل دیههای متصل مدینه که انتظار کند جمعه را گو انتظار بکند آنرا وهر که خواهد که رجوع بکند

پس اذن دادم او را گفت ابو عبید بعد از آن حاضر شدم بعید همراه علی ابن ابی طالب وحضرت عثمان را محاصره

کرده بودند پس آمد پس نماز گذارد وبعد از آن باز گشت پس خطبه خواند **باب** یکبر فی الاولی سبعا وفی الثانیة

خمسا قبل القراءة الله اکبر گوید در رکعت اول از نماز عید هفت بار ودر رکعت ثانیه پنج بار پیش از

قراءة **مالك** عن نافع مولی عبد الله بن عمر قال شهدت الاضحی والفطر

مع ابی هریرة فکبر فی الرکعة الاولی سبع تکبیرات قبل القراءة وفی الاخرة

لغة قلت

قبل اهل العلم

مع قلت

١٧٧

هو قول العلماء

قلت وعند الشافعی یکبر فی الاولی سبعا سوی تکبیرة الافتتاح وفی الثانیة خمسا سوی تکبیرة القیام وقال ابو حنیفة یکبر فی الاولی ثلثا سوی تکبیرة الاحرام قبل القراءة وفی الثانیة ثلثا بعد القراءة

خمس تکبیرات قبل القراءة قال مالک وهو الامر عندنا نافع گفت حاضر شدم بعید اضحی و عید فطر همراه ابوهریره پس تکبیر گفت
در رکعت اول هفت تکبیر پیش از قراءة و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قراءة گفت مالک همین ست امر مسلم و مفتی به نزدیک ما
مسئله ظاهر این کلام آنست که این سبع و خمس ورای تکبیر احرام و تکبیر قیام بود و علیه الشافعی و گفت ابوحنیفه تکبیر گوید در رکعت اول
پیش از قراءة سه تکبیر سوای تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قراءة سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع

باب من وصل الی المصلی

الصرف الناس من الصلوة بیان حکم کسیکه رسید بمصلی حال آنکه بازگشتند مردمان فارغ شده از نماز قال مالک فی رجل
وجد الناس قد انصرفوا عن الصلوة یوم العید انه لا یری صلوة فی المصلی ولا فی بیته وانه ان یصلی فی بیته او فی المصلی لم ار
بذلک باسا ویکبر سبعا فی الاولی قبل القراءة وخمسا فی الثانیة قبل القراءة گفت مالک در حق شخصی که دریافت مردمان را
حال آنکه بازگشتند فارغ شده از نماز روز عید هر آئینه او نمی بیند لازم نماز را در مصلی و نه در خانه خود و هر آئینه آن شخص اگر گذارد نماز را
در خانه خود یا در مصلی نمی بینم هیچ باک و تکبیر گوید هفت بار در رکعت اول پیش از قراءة و پنج بار در رکعت ثانیه پیش از قراءة مترجم گوید
مشروع ست صلوة عید نزدیک شافعی جماعت را و منفرد را و بنده را و زن و مسافر را و باید که خطبه نخواند منفرد و خطبه بخواند
امام مسافران و نزد ابوحنیفه واجبست نماز عید بر هر کسیکه واجبست بروی نماز جمعه و مشروط ست نزد ایشان برای نماز عید چیزیکه
مشروط ست برای نماز جمعه

باب ما قرا النبی صلی الله علیه وسلم فی العیدین

بیان چیزیکه خواند نبی صلی الله علیه وسلم در دو عید
مالک عن ضمرة بن سعید المازنی عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان عمر بن الخطاب سال ابا واقد اللیثی
ما کان یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الاضحی والفطر فقال کان یقرأ بقاف والقرآن المجید واقتربت الساعة وانشق
القمر (۵۲) عمر بن الخطاب پرسید ابا واقد لیثی را چه بود آنچه آنحضرت صلعم میخواندند آنرا در روز اضحی و در عید فطر پس گفت میخواندند سوره
قاف واقتربت الساعة

باب حکم التطوع قبل صلوة العید وبعدها

در بیان حکم نافله پیش از نماز عید و بعد از آن **مالک**
عن نافع ان عبد الله بن عمر لم یکن یصلی یوم الفطر قبل الصلوة ولا بعدها عبد الله بن عمر نمیگذارد نماز روز عید فطر پیش از
نماز و نه بعد از نماز **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم ان اباه القاسم کان یصلی یوم الفطر قبل ان یغدو الی المصلی اربع
رکعات قاسم بن محمد میگذارد در روز فطر پیش از آنکه برود بمصلی چهار رکعت **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان یصلی
یوم الفطر قبل الصلوة فی المسجد عروه نماز میگذارد در روز فطر پیش از نماز عید روز فطر در مسجد (۵۳) مترجم گوید رضی الله عنه ماخذ فعل
حضرت ابن عمر اتباع عمل آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم و ماخذ دیگران استصحاب مشروعیة اصل صلوة ست و نیافتن دلیلی که
دلالت کند بر منع زیرا که نکردن آنحضرت صلعم در بعض حالات دلالت بر کراهت نمی نماید ترک فعل خیر نزدیک حضور دواعی آن دلیل
کراهت نمیتواند شد پس منشأ اختلاف ائمه دلیل ایشان ترک آنحضرت صلعم یا عدم کراهت فعل معلوم شد و مذهب شافعی آنست که تطوع قبل از عید و بعد از آن

(۵۱) قلت عند الشافعی تشرع صلوة العید جماعة والمنفرد والعبد والمرأة والمسافر ولا یخطب المنفرد ویخطب امام المسافرین وعند ابی حنیفة تجب صلوة العید علی کل من تجب علیه صلوة الجمعة ویشترط لصلوة العید ما یشترط لصلوة الجمعة ۱۲

(۵۲) قلت علیه الشافعی وقال ابو حنیفة ... وتفسیر قوله ...

(۵۳) قلت فعند الشافعی لا یکره النفل قبلها ... وعند ابی حنیفة یکره ... للامام والمأموم ۱۲

غیر امام را مکروه نیست و در پیش حنفیه امام و ماموم را در مصلی مکروه ست **باب** یستحب اکثار التکبیر لیلة عید الاضحیٰ و یومها و یکبر یوم

النحر و ایام التشریق عقیب الصلوٰة مستحب ست بسیار گفتن الله اکبر شب عید اضحی و روز آن را و تکبیر گوید روز نحر و روز های تشریق

بعد از نماز ها قال الله تعالیٰ لن ینال الله لحومها و لا دماءها و لکن یناله التقوی منکم کذلک سخرها لکم لتکبروا الله علی ما

هدٰکم و بشر المحسنین نمیرسد بخدا گوشت قربانیها و نه خون آنها بلکه میرسد بوی پرهیزگاری از شما همچنین رام گردانید قربانیها را

برای شما تا به بزرگی یاد کنید خدا را بشکر آنکه راه نمود شما را و بشارت ده نیکو کاران را و قال الله تعالیٰ و اذکروا الله فی ایام معدودات

و یاد کنید خدا را در چند روز شمرده شده قال مالك الامر عندنا ان التکبیر فی ایام التشریق دبر الصلوٰة و اول ذلك تکبیر الامام

والناس معه دبر صلوٰة الظهر من یوم النحر و آخر ذلك تکبیر الامام والناس معه دبر صلوٰة الصبح من آخر ایام التشریق

ثم یقطع التکبیر قال والتکبیر فی ایام التشریق علی الرجال والنساء من کان فی جماعة او وحده بمنی او بالآفاق کلها

واجب و انما یأتم الناس فی ذلك بامام الحاج و بالناس بمنی لانهم اذا رجعوا و انقضی الاحرام ائتموا بهم حتی یکونوا مثلهم فی

الحل فاما من لم یکن حاجا فانه لا یأتم بهم الا فی التکبیر فی ایام التشریق قال مالك الایام المعدودات ایام التشریق

گفت مالك امر مقرر و مسلم ست نزدیك ما اینست که تکبیر گفتن در روز های تشریق بعد نماز هاست و اول وقت آن تکبیر گفتن

امام و مردمان با او بعد نماز ظهر ست از روز نحر و آخر آن تکبیر گفتن امام و مردمان با او بعد نماز صبح ست از آخر روز های تشریق

بعد از ان منقطع میشود گفتن تکبیر گفت مالك و تکبیر در روز های تشریق بر مردان و زنان هر کسیکه باشد در جماعت یا تنها

در منی باشد یا در آفاق همه آن واجب ست و غیر ازین نیست که اقتدا میکنند مردمان درین تکبیر گفتن با امام حاج و بمردمانی که

در منی باشند زیرا که ایشان وقتیکه رجوع کنند و منقضی میشود احرام اقتدا کنند با ایشان تا باشند مانند ایشان در حل اما کسانیکه

حاج نباشند پس اقتدا میکنند با ایشان مگر در تکبیرات ایام تشریق و گفت مالك مراد از ایام معدودات که در قرآن مذکور ست

ایام تشریق ست مترجم گوید همین ست ظاهر مذهب شافعی و برای نافله و فائته در پیش او تکبیر باید گفت و همچنین مرد و زن

همه تکبیر گویند و نزدیك حنفیه شروط وجوب تکبیر اقامت و مصر و فرض بودن صلوٰة و جماعة مستحبه ست و ابتدای تکبیر بعد از صلوٰة

فجر ست از روز عرفه و آخر تکبیرات تکبیر بعد از صلوٰة عصر ست از روز نحر نزدیك ابی حنیفه و از آخر ایام تشریق ست نزدیك

صاحبین و معمول و مفتی به مذهب صاحبین ست و همین ست قول غیر مشهور شافعی و عمل شافعیه همبرین ست و صفة تکبیر السنة

که بعد از نماز بلا فصل بآواز بلند یکبار بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر و لله الحمد **باب** الضحیة

سنة قربانی سنت ست قال مالك الاضحیة سنة و لیست بواجبة لا احب لاحد ممن قوی علی ثمنها ان یترکها

گفت مالك قربانی سنت ست نیست واجب دوست نمیدارم برای کسی از الجماعت که قدرت میدارد بر بهای آن اینکه ترک کند

قلت و ذکر التکبیر عند بیان النحر اشارة الی استحباب الجهر بالتکبیر فی هذه الایام و بالتکبیر المراد به التکبیر و لا یقال الله اکبر الا انه قد عنا الذکر و ذکر فی قوله تعالی فاذکروا اسم الله علیها و الذکر اقوال ذکره مالك و هو اشهر اقوال الشافعی و تکبیر عند الشافعی و تکبیر للنافلة والفائتة و عند المرأة و النفل و عند الحنفیة شرطه اقامة

١٦٩

و مصر و مکتوبة و جماعة مستحبة و اوله عقیب صلوٰة الفجر من یوم عرفة و آخره فی قول ابی حنیفة عقیب صلوٰة العصر یوم النحر و فی قول صاحبیه عقیب صلوٰة العصر من آخر ایام التشریق فی العالمگیریة و الفتوی و العمل فی عامة الامصار و کافة الاعصار علی قولهما و هو قول الشافعی و فی النهر والدر علی هذا و صفته واجبة و قال ابو حنیفة علیه الشافعی فتقول الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر و لله الحمد

انرا مترجم گوید رضی الله عنه همین ست مذهب شافعی نزد ابوحنیفه واجب ست **باب** التضحیة سنة کفایة لکل اهل بیت

قربانی سنت ست کفایت میکند برای هر اهل بیت **مالک** عن عمارة بن صیاد ان عطاء بن یسار اخبره ان ابا ایوب

الانصاری اخبره قال کنا نضحی بالشاة الواحدة یذبحها الرجل عنه وعن اهل بیته ثم تباهی الناس بعد فصارت مباهاة

ابوایوب انصاری گفت ما قربانی میکردیم بیک بز ذبح میکرد آنرا مرد از خود و از اهل بیت خود بعد ازان تفاخر کردند مردمان

بعد ازان زمان پس قربانی مفاخرت شد **مالک** عن ابن شهاب انه قال ما نحر رسول الله صلی الله علیه وسلم

عنه وعن اهل بیته الا بدنة واحدة او بقرة واحدة قال مالک لا ادری ایتهما قال ابن شهاب ابن شهاب میگفت

نحر نکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از خود و از اهل بیت خود مگر یک شتر یا یک گاو گفت مالک نمیدانم کدام لفظ

گفت ابن شهاب مترجم گوید مذهب شافعی آنست که شتر و گاو از هفت کس کفایت میکند و بز و گوسفند از یک کس و اگر

مضحی را مردم خانه باشند همه را ثواب سنت ضحیه حاصل گشت و همچنین هر که در بدنه شریک گشت و سبع آنرا از خود کرد

پس اضحیه سنت کفایت ست بر هر اهل بیت و سنت عین ست بران کسیکه بیت ندارد و حنفیه در صاحب بیت و

غیر آن تفصیل نکرده اند و تاویل حدیث نزد ایشان آنست که ضحیه واجب نیست مگر بر غنی و دران زمانه غالبا

اغنیا را اهل بیوت بودند پس نسبت ضحیه بنام اهل بیت مجاز ست بنا بر آنکه انتفاع بضحیه و مساعدت بران از اهل ست

باب یصح اشتراک سبعة فی بدنة او بقرة ان کانوا اهل بیوت شتی درست ست شریک شدن هفت کس در

شتر قربانی و گاو قربانی را اگرچه اهل بیوت متفرق باشند **مالک** عن ابی الزبیر المکی عن جابر بن عبد الله انه قال

نحرنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الحدیبیة البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة جابر بن عبد الله گفت نحر کردیم همراه

رسول الله صلعم سال غزوه حدیبیه شتر را از هفت کس و گاو را از هفت کس **باب** لا اضحیة عن الجنین لازم نیست قربانی از

جنین **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر لم یکن یضحی عما فی بطن المرأة عبد الله بن عمر قربانی نمی کرد از بچه در شکم زن باشد **باب**

ما یتقی من الضحایا دربیان چیزیکه احتراز کرده شود وازوی از قربانیها یعنی قربانی آن نباید کرد **مالک** عن عمرو بن الحارث عن عبید بن

فیروز عن البراء بن عازب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل ماذا یتقی من الضحایا فاشار بیده وقال اربع وکان البراء بن عازب

یشیر بیده ویقول یدی اقصر من ید رسول الله صلی الله علیه وسلم العرجاء البین ظلعها والعوراء البین عورها والمریضة البین مرضها والعجفاء

التی لا تنقی براء بن عازب نقل کرد که آنحضرت صلعم سوال کرده شد از چه چیز احتراز کرده شود از قربانیها پس اشاره کرد آنحضرت صلعم بدست خود

و فرمود احتراز نموده میشود از چهار چیز و براء بن عازب اشاره کرد بدست خود و میگفت دست من کوتاه ست از دست آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بز لنگ که ظاهر باشد لنگی او و بز یک چشم کور که ظاهر باشد کوری او و مریض که ظاهر باشد مرض او

فسئلت نوحا الى عبد الله بن عمر فحلق راسه حين ذبح الكبش وكان مريضا لم يشهد العيد مع المسلمين قال نافع وكان عبد الله

بن عمر يقول ليس حلاق الراس بواجب على من ضحى وقد فعله عبد الله بن عمر عبد الله بن عمر قربانی کرد یکبار در مدینه گفت نافع

پس امر کرد مرا که خریدکنم برای او گوسفندی نر شاخدار بعد ازان ذبح کنم او را روز ضحی در نمازگاه مسلمانان گفت نافع

کردم همچنان بعد ازان برداشته شد بسوی عبد الله بن عمر پس تراشید سر خود را وقتیکه ذبح کرده شد گوسفند و بود عبد الله بن عمر

مریض حاضر نشد در عید با مسلمانان گفت نافع که عبد الله بن عمر میگفت نیست حلق کردن موی سر واجب بر هر که قربانی کند

هر آئینه کرد آنرا عبد الله بن عمر مترجم میگوید رضی الله عنه گوسفند نر بهتر است نزدیک علما اگرچه خصی هم مکروه نیست و ذبح در مصلی

بهتر است برای اظهار شعائر دین و مستحب است نزد شافعی برای کسیکه میخواهد قربانی کردن را که حلق سر نکند و ناخن نگیرد در عشره

ذی الحجه پس وقتیکه ذبح قربانی کند بکند سر خود را و بگیرد ناخن ها را و بروت خود را خلافا لابی حنیفة **باب** انتساخ النهی عن

اکل لحوم الضحایا بعد ثلثة در بیان منسوخ شدن حکم نهی از خوردن گوشت قربانیها بعد سه روز **مالك** عن ابی الزبیر

المکی عن جابر بن عبد الله السلمی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن اکل لحوم الضحایا بعد ثلثة ایام ثم قال بعد ذلك كلوا

وتزودوا وادخروا جابر بن عبد الله روایت کرد که حضرت صلعم منع فرمود از خوردن گوشت قربانی بعد سه روز بعد ازان فرمود

بخورید و توشه گیرید و ذخیره نمائید **مالك** عن عبد الله بن ابی بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عبد الله بن واقد ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم نهی عن اکل لحوم الضحایا بعد ثلثة ایام قال عبد الله بن ابی بكر فذكرت ذلك لعمرة بنت عبد الرحمن فقالت صدق

سمعت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم تقول دف ناس من اهل البادیة حضرة الاضحی فی زمان النبی صلی الله علیه وسلم

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادخروا الثلاث وتصدقوا بما بقی قالت فلما كان بعد ذلك قیل لرسول الله صلی الله علیه وسلم

لقد كان الناس ینتفعون بضحایاهم ویجملون منها الودك ویتخذون منها الاسقیة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم

وما ذاك او كما قال قالوا یا رسول الله نهیت عن لحوم الاضاحی بعد ثلاث فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما نهیتكم من

اجل الدافة التی دفت علیكم حضرة الاضحی فكلوا وتصدقوا وادخروا یعنی بالدافة قوما مساكین قدموا المدینة

عبد الله بن ابی بكر از عبد الله بن واقد روایت كرد كه رسول الله صلعم نهی فرمود از خوردن گوشت قربانیها بعد گذشتن سه روز گفت

عبد الله بن ابی بكر پس ذكر كردم این را پیش عمره بنت عبد الرحمن پس گفت عمره راست گفت یعنی عبد الله بن واقد گفت عمره شنیدم

از حضرت عائشه رضی الله عنها كه میگفت برای سوال آمدند گروهی از اهل بادیه نزدیك روز عید اضحی در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم

پس فرمود آنحضرت صلعم ذخیره كنید برای سه شب و صدقه دهید آنچه باقی ماند پس چون رسید وقتی بعد ازان گفته شد یا رسول الله

هر آئینه مردمان نفع می یافتند بقربانیهای خود و میگداختند از وی پیه و میساختند از وی مشكها را فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم

قوله الكبش الفحل احسن عند العلماء وان كان الخصی لا یكره والذبح فی المصلی احسن اظهارا للشعائر الدین ویستحب عند الشافعی لمن اراد التضحیة ان لا یمس شعره وظفره فی العشر حتی ... اضحیته واخذ من الظفار ... ویتوسع ... خلافا لابی حنیفة ١٢

وچیست این سوال گفتند یا رسول الله منع فرمودی از گوشت قربانیها بعد سه روز یعنی از ذخیرهٔ آن پس فرمود آنحضرت صلعم
غیر ازین نیست که نهی کردم شمارا از جهت جماعتی که بسوال آمدند بر شما نزدیک عید اضحی پس بخورید وصدقه دهید وذخیره نهید مراد
مید اشت بدافه قوم مساکین را که آمدند بمدینه **مالك** عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن ابي سعيد الخدري انه قدم من سفر
فقدم اليه اهله لحما فقال انظروا ان يكون هذا من لحوم الاضاحي فقالوا هو منها فقال ابو سعيد الم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم
نهى عنها قالوا انه قد كان من رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها بعدك امر فخرج ابو سعيد فسال عن ذلك فاخبر ان رسول
صلى الله عليه وسلم قال نهيتكم عن لحوم الاضاحي بعد ثلاث فكلوا وتصدقوا وادخروا ونهيتكم عن الانتباذ فانتبذوا وكل
مسكر حرام ونهيتكم عن زيارة القبور فزوروها ولا تقولوا هجرا يعني لا تقولوا سوء ربيعه بن ابي عبد الرحمن روايت کرد
که ابو سعید خدری آمد از سفری پس پیش او نهادند اهل خانهٔ او گوشت را گفت احتیاط کنید در آنکه باشد این گوشت قربانیها
گفتند آن از همان قسم ست پس گفت ابو سعید آیا نهی نفرموده بود رسول الله صلعم ازوی گفتند هر آئینه بوده ست از آنحضرت صلعم
بعد غیبت تو امری پس از خانه برآمد ابو سعید پس پرسید ازین ماجرا پس خبر داده شد که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
نهی کرده بودم شمارا از گوشت قربانیها بعد سه شب پس بخورید وصدقه دهید وذخیره کنید ونهی کرده بودم از انداختن نبیذ
پس بنیدازید نبیذ را وهر مستی آرنده حرام ست ونهی کرده بودم از زیارت قبور پس زیارت بکنید آنرا ومگوئید هجر یعنی کلام بد

باب

صفة صلوة النبي صلى الله عليه وسلم عند الكسوف در بیان کیفیت نماز آنحضرت صلعم نزدیک گرفته شدن آفتاب **مالك** عن هشام
بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت خسفت الشمس في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فصلى رسول الله
صلى الله عليه وسلم بالناس فقام فاطال القيام ثم ركع فاطال الركوع ثم قام فاطال القيام وهو دون القيام الاول ثم ركع
فاطال الركوع وهو دون الركوع الاول ثم رفع فسجد ثم فعل في الركعة الآخرة مثل ذلك ثم انصرف وقد تجلت الشمس فخطب
الناس فحمد الله واثنى عليه ثم قال ان الشمس والقمر آيتان من آيات الله لا يخسفان لموت احد ولا لحياته فاذا رايتم
ذلك فادعوا الله وكبروا وتصدقوا ثم قال يا امة محمد والله ما من احد اغير من الله ان يزني عبده او تزني امته يا امة
محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا حضرت عائشه گفت که گرفته شد آفتاب در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم با مردمان پس قیام کرد پس دراز کرد قیام را بعد ازان رکوع کرد پس دراز کرد رکوع را
بعد ازان قیام کرد پس دراز کرد قیام را واو کم بود از قیام اول بعد ازان رکوع کرد پس دراز کرد رکوع را واو کم بود از رکوع اول
بعد ازان سر برداشت از رکوع پس سجده کرد بعد ازان کرد در رکعت دویم مانند این بعد ازان باز گشت حالانکه روشن شده بود
آفتاب پس خطبه خواند برای مردمان پس حمد گفت خدا را وثنا گفت بروی بعده فرمود هر آئینه آفتاب وماه دو نشانه اند از نشانها

خداتعالی گرفته نمی شوند از جهة موت کسی ونه از جهة حیات کسی پس وقتیکه به بینید شما گرفته شدن را پس دعا کنید باللہ

یا و کنید او را و صدقه بدهید بعد ازان فرمود ای امت محمد قسم بخدا که نیست هیچکس غیورتر از خدا برین گناه که زنا کند

بنده او یا زنا کند کنیزک او ای امت محمد قسم بخدا اگر بدانید آنچه میدانم من هر آئینه میخندید اندک و هر آئینه میگریید بسیار

مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن عباس انه قال خسفت الشمس فصلى رسول الله صلى الله عليه

وسلم والناس معه فقام قياما طويلا قال نحوا من سورة البقرة قال ثم ركع ركوعا طويلا ثم رفع فقام قياما طويلا

وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قياما طويلا وهو دون القيام

الاول ثم ركع ركوعا طويلا وهو دون الركوع الاول ثم رفع فقام قياما طويلا وهو دون القيام الاول ثم ركع ركوعا

طويلا وهو دون الركوع الاول ثم سجد ثم انصرف وقد تجلت الشمس فقال ان الشمس والقمر ايتان من ايت الله

لا يخسفان لموت احد ولا لحيوته فاذا رايتم ذلك فاذكروا الله قالوا يا رسول الله رايناك تناولت شيئا في

مقامك هذا ثم رايناك تكعكعت فقال انى رايت الجنة فتناولت منها عنقودا ولو اخذته لاكلتم منه

ما بقيت الدنيا ورايت النار فلم ارکا ليوم منظرا قط افظع ورايت اكثر اهلها النساء قالوا لم يا رسول الله قال

يكفرن قيل ايكفرن بالله قال يكفرن العشير ويكفرن الاحسان لو احسنت الى احدٰهن الدهر كله ثم رات منك

شيئا قالت ما رايت منك خيرا قط عبد الله بن عباس روایت کرد که گرفته شد آفتاب پس نماز گزارد آنحضرت صلی الله

علیه وسلم و مردمان همراه او پس قیام کرد قیام دراز نزدیک بسورة بقره بعد ازان رکوع کرد رکوع دراز بعد ازان قیام کرد

قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد ازان رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد ازان سجده کرد

پس قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد ازان رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد

ازان قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد ازان رکوع کرد رکوع دراز و او کم بود از رکوع اول بعد ازان

سجده کرد پس برگشت حال آنکه روشن شده بود آفتاب پس فرمود هر آئینه آفتاب و ماه دو نشانه اند از نشانهای

خدا تعالی گرفته نمیشوند از موت کسی و نه از زندگانی کسی پس وقتیکه به بینید این گرفته شدن را پس یاد کنید خدای عز و جل را گفتند صحابه

یا رسول الله دیدیم ترا که دست انداختی بچیزی درین مقام خود باز دیدیم که عقب عقب باز گشتی پس فرمود هر آئینه دیدم من بهشت را پس دست

بردم بطرف خوشه انگوری ازان و اگر میگرفتم آنرا هر آئینه میخوردید ازان تا آنکه باقی میماند دنیا و دیدم آتش را یعنی دوزخ پس ندیدم مانند

امروز جای سخت هولناک و دیدم اکثر اهل آن زنان را گفتند بچه جهة یا رسول الله فرمود کفران مینمایند گفتند آیا کافر میشوند بخدا فرمود

کفران میکنند شوهران را و کفر می ورزند احسان را اگر نیکوکاری کنی با یکی از ینها تمام عمر بعد ازان هی بیند از تو چیزی یعنی ناپسند

قلت اتفقوا على ان صلوة الكسوف سنة ثم اختلفوا في كيفيتها فقال الشافعي يصلي ركعتين في كل ركعة ركوعان وقيامان وقال ابو حنيفة يصلي ركعتين كسائر الصلوات ١٢

بطبیعة خود میگوید نادیدم از توبیخ خبری ونمیگوئی اصلا مترجم گوید رضی الله عنه که سابق اشارتی گذشت که در مثل این مقام از ادای

یک یک سنت اگر ترک سنتی کرده شود دیگر را جبر خواهد شد و دیگر آنکه همه خصوصیات جمع شده سنت است پس

مدرک بعضی دون بعضی مدرک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجا آرد مثل جمعه که یک فرض است وارکان او خصوصیات

چند اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مواظبت فرمودند وخلفاء مسلمین بلهم جرا و مثل شافعیه برای او دلالت دفرق درمیان جمعه

وعید کسوف آنست که صلوة جمعه فرض شد بصریح حدیث و آنرا در لغت موضوع له نبود پس باستعمالات اهل شرع رجوع کردیم

خصوصیات لازمه ارکان او ساختیم بخلاف نماز عیدین وکسوف که استنان هر فعلی از خصوصیات بنص جدا یا بفعل آنحضرت

صلی الله علیه وسلم معلوم شد پس اقرب آنست که هر یکی سنتی جدا باشد پس کسیکه دو رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد

وخطبه خواند اصل فا دارا نیتم ذلک فصلوا را کار بسته است وهر که دو رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد وخطبه خواند کمال متابعت

نمود و سهم اوفی حاصل کرد و همچنین است کلام در نماز استسقا لهذا انماز های استسقا مختلف وارد شده اند بالجمله اکمل در نماز کسوف آنست

که قیام اول را طویل کند مانند سورۀ بقره وقیام ثانی اندکی کمتر از وی وقیام ثالث از قیام ثانی کمتر ورابع از ثالث کمتر

وهمچنین است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیه از سورۀ بقره تسبیح گوید و پایه پایه کم کند ودر بعض روایات تطویل

سجدات نیز آمده بعد از ان خطبه خواند ودر حدیث خطبتان وارد نشده اند واگر دو خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد ودرین خطبه

بیان کند که آفتاب و ماه دو آیت اند از آیات خدا تعالی وترغیب بر افعال خیر از صلوة وذکر وصدقه واعتاق کند وظاهر آنست

که جهر کند در خسوف وکسوف هر دو بحدیث شیخین عن عائشة انه صلی الله علیه وسلم جهر فی صلوة الخسوف بقراءته وجهر قیاساً

بر عیدین بجامع ادای آن همه بجماعت عظیمه مقارن خطبه اما حدیث ترمذی عن سمرة لانسمع له صوتا من جهة کثرة الصفوف

ولهذا لفظ استر بالقراءة اولم یجهر نگفت بلکه عدم سماع خود بیان کرد واما جمع شافعیه درمیان هر دو حدیث بآنکه اسرار در خسوف

قمر است وجهر در کسوف شمس پس مدخول است بآنکه ظاهر از حدیث حضرت عائشه آنست که حکایت همان قصه کسوف باشد که روایات

متعدده دران باب از حضرت عائشه منقول است واستعمال خسوف بر شمس غیر قلیل است **باب صفة صلوة النبی صلی الله علیه**

وسلم عند الاستسقاء بیان کیفیت نماز آنحضرت صلعم در استسقاء **مالك** عن عبد الله بن ابی بکر بن عمرو بن حزم انه سمع عباد

بن تمیم یقول سمعت عبد الله بن زید المازنی یقول خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم الی المصلی فاستسقی وحوّل رداءه حین استقبل

القبلة عبد الله بن زید مازنی گفت که برآمد رسول الله صلعم بسوی مصلی پس استسقا کرد وبرگردانید چادر خود را وقتیکه رو بقبله آورد

قال یحیی وسئل مالك عن صلوة الاستسقاء کم هی فقال رکعتان ولکن یبدأ الامام بالصلوة قبل الخطبة فیصلی رکعتین

ثم یخطب قائما ویدعو ویستقبل القبلة ویحول رداءه حین یستقبل القبلة ویجهر فی الرکعتین بالقراءة واذا حوّل الامام رداءه

۱۸۵

جعل الذی علی یمینه علی شماله والذی علی شماله علی یمینه ویحول الناس اردیتهم اذا حول الامام رداءه ویستقبلون القبلة

وهم قعود سوال کرده شد مالک را از نماز استسقا که چند رکعت ست آن پس گفت دو رکعت ست ولکن ابتدا کند امام بنماز پیش از خطبه

پس بگذارد دو رکعت بعد از ان خطبه خواند ایستاده و دعا کند و روی بقبله آرد و بلند بخواند در هر دو رکعت قراءت را و وقتیکه بگرداند

امام چادر خود را بنهد چیزی را که بر دست راست اوست بر دست چپ و چیزی را که بر دست چپ اوست بر دست راست یعنی اطراف

ردا را باینوجه بگرداند و بگردانند مردمان چادرهای خود را وقتیکه بگرداند امام چادر خود را و روبقبله آرند و حالانکه ایشان نشسته باشند

مترجم گوید رضی الله عنه همین ست مذهب شافعی در این نماز مانند نماز عید ست نزد وی تکبیر بگوید در اول رکعت هفت بار سوای

تکبیر احرام و در رکعت دوم پنج بار سوای تکبیر قیام بعد از ان بخواند دو خطبه و بگرداند ردا را و نزد ابوحنیفه نماز گذارده نشود وقت

استسقا بلکه دعا باید کرد مسئله اکمل در استسقا آنست که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجوه خیر از صدقه و صله بجا آرند

بعد از ان روز چهارم بصحرا روند روزه گرفته و جامهای خانگی پوشیده بحدیث ترمذی از ابن عباس آنگاه دو رکعت نماز گذارند

مانند عید بعد از ان دو خطبه خوانند و استغفار بسیار گویند و تحویل ردا کنند امام و ماموم همه و صورت تحویل در سنن ابی داود

وارد شده حول رداءه فجعل عطافه الایمن علی عاتقه الایسر وجعل عطافه الایسر علی عاتقه الایمن و در روایة دیگر از ابی داود آمده

علیه خمیصة سوداء فاراد ان یاخذ باسفلها فیجعله اعلاها فلما ثقلت علیه ردها علی عاتقه و ازین روایت استحباب تنکیس نیز فهمیده شد

والله اعلم

باب الدعاء عند الاستسقاء

در بیان دعا که وقت استسقا مستحب ست خواندن آن مالک عن یحیی بن سعید

عن عمرو بن شعیب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا استسقی قال اللهم اسق عبادك وبهيمتك وانشر رحمتك واحي

بلدك الميت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه استسقا میکرد این دعا میخواند اللهم اسق الخ یعنی ای بار خدایا آب بده بندگان

خود را و جانوران خود را و پراگنده کن رحمت خود را و زنده ساز شهر مرده خود را

باب انزل القرآن علی سبعة احرف

فرود آورده شد قرآن بر هفت عبارة مالک عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عبد الرحمن بن عبد القاری انه قال سمعت عمر بن الخطاب

يقول سمعت هشام بن حكيم بن حزام يقرأ سورة الفرقان على غير ما اقرؤها وكان رسول الله صلعم هو الذي اقرأنيها فكدت

ان اعجل علیه ثم امهلته حتی انصرف ثم لببته بردائه فجئت به رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت یا رسول الله انی سمعت هذا

يقرأ سورة الفرقان على غير ما اقرأتنيها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ارسله ثم قال اقرأ فقرأ القراءة التي سمعته يقرأ فقال

رسول الله صلی الله علیه وسلم هكذا انزلت ثم قال لي اقرأ فقرأت فقال هكذا انزلت ان هذا القرآن انزل على سبعة احرف

فاقرؤا ما تيسر منه عمر بن الخطاب گفت شنیدم هشام بن حکیم بن حزام را که میخواند سوره فرقان به غیر قرائتیکه میخواندم من آنرا

و رسول الله صلی الله علیه وسلم همون بود معلم من دران سوره پس نزدیک بودم که شتاب کنم بر وی بعد از ان مهلت دادم او را

تا آنکه بازگشت یعنی از قراءة پس ازان بستم گردن او را بچادر او پس آوردم او را پیش آنحضرت صلعم پس گفتم یا رسول الله هر آئینه من شنیدم این شخص را که میخواند سورۂ فرقان را بر غیر وجهیکه آموخته تو مرا آن سوره را بآن وجه پس فرمود آنحضرت صلعم بگذار او را بعد ازان فرمود هشام را که بخوان پس بخواند بهمان قراءة که شنیده بودم که وی میخواند پس فرمود همچنین فرود آورده شد این سوره بعد ازان فرمود مرا که بخوان پس بخواندم آنرا پس فرمود همچنین فرود آورده شد این سوره هر آئینه این قرآن فرود آورده شده بر هفت عبارة پس بخوانید آنچه از وی آسان باشد مترجم گوید رضی الله عنه که علما در تحقیق احرف سبعه اختلاف بسیار دارند آنچه پیش این فقیر مقرر شده آنست که یک کلام را بارعایة ترتیب نظم عرب بچند وجه میتوانند ادا کرد و هر یکی حرفیست و این تعدد گاهی بجهة اختلاف مخارج حروف هجی باشد و گاهی بجهة مده و تفخیم و ترقیق و مانند آن و گاهی باستعمال الفاظ مترادفه مانند فاجروا ثم یا مانند قل یا ایها الکافرون قل للذین کفروا قل لمن کفروا و ذکر سبع بجهة بیان کثرت ست نه برای تحدید پس اختلاف قراء سبعه در تلفظ بانچه مکتوب ست در مصاحف عثمانیه نیز اختلاف احرف ست و اختلاف صحابه و تابعین در ادای کلمه بوجهی که محتمل مصاحف عثمانی نباشد نیز اختلاف احرف ست مانند فامضوا و فاسعوا و وصی ربک و قضی ربک و لم ییئس او لم یتبین و مانند و ما خلق الذکر و الانثی و الذکر و الانثی و در هر صورت همه اختلافات را وجهی پیدا شد بخلاف آنکه ترتیب نظم کلام تغیر فاحش یابد که او را قرآن نتوان گفت و کلامی باشد علیحده و دلیل بر آنکه ذکر سبعه بجهة تکثیر ست نه برای تحدید اتفاق ائمه ست بر قراءت عشره و هر قاری را ازین عشره دو راویست و هر یکی با دیگری مختلف ست پس مرتقی شد عدد قراءة تا بیست والله اعلم

باب تعاهد القرآن یعنی در خبر گرفتن تکرار کردن آن تا فراموش نشود

مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما مثل صاحب القرآن کمثل صاحب الابل المعقلة ان عاهد علیها امسکها وان اطلقها ذهبت عبد الله بن عمر روایة کرد که آنحضرت صلعم فرمود غیر ازین نیست که صفت صاحب قرآن مانند صفت صاحب شتران بسته پاست اگر خبر گیران باشد بروی نگاه دارد آنرا و اگر بگذارد آنها را بگریزند

باب لا یجهر البعض علی البعض بالقرآن بلند نکند آواز بعض بر آواز بعض بخواندن قرآن

مالك عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی حازم التمار عن البیاضی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج علی الناس وهم یصلون وقد علت اصواتهم بالقراءة فقال ان المصلی یناجی ربه فلینظر بما یناجیه به ولا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن آنحضرت صلعم بر آمدند از خانه حالانکه صحابه نماز میگذاردند و بلند شده بود آوازهای ایشان بقراءة پس فرمود هر آئینه مصلی مناجات میکند با پروردگار خود پس باید که تامل نماید که بچه چیز مناجات میکند با پروردگار خود و بلند نکند آواز بعض شما بر بعض بخواندن قرآن

باب یقرء القرآن علی تؤدة وفقه ولا یعجل بخواند قرآن را باهستگی و فهمیدگی و شتابی نکند

مالك عن یحیی بن سعید انه قال قد کنت انا و محمد بن یحیی بن حبان جالسین فدعا محمد رجلا فقال اخبرنی بالذی سمعت من ابیك

رسول الله صلعم فرمود قصد نکند یکی از شما که نماز گذارد نزدیک طلوع آفتاب و نه نزدیک غروب آن **مالك** عن عبد الله بن دينار عن
عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب كان يقول لا تحروا بصلوتكم طلوع الشمس ولا غروبها فان الشيطان يطلع قرناه مع طلوع الشمس
ويغربان مع غروبها وكان يضرب الناس على تلك الصلوة عمر بن الخطاب میگفت قصد نکنید بنماز خود طلوع آفتاب و غروب آفتاب را
پس هر آئینه شیطان بر می آید در جانب سر او همراه بر آمدن آفتاب و فرو میرود در جانب سر او با فرو رفتن آفتاب و عمر بن الخطاب
میزد مردمان را برای این نماز **مالك** عن محمد بن يحيى بن حبان عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
نهى عن الصلوة بعد العصر حتى تغرب الشمس وعن الصلوة بعد الصبح حتى تطلع الشمس ابو هریره روایت کرد که آنحضرت صلعم
منع فرمود از نماز بعد عصر تا آنکه فرو میرود آفتاب و منع فرمود از نماز بعد صبح تا آنکه بر آید آفتاب و این ساعت چهارم و پنجم است
از ساعات پنجگانه که ممنوع است نماز گذاردن در آنها **مالك** عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد انه رأى عمر بن الخطاب يضرب
المنكدر في الصلوة بعد العصر سائب بن یزید دید عمر بن الخطاب را که میزد منکدر را از جهت گذاردن نماز بعد عصر مترجم گوید رضی الله عنه
درین مسئله دو قول از صحابه مشهور است حضرت عمر رضی الله عنه مطلقا منع میفرمود از گذاردن نفل درین ساعات و حضرت عائشه رضی الله عنها
ذات سبب را جایز میداشتند و قول اول در صحابه اشهر بود و مستثنی گردانید امام شافعی نمازی را که برای وی سببی قائم شده
و نماز در حرم مکه و نماز بوقت استوا در روز جمعه و نزدیک حنفیه سجده تلاوت و نماز جنازه اگر درین اوقات واجب شود ادا باید کرد
و اگر در وقت مباح واجب شود و بلا عذر تاخیر کرده شد جایز نیست والله اعلم

باب صفة غسل الميت در بیان کیفیت غسل میت

مالك عن ايوب بن ابي تميمة السختياني عن محمد بن سيرين عن ام عطية الانصارية انها قالت
دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم حين توفيت ابنته فقال اغسلنها ثلثا او خمسا او اكثر من ذلك ان رأيتن ذلك بماء وسدر واجعلن
في الآخرة كافورا او شيئا من كافور فاذا فرغتن فآذنني قالت فلما فرغنا آذناه فاعطانا حقوه فقال اشعرنها اياه يعني بحقوه
ازاره ام عطیه انصاریه گفت داخل شد بر ما رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه وفات یافت دختر او پس فرمود بشوئید او را سه بار
یا پنج بار یا زیاده ترازین با آب و برگ درخت کنار و داخل کنید در غسل آخر کافور را یا گفت چیزی از کافور پس وقتیکه فارغ شوید
خبردار کنید مرا گفت ام عطیه وقتیکه فارغ شدیم خبردار کردیم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس داد ما را حقو خود پس فرمود جامه متصل
بدن وی سازید این حقو را مراد داشت از حقو ازار را مترجم گوید رضی الله عنه غسل دادن میت و همچنین تکفین و نماز جنازه
و دفن فرض بالکفایه است زیراکه آنحضرت صلعم و صحابه رضی الله عنهم برآن مواظبت نمودند و غیر نماز عادت عرب بوده است و تشنیع
همچنان است و اقل غسل تعمیم بدن اوست بآب بعد ازاله نجاستی که با او باشد و این مفهوم از لفظ غسل است و اکمل غسل او سنت است
بآب خواه سرد باشد خواه گرم بحجه عموم عامل احادیث شده باید و اگر زیاده از سه بار احتیاج باشد رعایت وتر نگاه دارد بحدیث باب

وابتدا کند بمواضع وضوء بیامن او بحدیث صحیح عن ام عطیة و استعمال سدر کند در سر و ریش و سایر بدن و صفت استعمال سدر آنست
که ورق سدر در ظرفی صغیر با آب مخلوط کنند و او را بمالند و بعد از ان بشویند و در غسله آخره قلیل کافور مخلوط سازند بحدیث باب
مسئله و طریقه مستمره درمیان مسلمین آنست که مردان امردان را غسل دهند و زنان زنان را و هر که اقرب باشد بغسل احق است
و هیچ دلیلی از سنت بر تعیین احق بالغسل ثابت نشد و در بن قصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم الضاربات للغسل فرمود الا آنکه
زنان قریش احق بودند و اقرب و آنحضرت را اهل بیت غسل دادند و آنکه زن مرد مرده را نه بیند و غسل نه دهد اگرچه خوف فتنه
نباشد مستندی ندارد بلکه وجوب ستر به نسبت احیا است نه به نسبت اموات دلیلی سیطلبد و لیس فلیس و اگر قیاس کنند بر احیا
قیاس مع الفارق است و ابو طلحه بنت آنحضرت صلعم را در قبر فرود آورده و فرود آوردن ناچار مس میکشید و اسماء بنت عمیس
غسل داد ابوبکر صدیق را و آنحضرت صلعم فرمود حضرت عائشه را لو مت قبلی لغسلتک و کفنتک رواه ابن ماجه **باب** لا یجب
الغسل علی من غسل المیت و یجوز ان تغتسل المرأة زوجها واجب نمی شود غسل بر کسیکه غسل داده باشد میت را و جایز است
که غسل دهد زن زوج خود را **مالک** عن عبدالله بن ابی بکر ان اسماء بنت عمیس امرأة ابی بکر الصدیق غسلت
ابابکر الصدیق حین توفی ثم خرجت فسالت من حضرها من المهاجرین فقالت انی صائمة وان هذا یوم شدید البرد
فهل علی من غسل فقالوا لا اسماء بنت عمیس زوجه ابوبکر صدیق رضی الله عنه غسل داد حضرت ابوبکر صدیق را وقتیکه وفات یافت
بعد از ان برآمد از خانه پس سوال کرد جماعه را که حاضر او بودند از مهاجرین پس گفت هر آئینه من روزه دارم و هر آئینه
امروز روزی بغایت سرد است پس آیا برمن واجب است غسل گفتند نیست مترجم گوید رضی الله عنه که اتفاق دارند حنفیه
و شافعیه بر آنکه واجب نیست بر کسیکه غسل دهد میت را و نزد شافعی غسل سنت است و بهمین جانب اشاره می نماید
تصویر مسئله بانها صائمة الخ و اتفاق کردند بر آن که جایز است غسل دادن زن شوهر خود را و مختلف اند در آنکه شوهر غسل دهد
زن خود را حنفیه آنرا جایز نمی دارند مگر آنکه کسی نباشد بغیر زوج پس باید که تیمم کناند او را و نزدیک شافعی جایز است لما روی
من غسل علی فاطمة رضی الله عنها و قوله صلی الله علیه وسلم لعائشة ان مت قبلی لغسلتک و کفنتک **باب** اذا ماتت
المرءة و لیس معها نساء ولا ذو محرم یتیمم وقتیکه بمیرد زنی و نیستند با وی زنان و نه صاحب محرمی تیمم کنانیده
شود **مالک** انه سمع اهل العلم یقولون اذا ماتت المرءة و لیس معها نساء یغسلنها ولا من ذوی المحارم احد
یلی ذلک منها ولا زوج یلی ذلک یممت یمسح بوجهها وکفیها من الصعید قال مالک واذا هلک الرجل و لیس
معه احد الا نساء یممنه ایضا امام مالک شنید اهل علم را که میگفتند وقتیکه بمیرد زنی و نباشد با وی زنانیکه غسل دهند
او را و نه از محرمان یکی که متعهد شود غسل او را و نه شوهری که متولی غسل او شود تیمم کنانیده خواهد شد مسح کرده شود در روی او را

قلت اتفقت الحنفیة والشافعیة علی ان الغسل لا یجب علی غاسل المیت وقال الشافعی هو سنة والیه یشیر تصویر المسئلة بانها صائمة وان هذا الیوم شدید البرد ولهذا یکره الغسل واتفقوا علی انه یجوز ان تغسل المرأة زوجها واختلفوا فی غسل الزوج امرأته قالت الحنفیة لا یجوز الا ان لم یکن احد الا الزوج فانه یتیممها وقال الشافعی یجوز لما روی من غسل علی فاطمة رض وقوله صلی الله علیه وسلم لعائشة لو مت قبلی لغسلتک وکفنتک رواه ابن ماجه

قلت اتفقت الحنفیة والشافعی علی ان المرأة ان ماتت ولم یحضرها الا اجنبی یممت وان مات الرجل لم یحضره الا اجنبیة یمم واختلفوا فی الزوج ...

ددوکت ابدا از فناک گذشت مالک وقتیکه پاک شود مردی و نباشد با او کسی مگر زنان تیمم کنانند او را نیز **باب** غسل

المیت فی القمیص بیان غسل دادن میت در پیراهن **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیه ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم غسل فی قمیص امام جعفر از والد خود امام محمد باقر روایت کرد هر آئینه آنحضرت صلی الله علیه وسلم غسل داده شد

در پیراهن مترجم گوید مسنون ست نزد شافعی غسل میت در پیراهن بر خلاف حنفیه که نزد ایشان جایز نیست و دلیل

عدم جواز بر قول ایشان تواند بود که گفته شود که این از خصائص آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم والله اعلم **باب**

کفن السنة ان یلف فی ثلثة او یقمص ویؤزر ویلف وکفن الضرورة ما تیسر وان کان ثوبا واحدا کفن مسنون

در حق مردان ست که پیچیده شود در سه لفافه یا قمیص پوشانیده شود و ازار پوشانیده شود و پیچیده شود در جامه سیوم

وکفن ضرورة همان ست که میسر آید اگرچه یک جامه باشد **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة زوج

النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اثواب بیض سحولیة لیس فیها قمیص ولا عمامة

حضرت عائشه روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کفن پوشانیده شد در سه جامه سفید منسوب بسحول که دیهی ست

بیمن و آن جامه از قطن خالص می باشد و نبود در ان سه جامه قمیص و نه عمامه **مالک** عن ابن شهاب عن حمید بن

عبد الرحمن بن عوف عن عبد الرحمن بن عمرو بن العاص انه قال المیت یقمص ویؤزر ویلف بالثوب الثالث فان لم

یکن الا ثوب واحد کفن فیه گفت عبد الرحمن بن عمرو بن العاص که میت را قمیص پوشانیده شود و ازار پوشانیده شود

و پیچیده شود بجامه سیوم و اگر نباشد مگر یک جامه کفن کرده شود در همان یک جامه مترجم گوید رضی الله عنه همین طور روایت کرد

یحیی بن یحیی عن عبد الرحمن بن عمرو و آن وهم ست و صواب عن عبد الله بن عمرو ست **مسئله** اقل کفن ستر عورت ست

یا ستر جمیع بدن ظاهر ثانی ست بجهة آنکه در حدیث بخاری آمده که چون مصعب بن عمیر شهید شد نیافتند مگر نمره

کوتاه که اگر روی او را می پوشانیدند پایها او برهنه میشد و اگر پای او می پوشانیدند روی او برهنه میشد پس آنحضرت

صلی الله علیه وسلم فرمود روی او را بپوشید و بر دو پای او اذخر اندازید پس بدل کفن اذخر ساختن نزد یک تعسر کفن دلالت

میکند که از ستر تمام بدن چاره نیست و اکمل در حق رجال یکی از دو صفت ست یا آنست که سه لفافه باشد پس اول وسیع و احسن آنها را

بگسترند و بعد ازان دوم و سیوم را بعد ازان بپیچند یکی را بعد دیگری و ابتدا همین کنند پس از جانب یسار بجانب یمین آرند

و بعد ازان از جانب یمین به یسار برند و همین ست رسم پوشیدن قبا در میان عرب بخلاف اهل هند که جانب یمین بالا

یسار میکشند دوم آنست که ازار و قمیص پوشانند دوخته باشد یا نادوخته یا دخریص باشد یا بغیر آن زیرا که اکثر استعمال لفظ قمیص

بر جامه دخریص ست بعد ازان در لفافه بپیچند **باب** تجمیر الکفن وتحنیط المیت خوشبو کرده میشود کفن بخور و خوشبو لیده میشود میت

مالك عن هشام بن عروة عن اسماء بنت ابي بكر انها قالت لاهلها اجمروا ثيابي اذا مت ثم حنطوني ولا تذروا على كفني حناطا ولا تتبعوني
بنار اسماء بنت ابی بکر وصیت کرد اہل خود را کہ بخور خوشبو کنید جامہای مرا یعنی کفن مرا وقتیکہ بمیرم بعد ازان حنوط مالید در بدن من
ومپاشید بر کفن من حنوط را واز پی من مبرید آتش را مترجم گوید رضی اللہ عنہ مستحب است بخور کردن کفن بعود پیش از گستردن آن مستحب است
تحنیط وتحنیط آنست کہ بر قطن حنوط نہند ومنافذ میت را از منخرین واذنین وعینین والیتین بآن مسدود کنند ومکروہ است

ہمراہ جنازہ بردن آتش را **باب** المشي امام الجنازة بہتر است کہ بروند مردمان پیش پیش جنازہ **مالك**
عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وابا بكر الصديق وعمر كانوا يمشون امام الجنازة والخلفاء هلم جرا وعبد الله بن عمر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابو بکر الصدیق وعمر بن الخطاب میرفتند پیش پیش جنازہ وخلیفہای دیگر ہمچنین وعبد اللہ بن عمر نیز

مالك عن محمد بن المنكدر عن ربيعة بن عبد الله بن الهدير انه اخبره انه راى عمر بن الخطاب يقدم الناس امام الجنازة في جنازة
زينب بنت جحش ربیعہ دید عمر بن الخطاب را کہ پیش پیش مردمان میرفت پیش جنازہ در جنازہ زینب بنت جحش **مالك** عن هشام
بن عروة انه قال ما رايت ابي قط في جنازة الا امامها قال ثم ياتي البقيع فيجلس حتى يمروا عليه ہشام گفت ندیدم پدر خود
را رفتہ باشد در جنازہ مگر پیش پیش او گفت بعد ازان می آمد بہ بقیع پس می نشست تا آنکہ مردمان میگذشتند بروی **مالك**
عن ابن شهاب انه قال المشي خلف الجنازة من خطاء السنة ابن شہاب گفت رفتن پس جنازہ از غلط کردن راہ سنت است
مترجم گوید برین ست شافعیہ وحنفیہ مشی در عقب جنازہ افضل گفتہ اند اما سوار پس اتفاق کردند جمہور وگفتند برود عقب جنازہ

باب حمل الجنائز الى المدينة دربیان برداشتن جنازہا بسوی مدینہ مطیبہ **مالك** عن غير واحد ممن يثق به ان سعد بن
ابي وقاص وسعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل توفيا بالعقيق وحملا الى المدينة ودفنا بها امام مالک روایت کرد از غیر واحد
یعنی از جماعہ از آنہا کہ اعتماد دارد بر صحت روایۃ آنہا کہ سعد بن ابی وقاص وسعید بن زید بن عمرو بن نفیل وفات یافتند در وادی
عقیق وبرداشتہ شدند بسوی مدینہ ودفن کردہ شدند آنجا **مسئلہ** حرام ست نقل میت بسوی شہر دیگر وقیل مکروہ الا
ان يكون لقرب مكة او المدينة او بيت المقدس شافعی علة این حمل شرف مکان گرفتہ وحکم آن مقرر ساختہ در مکہ وبیت المقدس
بجہت احادیثی کہ در فضل آنہا وارد شدہ **باب** نسخ القيام للجنائز دربیان منسوخ شدن قیام برای جنازہا **مالك**

عن يحيى بن سعيد عن واقد بن سعد بن معاذ عن نافع بن جبير بن مطعم عن مسعود بن الحكم عن علي بن ابي طالب
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقوم في الجنائز ثم جلس بعد حضرت علی بن ابی طالب
مرویست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم می ایستادند برای جنازہا باز نشست بعد ازان **باب** يسرع
بالجنازة من غير خبب ولا ازعاج شتاب برد جنازہ را بغیر دویدن وبغیر جنبش دادن

قلت وهذا عليه الشافعي وذهب الحنفية الى ان المشي خلفها افضل كالراكب
قلت وعليه اكثر اهل العلم قال الشافعي هذا الحديث ناسخ للاول اذا رايتم الجنازة فقوموا لها ١٢

مالک عن نافع ان ابا هریرة قال اسرعوا بجنائزکم فانما هو خیر تقدمونه الیه او شر تضعونه عن رقابکم ابوهریره
گفت شتاب برید بجنازهای خود پس غیر ازین نیست که آن میت جای نیک است که می برید او را بسوی آن یا میت
شریست که می نهید او را از گردنهای خود باب لا یجلس احد حتی توضع الجنازة عن اعناق الرجال ننشیند کسی تا آنکه
نهاده شود جنازه از گردن مردمان مالک عن ابی بکر بن عثمان بن سهل بن حنیف انه سمع ابا امامة بن سهل بن
حنیف یقول کنا نشهد الجنائز فما یجلس آخر الناس حتی یؤذنوا ابوامامه بن سهل بن حنیف گفت که حاضر میشدیم
جنازها پس نمی نشست آخر جماعه از مردمان تا آنکه اذن داده میشد ایشان را باب لا یتبع الجنازة بنار از پی
جنازه برده نشود آتش را مالک عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة انه نهی ان یتبع بعد موته بنار
ابوهریره منع کرد از آنکه از پی میت برده شود بعد موت او آتش قال یحیی سمعت مالکا یکره ذلک گفت یحیی شنیدم از مالک
مکروه میداشت این را باب لا یصلی علی الجنازة الا طاهر نماز نگذارد بر جنازه مگر طاهر یعنی با وضو مالک عن نافع
ان عبدالله بن عمر کان یقول لا یصلی الرجل علی الجنازة الا وهو طاهر عبدالله بن عمر میگفت نماز نگذارد مرد بر جنازه
مگر در آن حال که او طاهر باشد مترجم گوید رضی الله عنه ماخذ ابن عمر در شرطیة طهارة عموم حدیث لا یقبل الله صلوة احدکم الا بطهور
و عمل مسلمین است و بر وضو قیاس باید کرد سایر شروط را مانند ستر عورة و استقبال قبله و طهارة ثوب باب تقدم
الامام ویصف الناس خلفه ویکبرون اربع تکبیرات ولو علی القبر او الغائب پیش استد امام و صف زنند مردمان
پس پشت او و الله اکبر گویند چهار بار تکبیر گفتن اگرچه بر قبر میت باشد یا بر میت غائب مالک عن ابن شهاب
عن ابی امامة بن سهل بن حنیف انه اخبره ان مسکینة مرضت فاخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم بمرضها قال
وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعود المساکین ویسأل عنهم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ماتت
فآذنونی بها فخرج بجنازتها لیلا فکرهوا ان یوقظوا رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما اصبح رسول الله صلی الله علیه وسلم
اخبر بالذی کان من شانها فقال الم آمرکم ان تؤذنونی بها فقالوا یا رسول الله کرهنا ان نخرجک لیلا ونوقظک
فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی صف بالناس علی قبرها وکبر اربع تکبیرات ابوامامه خبر داد ابن شهاب را که زنی مسکینه
بیمار شد پس خبر داده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمرض او و بود عادت شریف آنحضرت صلعم که عیادت میفرمود فقیران را
و استفسار مینمود از احوال ایشان پس فرمود آنحضرت صلعم وقتیکه بمیرد آن مسکینه خبر کنید مرا پس برآورده شد جنازه او
شبانگاه پس ناپسند داشتند که خبردار کنند در آن وقت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس وقتیکه در صبح داخل شد آنحضرت صلعم
خبر داده شد بانچه واقع شد از حال وی پس فرمود آیا امر نکرده بودم شما را که خبردار نمائید مرا بموت او گفتند یا رسول الله ناپسند داشتیم که

ل قوله وعلیه اهل العلم ١٢

٥ قوله فی العالمگیریة واذا وضع الجنازة علی الارض عند القبر فلا بأس بالجلوس وانما یکره قبل ان یوضع عن مناکب الرجال والافضل ان لا یجلس قائم لیسوا علیه التراب ١٢

٦ قوله وعلیه اهل العلم ١٢

۱۹۴

۳ قوله قلت اهل العلم علی الطهارة وسائر الشروط فقال العلماء یشترط للصلوة الجنازة ما یشترط للصلوة الحقیقیة الطهارة الکاملة واستقبال القبلة وستر العورة کسائر الصلوة قال غیر ابن ابا حنیفة قال یجیب الذی لم یکن فاتته لو طلبها امام فاته الصلوة ١٢

از خانه برآریم ترا وقت شب بیدار رسانیم ترا پس آنحضرت صلعم برآمد تا آنکه صف گردانید مردمان را و تکبیر گفت چهار تکبیر

مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نعی النجاشی للناس فی الیوم الذی

مات فیه وخرج بهم الی المصلی فصف بهم وکبر اربع تکبیرات رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر مرگ نجاشی پادشاه حبشه رسانید

بمردمان دران روز که بمرد و برآمد بمردمان بسوی عیدگاه پس صف ساخت ایشانرا و تکبیر گفت چهار تکبیره **مسئله** صفت صلوة جنازه

موافق است با صفت صلوة مطلقه در نیت و قیام و قرارت و صلوة بر آن حضرت صلعم و سلام و بغیر ارکان صلوة تکبیرات

و دعا برای میت نیز منقول است پس شافعی میل کرده است بآنکه چیزیکه دران با صلوة مطلقه موافق است بر طریق فرضیه بود بدلیل

حمل می بر صلوة مطلقه در شروط پس همچنین محمول باشد در ارکانی که دران موافق افتاده بخلاف مثل رکوع و سجود که عدم مشروعیت آن

بتواتر معلوم شد بنده ضعیف گوید فیه نظر زیرا که لفظ حدیث در قرارة فاتحه من السنة است و عمل ابن عمر ترک آنست و جمعی متیقن اند

بمستحب بودن آن و این دلیل بر عدم فرضیه میتواند شد و در فرضیه صلوة بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم کلام سابق گذشت

فلذا اینجا تکبیرات و دعا نیز رکن است بجهه عمل مستمر مسلمین اما جماعت پس باتفاق سنت است ساقط میشود فرض بگذاردن

یک کس اما تکبیرات اربع پس فرض اند باتفاق اما صلوة بر قبر پس نزد شافعی صحیح است خواه دفن شده باشد بلا صلوة یا بعد

صلوة و نزد حنفیه گذارده شود نماز بر قبر میتی که پیش از دفن بروی گذارده نشده تا زمانیکه گمان تفسخ نباشد و مقدر

کرده اند تفسخ را به ثلثة ایام و اما صلوة بر غائب پس صحیح است نزد شافعیه خواه باشد میت بر جهة قبله یا غیر جهة آن و جائز نیست

صلوة بر غائب نزد حنفیه و تاویل صلوة آنحضرت صلعم بر قبر نزدیک ایشان آنست که نماز نگذارده بودند بروی پیش از دفن

و بر نجاشی از خصوصیات آنحضرت صلعم شمرده اند والله اعلم

باب الدعاء بین التکبیرات

در بیان دعا بالثوره میان تکبیرات

مالک عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابیه انه سال ابا هریرة کیف تصلی علی الجنازة فقال

ابو هریرة انا لعمر الله اخبرك اتبعها من اهلها فاذا وضعت کبرت وحمدت الله وصلیت علی نبیه ثم اقول اللهم

عبدك وابن عبدك وابن امتك کان یشهد ان لا اله الا انت وان محمدا عبدك ورسولك وانت اعلم به

اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه سیئاته اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده

ابو سعید مقبری سوال کرد از ابو هریره که چگونه نماز میگذاری بر جنازه گفت ابو هریره بخدا قسم که من خبر دهم ترا عقب جنازه میروم

از خانه او پس وقتیکه نهاده میشود یعنی بر زمین الله اکبر میگویم و حمد میگویم خدا را عز وجل و درود میفرستم بر پیغامبر صلعم بعد ازان میگویم

اللهم عبدك ابن عبدك الخ ترجمه این دعا اینست که بار خدایا بندهٔ تو و پسر بندهٔ تو و پسر کنیزک تو گواهی میداد که نیست معبود

مگر تو تنها و گواهی میداد که محمد بندهٔ تست و پیغامبر تو و تو دانا تری بحال او اگر نیکو کار بود پس زیاده کن در نیکو کاری او

قلت اما الجماعة فسنة بالاتفاق فیسقط الفرض بواحد واما التکبیرات الاربع ففروض بالاتفاق واما الصلوة علی القبر فصحیحة عند الشافعی سواء دفن بعد الصلوة او قبلها ثم قیل یصلی علی القبر الی ثلثة ایام وقیل الی شهر وقیل ما بقی شیء من المیت وقیل ابدا وعند الحنفیة ان صلی علیه فلا وان لم یصل علیه ودفن صلی علی قبره ما لم یظن انه تفسخ وقدر بثلثة ایام ولا یصلی علی میت واحد مرتین واما الصلوة علی الغائب عن البلد فصحیحة عند الشافعی سواء کان المیت فی جهة القبلة ام لا ولا تجوز عند ابی حنیفة وتاویل صلوته علی القبر عندهم انهم لم یصلوا علیه وصلی صلی الله علیه وسلم علی النجاشی انه مخصوص به صلی الله علیه وسلم ۱۲

۱۹۵ **قلت** بعد التکبیرة الاولی یاتی بالثناء عند ابی حنیفة ویقرء الفاتحة عند الشافعی وبعد الثانیة یصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم بالاتفاق وبعد الثالثة یدعو للمیت بالاتفاق ویلیس بعد الرابعة دعاء عند الحنفیة ویستحب عند الشافعی بالاتفاق فان کان المیت امرأة یقول اللهم هذه امتك وابنة عبدك وابنة امتك ویذکرها علی الکنایات و بعضهم ... التحقیق

واگر بدکار بود پس درگذر از بدیهای او ای بار خدایا محروم مگردان ما را از اجر او و مفتون مکن ما را بعد از و مترجم گوید

معنی کثرت و حمدت اسد و صلیت علی نبیه آنست بعد تکبیر اول حمد گوید خواه سوره فاتحه خواند خواه لفظ دیگر مثل سبحانک اللهم الی الحمید

تکبیر ثانیه درود خواند و بعد تکبیره ثالثه دعا کند و ماخذ آن حدیث آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که فرمود بخوانید دعا کننده را

ایشان را کرد حمی بایست که حمد و ثنا می گفتی بعد از ان درود میفرستادی بعد از ان دعا میکردی که این ترتیب

اقرب است باستجابت **باب** هل یقرأ الفاتحة فی صلوة الجنازة آیا واجب است خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه

مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان لا یقرأ فی الصلوة علی الجنازة عبد الله بن عمر قرآن نمیخواند در نماز جنازه

مترجم گوید تعقب کرده شد بحدیث شیخین من السنة قراءة الفاتحة فی صلوة الجنازة پس نزد شافعی قراءة فاتحه فرض است

و نزد حنفیه جائز نیست خواندن قرآن در نماز جنازه و اگر بخوانند سوره فاتحه را بقصد دعا باک نیست والا لا **باب** تسلیم

بعد التکبیرات فی صلوة الجنازة سلام گوید بعد تکبیرات در نماز جنازه **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا صلی

علی الجنازة یسلم حتی یسمع من یلیه عبد الله بن عمر وقتیکه نماز میگذارد بر جنازه سلام میگفت تا آنکه می شنوانید کسانی را

که نزد او می بودند **باب** المسبوق فی صلوة الجنازة کیف یفعل مسبوق در نماز جنازه چه کار کند **مالک** انه سال ابن

شهاب عن الرجل یدرک بعض التکبیر علی الجنازة و یفوته بعضه فقال یقضی ما فاته من ذلک امام مالک سوال کرد از ابن

شهاب از حال مردی که ادراک میکند بعض تکبیرات را بر نماز جنازه و فوت میشود او را بعض آن پس گفت ابن شهاب قضا بکند چیزی که

فوت شد او را از آن مترجم گوید رضی الله عنه فی المنهاج ما حاصله وقتیکه سلام داد امام تدارک کند مسبوق باقی تکبیرات را با اذکار

آن و فی العالمگیریة ما حاصلها چون بیاید مردی و حالانکه تکبیر گفته است امام تکبیره اولی انتظار کند تا آنکه تکبیر ثانیه گوید و تکبیر گوید

با امام پس وقتیکه فارغ شد امام تکبیر گوید مسبوق تکبیر که فوت شد او را پیش از برداشتن جنازه مترجم گوید قول ابن شهاب که

یقضی ما فاته اشاره میکند بسوی آنچه در عالمگیریست **باب** لا یصلی علی الجنازة عند الطلوع والغروب و یصلی علیها بعد الفجر

والعصر اذا صلیتا لوقتهما نماز نگذارد بر جنازه وقت طلوع آفتاب و وقت غروب آن و نماز کند بر آن بعد نماز فجر و بعد نماز

عصر وقتیکه گذارده شود این هر دو در وقت مختار آنها **مالک** عن محمد بن ابی حرملة مولی عبد الرحمن بن ابی سفیان بن حویطب

ان زینب بنت ابی سلمة توفیت و طارق امیر المدینة فاتی بجنازتها بعد صلوة الصبح فوضعت بالبقیع قال و کان

طارق یغلس بالصبح قال ابن ابی حرملة فسمعت عبد الله بن عمر یقول لاهلها اما ان تصلوا علی جنازتکم الآن واما ان تترکوها

حتی ترتفع الشمس محمد بن ابی حرملة روایت کرد که زینب بنت ابی سلمه وفات یافت و طارق امیر مدینه بود پس آورده شد جنازه او بعد نماز

صبح پس نهاده شد در بقیع و طارق در غلس میگذارد نماز صبح را گفت ابن ابی حرمله پس شنیدم عبد الله بن عمر را که میگفت اولیای میت را

ع قلت في الباب احاديث ثلث ساعات نهى فيهن صلوة الجنازة اذا كانت الشمس تبزغ حتى تنتصف وعند الزوال حتى تزول وعند الغروب حتى تغيب وهذا اذا حضرت الجنازة في ذلك الوقت واما ان حضرت قبل الوقت

يا اينست كه نماز كنيد بر جنازه خود الحال يا اينست كه بگذاريد تا بلند شود آفتاب **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر قال يصلى

جنازة بعد العصر وبعد الصبح اذا صليتا لوقتهما عبد الله بن عمر گفت نماز گذارده شود بر جنازه بعد نماز عصر وبعد نماز صبح

وقتيكه گذارده شود آنها را در وقت مختار آنها مسئله ماخذ قول ابن عمر درين مسئله حديث مسلم ست عن عقبة بن عامر ثلث

ساعات نهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة فيهن وان نقبر فيهن موتانا اجماع منعقد شد برآنكه نفس دفن درين اوقات

مكروه نيست پس چاره نيست ازانكه معنى نقبر يصلى صلوة الجنازة باشد زيراكه نماز نزد ديك دفن ميبود بار دو وقت ديگر را قياس كرده

برين سه زيراكه اين سه اقوى اند وقياس ضعيف بر قوى درست نيايد **باب** يصلى على الجنازة في المسجد نماز گذارده شود بر جنازه

در مسجد **مالك** عن ابي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها امرت ان يمر عليها

بسعد بن ابي وقاص في المسجد حين مات لتدعو له فانكر ذلك الناس عليها فقالت عائشة ما اسرع ما نسي الناس

ما صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم على سهيل بن بيضاء الا في المسجد حضرت عائشه امر فرمود كه ببرند بر وى جنازه سعد بن

ابى وقاص را در مسجد وقتيكه بمرد تا دعا كند براى او پس انكار كردند مردمان بر وى اين را پس گفت حضرت عائشه چه شتاب فراموش

كردند مردمان نگذارد رسول الله صلعم نماز را بر سهيل بن بيضا مگر در مسجد **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال صلى على عمر

بن الخطاب في المسجد عبد الله بن عمر گفت نماز گذارده شد بر عمر بن الخطاب در مسجد مترجم گويد اختلاف كردند در گذاردن نماز بر جنازه در مسجد

شافعيه بجواز آن قايل اند وابو حنيفه گفته لا يصلى عليها في المسجد **باب** ان اجتمعت جنائز الرجال والنساء جعل الرجال

مما يلي الامام اگر جمع شوند جنازها مردان وزنان يكجا گردانيده شوند مردان متصل با امام **مالك** انه بلغه ان عثمان

بن عفان وعبد الله بن عمر وابا هريرة كانوا يصلون على الجنائز بالمدينة الرجال والنساء فيجعلون الرجال مما يلي

الامام والنساء مما يلي القبلة عثمان بن عفان وعبد الله بن عمر وابو هريره ميگذاردند نماز بر جنازهاى مردان وزنان

پس ميساختند مردان را متصل با امام وزنان را متصل بقبله **باب** اللحد احب من الشق لحد دوست ترست از شق **مالك**

عن هشام بن عروة عن ابيه انه قال كان بالمدينة رجلان احدهما يلحد والاخر لا يلحد فقالوا ايهما جاء اول عمل عمله

فجاء الذي يلحد فلحد لرسول الله صلى الله عليه وسلم عروه گفت كه بودند دو شخص در مدينه يكى ازايشان لحد ميكافت

وديگرى لحد نمى كافت پس صحابه مشورت كردند وگفتند هركه ازين دو شخص بيايد نخستين بكند كار خود

پس آمد آنكه لحد مى كرد پس لحد كرد براى رسول الله صلى الله عليه وسلم **باب** دفن اثنين

في قبر جائز ست دفن كردن دو كس در يك قبر قال مالك لا باس ان يدفن الرجلان و

الثلاثة في قبر واحد من ضرورة ويجعل الاكبر مما يلى القبلة

اما الوقت الحسن والوقت المختار فالوقت واما ان حضرت الجنازة في ذلك الوقت وكانت الجنازة جاز اقول بل الوقت زينب حضرت قبل الوقت وعند الشافعي الكراهة في هذه الصلوة تكره الصلوة الا صلوة الاوقات لسبب كفائتة فرض اونفل اوصلوة جنازة

ع قلت وعليه الشافعي وقال ابو حنيفة لا يصلى عليها في المسجد

١٩٧

ع قلت وعليه اهل العلم

ع قلت وعليه اهل العلم

ع قلت هو قول اهل العلم انه يجوز عند الضرورة

گفت مالک هیچ باک نیست از آنکه دفن کرده شوند دو مرد و سه مرد در یک قبر از جهت ضرورت و گذاشته شود بزرگتر الطرفیکه متصل قبله است

باب ما یقوله المصاب. در بیان دعائیکه بگوید آنکسیکه مصیبت رسیده باشد او را مالک عن ربیعة بن
ابی عبد الرحمن عن ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اصابته مصیبة فقال کما
امره الله عز وجل انا لله وانا الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی واعقبنی خیرا منها الا فعل الله ذلک به فقالت
ام سلمة فلما توفی ابو سلمة قلت ذلک ثم قلت ومن خیر من ابی سلمة فاعقبها الله رسوله صلی الله علیه وسلم فتزوجها
از ام سلمه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هرکه برسد او را مصیبتی پس بگوید چنانچه فرموده است او را خدای تعالی انا لله وانا
الیه راجعون اللهم الخ مگر که بکند خدای تعالی با او آنچه طلب کرده است پس گفت ام سلمه وقتیکه وفات یافت ابو سلمه خواندم این دعا را
و گفتم در دل خود که کیست بهتر از ابو سلمه پس عقب ابو سلمه داد او را خدای تعالی رسول خدا را پس تزوج کرد آنحضرت صلعم ام سلمه را

باب تحریم النوحة علی المیت حرام است نوحه کردن بر میت مالک عن عبد الله بن عبد الله بن جابر
بن عتیک عن عتیک بن الحارث بن عتیک وهو جد عبد الله بن عبد الله بن جابر ابو امه انه اخبره ان جابر بن
عتیک اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاء یعود عبد الله بن ثابت فوجده قد غلب فصاح به فلم یجبه فاسترجع
رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال غلبنا علیک یا ابا الربیع فصاح النسوة وبکین فجعل جابر بن عتیک یسکتهن فقال
له رسول الله صلی الله علیه وسلم دعهن فاذا وجب فلا تبکین باکیة فقالوا یا رسول الله وما الوجوب قال اذا مات جابر
بن عتیک خبر داد که آنحضرت صلعم آمد برای عیادت عبد الله بن ثابت پس یافت او را حالانکه مغلوب شده بود بسبب مرض
پس آواز بلند کرد او را پس جواب نداد آنحضرت را بسبب بیهوشی پس انا لله وانا الیه راجعون خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و گفت مغلوب گردانیده شده ایم ما بر تو یا ابا الربیع پس آواز بلند کردند زنان و گریه نمودند پس شروع کرد جابر بن عتیک
ساکت میگردانید آنها را پس فرمود آنحضرت صلعم بگذار ایشانرا پس وقتیکه بمیرد پس نباید که گریه کند گریه کننده یعنی
بطریق نوحه پس گفتند چه چیز است وجوب یا رسول الله فرمود وقتیکه بمیرد مترجم گوید رض که نوحه حرام است بالاتفاق
و گریه بارقت قلب ممنوع نیست و حرام است نوحه مذکر شمائل میت و همچنین کوفتن سینه و نحو آن

باب هل یعذب المیت ببکاء الحی علیه آیا عذاب کرده شود میت را بسبب گریه زنده بروی مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیه
عن عمرة بنت عبد الرحمن انها اخبرته انها سمعت عائشة ام المؤمنین تقول وذکر لها ان عبد الله بن عمر
یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی فقالت عائشة یغفر الله لابی عبد الرحمن اما انه لم یکذب ولکن نسی او اخطأ
انما مر رسول الله صلی الله علیه وسلم بیهودیة یبکی علیها اهلها فقال انهم لیبکون علیها وانها لتعذب فی قبرها عمرة بنت عبد الرحمن

خبر داد کردی شنید حضرت عائشه را که میگفت و ذکر کرده شد پیش او که عبدالله بن عمر میگوید که میت را عذاب کرده میشود بسبب گریستن

پس گفت عائشه بیامرزد خدا تعالی عبد الرحمن را آگاه شوید هر آئینه او دروغ نگفته است لیکن فراموش کرده است یا خطا نموده

غیر ازین نیست که رسول صلی الله علیه وسلم گذشت بر یهودیه حالانکه میگریستند بروی اهل وی پس فرمود هر آئینه ایشان میگریند

بروی او را عذاب کرده میشود در قبر وی **باب** صدقة الاحیاء عن الموتی تنفعهم صدقه دادن زندگان برای مردگان نفع میدهد ایشان را

مالک عن هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان رجلا قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم ان امی افتلتت

نفسها واراها لو تکلمت تصدقت افاتصدق عنها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم نعم مردی گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را

هر آئینه مادر من ناگهان قبض کرده شد روح او و گمان میکنم او را که اگر کلام میکرد بصدقه دادن میفرمود آیا صدقه دهم از جانب او

پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری **باب** دعاء الاحیاء للموتی ینفعهم دعاء زندگان برای مردگان فائده میدهد

ایشان را **مالک** عن یحیی بن سعید ان سعید بن المسیب کان یقول ان الرجل لیرفع بدعاء ولده من بعده وقال بیدیه

نحو السماء فرفعهما سعید ابن المسیب میگفت هر آئینه مرد بلند گردانیده میشود درجه او بدعاء اولاد او پس از مردن او واشاره کرد

سعید بن المسیب به دست خود بسوی آسمان پس بلند کرد آنها را **باب** استحباب زیارة القبور وانتساخ النهی عنها

در بیان مستحب بودن زیارة قبور و منسوخ شدن نهی آن **مالک** باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

نهیتکم عن زیارة القبور فزوروها ولا تقولوا هجرا یعنی لا تقولوا سوءً آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نهی کرده بودم شما را

از زیارت قبور پس زیارت قبرها بکنید و نگوئید کلام بیهوده مراد از هجر کلام بد **باب** ما یقول الزائر چه چیز

بگوید زیارت کننده **مالک** باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج الی المقبرة فقال السلام علیکم دار قوم مؤمنین

وانا ان شاء الله بکم لاحقون آنحضرت صلی الله علیه وسلم برآمد بسوی مقبره یعنی بقیع پس گفت السلام علیکم الخ ترجمه آن

اینست که سلامتی باد بر شما ای اهل دار گروه مومنان و هر آئینه ما اگر خدا خواسته است بشما پیوسته گانیم **باب** تحریم اتخاذ

القبور مساجد حرام است ساختن قبرها را مساجد **مالک** باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم لا تجعل قبری

وثنا یعبد اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد آنحضرت صلعم فرمود بار خدایا مگردان قبر مرا بتی که پرستش

کرده شود شدید باد غضب خدا تعالی بر قومیکه گرفتند قبرهای پیغامبران خود را مساجد **باب** القعود علی القبور والتوسد

علیها در بیان نشستن بر قبور و تکیه دادن بر آن **مالک** انه بلغه ان علی بن ابیطالب کان یتوسد القبور ویضطجع علیها

گفت علی ابن ابیطالب تکیه میکرد بر گورها و دراز میکشید بر گورها قال مالک انما نهی عن القعود علی القبور فیما نری للمذاهب

مالک غیر ازین نیست که نهی کرده شده است از نشستن بر گورها در آنچه ما می بینیم برای قضای حاجت **باب** تحریم النبش حرام

قلت وعلیه اهل العلم

قلت وعلیه اهل العلم

قلت فی المنهاج وینبغی زیارة القبور للرجال وتکره للنساء وقیل تحرم وقیل تباح

قلت وعلیه اهل العلم

قلت وعلیه

١٩٩

اهل العلم فی المنهاج لا یصلی علی قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم بحال قال المحلی وکذا قبر غیره من الانبیاء

قلت وعلیه مسلم لان یجلس احدکم علی جمرة فتحرق ثیابه حتی تخلص الیه خیر له من ان یجلس علی قبر قال البغوی کره قوم من اهل العلم الجلوس علی القبر لظاهر الخبر ورخص قوم من التابعین

مالك عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن امه عمرة بنت عبد الرحمن انه سمعها تقول لعن رسول الله صلی الله علیه وسلم المختفی والمختفیة یعنے نباش القبور لعن کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم مختفی و مختفیه را یعنی نبش کنندگان قبر را

مالك انه بلغه ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم کان تقول کسر عظم المسلم میتا ککسره وهو حی حضرت عائشه میفرمود شکستن استخوان مسلمان دران حالیکه مرده است مانند شکستن استخوان اوست دران حال که زنده است

باب الشهداء لا یغسلون ولا یصلی علیهم ویدفنون فی ثیابهم شهیدان را غسل داده نمی شود و نماز گذارده نشود برایشان و دفن کرده شوند در جامهای خود

مالك انه بلغه عن اهل العلم انهم کانوا یقولون الشهداء فی سبیل الله لا یغسلون ولا یصلی علیهم وانهم یدفنون فی ثیابهم التی قتلوا فیها خبر رسید بامام مالک از اهل علم که ایشان می گفتند شهیدان در راه خدا تعالی غسل داده نشود ایشانرا و نماز گذارده نشود برایشان و دفن کرده شود ایشان را در جامهای که کشته شده اند دران

مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب غسل وکفن وصلی علیه کان شهیدا رحمه الله عمر بن الخطاب را غسل داده شد و کفن پوشانیده شد و نماز گذارده شد بروی و بود شهید رحمت کناد او را خدا تعالی قال مالك وتلك السنة فیمن قتل فی المعترك فلم یدرك حتی مات واما من حمل منهم فعاش ما شاء الله بعد ذلك فانه یغسل ویصلی علیه کما فعل بعمر بن الخطاب گفت مالک این سنت در حق کسی است که کشته شد در معرکه پس یافته نشد او را تا آنکه مرد واما کسیکه برداشته شد او را از ایشان پس زنده ماند بعد ازان تا وقتیکه خواست خدا تعالی پس هر آئینه او را غسل داده شود و نماز گذارده شود بروی چنانکه کرده شد بعمر بن الخطاب مترجم گوید اتفاق کردند علما بر آنکه شهید یکه کشته شد در معرکه کفار غسل داده نشود او را واختلاف کردند در نماز گذاردن بروی شافعی گوید نماز گذارده نشود بروی و نزد ابو حنیفه گذارده شود نماز بروی واما مرتث یعنی شخصیکه از معرکه زنده برآمد و بعد ازان مرد پس غسل داده شود او را نزد حنفیه و این اظهر است نزد شافعیه واما مقتول باغیان را نزد حنفیه غسل نیست و نزد شافعیه اظهر آنست که غسل داده شود والله اعلم

کتاب الزکوة

باب اثم مانع الزکوة دربیان گناه کسی که ندهد زکوة را

قال الله تعالی والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون ٥ وآنانکه جمع می کنند گنجها زر و نقره و خرج نمی کنند آن گنجها را در راه خدا تعالی یعنی زکوة نمیدهند ازان پس خبر ده ایشانرا بعذاب دردهنده روزیکه گرم کرده شود یعنی دمیده شود بران گنجها در آتش دوزخ پس داغ کرده شود بآن اطراف پیشانی ایشانرا و پهلوی ایشان را و پشتهای ایشانرا گفته شود این است آنچه ذخیره می نهادید برای خویش پس بچشید عقوبت آنچه ذخیره می نهادید قال الله تعالی و لا

ولا يحسبن الذين يبخلون بما اتيهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيمة ولله ميراث السموت والارض والله بما تعملون

خبير بايد که گمان نکنند آنانکه بخل میکنند بانچه عطا کرده است خدا تعالی ایشانرا از فضل خود این بخل بهتر برای خویش بلکه آن بد است برای ایشان نزدیک است که بر شکل طوق پوشانیده شود ایشانرا آنچه بخل کرده اند بآن روز قیامت یعنی آن مال را طوق ساخته در گردن ایشان اندازند و خدا راست پس گذاشته اهل آسمانها و زمین و خدا بانچه میکنند داناست **مالك** عن عبد الله بن دينار عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة انه كان يقول من كان عنده مال لم يؤد زكوته مثل له يوم القيمة شجاعا اقرع له زبيبتان يطلبه حتى يمكنه يقول انا كنزك ابو هريره میگفت هر که باشد نزدیک او مال که زکوة آن ادا نمیکند مصور کرده میشود برای او روز قیامت آن مال را ماری که موی سر او بسبب بسیاری سم زائل شده است و او را دو خال است بشکل دانه مویز میجوید این شخص را تا آنکه دست یابد بر وی میگوید من گنج توام **مالك** عن عبد الله بن دينار انه قال سمعت عبد الله بن عمر وهو يسأل عن الكنز ما هو فقال هو المال الذي لا تؤدى منه الزكوة عبد الله بن دينار گفت شنیدم عبد الله بن عمر را در انحال که سوال کرده میشد از کنز که چیست کنز که بر وی آیت وعید بران وارد شده پس گفت آن کنز مالی است که ادا کرده نشد از وی زکوة یعنی مراد از ولا ینفقونها فی سبیل الله ترک زکوة است و وعید بران گنج است که زکوة از وی ادا نکند مترجم گوید رضی الله عنه که اتفاق کرده اند علما که منع زکوة از کبائر است معنی لا ینفقونها منه بنده از آن قدر یکه واجب گردانیده شده است آنرا و معنی ما بخلوا به بخلی است که منع زکوة مقرر صفه نماید **باب** قتال من منع الزكوة باب در جنگ کردن با کسی که نمیدهد زکوة را **مالك** انه بلغه ان ابا بكر الصديق قال لو منعوني عقالا لجاهدتهم عليه خبر رسید امام مالک را که حضرت ابو بکر صدیق فرمود که اگر ندهند مرا یک رسن بند گردن پای شتر جنگ کنم با ایشان برای همان یک رسن قال مالك الامر عندنا ان كل من منع فريضة من فرائض الله فلم يستطع المسلمون اخذها منه كان حقا عليهم جهاده حتى ياخذوها منه گفت مالک که امر مقرر نزدیک ما است که هر که نهد فرضی از فرائض خدا تعالی یعنی جانوری که واجب شده است در مال او پس نتوانستند مسلمانان گرفتن آن از وی واجب باشد بر ایشان جهاد او تا آنکه بگیرند آنرا از وی مسئله زکوة فریضه محکمه است کافر میشود منکر او و جهاد کرده میشود با کسیکه منع نماید و ندهد زکوة را **باب** انواع الزكوة در بیان اقسام زکوة **مالك** انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز كتب الى عماله على دمشق في الصدقة انما الصدقة في الحرث والعين والماشية خبر رسید بمالک که عمر بن عبد العزیز نوشت بسوی عاملان خود که گماشته شده بودند بر دمشق در باب صدقه مضمون مکتوب آنکه غیر ازین نیست که زکوة واجب میشود در زراعت و نقد که عبارت از زر و نقره باشد و مواشی مترجم گوید همین است اتفاق علما که زکوة اموال بر سه قسم است و زکوة تجارات گرفته می شود مگر بحساب قیمت اما صدقه فطر پس آن زکوة بدن است **باب** القدر الذي لا تجب في اقل منه الزكوة در بیان مقدار چیزی که واجب میشود در وی زکوة از مال یعنی بیان

نصاب سوال کرد یا دون آن زکوٰة واجب نمیشود **مالک** عن عمرو بن یحیی المازنی عن ابیہ انہ قال سمعت ابا سعید الخدری

یقول قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیس فیما دون خمس ذود صدقة ولیس فیما دون خمس اواق صدقة ولیس فیما دون

خمسة اوسق صدقة ابو سعید خدری میگفت کہ فرمود آنحضرت صلعم نیست در کم از پنج شتر صدقہ و نیست در کمتر از پنج اوقیہ

صدقہ و نیست در کم از پنج وسق صدقہ **مالک** عن محمد بن عبد اللہ بن ابی صعصعة الانصاری ثم المازنی عن ابیہ عن

ابی سعید الخدری ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لیس فیما دون خمسة اوسق من التمر صدقة ولیس فیما دون خمس اواق

من الورق صدقة ولیس فیما دون خمس ذود من الابل صدقة از ابو سعید خدری مرویست کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

فرمود نیست در کم از پنج وسق تمر صدقہ و نیست در کم از پنج اوقیہ از نقرہ صدقہ و نیست در کم از پنج شتر از شتران صدقہ قال یحیی

قال مالک السنة التی لا اختلاف فیہا عندنا ان الزکوٰة تجب فی عشرین دینارا عینا کما تجب فی مائتی درہم گفت مالک

سنتی کہ اختلاف نیست در ان نزدیک ما آنست کہ واجب میشود زکوٰة در بیست دینار از ذہب خالص چنانکہ واجب میشود در دو صد

درہم قال مالک ولیس فیما دون عشرین دینارا زکوٰة گفت مالک نیست در کم از بیست دینار ذہب خالص زکوٰة لغوی گفتہ

کہ وسق شصت صاع را گویند و صاع پنج رطل و ثلث رطل ست و اوقیہ چہل درہم را گویند و درہم مکی شش دانق ست

و در حدیث آمدہ ست الوزن وزن اہل مکة والمکیال مکیال اہل مدینہ و ذود جماعہ شتر را میگویند پس اگر نزد یکسی کم از نصاب

باشد بروی زکوٰة لازم نیست و اگر زیادہ از نصاب باشد اگرچہ آن زیادہ قلیل بود بحساب آن زکوٰة باید داد و اگر نیم نصاب از شتر

و نیم نصاب از بقر یا غنم یا تمر پس ضم کردہ نشود آنرا باتفاق علما مسئلہ نصاب الفضة مأتا درہم والذہب عشرون مثقالا و

زکوٰتہما ربع العشر روی مالک فی حدیث ابی سعید لیس فیما دون خمس اواق صدقة وروی فی کتاب عمرو فی الرقة ربع العشر

قال مالک والامر عندنا انہ تجب الزکوٰة فی عشرین دینار الخ و در درہمی کہ زکوٰة بدان معین شدہ اختلاف واقع شدہ است

حنفیان ہفتاد حبہ شعیرہ نوشتہ اند و شافعیان پنجاہ و دو حبہ شعیرہ و کسری و این اختلاف فاحش است کہ جمع آن نتوان کرد

و شعیرہ بلاد ما سبک اند حسابیکہ بران قرار دادہ اند درین دیار راست نمی آید پس این حساب را بگذاشتیم و حساب دیگر گرفتیم کہ

شش و دانیق را کہ اہل حرمین امروز دانگ گویند بحذف قاف وزن کردیم آن نیز مختلف بر آمد بعضے نیم ماشہ و بعض نیم ماشہ و

چہار حبہ شعیر و بعض نیم ماشہ و شش حبہ از ینجا دانستہ شد کہ درہم سہ ماشہ است کسری زیادہ ربع ماشہ یا دون از ان بقلیلے

یا زیادہ از ان بقلیلے و دینار یک مثقال است و نسبت درمیان مثقال و درہم آنست کہ دہ درہم ہفت مثقال میشود در بین

مسئلہ چون دراہم در زمان آنحضرت صلعم متنوع بود بنا بر احتیاط اخذ اقل است واللہ اعلم **باب** لا تجب فی مال زکوٰة حتی یحول

علیہ الحول واجب نمی شود در ہیچ مالی زکوٰة تا آنکہ بگذرد برو یکسال **مالک** عن نافع ان عبد اللہ بن عمر کان یقول لا تجب

قولہ قلت وعلیہ اہل العلم الا ان زکوٰة الزرع لا یشترط لہا نصاب عند ابی حنیفة ولم یر بوا فقہ صاحباہ والوسق ستون صاعا والصاع عند الشافعی خمسة ارطال وثلث رطل بالبغدادی وعند ابی حنیفة ثمانیة ارطال بالبغدادی والاوقیة اربعون درہما والعشر

فی السمع وزن سبعة اعنی یکون العشرة منہا وزن سبعة مثاقیل والذود فی الابل بمنزلة الرہط فی الناس ما بین الثلاث الی العشرة ۱۲

في مال زكوة حتى يحول عليه الحول عبد الله بن عمر ميگفت واجب نميشود در هيچ مالى زكوة تا آنكه بگذرد بروى يكسال **مالك**

عن محمد بن علقمة مولى الزبير عن القاسم بن محمد ان ابا بكر الصديق لم يكن ياخذ من مال زكوة حتى يحول عليه الحول از قاسم

بن محمد مرويست كه ابو بكر صديق نميگرفت از هيچ مال زكوة تا آنكه بگذرد بروى يكسال **باب** كتاب عمر رضى الله عنه في الصدقة

بيان مضمون كتاب عمر رضى الله عنه كه درباب زكوة نوشته است **مالك** انه قرا كتاب عمر بن الخطاب في الصدقة قال فوجدت

فيه مالك خوانده كتاب عمر بن الخطاب را در صدقه گفت پس يافتم در وى بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب الصدقة في اربع وعشرين

من الابل فدونها الغنم في كل خمس شاة وفيما فوق ذلك الى خمس وثلثين بنت مخاض فان لم يكن بنت مخاض فابن

لبون ذكر وفيما فوق ذلك الى خمس واربعين ابنة لبون وفيما فوق ذلك الى ستين حقة طروقة الفحل وفيما فوق ذلك

الى خمس وسبعين جذعة وفيما فوق ذلك الى تسعين بنتا لبون وفيما فوق ذلك الى عشرين ومائة حقتان طروقتا الفحل

فما زاد على ذلك من الابل ففي كل اربعين بنت لبون وفي كل خمسين حقة وفي سائمة الغنم اذا بلغت اربعين الى عشرين

ومائة شاة وفيما فوق ذلك الى مائتين شاتان وفيما فوق ذلك الى ثلثمائة ثلاث شياه فما زاد على ذلك ففي كل مائة

شاة ولا يخرج في الصدقة تيس ولا هرمة ولا ذات عوار الا ما شاء المصدق ولا يجمع بين مفترق ولا يفرق بين مجتمع خشية

الصدقة وما كان من خليطين فانهما يتراجعان بالسوية وفي الرقة اذا بلغت خمس اواق ربع العشر يعني اينست مكتوب صدقه در بيست

وچهار راس از شتران وانچه كم از بيست وچهار باشد جنس شاة واجب ميشود باين حساب كه در هر پنج راس يك شاة است ودر انچه زياده

از بيست وچهار باشد تا سى وپنج بنت مخاض واجب ميشود پس اگر نباشد بنت مخاض پس ابن لبون كه نر است بجاى او بايد گرفت

ودرانچه زياده از سى وپنج باشد تا چهل وپنج بنت لبون واجب ميشود ودرانچه زياده از چهل وپنج باشد تا شصت حقه واجب ميشود

كه قابل ضراب نر باشد ودرانچه زياده از شصت باشد تا هفتاد وپنج جذعه واجب ميشود ودرانچه زياده از هفتاد وپنج باشد تا نود دو

بنت لبون واجب ميشود ودرانچه زياده از نود باشد تا صد وبيست راس دو حقه واجب ميشود كه قابل ضراب نر باشند پس انچه زياده بر صد وبيست

باشد از شتران پس واجب آن باين حساب است كه در هر چهل راس بنت لبون است ودر هر پنجاه راس حقه است يعنى بر هر ده راس انتقال

بايد كرد از بنت لبون بحقه واز حقه به بنت لبون ودر هر چرنده در زمين از قسم غنم وقتيكه برسد بچهل راس تا صد وبيست راس يك شاة است

ودر زياده از ان تا دو صد دو شاة ودر زياده از ان تا سه صد سه شاة است ودرانچه زياده باشد از سه صد باينحساب است كه در هر صد راس

يك شاة بايد گرفت وبرآورده نشود در زكوة فحل بز ونه پير كلان سال را ونه صاحب عيب را مگر آنكه خواهد صدقه گيرنده يعنى عامل زكوة ... جمع كرده

نشود درميان متفرق ومتفرق گردانيده نشود درميان مجتمع بسبب ترس از زيان صدقه وزكوتيكه گرفته ميشود از دو خليط پس تراجع كنند با يكديگر

بايكديگر درميان خويش ببرابرى ودر نقره وقتيكه برسد به پنج اوقيه چهارم حصه از ده حصه يعنى چهلم حصه **مالك** عن حميد بن قيس المكى

وعليه اهل العلم وهو مخصوص اتفاقا اذا زاد بالربح والنتاج فان حكمها في النصاب ان حولها حول الاصل ويزكيه فانها تجب عند الزكوة وظاهر الحديث العماد في اثناء ان المستفاد الحول لا يضم من نصاب من جلسه وعليه الشافعي وقال ابو حنيفة يضم وان نقصان النصاب في اثناء الحول يقطع الحول وعليه الشافعي وقال ابو حنيفة اذا كان النصاب كاملا في طرفي الحول نقصانه فيما بين ذلك لا يسقط الزكوة

عن طاؤس اليمانی ان معاذ بن جبل الانصاری اخذ من ثلثین بقرة تبیعا ومن اربعین بقرة مسنة واتی بما دون ذلک فابی ان یأخذ منه شیئا وقال لم اسمع من رسول الله صلی الله علیه وسلم فیه شیئا حتی القاه فاسأله فتوفی رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل ان یقدم معاذ بن جبل

طاؤس یمانی روایت کرد که هر آئینه معاذ بن جبل گرفت از سی راس گاو یک تبیع و از چهل راس گاو یک مسنه و آورده شد پیش معاذ کمتر از سی راس پس ابا کرد از آن که بگیرد از آن چیزی و گفت نشنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باب کمتر از سی راس چیزی توقف میکنم تا آنکه ملاقات میکنم با حضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کنم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه بیاید معاذ بن جبل لغوی گفته است که بنت مخاض بچه ایست که یکسال بروی گذشته و داخل شد در سال دوم زیرا که مخاض بمعنی حمل است و مادر این بچه حامل میشود و بنت لبون بچه ایست که دو سال بروی گذشت و داخل شد در سال سیوم زیرا که مادر او صاحب شیر میشود و حقه بچه ایست که گذشت بروی سه سال و داخل شد در سال چهارم زیرا که وی قابل آن باشد که اشتر فحل بار گیرد و جذعه بچه ایست که گذشت بروی چهار سال و داخل شد در سال پنجم لانها تجذع السن برای آنکه اندازد دندان را و تبیع بچه ایست که یکسال تمام کند و اشهر در مذهب مالک انست که دو سال تمام کرده باشد و مسنه آنست که گذشته باشد بروی دو سال و داخل شد در سال سیوم و اشهر در مذهب مالک آنست که سه سال تمام کرده باشد مسئله زکوة انعام ظاهر از لفظ فی کل خمس شاة و مانند آن آنست که چون اینقدر اهل جمع شوند دران زکوة لازم شود از آن یک کس باشند یا از آن دو سه کس همین است مذهب شافعی و تائید میکند معنی التسمیة کوة بحق المال در اثر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه پس این تسمیه تنبیه میکند که دوران زکوة بر اجتماع مال است نه بر حال مالک و لهذا بر مال صبی و مجنون نزد یک اهل مدینه واجب میشود و بر زرع صبی نزد یک همه لازم حتی اگر گوئیم مصلحت در اداره حکم بر حال مال است نه حال مالک آنست که مصدق از نزد یک امام با حیاء و قری میرود و او را بحقیقت حال مالکان اطلاع نیست و در قبول مالکان عمرها میرود و تحقیق حال متعسر میشود بخلاف رمها و گله ها که هر شارع و مسارح جمع شوند و معرفت حال آنها بمشاهده میتوان حاصل نمود و معنی اجتماع درینجا اجتماعی است که بسبب آن همه ایک گله دیگر رمه میتوان گفت و این باتحاد مشرع یعنی جای آب خوردن و مسرح یعنی جائیکه از فنای قریه که دران از میان خانها آورده جمع میکنند تا همه را جمع کرده بمرعی می برند و مرعی یعنی چراگاه و مراح که جای آنها در وقت شب باشد و موضع حلب راعی و فحل پس باتحاد این اشیا گله و رمه یکی میباشد مسئله زکوة ماشیه را دو شرط قرار داده اند یکی گذشتن سال بران مثل گله در ملک او و ماخذ آن حدیثی است که خواهد آمد لا زکوة فی مال حتی یحول علیه الحول لیکن بچه از نصاب متولد شده است در سال سال و سال امهات او بدلیل آنکه حضرت عمر رض گفتند شمرده شود سخله را و ظاهر است که هر سخله را یکسال نگذشته است بخلاف آنکه دون نصاب بود و بانضمام اولاد نصاب تمام شود

که سال او در مصنوعات از وقت تمام نصاب باید شمرد و بخلاف انچه منضم شود بمملوک پیشتر یا ارث یا هبه که سال او جدا حساب باید کرد و اما در معنی نصاب صحیح کرده شود یا نه دو قول است مثلا شش شاه مالک سی بقره بوده است و بعد از ان ده راس دیگر خرید پس چون سال گذرد زکوة سی لازم شود نه زکوة چهل چون شش ماه دیگر گذشت ایا ازین ده راس ربع مسنه برآرد یا نه نظر بقیاس سال نه برآرد و نظر بانکه اتفاق علما حاصل شد برآنکه زیاده از نصاب بحساب او زکوة برآرد اگر ملک اول در اثنای حول زائل شود و باز عود کند و همچنین اگر از نصاب در اثنای حول کم شود حساب از وقت ملک ثانی و تمام نصاب ثانیا باید گرفت شرط دیگر سوم است که در کلا مباح چرا کنند پس اگر کلا مملوک باشد آنرا سائمه گویند یا معلوفه و دو وجه آمده است و اظهر نزد یک فقیر رحمه الله معنی انبات است اگر انبات کرده باشد بذر ریع اشبه مشبه و اگر نکرده باشد به کلا مباح اشبه مشبه و شرط سوم در غنم ماخوذ است از لفظ و فی سائمة الغنم و در ابل و بقر بقیاس آن و گویا در ابل تصریح بآن نشده زیرا که ابل در عرب البته سائمه می بود بخلاف غنم که بعض آن در حجر و معلوفه می بود پس اگر در اکثر سال علف میدهد بر وی زکوة واجب نیست اگر علف میدهد قدر یکه بدادن آن ضرر نمایان نمی شود در اوقات دیگر در صحرا میچرد زکوة واجب است **باب** یعتد بالسخل ولا یاخذ الا الجذعة والثنیة شمار کنند بزغاله و نگیرند در زکوة مگر جذعه و ثنیه

مالك عن ثور بن زید الدیلی عن ابن لعبد الله بن سفیان الثقفی عن جده سفیان بن عبد الله ان عمر بن الخطاب بعثه مصدقا فکان یعد علی الناس بالسخل فقالوا اتعد علینا بالسخل ولا تاخذ منه شیئا فلما قدم علی عمر بن الخطاب ذکر ذلك له فقال عمر نعم تعد علیهم بالسخلة یحملها الراعی ولا تاخذها ولا تاخذ الاکولة ولا الربی ولا الماخض ولا فحل الغنم وتاخذ الجذعة والثنیة وذلك عدل بین غذاء الغنم وخیاره قال مالك السخلة الصغیرة حین تنتج والربی التی قد وضعت فهی تربی ولدها والماخض هی الحامل والاکولة هی الشاة السمین التی تسمن لتوکل عمر بن الخطاب فرستاد سفیان بن عبد الله ثقفی را عامل ساخته بر صدقات پس میشمرد بر مردمان بزغالها را پس اصحاب مواشی گفتند میشماری بر ما بزغالها را و نمیگیری کاری ازانها خیری پس وقتیکه آمد پیش عمر بن الخطاب ذکر کرد این ماجرا را پیش او پس گفت عمر بن الخطاب آری میشماریم بر ایشان بزغاله را که بردار دش شبان و نمی گیریم آنرا و نمی گیریم اکوله را و نه ربی را و نه ماخض را و نه گشن رمه را و میگیریم یکساله و دوساله را و این یکساله و دوساله میانه است درمیان بچهای گوسفندان و میان بهترین گوسفندان گفت مالك سخله بچه خورد را میگویند وقتیکه از شکم مادر برآید میشود و ربی آنست که بزاید بچه را پس ادمی پرورد بچه خود را و ماخض حامل را گویند و اکوله شاتی است چهیا برای خوردن گوشت که فربه کرده میشود تا خورده شود و نحوی گفته جذعه از گوسفند گیرند یا ثنیه از بز و جذعه آنست که یکسال بر وی گذشت و ثنیه آنکه دوسال بر وی گذشت و این مذهب شافعی است و در کتاب الرحمة مذکور است که مالك میگوید جذعه از ضان و معز میتوان گرفت **باب** النهی عن التضییق علی الناس فی الصدقة باب منع از تنگ گرفتن مردمان در زکوة گرفتن **مالك** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن حبان عن القاسم بن محمد

عن عائشة زوج النبي صلی الله علیه وسلم انها قالت مُرّ علی عمر بن الخطاب بغنم من الصدقة فرای فیها شاة حافلا ذات ضرع عظیم فقال عمر بن الخطاب

ما هذه الشاة فقالوا شاة من الصدقة فقال عمر ما اعطی هذه اهلها وهم طائعون لا تفتنوا الناس لا تأخذوا حزرات المسلمین نکبوا عن الطعام

حضرت عائشه فرمود که گذرانیده شد بر عمر بن الخطاب رمه از صدقه پس دید دران رمه بزی بسیار شیر صاحب پستان بزرگ پس گفت عمر

بن الخطاب چیست این بز پس گفتند این بزیست از زکوة پس فرمود حضرت عمر نداده اند این را مالکان در حالیکه ایشان در اختیار خود بوده باشند

یعنی برضا داده باشند اند امید مردمان را مگیرید نفایس اموال مسلمانان را بگذارید طعام یعنی از شیر دار مالك عن یحیی بن سعید عن محمد

بن یحیی بن حبان انه قال اخبرنی رجلان من اشجع ان محمد بن مسلمة الانصاری کان یأتیهم مصدقا فیقول لرب المال اخرج الی صدقة مالك فلا

یقود الیه شاة فیها وفاء من حقه الا قبلها محمد بن مسلمه می آمد پیش ایشان عامل زکوة شده پس میگفت صاحب مواشی را که بیرون کن

بسوی من زکوة مال خود را پس برنمی آورد بسوی او بزی که در وی تمامی حق او میبود مگر که قبول میکرد آن را قال مالك السنة عندنا

والذی ادرکت علیه اهل العلم ببلدنا انه لا یضیق علی المسلمین فی زکوتهم وان یقبل منهم ما دفعوا من اموالهم گفت مالک سنت مسلمه

مقرره نزدیک ما و آنچه یافتیم بران اهل علم را در شهر خود آنست که تنگ گرفته نشود بر مسلمانان در زکوة ایشان و آنکه قبول کرده شود از

ایشان آنچه بدهند از اموال خود **باب یضم بین المعز والضان فی تکمیل النصاب** جمع کرده شود در میان بز و گوسفند برای تکمیل نصاب قال مالك

فی الرجل یکون له الضان والمعز انها تجمع علیه فی الصدقة فان کان فیهما ما تجب فیه الصدقة صدقت قال انما هی غنم کلها وفی کتاب عمر بن الخطاب

وفی سائمة الغنم اذا بلغت اربعین شاة شاة فان کانت الضان اکثر من المعز ولم تجب علی ربها الا شاة واحدة اخذ المصدق تلك

الشاة التی وجبت علی رب المال من الضان وان کانت المعز اکثر اخذ منها فان استوی الضان والمعز اخذ من ایتهما شاء قال

مالك فی الابل العراب والبخت والبقر والجوامیس نحو ذلك گفت مالک در باب شخصیکه باشد او را گوسفند و بز که آنهمه را جمع کرده شود برای

صدقه پس اگر باشد درین مجموعه عددیکه واجب شود در وی زکوة برآورده شود زکوة آن گفت مالک جز این نیست که آن غنم است

تمام آن و در کتاب عمر بن الخطاب آمده است وفی سائمة الغنم اذا بلغت اربعین شاة شاة گفت مالک پس اگر گوسفند زیاده باشد از بز

و واجب نشده است بر صاحبش مگر یک شاة بگیرد عامل آن شاة را که واجب شده است بر صاحب مال از گوسفند و اگر بز اکثر باشد بگیرد آن را

از بز پس اگر برابر باشد گوسفند و بز بگیرد از هر جنس که خواهد گفت مالک در باب اشتران عربی و شتران بختی و گاو و گاومیش مانند آن

باب یجوز ان یسال الامام اهل النقود هل عندکم ما تجب فیه الزکوة ویصدقهم فیما قالوا جائز است که سوال کند بادشاه از ارباب

اموال نقد را یا هست نزدیک شما قدریکه واجب شود دران زکوة و تصدیق کند ایشان را در آنچه گویند **مالك** عن محمد

بن عقبة مولی الزبیر عن القاسم بن محمد قال کان ابو بکر اذا اعطی الناس اعطیاتهم یسال الرجل هل عندك من مال

وجبت علیك فیه الزکوة فان قال نعم اخذ من عطائه زکوة ذلك المال وان قال لا اسلم الیه عطاءه ولم یأخذ منه شیئا

مروی است از قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق وقتیکه میداد مردمان را عطاهای ایشان سوال مینمود هر کسی را آیا نزدیک تو مالی هست که
در وی زکوة واجب شود پس اگر گفتی آری هست میگرفت از عطای او زکوة آن مال و اگر انکار کردی تسلیم فرمودی او را
عطای او و نگرفتی از آن چیزی **مالک** عن عمر بن الحسین عن عائشة بنت قدامة عن ابیها انه قال کنت اذا جئت
عثمان بن عفان اقبض عطائی سألنی هل عندك من مال وجبت فیه الزکوة قال فان قلت نعم اخذ من عطائی زکوة
ذلك المال وان قلت لا دفع الیّ عطائی قدامه گفت وقتیکه می آمدم پیش عثمان بن عفان تا قبض کنم عطای خود را
سوال میکرد مرا آیا هست نزدیک تو مالی که واجب شده باشد در وی زکوة گفت قدامه پس اگر میگفتم آری میگرفت از عطای من
و اگر لا میگفتم میداد مرا عطای من **مالک** عن ابن شهاب انه قال اول من اخذ من الاعطیة الزکوة معویة ابن ابی سفیان
ابن شهاب گفت اول کسیکه زکوة گرفت از عطاها یعنی از سالیانها یا ماهیانها که از بیت المال بر می آید معاویه بن ابو سفیان
بود یعنی گرفتن زکوة از سالیانه و ماهیانه در وقتیکه کسی را داده شود بدعت است و سنت است که بعد انقضای حول در دست
صاحب مال باید گرفت و الیه ذهب الشافعی بنده ضعیف گوید که گرفتن حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عثمان زکوة را از
عطاها بجهت آن بود که نزد ارباب اموال مالی بود که بر وی حولان حول شده بود **باب لا زکوة فی الحلی** زکوة واجب نیست
در زیور **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم کانت تلی بنات اخیها
یتامی فی حجرها لهن الحلی فلا تخرج من حلیهن الزکوة حضرت عائشه متولی میشد دختران برادر خود را در آن حال که آن دختران
یتیمه میبودند در پرورش حضرت عائشه ایشان را زیور میبود پس بر نمی آورد از زیور ایشان زکوة را **مالک** عن نافع ان
عبد الله بن عمر کان یحلی بناته وجواریه الذهب ثم لا یخرج من حلیهن الزکوة عبد الله بن عمر زیور میپوشانید دختران خود را
و کنیزکان خود را از زر پس بر نمی آورد از زیور ایشان زکوة را قال مالك من کان عنده تبر او حلی من ذهب او فضة لا ینتفع به
للبس فان علیه فیه الزکوة فی کل عام یوزن فیؤخذ ربع عشره الا ان ینقص من وزن عشرین دینارا عینا او مائتی
درهم فان نقص من ذلك فلیس فیه زکوة وانما تکون الزکوة اذا کان انما یمسکه لغیر اللبس فاما التبر والحلی المکسور الذی
یرید اهله صلاحه ولبسه فانما هو بمنزلة المتاع الذی یکون عند اهله فلیس علی اهله فیه زکوة قال مالك لیس فی
اللؤلؤ ولا فی المسك ولا فی العنبر زکوة گفت مالک کسیکه باشد پیش وی زر غیر مسکوک یا زیور از زر یا نقره که نفع گرفته
نشود بآن از جهة پوشیدن و استعمال نمودن پس هر آئینه لازم است بر وی زکوة در آن مال در هر سال وزن کرده شود
پس گرفته شود چهارم حصه از دهم حصه آن مگر آنکه ناقص شود وزن آن از بیست دینار خالص یا از دو صد درهم پس اگر کم شد
از آن چیزی پس نیست زکوة در آن و جز این نیست که زکوة لازم است وقتیکه بند کند آنرا برای غیر پوشیدن اما زر غیر مسکوک

قوله قلت قال الشافعی فوائد ابن شهاب ان العطاء فائدة ولا زکوة فیه حتی یحول علیه الحول ذکر قوله البیهقی فی سننه اقول وانما اخذ ابو بکر وعثمان من العطاء لما عندهم من النقد مما حال علیه الحول ١٢ مصفی

قلت قال به الشافعی فی اظهر قولیه خصه بالمباح واما المحظور کالاوانی والسوار والخلخال للرجل تجب فیه الزکوة بکل حال وعند الحنفیة تجب فی الحلی اذا کانت من ذهب و فضة دون النساء ١٢ نحوه

وزیور شکسته که میخواهند بل آن درست ساختن آن و پوشیدن آن پس جز این نیست که آن بمنزله متاعی ست که میباشد نزد صاحب خود
پس نیست لازم بر او ادای دران زکوة گفت مالک نیست واجب در مروارید و در مشک و عنبر زکوة مترجم گوید درین مسئله دو قول شافعی
آمده ست و منشاء اختلاف اختلاف ایشانست دران که زکوة نقد بجوهر است یا بمعنی کنز که مبنی از استغنای انتفاع بآنست پس بنا بر اول
واجب شود بر حلی و بر ثانی نه و اگر حلی غیر مباح باشد مانند سوار و خلخال برای مرد انتفاع او کلا انتفاع ست **باب تجب الزكوة في مال الصبي**
واجب میشود زکوة در مال صبی **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال اتجروا في اموال اليتامى لا تاكلها الزكوة عمر بن الخطاب فرمود تجارت کنید
در اموال یتیمان تا فانی نکند آنرا زکوة **مالك** عن عبد الرحمن بن القسم عن ابيه انه قال كانت عائشة تليني انا واخا لي يتيمين في حجرها
فكانت تخرج من اموالنا الزكوة قاسم بن محمد گفت حضرت عائشه متولی میشد مرا و برادری را از آن من که بودیم یتیم در پرورش او پس بیرون
برمی آورد از مالهای ما زکوة مترجم گوید رضـ درین مسئله دو قول مشهور ست واجب میشود و واجب نمی شود منظور اول آنست که زکوة
حق مال گفته اند پس تعلق او بمال باشد نه بحال صاحب مال و منظور ثانی حدیث رفع القلم عن ثلثة الحديث **باب من كان**
ماله مشغولا بالدين لا زكوة عليه في ذلك هر که باشد مال او مشغول بقرض نیست بروی زکوة دران مال **مالك** عن يزيد
بن خصيفة انه سال سليمن بن يسار عن رجل له مال وعليه دين مثله اعليه زكوة فقال لا يزيد بن خصيفه سوال کرد سلیمان
بن یسار را از حکم مردیکه او را مال باشد و بر وی دین است مانند آن آیا بر وی واجب است زکوة پس گفت سلیمان بن یسار نیست
مالك عن ابن شهاب عن السائب بن يزيد ان عثمان بن عفان كان يقول هذا شهر زكوتكم فمن كان عليه دين فليؤد
دينه حتى تحصل اموالكم فتؤدون منها الزكوة حضرت عثمان میگفت این ماه زکوة شماست یعنی ماهی که عطا امیر مردمان
دران میداد پس هر که باشد بر وی قرضی پس باید که ادا کند قرض خود را تا خالص شود مال شما پس ادا کنید از آن مالها زکوة را
قال مالك الامر الذي لا اختلاف فيه عندنا في الرجل يكون عليه الدين وعنده من العروض ما فيه وفاء لما عليه من الدين
ويكون عنده من الناض سوى ذلك ما تجب فيه الزكوة فانه يزكي ما بيده من ناض تجب فيه الزكوة قال مالك واذا لم يكن
عنده من العروض والنقد الا وفاء دينه فلا زكوة عليه حتى يكون عنده من الناض فضل عن دينه ما تجب فيه الزكوة
فعليه ان يزكيه گفت مالک امریکه مسلم ست و معنی بنزدیک ما در حکم مردیکه باشد بروی دین و نزدیک او از متاع
آنقدر ست که در وی کفایه ست دین او را و نزد او از نقد سوای آن متاع آنقدر هست که در وی زکوة واجب میشود
پس بر آئینه او زکوة برآمد از آنچه بدست او ست از نقد گفت مالک اگر نباشد نزدیک او از متاع و نقد الا قدر
ادای دین او پس زکوة واجب نیست بر وی تا آنکه باشد نزد او از نقد زاید از دین او آنقدر
که واجب می شود در وی زکوة پس واجب است

قوله قلت ... وقال الشافعي انه تجب الزكوة في مال الصبي
في المال وقالت الحنفية
لا تجب والنفقة انه
يجب عليه حتى الى
من الاجنبية ١٢ مع
قوله قلت
صورة الحنفية قالوا
يمنع الدين وجوب الزكوة
له طلب من جهة العباد
ولا يمنع وجوب العشر
٨٠
ولنا في المسئلة ثلثة
اقوال الظاهر منها
والثاني ... والثالث
في النقد والعروض
في الماشية والثمار ١٢

فذكر ان عمر بن عبد العزيز كتب اليه ان انظر من مر بك من المسلمين فخذ من ما ظهر من اموالهم مما يديرون به من التجارات من كل

اربعين دينارا دينارا فما نقص فبحساب ذلك حتى تبلغ عشرين دينارا فان نقصت ثلث دينار فدعها ولا تاخذ منها شيئا ومن

مر بك من اهل الذمة فخذ مما يديرون به من التجارات من كل عشرين دينارا دينارا فما نقص فبحساب ذلك حتى تبلغ عشرة دنانير

فان نقصت ثلث دينار فدعها ولا تاخذ منها شيئا واكتب لهم بما تاخذ منهم كتابا الى مثله من الحول زریق عامل بود بر رهگذر

مصر در زمان ولید و سلیمان و عمر بن العزیز پس ذکر کرد که عمر بن عبدالعزیز نوشت بسوی او که تامل کنی هر کرا بگذرد بر تو از مسلمانان

پس بگیر از انچه ظاهر باشد از اموال ایشان از انچه میگردانند از تجارات از هر چهل دینار یک دینار پس انچه ناقص باشد بگیر بحساب آن

تا آنکه برسد به بیست دینار پس اگر ناقص باشد از بیست دینار یک سیوم حصه دینار پس بگذار اورا و مگیر از وی چیزی و هر که بگذرد

بر تو از اهل ذمه پس بگیر از انچه میگردانند آنرا از تجارات از هر بیست دینار دیناری پس انچه ناقص باشد بگیر بحساب آن تا آنکه برسد به ده دینار

پس اگر ناقص باشد از ده دینار سیوم حصه دینار پس بگذار اورا و مگیر ازان چیزی و بنویس برای ایشان انچه گرفته از ایشان نامه

تا مثل آن از سال مترجم گوید رضی الله عنه اصل درین باب حدیث ابوداود ست عن سمرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

كان يامرنا ان نخرج الصدقة من الذي نعد للبيع و عمل مستمر مسلمین از زمان حضرت عمر رضی الله عنه که عاملان بر راهها

می نشانند در زکوة میگرفتند و شرط زکوة تجارة قیمت نصاب است از ذهب یا فضه و گذشتن یکسال چنانکه در نقد مذکور شد ظاهر

پیش بنده آنست که نصاب در تمام حول شرط ست زیرا که حال مال تجارت در احادیث مضبوط نیست و حال او از حال نقد مستنبط است

پس میباید که بر وی حول کنند و اگر جزوی قلیل از زمانی قلیل کم شود آنرا در عرف کم نمی شمارند چه در نقد و چه در تجارة و اگر شخصی

مالک نصاب نقد بود بعد ازان بآن نقد مال تجارت خرید که جمع کند هر دو را در حول چنانکه جمع کند نقد و مال تجارت را

در نصاب زیرا که هر دو از یک جنس اند در زکوة آنها بر یک اسلوب ست بخلاف آنکه شخصی مالک نصاب سوائم بود بعد ازان مال

تجارت خرید نمود و چون بمفهوم لفظ تجارت رجوع کنیم دانسته میشود که گرفتن مال ست بمعاوضه بشرا یا مانند آن بنیت بیع یا حاصل

کند ربح را زیرا که کسیکه بطریق ارث مال حاصل کرد یا بطریق هبه آنرا تجارة نمیگویند و قنیه دیگر ست و تجارت دیگر و فرق در میان

این هر دو به نیت تجارة ست و قنیه بغیر نیت حاصل میشود و عرض تجارت بمجرد نیت قنیه برای قنیه می شود بمنزله سفر و اقامت

و ظاهر آنست که ربح ملحق باصل مال ست و همچنین اولاد حیوان که برای تجارة خرید کرده ست بقیاس انچه در سوائم گفته شد

و لابد ست از تقویم و گاهی حال مختلف میشود باختلاف نقود یکه بآن قیمت کنند و ظاهر آنست که غالب نقد بلد را اعتبار کنند

و در صورت تساوی نقود مخیر ست و درین صورتها اخذ بانفع للفقرا بهتر باشد و الله اعلم پس اگر از وقت خرید کردن به نیت

تجارة یکسال گذرد و آن مال نقد شده است ازان نقد هر چه باشد بحساب آن زکوة بر آرد و الا قیمت کند بغالب نقود بلد از کلیه

قلت اتفقوا على ان العاشر ياخذ ممن عليه من المسلمين من مال التجارة اذا كان قيمته عشرين دينارا ربع عشره واختلفوا في مسئلة الذمي فقال احمد بقول عمر بن عبد العزيز انه يوخذ منه نصف العشر ونصابه عشرة دنانير وقال ابو حنيفة يوخذ منه نصف العشر ونصابه كنصاب المسلم كذا في الافصاح وقال في الانوار ولو ارادوا ان يؤدوا الجزية باسم الصدقة فللامام اجابتهم اذا راى ذلك ويأخذ منهم ضعف الصدقة من خمس من الابل شاتين ومن عشرين دينارا دينارا ثم المأخوذ جزية مصرفه مصرف الفيء وان نقص المأخوذ عن دينار على كل رأس يكمل اوادى على

فان نقصت ثلث دینار مفهوم میشود که قلت وزنی که در رواج باشد تأثیر ودراسم ضرر نمیکند تأثیر ندارد وآن موجه تربت زیرا که

نصوص بلفظ خمسه اواق مثلا وارد شده‌اند پس اگر خمسه اواق باشد واسم خمسه اواق بروی جاری بود در زکوة واجب شود واگر مال

تجارت سوائم باشند ظاهر آنست که مخیر باشد در ادای زکوة بحساب سوائم وبحساب تجارة باب لا زکوة الا فیما اکتسب بیعو

شراء بعزیمة التجارة واجب نیست زکوة مگر در مالیکه کسب کرده است بعزیمت شرا بانیت سوداگری قال مالک السنة عندنا

التی لا اختلاف فیها انه لا تجب علی الوارث زکوة فی مال ورثه فی دین ولا عرض ولا دار ولا عبد ولا ولیدة حتی یحول

علی ثمن ما باع من ذلک او اقتضی الحول من یوم باعه او قبضه گفت مالک سنتی که اختلاف نیست دران نزدیک ما اینست

که واجب نیست بر وارث زکوة در مالیکه وارث شد آنرا نه در دین ونه در عین ونه در حویلی ونه در غلام ونه در کنیزک تا آنکه

بگذرد بر قیمت آنچه که فروخت ازان مال وبدست آورد یکسال از روزیکه فروخت یا قبض کرد باب یعتبر النصاب

فی اخر الحول معتبرست نصاب مال در آخر سال قال مالک فی رجل کانت له عشرة دنانیر فاتجر فیها فحال علیها الحول

وقد بلغت عشرین دینارا انه یزکیها مکانه ولا ینتظر بها ان یحول علیها الحول من یوم بلغت ما تجب فیها الزکوة

لان الحول حال علیها وهو عنده عشرة دنانیر ثم لا زکوة فیها حتی یحول الحول من یوم زکیت گفت مالک در حق مردیکه

باشد او را ده دینار پس تجارت کرد دران پس گذشت بروی یکسال وهر آئینه رسید به بیست دینار هر آئینه او زکوة آن

برآرد در همان وقت وانتظار نکند بآن که بگذرد بروی سال از روزیکه برسید بقدریکه واجب است بروی زکوة زیرا که گذشت

یکسال بروی وحالانکه نزد او ده دینار بوده بلکه اعتبار نصاب در آخر سال است بعد ازان نیست واجب دران دنانیر دادن زکوة

تا آنکه بگذرد سال از روزیکه زکوة آن داده شد باب قدر الصدقة فیما اخرجت الارض در بیان مقدار صدقه در چیزیکه

برآرد زمین مالک عن الثقة عنده عن سلیمان بن یسار وعن بسر بن سعید ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فیما سقت

السماء والعیون والبعل العشر وما سقی بالنضح نصف العشر رسول صلعم فرمود در آنچه سیراب کرده است آنرا باران یا چشمها و در

زمین سیراب بنفس خود دهم حصه است ودر آنچه سیراب کرده است آنرا بآب دادن شتران وگاوان بیستم حصه است قال مالک والسنة عندنا

فی الحبوب التی یدخرها الناس ویاکلونها انه یوخذ مما سقت السماء من ذلک والعیون وما کان بعلا العشر وما سقی بالنضح

ففیه نصف العشر اذا بلغ ذلک خمسة اوسق بالصاع الاول صاع النبی صلی الله علیه وسلم وما زاد علی خمسة اوسق ففیه

الزکوة بحساب ذلک گفت مالک حکم مقرر مسلم نزدیک ما در دانهائی که ذخیره میکنند آنرا مردمان ومیخورند آنرا اگر گرفته شود

از آنچه سیراب کرده است آنرا باران یا چشمها وآنچه باشد زمین سیراب بخود دهم حصه است وآنچه سیراب کرده شد بآب

دادن پس واجب است دران بیستم حصه وقتیکه برسد به پنج وسق بصاع نخستین که صاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم

فی ان الرکاز ... ربع العشر ... من کسبه ... (marginal notes)

وچیزیکه زیاده از پنج وسق است پس در وی زکوة بحساب آنست **باب** الحبوب التی تجب فیها الزکوة وما لا تجب فیه دربیان
آن دانها که واجب است دران زکوة دادن وانچه واجب نیست زکوة دروی قال مالک السنة التی لا اختلاف فیها
عندنا والذی سمعت من اهل العلم انه لیس فی شیء من الفواکه کلها صدقة الرمان والفرسک والتین وما اشبه ذلک
وما لا یشبهه اذا کان من الفواکه قال ولا فی القضب ولا فی البقول کلها صدقة ولا فی اثمانها اذا بیعت صدقة حتی
یحول علی اثمانها الحول من یوم بیعها ویقبض صاحبها ثمنها قال مالک والحبوب التی فیها الزکوة الحنطة والشعیر و السلت
والذرة والدخن والارز والعدس والجلبان واللوبیا والجلجلان وما اشبه ذلک من الحبوب التی تصیر طعاما
فالزکوة توخذ منها کلها بعد ان تحصد وتصیر حبا قال والناس مصدقون فی ذلک ویقبل منهم فی ذلک ما دفعوا
گفت مالک سنتی که اختلاف نیست دران نزدیک ما ودرانچه شنیدم از اہل علم اینست که واجب نیست در چیزی از میوہا ہمہ انواع
آن ہیچ زکوة انار وشفتالو وانجیر وانچه مانند آن باشد وانچه مانند آن نباشد وقتیکه از قسم فواکه باشد گفت مالک و نیست
در سپست ونه در تره ها ہمہ انواع آن زکوة ونه در ثمنهای آن وقتیکه فروخته شود تا آنکه بگذرد بر قیمت آنها یک سال از ان روز که
فروخته است آنرا وقبض کند صاحب آن آن ثمن را گفت مالک آن دانها یکه در وی زکوة واجب میشود گندم وجو وجو برهنه
وجواری وارزن وبرنج وعدس وماش ولوبیا وسمسم است وانچه مشبه آن باشد از دانها که طعام میشود پس زکوة گرفته می شود
از ہمہ آن بعد از انکه درووه شود ودانه خالص گردد وگفت مالک مردمان را باور داشته شود دران مال وقبول کرده شود
از ایشان انچه دادند **باب** خرص النخیل والکروم اذا طاب ثمرها الا الزروع خرص کرده شود خرما وانگور را
وقتیکه قابل خوردن میشود میوه آن وخرص کرده نشود زراعتها را قال مالک الامر المجتمع علیه عندنا ان النخیل تخرص
علی اهلها وثمرها فی رؤوسها اذا طاب وحل بیعه ویوخذ منه صدقة تمرا عند الجداد فان اصابت الثمرة الجائحة
بعد ان تخرص علی اهلها وقبل ان تجد فاحاطت الجائحة بالثمر کله فلیس علیهم صدقة فان بقی من الثمر شیء یبلغ
خمسة اوسق فصاعدا بصاع النبی صلی الله علیه وسلم اخذ منه زکوته ولیس علیهم فیما اصابت
الجائحة زکوة قال مالک وکذلک العمل فی الکروم ایضا گفت مالک امریکه اجماع واقع شده بران نزدیک ما آنست
که خرما را خرص کرده شود بر صاحبان آن حالانکه میوه آن ہنوز بالای درختان است وقتی که قابل خوردن شود وحلال
گردد فروختن آن وگرفته شود زکوة آن تمر در وقت چیدن پس اگر رسید آن ثمر را آفتی بعد خرص کردن بر صاحبان آن
وپیش از آنکه گرفته شود از درختان پس احاطه کرد آفت بآن ثمر تمام آنرا پس نیست بر ایشان واجب زکوة
پس اگر باقی ماند از ثمر قدری که می رسد به پنج وسق یا زیاده بصاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم گرفته می شود

قلت وعلیه الشافعی ان زکوة الثمار تختص بالقوت وهی من الثمار الرطب والعنب ومن الحبوب الحنطة والشعیر والارز وسائر المقتات اختیارا وعند ابی حنیفة یجب العشر فی کل ما انبته الارض من الحنطة والشعیر والدخن والارز واصناف الحبوب والبقول والریاحین والرطاب والقصب والسکر والبطیخ والباذنجان واشباه ذلک مما له ثمرة باقیة او غیر باقیة قل او کثر ۱۲ مصفی

قلت وعلیه الشافعی انه یسن الخرص فی النخیل والاعناب دون الحبوب لان الحبوب لا تؤکل رطبة والنخیل والاعناب یؤکل رطبة فجعله ضمانا لحق الفقراء وقالت الحنفیة ٢١٣ الخرص لیس بشیء من ذلک واولوا ما روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم بانه کان تخمینا لا یلزم بذلک ان یخرص فیلزم به حکم کذا فی شرح السنة

ازانقدر زکوة آن را و نیست بر صاحب ثمار در چیزیکه رسید آفت زکوة دادن گفت مالک همچنین است حکم در انگور یعنی
مترجم گوید رضی الله عنه که در حدیث ذکر تمر و زبیب آمده و در فواکه باتفاق علما زکوة واجب نیست پس میان فواکه و این
چیزها فارق میباید و امریکه جامع این چیزها است بوجهی که از فواکه ممتاز باشد آنست که در حقی که ثمر او قوت میشود و کیل یا تجار اند
و در حدیث حاکم ذکر حنطه و شعیر آمده است و اتفاق علما حاصل شده بر آنکه در توابل و تضییب زکوة نیست پس فارق در میان
قبیلتین نیست الا حیث مقتات مدخر **مسئله** صاع اهل مدینه پنج رطل بغدادی و ثلث رطل است و رطل بغدادی صد
و سی درهم است و درهم چنانکه سابقا گفتیم بحساب یار ماشه ماشه و ربع ماشه است و مجموع ماشهای رطل چهار صد و بیست
و دو و نیم ماشه میشود و آن سی پیسه عالمگیری است و دو نیم ماشه بالا که قریب پنجم حصه پیسه علیا باشد هر پیسه چهار ده ماشه و صاع
دو نیم سیر عالمگیری است و یازده پیسه بالا و وسق یکصد و شصت و یک سیر است که بحساب این دیار چهار من و یک سیر میشود
و پنج وسق بیست من و پنج سیر عالمگیری باشد **مسئله** و چون بنای حساب کیل بموزون بجز تقریب است ملی آید اینهمه تقریبی
است نه تعیین و از معرفت تحدید بالقطع یاس حاصل است قال المحلی قال ابن الصباغ وغیره الاصل فی ذلک الکیل وانما
قدره العلماء بالوزن استظهارا وقال فی الروضة یختلف قدره وزنا باختلاف جنس ما یخرج کالذرة والحمص وغیرهما
والصواب ما قاله الدارمی ان الاعتماد على الکیل بصاع معایر بالصاع الذی کان یخرج به فی عصر رسول الله صلى الله علیه وسلم
ومن لم یجده وجب علیه اخراج قدر یتیقن انه لا ینقص منه وعلى هذا فالتقدیر بخمسة ارطال وثلث تقریب **مسئله** قدر نصاب اعتبار
کرده میشود در حال تمر و زبیب اگر تمر و زبیب میشود والا در حال رطب و عنب اگر زیتون را نیز بگوییم حال زیت اعتبار کرده
شود و یک جنس را بجنس دیگر ضم کرده نشود چنانکه نقد را بسوائم جمع کرده نمیشود و یک نوع را بنوع دیگر ضم کرده شود
چنانکه ضان و معز و بختی و عراب را باهم ضم کرده میشود و هرچه در یکسال باشد باهم ضم کرده شود اگرچه جدا و یکی بعد دیگری
میباشد **مسئله** در انچه بباران سیراب شده باشد یا بسیل قنوات و نداوة ارض سیراب باشد عشر واجب است و در انچه بنضح
یا دولاب یا آبی که او را خرید کرده است سیراب شده باشد نصف العشر پس اگر بهر دو نوع بتساوی سیراب کرده باشد ربع
عشر واجب شود و غالب و مغلوب بهمین حساب باید آورد زیرا که شرع تعیین کرده واجب را در حالتین و ازینجا حال مرکب
مستنبط میشود

باب توخذ الزکوة من الزروع والنخیل عند الحصاد ولا ینتظر بها الى الحول

گرفته شود زکوة از زراعتها
و از درختان خرما وقت درودن و انتظار کرده نشود تا یکسال قال مالک فی قوله تعالى وآتوا حقه یوم حصاده ان ذلک الزکوة
والله اعلم وقد سمعت من یقول ذلک گفت مالک در تفسیر قوله تعالى وآتوا حقه یوم حصاده که مراد ازین حق
زکوة است گفته مالک و شنیدم از کسیکه میگفت این را مترجم گوید رضی الله عنه و از حصاد واجب شود ادای

زکوٰة نزدیک حصاد یعنی درودن وجایز میشود دادن زکوٰة نزدیک بدو صلاح و اشتداد حب زیراکه خرص در سنت معلوم است شروع
شده است و بخرص بر ذمه مالک مقرر میشود مسئله مسنون است خرص در تمر و زبیب نزدیک بدو صلاح تا نگه یک خارص عادل عالم
کند و قدر واجب بر مالک لازم کند و وی قبول نماید پس منقطع شود حق زکوٰة از عین مخروص و ثابت شود بر ذمه او و اگر بعد
هلاک مخروص دعوی کند اگر راست است شد فیها والاقسم داده شود **باب ما لا یوخذ فی الزکوٰة من اصناف التمر** در بیان
چیزیکه گرفته نشود در زکوٰة از اقسام تمر **مالک** عن زیاد بن سعد عن ابن شهاب انه قال لا یوخذ فی صدقة النخل
الجعرور ولا مصران الفارة ولا عذق ابن حبیق وهو مثل الغنم یعد علی صاحب المال ولا یوخذ منه فی الصدقة ابن شهاب
گفت گرفته نشود در زکوٰة خرمای جعرور را و نه مصران فاره را و نه عذق بن حبیق را گفت ابن شهاب و این مانند رمه گوسفند است
شمار کرده میشود بر صاحب مال گرفته نمی شود از وی در زکوٰة جعرور خرمای خشک ریزه مصران الفاره خرمای تباه عذق بن
حبیق نوعی از خرمای تباه را گویند **باب زکوٰة الزیتون** در بیان زکوٰة زیتون **مالک** انه سال ابن شهاب عن الزیتون
قال فیه العشر مالک سوال کرد ابن شهاب را از زکوٰة زیتون پس گفت ابن شهاب در وی عشر است قال مالک وانما یوخذ
من الزیتون العشر بعد ان یعصر و یبلغ زیتونه خمسة اوسق فما لم یبلغ زیتونه خمسة اوسق فلا زکوٰة فیه قال مالک والزیتون
بمنزلة النخیل ما کان منه سقته السماء والعیون وکان بعلا ففیه العشر وما کان یسقی بالنضح ففیه نصف العشر گفت مالک
و جز این نیست که گرفته میشود از زیتون دهم حصه بعد از ان که افشرده شود و برسد زیتون او به پنج وسق پس آنچه نرسد زیتون او
به پنج وسق پس زکوٰة نیست دران گفت مالک درزیتون بمنزله درختان خرما است چیزیکه سیراب میکند او را باران و چشمها
یا نم زمین سیراب پس در وی دهم حصه است و آنچه سیراب کرده میشود به آب دادن پس دران بیستم حصه است **باب لا زکوٰة
فی الرقیق والخیل والعسل** واجب نیست زکوٰة در برده ها و گله اسپ و در شهد **مالک** عن عبدالله بن دینار عن سلیمن
بن یسار عن عراک بن مالک عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس علی المسلم فی عبده ولا فی فرسه
صدقة ابو هریره روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود نیست بر مسلمان در بنده او و نه در اسپ او هیچ زکوٰة
مالک عن عبدالله بن دینار انه قال سالت سعید بن المسیب عن صدقة البراذین فقال سعید وهل
فی الخیل من صدقة عبدالله بن دینار گفت که سوال کردم سعید بن المسیب را از زکوٰة براذین یعنی اسپان ترکی پس گفت
سعید آیا در گله اسپ زکوٰة میباشد **مالک** عن ابن شهاب عن سلیمن بن یسار ان اهل الشام قالوا لابی عبیدة
بن الجراح خذ من خیلنا ورقیقنا صدقة فابی ثم کتب الی عمر بن الخطاب فابی عمر ثم کلموه ایضا فکتب الی عمر فکتب
الیه عمر ان احبوا فخذها منهم وارددها علیهم وارزق رقیقهم قال مالک معنی قوله وارددها علیهم یقول علی فقرائهم

خود آنرا احیا کرده باشد بیابد و اگر در ملک شخصی یافت از آن همان شخص ست و اگر در مسجد یا شارع عام یافت حکم لقطه گرفت

والله اعلم

باب زکوة المعدن در بیان زکوة کان

مالك عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن غير واحد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اقطع لبلال بن الحارث المزني معادن القبلية وهي من ناحية الفرع فتلك المعادن لا يؤخذ منها الى اليوم الا الزكوة

رسول الله صلی الله علیه وسلم جدا فرمود برای بلال بن حارث مزنی معادن قبلیه را و آن از ناحیه فرع است پس از آن معادن گرفته نمی شود از وی تا امروز مگر زکوة مترجم گوید رضی الله عنه آنچه نزدیک فقیر ظاهر میشود دانست که معادن قبلیه ذهب و نقره بود و الا اهل تاریخ متعرض آن میشدند و این فرع نزدیک است بمدینه خفای حال او بعید مینماید بلکه از سایر منطبعات مثل مس و آهن یا غیر منطبع مانند مغره و نوره و این اخیر اقرب می نماید والله اعلم پس قول احمد راجح است که واجب میشود در هر معدن برابر است که منطبع باشد یا غیر منطبع و اختلاف کرده اند در قدر واجب از معدن بر سه قول خمس مانند رکاز و ربع عشر مانند نقود و قول ثالث تفصیل است اگر بتعب حاصل میشود مانند نقد است و اگر بغیر تعب حاصل شود مانند رکاز است فقیر گوید لفظ الا الزکوة محتمل بر سه جهت توان شد اگر بمعنی خمس باشد پس منظور حصر است به نسبت تمام گرفتن و اگر ربع العشر باشد منظور حصر است به نسبت خمس و اقرب در معدن ذهب و نقره حمل او بر رکاز است یا او خالی او در لفظ رکاز

قال مالك اری والله اعلم ان لا يؤخذ من المعادن مما يخرج منها شيء حتى يبلغ ما يخرج منها قدر عشرين دينارا عينا او مائتي درهم فاذا بلغ ذلك ففيه الزكوة مكانه وما زاد على ذلك اخذ منه بحساب ذلك ما دام في المعدن نيل فان انقطع عرقه ثم جاء بعد ذلك نيل فهو مثل الاول تبتدأ فيه الزكوة كما ابتدأت في الاول قال مالك المعدن بمنزلة الزرع يؤخذ منه مثل ما يؤخذ من الزرع يؤخذ منه اذا خرج من المعدن من يومه ذلك ولا ينتظر به الحول كما يؤخذ من الزرع اذا حصد العشر ولا ينتظر به ان يحول عليه الحول

گفت مالك بنوده میشود مرا و خدا دانا تر است آنکه گرفته نشود از کانها از چیزیکه برآورده شود از آنها زکوة تا وقتیکه برسد آنچه برآورده می شود از آن کانها بقدر بست دینار زر یا بقدر دو صد درهم از سیم پس چون برسد باین قدر پس باشد در وی زکوة بجای معدن خود و آنچه زیاده شود بران گرفته شود از آن بحساب آن تا وقتیکه در کان یافتنی یابند یعنی تا وقتیکه زر و سیم می برآید والله اعلم پس اگر تمام شد رگ آن کان یعنی بجائی رسیدکه خاک برآمد و ماده که برای ذهب و فضه مستعد بود بانتها انجامید چنانچه در معدن آب دیده میشود والله اعلم باز آمد بعد از آن یافتنی پس این یافت مثل اول ست از سر گرفته شود زکوة او را چنانچه از سر گرفته شده در اول گفت مالك كان بمنزله زراعت ست گرفته شود از آن مانند آنچه گرفته میشود از زراعت گرفته شود از آن در روزی که برآید از کان و انتظار کرده نشود در آن گذشتن سال را چنانچه گرفته میشود از زراعت هنگامیکه درو کرده می شود

قوله وقال الشافعي والجمهور ... لا يجب في الذهب والفضة ... قال ابو حنيفة الخمس ... في كل جوهر منطبع كالحديد ... الشافعي ... معادن القبلية ... لم يبق منها ...

٢١٦

صلى الله عليه وسلم اقطعها ... الزكوة ... البيهقي ... ربع العشر ... الزكوة ... الى ... والشافعي ...

باب كراهية اشتراء الصدقة — در بيان مكروه بودن خريد نمودن آنچه خود صدقه داده باشد

دہم حصہ را وانتظار کردہ می شود دران گذشتن سال را

مالك عن زيد بن اسلم عن ابيه انه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو يقول حملت على فرس عتيق في سبيل الله وكان الرجل الذي هو عنده قد اضاعه فاردت ان اشتريه وظننت انه بايع برخص قال فسالت عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تشتراه وان اعطاكه بدرهم واحد فان العائد في صدقته كالكلب يعود في قيئه

عمر بن الخطاب گفت سوار کردم شخصے را بر اسپی اصیل در راه خدا تعالی وآن شخص که اسپ نزد یک او رفت ضایع کرده بود آن اسپ را پس قصد کردم که خرید کنم او را و از آن شخص گمان کردم که وی بفروشد آنرا بقیمت ارزان پس سوال نمودم ازین ماجرا آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس فرمود خرید مکن آنرا اگرچه بدهد ترا بیک درهم زیرا که عود کننده در صدقه خود مانند سگ عود کننده در قی خود است

مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب حمل على فرس في سبيل الله فاراد ان يبتاعه فسال عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تبتعه ولا تعد في صدقتك

عمر بن الخطاب سوار کرد بر اسپی در راه خدا تعالی پس خواست که خرید کند آنرا پیش سوال کرد ازین مسئله آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم خرید مکن او را و عود مکن در صدقه خود

باب زكوة الفطر فريضة وعلى من تجب وكم مكيلتها وما جنسها — زکوة فطر فرض است و بر کدام شخص واجب میشود و چه قدر است پیمانه او وچیست جنس او

مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرض زكوة الفطر من رمضان على الناس صاعا من تمر او صاعا من شعير على كل حر او عبد ذكرا او انثى من المسلمين

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرض کرد زکوة فطر از رمضان بر مردمان یکصاع از تمر یا یکصاع از جو بر هر آزاد یا بنده مرد یا زن از مسلمانان

مالك عن زيد بن اسلم عن عياض بن عبد الله بن سعد بن ابي سرح العامري انه سمع ابا سعيد الخدري يقول كنا نخرج زكوة الفطر صاعا من طعام او صاعا من شعير او صاعا من تمر او صاعا من اقط او صاعا من زبيب وذلك بصاع النبي صلى الله عليه وسلم

ابو سعید خدری گفت بودیم بر می آوردیم زکوة فطر را یکصاع از طعام یعنی از گندم یا یکصاع از جو یا یکصاع از خرما یا یکصاع از قروت یا یکصاع از مویز واین پیمانه بصاع آنحضرت صلی الله علیه وسلم

مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا يخرج في زكوة الفطر الا التمر الا مرة واحدة فانه اخرج شعيرا

عبد الله بن عمر بر نمی آورد در زکوة فطر مگر خرما را الا یکبار پس هر آئینه بر آورد جو را

مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يخرج زكوة الفطر عن غلمانه الذين بوادي القرى وبخيبر

عبد الله بن عمر بر می آورد زکوة فطر

وقال ابو حنيفة لا تجب ... حتى يبلغ ... بمالك نصابا وان لم يكن ... وفيه انها تجب على الصغير والمجنون ومن لم يطق الصوم وفيها ... وعليه اكثر اهل العلم مطلقا سواء تجب على الرقيق ... للتجارة او للخدمة وعليه اكثر ... الشافعي وقال ابو حنيفة انه لا تجب عن رقيق التجارة وفيه انه لا تخرج عن العبد الكافر وعليه الشافعي وفيه يخرج عن العبد ... وقال ابو حنيفة تجب عن ... وقال ابو حنيفة يجوز اخراج ... الا في ... الشافعي انه لا يجوز القيمة وعليه ... ولا يجزى وقال ابو حنيفة يجزى ...

٢١٧

فيه انه لا يجوز اقل من صاع من اي جنس اخرج وعليه الشافعي وقال ابو حنيفة يجوز من البر نصف صاع وفيه ان الواجب مقدر بصاع النبي صلى الله عليه وسلم وهو خمسة ارطال وثلث بالرطل العراقي وقال ابو حنيفة بصاع الحجاج وهو ثمانية ارطال وقال الشافعي تجب فطرة المرأة على زوجها وقال ابو حنيفة لا تجب عليه ١٢

غلامان خود که در وادی قری و خیبر بودند یعنی زراعت میکردند برای او مترجم گوید رضی الله عنه در اول وقت وجوب زکوة فطر سه قول

آمده است اول شب عید و طلوع صبح عید و هردو معا و ثمره خلاف ظاهر می شود در شخصیکه شب عید مرد یا تولد شد و مستحب آنست که

پیش از نماز عید برآرند و اگر بعد نماز عید برآرند نیز جایز است و تاخیر از روز عید حرام است و اگر تاخیر کند قضا لازم شود و از لفظ من

المسلمین ظاهر شد که بر کافر لازم نیست و نزد بر مسلمان از عوض کافر و در فطر نصاب و غیر آن شرط نکرده اند پس بر هر که قادر باشد

لازم میشود بخلاف کسیکه فاضل از قوت خود و عیال خود نمی یابد زیرا که خدا تعالی میفرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها و در

صاع پنج چیز مصرح شد طعام که مفسر است بگندم بقرینه مقابله او بشعیر و شعیر و تمر و زبیب و اقط و تنقیح چهار جنس اول قوت بتعیین

ست و ظاهر آنست که اگر قوت او و قوت بلد او بر باشد مثلا مخیر است در میان جمیع اقوات بجهة عموم حدیث **باب** تعجیل زکوة

الفطر بیان شتاب برآوردن زکوة فطر **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يبعث بزكوة الفطر الى الذي تجمع عنده

قبل الفطر بيومين او ثلثة عبد الله بن عمر میفرستاد زکوة فطر را بسوی شخصیکه جمع کرده میشد نزد یک او پیش از عید فطر بدو روز

یا سه روز **مالك** انه راى اهل العلم يستحبون ان يخرجوا زكوة الفطر اذا طلع الفجر من يوم الفطر قبل ان يغدوا الى المصلى

امام مالک دید اهل علم را که دوست میداشتند که برآورند زکوة فطر را وقتیکه طلوع کند فجر از روز فطر پیش از آنکه بروند بنمازگاه

مترجم گوید تعجیل زکوة فطر در حکم یومین او ثلثة ایام است از اول رمضان تا آخر آن **باب** مصارف الزکوة در بیان

مواضعی که زکوة را آنجا صرف باید کرد قال الله تعالى انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلفة قلوبهم

وفي الرقاب والغارمين وفي سبيل الله وابن السبيل فريضة من الله والله عليم حكيم خبر این نیست که صدقها برای

فقیرانست و بی مایگان و عاملان بر صدقات و آنانکه دل ایشان را الفت داده میشود و در باب بردها و برای قرضداران

و در راه خدا تعالی و برای مسافران فرض کرده شد از جانب خدا تعالی و خدا تعالی دانا با حکمت است مترجم گوید رضی الله عنه

که خدا تعالی صدقات را مخصوص گردانید بهشت صنف صنف اول فقراست که مال ندارند و کسبی کنند یا کسب میکنند

و دفع حاجت نمی شود و نه قریب بدفع حاجت میرسد و صنف دوم مساکین اند که مال دارند و کسب میکنند اما بحال و کسب غنای

ایشان حاصل نمی شود و صنف سیوم عاملان است بر صدقه که امام ایشان را بر قریات یا قبایل میفرستد پس بر حسب اجتهاد امام

ایشان را باید داد حساب کنندگان و پیاده ها که تحصیل کنند و عامل که بحکم او کار کنند و نگاهبانان بیت المال و قسمت کنندگان آن

بر فقرا همه نیز درین صنف داخل اند صنف چهارم مؤلفة القلوب است و ایشان دو قسم اند قسمی از مسلمانان است که نیت ایشان

در اسلام ضعیف است پس برای دفع شر ایشان ایشان را امید هند و نزدیک فقیر جمعی از مسلمانان که بر در ها میمانند و لشکر

قافلها مینند اگر دوست اند با ایشان میرسد ایشان را نیز از ضعیف الاسلام میباید شمرد و نیت ایشان قویست لکن بعطای ایشان اسلام نظیران

ایشان مغلوب ست یا جمعی از مسلمانان که اگر ایشان را بهند کفار آن ناحیه مغلوب و منکوب شوند یا از مانع زکوة زکوة میتوان گرفت زیراکه ایشانرا در آن ناحیه شوکتی باشد و رعایا را آن ناحیه از مصلحة ایشان خروج نمی توانند و قسمی از کافران ست که شر ایشان بر مسلمانان متوقع ست پس دفع شر ایشان کنند چنانچه بعض سرکشان از کفار در دیار راحق الخفارة می ستانند یا قبایل کفار گفته ایشان می شنوند پس ایشانرا تالیف باید کرد تا قوم مسلمانانرا از شر باز دارند و شافعیه اختیار کرده اند ایشانرا از خمس الخمس که سهم آنحضرت ست صلے اللہ علیہ وسلم باید داد و فیه نظر زیرا که مسلمانان گاهی در ناحیه باشند که جهاد دار الحرب ایشانرا میسر نیست و فیء ایشانرا بدست نمی آید و از سرکشان کفار ریکه در دار الاسلام باشند ضررها بایشان میرسد و در بیت المال ایشانرا بجز صدقات مالی نیست پس حکمت شرع تقاضا میکند که این قسم را علاجی باشد صنف پنجم رقاب ست یعنی مکاتبان پس ایشانرا قدریکه از رق خلاص شوند باید داد و امام مالک گفته ست که غلامان را خرید کرده آزاد باید کرد فقیر گوید فک عانیکه اسیر باشد در دست کفار نیز محتمل ست والله اعلم صنف ششم غارمین ست و ایشان دو قسم اند قسمی برای حوائج قرض گرفته اند یا غرامت دم بر ایشان لازم شده ست و از ادای آن عاجز اند و قسمیکه قرض برای دفع خانه جنگی در میان قبایل بسبب خون یا غیر آن واقع شده کشیده اند پس در ادای آن دین بایشان داده شود اگرچه اغنیا باشند صنف هفتم فی سبیل الله و مراد از ایشان غزاة اند پس آنچه از سلاح و نفقه و کسوة و اسپ کفایت کند بایشان باید داد صنف هشتم ابناء سبیل ست یعنی مسافران پس هر که سفر مباح خواهد قدر ضرورت او را باید داد مسئله خدا تعالی فرمود للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله ازین آیة دانسته میشود که اگر مانع از اکتساب قدر حاجت فرض بالکفایه باشد مانند جهاد و تحصیل علم شرعی و تعلیم آن استحقاق سهم فقر را منع نمیکند و در حدیث آمده ست که سوال جایز ست کسی را که او را آفتی رسیده باشد تا آنکه سداد عیش دریابد و سداد عیش هر یکی دیگر ست ازینجا دانسته شد که لازم نیست کسب غیر لایق کردن و قدرت بر کسب نالایق استحقاق را ضرر نمیکند **باب لا تحل الصدقة لآل محمد صلے اللہ علیہ وسلم** حلال نیست صدقه برای آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم

مالك انه بلغه ان رسول الله صلے اللہ علیہ وسلم قال لا تحل الصدقة لآل محمد انما هی اوساخ الناس رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود حلال نیست زکوة آل محمد را صلے اللہ علیہ وسلم غیر ازین نیست که زکوة چرک مردمان ست مترجم گوید حلال نیست صدقه بنی هاشم را باتفاق علما و قال الشافعی بنو مطلب مثلهم و اختلاف دارند در موالی آل محمد صلعم بعضی منع مینمایند و بعضی جایز دارند

باب لا تحل الصدقة لغنی الا لخمسة حلال نیست زکوة دادن غنی را مگر پنج کس **مالك** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رسول الله صلے اللہ علیہ وسلم قال لا تحل الصدقة لغنی الا لخمسة لغاز فی سبیل الله او لعامل علیها او لغارم او لرجل اشتراها بماله او لرجل له جار مسکین فتصدق علی المسکین فاهدی المسکین للغنی رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمود

قلت لا تحل الصدقة لبنی هاشم عند اهل العلم کافة وقال الشافعی بنو المطلب مثلهم واختلفوا فی موالی آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم

قلت لا خلاف فی صورة تبدل الاملاک وکذا فی العامل وابن السبیل والغازی واما الغارم فتحل لهما الصدقة

وان کانا غنیین عند الشافعی وقال ابو حنیفة لا تحل الا اذا کانا فقیرین وظاهر الآیة مع الشافعی لان الله تعالی جعلهما قسیم الفقراء والمساکین

حلال نیست صدقہ ہیچ توانگر را مگر پنج کس را مرغازی را در راہ خدا تعالی یا عامل را بر صدقات یا قرضدار را یا مردیکہ خرید کرد

صدقہ را بمال خود یا مردیکہ مر او را ہمسایہ ہست مسکین پس صدقہ دادہ شد مسکین را پس مسکین ہدیہ داد آن غنی را کہ ہمسایہ اوست **باب کیف**

یصرف الصدقات الیہم چگونہ صرف کردہ شود صدقات بسوی ایشان قال مالک الامر عندنا فی قسم الصدقات

ان ذلک لا یکون الا علی وجہ الاجتہاد من الوالی فای الاصناف کانت فیہ الحاجۃ والعدد اوثر ذلک الصنف

بقدر ما یری الوالی وعسی ان ینتقل ذلک الی الصنف الآخر بعد عام او عامین او اعوام فیؤثر اہل الحاجۃ والعدد حیث

ما کان ذلک وعلی ہذا ادرکت من ارضی من اہل العلم گفت مالک حکمی کہ مقرر و مسلم الثبوت ہست نزدیک ما در قسمت صدقات

آن را کہ این قسمت نباشد مگر بروجہ اجتہاد از والی پس ہر کدام صنفی کہ در آن احتیاج باشد و کثرت باشد زیادہ دہد آن صنف را

باندازہ کہ صلاح بیند والی و شاید کہ منتقل شود این زیادت دادن بسوی صنف دیگر بعد یک سال یا دو سال یا چند سال پس باید

زیادت دہد صاحب حاجت را و صاحب کثرت را ہر جا کہ این خصلت باشد یعنی در ہر صنفی کہ باشد و بر ہمین قول یافتم کسی را کہ

پسند میکردم از اہل علم مترجم گوید واجب است نزد شافعی استیعاب اصناف ہشتگانہ اگر باشد آنجا عاملی و الا بر ہفت صنف

صرف باید کرد و واجب ہست برابر کردن قسمت در میان جمیع اصناف نہ در میان احاد صنف و نزد ابو حنیفہ جایز است

صرف کل بسوی یک صنف یا بسوی یک شخص **باب** النہی عن السوال لمن یقدر علی الکسب او عندہ قوۃ او اوقیۃ در بیان منع از

سوال مر کسی را کہ قدرت میدارد بر کسب یا نزد او باشد بقدر یک اوقیہ **مالک** عن عبد اللہ بن ابی بکر عن ابیہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

استعمل رجلا من بنی عبد الاشہل علی الصدقۃ فلما قدم سالہ ابلا من الصدقۃ فغضب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

حتی عرف الغضب فی وجہہ وکان مما یعرف بہ الغضب فی وجہہ ان تحمر عیناہ ثم قال ان الرجل لیسالنی ما لا یصلح لی ولا لہ فان

منعتہ کرہت المنع وان اعطیتہ اعطیتہ ما لا یصلح لی ولا لہ فقال الرجل یا رسول اللہ لا اسالک منہا شیئا ابدا

رسول اللہ صلعم عامل ساخت مردی را از بنی عبد الاشہل بر زکوۃ پس وقتیکہ آمد آن مرد سوال کرد از آنحضرت صلعم بعضے شتران از مال زکوۃ

پس خشم گرفت آنحضرت صلعم تا آنکہ شناختہ شد آثار خشم در روی مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و از جملہ آنچہ شناختہ میشد اثر غضب را

در روی مبارک وی صلی اللہ علیہ وسلم آن بود کہ سرخ میشدند چشمان مبارک او و بعد از آن فرمود ہر آئینہ مرد سوال میکند

مرا آنچہ لایق نیست مرا کہ بدہم و نہ او را کہ بگیرد پس اگر ندہم او را مکروہ میدارم ندادن و اگر بدہم دادہ باشم او را

چیزیکہ لایق نیست مرا و نہ او را پس گفت آن مرد یا رسول اللہ سوال نکنم از تو چیزی از زکوۃ ہیچگاہ **مالک** عن ابی الزناد

عن الاعرج عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال والذی نفسی بیدہ لان یاخذ احدکم حبلہ فیحتطب علی

ظہرہ خیر من ان یاتی رجلا اعطاہ اللہ من فضلہ فیسالہ اعطاہ او منعہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود قسم بذاتیکہ

نفس من در دست اوست آنکه بگیرد یکی از شما رسن خود را پس هیمه بیارد بر پشت خود بهتر است از آنکه بیاید پیش کسیکه داده است
او را خدا تعالی از فضل خود پس سوال کند او را پس بدهد یا منع کند او را مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن رجل
من بني اسد انه قال نزلت انا واهلي ببقيع الغرقد فقال لي اهلي اذهب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسل لنا شيئا
ناكله وجعلوا يذكرون من حاجتهم فذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فوجدت عنده رجلا يسأله ورسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول لا اجد ما اعطيك فتولى الرجل وهو مغضب وهو يقول لعمري انك لتعطي من شئت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انه ليغضب علي ان لا اجد ما اعطيه من سأل منكم وله اوقية او عدلها فقد سأل الحافا قال الاسدي فقلت للقحة لنا
خير من اوقية قال مالك والاوقية اربعون درهما قال فرجعت ولم اسأله فقدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ذلك
بشعير وزبيب فقسم لنا منه حتى اغنانا الله مردی از قبیله بنی اسد گفت که نازل شدم من و اهل من در بقیع
غرقد پس گفت اهل من برو پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کن او را چیزی برای ما تا بخوریم آنرا و شروع
کردند ذکر کردن حاجت خود را پس رفتم بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس یافتم نزدیک او مردی را که سوال میکرد
او را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود نمی یابم چیزی را که بدهم ترا پس رو گردانید آن مرد و حالانکه خشم گرفته بود
و میگفت قسم بزندگانی من هر آئینه تو میدهی هر کرا میخواهی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آئینه مرد خشم گرفت
بر من از جهت آنکه چرا نمی یابم چیزی که بدهم او را کسیکه سوال کند از شما و او راست بقدر اوقیه یعنی مالک یک اوقیه یا شبه
پس هر آئینه سوال کرد سوال الحاف یعنی الحاح که ممنوع است گفت اسدی ناقه شیردار ما بهتر است از اوقیه یعنی در دل خود
گذرانید گفت پس بازگشتم و سوال نکردم پس آورده شد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن شعیر و زبیب پس قسمت کرد
برای ما از آن تا آنکه بی نیاز گردانید ما را خدا تعالی

باب ثواب الصدقة

در بیان ثواب صدقه مالك عن يحيى بن سعيد
عن ابي الحباب سعيد بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من تصدق بصدقة من كسب طيب ولا يقبل الله الا طيبا
كان انما يضعها في كف الرحمن يربيها كما يربي احدكم فلوه او فصيله حتى تكون مثل الجبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
کسیکه تصدق کند بصدقه که حاصل شده باشد از کسب حلال و قبول نمیکند خدا تعالی مگر حلال را غیر آن نیست
که گویا مینهد آن صدقه را در دست رحمن جل جلاله می پرورد او را چنانچه می پرورد یکی از شما بچه اسپ یا بچه شتر
خود را تا آنکه میشود مانند کوه

كتاب الصيام

قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا كتب عليكم الصيام كما كتب
على الذين من قبلكم لعلكم تتقون اياما معدودات فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام
اخر وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين فمن تطوع خيرا فهو خير له وان تصوموا

٢٢١ مرزوقين من الغني دفعة وفي الغني قلة والاحتطاب لمن كان قويا حاذقا في الاحتطاب اولى من ان يسال غيره الامام وعلى هذا القياس غيرهما ١٢

خیر لکم ان کنتم تعلمون ۞ شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدی للناس و بینات من الهدی والفرقان فمن شهد منکم الشهر

فلیصمه ومن کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر ولتکملوا العدة ولتکبروا الله علی

ما هداکم ولعلکم تشکرون ۞ واذا سالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی

لعلهم یرشدون ۞ احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم هن لباس لکم وانتم لباس لهن علم الله انکم

کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم وعفا عنکم فالآن باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم وکلوا واشربوا حتی

یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل ولا تباشروهن وانتم عاکفون

فی المساجد تلک حدود الله فلا تقربوها کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون ۞

ای مسلمانان فرض کرده شده بر شما روزه داشتن چنانچه فرض کرده شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی
اهل کتاب تا بود که شما پرهیزگاری کنید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن در روزهای شمرده شده یعنی روزهای اندک
پس هر که باشد از شما بیمار یا مسافر و افطار کرد پس واجب است بروی عدد روزها که افطار کرده است از روزهای دیگر و بر آنانکه
نمی توانستند روزه داشتن فدیه است که عبارت از طعام یک مسکین است و این ترجمه بنا بر آنست که لا مقدر باشد یعنی لا یطیقونه
یا و بر آنانکه میتوانستند روزه داشتن و روزه نمیدارند فدیه است که عبارت از طعام یک مسکین است و این ترجمه بنا بر آن است
که لا مقدر نباشد پس بر وجه اول آیة در شیخ فانی که طاقت روزه ندارد نازل شده است و محکم است و بر وجه ثانی منسوخ است
در اول اسلام اختیار بود در روزه داشتن و فدیه دادن بعد از آن منسوخ شد بآیة فمن شهد منکم الشهر و مترجم گوید همین وجه ثانی
از سلف منقول است و قلق خاطر از هر دو نمیرود زیرا که حذف لا جایز در آن جاست که معنی مشتبه نشود و اینجا معنے مشتبه می شود
و لهذا جمعی عظیم از سلف قائل شده اند بوجه ثانی و فرود آوردن آیة بامعنی یا وجود ابا لفظ گویا برهم کردن تفسیر آیة هست
پس از معانی قرآن برخیزد و آنانکه قائل بنسخ شده اند زیاده از مفهوم آیة و عمل مستمر مسلمین بر ایشان نیست و وجوب قبول النسخ
درین صورت اگرچه از صحابی منقول شود محل نظرست زیرا که امر اجتهادیست پس وجهی دیگر بر خاطر این فقیر ریختند که قلق از آن
برخاست والله اعلم یعنی و واجب است فدیه بنفس خود یا بنفس ولد و مملوک خود و آن فدیه طعام یک مسکین یعنی فراخور یک مسکین
با اهل او باشد بر آنانکه طاقت دادن آن فدیه دارند پس مراد صدقة الفطرست که در هر سال یکبار در روز فطر از خود و ولد
و مملوک خود می باید داد و تسمیه او بفدیه بجهت آنست که اتفاقی آدمی تا یک سال نعمتی است عظیم عوض آن اشباع یک مسکین است
با عیال او پس آنحضرت صلعم تقدیر فرموده اند آنرا بیک صاع از قوت بلد یا نیم صاع از گندم و یک صاع از خرما و جو و ضمار
قبل از ذکر بجهت آنست که مرجع مقدم است مرتبة چنانکه فی داره زید و ضرب غلامه عمرو و تذکیر ضمیر بجهت آنست که سیل یعنی کرده اند

زیرا که فدیه بیان طعام مسکین ست کما قال الله تعالی وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه پس هر که بطریق
طاعت بکند عمل خیر را یعنی زیاده از قدر واجب در فدیه پس این عمل بهتر است برای او و روزه داشتن بهتر است برای شما
اگر میدانید که بهتر است پس باز نمانید از روزه داشتن و این کلام تنبیه است که روزه داشتن شاق است بر نفس پس خدا تعالی فرمود که در حق
اخرویه نظر باید کرد و از لذة جسمانی نظر میباید پوشید ماه رمضان است که نازل کرده شد در وی قرآن در حالیکه وی راه نماینده است مردمان را
و در حالیکه آیات واضح است نازل شده برای هدایت و فرق در حق و باطل پس هر که حاضر شود باین ماه باید که روزه دارد آنرا و هر که باشد بیمار یا مسافر پس واجب است بر وی
عدد روزها که افطار کرده است از روزهای دیگر یعنی ماه دیگر و این کلمه تکرار نیست بلکه اعاده آن برای دفع توهم نسخ است
بعموم من شهد میخواهد خدا تعالی در حق شما آسانی و نمیخواهد در حق شما دشواری یعنی در شرایع آسانی کرده است و لهذا افطار
مریض و مسافر جایز داشته و میخواهد که کامل کنید شمار را یعنی امر تشریع است که کامل کنید شمار روزها فائته در قضا و میخواهد که
بالله اکبر یاد کنید خدا را بشکر آنکه هدایت کرد شما را یعنی امر کرد با گفتن تکبیر روز فطر در نماز و غیر آن بعد اکمال رمضان و تا بود
که شکر کنید و وقتیکه بپرسند ترا بندگان من از احوال من پس مضمون این کلمه برسان که هر آئینه من نزدیکم قبول میکنم دعای
دعا کننده وقتیکه دعا کند مرا پس باید که قبول کنند ایشان گفته مرا و باید که ایمان آرند بمن تا بود که ایشان راه یابند
و این امر در اصل معنی مربوط است بقول او تعالی یرید الله بکم الیسر یعنی امر میکند شما را با کمال عدة در قضا و بتکبیر امر میکند
بدعا بپذیرفتن احکام الهی والله اعلم فصل باجنبی نیست در مبحث صوم حلال کرده شد برای شما شب روزه ها متصل شدن
بسوی زنان خود یعنی جماع زنان زنان لباس اند برای شما یعنی بسبب عفت شما اند و شما بمنزله لباس اید یعنی سبب عفت اید
برای ایشان دانسته است خدا تعالی که شما خیانت میکردید در حق خویش یعنی معصیت میکردید به جماع پس مهربانی کرد بر شما و عفو نمود از شما پس
الکنون جماع کنید با ایشان و طلب کنید آنچه نوشته است خدا تعالی برای شما یعنی طلب ولد کنید و بخورید و بنوشید تا آنکه ظاهر شود برای شما
رشته سفید ممتاز شده از رشته سیاه رشته سفید عبارت از فجر صادق است تشبیه داده است خدا تعالی سفیدی اول صبح
صادق را برشته سفید و آنچه بالای آن صبح باشد از سیاهی برشته سیاه بعد از آن تمام کنید امساک را تا داخل شدن
شب یعنی غروب آفتاب و جماع نکنید با زنان حالانکه شما معتکف باشید در مسجدها مباشرت بمعتکف و اکل و شرب و جماع
در صوم حدهای مقرر کرده خداست یعنی منهیات اوست پس نزدیک مشوید بآنها همچنین بیان میکند خدا تعالی نشانهای
خود را برای مردمان تا بود که پرهیزگار شوند مترجم گوید درین آیات خدا تعالی جمع کرده است جمله عظیمه از احکام صوم و ما میخواهیم
که پاره از آن ذکر کنیم پس کلمه کتب علیکم الصیام دلالت میکند بر فرضیت صوم چنانچه کلمه کتب در سائر قرآن نیز بر وجوب دلالت
میکند و این کلمه نص است بر فرضیت و صوم در اصل لغت امساک است و در شرع امساک از اکل و شرب و جماع است از ابتدای

فجر صادق تا غروب آفتاب بنیت قربت و غیر نیت در آیه فالآن باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم مصرح مبین شده

و نیت قربت ماخوذ ست از حدیث انما الاعمال بالنیات و از آیه وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین

و وقت آن از شهر رمضان ست و آن بحساب عرب که نزول قرآن بلغت ایشان ست از رویت هلال ست تا رویت هلال ثانی

و اگر مریض باشد یا مسافر او را رخصت ست که افطار کند و شمار فائت از عدد رمضان روزه گیرد و معتبر در قضا عدد ست کما

در طول و قصر و حر و برد و صدقه فطر فرض ست بر هر که طاقت اداء آن دارد و آنحضرت صلعم آنرا تعیین کرده اند بمقداری چنانکه

بیاید و اکثار تکبیر در عید الفطر مطلوب است چه در نماز و چه در غیر آن و این کلمه الیست عامه اگر هفت تکبیر گویند در رکعه اول

و پنج در ثانیه میتواند شد و اگر چهار گویند در هر رکعه میتواند شد و در شبهای رمضان جایز ست جماع چنانکه جائز ست اکل

و شرب و اعتکاف یکی از قربات مشروعه ست و جماع حرام ست بر معتکف و مقام آن بودن اوست در مسجد پس حرام باشد

در مسجد اگرچه بغیر اعتکاف باشد و الله اعلم مسئله یکی از ارکان صوم نیت ست بحدیث انما الاعمال بالنیات و سابق

اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر را تفتیشی ست زیرا که خالی نیست از آنکه معنی نیت در این حدیث قصد فعل باشد بتعیین

آن یا قصد قربت بخدا تعالی و قصد قربت اگرچه بقصد علت غائیه ست از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ تواند بود

بتفسیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فمن کانت هجرته الی الله الحدیث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابه نیت مبهم کردند

و آنحضرت صلعم جایز داشتند اسقاط احتمال اول و ثالث میکند پس ظاهر است که قصد فعل امر جبلی ست شارع متوجه آن نشد بلکه مراد

فرضیه اخلاص ست و آن باضافه فعل باشد بخدا تعالی از جهه امتثال امر یا قصد قربت باو یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او

و الله اعلم و هر روزه طاعتی جدا است و لهذا گاهی مباح میشود و فطر بعضی ایام و واجب میشود صوم بعض آخر پس نیت هر روز

واجب است و تبییت نیت در فرض واجب است چنانکه بیاید متصل ساختن آن باول جزء صوم یا ایقاع آن در جزئی خاص

از لیل مانند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا امساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادة مستمره مردم ست نوم عند اول جزء شب

و نوم آخر شب و در اشتراط این چیزها حرج عظیم ست و از صاحب شرع نصی بآن ظاهر نشد با وجود شدة حاجت و معلوم

بودن کثرت وقوع آن پس این تقریریست از شارع بران عادة مستمره و اگر شک کند در نیت صوم پس نیت صوم

صحیح نباشد و اگر نیت صوم جازم باشد و تردد در فرضیته دارد و ظاهر شد که رمضان ست بنا بر آنچه گفتیم ظاهر است که روزه

از رمضان واقع شود و تحری یوم الشک بصوم بجهت معنی رمضان نفل باشد یا فرض باشد منهی ست بحدیث ترمذی عن عمار

من صام یوم الشک فقد عصی ابا القاسم صلی الله علیه وسلم و علت نهی آنست که این تعمق ست در دین و اگر لیله ثلثین از رمضان

نیت کند و میداند که اگر ثابت شد هلال ثلثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از آن چاره نیست پس اینقدر شک معفو باشد

ضروریة در کن دیگر امساک ست از جماع واکل وشرب بنص قرآن چنانکه گذشت ولاحق کرده شد به سنت چنانکه روایت خواهیم کرد
امساک از استقاء و تنقیح کرده اند اکل وشرب را بوصول العین من الخارج الی ما یسمی جوفا من طریق منفذ مفتوح وقیل الی جوف
فیه تحلیل الغذاء و وصول هوا بحلق وبوی مشک بدماغ غیر مفطرست زیراکه عین نیست وطلا کردن دوا بر سر وشکم و پاشیدن
آب بر سر و مالیدن دهن وکشیدن سرمه در چشم غیر مفطرست زیراکه از راه منفذ مفتوح نیست بلکه از راه مسامات و بر قول اول
تقطیر دوا در گوش و احلیل مفطرست نه بر ثانی و بلع ریقی که داخل فم ست یا بر زبان ست از وی جدا نشده اگرچه زبان را
برآورده باشد مفطر نیست زیراکه شارع فم را در بحکم داخل اعتبار کرده ست و فم دو شبه دارد شبهی بداخل و شبهی بخارج پس شارع
حکم فرمود که وصول رطوبت بحلق مفسد نیست تا وقتیکه بلع نکند و مراد از فم قدریست که چون شفتین را بهم آرند بوجهی که
بی تکلف میباشد دیده نشود پس اگر ریق را بیرون از ان حد آرند و باز فرو برند روزه باطل شود بخلاف برآوردن زبان
با آنچه بر وی است از رطوبت و ریق که بلع او روزه را نمی شکند زیراکه از معدن خود تجاوز نکرده ست و اگر در دهان جزوی از
طعام باقیمانده و در اثنای روزه همراه ریق فرو رفت اگر از تمیز او عاجز ست ضرر نمیکند زیراکه ملحق بریق ست و داخل در عدد آن
او و سنت ازین عام تخصیص کرده ست خوردن و نوشیدن بنسیان در حدیث شیخین آمده من نسی هو صایم فاکل او شرب
فلیتم صومه فانما اطعمه الله وسقاه و اما جماع بمنزله اکل ست درین باب یا نه ظاهر آنست که بمنزله اوست و اما سبق آب حالت
مضمضه و استنشاق بغیر قصد بمنزله نسیان ست یا نه ظاهر آنست که بمنزله نسیان ست اگر مبالغه نکرده ست و اگر مبالغه کند روزه میشکند زیراکه قصد فعلی منهی عنه
بوجهیکه غالبا منجر میشود بوصول عین بمنزله عمد ست و مبالغه صائم در مضمضه در حدیث ممنوع شده ست و اما اگر کسی باکراه در روزه
طعام خورد روزه اش می شکند یا نه ظاهر آنست که می شکند زیراکه عدم تاثیر چیزی که در ان اکراه کنند در مواضع بسیار دانسته شد
از کفر و طلاق وغیر آن و معنی جماع دخول سر ذکرست در فرج و استمنا بمباشرت در حکم آنست نه بفکر و نظر بشهوت که وی باحتلام
اشبه ست و وجه این تنقیح آنست که در قرآن لفظ اکل وشرب وارد شد و معلوم شد که اغتسال روزه را نمی شکند و جامع در میان
این دو بوجهی که مخالف اغتسال باشد وصول عین ست بجوف از راه منفذ مفتوح و فقیر را درینجا بحث ست بلکه امر جامع وصول
عین ست از راه حلقوم و دوا پاشیدن از زخم یا تقطیر در احلیل را البته اکل وشرب نتوان گفت و فی صحیح البخاری قال الحسن
لا باس بالسعوط للصائم ان لم یصل الی حلقه لیکن در سعوط وصول بحلق اکثر ست و بغیر اختیار میرسد بخلاف فم که بغیر بلع نمیرسد
ازینجهت احتیاط منع اوست و قضا برای او و همچنین حقنه محمول ست بر شرب از جهت وصول با معا و معده که مقصد شرب ست
بمنزله استمنا از جماع وغیر این دو مسئله را بر اکل وشرب حمل کردن تکلف شدید ست والله اعلم و شرط ادای صوم اسلام
و عقل ست و نقا از حیض و نفاس اما اسلام بجهت آنکه صوم طاعت ست و طاعت کافر حبط میشود بنص قرآن و اما عقل پس از جهت آنکه طاعت

بدون قصد و تمیز مطیع است بلی آید پس مجنون را روزه نیست اگرچه امساک کند و استیعاب روز بقصد علم صوم خود البته ضروری نیست از جهت ثبوت نوم در روزه و ابا قصد علم یک لحظه ضروری هست یا نه در نوم مستغرق نهار و اغمای مستغرق تردد است و احتیاطاً قضا لازم

است و در حدیث وارد شده فانهن اوحصن لا یصلین و لا یصمن از ینجا معلوم میشود که درینحالت صوم و صلوة صحیح نیست و شرط وجوب آن عقل و بلوغ است اگرچه حایض و نفسا باشد یا مریض و مسافر و ایشان قضا کنند و بر کافر چون مسلمان شود قضا لازم نیست

بحدیث الاسلام یجب ما قبله آری وجوب برای ظاهر میشود در عقاب آخرت **باب** فضل الصوم در فضیلت روزه **مالک** عن ابی

الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلے الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من

ریح المسك انما یذر شهوته و طعامه و شرابه من اجلی فالصیام لی وانا اجزی به کل حسنة بعشر امثالها الی سبعمائة ضعف

الا الصیام فهو لی وانا اجزی به از ابو هریره مرویست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قسم بکسی که نفس من در دست قدرت

اوست هر آئینه بوی دهان روزه دار خوشتر است نزدیک خدا تعالی از بوی مشک خدا تعالی میفرماید غیر ازین نیست که میگذارد شهوت

خود را یعنی جماع را و طعام خود را و شراب خود را برای من پس روزه برای من است و من جزا دهم او را العوض صوم هر حسنه داده میشود

بده چند آن تا هفتصد چند مگر روزه پس آن برای من است و من جزا دهم بعوض او **باب** فضل شهر رمضان در بیان فضیلت

ماه رمضان **مالک** عن عمه ابی سهیل بن مالک عن ابیه عن ابی هریرة انه قال اذا دخل رمضان فتحت ابواب الجنة

وغلقت ابواب النار وصفدت الشیاطین ابو هریره گفت وقتیکه در آید رمضان کشاده کرده میشود دروازه های بهشت

بسته میگردد دروازه های دوزخ و در زنجیر کرده میشوند شیطانان **باب** یجب الصوم والفطر برؤیة الهلال فان غم الهلال

ثم صاموا او افطروا او اجب است گرفتن روزه بدیدن هلال و افطار نیز پس اگر پنهان شود ماه تمام کنند سی روزه از شعبان

بعد از آن روزه گیرند یا از رمضان بعد از آن افطار کنند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلے الله

علیه وسلم ذکر رمضان فقال لا تصوموا حتی تروا الهلال ولا تفطروا حتی تروه فان غم علیکم فاقدروا له رسول الله صلی الله

علیه وسلم ذکر کرد رمضان را پس فرمود روزه مگیرید تا آنکه به بینید ماه را و روزه مکشائید تا آنکه به بینید ماه را پس اگر

پنهان کرده شود از شما پس اندازه کنید برای او و مراد از اندازه کردن آنست که سی روز از شعبان تمام کنند و بعد از آن

رمضان اعتبار کنند و ماه عید اگر مغموم شود سی روزه تمام کنند بعد از آن عید را اعتبار کنند و در روایت دیگر صریحاً وارد شده

فاکملوا ثلثین **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلے الله علیه وسلم قال الشهر تسع وعشرون

فلا تصوموا حتی تروا الهلال ولا تفطروا حتی تروه فان غم علیکم فاقدروا له رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ماه در بعض

احیان بیست و نه روز میشود پس روزه مگیرید تا به بینید ماه را و روزه مکشائید تا آنکه به بینید ماه را پس اگر پنهان کرده شود از شما

قلت الخلوف تغیر طعم الفم و ریحه لسبب الجوع و معنی کونه اطیب عند الله رضاء الله تعالی به

و معنی قوله وانا اجزی به اختصاص التشریف والتعظیم ۱۲

۱۴۱۳۲ ۱۲

قلت قوله صفدت الشیاطین ای شدت بالاغلال والتصفید کما فی مجمع البحار ۱۲

اندازہ کنید برای آن **مالک** عن ثور بن زید الدیلی عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم ذکر رمضان
فقال لا تصوموا حتی تروا الهلال ولا تفطروا حتی تروه فان غم علیکم فاکملوا العدد ثلثین رسول الله صلی الله علیہ وسلم
ذکر کرد رمضان را پس فرمود روزه مگیرید تا آنکه ببینید ماه را و روزه مکشائید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر هلال پنهان کرده شود
از شما پس تمام کنید شمار ماه را که عبارة از سی روز است **مالک** انه بلغه ان الهلال رئی فی زمان عثمان بن عفان بعشی
فلم یفطر عثمان حتی امسی وغابت الشمس خبر رسید امام مالک را که هلال دیده شد در زمان حضرت عثمان بن عفان در وقت عشی
یعنی بعد نیمروز پس روزه نکشاد عثمان تا آنکه در شام داخل شد و غائب گشت آفتاب مترجم گوید رضی الله عنه که مراد از نزد و نه
که همه احدا واحدا به بیند زیرا که در حدیث ابو داؤد آمده است عن ابن عمر اخبرت رسول الله صلی الله علیہ وسلم انی رایت الهلال
فصام وامر بصیامہ پس بنا بر اخبار واقع میشوند بود الا در الصورت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ندیده باشند و نه جم غفیر پس معنی کلام
اینست که حتی یری بعضکم و در قرآن عظیم آمده است ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا پس میباید که مخبر عدل باشد و اگرچه یکی باشد
چنانکه مضمون حدیث ابن عمر دلالت کرد و اگرچه پیش قاضی گواهی نداد بجهة سکوت از آن در حدیث **مسئلہ** اگر هلال در یک شهر
دیده شد و در شهر دیگر تفحص کردند و ندیدند اگر آن شهر قریب است لازم است حکم رؤیه ایشان و اگر بعید است لازم نیست بحدیث
ابن عباس و بقیاس بر مسئلہ فطر و حج که در حدیث منصوص شده و ظاهر آنست که مراد از بعد مسافت قصر است و ایراد کرده نشود
که مسافة قصر را با امر هلال هیچ تعلق نیست زیرا که مشروعیت اکتفای هر ناحیه برؤیه خود از جهة حرج است در تکلیف بابلاغ اخبار
نه از جهة اختلاف مطالع و حادثه قاضیه است بتبلیغ اخبار در مواضع قریبه پس اگر از آخر شهر یکه در آن رؤیه متحقق شد بدور
مرحله باشد حکم آن لازم نیست **باب** لا صوم لمن لم یبیت الصوم روزه نیست کسی را که نیت روزه در شب نکرده است **مالک**
عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان یقول لا یصوم الا من اجمع الصیام قبل الفجر عبد الله بن عمر میگفت روزه ندارد مگر
کسیکه عزم کرده است روزه را پیش از فجر صادق **مالک** عن ابن شهاب عن عائشة وحفصة زوجی النبی صلی الله
علیه وسلم مثل ذلک ابن شهاب از حضرت عائشه و حضرت حفصه رضی الله تعالی عنهما همچنین روایت کرده است مترجم گوید
این حکم نزدیک جمهور اهل علم مخصوص بفرض است و صوم نفل را در روز درست است که نیت کند بلکه بغوی از حذیفه نقل کرده
است که بخاطر او گذشت که روزه بگیرد بعد زوال آفتاب پس روزه گرفت و حدیث ابن عمر مرفوع است بروایة دارقطنی
و گفته است رواته ثقات و آن متصل است بحدیث ترمذی و دارقطنی و بیهقی عن عائشة دخل صلی الله علیه وسلم علیها ذات
یوم فقال هل عندک شیء قالت لا قال فانی اذا اصوم و در صحة این صوم شرط است امساک از مفطرات در اول نهار
باب یاکل ویشرب حتی یتبین له الصبح المستطیر بخورد و بنوشد تا آنکه ظاهر شود صبح منتشر یعنی صادق **مالک**

عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان بلالا ینادی بلیل فکلوا واشربوا حتی ینادی ابن ام مکتوم
رسول الله صلعم فرمود هر آئینه بلال اذان میگوید در شب یعنی قبل از صبح صادق پس بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید ابن ام مکتوم

مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان بلالا ینادی بلیل فکلوا واشربوا حتی

ینادی ابن ام مکتوم قال وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی لا ینادی حتی یقال له اصبحت اصبحت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
هر آئینه بلال اذان میگوید در شب پس بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید ابن ام مکتوم گفت ابن شهاب و بود ابن ام مکتوم مرد نابینا
اذان نمی گفت تا آنکه گفته میشد او را در صبح داخل شدی مترجم گوید رضی الله عنه ا معنی ماخوذ ست از آیه حتی یتبین لکم الخیط و
تبیین لکم آن نیست که این شخص بعینه بداند بلکه بوجهی متحقق گردد بر افق که بنی آدم را در ان اشتباه نباشد اگرچه کسیکه بصارت
ندارد یا اعمال حس در رویت افق نکند نمی بیند مسئله اگر فجر طالع شد و در دهان شخصی طعام ست پس آنرا بیندازد یا در حال
جماع ست پس ذکر را منزع کرد بوجهی که مقارن تبیین صبح امساک نمود روزه وی درست ست باب ما جاء فی تعجیل الفطر و تاخیر

السحور مستحب ست شتاب کردن افطار یعنی بمجرد غروب آفتاب و موخر کردن خوردن طعام سحور را مالک عن ابی حازم بن

دینار عن سهل بن سعد الساعدی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود که مردمان همیشه بخیر خواهند بود مادام که تعجیل کنند فطار را مالک عن عبد الرحمن بن حرملة الاسلمی

عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یزال الناس بخیر ما عجلوا الفطر رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه مردمان بخیر خواهند بود مادام که شتاب کنند فطار را مالک عن عبد الکریم بن ابی
المخارق من کلام النبوة تعجیل الفطر والاستیناء بالسحور مختصر عبد الکریم بن ابی المخارق روایت کرد که از مضمون
کلام نبوت ست شتاب افطار کردن و تاخیر کردن طعام سحور مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن ان

عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان کانا یصلیان المغرب حین ینظران الی اللیل الاسود قبل ان یفطرا ثم یفطران
بعد الصلوة وذلک فی رمضان عمر بن الخطاب و عثمان ابن عفان میگذاردند نماز مغرب را وقتیکه نظر میکردند بسوی
شب سیاه پیش از آنکه افطار کنند باز افطار میکردند بعد از نماز و این واقعه در رمضان بود باب صیام من اصبح
جنبا صحیح ست روزه کسی که بصبح درآمد حالانکه وی با جنابت ست غسل نکرده ست مالک عن سمی مولی ابی بکر بن
عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن عائشة وام سلمة زوجی النبی صلی الله علیه وسلم انهما قالتا ان کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصبح جنبا من جماع غیر احتلام ثم یصوم حضرت عائشه و ام سلمه رض میگفتند که هر آئینه آنحضرت صلعم
بصبح در می آمد در ان حال که با جنابت بود بسبب جماع نه بسبب احتلام بعد از ان روزه میگرفت یعنی روزه را صحیح

ميد السنت **مالك** عن عبد الله بن سعيد عن ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن عائشة وام سلمة زوجي

النبي صلى الله عليه وسلم انهما قالتا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصبح جنبا من جماع غير احتلام في رمضان ثم يصوم

حضرت عائشه وام سلمه رضی الله عنهما میگفتند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بصبح درمی آمد درانحال که باجنابت بود بسبب جماع

نه بسبب احتلام بعد ازان روزه میگرفت **مالك** عن عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر الانصاري عن ابي يونس مولى عائشة عن عائشة

ان رجلا قال لرسول الله صلى الله عليه وسلم وهو واقف على الباب وانا اسمع يا رسول الله اني اصبح جنبا وانا اريد

الصيام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا اصبح جنبا وانا اريد الصيام فاغتسل واصوم فقال له الرجل يا رسول الله

انك لست مثلنا قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال والله

اني لارجو ان اكون اخشاكم لله واعلمكم بما اتقي حضرت عائشه فرمود که شخصی گفت در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وآنحضرت

ایستاده بودند بر دروازه ومن می شنیدم یا رسول الله هر آئینه من بصبح درمی آیم حالانکه من باجنابتم ومن اراده صوم

دارم پس فرمود او را رسول الله صلعم ومن بصبح درمی آیم وحالانکه من باجنابتم ومن اراده صوم دارم پس غسل میکنم

وروزه میگیرم پس گفت او را آن شخص یا رسول الله هر آئینه تو نیستی مانند ما هر آئینه آمرزیده است ترا خدا تعالی آنچه پیش

ازین گذشت از گناه تو وآنچه مؤخر شد پس خشم گرفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفرمود والله هر آئینه من امید میدارم که

باشم ترسنده ترین شما از خدا ودانا ترین شما بآنچیز که پرهیز کنم ازان **مالك** عن سمي مولى ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث

بن هشام انه سمع ابا بكر بن عبد الرحمن يقول كنت انا وابي عند مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ان ابا هريرة

يقول من اصبح جنبا افطر ذلك اليوم فقال مروان اقسمت عليك يا عبد الرحمن لتذهبن الى امي المؤمنين عائشة

وام سلمة فلتسالنهما عن ذلك فذهب عبد الرحمن وذهبت معه حتى دخلنا على عائشة فسلم عليها عبد الرحمن

ثم قال يا ام المؤمنين انا كنا عند مروان بن الحكم فذكر له ان ابا هريرة يقول من اصبح جنبا افطر ذلك اليوم قالت

عائشة ليس كما قال ابو هريرة يا عبد الرحمن اترغب عما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع قال عبد الرحمن لا والله

قالت عائشة فاشهد على رسول الله صلى الله عليه وسلم انه كان يصبح جنبا من جماع غير احتلام ثم يصوم ذلك اليوم قال ثم

خرجنا حتى دخلنا على ام سلمة فسالها عن ذلك فقالت مثل ما قالت عائشة قال فخرجنا حتى جئنا مروان بن الحكم فذكر له

عبد الرحمن ما قالتا فقال مروان اقسمت عليك يا ابا محمد لتركبن دابتي فانها بالباب فلتذهبن الى ابي هريرة فانه بارضه

بالعقيق فلتخبرنه بذلك فركب عبد الرحمن وركبت معه حتى اتينا ابا هريرة فتحدث معه عبد الرحمن ساعة ثم ذكر له ذلك فقال ابو هريرة

لا علم لي بذلك انما اخبرنيه مخبر ابو بكر بن عبد الرحمن گفت که بودم من وپدر من پیش مروان وامیر مدینه بود پس ذکر کرده شد پیش او

که ابوهریره میگوید هر که بصبح درآید و او با جنابت ست افطار کند آن روز را پس گفت مروان قسم میدهم ترا ای عبدالرحمن که بروی
بسوی حضرت عائشه و ام سلمه پس سوال کنی ایشان را ازین مسئله پس رفت عبدالرحمن و رفتم من نیز همراه او تا آنکه درآمدیم بر
حضرت عائشه پس سلام گفت بروی عبدالرحمن بعد ازان گفت یا ام المومنین هر آئینه ما بودیم نزدیک مروان پس ذکر
کرده شد پیش او که ابوهریره میگوید که هر که بصبح درآید و او با جنابت ست افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه نیست
انچنانچه گفته ست ابوهریره ای عبدالرحمن آیا اعراض میکنی از انچه میکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عبدالرحمن
اعراض نمیکنم بخدا قسم گفت حضرت عائشه پس گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که وی بصبح درمی آمد و او
با جنابت بود بسبب جماع نه از احتلام بعد ازان روزه میگرفت آن روز را گفت ابوبکر بعد ازان برآمدیم تا آنکه داخل شدیم
بر ام سلمه پس سوال کرد عبدالرحمن او را ازین مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس برآمدیم تا آنکه آمدیم پیش
مروان پس ذکر کرد عبدالرحمن نزد او انچه حضرت عائشه و ام سلمه گفتند پس گفت مروان قسم دادم ترا ای ابامحمد که
سوار شوی بر جانور من پس هر آئینه استاده ست بر دروازه پس برو بسوی ابوهریره پس هر آئینه او در زمین خود ست
در وادی عقیق پس خبر کن او را باین ماجرا پس سوار شد عبدالرحمن و سوار شدم من همراه او تا آنکه آمدیم نزدیک ابوهریره
پس سخن گفت با او عبدالرحمن ساعتی بعد ازان ذکر کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابوهریره علم تحقیق نیست مرا باین مسئله
غیر ازین نیست که خبر داده مرا خبر دهنده **باب** اختلفوا فی القبلة للصائم والاقوی ان ترکها اولی الا لمن اراد
بیان الجواز او انکر الترخص اختلاف کرده اند سلف در قبله صائم و اقوی آنست که ترک قبله بهتر ست مگر در حق کسیکه اراده
کرد بیان جواز را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم کردند یا انکار کرد عمل بر رخصت را چنانکه سائل کرد در قصه که می آید **مالک**

عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان رجلا قبل امرأته وهو صائم فی رمضان فوجد من ذلك وجدا شدیدا فارسل
امرأته لتسأل له عن ذلك فدخلت علی ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم فذکرت ذلك لها فاخبرتها ام سلمة
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقبل وهو صائم فرجعت فاخبرت زوجها فزاده ذلك شرا وقال لسنا مثل
رسول الله صلی الله علیه وسلم الله یحل لرسوله صلی الله علیه وسلم ما یشاء ثم رجعت امرأته الی ام سلمة فوجدت عندها
رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما لهذه المرأة فاخبرته ام سلمة فقال رسول الله
الا اخبرتیها انی افعل ذلك فقالت قد اخبرتها فذهبت الی زوجها فاخبرته فزاده ذلك شرا فقال لسنا مثل
رسول الله صلی الله علیه وسلم الله یحل لرسوله ما یشاء فغضب رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال والله انی لاتقاکم لله
واعلمکم بحدوده مردی بوسه کرد زن خود را حالانکه او صائم بود در رمضان پس محزون شد بسبب بوسه دادن سخت

سخت پس فرستاد زن خود را تا سوال کند برای او ازین مسئله پس آمد بر ام سلمه ذکر کرد این امر را پیش او پس خبر داد ام سلمه آن زن را
که آنحضرت صلعم بوسه میکند حالانکه او روزه دار میباشد پس بازگشت آن زن پس خبر داد شوهر خود را پس زیاده کرد این خبر در
حق آن مرد اندوه را و گفت نیستیم ما مانند آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میسازد برای پیغامبر خود آنچه میخواهد بعد از آن باز آمد
آن زن او پیش ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را صلعم پس فرمود آنحضرت چیست این زن را پس خبر داد ام سلمه
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم پس فرمود رسول الله صلعم آیا خبر ندادی او را که من میکنم اینکار را پس گفت ام سلمه هر آئینه خبر
داده بودم او را پس رفت بسوی شوهر خود پس خبر داد او را پس زیاده کرد این ماجرا در حق او غم و اندوه را و گفت نیستیم ما مانند
آنحضرت صلعم الله تعالی حلال میگرداند برای رسول خود آنچه میخواهد پس خشمگین شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فرمود قسم بخدا که هر آئینه
من متقی تر و پرهیزگارترم از شما و دانا ترین شما ام باحکام خدا تعالی **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه عن
عائشة ام المؤمنین انها قالت ان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليقبل بعض ازواجه وهو صائم ثم تضحك عروه
روایت کرد که حضرت عائشه میفرمود هر آئینه حال این بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسه میکرد بعضی زنان خود را و او صائم میبود
بعد ازین عائشه میخندید **مالک** عن یحیی بن سعید ان عاتكة بنت زيد بن عمرو بن نفيل امراة عمر بن الخطاب كانت
تقبل رأس عمر بن الخطاب وهو صائم فلا ينهاها عاتکه زوجه عمر بن الخطاب بوسه میکرد سر عمر بن الخطاب را و او صائم میبود
پس منع نمیکرد او را **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبيد الله ان عائشة بنت طلحة اخبرته انها كانت عند عائشة
زوج النبي صلى الله عليه وسلم فدخل عليها زوجها هنالك وهو عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي بكر الصديق وهو صائم
فقالت له عائشة ما يمنعك ان تدنو من اهلك فتقبلها وتلاعبها فقال اقبلها وانا صائم قالت نعم عائشه بنت
طلحه بود نزدیک حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها پس داخل شد بروی شوهر وی آنجا و او عبد الله بن عبد الرحمن بن
ابی بکر الصدیق بود و او روزه دار بود پس گفت او را حضرت عائشه چه چیز منع میکند ترا ازانکه نزدیک شوی بزن خود پس
بوسه کنی او را و بازی کنی با او پس گفت عبید الله آیا بوسه کنم او را و من صائم باشم گفت حضرت عائشه آری بکن
مالک عن زید بن اسلم ان ابا هريرة وسعد بن ابي وقاص كانا يرخصان في القبلة للصائم ابو هریره و سعد بن ابی
وقاص رخصت میدادند بوسه کردن را صائم **مالک** انه بلغه ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم كانت اذا
ذكرت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقبل وهو صائم تقول وايكم املك لنفسه من رسول الله صلى الله عليه وسلم
حضرت عائشه وقتیکه ذکر میکرد این حدیث را که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بوسه میداد حالانکه او صائم می بود میگفت این
حدیث و کدام یک از شما قادر تر است بر نفس خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم **مالک** عن هشام بن عروة قال

بن الزبير لم ار القبلة للصائم تدعو الى خير گفت عروہ بن الزبیر ندیدم بوسہ ادر حق روزہ دار کہ خواندہ باشد بجانب خیری مالک

عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان عبد الله بن عباس سئل عن القبلة للصائم فارخص فیها للشیخ وکرهها للشاب عبد الله

بن عباس را سوال کردہ شد از قبلہ صائم پس رخصت داد پیر را و مکروہ داشت آنرا برای جوان مالک عن نافع ان عبد الله بن

عمر کان ینهی عن القبلة والمباشرة للصائم عبد الله بن عمر نهی میکرد از قبلہ و مباشرت در حق صائم باب اختلفوا فی الحجامة

للصائم والاقوی انها لا تکره الا لمن خشی الضعف اختلاف کردند در خون کشانیدن صائم و اقوی اقوال آنست کہ مکروہ نیست

مگر در حق کسیکہ بترسد از ضعف مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان یحتجم وهو صائم قال ثم ترک ذلک

بعد فکان اذا صام لم یحتجم حتی یفطر عبد الله بن عمر خون میکشانید و او صائم میبود باز ترک کرد آنرا بعد ازان پس وقتیکہ

روزہ میگرفت خون نمی کشانید تا آنکہ افطار کند مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر کانا

یحتجمان وهما صائمان ابن شهاب روایت کرد کہ سعد ابن ابی وقاص و عبد الله بن عمر هر دو خون میکشانیدند حالانکہ ایشان روزہ دار

میبودند مالک عن هشام بن عروة عن ابیه کان یحتجم وهو صائم ثم لا یفطر قال وما رأیته احتجم قط الا وهو

صائم عروہ خون میکشانید و او صائم بودی بعد ازان افطار نمیکرد گفت هشام و ندیدم او را کہ خون کشانیدہ باشد

هیچگاہ مگر آنکہ صائم بود قال مالک لا تکره الحجامة للصائم الا خشیة من ان یضعف ولولا ذلک لم تکره ولو ان رجلا

احتجم فی رمضان ثم سلم من ان یفطر لم ار علیه شیئا ولم آمره بالقضاء لذلک الیوم الذی احتجم فیه گفت مالک

مکروہ نیست حجامت صائم را مگر بسبب ترس از آنکہ ضعیف شود و اگر این نباشد مکروہ نیست و اگر مردی خون کشانید

در رمضان بعد ازان سلامت ماند از آنکہ افطار کند نمی بینم بروی لزوم چیزی را و امر نکنم او را بقضاء آن روز کہ خون کشانیدہ

است در وی باب اختلفوا فی صوم المسافر وافطاره ایهما افضل والاقوی ان الصوم افضل لمن لا یجهده الصوم

الا لمن اراد بیان الجواز او کره الترخص اختلاف کردند سلف در صوم مسافر و افطار او کہ کدام یک ازین دو بهترست قوی ترین

اقوال آنست کہ صوم بهترست در حق کسیکہ در مشقت نیندازد او را صوم و فطر صوم بهترست کسی را کہ مشقت رساند او را

مگر کسیکہ قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول رخصت را مالک عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود

عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج الی مکة عام الفتح فی رمضان فصام حتی بلغ الکدید ثم افطر فافطر الناس معه

وکانوا یاخذون بالاحدث فالاحدث من امر رسول الله صلی الله علیه وسلم از عبد الله بن عباس مرویست کہ رسول الله صلعم بر آمد

بسوی مکہ سال فتح در ماہ رمضان پس روزہ گرفت تا آنکہ رسید بکدید بعد ازان مفطر شد پس افطار کردند مردمان همراہ او

و عمل میکردند صحابہ بحکم جدید پس آنچہ تازہ تر ازان بود از احکام آنحضرت صلی الله علیه وسلم مالک عن سمی مولی

ع وعلیه اهل العلم فی القبلة لمن تحرک شهوته کراهیة تحریم ولا و للغیره

۲۳۳

الرخصة وعوقت

قالت اکثر اهل العلم

الی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیہ وسلم ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم

امر الناس فی سفرہ عام الفتح بالفطر وقال تقووا لعدوکم وصام رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال ابو بکر قال الذی حدثنی

لقد رایت رسول الله صلی الله علیہ وسلم بالعرج یصب علی راسہ الماء من العطش او من الحر ثم قیل لرسول الله صلی الله علیہ وسلم

ان طائفۃ من الناس قد صاموا حین صمت قال فلما کان رسول الله صلی الله علیہ وسلم بالکدید دعا بقدح فشرب فافطر

الناس ابو بکر بن عبد الرحمن روایت کرد از بعض اصحاب رسول الله صلعم ہر آئینہ رسول الله صلعم امر فرمود مردمان را در سفر خود

سال فتح مکہ بافطار و فرمود توت حاصل کنید برای قتال دشمن خود و روزہ گرفت آنحضرت صلی الله علیہ وسلم گفت ابو بکر بن عبد الرحمن

گفت کسیکہ این حدیث بمن رسانید ہر آئینہ دیدم آنحضرت را صلی الله علیہ وسلم در عرج کہ میریخت بر سر خود آب را بسبب تشنگی یا گفت

بسبب گرمی پس گفتہ شد پیش آنحضرت صلعم کہ طائفہ از مردمان روزہ گرفتند وقتیکہ تو روزہ گرفتی گفت راوی پس وقتیکہ

رسید آنحضرت صلعم بکدید طلب کرد پیالہ را پس آب خورد پس افطار کردند مردمان مالک عن حمید الطویل عن انس بن مالک

انہ قال سافرنا مع رسول الله صلی الله علیہ وسلم فی رمضان فلم یعب الصائم علی المفطر ولا المفطر علی الصائم انس بن مالک گفت

سفر کردیم ہمراہ آنحضرت صلی الله علیہ وسلم در رمضان پس عیب نکرد روزہ دار بر افطار کنندہ و نہ افطار کنندہ بر روزہ دار مالک

عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ ان حمزۃ بن عمرو الاسلمی قال لرسول الله صلی الله علیہ وسلم یا رسول الله انی رجل اصوم افاصوم فی السفر

فقال لہ رسول الله صلی الله علیہ وسلم ان شئت فصم وان شئت فافطر حمزہ بن عمرو اسلمی گفت رسول الله صلی الله علیہ وسلم را یا رسول الله

ہر آئینہ من مردی ام کہ روزہ میدارم پس آیا روزہ دارم در سفر پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیہ وسلم اگر خواہی روزہ بگیر

و اگر خواہی افطار کن مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان لا یصوم فی السفر عبد الله بن عمر روزہ نمیگرفت در سفر

مالک عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ انہ کان یسافر فی رمضان ونسافر معہ فیصوم عروۃ ونفطر نحن فلا یامرنا بالصیام

ہشام بن عروہ گفت کہ مسافر میشد عروہ در رمضان و مسافرت میکردیم ما ہمراہ او پس روزہ میگرفت عروہ و افطار میکردیم ما پس امر

نمیکرد ما را بروزہ داشتن **باب المسافر اذا اراد ان یدخل بلدہ اول یومہ یستحب لہ الصوم** مسافر وقتیکہ بخواہد کہ داخل شود در شہر خود

در اول روز سنت موکد است او را روزہ داشتن آن روز مالک انہ بلغہ ان عمر بن الخطاب کان اذا کان فی سفر فی رمضان

فعلم انہ داخل المدینۃ من اول یومہ دخل وہو صائم عمر بن الخطاب وقتی در سفر میبود در ماہ رمضان پس میدانست کہ

داخل خواہد شد در مدینہ اول روز خود داخل می شد حالانکہ روزہ دار می بود قال مالک

من کان فی سفر فی رمضان فعلم انہ داخل علی اہلہ من اول یومہ وطلع لہ

الفجر قبل ان یدخل دخل وہو صائم قال یحیی قال مالک واذا اراد ان یخرج فی رمضان وطلع لہ

قلت ... وهذا الحجة ... قول الشافعي وعليه ... وفي شرح السنة ... قال الشافعي ... النبي صلى الله عليه وسلم ليس من البر الصوم في السفر وقوله حين بلغه ان ناسا صاموا فقال اولئك العصاة ... قبول الرخصة واما من رأى الفطر مباحا وقوي على الصيام فصام فهو اعجب الي

٢٣٣

الفجر فهو بارضه قبل ان يخرج فانه يصوم ذلك اليوم گفت مالک کسیکه باشد در سفر در ماه رمضان پس دانست که او داخل

شوند وست براهل خود از اول روز خود و طلوع کرد او را فجر پیش از آنکه داخل شود در حالیکه او صائم باشد گفت مالک و قتیکه

درآید بکه بر آید یعنی بسفر در رمضان و طلوع کرد او را صبح و حالانکه او در زمین خود است پیش از آنکه بر آید پس هر آئینه او

روزه بگیرد آن روز را مترجم گوید رضی الله عنه اگر مسافر یا مریض روزه گرفتند و در اثنای روزه مریض تندرست شد

و مسافر مقیم گشت بر ایشان افطار حرام است زیرا که عذر مرتفع شد از ایشان و اگر صحیح مقیم روزه گرفت بعد از آن

مسافر شد یا مریض شد جائز است او را افطار از جهة وجود علة رخصت و اگر مسافر را حرج نباشد متاکد است او را اتمام صوم

مسئله اگر در اثنای روزه صبی بالغ شد یا کافر مسلمان شد قضا این روزه بر ایشان واجب نیست زیرا که روزه متجزی نمی

شود پس عدم وجوب صوم نیمروز مستلزم عدم وجوب صوم تمام روز است **باب** من افطر في يوم ذي غيم وهو يرى

انه قد امسى ثم تبين بقاء النهار قضى ولا كفارة عليه هر که افطار کند در روزیکه ابر دار و بگمان آنکه در شب داخل شد بعد از آن

بیقین دانست که هنوز روز باقیست قضا کند و کفارة لازم نیست بر وی **مالك** عن زيد بن اسلم عن اخيه خالد بن

اسلم ان عمر بن الخطاب افطر ذات يوم في رمضان في يوم ذي غيم ورأى انه قد امسى وغابت الشمس فجاءه رجل فقال

يا امير المؤمنين طلعت الشمس فقال عمر بن الخطاب الخطب يسير وقد اجتهدنا عمر بن الخطاب افطار کرد روزی در رمضان

در روزیکه ابر دار بود و گمان کرد که وی در شب داخل شده است و غائب شده است آفتاب پس آمد پیش او مردی پس گفت

یا امیر المؤمنین بر آمد آفتاب پس فرمود عمر بن الخطاب حال آسانست هر آئینه ما تحری کرده بودیم قال مالك انما يريد بقوله

الخطب يسير القضاء فيما نرى والله اعلم وخفة مؤنته ويساره يقول نصوم يوما مكانه گفت مالک غیر ازین نیست

که اراده کرد عمر بن الخطاب باین قول خود که الخطب یسیر وجوب قضا را در آنچه ما فهمیده میشود والله اعلم و اراده کرد سبکی محنت او را

و آسانی او را میگوید روزه خواهیم گرفت یک روز بجای او مترجم گوید رضی الله عنه احتیاط آنست که در حالت صحو افطار نکند

آخر روز مگر بعد یقین بمشاهده غروب یا خبر متواتر و خبر صدوق و اجتهاد بقرائن مثل دیدن ظلمتی که از مشرق میخیزد و بر روشن

شدن ماه نیز عمل میتوان کرد زیرا که امر کردن سلف طبقه بعد طبقه بمشاهده همه احاد را ثابت نشد و اگر میبود البته نقل میکردند

وفي الحديث اذا ادبر النهار من ههنا واقبل الليل من ههنا فقد افطر الصائم پس ازینجا دانسته شد که خبر صدوق و اجتهاد نیز

در کار است چنانکه در اوقات صلوة بر قول مؤذن میتوان اکتفا کرد و در صورت غیم از اجتهاد چاره نیست پس اگر خطای

اجتهادی بیقین معلوم شود امساک کند بقیه یوم را و قضا نماید و اگر بغیر اجتهاد کند آثم شود **باب** اختلفوا اهل لقضى

صیام رمضان متتابعا او متفرقا والاقوى ان التتابع احب والتفريق مجزئ اختلاف کردند سلف آیا قضا کند صوم رمضان را

پی در پی یا جدا جدا و اقوی اقوال آنست که پی در پی قضا کردن اهترست و دوستر ست و جدا جدا کردن کفایت کننده ست

مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول یصوم قضاء رمضان متتابعاً من افطره من مرض او فی سفر عبد الله بن عمر میگفت روزه دارد رمضان را پی در پی کسیکه افطار کرد آنرا بسبب مرض یا سفر مالک عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس وابا هریرة اختلفا فی قضاء رمضان فقال احدهما یفرق بینه وقال الاخر لا یفرق بینه لا ادری ایهما قال یفرق بینه و ایهما قال لا یفرق بینه ابن شهاب روایت کرد که عبد الله بن عباس و ابو هریره اختلاف کردند در قضاء رمضان گفت یکی از ایشان که تفریق کند درمیان آن و گفت دیگری تفریق نکند درمیان آن ابن شهاب گفت نمیدانم که کدام یک از ایشان گفت که تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت که تفریق نکند میان آن مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یسال عن قضاء رمضان فقال سعید احب الی ان لا یفرق قضاء رمضان وان یواتر سعید بن المسیب سوال کرده شد از قضاء رمضان پس گفت سعید بن المسیب دوست تر نزدیک من آنست که تفریق نکند قضاء رمضان را و آنکه پی در پی کند

قال یحیی وسمعت مالکا یقول فیمن فرق قضاء رمضان فلیس علیه اعادة وذلک مجزئ عنه واحب ذلک الی ان یتابعه مالک میگفت در باب شخصیکه جدا جدا کرد قضاء رمضان را پس نیست بروی اعاده و این تفریق کفایت کننده ست او را و دوست ترین وجوه قضا نزدیک من آنست که پی در پی کند آنرا

باب من اصاب اهله فی رمضان وهو صائم قضی وکفر کسیکه جماع کند اهل خود را در رمضان و حالانکه او صائم ست قضا کند و کفاره دهد

مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریرة ان رجلاً افطر فی رمضان فامره رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یکفر بعتق رقبة او صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا فقال لا اجد فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بعرق تمر فقال خذ هذا فتصدق به فقال یا رسول الله ما احد احوج منی فضحک رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی بدت انیابه ثم قال کله مردی افطار کرد در رمضان پس امر کرد او را رسول الله صلی الله علیه وسلم که کفاره دهد بآزاد کردن یک برده یا بروزه داشتن دو ماه پی در پی یا طعام خورانیدن شصت مسکین پس گفت نمی یابم پس آورده شد پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم زنبیل خرما پس فرمود بگیر این را و تصدق کن آنرا پس گفت یا رسول الله نیست هیچکس محتاج تر از من پس خندید آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا آنکه ظاهر شد دندان دراز آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آن فرمود بخور این

مالک عن عطاء بن عبد الله الخراسانی عن سعید بن المسیب انه قال جاء اعرابی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم یضرب نحره وینتف شعره ویقول هلک الابعد فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم وما ذاک قال اصبت اهلی وانا صائم فی رمضان فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم هل تستطیع ان تعتق رقبة قال لا قال فهل تستطیع ان تهدی بدنة قال لا قال فاجلس فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم

مالک گفت بهترین احکام که شنیدم در حق کسی که واجب شد بر وی روزه دو ماه پی در پی در قتل خطا یا ظهار پس پیش آمد او را

مرضی که غالب آید بر وی و قطع کند بر وی روزه و دیگر آنکه هر آئینه او وقتیکه صحت یافت از مرض خود و توانا شد بر روزه داشتن پس

نیست او را که تاخیر کند آن روزه داشتن را و بنا کند بر آنچه گذشت از وی و همچنین زنی که واجب شد بر وی روزه گرفتن در قتل نفس وقتیکه

حایض شود در میان روزه خود هر آئینه وی چونکه پاک شود تاخیر نکند در روزه داشتن را و وی بنا کند بر آنچه روزه گرفته بود و جایز نیست

کسی را که واجب شد بر وی روزه گرفتن دو ماه پی در پی در کتاب خدا تعالی که افطار کند مگر بسبب علتی از مرض یا حیض و جایز نیست

او را که سفر کند پس افطار نماید گفت مالک و این بهترین اقوال است که شنیدم آنرا درین مسئله نزدیک من مترجم گوید رضی الله عنه

زائل می شود تتابع نزدیک شافعی بفوت یکروز که بغیر عذر باشد پس واجب است استیناف یعنی از سر نو روزه گرفتن مگر بحیض و اگر

افطار کند بعذر سفر از سر نو باید روزه داشت و در عذر مرض دو قول است الجدید یفوت التتابع **باب** المریض اذا اشتد

علیه الصوم افطر و لیس لذلك حد یوصف مریض وقتیکه دشوار شود بر وی روزه گرفتن افطار کند و نیست آن رخصت را

حدیکه بیان کرده شود بلکه مفوض بر تحری بیمار است قال یحیی سمعت مالكا یقول الامر الذی سمعت من اهل العلم ان المریض

اذا اصابه المرض الذی یشق علیه الصیام معه و یتعبه و یبلغ منه ذلك فان له ان یفطر و كذلك المریض اذا اشتد علیه

القیام فی الصلوة و بلغ منه ما الله اعلم بعذر ذلك من العبد و من ذلك ما لا تبلغ صفته فاذا بلغ ذلك منه صلی و هو

جالس و دین الله یسر و قد ارخص للمسافر فی الفطر فی السفر و هو اقوی علی الصیام من المریض قال الله تبارك و تعالی

فی كتابه فمن كان منكم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر فارخص الله عز و جل للمسافر فی الفطر فی السفر و هو اقوی علی الصیام

من المریض فهذا احب ما سمعت الی فی ذلك و هو الامر المجتمع علیه عندنا گفت مالک حکمی که شنیدم آنرا از اهل علم این است که

بیمار وقتیکه برسد او را مرضی که دشوار باشد بر وی روزه گرفتن با وی و در تعب اندازد او را و برسد این مرض از آن شخص

بحد تعب پس جایز است او را که افطار کند و همچنین مریض وقتیکه دشوار شود ایستادن در نماز بر وی و برسد مرض از آن شخص

بحدیکه خدا تعالی داناتر است بعذر آن نسبت بنده و ازین مرض که عذر بسبب آن متحقق میشود نوعیست که رسیده نمی شود

بصفت او یعنی حقیقت جامع و مانع او ظاهر نیست پس وقتیکه برسد مریض باین حد از مرض نماز گذارد نشسته و دین خدا تعالی آسان است

و هر آئینه رخصت داده است خدا تعالی مسافر را در افطار در حال سفر و او تواناتر است بر روزه گرفتن از مریض گفت خدا تعالی

در کتاب خود فمن كان منكم مریضا الخ پس رخصت داده است خدا تعالی مسافر را در افطار در حال سفر و او تواناتر است بر روزه

گرفتن از مریض پس این قول احب اقوال است که شنیدم آنرا نزدیک من درین باب و همان است امریکه اتفاق واقع شد

بر آن نزدیک ما **باب** من علیه صوم واجب فلیبدأ به قبل التطوع کسیکه بر وی روزه واجب باشد پس شروع کند آنرا

الغرر بالشك ... التیمم ابن ... على ... عضو وكل عضو البدء او الشين الفاحش في عضو ظاهر فلا ظهر

بجای هر روز یک مد از مد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید رضی الله عنه که در حکم شیخ کبیر السن است کسیکه ضعف دارد جبلی یا علتی
که شفا از آن متوقع نیست و قدرة بر صوم با آن ضعف نمیدارد و آیا این فدیه بر سبیل وجوب است یا بر سبیل استحباب
شافعی را درین مسئله دو قول آمده است اظهر آنست که بر طریق وجوب است زیرا که عوض قضا است و بقیاس اطعام
از مرده و اگر کسی اطعام نتواند آیا از ذمه او مطلقاً ساقط میشود یا تا یافتن قدرة ظاهر اول است مانند صدقة الفطر

الحامل اذا خافت على ولدها تفطر وتطعم عن كل يوم مسكينا زن حامل وقتیکه بترسد از ضرر فرزند خود بسبب صوم
افطار بکند و طعام دهد عوض هر روز یک مسکین را **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عمر سئل عن المرأة الحامل
اذا خافت على ولدها واشتد عليها الصيام فقال تفطر وتطعم مكان كل يوم مسكينا مدا من حنطة بمد النبي صلى الله
عليه وسلم عبد الله بن عمر را سوال کرده شد از حکم زن حامله وقتیکه بترسد بر ضرر فرزند خود و دشوار شود بروی روزه داشتن
پس گفت ابن عمر افطار کند و طعام دهد بجای هر روز یک مسکین را یک مد از گندم بمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم قال مالك
واهل العلم يرون عليها القضاء كما قال عز وجل فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر ويرون ذلك
مرضا من الامراض مع الخوف على ولدها گفت مالک که اهل علم می بینند بر زن حامل لازم قضا را چنانچه فرموده تعالی
فمن كان منكم مريضا الخ و می بینند آن حمل را مرضی از امراض با خوف ضرر بر فرزند او بغوی گفته که علما مختلف اند
در شیخ فانی و حامل و مرضع پس شیخ فانی را غیر از فدیه لازم نیست و فدیه سنت است نزدیک مالک و واجب نزدیک
غیر او و حامل که بترسد بر ولد خود قضا کند بغیر اطعام نزدیک مالک و ابو حنیفه زیرا که وی بمنزله بیمار است و اسحق بن راهویه
گفته است که حامل و مرضع اگر خواهند اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر اطعام مترجم گوید این قول اخیر بتطبیق
ادله مناسب تر مینماید والله اعلم **مسئله** آیا حکم مرضع مثل حکم حامل است ظاهر آنست که مثل اوست و در حکم مرضع است
کسیکه افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن

باب لا باس بتاخير القضاء الى شعبان باکی نیست بدرنگ
کردن قضا تا شعبان سال آینده **مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابي سلمة بن عبد الرحمن انه سمع عائشة زوج النبي
صلى الله عليه وسلم تقول ان كان ليكون على الصيام من رمضان فما استطيع ان اصومه حتى ياتي شعبان حضرت
عائشه رضی الله عنها میفرمود هر آئینه حال این بود که لازم میشد بر من روزه از رمضان پس نمیتوانستم که روزه گیرم
آنرا تا آنکه می آمد شعبان مراد اینست که بسبب شغل آنحضرت صلی الله علیه وسلم قضا نمی کرد چنانکه صریحا در روایت دیگر
آمده است

باب اذا لم يقض حتى دخل رمضان اطعم وقضى وقتیکه قضا نکرد تا آنکه داخل شد رمضان سال آینده اطعام کند بجای
هر روزه یک مسکین را و قضا کند **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه انه كان يقول من كان عليه قضاء رمضان فلم يقضه

قلت قال ابو حنيفة تقضي ولا تطعم ... قال الشافعي و احمد تقضي و تطعم ...

قلت وعليه اهل العلم ...

وهو قوی علی صیامه حتی جاء رمضان آخر فانه یطعم مکان کل یوم مسکینا مدا من حنطة وعلیه مع ذلک القضاء قاسم بن
محمد میگفت هر که واجب بر وی قضاء رمضان پس قضا نکرد آنرا و او توانا ست بر روزه گرفتن تا آنکه آمد رمضان دیگر پس بر آئینه
وی طعام کند بجای هر روز یک مسکین را یک مد از گندم و بر وی لازم ست قضا با وجود اطعام **مالک** انه بلغه عن سعید بن جبیر
مثل ذلک خبر رسید بمالک از سعید بن جبیر مانند این تعبوی گفته ست هر که تاخیر کند قضاء را بغیر عذر تا آنکه داخل شد ماه رمضان
از سال آینده لازم میشود دیرے وقضا بعد رمضان ولازم میشود بر وی طعام دادن بحساب هر روز یک مسکین را نزدیک اہل علم
وبهمین قائل اند زہری ومالک وثوری وشافعی واحمد واسحق وابو حنیفه گفته قضا کند وبر وی فدیه لازم نیست مسئله مانند
اثر قاسم بن محمد وسعید بن جبیر حدیث دارقطنی وبیهقی ست عن ابی هریرة بهمین مضمون لیکن رفع او ضعیف ست ووقف او
صحیح وگویا مصلحت در مشروعیت آن دفع تسویف قضا ست سنة بعد سنة واگر رمضان ثالث نیز داخل شد وهنوز قضا نکرده است
اظهر آنست که مکرر نشود **باب** ما جاء فی صیام الذی یقتل خطأ او یتظاهر ما کد تنزیه لصوم من الرفث والشتم والغیبة لازم ست پاک کردن روزه را از کلام
شهوت وسب وغیبت **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الصیام جنة
فاذا کان احدکم صائما فلا یرفث ولا یجهل فان امرء شاتمه او قاتله فلیقل انی صائم انی صائم رسول الله صلعم فرمود روزه سپر
است یعنی از وسوسه شیطان پس وقتیکه باشد یکی از شما روزه دار پس کلام شهوت نکند وبدخلقی نکند پس اگر مردی سب کند
با او یا جنگ کند با او پس بگوید هر آئینه من روزه دارم هر آئینه من روزه دارم **باب** لا یکره السواک للصائم ولو
بعد الزوال مکروه نیست مسواک کردن روزه دار را اگرچه بعد زوال آفتاب کند **مالک** انه سمع اهل العلم لا یکرهون
السواک للصائم فی رمضان فی ساعة من ساعات النهار لا فی اوله ولا فی آخره قال ولم اسمع احدا من
اهل العلم یکره ذلک ولا ینهی عنه مالک شنید اہل علم را که مکروه نمیداشتند مسواک کردن برای روزه دار در رمضان
در هیچ ساعت از ساعات نهار نه در اول او ونه در آخر او گفت مالک نشنیدم هیچکس را از اہل علم که
مکروه دارد آن را یا نهی کند از ان مترجم گوید همین ست قول ابو حنیفه واکثر علما وشافعی مکروه
میدارد مسواک کردن مر صائم را بعد زوال از جهت خوف ازاله بوی دهن صائم که محبوب ست نزدیک خدا تعالی
والله اعلم **باب** من استقاء فی الصوم فعلیه القضاء لا من ذرعه القیء کسیکه بقصد کند قی در روزه
واجب ست بر وی قضا وواجب نیست بر کسیکه غالب آمد بر وی قی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر
انه کان یقول من استقاء وهو صائم فعلیه القضاء ومن ذرعه القیء فلیس علیه القضاء عبد الله بن عمر
میگفت کسیکه بقصد قی میکند واو روزه دار ست پس واجب ست بر وی قضا وهر که غالب آمد بر وی قی پس نیست

لازم بر وی قضا ست مترجم گوید رفع کرده اند این حدیث را اصحاب سنن اربعه وغیر ایشان و ایا افساد استقاءه صوم را از جهة عین اوست
پس فاسد کند اگرچه یقین باشد که چیزی بجوف رجوع نکرده است یا از جهة آنکه مظنه رجوع ست پس اگر یقین شد که چیزی رجوع نکرده
فاسد نشود تحقیق نزدیک فقیر آنست که استقاءه بمنزله نوم ست که شارع آنرا مظنه رجوع ساخته در جائیکه اختیار نیست عفو فرموده
ست و جائیکه باختیار ست حکم بفساد صوم نموده است چنانکه نوم را مظنه خروج ریح گردانید لکن چون شارع خود نصب علة فرموده است
حکمی علیحده بنا شد دائر بر علة خود پس حق آنست که وی مفسد ست از جهة مظنه رجوع لیکن اگر یقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده
نیز قضا لازم آید بجهة آنکه علتی که شارع نصب کرده است یافته شد اگرچه حکمت موجود نیست مانند مسافر مترفه که اصلا حرج ندارد

باب من اكل او شرب في الصوم ناسيا حکم کسی که خورد یا آشامید در روزه به نسیان

قال يحيى سمعت مالكا يقول من اكل او شرب في رمضان ناسيا او ساهيا او ما كان من صيام واجب عليه ان عليه قضاء يوم مكانه وسمعت مالكا يقول من اكل او شرب ناسيا او ساهيا في صيام تطوع فليس عليه قضاء وليتم يومه الذي اكل فيه او شرب وهو متطوع ولا يقطعه وليس على من اصابه امر يقطع صيامه وهو متطوع قضاء اذا كان انما افطر من عذر غير متعمد للفطر ولا ارى عليه قضاء صلوة نافلة اذا هو قطعها من حدث لا يستطيع حبسه مما يحتاج فيه الى الوضوء

٩٤

گفت یحیى شنیدم مالک را که میگفت هر که خورد یا آشامید بنسیان یا بالسهو در رمضان یا در روزه دیگر که فرض ست بر وی مثل نذر و کفاره پس بر وی واجب ست قضاء روز دیگر مکان این روز و نیز شنیدم مالک را که میگفت هر که خورد یا آشامید بنسیان یا بالسهو در روزهٔ نفل پس نیست بر وی قضا و تمام کند روزهٔ آن روز را که خورد یا آشامید در وی و او روزهٔ نفل داشت و نیست بر کسیکه رسید او را چیزی که تباه کند روزهٔ او را و حال آنکه او روزه نفل داشت قضاء آن روزه وقتیکه افطار کرده باشد بسبب عذر نه آنکه بالقصد افطار کرده باشد و نمی بینم بر وی گذارنده قضاء نماز نفل چون بشکند او را بسبب حدثیکه نمیتواند بند کردن آن از آنچه محتاج میشود در وی بسوی وضو مترجم گوید تعقب کرده اند این مذهب را بحدیث مسلم که اذا نسي احدكم فاكل او شرب فليتم صومه فانما اطعمه الله تعالى وسقاه و لهذا اکثر اهل علم اختیار کرده اند که اگر صائم بخورد یا بیاشامد بنسیان روزه او تباه نشود خواه فرض باشد خواه نفل و مالک بنفل تخصیص کرده والله اعلم

باب يستحب صوم عاشوراء مستحب است گرفتن روزه روز عاشورا

مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان يوم عاشوراء يوما تصومه قريش في الجاهلية وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه في الجاهلية فلما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم المدينة صامه وامر الناس بصيامه فلما فرض رمضان كان هو الفريضة وترك يوم عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء تركه حضرت عائشه رضـ فرمود که بود روز عاشورا روزیکه روزه میگرفتند آنرا قریش در جاهلیت و آنحضرت صلعم نیز روزه میگرفتند آنرا در جاهلیت پس

قلت: تعقب عليه بحديث مسلم اذا نسي احدكم فاكل او شرب فليتم صومه فانما اطعمه الله وسقاه فذهب اكثر اهل العلم الى ان الصائم اذا اكل او شرب ناسيا لا يفسد صومه فرضا كان او نفلا وخص مالك هذا في النفل دون الفرض

وقتیکه قدوم فرمود انحضرت صلعم بمدینه روزه گرفت آنرا و امر کرد مردمان بروزه داشتن آن پس وقتیکه فرض گردانیده شد رمضان فرض همان شد و ترک کرده شد روزه عاشورا پس هرکه خواهد روزه دارد و هرکه خواهد ترک کند آنرا

مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف انه سمع معویه بن ابی سفیان یوم عاشوراء عام حج وهو علی المنبر یقول یا اهل المدینة این علماءکم سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لهذا الیوم هذا یوم عاشوراء ولم یکتب علیکم صیامه وانا صائم فمن شاء فلیصم ومن شاء فلیفطر معویه بن ابی سفیان میگفت ای اهل مدینه کجا اند عالمان شما یعنی عالمان شما گذشتند و محتاج شدید بتعلیم بسیاری از مسائل مهمه شنیدم رسول الله صلعم که میگفت این روز را که این روز عاشوراست فرض کرده نشده است بر شما روزه گرفتن آن و من روزه دارم پس هرکه خواهد روزه بدارد و هرکه خواهد افطار کند

مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب ارسل الی الحارث بن هشام ان غدا یوم عاشوراء فصم وأمر اهلک ان یصوموا عمر بن الخطاب کس فرستاد بسوی حارث بن هشام باین پیغام که فردا روز عاشوراست پس روزه گیر و امر کن اهل خود را که روزه گیرند مترجم گوید مستحب است نزدیک اکثر علما روزه داشتن نهم و دهم و فی العالمگیریه یکره صوم یوم عاشوراء منفردا

باب النهی عن صوم یوم الفطر و یوم الاضحی و ایام منی باب در منع از روزه گرفتن روز فطر و روز اضحی و ایام منی

مالک عن محمد بن یحیی بن حبان عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن صیام یومین یوم الفطر و یوم الاضحی رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از روزه داشتن دو روز روز فطر و روز اضحی

مالک عن ابن شهاب عن ابی عبید مولی بن ازهر عن عمر بن الخطاب قال ان هذین یومان نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صیامهما یوم فطرکم من صیامکم والاخر یوم تاکلون فیه من نسککم حضرت عمر فرمود هر آئینه این دو روز آن دو روز اند که منع فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم از روزه گرفتن در آنها روز افطار شما از صیام شما و دیگر روزیکه میخورید دران از قربانیهای خود

مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله عن سلیمن بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن صیام ایام منی رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از روزه گرفتن در ایام منی یعنی ایام تشریق

مالک عن ابن شهاب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث عبد الله بن حذافة ایام منی یطوف یقول انما هی ایام اکل و شرب و ذکر الله رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد عبد الله بن حذافه را در روزهای منی تا بگردد در میان قافله حج بگوید غیر ازین نیست که این روزها روزهای خوردن و آشامیدن و ذکر خدا تعالی ست

مالک عن یزید بن عبد الله بن الهاد عن ابی مرة مولی ام هانی اخت عقیل بن ابی طالب عن عبد الله بن عمرو بن العاص انه اخبره انه دخل علی ابیه عمرو بن العاص فوجده یاکل قال فدعانی فقلت له انی صائم فقال فی هذه الایام التی نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صیامهن وامرنا بفطرهن قال مالک هی ایام التشریق

٥٢

ق قلت وعلیه اهل العلم سلفهم الا انهم ان یصوم التاسع والعاشر وفی العالمگیریه ویکره صوم یوم عاشوری مفردا

ق قلت وعلیه اهل العلم ولو نذر صوم یوم العید قال الشافعی لا ینعقد نذره وقال ابو حنیفة ینعقد ویفطر وان صام فیه کان صائما واختلفوا

٢٢٣ فی صیام ایام المنی للمتمتع اذا لم یجد هدیا ولم یکن صام قال ابو حنیفة لا یصوم ویتعین الهدی وقال مالک له ان یصوم والشافعی قولان کالمذهبین اظهرهما لا وان کذا دفع یحیی بن یحیی امرأة عقیل وهو وهم ظاهر والصواب اخت عقیل

عبد الله بن عمرو بن العاص خبر داد ابو مره را که عبد الله داخل شد بر پدر خود عمرو بن العاص پس یافت او را که میخورد
گفت عبد الله پس خواند مرا یعنی برای خوردن پس گفتم او را هر آینه من روزه دارم پس گفت آیا درین ایام روزه داشتی
که نهی فرمود آنحضرت صلعم از روزه گرفتن دران و امر فرمود ما را با فطار کردن دران گفت مالک آن ایام تشریق بود
مسئله اگر شخصی نذر کرد که روز عید روزه گیرد آیا این نذر منعقد میشود نظر با جهت ذاتیه یا نه زیرا که محل صالح نبود بحکم شرع
دو قول است اول مختار حنفیه است و ثانی مرضی شافعیه و در صورت انعقاد قضا باید کرد و اگر روزه گرفت بروزه او در
اگرچه آثم شد **مسئله** متمتع چون هدی نیافت و قبل از ایام تشریق روزه نگرفت آیا درین ایام روزه گیرد اختلاف است
نزدیک ابو حنیفه روزه نگیرد و هدی متعین شد و نزدیک مالک روزه گرفتن جایز ست باین عذر و للشافعی قولان
کالمذهبین والاظهر هو الاول **باب النهی عن الوصال** باب در منع گرفتن روزه طی **مالک** عن نافع عن عبد الله
بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الوصال فقالوا یا رسول الله فانک تواصل فقال انی لست کهیئتکم
انی اطعم واسقی رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از گرفتن روزه طی پس گفتند صحابه یا رسول الله هر آینه تو وصال
میکنی پس فرمود هر آینه من نیستم مانند شما هر آینه مرا طعام خورانیده میشود و آب نوشانیده میشود یعنی از عالم غیب **مالک**
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ایاکم والوصال قالوا فانک تواصل یا رسول الله قال
انی لست کهیئتکم انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی رسول الله صلعم فرمود دور دارید خود را از وصال یعنی روزه طی اصحاب گفتند
هر آینه تو وصال میکنی یا رسول الله فرمود هر آینه من نیستم مانند شما هر آینه من شب میگذرانم درانحال که طعام میخوراند مرا پروردگار من
و آب می نوشاند مرا **مسئله** ظاهر است که در حقیقت وصال نیت تقرب داخل است پس اگر باتفاق چیزی نخورد و ننوشید
واصل نباشد و همچنین بنیت روزه گرفتن فردا نیز داخل است پس اگر بدون این نیت ترک اکل و شرب کرد واصل نباشد **مسئله**
وصال زایل میشود بیک قطره آب یا یک لقمه طعام زیرا که بحقیقت مدار صوم است فی غیر وقته و آنچه مبطل صوم است مبطل آن نیز باشد والله اعلم
باب صوم الدهر در بیان روزه گرفتن تمام سال **مالک** انه سمع اهل العلم یقولون لا باس بصیام الدهر اذا افطر الایام
التی نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن صیامها وهی ایام منی ویوم الفطر والاضحی فیما بلغنا وذلک احب ما سمعت الی فی ذلک
مالک شنید از اهل علم که میگفتند هیچ باک نیست بروزه دهر وقتیکه افطار نماید آن روزها را که نهی فرموده است آنحضرت صلعم از روزه داشتن آنها
و آن ایام تشریق و روز عید فطر و روز عید اضحی است در آنچه رسید بما و اینست دوست ترین آنچه شنیدم نزد من درینباب مترجم گوید تعقب کرده شد
قول مالک را بحدیث شیخین که آنحضرت صلعم از صوم دهر نهی فرموده و آنرا بضعف و فوت حقوق معلل نموده و امام شافعی جمع کرده است در آثار
مختلفه درینباب بآنکه صوم دهر ممنوع است برای کسیکه خوف ضرر داشته باشد یا فوت حقی گمان برد و مستحب است بسوای آن

مختار حنفیه موافق قول مالک است که چون ایام منهیه را افطار کند در صوم دهر هیچ باک نیست کذا فی العالمگیریه **باب** صوم ستة من

شوال در بیان روزه داشتن شش روز از شوال قال یحیی سمعت مالکا یقول فی صیام ستة ایام بعد الفطر من رمضان انه لم

یر احدا من اهل العلم والفقه یصومها ولم یبلغنی ذلک عن احد من السلف وان اهل العلم یکرهون ذلک ویخافون بدعته

وان یلحق برمضان ما لیس منه اهل الجهالة والجفاء لو راوا فی ذلک رخصة عند اهل العلم وراوهم یعملون ذلک

گفت مالک درباب روزه گرفتن شش روز بعد افطار از رمضان که هر آئینه او ندید کسی را از اهل علم و فقه که روزه دارد آنرا و نرسید مرا

انحکم از کسی از سلف و هر آئینه اهل علم مکروه داشتند آنرا و می ترسیدند از بدعت بودن آن و از انکه لاحق گردانند برمضان چیزی که

نیست از وی اهل جهالت و جفا اگر بینند دران باب رخصتی نزدیک اهل علم و ببینند که ایشان بعمل می آرند مترجم گوید رضی الله عنه

تعقیب کرده شد قول مالک را بحدیث مسلم من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال کان کصیام الدهر و مستحب است نزدیک شافعی

وپی درپی روزه داشتن آن افضل است و نزد ابوحنیفه مکروه است خواه پی درپی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف تتابع آن

مکروه است دون التفرق و فی العالمگیریه ولکن عامة المتاخرین لم یروا به باسا والاصح انه لا باس به **باب** صوم یوم الجمعة

در بیان روزه گرفتن در روز جمعه قال یحیی سمعت مالکا یقول لم اسمع احدا من اهل العلم والفقه ومن یقتدی به ینهی عن صیام

یوم الجمعة وصیامه حسن وقد رایت بعض اهل العلم یصومه واراه کان یتحراه مالک میگفت نشنیدم کسی را از اهل علم و فقه و از

کسیکه اقتدا کرده شود بوی که منع کند از روزه روز جمعه و روزه گرفتن جمعه بهتر است و هر آئینه دیدم بعض اهل علم را که روزه میداشت

آنرا و گمان کرده میشوم او را که قصد میکرد آنرا یعنی جمعه را مترجم گوید تعقب کرده شد بحدیث شیخین لا یصم احدکم یوم الجمعة الا ان

یصوم قبله او بعده و نزد شافعی مکروه است تنها روزه گرفتن روز جمعه و نزد حنفیه مستحب است روزه روز جمعه بانفراده **باب**

من افطر فی صوم التطوع قضی هرکه افطار کند روزه نفل را می باید که قضا بکند **مالک** عن ابن شهاب ان عائشة

وحفصة زوجی النبی صلی الله علیه وسلم اصبحتا صائمتین متطوعتین فاهدی لهما طعام فافطرتا علیه فدخل علیهما رسول الله

صلی الله علیه وسلم قالت عائشة فقالت حفصة وبدرتنی بالکلام وکانت بنت ابیها یا رسول الله انی اصبحت انا

وعائشة صائمتین متطوعتین فاهدی لنا طعام فافطرنا علیه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقضیا مکانه یوما

آنحضرت عائشه و حفصه رضی الله عنهما صبح کردند دران حال که روزه دار بودند بتطوع پس هدیه فرستاده شد

برای ایشان طعامی پس افطار کردند بران طعام پس داخل شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برایشان

پس گفت حضرت عائشه که گفت حضرت حفصه و پیش دستی کرد از من به سخن و بود دختر

پدر خود یعنی دختر حضرت عمر بود و ایشان بفصاحت و جرأة موصوف بودند و الولد سر ابیه

گفت یا رسول الله هر آئینه من صبح کردم و عائشه هم روزه دار بطریق نفل پس هدیه فرستاده شد برای ما طعامی پس افطار کردیم بر آن پس فرمود آنحضرت صلعم قضا کنید بجائی آن یکروز دیگر بغوی گفته که متطوع بصوم اگر افطار کند بغیر عذر بر وی قضا لازم نیست نزدیک شافعی و احمد و اسحاق و گفت مالک اگر بغیر علت افطار کرد لازم می آید قضا و همین ست حکم صلوة و خطابی در ینجا فائده گفته که حدیث ابن شهاب مرسل ست و اگر ثابت شود چنان بنماید که امر کرد آنحضرت صلعم حضرت عائشه و حفصه را بطریق استحباب زیرا که بدل در اکثر احکام اصول قائم مقام اصل خود میباشد و چون بود اصل مخیر میبود در بدل نیز مخیر میبود و فی الحدیث الذی اخرجه الحاکم و ابوداؤد والصائم المتطوع امیر لنفسه ان شاء صام و ان شاء افطر

باب هل یلزم النفل بالشروع فیه ای الازم میشود نفل بسبب شروع در آن

قال مالک لا ینبغی ان یدخل الرجل فی شئ من الاعمال الصالحة الصلوة والصیام والحج وما اشبه هذا من الاعمال الصالحة التی یتطوع بها الناس فیقطعه حتی یتمه علی سنته اذا کبر لم ینصرف حتی یصلی رکعتین و اذا صام لم یفطر حتی یتم صوم یومه و اذا اهل لم یرجع حتی یتم حجه و اذا دخل فی الطواف لم یقطعه حتی یتم سبعة لا ینبغی ان یترک شیئا من هذا اذا دخل فیه حتی یقضیه الا من امر یعرض له مما یعرض للناس من الاسقام التی یعذرون بها و ذلک ان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه کلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل فعلیه اتمام الصیام کما قال عز و جل و اتموا الحج والعمرة لله فلو ان رجلا اهل بالحج تطوعا و قد قضی الفرض لم یکن له ان یترک الحج بعد ان دخل فیه و یرجع حلالا من الطریق و کل احد دخل فی نافلة فعلیه اتمامها اذا دخل فیها کما یتم الفریضة و هذا احسن ما سمعت الیّ گفت مالک لائق نیست که داخل شود شخصی در چیزی از اعمال نیک مثل نماز و روزه و حج و آنچه مانند اینست از اعمال خیر که تطوع میکنند بآن مردمان پس قطع کند آن عمل را بلکه بباید که بانجام رساند آنرا بر وجه مسنون مثلا چون تکبیر تحریمه گوید برنگردد تا تمام کند دو رکعتی را و چون روزه بر گیرد افطار نکند تا تمام کند آنرا و چون احرام بندد رجوع نکند تا تمام کند حج خود را و چون شروع کند در طواف قطع نکند آنرا تا تمام کند هفت شوط را نمی سزد که ترک نماید چیزی را ازین اعمال خیر وقتیکه شروع کند دران تا وقتیکه باتمام رساند آنرا مگر بسبب عارضه که پیش آید او را از جنس آنچه عارض میشود مردمان را مثل امراض و بیماریها که معذور داشته می شوند بسبب آن و دلیل برین آنست که خدا تعالی فرموده ست در کتاب خود کلوا و اشربوا الخ پس واجب ست بر روزه گیرنده که اتمام کند روزه خود را چنانچه فرمود خدا تعالی و اتموا الحج والعمرة لله پس اگر شخصی احرام بست بحج نفل و حال آنکه ادا کرده ست حج فریضه را پس جایز نیست او را که ترک کند حج را بعد ازان که شروع کرد دروی و برگردد از اثنای راه حلال شده و هر کسیکه داخل شد در اعمال نافله پس برو واجبست بانجام رسانیدن آن چنانچه بانجام برساند اعمال فرض را مترجم گوید همین ست مذهب ابو حنیفه که واجب میشود قضا هر عمل نفل بسبب شروع در آن و در پیش شافعی قضا نفل ...

قلت و علیه ابو حنیفة و قال الشافعی بقیاس الصوم والصلوة علی الحج فی الانعقاد ... ۲۲۴ ... رمضان ... الصوم ...

التي يخرج فيها من صبيحها من اعتكافه قال من اعتكف معي فليعتكف العشر الاواخر وقد اريت هذه الليلة

ثم انسيتها وقد رايتني اسجد من صبيحتها في ماء وطين فالتمسوها في العشر الاواخر والتمسوها في كل وتر قال

ابو سعيد فامطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد على عريش فوكف المسجد قال ابو سعيد فابصرت عيناي

۵۱

رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف وعلى جبهته وانفه اثر الماء والطين من صبح ليلة احدى وعشرين رسول الله صلعم

اعتکاف میکرد عشرهٔ میانه از رمضان پس اعتکاف کرد یک سال تا وقتیکه شد بیست ویکم وآن شبی بود که برمی آمد در وی

وقت صبح آن از اعتکاف خود فرمود هر که اعتکاف کرده است با من باید که اعتکاف کند عشرهٔ اخیره را و هر آئینه دیدم

این شب را یعنی شب قدر را در خواب بعد از ان فراموش گردانیده شد از خاطر من و هر آئینه دیدم خود را درین خواب

درینحال که سجده میکنم صبح او در آب و گل پس طلب کنید آنرا در عشرهٔ اخیره و طلب کنید آنرا در هر شب طاق گفت ابو سعید

پس بارانید آسمان همان شب یعنی شبی که بعد از شروع اعتکاف عشرهٔ اخیره آمد و بود مسجد بنا کرده شده بعریش یعنی بچکید

مسجد گفت ابو سعید پس دید دو چشم من رسول الله را صلی الله علیه وسلم که باز گشت از نماز و بر جبین مبارک و بینی مبارک

آنحضرت صلعم اثر آب و گل بود از صبح شب بیست ویکم مقدمه لابدست از تفحص در اثبات اعتکاف و مفسدات و مباحات او

پس حقیقت اعتکاف درنگ نمودن است در مسجد قدری که آنرا درنگ توان گفت به نیت آن اما درنگ کردن پس ماخوذ است

از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را برین حقیقت یقال عکف واعتکف ای اقام ومکث پس مجرد مرور در مسجد بغیر درنگ اعتکاف

نباشد اما قید مسجد در اعتکاف شرعی پس از جهة التزام اهل شرع است مسجد را در اعتکافات خویش و از جهة آنکه استحباب اعتکاف

بسبب مرابطه است در مسجد و از جهة آنکه خدا تعالی میفرماید وانتم عاکفون فی المساجد اما نیت پس بحدیث انما الاعمال

بالنیات وفیه نظر زیرا که لبث در مسجد دو قسم است قسمی است که او را اعتکاف گویند و قسمی هست که آنرا انتظار نماز و مانند آن

می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که مصادره لازم می آید پس بدل الا آنست

از مکث طویل که مصلیان آن قدر نمیکنند مثل یک روز والله اعلم و در اعتکاف دو رای ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد

سبیل شافعی آنست که اعتکاف مرابطه است در مسجد و استحباب آن از جهة معنی مرابطه است الا آنکه خروج برای حاجت قاطع

اعتکاف عشرهٔ اخیره مثلا انساخته اند بجهة ضرورت و بجهة آنکه گویا مستثنی است در اصل نیت پس اگر نیت مطلق اعتکاف کرد

تا وقتیکه از مسجد نه بر آمده است بر اعتکاف خود است و چون از مسجد بر آمد برای حاجت ضروریه یا غیر آن اعتکاف وی

تمام شد و اگر باز اعتکاف خواهد نیت جدید میباید کرد و این مبنی است بران رای که بشافعی نسبت کردیم پس ضرورت در اعتکاف

مدت متتابعه است نه مطلق اعتکاف و برای دیگر درینجا نظر است بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عود دارد و برای حاجت ضروریه

قلت وعليه اهل العلم يقولون الحب ان من اراد اعتكاف العشر الاواخر يدخل قبل غروب الشمس من يوم العشرين ۲۴۸ وعليه الشافعي وابو حنيفة

برآید بر اعتکاف خود است و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او
نمیتواند بود الا خروج به نیت نقض اعتکاف یا خروج بغیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متتابع کرده است شامل
عشرهٔ اخیرهٔ رمضان ادای ما نوی نمیتواند شد مگر بمکث این مدت و خروج برای حاجت ضروریه کالمستثنی است اما خروج
برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض استثنای آن کرده است پس جایز است و اگر تعرض نکرده است جایز نیست و آیا قاطع آن
اعتکاف است یا قاطع آن نیست بغیر نیت قطع یا قاطع است در صورة طول مدة خروج ظاهر است که قاطع آن نیست بلکه
او را جایز است و مشروعیة استثنا ماخوذ است از آن رای که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقض مدة متتابعه
نمیکند از جهة آنکه کالمستثنی است پس آنچه استثنا او تصریح کرده باشد اولی است بعدم نقض و بر رای دیگر ظاهر عدم
مشروعیة استثنا ست و فقیر گوید حل اختلاف بین الرایین است اگر مطلق اعتکاف بمعنی مکث در مسجد نیت کرده است
متحقق میشود در صورة استثنا و غیر آن و اظهر در آن رای شافعی است و اگر اتباع اعتکاف که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در عشرهٔ اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود باستثنا و مانند آن و اشبه در آن صورت رای مالک و
ابی حنیفه است و شرط معتکف اسلام و عقل و نقا از حیض و نفاس و جنابت اما اسلام و عقل پس زیرا که وی طاعت است
و طاعت بدون اسلام و عقل صحیح نباشد مگر آنکه اغما بر وی طاری گردد طریان آن ضرر نمیدهد مانند نوم و اما نقا از حیض و جنابت
پس از جهة آنکه ایشان ممنوع اند از مکث در مسجد پس تقرب بمعصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود از مسجد برآید و مدت حیض
محسوب نخواهد شد از اعتکاف و اگر جنابت طاری شود مبادرت کند بخروج و اغتسال و آن مانند سائر حوائج ضروریه است و حرام است بر معتکف
جماع کردن در مسجد و بیرون آن قال الله تعالی ولا تباشروهن وانتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است بعاکفون پس
تا وقتیکه معتکف است اگرچه از مسجد برای حاجة ضروریه برآمده است مباشرة بر وی حرام باشد و مباشرت دون جماع مانند لمس و
قبله نیز حرام است بجهة عموم لفظ مباشرت و جماع معتکف بنسیان آیا قاطع نیست مانند جماع صائم بنسیان و آیا صوم شرط
اعتکاف است یا نه دو قول آمده است و مذکور خواهد شد و ضرر نمیکند معتکف را تطییب و تزئین زیرا که آنهمه در معنی ترجیل است حضرت عائشه در حیض
از آنحضرت صلعم ترجیل را در حالة اعتکاف ذکر کرده اند **باب** اختلفوا فی لیلة هی ارجی والاقوی انها لیلة فی اوتار العشر الاواخر
تتقدم وتتاخر و قول ابی سعید انها لیلة احدی و عشرین اختلاف کرده اند در شبی که وی امید وار ترین شبها است و اقوی
که آن شبی است از شبهای طاق در عشرهٔ اخیره گاهی پیش میشود و گاهی پس گذشت قول ابی سعید خدری که آن شب بیست و یکم
است مالک عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله ان عبد الله بن انیس الجهنی قال لرسول الله صلی الله علیه وسلم انی رجل
شاسع الدار فمرنی لیلة انزل لها فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل لیلة ثلث و عشرین من رمضان

عبد الله بن انیس الجهنی گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که من مردی ام که دور است خانه من پس بفرما مرا شبی که فرود آیم در آن شب

بمدینه پس فرمود او را آنحضرت صلعم نازل شو شب بست و سیوم از رمضان **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تحروا لیلة القدر فی العشر الاواخر من رمضان رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود قصد کنید

شب قدر را در عشره اخیره از رمضان **مالک** عن حمید الطویل عن انس بن مالک انه قال خرج علینا رسول الله صلی الله

علیه وسلم فقال انی اریت هذه اللیلة فی رمضان حتی تلاحا الرجلان فرفعت فالتمسوها فی التاسعة والسابعة والخامسة

انس بن مالک گفت برآمد بر ما رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فرمود هر آئینه نموده شد مرا این شب در رمضان تا آنکه

گفتگو کردند دو شخص پس برداشته شد معرفت آن شب از خاطر من پس طلب کنید آنرا در شب نهم یا هفتم یا پنجم یعنی از عشره

اخیره **مالک** انه بلغه ان رجالا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم اروا لیلة القدر فی المنام فی السبع الاواخر

فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اری رویاکم قد تواطات فی السبع الاواخر فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع

الاواخر چند کس از اصحاب آنحضرت صلعم را نموده شد شب قدر در خواب در هفت شب آخر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم

هر آئینه من دیدم خواب شما را که موافق شده است در هفت شب آخر پس هر که خواهنده آن باشد پس بجوید آنرا در هفت شب آخر

مترجم گوید قال المحلی قال المزنی وابن خزیمة انها تنتقل کل سنة لیلة جمعا بین الاخبار قال النووی فی الروضة وهو قوی و

مذهب الشافعی انها لا تلزم لیلة بعینها **باب** فضل لیلة القدر در بیان فضیلت شب قدر قال الله تعالی انا انزلناه

فی لیلة القدر وما ادرٰک ما لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملٰئکة والروح فیها باذن ربهم

من کل امر سلام هی حتی مطلع الفجر هر آئینه ما فرود آوردیم قرآن را در شب قدر یکدفعه از لوح محفوظ بآسمان دنیا و چه چیز

مطلع ساخت ترا که چیست شب قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه یعنی هزار ماهی که نباشد دران شب قدر نازل میشوند فرشتگان

و جبرئیل دران باذن پروردگار خویش بسبب انجام کردن هر کاری یعنی هر کاریکه دران شب مقدر شد برای تمام سال

آن شب سلام است تا طلوع فجر یعنی تمام شب فرشتگان دعا و سلامت بر مسلمانان میگویند **مالک** انه سمع من یثق به

من اهل العلم یقول ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اری اعمار الناس قبله او ما شاء الله من ذلک فکانه تقاصر اعمار

امته عن ان لا یبلغوا من العمل مثل الذی بلغ غیرهم فی طول العمر فاعطاه الله لیلة القدر خیر من الف شهر مالک

شنید از شخصی که اعتماد داشت بروی از اهل علم که میگفت هر آئینه رسول الله صلعم را نموده شد عمرهای مردمانیکه پیش از آنحضرت

بودند یا آنقدر که خدا تعالی خواست از اعمار ایشان پس گویا کوتاه پنداشت آنحضرت صلعم عمرهای امت خود را از آنکه برسند

از عمل مثل آنچه رسیده بودند بآن غیر ایشان در طول عمر پس عطا فرمود او را خدا تعالی شب قدر که وی بهتر است از هزار ماه **مالک**

قال المحلی قال المزنی وابن خزیمة انها تنتقل کل سنة لیلة جمعا بین الاخبار قال النووی فی الروضة وهو قوی ومذهب الشافعی انها لا تلزم لیلة بعینها

انه بلغه ان سعيد بن المسيب كان يقول من شهد العشاء من ليلة القدر فقد اخذ بحظه منها سعيد بن المسيب گفت هر كه حاضر شد

در نماز عشا از شب قدر پس هر آئينه حاصل كرد حصه خود از ان شب والله اعلم باب المعتكف يرجل راسه ويفعل ما يشاء في المسجد

ولا يخرج لعيادة مريض وشهود جنازة ولا يخرج الا لحاجة الانسان معتكف شانه كند سر خود را و بكند هرچه خواهد در مسجد

ونه برآيد از مسجد براى ديدن بيمار و حاضر شدن بر جنازه و مثل آن از عبادات ونه برآيد مگر براى حاجت انسان **مالك**

عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت كان

رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اعتكف يدني الي راسه فارجله وكان لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان حضرت

عائشه گفت كه آنحضرت صلعم چون اعتكاف ميكرد نزديك ميگردانيد بمن سر مبارك خود را پس شانه ميزدم او را و داخل نميشد

در خانه مگر براى حاجت انسان **مالك** عن ابن شهاب عن عمرة بنت عبد الرحمن ان عائشة كانت اذا اعتكفت

لا تسأل عن المريض الا وهي تمشي لا تقف حضرت عائشه وقتى كه اعتكاف ميكرد نمى پرسيد مريض را مگر در اثناى آنكه ميرفت

و ايستاده نميشد قال يحيى قال مالك لا ياتي المعتكف حاجة ولا يخرج لها ولا يعين احدا الا ان يخرج لحاجة الانسان

ولو كان خارجا لحاجة احد لكان احق ما يخرج اليه عيادة المريض والصلوة على الجنائز واتباعها گفت مالك نيايد معتكف

بسوى هيچ حاجت ونه برآيد بسوى هيچ حاجتى و اعانت نكند هيچكس را مگر آنكه برآيد براى حاجت انسان و اگر معتكف را جائز

بودى برآمدن براى كار كسى هر آئينه سزاوارتر بود برآنكه برآيد بسوى آن عيادة بيمار و نماز جنازه و اتباع جنازه قال يحيى قال

مالك ولا يكون المعتكف معتكفا حتى يجتنب ما يجتنب المعتكف من عيادة المريض والصلوة على الجنائز ودخول البيت

الا لحاجة الانسان گفت مالك نمى شود معتكف صاحب اعتكاف تا آنكه باز ماند از آنچه باز ميماند معتكف از عيادة مريض و از

نماز بر جنازه و داخل شدن بخانه مگر براى حاجت انسان قال مالك لا يبيت المعتكف الا في المسجد الذي اعتكف فيه

الا ان يكون خباؤه في رحبة من رحاب المسجد قال مالك ولم اسمع ان المعتكف يضطرب بناء يبيت فيه الا في المسجد

او في رحبة من رحاب المسجد ومما يدل على انه لا يبيت الا في المسجد قول عائشة رضي الله تعالى عنها كان رسول الله صلى الله

عليه وسلم اذا اعتكف لا يدخل البيت الا لحاجة الانسان گفت مالك شب نگذارند معتكف مگر در مسجد كه اعتكاف كرده است

دران مگر آنكه باشد خيمه او در رحبه از رحبهاى مسجد گفت مالك نشنيدم كه معتكف بزند خيمه كه شب بگذارند دران مگر در مسجد يا در رحبه

از رحبهاى مسجد و آنچه دلالت ميكند برآنكه شب نگذارند مگر در مسجد قول عائشه رضي الله عنها كه كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

اذا اعتكف الخ قال يحيى عن زياد عن مالك عن ابن شهاب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يذهب لحاجة

الانسان في البيوت آنحضرت صلعم ميرفت براى حاجت انسان در خانهاى يعنى در ايام اعتكاف **مالك** انه سأل ابن

شهاب عن الرجل يعتكف هل يدخل لحاجته تحت سقف فقال نعم لا باس بذلك مالک سوال کرد ابن شہاب را از حکم مردیکه اعتکاف
کند آیا داخل شود برای حاجت خود زیر سقفی گفت آری ہیچ باک نیست دران مترجم گوید ہر کہ اتباع آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم قصد
کرده باشد در اعتکاف او را لابد ست اجتناب از آنچہ آنحضرت صلعم اجتناب میفرمودند از ان و اگر مطلق مکث در مسجد نیت کرده
ست آن سخن دیگر ست ظاہر اینست کہ خروج برای نماز جمعہ نیز حاجت ضروریہ ست که مستثنی ست و مشروع ست بجهة عموم
قول اللہ تعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر اللہ **باب** یحرم علے المعتکف مباشرة المرءة حرام ست
بر معتکف مباشرت زن قال اللہ تعالی ولا تباشروهن وانتم عٰکفون فی المسٰجد فرمود خدا تعالی مباشرت نکنید با زنان حالانکه
شما معتکف باشید در مسجد ہا مترجم گوید ہمین ست قول اہل علم **باب** یجوز الاعتکاف فی کل مسجد جایز ست اعتکاف
در ہر مسجد مساجد ثلثه و غیر آن و مسجد جامع و غیر آن قال یحیی قال مالک الامر عندنا الذی لا اختلاف فیه انه لا یکره
الاعتکاف فی کل مسجد یجمع فیه ولا اراه کره الاعتکاف فی المساجد التی لا تجمع فیها الا کراهیة ان یخرج المعتکف
من مسجده الذی اعتکف فیه الی الجمعة او یدعها فان کان مسجدًا لا یجمع فیه الجمعة ولا یجب علی صاحبه اتیان الجمعة
فی مسجد سواه فانی لا اری باسا بالاعتکاف فیه لان اللہ تبارک وتعالی قال وانتم عاکفون فی المساجد فعم اللہ المساجد
کلها ولم یخصص شیئا منها قال مالک فمن هنا جاز له ان یعتکف فی المساجد التی لا تجمع فیها الجمعة اذا کان
لا یجب علیه ان یخرج منه الی المسجد الذی تجمع فیه الجمعة گفت مالک حکمی که مسلم ست نزدیک ما آن حکمیکه نیست دران اختلاف
اینست که مکروه نیست اعتکاف در ہر مسجد یکه جمعه خوانده میشود در وی و لمی بینیم که مکروه داشته شد اعتکاف دران مسجد ہا که جمعه
خوانده نمیشود دران مگر برای ناپسند داشتن آنکه برآید معتکف از مسجد خود که اعتکاف کرده ست دران بسوی جمعه یا ترک کند جمعه را
پس اگر باشد مسجد یکه خوانده نمیشود جمعه دران و واجب نیست بر صاحب اعتکاف آمدن جمعه در مسجدی غیر این مسجد پس ہر آئینه من نمی بینم
ہیچ باک باعتکاف دران جا زیرا که خدا تعالی فرموده ست وانتم عاکفون فی المساجد پس عام گذاشت خدا تعالی مساجد ہمه آن
و خاص نکرد چیزی ازان گفت مالک پس ازینجا ست که جایز ست معتکف را که اعتکاف کند دران مساجد که خوانده نمیشود دران جا
جمعه وقتیکه واجب نمیشود بروی که برآید ازین مسجد بسوی مسجد دیگر که خوانده میشود آنجا جمعه البغوی گفته که خروج برای جمعه واجب ست
بر معتکف در غیر مسجد جامع جایز نیست او را ترک آن و اختلاف کرده اند در بطلان اعتکاف او پس سفیان ثوری و ابو حنیفه
گفته اند که اعتکاف باطل نمی شود چنانچه باطل نمیشود بخروج برای قضاء حاجت انسانی و مالک و شافعی گفته ست که باطل میشود
باب لا اعتکاف الا بصیام اعتکاف درست نیست مگر بروزه **مالک** انه بلغه ان القاسم بن محمد ونافعا مولی عبد اللہ
بن عمر قالا لا اعتکاف الا بصیام یقول اللہ تعالی فی کتابه وکلوا واشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا

قلت ۵
۲۵۲

الصيام الى الليل ولا تباشروهن وانتم عاكفون فى المساجد فانما ذكر الله الاعتكاف مع الصيام امام مالك را خبر رسيد كه قاسم بن محمد

ونافع مولى عبد الله بن عمر ميگفتند كه اعتكاف درست نيست مگر با روزه داشتن خدا تعالى فرمايد كلوا واشربوا الاية پس جز اين نيست

كه ذكر كرده است خدا تعالى اعتكاف را با روزه قال مالك وعلى ذلك الامر عندنا انه لا اعتكاف الا بصيام گفت مالك

بر همين است حكم نزديك ما كه اعتكاف نيست مگر با روزه مترجم گويد درين مسئله دو قول مشهور است اشتراط صوم در اعتكاف

وعدم اشتراط آن و حل اختلاف همانست كه سابقا بآن اشاره رفت باب يدخل قبل غروب الشمس من الليلة التى

يريد اعتكافها داخل شود معتكف پيش از غروب آفتاب از شبى كه اعتكاف آن قصد ميكند قال مالك يدخل المعتكف

المكان الذى يريد ان يعتكف فيه قبل غروب الشمس من الليلة التى يريد ان يعتكف فيها حتى يستقبل باعتكافه اول الليلة

التى يريد ان يعتكف فيها گفت مالك داخل شود معتكف در مكانيكه ميخواهد كه اعتكاف كند در آن پيش از غروب آفتاب از شبى كه اراده

ميكند اعتكاف را در آن تا آنكه استقبال نمايد باعتكاف خود اول شبى كه اراده كند اعتكاف در آن باب السنة ان لا يرجع

المعتكف الى بيته حتى يشهد العيد مع المسلمين سنت آنست كه رجوع نكند معتكف بخانه خود تا آنكه حاضر شود بنماز عيد

با مسلمانان يحيى عن زياد عن مالك عن سمى مولى ابى بكر ان ابا بكر بن عبد الرحمن اعتكف فكان يذهب لحاجته

تحت سقيفة فى حجرة مغلقة فى دار خالد بن الوليد ثم لا يرجع حتى يشهد العيد مع المسلمين ابوبكر بن عبد الرحمن

اعتكاف كرد پس ميرفت براى حاجت خود زير خانهٔ سقف دار از چهار ديوارى كه دروازه داشت بسته از سراى خالد بن وليد بعد از آن

باز نمى گشت تا آنكه حاضر شد بعيد با مسلمانان يحيى عن زياد عن مالك انه راى بعض اهل العلم اذا اعتكفوا العشر الاواخر من رمضان

لا يرجعون الى اهاليهم حتى يشهدوا الفطر مع المسلمين مالك ديد بعض اهل علم را وقتيكه اعتكاف ميكردند عشره اواخر رمضان

باز نمى گشتند بسوى اهل خانهٔ خود تا آنكه حاضر ميشدند بعيد الفطر با مسلمانان قال مالك وبلغنى ذلك عن اهل الفضل الذين مضوا قال

مالك وهذا احب ما سمعت الى فى ذلك گفت مالك خبر رسيد مرا اين طور از اهل فضل كه گذشتند گفت مالك و اين درست ترين اقوال

ست كه شنيدم از ايشان درين مسئله مترجم گويد اجماع علماست برآنكه ليلة العيد در اعتكاف عشرهٔ اخيره داخل نميشود و فعل ابوبكر

بن عبد الرحمن محمول برآنست كه احياء ليلة العيد مستحب است و بودن در مسجد بهيئة اعتكاف صورة صالحه است براى احياء والله اعلم باب

قضاء الاعتكاف اذا فات فى رمضان باب در بيان قضاء اعتكاف چونكه فوت شود در رمضان يحيى عن زياد عن مالك عن ابن شهاب

عن عمرة بنت عبد الرحمن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اراد ان يعتكف فلما انصرف الى المكان الذى اراد ان يعتكف فيه وجد

اخبية خباء عائشة وخباء حفصة وخباء زينب فلما راها سال عنها فقيل له هذا خباء عائشة وحفصة وزينب فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم آلبر تقولون بهن ثم انصرف فلم يعتكف حتى اعتكف عشرا من شوال

رسول الله صلی الله علیه وسلم اراده اعتکاف فرمود پس وقتیکه بازگشت بسوی مکانی که خواسته بود اعتکاف را در وی یافت خیمه‌ها را خیمهٔ
حضرت عائشه و خیمه حضرت حفصه و خیمه حضرت زینب پس وقتیکه دید این خیمه‌ها را پرسید از آن پس گفته شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
که این خیمه حفصه و این از آن زینب است پس فرمود آنحضرت صلعم آیا نیکوکاری گمان میکنید درین زنان یعنی ظاهر آنست که
نیت اخلاص ندارند بلکه بریا و منافست قصد کرده اند بعد از آن بازگشت و اعتکاف نمود پس وقتیکه گذشت رمضان اعتکاف
فرمود یک عشره از شوال

کتاب الحج

باب حج البیت فرض علی من استطاع الیه سبیلا

حج خانه کعبه فرض است بر هر که توانائی توجه بآن دارد قال الله تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و
هدی للعلمین ۰ فیه ایت بینت مقام ابراهیم ومن دخله کان امنا ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا ۰ ومن کفر فان الله غنی عن العلمین ۰ هر آئینه نخستین خانه که عبادتگاه مقرر کرده شده است برای مردمان
آن خانه است که در شهر مکه واقع شده صاحب برکت و راهنمای اصناف عالم را در آن خانه نشانهای ظاهر است از آنجمله جای
ایستادن ابراهیم یعنی سنگی که حضرت ابراهیم علیه السلام بر وی ایستاد و در پای او در آن سنگ فرو رفت و تا امروز نقش پای
او بر آن سنگ ظاهر است و هر که درآید بآن خانه امین باشد از تعرض مردمان و همچنین است حکم کسیکه درآید بحوالی آن خانه از
حرم والله اعلم و برای خدا واجب است بر مردمان قصد کردن خانه کعبه واجب است بر هر که توانائی دارد بر قصد آن خانه باعتبار اسباب
راه یعنی سرانجام زاد و راحله داشته باشد و هر که کافر باشد یعنی منکر فرضیت حج پس هر آئینه خدا تعالی بی نیاز است از اصناف
عالم **مقدمه** مترجم گوید رضی الله عنه حج یکی از ارکان اسلام است اجماعا ولابد است از شناختن شروط صحت حج و وجوب آن
پس حبط شدن اعمال کافر معلوم است ازینجا دانسته شد که حج کافر صحیح نیست و در حدیث آمده است رفع القلم عن ثلثة الخ ازینجا
دانسته میشود که بلوغ و عقل شرط تکلیف عبادات است و در حدیث موطا آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حق صبی فرمود که
او را حج هست و حامل او بر حج ثواب می یابد و ظاهر آنست که او غیر ممیز بود پس ممیز را بطریق اولی حج صحیح باشد و مجنون
در حکم صبی غیر ممیز است و در قرآن عظیم آمده من استطاع الیه سبیلا پس دانسته شد که استطاعت راه شرط وجوب حج است
و در حدیث موطا آمده که کسیکه طاقت سفر ندارد بسبب کبر او را حج بنیابت میشود و ازین دلائل نزدیک فقیه ملخص شد که صحت حج
دیگر است و وجوب حج دیگر باز صحت حج بمباشرت دیگر است و به نیابت دیگر و همچنین وجوب حج بنیابت دیگر است و بمباشرت دیگر پس شرط
صحت مطلقا اسلام است زیرا که عبادت کافر صحیح نیست فاما وجوب بر کافر پس تفصیلی دارد در دنیا از وی مطالبه عبادات
نمیکنند و در آخرت بترک آنها ماخوذ خواهد بود و از صبی غیر ممیز بجز نیابت متصور نیست زیرا که نیت بر تمیز موقوف است
و بغیر نیت هیچ عبادت صحیح نمیشود پس شرط صحت مباشرت اسلام و تمیز است و در حدیث بیهقی آمده است ایما صبی حج ثم

بلغ فعلیه حجة اخری و ایما عبد حج ثم عتق فعلیه حجة اخری قال النووی باسناد جید ازینجا دانسته شد که شرط وقوع از حجة الاسلام تکلیف و حریة ست لیکن حج فقیر از حجة الاسلام واقع میشود مانند مریضی که طاقة وضو نداشت و وضو کرد و شرط وجوب حج اسلام تکلیف و حریة و استطاعة ست باز استطاعة مباشرة دیگرست و استطاعت نیابت دیگر و استطاعت راه رفتن بجنیان چیز حاصل میشود بنقص صفات در فاعل معتبرست و بعضے در راه از انجمله قوة ثبوت بر راحله ست بغیر مشقة شدیده زیرا که حج سائل عند ثبوت بر راحله تقریر کرد و انحضرت صلے اللہ علیہ وسلم از وجوب مباشرة به نیابة انتقال فرمودند و بر اعمی واجب شود چون قائد بیابد و این فقیر را درین مسئله نظرست زیرا که خدا تعالی میفرماید لیس علی الاعمی حرج الآیة و این آیة اگرچه در جهادست در حج نیز متمسک تا آن توان کرد بجامع سفر و از انجمله یافتن زاد و راحله ست ذهاباً و ایاباً زیرا که انحضرت تفسیر فرمودند استطاعة سبیل را بزاد و راحله و در عرف کسیکه طاقة ندارد از جهة ضعف بدن یا اعواز زاد و راحله گفته میتواند لا استطیع و معتبر در زاد و راحله آنست که فاضل از حوائج ضروریه باشد مانند دین و نفقه کسیکه نفقه او فرض ست و مسکن و عبد که بآن محتاج باشد ضرور نیست کسیکه در میان منی و مکه جا سفر نیست و قوة مشے دارد راحله در حق او شرط نیست زیرا که عرف آنرا استطاعت میشمرد و از انجمله امن طریق ست از قطاع طریق و سباع و از یافتن طعام و آب در مواضعیکه مسافران حمل میکنند آب را از ان مواضع و از یافتن علف در مراحل و در حق زن شرط وجود زوج یا محرمی که همراه باشد از جهة نهی انحضرت صلے اللہ علیہ وسلم در حدیث شیخین از مسافره زنیکه زوج و محرم باخود ندارد الا آنکه شافعی معنی نهی خوف فتنه فهمیده ست و جماعة از نسوة ثقات را بجای محرم ساخته ست و استطاعة نیابة بمال و وجود کسیکه باجرة مثل بحج رود یا وجود ولد و بذل طاعة او در حج میباشد زیرا که در حدیث موطا آمده ست که ولد را فرمودند فاحجج عنه و کسیکه مال و اهم دارد مانند آنست یا اقوی از ان زیرا که اصلا درینصورت منت نیست و از جانب میت حج گذاردن نیز صحیح ست بحدیث مسلم عن بریدة ان امرأة قالت یا رسول اللہ ان امی ماتت ولم تحج قط افاحج عنها قال حجی عنها و ظاهر آنست که تدارک واجب واجب ست اگر طاقت باشد پس کسیکه بمیرد و در ذمه او حج باشد و مال دارد احجاج از وی واجب ست و ذکر ارکان حج خواهد آمد

باب فضل الحج والعمرة در بیان فضیلت حج و عمره

مالک عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صالح السمان عن ابی هریرة ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما والحج المبرور لیس له جزاء الا الجنة رسول اللہ صلعم فرمود عمره تا عمره دیگر کفارة ست آن گناهان را که در میان این هر دو بوده ست و حج مبرور نیست آنرا جزا مگر بهشت حج مبرور آنست که مخلوط نباشد با آن چیزی از گناه

باب من اراد الحج فلیحرم فی اشهر الحج ولیتق الرفث والفسوق والجدال هر که بخواهد حج گذاردن پس باید که احرام بندد در ماههای حج و اجتناب نماید از جماع و دواعی آن و از معصیة و از

مکابره کردن قال الله تعالی الحج اشهر معلومات فمن فرض فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج وما تفعلوا

من خیر یعلمه الله وتزودوا فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب وقت حج ماههای دانسته شده است یعنی شوال

و ذوالقعده و ده روز از ذیحجه پس هر که لازم کند بر خود حج در آن ماهها یعنی احرام بندد برای حج پس نیست جماع و دواعی آن

و نیست معصیت و نیست مکابره کردن در باب حج و هر چه بکنید از نیکی میداند آنرا خدا و زاد همراه خود گیرید پس هر آئینه بهترین فوائد

زاد پرهیزگاریست از سوال و سرقه و خیانت و بترسید از من ای خداوندان خرد قال مالک قال الله تبارک وتعالی فلا رفث

ولا فسوق ولا جدال فی الحج قال فالرفث اصابة النساء والله اعلم قال الله تعالی احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم

الآیة قال والفسوق الذبح للانصاب والله اعلم قال الله تعالی او فسقا اهل لغیر الله به قال والجدال فی الحج ان قریشا

کانت تقف عند المشعر الحرام بالمزدلفة بقزح وکانت العرب وغیرهم یقفون بعرفة فکانوا یتجادلون یقول هؤلاء

نحن اصوب ویقول هؤلاء نحن اصوب فقال الله تعالی لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه فلا ینازعنک فی الامر

وادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم فهذا الجدال فی الحج فیما نری والله اعلم گفت مالک فرمود خدا تعالی فلا رفث

ولا فسوق ولا جدال فی الحج پس رفث رسیدنست بزنان چنانکه مدلول این آیه است احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم

و فسوق ذبح کردن برای بتانست چنانکه مدلول این آیه است او فسقا اهل لغیر الله به و جدال در باب حج اینست که قریش می ایستادند

نزدیک مشعر حرام در مزدلفه بجبل قزح و عرب غیر قریش می ایستادند بعرفه پس با یکدگر جدال میکردند این جماعه میگفت راه ما

قریم و آن جماعه میگفت راه ما یاب ترکیم پس خدا تعالی فرمود لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه الآیة پس اینست جدال در حج در آنچه

نموده میشود بما بغوی گفته اکثر علما قائل اند بتوقیت احرام باشهر حج پس اگر احرام پیش ازین ماهها کند احرام حج نخواهد بود

و ابو حنیفه گفته که موقت نیست باین ماهها مترجم گوید رضی الله عنه که ازین آیت توقیت حج باشهر معلومه معلوم می شود و معلوم است

که وقفه عرفات جز در روز عرفه صحیح نیست نه قبل از آن و نه بعد از آن پس مراد توقیت احرام خواهد بود و من فرض فیهن قرینه

اوست پس احرام حج پیش از آن منعقد نمی شود و اگر کسی احرام حج پیش از آن کرد عمره کند زیرا که خواهد آمد که در صورت

فوت حج عمره لازم می آید **مسئله** وقت احرام عمره تمام سال است و خواهد آمد که مکی تمتع نکند **باب** مواقیت الاهلال

در بیان مواضعی که معین کرده شده است آنها برای احرام **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال یهل اهل المدینة من ذی الحلیفة واهل الشام من الجحفة ویهل اهل نجد من

قرن قال عبد الله بن عمر وبلغنی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ویهل اهل الیمن من یلملم

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود احرام کنند اهل مدینه از ذی الحلیفه و احرام بندند اهل شام از جحفه

ک قلت اتفق اهل العلم علی انه اذا عمل شیئا من اعمال الحج من طواف وسعی قبل اشهر الحج لا یجزی وهی شوال وذو القعدة وعشر من ذی الحجة واختلفوا فی الاحرام فقال الشافعی ان احرم قبلها لا ینعقد حجا ویکون عمرة وقال ابو حنیفة ینعقد احرامه بالحج ۱۲

٢٥٦

واحرام کنند اہل نجد از قرن گفت عبد اللہ بن عمر و خبر رسید مرا کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود احرام کنند اہل یمن از یلملم

مالک عن عبد اللہ بن دینار عن عبد اللہ بن عمر انہ قال امر رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اہل المدینۃ ان یہلوا من ذی الحلیفۃ واہل الشام من الجحفۃ واہل نجد من قرن قال عبد اللہ بن عمر اما ہولاء الثلاث فسمعتہن من رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم واُخبرت ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم قال یہل اہل الیمن من یلملم حکم فرمود رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اہل مدینہ را کہ احرام کنند از ذی الحلیفہ واہل شام را کہ احرام کنند از جحفہ واہل نجد را کہ احرام کنند از قرن گفت عبد اللہ بن عمر اما این سہ ہمہ پس شنیدم آنہا را از رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم وخبر دادہ شد مرا کہ آنحضرت صلعم فرمود کہ احرام کنند اہل یمن از یلملم

مالک عن نافع ان عبد اللہ بن عمر اہل من الفرع عبد اللہ بن عمر احرام کرد از فرع و فرع موضعی است متصل دریا مابین مکہ و مدینہ محمد بن الحسن گفتہ است کہ اہل مدینہ را دو میقات پیش می آید ذی الحلیفہ و جحفہ واہل مدینہ را رخصت است کہ احرام از جحفہ کنند فقیر گوید این حکایت حالی است پس احتمال دارد کہ ابن عمر برای حاجتی بفرع رفتہ باشد و از انجا عزم حج یا عمرہ بخاطرش رسید وہم از انجا احرام کردند برای آنکہ ورای او جحفہ است وہمین است ظاہر زیرا کہ فرع در وسط راہ نیست پس آنجا رفتن از برای حاجتی خواہد بود واللہ اعلم

مالک عن الثقۃ عندہ ان عبد اللہ بن عمر اہل من ایلیاء عبد اللہ بن عمر احرام کرد از ایلیا یعنی شہر بیت المقدس بغوی گفتہ است کہ توقیت باین معنی است کہ حاج و معتمر را بغیر احرام ازین مواضع نباید گذشت نہ آنکہ منع از ان احرام نکند وہمین است مذہب جمہور فقیر گوید الا آنکہ احرام آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم وخلفا از میقات بودہ است پس آن فضل اشد

مالک انہ بلغہ ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم اہل من الجعرانۃ بعمرۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احرام کرد از جعرانہ برای عمرہ و آن نزدیک بقرن است و محاذی او

مالک باسنادہ عن عائشۃ قالت فلما قضینا الحج ارسلنی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم مع عبد الرحمن بن ابی بکر الی التنعیم فاعتمرت حضرت عائشہ فرمود پس وقتیکہ بجا آوردیم حج را فرستاد مرا آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم ہمراہ عبد الرحمن بن ابی بکر بسوی تنعیم پس بجا آوردم عمرہ را یعنی از تنعیم احرام عمرہ بستم

قال مالک وانما یہل اہل مکۃ بالحج اذا کانوا بہا ومن کان مقیما بمکۃ من غیر اہلہا من جوف مکۃ لا یخرج من الحرم وسئل مالک عن رجل من اہل مکۃ ہل یہل من جوف مکۃ لعمرۃ فقال بل یخرج الی الحل فیحرم منہا قال مالک اما العمرۃ من التنعیم فانہ من شاء ان یخرج من الحرم ثم یحرم فان ذلک مجزئ عنہ ان شاء اللہ و لکن الفضل ان یہل من المیقات الذی وقت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم وہو ابعد من التنعیم گفت مالک جز این نیست کہ احرام کنند اہل مکہ برای حج وقتیکہ باشند در ان وکسیکہ باشد مقیم مکہ از غیر ساکنان مکہ احرام کنند از عین مکہ نہ برآید از حرم

قلت وعلیہ اہل العلم فائدۃ التاقیت المنع عن تاخیر الاحرام فلو قدم علیہا جاز ومیقات المکی للحج جوف مکۃ وللعمرۃ الحل فی العالمکیریۃ والتنعیم افضل وفی المنہاج افضل بقاعہ الحل الجعرانۃ ثم التنعیم ثم الحدیبیۃ

ومعنی اہلال ابن عمر من الفرع عند الحنفیۃ ان لاہل المدینۃ میقاتین ذا الحلیفۃ والجحفۃ ولا اثم علیہم اذا اخروا الاحرام الی المیقات الثانی ذکر ذلک محمد فی الموطا ویحتمل ایضا انہ بدا لہ ان یدخل مکۃ لما وصل الی الفرع ومعناہ عند الشافعیۃ انہ بدا لہ ان ینسک بعد ما وصل الی الفرع

وسؤال کرده شد مالک از حکم شخصی از اهل مکه یا احرام کند از اندرون مکه برای عمره پس گفت مالک بلکه بر آید بسوی حل پس احرام کند از آنجا
گفت مالک اما عمره از تنعیم پس حال اینست کسیکه خواهد که بر آید از حرم بعد از ان احرام کند پس هر آئینه آن کفایت کننده است از وی
ان شاء الله تعالی ولکن بهتر آنست که احرام کند از میقاتیکه معین فرموده است آنحضرت صلعم وآن دورتر است از تنعیم مترجم گوید
رضی الله عنه که در حدیث شیخین آمده است عن ابن عباس قال وقت رسول الله صلی الله علیه وسلم لاهل المدینة ذا الحلیفة ولاهل
الشام الجحفة ولاهل نجد قرنا ولاهل الیمن یلملم وقال هن لهن ولمن اتی علیهن من غیرهن ممن اراد الحج والعمرة فمن کان دون
ذلک فمن حیث انشا حتی اهل مکة من مکة ازینجا دانسته شد که میقات مکانی برای حج در حق کسیکه بمکه باشد خواه متوطن مکه باشد
خواه آفاقی که آنجا اقامت کرده باشد نفس مکه است واما غیر مکی پس میقات کسیکه از مدینه متوجه شده است ذو الحلیفه است
ومیقات متوجه از شام ومصر ومغرب جحفه است ومیقات متوجه از تهامه یلملم است ومیقات متوجه از نجد قرن است ابوداود
ونسائی روایت کرده اند عن عائشة ان النبی صلعم وقت لاهل العراق ذات عرق وکسیکه ما بین میقات ومکه ساکن باشد میقات
او مسکن اوست واز ینحدیث مفهوم میشود که کسیکه بجهت حاجتی بغیر قصد حج بمکانی که درمیان مکه ومیقات باشد درآمد
واز انجا اراده نیت حج پیدا شد از همان جا احرام بندد زیراکه در مضمون فمن کان دون ذلک فمن حیث انشا داخل است
مانند آفاقی مقیم بمکه در احرام از نفس مکه ومیقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است ومیقات
احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل آنکه در حدیث شیخین آمده است که آنحضرت صلعم حضرت عائشه را بعد قضای حج
به تنعیم فرستادند ونشان دادند که از ورای اکمه احرام کند وتنعیم اقرب اطراف حل است بمکه ودران حال وقت تنگ بود وآنحضرت
صلی الله علیه وسلم عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد آنحضرت صلعم درچنان وقتی تکلیف خروج بسوی
حل نمیدادند **مسئله** فائده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز است ازان بغیر احرام پس اگر پیش از مواقیت احرام کند
جائز باشد لکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفا از ذی الحلیفه اختیار کردند نه از مدینه پس از میقات افضل باشد وافضل آنست
که از اول میقات احرام کند واگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بر وی واگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از تلبس
به نسک واگر وقت تنگ است یا از عود مانعی است ظاهر آنست که دم لازم میشود بقول ابن عباس من نسی من نسکه شیئا
او ترکه فلیهرق دما **مسئله** اگر براهی گذشت که گذر بر میقاتی ندارد نزدیک محاذات میقات میباید که احرام بندد واگر محاذات
گردد دو میقات احتیاط آنست که از ابعد میقاتین احرام بندد واگر از اقرب کرد تبعه لازم نیست زیراکه عمل برخصت شرع نموده
است

باب صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمسجد ذی الحلیفة رکعتین فلما استوت به راحلته اهل گذارد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در مسجد ذو الحلیفه دو رکعت پس وقتیکه راست شد بآنحضرت صلی الله علیه وسلم شتر آنحضرت لبیک گفت **مالک**

معتبر نشد الا مطلق نیت اگر نیت کند که احرام کند مانند احرام فلان درست باشد زیرا که در حدیث شیخین آمده است
که حضرت علی رضی الله عنه و ابوموسی اشعری احرام کردند مانند احرام آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نمیدانستند که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم چه نیت کرده اند **مسئله** اگر نیت نکرد و تلبیه گفت احرام منعقد نمی شود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد
و تلبیه نگفت ظاهر است که صحیح باشد زیرا که تلبیه سنت است و فرضیت او از هیچ جا ثابت نشده است **مقدمه** ارکان حج
پنج چیز است احرام لقول خدا تعالی الحج اشهر معلومات و ظاهر است که در بیمدت بجز احرام متصور نیست پس آن جزو حج
باشد و وقوف بعرفه لحدیث الحج عرفة و سعی بین الصفا والمروه لحدیث حسن دارقطنی و بیهقی ایها الناس اسعوا فان
السعی قد کتب علیکم و لقول عائشه چنانکه بیاید و حلق لقول خدا تعالی ثم لیقضوا تفثهم و طواف لقول خدا تعالی و لیطوفوا
بالبیت العتیق و ارکان عمره همین چیزهاست سوای وقوف عرفه از جهة استقراء افراد عمره و یافتن این چیزها در همه
اینچیزها ارکان حج و عمره اند و حج و عمره بترک یکی ازین چیزها تباه شود و ترک یکی ازینها مجبور بدم نیست و غیر ارکان
سنن اند بعضے العباض مجبور بدم و بعض غیر مجبور **باب** یستحب رفع الصوت بالتلبیة مستحب است بلند کردن آواز
بلبیک گفتن **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن حزم عن عبد الملک بن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن
هشام عن خلاد بن سائب الانصاری عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اتانی جبریل فامرنی ان امر اصحابی
او من معی ان یرفعوا اصواتهم بالتلبیة او بالاهلال رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که آمد پیش من جبرئیل پس امر کرد مرا
که بفرمایم اصحاب خود را یا گفت بفرمایم آنانرا که همراه من اند تا آنکه بلند کنند آواز ها خود را بتلبیه یا گفت با هلال قال مالک
سمعت بعض اهل العلم یستحب التلبیة دبر کل صلوة و علی کل شرف من الارض گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم
که دوست میداشت لبیک گفتن را عقب هر نمازی و بالای هر بلندی از زمین **مالک** انه سمع بعض اهل العلم
یقولون لیس علی النساء رفع الصوت بالتلبیة لتسمع المرأة نفسها مالک شنید از بعض اهل علم که میگفتند
نیست لازم بر زنان بلند کردن آواز بگفتن لبیک باید که بشنواند زن نفس خود را مترجم گوید مستحب است بلند کردن
آواز به تلبیه در حق مرد نه در حق زن و مستحب است اکثار آن در حق مرد و زن همه خصوصاً نزدیک تغایر احوال مانند
رکوب و نزول و صعود و هبوط و اختلاط رفقه **باب** یستحب الاغتسال للاحرام و لدخول مکة و لوقوف
عرفة مستحب است غسل کردن برای احرام و نزدیک دخول مکه و برای ایستادن عرفات **مالک** عن نافع
ان عبد الله بن عمر کان یغتسل لاحرامه قبل ان یحرم و لدخول مکة و لوقوف عشیة عرفة عبد الله بن عمر
غسل میکرد پیش از احرام کردن و برای داخل شدن مکه و برای ایستادن خود آخر روز عرفه مترجم گوید مستحب است

قلت وعلیه اهل العلم فی المنهاج ویستحب الاکثار من التلبیة ورفع صوته بها فی دوام احرامه خاصة عند تغایر الاحوال کرکوب و نزول وصعود وهبوط واختلاط رفقة وفی العالمگیریة مثل ذلک وقال المحلی

٢٦٠

والمرأة لا ترفع صوتها بل تقتصر علی اسماع نفسها فان رفعته کره ١٢ قلت وعلیه اهل العلم ١٢

غسل کردن درین سه حالت پس اگر عاجز باشد از غسل تیمم کند یا نکند دو قول آمده وظاہر ست که غسلے که برای تنظیف قطع

رائحه کریهه باشد تیمم عوض او نمیتواند شد **باب** یستحب ان یاخذ من لحیته وشاربه عند الاحرام مستحب ست که بگیرد از ریش

خود و بروت خود نزدیک احرام **مالك** انه بلغه ان سالم بن عبد الله كان اذا اراد ان يحرم دعا بالجلمين فقص

شاربه واخذ من لحيته قبل ان يركب وقبل ان يهل محرما سالم بن عبد الله وقتی که اراده احرام میکرد میطلبید مقراض را

پس قطع میکرد بروت خود را وکم میکرد لحیهٔ خود را پیش از آنکه سوار شود وپیش از آنکه لبیک گوید احرام بسته **مالك** عن

نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا افطر من رمضان وهو يريد الحج لم ياخذ من راسه ولا من لحيته شيئا حتى يحج قال

مالك وليس ذلك على الناس عبد الله بن عمر وقتیکه روزه میکشاد بعد از رمضان واو اراده حج میداشت نمی سترد

از سر خود وکم نمی کرد از ریش خود چیزی تا آنکه حج کند گفت مالك واین لازم نیست بر مردمان مترجم گوید رضی الله عنه مستحب ست

که اماده شود برای احرام بحلق عانه ونتف ابط وقص شارب وتقلیم اظفار و در حلق راس دو قول درینباب مذکور شد نزدیک

فقیر تفصیلے ست کسیکه معتاد ست بحلق راس حلق کند تا زیاده موی سر او را کلفت ندهد وکسیکه معتاد باشد بموی سر

از ابتدای شوال که اول اشهر حج ست موی نگاه دارد تا نزدیک حل از احرام شعار حج ظاهر شود **باب** الحائض والنفساء

تغتسل وتلبي حائض وخداوند نفاس غسل کند ولبیک گوید **مالك** عن عبد الرحمن بن قاسم عن ابيه عن اسماء بنت عميس

انها ولدت محمد بن ابی بکر بالبيداء فذكر ذلك ابو بكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مرها فلتغتسل ثم لتهل روایت است از قاسم

بن محمد روایت کرد از اسماء بنت عمیس که اسما بزاد محمد بن ابی بکر را در موضعیکه بیدا مشهور ست بر سه چهار میل از مدینه

پس ذکر کرد این واقعه را ابو بکر صدیق پیش آنحضرت صلے الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلے الله علیه وسلم امر کن

او را که غسل کند بعد از آن لبیک گوید **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب ان اسماء بنت عميس

ولدت محمد بن ابی بکر بذي الحليفة فامرها ابو بكر ان تغتسل ثم تهل اسماء بنت عمیس بزاد محمد بن ابو بکر را در

ذی الحلیفه پس امر کرد او را حضرت ابو بکر صدیق که غسل کند بعد از آن لبیک گوید سئل مالك هل يقف احد

بعرفة او بالمزدلفة او يرمي الجمار او يسعى بين الصفا والمروة وهو غير طاهر فقال كل امر تصنعه الحائض

من امر الحج فالرجل يصنعه وهو غير طاهر ثم لا يكون عليه شئ في ذلك والفضل ان يكون الرجل في ذلك كله

طاهرا ولا ينبغي له ان يتعمد ذلك سوال کرده شد از مالك آیا وقوف کند کسی بعرفه یا بمزدلفه یا رمی جمار کند یا سعی درمیان

صفا و مروه کند و حالانکه او غیر طاهر ست پس گفت مالك هر امری که میکند آنرا حائض از کار حج پس مرد بکند آنرا حالانکه او غیر طاهر

ست بعد از آن نیست لازم بر وی چیزی یعنی گناه نیست درین امر و بهتر ست که باشد مرد در همه این اعمال با طهارت و سزاوار نیست

قولہ قال العلماء یستحب ان یتاهب للاحرام بحلق العانة ونتف الابط وقص الشارب وتقليم الاظفار وينبغي ان يقدم هذه الامور على الغسل وعن العالمگیری مثله وعدم حلق الراس مثله لمن اعتاده من الرجال ۲۶ وهم فسره بالجلمان المقصان ۱۲

۲ قولہ وعليه اهل العلم ۱۲

اورا کہ قصد کند آنرا یعنی ارتکاب اعمال مکروہ باعدم طہارت **باب** التطیب عند الاحرام در بیان استعمال خوشبو وقت بستن

احرام **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیہ عن عائشۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہا قالت کنت اطیب رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم لاحرامہ قبل ان یحرم ولحلہ قبل ان یطوف بالبیت حضرت عائشہ فرمود خوشبو می مالیدم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم

برای احرام او پیش از انکہ احرام کند و برای حلال شدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از انکہ طواف خانہ کعبہ کند پس مراد

اینجا استعمال خوشبو در بدنست بدلیل حدیث متفق علیہ عن عائشۃ کانی انظر الی وبیص الطیب فی فرق رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم بعد ثلاث من احرامہ **مالک** عن حمید بن قیس عن عطاء بن ابی رباح ان اعرابیا جاء الی رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم وهو بحنین وعلی الاعرابی قمیص وبہ اثر صفرۃ فقال یا رسول اللہ انی اهللت بعمرۃ فکیف تامرنی ان اصنع

فقال لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انزع قمیصک واغسل هذہ الصفرۃ عنک وافعل فی عمرتک ما تفعل فی حجک

عطاء بن ابی رباح روایت کرد کہ آمد اعرابی بحضور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و آنحضرت صلعم در حنین بود و در بر اعرابی

پیراهنی بود و در بدن وی اثر زردی بود یعنی خلوق کہ نوعی از خوشبو است پس گفت یا رسول اللہ ہر آئینہ احرام کردم

بعمرہ پس چگونہ میفرمائی مرا کہ بکنم پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را بیرون کن از بر خود قمیص خود را و بشوی

این زردی را از خود و بکن در عمرہ خود آنچہ میکنی در حج خود یعنی اجتناب از ممنوعات احرام **مالک** عن نافع عن اسلم

مولی عمر بن الخطاب ان عمر بن الخطاب وجد ریح طیب وهو بالشجرۃ فقال ممن ریح هذا الطیب فقال معاویۃ بن ابی سفیان

منی یا امیر المؤمنین فقال عمر منک لعمر اللہ فقال معاویۃ ان ام حبیبۃ طیبتنی یا امیر المؤمنین فقال عمر عزمت علیک

لترجعن فلتغسلنہ عمر بن الخطاب یافت بوی خوشبو را و او در موضعی بود کہ مسمی است بشجرہ پس پرسید از کیست بوی این خوشبو

پس گفت معاویہ بن ابوسفیان از من است یا امیر المومنین پس گفت عمر بن الخطاب آری از تست قسم بقای خدا تعالی

پس گفت معاویہ ہر آئینہ ام حبیبہ خوشبو مالیدہ است مرا ای امیر المومنین پس فرمود عمر بن الخطاب قسم دادم ترا البتہ

رجوع کنی پس بشوئی آنرا **مالک** عن الصلت بن زبید عن غیر واحد من اهلہ ان عمر بن الخطاب وجد ریح طیب

وهو بالشجرۃ وعلی جنبہ کثیر بن الصلت فقال عمر ممن ریح هذا الطیب فقال کثیر منی لبدت راسی واردت ان لا احلق فقال

عمر فاذهب الی شربۃ فادلک راسک حتی تنقیہ ففعل کثیر بن الصلت ذلک قال مالک الشربۃ حفیرۃ تکون عند اصل النخلۃ

عمر بن الخطاب یافت بوی خوشبو و او در شجرہ بود و بر پہلوی او کثیر بن الصلت نشستہ بود و پس گفت حضرت عمر از جانب کیست

بوی این خوشبو پس گفت کثیر این از من است بصمغ جمع کردم موی سر خود را و خواستم کہ حلق کنم یعنی بعد انقضاء مناسک حج

پس گفت عمر بن الخطاب برو بسوی شربہ یعنی محل جمع شدن آب گرد درخت پس بمال سر خود را تا آنکہ صاف کنی آنرا پس کرد

قولہ روی الشیخان عن عائشۃ قالت کانی انظر الی وبیص الطیب فی مفرق النبی صلی اللہ علیہ وسلم وهو محرم فی الابتداء ویستحب ان یتطیب بدنہ للاحرام ولکن الثوبہ فی الاصح ولا باس بما یبقی منہ بعد الاحرام ولا یتطیب لہ حرم قال العلی القاری

لا یجوز تطیب الثوب ومعنی الامر بغسل الطیب علی الاول انہ کان خلوق والخلوق یحرم استعمالہ علی الرجل ذکرہ العینی ولم یامرہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالفدیۃ للبسہ لانہ کان جاهلا قریب العهد بالاسلام فی الکتاب العالمکیریۃ لا یجوز التطیب بما یبقی عینہ بعد الاحرام فی المسک والغالیۃ فی ظاهر الروایات ویجوز التطیب فی الثوب بما یبقی عینہ علی قول الامام

کثیر بن الصلت همین کار گشت مالک شرح حقیر نیست که باشد نزدیک بیخ خرما بن تحجّر گویا رضی الله عنه کلام حضرت عمر را در وجه میتواند بود یعنی آنکه از حدیث اعرابی عموم نهی معلوم کرده باشند بر آن عمل نموده و حدیث حضرت عائشه چون ظاهر شد لازم آمد اخذ بآن زیراکه مبین است واول بهم رسیدن در حجة الوداع بود واول در حنین دیگر آنکه قصد ایشان زیاده تحتیاط باشد نشود که مردمان اقتدا باین جمع کنند پس واقع شوند در منهی عنه چنانکه خود تصریح کرد در باب ثیاب مصبوغه یا تا استعمال بوجهی که بجامه برسد والله اعلم **مسئله** شافعی اختیار کرد استحباب تطیب بدن و ثوب نزدیک احرام بهمین حدیث جواب داده اند از حدیث اعرابی بآنکه امر فرمودن آنحضرت صلعم او را بغسل صفرة از جهت حرمت تضمخ بزعفران و خلوق است و آن حرام است در هر دو حالت احرام و غیر احرام بالجمله در استعمال خوشبو نزدیک احرام اختلاف است و فیصل این جدال بآن است که خوشبو استعمال نکند بر جامه استعمال بکند بر بدن خود بوجهی که جامه آلوده نشود

باب المناسک اربعه

عمرۀ مفرده و حج مفرد و قران و تمتع عبادات متعلقه بخانه کعبه چهار قسم اند عمره تنها و حج تنها و جمع کردن درمیان حج و عمره و تمتع یعنی آفاقی عمره کند در اشهر حج و حلال شود و در مکه بماند تا آنکه حج نیز گذارد **مالک** عن ابی الاسود محمد بن عبد الرحمن بن نوفل وكان يتيما في حجر عروة بن الزبير عن عروة ابن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع فمنّا من اهل بعمرة ومنا من اهل بحجة وعمرة ومنا من اهل بالحج واهل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحج فاما من اهل بعمرة فحل واما من اهل بحجة او جمع الحج والعمرة فلم يحلوا حتى كان يوم النحر حضرت عائشه گفت برآمدیم ما همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم سال حجة الوداع پس از ما کسی بود که احرام کرد بعمره و کسی از ما بود که احرام کرد بحج و عمره یعنی قران کرد و از ما کسی بود که احرام کرد بحج و احرام کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بحج پس اما کسیکه احرام عمره کرد پس حلال شد یعنی وقتیکه فارغ گشت از افعال عمره اما آنانکه احرام کردند بحج تنها یا جمع کردند حج و عمره را پس حلال نشدند تا آنکه شد روز نحر **مالک** عن محمد بن عبد الرحمن عن سليمان بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع خرج الى الحج فمن اصحابه من اهل بحج ومنهم من جمع الحج والعمرة ومنهم من اهل بعمرة فاما من اهل بحج او جمع الحج والعمرة فلم يحلل واما من كان اهل بعمرة فحل رسول الله صلی الله علیه وسلم برآمد سال حجة الوداع بسوی حج پس از یاران آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسی بود که احرام کرد بحج و از یاران آنحضرت صلعم کسی بود که جمع کرد حج و عمره را و از ایشان کسی بود که احرام عمره کرده بود پس اما کسیکه احرام حج کرد یا جمع کرد میان حج و عمره پس حلال نشد و اما کسیکه احرام عمره کرده بود از ایشان پس حلال شد **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتمر ثلثا عام الحديبية وعام القضية وعام الجعرانة خبر رسید بمالک که آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمره کرد سه بار

۳۴۶

سال حدیبیہ و سال قضیہ و سال جعرانہ مالک عن جعفر بن محمد عن ابیہ ان المقداد بن الاسود دخل علی علی بن ابی طالب
بالسقیا وهو ینجع بکرات له دقیقا وخبطا فقال له هذا عثمان بن عفان ینهی ان یقرن بین الحج والعمرة فخرج علی
وعلی یدیه اثر الدقیق والخبط فما انسی اثر الدقیق والخبط علی ذراعیه حتی دخل علی عثمان بن عفان فقال انت تنهی عن ان
یقرن بین الحج والعمرة فقال عثمان ذلک رأیی فخرج علی مغضبا وهو یقول لبیک اللهم لبیک بحجة وعمرة معا۔ مقداد
بن الاسود داخل شد بر علی بن ابی طالب در محلی که او را سقیا گویند و او علف میداد شتران جوان را از آن خود آرد و برگ
درختان پس گفت او را اینست عثمان بن عفان منع میکند از جمع کردن میان حج و عمره پس برآمد حضرت علی و بر دو دست
وی اثر آرد و برگ درختان بود گفت راوی پس فراموش نمیکنم اثر برگ درختان و آرد را بر دو دست او تا آنکه داخل شد
بر عثمان بن عفان پس گفت تو منع میکنی از آنکه جمع کرده شود میان حج و عمره پس گفت حضرت عثمان اینست رای من
پس برآمد حضرت علی در خشم آمده و او میگفت لبیک اللهم لبیک بحجة وعمرة معا۔ مالک عن ابن شهاب عن محمد بن
عبدالله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب انه حدثه انه سمع سعد بن ابی وقاص والضحاک بن قیس عام حج
معاویة بن ابی سفیان وهما یذکران التمتع بالعمرة الی الحج فقال الضحاک بن قیس لا یصنع ذلک الا من جهل امر الله
قال سعد بئس ما قلت یا ابن اخی فقال الضحاک فان عمر بن الخطاب قد نهی عن ذلک قال سعد قد صنعها رسول الله
صلی الله علیه وسلم وصنعناها معه۔ محمد بن عبدالله شنید سعد بن ابی وقاص را و ضحاک بن قیس را سالیکه حج کرد معاویه بن
ابی سفیان و ایشان ذکر میکردند تمتع را بعمره تا آمدن حج پس گفت ضحاک بن قیس نمیکند این را مگر کسیکه نداند
حکم خدا تعالی را پس گفت سعد بد چیزیست که گفتی ای پسر برادر من پس گفت ضحاک بن قیس هر آئینه عمر بن
الخطاب منع می کرد ازین کار گفت سعد هر آئینه کرد این را رسول الله صلی الله علیه وسلم و کردیم ما آنرا همراه او۔ باب
الفصل بینهما۔ در بیان فصل در میان حج و عمره۔ مالک عن نافع عن عبدالله بن عبدالله ان عمر
بن الخطاب قال افصلوا ما بین حجکم وعمرتکم فان ذلک اتم لحج احدکم واتم لعمرته ان یعتمر
فی غیر اشهر الحج۔ عمر بن الخطاب فرمود فصل کنید میان حج خود و عمره خود پس هر آئینه این تمام کننده تر است حج یکی را
از شما و تمام کننده تر است عمره را مراد این بود که عمره در غیر اشهر حج بجا آرد یعنی متعه نکند در اشهر حج۔ مالک عن
علقمة بن ابی علقمة عن امه ان عائشة کانت تعتمر بعد الحج من مکة فی ذی الحجة ثم ترکت ذلک فکانت
تخرج قبل هلال المحرم حتی تأتی الجحفة فتقیم بها حتی تری الهلال فاذا رأت الهلال اهلت بعمرة۔ [illegible]
حضرت عائشه عمره میکرد بعد حج از مکه در ذی الحجه بعد از آن ترک کرد آنرا پس برمی آمد پیش از هلال محرم تا آنکه

قوله قلت وعلیه اهل العلم [illegible] ینجع بالنون والجیم [illegible] العلف من الخبط والدقیق بالماء [illegible] والبکر بالفتح الفتی من الابل بمنزلة الغلام من الناس والانثی بکرة الخبط بفتحتین [illegible] من الشجر [illegible]

قوله قلت وعلیه اهل العلم

می آمد بجحفه پس سکونت میمود آنجا تا آنکه به بینند هلال را پس وقتیکه دید هلال را احرام میکرد بعمره **باب** الافراد افضل ام التمتع

او القران ٥ ایا افراد افضل ست یا متعه یا قران **مالك** عن صدقة بن یسار المكي ان رجلا من اهل اليمن جاء الى عبد الله بن

عمر وقد ضفر راسه فقال يا ابا عبد الرحمن اني قدمت بعمرة مفردة فقال له عبد الله بن عمر لو كنت معك وسئلتني لامرتك

ان تقرن فقال اليماني قد كان ذلك فقال عبد الله بن عمر خذ ما تطائر من راسك واهد فقالت امرءة من اهل العراق

ما هديه يا ابا عبد الرحمن قال هديه فقالت ما هديه فقال عبد الله بن عمر لو لم اجد الا ان اذبح شاة لكان احب الي من

ان اصوم مردی از اهل یمن آمد پیش عبد الله بن عمر حالانکه بافته بود موی سر خود را پس گفت ایے ابا عبد الرحمن هر آئینه من

آمده ام برای عمره تنها پس گفت عبد الله بن عمر او را که اگر من می بودم با تو سوال میکردی مرا میفرمودم ترا بقران پس گفت

آن یمنی هر آئینه متحقق شد قران پس گفت عبد الله بن عمر بگیر آنچه پریشان شده ست از موی سر تو و هدی ذبح کن پس

گفت زنی از اهل عراق چیست هدی او یا ابا عبد الرحمن گفت ذبح کند هدی خود را پس گفت آن زن چیست هدی او

گفت عبد الله بن عمر اگر نیابم مگر آنکه ذبح کنم یک بزی را آن بهتر باشد نزدیک من از آنکه روزه دارم **مالك** عن صدقة

بن يسار عن عبد الله بن عمر انه قال والله لان اعتمر قبل الحج واهدي احب الي من ان اعتمر بعد الحج في ذي الحجة عبد الله بن عمر

گفت قسم بخدا اینکه عمره کنم پیش از حج و هدی ذبح کنم یعنے متعه کنم بهتر ست نزدیک من از آنکه عمره کنم بعد از حج در ذی حجه

مترجم گوید همین ست مذهب حنفیه که قران مطلقا افضل ست و تمتع افضل ست از افراد و نزدیک شافعی افضل مناسک

افراد ست و بعد از آن تمتع و منشا این اختلاف اختلاف ایشانست در نسک آنحضرت صلے الله علیه وسلم و شافعی

ترجیح داده ست که آنحضرت صلے الله علیه وسلم مفرد بحج بود والله اعلم **باب** شرط دم التمتع در بیان

شرط دم تمتع قال الله تعالے فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدي فمن لم يجد فصيام

ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا رجعتم تلك عشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهله حاضري المسجد الحرام واتقوا الله

واعلموا ان الله شديد العقاب ٥ پس وقتیکه امین شدید یعنی احصار بعد و نباشد پس کسیکه بهره مند شد بممنوعات

احرام از زنان و طیب و لباس بسبب فراغ از عمره تا رسیدن وقت احرام بحج پس واجبست بر وی آنچه آسان باشد

از قربانی پس هر که نیابد قربانی را پس واجب است بر وی روزه گرفتن سه روز در وقت حج و روزه

گرفتن هفت روز وقتیکه رجوع کنید بوطن خود این یک دهه کامله ست این حکم کسی ست که نباشند کسان او

متوطن مسجد حرام یعنی متوطن مکه و حوالی آن و بترسید از خداوند و بدانید که خدا سخت ست عقوبت او

مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه كان يقول من اعتمر في اشهر الحج

قوله فقلت وعليه ابو حنيفة وفي الوقاية القران افضل مطلقا ثم التمتع افضل من الافراد وقال الشافعي افضلها الافراد وبعده التمتع افضل وفي ذلك التمتع افضل من الافراد ومنشأ ذلك الاختلاف في نسك النبي صلى الله عليه وسلم ورجح الشافعي انه كان مفردا ١٢

فی شوال او ذی القعدة او ذی الحجة قبل الحج ثم اقام بمکة حتی یدرکه الحج فهو متمتع ان حج وعلیه ما استیسر من الهدی فان لم یجد
فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجع عبد الله بن عمر میگفت هر که عمره کند در ماههای حج در شوال یا ذی قعده یا ذی حجه پیش از حج
بعد ازان اقامت کرد در مکه تا آنکه دریافت او را حج پس او متمتع ست اگر حج کند، بر وی واجب است آنچه آسان باشد از قربانی
پس اگر نیابد قربانی را پس واجب است بر وی روزه داشتن سه روز در حج و روزه گرفتن هفت روز وقتیکه رجوع کند مالک

عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول من اعتمر فی شوال او ذی القعدة او ذی الحجة ثم اقام بمکة حتی یدرکه
الحج فهو متمتع ان حج وعلیه ما استیسر من الهدی فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام فی الحج وسبعة اذا رجع سعید بن المسیب
گفت هر که عمره کند در شوال یا در ذی قعده یا در ذی الحجه بعد ازان اقامت کرد در مکه تا آنکه دریافت او را حج پس او متمتع است
اگر حج کند و بر وی واجب آنچه آسان باشد از قربانی پس هر که نیافت قربانی را پس لازم ست بر وی روزه گرفتن سه روز در حج

و روزه گرفتن هفت روز وقتیکه باز گردد بوطن خود قال مالک الامر عندنا ان من قرن الحج والعمرة لم یأخذ من شعره شیئا
ولم یحلل من شیء حتی ینحر هدیا ان کان معه ویحل بمنی یوم النحر گفت مالک امر که مسلم است نزدیک ما آنست که هر که جمع کند حج
عمره را نگیرد از موی خود چیزی و حلال نشود از چیزی تا آنکه نحر کند قربانی را اگر باشد نزدیک او و حلال شود در منا روز نحر مترجم
گوید ازینجا معلوم شد که تمتع آفاقی راست نه مکی را جمع کردن میان حج و عمره در اشهر حج بتحلل حل نیز در وی داخل ست آفاقی و متمتع
بمکه نیز داخل ست و حکم او قربانی ست بزی یا زیاده ازان یا روزه داشتن ده روز بتفصیل مذکور و از صریح آیه معلوم شد که
شرط صحت تمتع که وجوب دم بران متفرع میگردد آنست که از متوطنان مکه یا بوحنیفه نزدیک مکه اند کمتر از دو مرحله نباشد و از
قول ابن مسیب معلوم شد که شرط تمتع جمع کردن عمره و حج ست در یک سال و واقع شدن عمره در اشهر حج و عدم عود بمیقات برای
احرام حج و شرط قران نیز آنست که از متوطنان مکه نباشد و جمع در نیت میان حج و عمره و بیش از ادای افعال یکی پس ادخال
حج بر عمره صحیح ست قطعا و در ادخال عمره بر حج دو قول از شافعیه آمده جدید منع آنست و نزدیک فقیر قدیم ارجح می نماید و عدم
عود بمیقات و حکم هر دو وجوب دم ست و اگر دم میسر نیاید واجب شود سه روزه بعد تلبس باحرام حج و هفت روزه بعد از رجوع بوطن
متفرقه مسئله ممنوعات احرام چند قسم است یکی ستر راس بچیزیکه او را بعرف ساتر گویند مانند قلنسوه و عمامه و عصابه نه مانند وضع ید
بر راس یا حمل متاعی یا توسد بوساده یا انغماس در آب و این ماخوذ از منع عمامه ست دوم لبس مخیط که او را بر وفق بدن آدمی
دوخته باشند مانند قمیص و سراویل و برنس و خف و در حکم اوست منسوج بر وفق بدن آدمی و معقود و بر مانند نه مانند چادریکه در دو
یک طاقه را بطاقه دیگر دوخته باشند و این دو ممنوع در حق رجال ست نه در حق زنان و زنان روی خود را نپوشند الا آنچه بعید باشد
از روی مانند پرده که بچوبها آنرا از روی خود دور داشته باشند سوم استعمال طیب ست و این حکم ماخوذ ست از منع ورس و زعفران و در حکم

اوست مسک و کافور و بار الورد و ادہان مقتیہ و دہن غیر مقتت نیز ممنوع ست بحدیث المحرم اشعث اغبر و قول عمر ماشان الناس
یا تون شعثا و انتم مدہنون و غسل بدن و سر اگرچہ بخطمی و سدر باشد ممنوع نیست چنانکہ خواہد آمد دیگر حلق راس بآیۃ ولا تحلقوا
رؤسکم حتی یبلغ الہدی محلہ و بایجاب فدا در حلق و موجب اول آنچہ بروی نام حلق توان اطلاق نمود و در حکم اوست قطع ظفر
و نتف شعر و دیگر جماع و دواعی آن بجہت قول خدا تعالی فمن فرض فیہن الحج فلا رفث ولا فسوق لیکن بجماع عمداً انساک فاسد میشود
و لازم میشود بدنہ و مضی در نسکی کہ شروع کردہ ست و قضا چنانکہ خواہد آمد و بر مفاخذہ و قبلہ و لمس فدیہ واجب میشود نہ دم و
فاسد نمیگردد و دیگر اصطیاد صید بری لقولہ تعالی وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما و آنچہ بر صید لازم میشود مذکور خواہد شد
دیگر نکاح و انکاح و تفصیل این ممنوعات در ابواب آیندہ مذکور خواہد شد

باب اذا ساق الہدی کیف یفعل یعنی چون قربانی روان کند ہدی چہ کار کند

مالک عن نافع عن عبد اللہ بن عمر عن حفصۃ ام المؤمنین انہا قالت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ماشان الناس حلوا و لم تحلل انت من عمرتک فقال انی لبدت راسی و قلدت ہدیی فلا احل حتی انحر حضرت حفصہ گفت آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم چہ حال ست مردمان را کہ حلال شدند و حلال نشدی تو از عمرۂ خود پس فرمود آنحضرت صلعم ہر آئینہ بصمغ جمع کردم موہای سر خود را و قلادہ بستم قربانی خود را پس حلال نشوم تا آنکہ نحر کنم

باب کیف یطوف المتمتع والقارن چگونہ طواف کند متمتع و قارن

مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیہ عن عائشۃ فطاف الذین اہلوا بالعمرۃ بالبیت وبین الصفا والمروۃ ثم حلوا ثم طافوا طوافا آخر بعد ان رجعوا من منی لحجہم واما الذین کانوا اہلوا بالحج او جمعوا الحج والعمرۃ فانما طافوا طوافا واحدا مختصر حضرت عائشہ گفت پس طواف کردند آنانکہ احرام عمرہ گرفتہ بودند بخانہ کعبہ میان صفا و مروہ و بعد ازان حلال شدند بعد ازان طواف کردند بار دیگر بعد ازان کہ رجوع کردند از منی برای حج خود و اما آنانکہ احرام کردند بحج یا جمع کردند حج و عمرہ را پس نیست غیر ازین کہ طواف کردند یکبار

باب المتمتع یعتمر یوم الترویۃ بیان حال متمتع کہ عمرہ کند در روز ترویہ

مالک عن نافع عن عبید اللہ بن ابی بکر ان مولاۃ لعمرۃ بنت عبد الرحمن یقال لہا رقیۃ اخبرتہ انہا خرجت مع عمرۃ بنت عبد الرحمن الی مکۃ قالت فدخلت عمرۃ مکۃ یوم الترویۃ وانا معہا فطافت بالبیت وبین الصفا والمروۃ ثم دخلت صفۃ المسجد فقالت امعک مقصان فقلت لا قالت فالتمسیہ لی فالتمستہ حتی جئت بہ فاخذت من قرون راسہا فلما کان یوم النحر ذبحت شاۃ رقیہ مولاۃ عمرہ بنت عبد الرحمن خبر داد کہ ہر آئینہ وی ہمراہ عمرہ برآمد بسوی مکہ پس داخل شد عمرہ در مکہ روز ترویہ و من ہمراہ او بودم پس طواف کرد خانہ کعبہ را و میان صفا و مروہ بعد ازان داخل شد در صفہ مسجد پس گفت آیا باتست مقراض پس گفتم نی گفت جستجو کردہ بیار آنرا برای من پس جستم تا آنکہ آوردم آنرا پس گرفت از قرنہا سر خود یعنی موہا را پس وقتیکہ شد روز نحر ذبح کرد بزی را

باب ما استیسر من الہدی در بیان آنچہ میسر شود از قربانی

مالک عن جعفر بن محمد عن ابیہ ان علی بن ابی طالب کان یقول

قلت علیہ ابو حنیفۃ ان من تمتع بسوق الہدی فانہ یاتی باعمال العمرۃ ولا یحل منہا حتی یحج ویذبح
وقال الشافعی اذا کان ساق الہدی یباح لہ تحلل ان شاء لا حلال ابد الفراغ من اعمال العمرۃ بمنزلۃ من لم یسق وما فعلہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم استحباب و سنۃ غیر حتم

قلت وعلیہ الشافعی ان القارن یکفیہ طواف واحد وقال ابو حنیفۃ یطوف طوافین احدہما قبل الوقوف عن العمرۃ والثانی بعدہ عن الحج

قلت ہو جائز عند اہل العلم

نحر کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم از طرف ازواج خود گفت یحیی پس ذکر کردم این حدیث را پیش قاسم بن محمد پس گفت
آورد تو یعنی عمره قسم بخدا این حدیث را بر وجهیکه بود **باب** من يهل من اهل مكة اذا رأوا الهلال او يوم التروية یا احرام کنند
اهل مکه وقتیکه ببینند هلال ذی حجه را یا روز ترویه **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال يا اهل
مكة ما شأن الناس يأتون شعثاً وانتم مدّهنون اهلّوا اذا رأيتم الهلال عمر بن الخطاب با اهل مکه گفت ای اهل مکه
چیست حال مردمان می آیند پریشان موی شده و شما روغن مالیده اید احرام کنید وقتیکه ببینید هلال را **مالك** عن
هشام بن عروة عن ابيه ان عبد الله بن الزبير اقام بمكة تسع سنين يهل بالحج لهلال ذي الحجة وعروة بن الزبير معه
يفعل ذلك عبد الله بن الزبیر سکونت کرد بمکه نه سال احرام میکرد بحج نزدیک هلال ذی حجه وعروه بن الزبیر نیز همراه او میکرد
این را **مالك** عن سعيد بن ابي سعيد المقبري عن عبيد بن جريج انه قال لعبد الله بن عمر رأيتك اذا كنت بمكة
اهل الناس اذا رأوا الهلال ولم تهلل انت حتى كان يوم التروية قال ابن عمر اما الاهلال فاني لم ار رسول الله صلى الله عليه وسلم
يهل حتى تنبعث به راحلته مختصر عبيد بن جريج گفت عبد الله بن عمر را دیدم ترا وقتیکه می باشی بمکه احرام میکنند مردمان وقتیکه
ببینند هلال ذی حجه را واحرام نمیکنی تو تا آن وقت که آید روز ترویه گفت عبد الله بن عمر هر آئینه من ندیدم آنحضرت صلعم که احرام
کرده باشند تا آنکه برمی خاست با آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتر او وسئل مالك عمن اهل بالحج من اهل المدينة او غيرهم من مكة لهلال
ذي الحجة كيف يصنع في الطواف قال اما الطواف الواجب فليؤخره وهو الذي يصل بينه وبين السعي بين الصفا والمروة وليطف
ما بدا له وليصل ركعتين كلما طاف سبعاً وقد فعل ذلك اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم اهلوا بالحج من مكة فاخروا
الطواف بالبيت والسعي بين الصفا والمروة حتى رجعوا من منى وفعل ذلك عبد الله بن عمر فكان يهل لهلال ذي الحجة بالحج
من مكة ويؤخر الطواف بالبيت والسعي بين الصفا والمروة حتى يرجع من منى سوال کرده شد مالك را از حکم شخصی که احرام کرد بحج
از ساکنان مدینه یا غیر ایشان از مکه نزدیک هلال ذی الحجه چکار کند در طواف گفت اما طواف واجب پس موخر کند آن را
وآن آنست که وصل نماید میان او و میان سعی میان الصفا والمروه و طواف بکند یعنی سوای طواف فرض آنچه ظاهر شود او را
و باید که بگذارد دو رکعت هر وقتیکه طواف کند هفت بار و هر آئینه کردند آنرا اصحاب آنحضرت صلعم احرام کردند بحج از مکه پس درنگ کردند
طواف بخانه کعبه و سعی بین الصفا والمروه را تا آنکه بازگشتند از منی و هر آئینه کرد همچنین عبد الله بن عمر احرام میکرد نزدیک هلال ذی الحجه
بحج از مکه و موخر میکرد واپسین طواف خانه کعبه و سعی بین الصفا والمروه را تا آنکه باز میگشت از منی **باب** من قلد الهدي ولم يحرم لا يحرم
عليه شئ من محظورات الاحرام کسیکه قلاده بست مرکردن قربانی و احرام نکرد حرام نمیشود بروی چیزی از ممنوعات احرام **مالك**
عن عبد الله بن ابي بكر بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن ✢ ✢ ✢

انها اخبرته ان زیاد بن ابی سفیان کتب الی عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ان عبدالله بن عباس قال من اهدی هدیا حرم علیه ما یحرم علی الحاج حتی ینحر الهدی وقد بعثت بهدیی فاکتبی الی بامرك او مری صاحب الهدی قالت عمرة فقالت عائشة لیس کما قال ابن عباس انا فتلت قلائد هدی رسول الله صلی الله علیه وسلم بیدی ثم قلدها رسول الله صلی الله علیه وسلم بیدہ ثم بعث بها رسول الله صلی الله علیه وسلم مع ابی فلم یحرم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم شئ احله الله له حتی نحر الهدی زیاد بن ابوسفیان نامه نوشت بسوی حضرت عائشه رضی الله عنها که عبدالله بن عباس گفته است هر که بفرستد قربانی را حرام میشود بروی آنچه حرام میشود بر حج کننده تا آنکه نحر کرده شود قربانی را و هر آئینه فرستاده ام من قربانی را پس بنویس بسوی من حکم خود را یا بفرمای صاحب قربانی را گفت عمره پس فرمود حضرت عائشه نیست حکم چنانکه گفت ابن عباس تافتم من قلادهاء قربانی رسول الله صلی الله علیه وسلم بدو دست خود و بعد ازان بست آن قلادها را آنحضرت صلعم بدست خود بر گردن قربانی بعد ازان فرستاد آنها را آنحضرت صلعم همراه پدر من پس حرام نشد بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزیکه حلال کرده بود او را خدا تعالی برای وی تا آنکه نحر کرده شد قربانی مالک عن یحیی بن سعید انه قال سالت عمرة بنت عبدالرحمن عن الذی یبعث بهدیه ویقیم هل یحرم علیه شئ فاخبرتنی انها سمعت عائشة تقول لا یحرم الا من اهل ولبی یحیی بن سعید سوال کردم عمره بنت عبدالرحمن را از حکم کسیکه بفرستد قربانی خود و سکونت کند در وطن آیا حرام میشود بروی چیزی پس خبر داد مرا که وی شنیده است از حضرت عائشه که میگفت محرم نمی شود مگر آنکه احرام کرد و لبیک گفت مالک عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ربیعة بن عبدالله بن الهدیر انه رای رجلا متجردا بالعراق فسال الناس عنه فقالوا امر بهدیه ان یقلد فلذلك تجرد قال ربیعة فلقیت عبدالله بن الزبیر فذکرت ذلك له فقال بدعة ورب الکعبة ربیعه بن عبدالله دید مردی برهنه در عراق پس سوال کردم مردمان را از حال وی پس گفتند امر کرده است هدی خود را که قلاده بسته شود پس برای همین معنی برهنه شده گفت ربیعه پس ملاقات کردم عبدالله بن الزبیر را پس ذکر کردم این ماجرا پیش او پس گفت بدعت است قسم بخدای کعبه

باب ادخال العمرة علی الحج وادخال الحج علی العمرة بیان حکم داخل کردن عمره بر حج و داخل کردن حج بر عمره مالک انه سمع بعض اهل العلم یقولون من اهل بحج مفرد ثم بدا له ان یهل بعد بعمرة فلیس له ذلك قال مالك وذلك الذی ادرکت علیه اهل العلم ببلدنا مالک شنید بعض اہل علم را که میگفتند کسیکه احرام کرد بحج تنها بعد ازان ظاهر شد او را که احرام کند بعد ازین بعمره پس جائز نیست او را این کار گفت مالک و همین است آنچه دریافتم بران اهل علم را در شهر خود مالک انه سمع بعض اهل العلم یقولون من اهل بعمرة ثم بدا له ان یهل بحج معها فذلك له ما لم یطف بالبیت وبین الصفا والمروة وقد صنع ذلك عبدالله بن عمر حین قال ان صددت عن البیت صنعنا کما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم التفت الی

الی اصحابہ فقال ما امرھما الا واحد اشھدکم انی قد اوجبت الحج مع العمرۃ امام مالک شنید بعض اہل علم را کہ میگفتند کسیکہ احرام کرد

بعمرہ بعد ازان ظاہر شد او را کہ احرام کند برای حج ہمراہ عمرہ پس این جایز است او را تا وقتیکہ طواف نکرد بخانہ کعبہ و میان صفا و مروہ

و ہر آئینہ کرد این کار را عبداللہ بن عمر وقتیکہ گفت اگر باز داشتہ خواہد شد مرا از خانہ کعبہ خواہیم کرد چنانکہ کردیم ہمراہ آنحضرت صلعم

پس ابن عمر التفات کرد بسوی یاران خود پس گفت نیست حال حج و عمرہ مگر یکی گواہ میکنم شمارا برانکہ من لازم کردم بر خود

حج را با عمرہ قال مالک وقد اھل اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عام حجۃ الوداع بالعمرۃ ثم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

من کان معہ ھدی فلیھلل بالحج مع العمرۃ ثم لا یحل حتی یحل منھما جمیعا گفت مالک ہر آئینہ احرام کردند صحاب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم

سال حجۃ الوداع بعمرہ بعد ازان فرمود آنحضرت صلعم کسیکہ باشد ہمراہ او ہدی پس باید کہ احرام کند بحج با عمرہ باز حلال نشود تا آنکہ

حلال شود از ہر دو ہمہ آن **باب** لا یلبس المحرم قمیصا ولا عمامۃ ولا سراویل ولا خفا ولا برنسا ولا مصبوغا بزعفران

او ورس وکذلک لا یجوز لہ استعمال کل طیب نپوشد احرام کنندہ کرتہ را و نہ دستار و نہ پائجامہ را و نہ موزہ و نہ برنس را و آن جامہ

ایست پوشش سر متصل با و باشد و نہ جامہ اگر رنگ کردہ باشد بزعفران و یا اسپرک و ہمچنین جایز نیست او را استعمال ہر خوشبوی

مالک عن نافع عن عبداللہ بن عمر ان رجلا سال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما یلبس المحرم من الثیاب فقال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم لا تلبسوا القمص ولا العمائم ولا السراویلات ولا البرانس ولا الخفاف الا احد لا یجد نعلین فلیلبس

خفین ولیقطعھما اسفل من الکعبین ولا تلبسوا من الثیاب شیئا مسہ الزعفران ولا الورس مردی سوال کرد آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم را چہ پوشد محرم از جامہا پس فرمود آنحضرت صلعم مپوشید کرتہا و نہ دستارہا و نہ پائجامہ و نہ برنسہا و نہ موزہا

الا شخصیکہ نیافت دو پاپوش را پس وی بپوشد دو موزہ را و قطع کند آنہارا پائین تر از شتالنگ مپوشید از جامہا چیزیکہ رسیدہ

باشد بوی زعفران و اسپرک **مالک** عن عبداللہ بن دینار عن عبداللہ بن عمر انہ قال نھی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ان یلبس المحرم ثوبا مصبوغا بزعفران او ورس وقال من لم یجد نعلین فلیلبس خفین ولیقطعھما اسفل من الکعبین عبداللہ

بن عمر گفت کہ منع فرمود آنحضرت صلعم از آنکہ بپوشد محرم جامہ رنگین کردہ شدہ بزعفران یا اسپرک و فرمود ہر کہ نیابد دو پاپوش را

پس باید کہ بپوشد دو موزہ را و قطع کند آنرا پائین از شتالنگ مترجم گوید برین است اتفاق جمہور علما کہ جایز نیست محرم را

پوشیدن سر بچیزیکہ آنرا ساتر گویند مثل عمامہ و قلنسوہ و جایز نیست پوشیدن جامہ کہ دوختہ باشند بر بدن انسان مانند

کرتہ و ازار و موزہ و جایز نیست استعمال خوشبو در جامہ و بدن محرم و شافعی مخصوص داشتہ است چیزیکہ از خوشبو پیش از

احرام در جامہ و بدن مالیدہ باشد و باقی ماند بعد احرام بحدیث حضرت عائشہ کہ گذشت و اگر دور کرد از جامہ خوشبو مالیدہ را یا دور کرد

از بدن خود آن طیب را باز اعادہ آن جایز نیست و گفتند اگر کرد چیزی ازین چیزہا بعذر یا بغیر عذر پس بر وی لازم است فدیہ

چنانچه می آید در باب حلق **باب** الثیاب المصفرة بیان حکم جامهای رنگین کرده شده بعصفره **مالک** عن هشام

بن عروة عن ابیه عن اسماء بنت ابی بکر انها کانت تلبس المعصفرات المشبعات وهی محرمة لیس فیها زعفران اسماء بنت

ابوبکر می پوشید جامهای معصفر نیک سرخ را و او محرمه بود و نبود دران جامهای زعفران **مالک** عن نافع انه سمع اسلم

مولی عمر بن الخطاب یحدث عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب رای علی طلحة بن عبید الله ثوبا مصبوغا وهو محرم فقال عمر

ما هذا الثوب المصبوغ یا طلحة فقال طلحة یا امیر المؤمنین انما هو مدر فقال عمر انکم ایها الرهط ائمة یقتدی بکم الناس فلو ان

رجلا جاهلا رای هذا الثوب لقال ان طلحة بن عبید الله قد کان یلبس الثیاب المصبغة فی الاحرام فلا تلبسوا

ایها الرهط شیئا من هذه الثیاب المصبغة اسلم مولی عمر بن خطاب میگفت با عبد الله بن عمر که عمر بن الخطاب دید

بر طلحه جامهٔ رنگین و او محرم بود پس گفت حضرت عمر چیست این جامهٔ رنگین ای طلحه گفت طلحه ای امیر المومنین جز این نیست که

او ترابه است پس فرمود حضرت عمر هر آئینه شما ای جماعه پیشوا یانید که اقتدا میکنند بشما مردمان پس اگر مردی جاهل به بیند

این جامه را گوید طلحه میپوشید جامهای رنگین در احرام پس مپوشید ای جماعه چیزی ازین جامهای رنگین مترجم گوید

همین ست مذهب شافعی و بغوی گفته که معصفر خوشبو نیست و همین ست قول اکثر علما و ابوحنیفه گوید که معصفر خوشبو است

و واجبست فدیه دادن در وی والله اعلم **باب** المنطقة للمحرم بیان حکم کمربند محرم **مالک** عن نافع ان عبد الله بن

عمر کان یکره لبس المنطقة للمحرم عبد الله بن عمر مکروه میداشت پوشیدن کمربند برای محرم **مالک** عن یحیی بن سعید

انه سمع سعید بن المسیب یقول فی المنطقة یلبسها المحرم تحت ثیابه انه لا باس بذلک اذا جعل فی طرفیها جمیعا سیورا

یعقد بعضها الی بعض سعید بن المسیب میگفت در باب منطقه که بپوشد آنرا محرم زیر جامهای خود که هیچ باک نیست دران وقتی که بکنند

در دو طرف او دوالها که ببندد بعض را ببعض قال مالک وهذا احب ما سمعت الی فی ذلک گفت مالک و این دوست ترین

اقوالی ست نزدیک من که شنیدم آنرا درین باب **باب** اختلفوا فی تغطیة الوجه للمحرم اختلاف کرده اند در پوشیدن روی

محرم را **مالک** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال اخبرنی الفرافصة بن عمیر الحنفی انه رای عثمان

بن عفان بالعرج یغطی وجهه وهو محرم فرافصه دید حضرت عثمان را در عرج که میپوشید روی خود را و او محرم بود

مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول ما فوق الذقن من الراس فلا یخمره المحرم عبد الله بن عمر میگفت

آنچه بالاتر از زنخ است از جمله سر ست پس باید که نپوشد آنرا محرم مترجم گوید شافعی تجویز کرده که مرد محرم روی خود را

بپوشد و ابوحنیفه میل کرده است بتحریم آن والله اعلم **باب** لا تنتقب المرءة المحرمة ولا تلبس قفازین

زن محرمه نقاب نپوشد و نه قفازین را **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول لا تنتقب

قلت ونعم الشافعی فی شرح السنة المعصفر لیس بطیب وهو قول اکثر اهل العلم وقال ابو حنیفة هو طیب یجب فیه الفدیة

قلت فی شرح السنة وروی ٢٧٣ عن ابن عمر الکراهیة ولبس المنطقة للمحرم وذلک جائز عند العامة

قلت ستر الوجه یجوز للرجل المحرم عند الشافعی ولا یجوز عند ابی حنیفة

المرأة المحرمة ولا تلبس القفازين عبد الله بن عمر میگفت نقاب نپوشد زن محرمه و نه قفازین یعنی پوشش دست را

باب ان احتاجت لستر الوجه سدلت ثوبا على وجهها متجافيا عن بشرة الوجه اگر محتاج شود زن محرمه برای پوشش روی آویزان کند جامه که دور باشد از ظاهر روی **مالك** عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر

انها قالت كنا نخمر وجوهنا ونحن محرمات ونحن مع اسماء بنت ابی بكر الصديق فلا تنكره علينا فاطمه بنت منذر گفت ما می پوشیدیم روی خود را و ما محرمه بودیم و ما همراه اسما بنت ابی بکر الصدیق بودیم پس انکار نمیکرد بر ما

باب اذا مات المحرم هل يطيب وهل يخمر وجهه وقتیکه فوت شود محرم آیا خوشبو مالیده شود او را و پوشیده شود سر او را **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كفن ابنه واقد بن عبد الله ومات بالجحفة محرما

وقال لولا انا حرم لطيبناه وخمر راسه ووجهه عبد الله بن عمر در کفن کرد پسر خود واقد بن عبد الله را و او مرده بود در جحفه در حال احرام پس گفت عبد الله اگر نه آن بودی که ما محرم هستیم خوشبو می مالیدیم او را و پوشانیدیم سر او را و روی او را مترجم گوید این قول متروک ست بحدیث متفق علیه که گذارید او را تا برخیزد روز قیامت لبیک گویان

باب المحرم يغسل راسه ويغتسل محرم بشوید سر خود را و غسل کند **مالك** عن زيد بن اسلم عن نافع عن ابراهيم بن عبد الله بن حنين عن ابيه ان عبد الله بن عباس والمسور بن مخرمة اختلفا بالابوا

فقال عبد الله بن عباس يغسل المحرم راسه وقال المسور بن مخرمة لا يغسل المحرم راسه قال فارسلني عبد الله بن عباس الى ابی ایوب الانصاری قال فوجدته يغتسل بين القرنين وهو يستتر بثوب فسلمت عليه فقال

من هذا فقلت انا عبد الله بن حنين ارسلني اليك عبد الله بن عباس اسئلك كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يغسل راسه وهو محرم قال فوضع ابو ايوب يده على الثوب فطأطأه حتى بدا لى راسه ثم قال لانسان

يصب عليه الماء اصبب فصب على راسه ثم حرك راسه بيديه فاقبل بهما وادبر ثم قال هكذا رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يفعل عبد الله بن عباس و مسور بن مخرمه اختلاف کردند در موضعیکه مسمی ست بابوا پس گفت عبد الله

بن عباس بشوید محرم سر خود را و گفت مسور بن مخرمه نشوید محرم سر خود را گفت عبد الله بن حنین پس فرستاد مرا عبد الله ابن عباس بسوی ابو ایوب انصاری گفت پس یافتم او را که غسل میکرد در میان دو چوب که نصب میکنند آنرا بر سر چاه تا با آن بیاویزند بکره را و پرده کرده بود بروی بجامه پس سلام کردم بروی پس گفت کیست این گفتم من عبد الله بن حنینم فرستاده است مرا بسوی تو عبد الله بن عباس تا بپرسم از تو که چگونه می شست آنحضرت صلعم سر مبارک خود را و حالانکه او محرم میبود گفت عبد الله بن حنین پس گذاشت ابو ایوب دست خود را بران جامه پس پست کرد آنرا تا آنکه ظاهر شد بر من سر او بعد ازان گفت شخصی را

قوله ولا تلبس القفازين ... [illegible]

قوله ستر وجهها بان تسدل ... [illegible]

قال الطاهر انه غير معتبر ... [illegible]

کہ میریخیت بروی آب ابریز پس بخیت بر سر او بعد ازان می جنبانید موی سر خود را بدو دست خود پس پیش آورد و دو دست خود را

وعقب کشید انہا را بعد ازان گفت انچنین دیدم رسول اللہ صلعم کہ میکرد **مالك** عن حميد بن قيس المكي عن عطاء بن ابي رباح ان عمر بن الخطاب

قال ليعلي بن مُنْيَة وهو يَصُبُّ على عمر بن الخطاب ماء وهو يغتسل اُصْبُبْ على راسي فقال يعلي اتريد ان تجعلها بي ان امرتني صَبَبْتُ فقال عمر بن الخطاب اُصْبُبْ

فلن يزيده الماء الا شعثا عمر بن الخطاب گفت یعلی بن منیہ را حالانکہ یعلی میریخیت بر عمر بن الخطاب آب را و عمر بن الخطاب غسل میکرد بریز بر سر من پس گفت یعلی

ایا میخواہی کہ بکنی معصیت بر ذمہ من بان سبب کہ گفتی مرا پس بریختم یعنے امتثال امر تو کردم پس گفت عمر بریز پس زیادہ نخواہد کرد آب

موی سر الا پریشانی **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا يغسل راسه وهو محرم الا من الاحتلام عبد الله بن

عمر نمی شست سر خود را حالانکہ او محرم بودی مگر بسبب احتلام یعنی یا موجبی دیگر چنانکہ گذشت کہ برای دخول مکہ و وقوف عرفہ

غسل میکرد و بغوی گفتہ کہ جائز ست محرم را غسل کردن و دخول حمام نزدیک عامہ علما مترجم گوید کہ نزدیک فقیر تاویل عدم اغتسال

ابن عمر آنست کہ گفتہ شود مکروہ میداشت ابن عمر غسل را مگر از جہت خوف پراگندہ شدن مویہا و فی المنہاج مکروہ نیست غسل بدن

محرم و سر او بخطمی فی الہدایہ نشوید محرم سر خود را و ریش خود را بخطمی زیرا کہ آن قسمی از خوشبوست و برای آنکہ میکشد آن ہوام را

باب المحرم يحتجم محرم خون کشاند اگر محتاج شود بحجامت **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار ان رسول الله صلى الله

عليه وسلم احتجم وهو محرم فوق راسه وهو يومئذ بلحي جمل موضع بطريق مكة رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خون کشانید حالانکہ

آنحضرت صلعم محرم بود بالای سر خود را و آنحضرت صلعم آن روز در لحی جمل بود و آن موضعیست در راہ مکہ **مالك** عن نافع

عن عبد الله بن عمر انه كان يقول لا يحتجم المحرم الا ان يضطر اليه مما لا بد منه عبد اللہ بن عمر میگفت حجامت نکند محرم مگر آنکہ

مضطر شود بسوی آن بسبب مرضی کہ لا چارہ باشد ازان مترجم گوید عامہ علما رخصت دادہ اند محرم را در حجامت از غیر آنکہ موی را

قطع کند و مالک جایز نمیدارد حجامت محرم مگر بضرورت در جواب قول ابن عمر از جانب اکثر علما متجہ ست کہ گفتہ شود کہ ابن عمر مقید ساخت

حجامت را بوقت اضطرار از جہت سد حلق شعر زیرا کہ حجامت کم ست کہ خالی از حلق باشد نہ از جہت منع اصل حجامت واللہ اعلم **باب**

المحرم لا ينكح ولا ينكح محرم نکاح نکند و در نکاح ندہد قریبہ خود را **مالك** عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن سليمن بن يسار

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ابا رافع مولاه ورجلا من الانصار فزوجاه ميمونة بنت الحارث ورسول الله صلى الله عليه وسلم

بالمدينة قبل ان يخرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرستاد ابو رافع مولای خود را و مردی از انصار را پس ہر دو تزویج کردند میمونہ

بنت الحارث را برای آنحضرت و رسول اللہ صلعم در مدینہ بود پیش از آنکہ برآید بطرف مکہ **مالك** عن نافع عن نُبَيه بن وهب اخي بني عبد الدار

ان عمر بن عبيد الله ارسل الى ابان بن عثمان وابان يومئذ امير الحاج وهما محرمان اني قد اردت ان انكح طلحة بن عمر ابنة

شيبة بن جبير فاردت ان تحضر فانكر ذلك عليه ابان وقال سمعت عثمن بن عفان يقول قال رسول الله صلى الله

لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب عمر بن عبید الله فرستاد کسی بسوی ابان بن عثمان و ابان آن روز امیر حاج بود و عمر بن عبید الله
و ابان هر دو محرم بودند گفته فرستاد بدست او که هر آئینه من میخواهم که بزنی دهم پسر خود طلحه بن عمر را دختر شیبه بن جبیر پس خواستم
که تو حاضر شوی پس انکار کرد ابان بن عثمان و گفت شنیدم عثمان بن عفان را که میگفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم
نکاح نکند محرم و بزنی ندهد و خطبه نفرستد **مالک** عن داود بن الحصین ان ابا غطفان بن طریف المری اخبره ان اباه
طریفا تزوج امرأة وهو محرم فرد عمر بن الخطاب نکاحه طریف نکاح کرد زنی را حال آنکه او محرم بود پس رد کرد عمر بن الخطاب
نکاح او را **مالک** عن نافع ان عبدالله بن عمر کان یقول لا ینکح المحرم ولا یخطب عبدالله بن عمر میگفت نکاح نکند محرم و
پیغام نفرستد نه برای خود و نه برای غیر خود **مالک** انه بلغه ان سعید بن المسیب و سالم بن عبدالله و سلیمن بن یسار
سئلوا عن نکاح المحرم فقالوا لا ینکح المحرم ولا ینکح سعید بن المسیب سالم بن عبدالله سلیمان بن یسار سوال کرده شدند از نکاح
محرم پس گفتند نکاح نکند محرم و بزنی ندهد قریبه خود را مترجم گوید که نکاح محرم نزدیک شافعی فاسد ست و نزد ابوحنیفه صحیح
اختلاف کردند در تزوج آنحضرت صلعم میمونه را و اکثر فقها بر انند که تزوج کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم میمونه را حال آنکه او حلال بود
سال عمره قضا و ظاهر شد امر تزویج او و حال آنکه او محرم بود و بعد از ان بنا کرد بمیمونه و حال آنکه آنحضرت صلعم حلال بود در سرف
و همین ست قول شافعی

باب المحرم لا یصطاد صید البر وله ان یصطاد صید البحر

محرم شکار نکند شکار بیابان را
و جائز ست شکار کردن در دریا قال الله تعالی احل لکم صید البحر وطعامه متاعا لکم وللسیارة وحرم علیکم صید البر ما دمتم
حرما واتقوا الله الذی الیه تحشرون ۵ حلال کرده شد برای شما شکار دریا یعنی چیزیکه زندگانی ندارد مگر در دریا مانند ماهی و
طعام دریا یعنی جانور دریائیکه دریا او را بر آرد بعد مردن او تا بهره مندی باشد شما را و قافلها را یعنی مسافران بخورند و توشه گیرند
و متوطنان بخورند و بفروشند و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان مادام که محرم باشید و بترسید از خدای که بسوی او حشر کرده خواهید شد
مترجم گوید که بر همین ست اتفاق علما مگر آنکه مختلف اند در تفسیر شکار در هدایه مذکور ست که صید دریا چیزیست که پیدایش او بود و بقای او
در دریا باشد و در انوار ست که حرام نیست چیزیکه زندگانی او در دریاست و حرام ست جانوریکه غوطه خورد در دریا و بر آید پس از اینجا
او جانور بیابانی ست

باب یاکل المحرم لحم صید اصطاده الحلال لا لاجله ولا باشارته ولا یاکل ولا یاکل لحم صید ذبحه

قبل الاحرام بخورد محرم گوشت شکار یکه شکار کرده ست آنرا حلال نه برای او و نه باشاره او و اگر برای او و یا باشاره او صید کرده شد
نخورد و بخورد گوشت شکار یکه ذبح کرده باشد آنرا پیش از احرام **مالک** عن ابی النضر مولی عمر بن عبید الله التیمی عن نافع
مولی ابی قتادة الانصاری انه کان مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی اذا کانوا ببعض طریق مکة تخلف مع اصحاب له محرمین وهو
غیر محرم فرای حمارا وحشیا فاستوی علی فرسه فسأل اصحابه ان یناولوه سوطه فابوا علیه فسأل رمحه فابوا فاخذه ثم شد

قلت قال الشافعی نکاح المحرم فاسد وقال ابو حنیفة جائز واختلفوا فی تزوج النبی صلی الله علیه وسلم میمونة والاکثرون علی انه تزوجها حلالا وظهر امر تزویجها وهو محرم ثم بنی بها وهو حلال بسرف وهو قول الشافعی ۱۲

قلت وعلیه اهل العلم الا انهم اختلفوا فی تفسیر الصید وسیاتیک ان شاء الله تعالی فی الهدایة صید البحر ما یکون توالده ومثواه فی البحر وفی الانوار لا یحرم ما لا یعیش الا فی البحر ویحرم الطائر الذی یغوص فی الماء ویخرج فانه بری ۱۲

على الحمار فقتل فأكل منه بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وابى بعضهم فلما ادركوا رسول الله صلى الله عليه وسلم سألوه

عن ذلك فقال انما هي طعمة اطعمكموها الله ابو قتاده انصارى بود همراه آنحضرت صلى الله عليه وسلم تا آنكه در آمد بعض راه

عقب ماند از آنحضرت صلى الله عليه وسلم ابو قتاده با جمعى از ياران خود كه محرم بودند وا محرم نبود پس ديد گور خرى پس سوار شد

بر اسپ خود و سوال كرد از ياران خود كه بدست او دهند تازيانه او را پس قبول نكردند و سوال كرد از ايشان كه بدست او

دهند نيزه او را پس قبول نمودند پس خود گرفت نيزه و تازيانه را بعد ازان حمله كرد بر گور خر پس كشت او را پس خوردند ازان

بعض اصحاب آنحضرت صلى الله عليه وسلم و باز ماندند بعض ديگر پس وقتيكه در يافتند آنحضرت را صلى الله عليه وسلم سوال

نمودند او را از گوشت آن گور خر پس فرمود جز اين نيست كه آن طعام است كه داده است آنرا خدا تعالى شما را

مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار مثله عن ابى قتادة في الحمار الوحشى مثل حديث ابى النضر الا ان في حديث

زيد بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال هل معكم من لحمه شئ عطا بن يسار روايت كرد پيش زيد بن اسلم

از ابو قتاده در قصه گور خر مانند حديث ابى النضر مگر آنكه در حديث زيد بن اسلم اين عبارة زياده بود كه رسول صلى الله عليه وسلم

فرمود آيا هست با شما از گوشت او چيزى يعنى تا من هم تناول فرمايم **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال اخبرني محمد

بن ابراهيم بن الحارث التيمى عن عيسى بن طلحة بن عبيد الله عن عمير بن سلمة وهو الضمرى انه اخبره عن البهزى ان

رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يريد مكة وهو محرم حتى اذا كان بالروحاء اذا حمار وحشى عقير فذكر ذلك لرسول الله صلى الله

عليه وسلم فقال دعوه فانه يوشك ان يأتى صاحبه فجاء البهزى هو زيد بن كعب وهو صاحبه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال يا رسول الله شانكم بهذا الحمار فامر رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بكر فقسمه بين الرفاق ثم مضى حتى اذا كان بالاثاية

بين الرويثة والعرج اذا ظبى حاقف في ظل وفيه سهم فزعم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم امر رجلا يقف عنده لا يريبه احد

من الناس حتى يجاوزه بهزى خبر داد عمير بن سلمه را كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر آمدند باراده مكه حالانكه آنحضرت صلى الله

عليه وسلم محرم بودند تا چون رسيدند بروحا ناگاه ديدند كه گور خرى زخمى كرده شده يعنى كشته شده است پس

ذكر كرده شد اين ماجرا بجناب آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس فرمود بگذاريد او را پس هر آئينه نزديك است كه بيايد

صاحب او يعنى آنكه او را زخمى كرده پس آمد بهزى و او صاحب آن گور خر بود بسوى آنحضرت صلى الله عليه وسلم

پس گفت يا رسول الله بكنيد هر چه خواهيد باين گور خر پس امر فرمود آنحضرت صلعم ابو بكر را پس قسمت كرد در ميان رفيقان

بعد ازان بگذشت تا وقتيكه رسيد باثايه موضعيكه ميان رويثه و عرج واقع است ناگاه آهوى سر خود در پاهاى خود پيچيده خفته

است در سايه و در بدن آن آهو تيرى هست پس گفت بهزى كه رسول الله صلعم امر كرد شخصى را كه بايستد نزديك او

تا مستعد بش از نشو و بحکیش از مردمان تا رفتیکه کم بود از انجا **مالک** عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود

عن عبد الله بن عباس عن الصعب بن جثامة الليثي انه اهدى لرسول الله صلى الله عليه وسلم حمارا وحشيا وهو بالابواء او بودان فرد

عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما في وجهي قال انا لم نرده عليك الا انا حرم صعب بن

جثامه هدیه آورد پیش آنحضرت صلی الله علیه سلم گور خری و آنحضرت علیه السلام در ابوا بودند یا در ودان بودند پس رد کرد آنرا بر صعب آنحضرت

صلی الله علیه وسلم گفت راوی پس چون دید آنحضرت صلعم آنچه در روی صعب است یعنی اثر تنگدلی فرمود هر آینه باز نگردانیدیم آنرا

بتو مگر برای آنکه ما محرمیم **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب يحدث عن ابي هريرة انه اقبل من البحرين

حتى اذا كان بالربذة وجد ركبا من اهل العراق محرمين فسألوه عن لحم صيد وجدوه عند اهل الربذة فامرهم باكله قال ثم

اني شككت فيما امرتهم به فلما قدمت المدينة ذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فقال عمر ماذا امرتهم به قال امرتهم باكله فقال عمر

لو امرتهم بغير ذلك لفعلت بك يتواعده ابوهریره بیامد از بحرین تا آنکه رسید بربذه یافت سواری چند را احرام بسته از

اهل عراق پس سوال کردند او را از گوشت شکاری که یافتند آنرا نزدیک اهل ربذه پس امر کرد ابوهریره ایشانرا بخوردن آن گفت

ابوهریره بعد ازان تردد کردم در آنچه فرمودم ایشانرا پس وقتیکه رسیدم بمدینه ذکر کردم این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس گفت

حضرت عمر بچه چیز امر کردی ایشانرا گفت فرمودم ایشانرا بخوردن آن فرمود حضرت عمر اگر امر میکردی بغیر این میکردم چنین و چنین

بتو یعنی می ترسانید او را **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه سمع ابا هريرة يحدث عبد الله بن عمر انه مر به قوم

محرمون بالربذة فاستفتوه في لحم صيد وجدوا ناسا احلة يأكلونه فافتاهم باكله ثم قال قدمت المدينة على عمر بن الخطاب

فسألته عن ذلك فقال بما افتيتهم قال فقلت افتيتهم باكله فقال عمر لو افتيتهم بغير ذلك لاوجعتك ابوهریره حدیث میگفت

با عبد الله بن عمر که گذشت بروی قومی از احرام کنندگان در ربذه پس سوال کردند او را در باب گوشت شکاری که یافتند مردمان

حلال که میخوردند آنرا پس فتوی داد ایشانرا بخوردن آن بعد ازان گفت رسیدم بمدینه نزدیک عمر بن الخطاب پس

سوال کردم از وی این مسئله را پس گفت بچه چیز فتوی دادی ایشانرا پس گفتم فتوی دادم ایشانرا بخوردن پس فرمود عمر اگر

فتوی میدادی بغیر این دردناک میکردم ترا **مالک** عن عبد الله بن ابي بكر عن عبد الله بن عامر بن ربيعة قال

رأيت عثمان بن عفان بالعرج وهو محرم في يوم صائف قد غطى وجهه بقطيفة ارجوان ثم اتي بلحم صيد فقال لاصحابه

كلوا فقالوا او لا تأكل انت فقال اني لست كهيئتكم انما صيد من اجلي عبد الله بن عامر بن ربيعه گفت

دیدم عثمان بن عفان را در عرج و او محرم بود در روز سخت گرم پوشیده بود روی خود را

بچادر ارغوان بعد ازان آورده شد پیش او گوشت شکار پس گفت

ذوا عدل من الماثل باب بیان چیزیکه حکم کرده اند دو نفر عادل از مماثل مالك عن عبد الملك بن قريب عن

محمد بن سيرين ان رجلا جاء الى عمر بن الخطاب فقال انى اجريت انا وصاحب لى فرسين الى ثغرة ثنية فاصبنا

ظبيا ونحن محرمان فماذا ترى فقال عمر لرجل الى جنبه تعال حتى احكم انا وانت قال فحكما عليه بعنز فولى الرجل

وهو يقول هذا امير المؤمنين لا يستطيع ان يحكم فى ظبى حتى دعا رجلا يحكم معه فسمع عمر قول الرجل فدعاه

فساله هل تقرء سورة المائدة قال لا قال فهل تعرف هذا الرجل الذى حكم معى فقال لا فقال عمر لو اخبرتنى

انك تقرأ سورة المائدة لاوجعتك ضربا ثم قال ان الله تعالى وتبارك يقول فى كتابه يحكم به ذوا عدل

منكم هديا بالغ الكعبة وهذا عبد الرحمن بن عوف مردى آمد پیش عمر بن الخطاب پس گفت هر آئینه من و آن

کردم من ویاری از آن من دو اسپ را بجانب بلندی ثنیه پس شکار کردیم آهوی را حالانکه ما محرم بودیم

پس چه چیز می بینی پس گفت عمر بن الخطاب شخصی را که بر پهلوی او بود بیا تا حکم کنیم من و تو پس حکم کردند هر دو

بنزی پس برگشت آن مرد و او میگفت این امیر المومنین است که نتوانست که حکم کند در باب آهوی تا آنکه بخواند

شخصی دیگر را که حکم کند با او پس شنید حضرت عمر سخن آن مرد را پس بخواند او را پس سوال کرد از وی آیا میخوانی سوره مائده را

گفت نی گفت حضرت عمر آیا میدانی این مرد را که حکم کرد با من گفت نی پس فرمود حضرت عمر اگر خبر میدادی مرا که تو میخوانی

سوره مائده را هر آئینه دردمند میکردانیدم ترا بسبب ضرب بعد از آن گفت هر آئینه خدا تعالی میفرماید در کتاب خود یحکم به ذوا عدل

منکم هدیا بالغ الکعبة و این شخص دیگر عبد الرحمن بن عوف است مالك عن ابى الزبير المكى ان عمر بن الخطاب قضى فى الضبع بكبش

وفى الغزال بعنز وفى الارنب بعناق وفى اليربوع بجفرة عمر بن الخطاب حکم کرد در کفتار بیک گوسفند و در آهو بیک و در خرگوش

بیک بزغاله و در موش دشتی بیک جفره یعنی بچه بز چهار روزه مالك عن هشام بن عروة ان اباه كان يقول فى البقرة من

الوحش بقرة وفى الشاة من الظباء شاة عروه میگفت که در گاو دشتی یک گاو است و در یک بز از آهوان یک بز است

مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه كان يقول فى حمام مكة اذا قتل شاة سعيد بن المسيب میگفت در کبوتر مکه

وقتیکه کشته شود یک بز است قال مالك ولم ازل اسمع ان فى النعامة اذا قتلها المحرم بدنة گفت مالک و همیشه می شنیدم

که در شتر مرغ چون بکشد او را محرم یک شتر است مذهب شافعی موافق این آثار است و هر چه از وی حکم بمماثله منقول نیست حکم کنند

در آن دو کس از اهل درایت بمثلیه و آنچه او را مثل نباشد مثل ملخ و گنجشک کان در وی واجب شود قیمت و نزدیک ابو حنیفه جزای صید

قیمت آنست که بقول دو عدل ثابت باشد و اعتبار در قیمت موضع قتل را و اگر موضع قتل صحرا باشد اقرب معمورات را از آن

موضع اعتبار باید کرد والله اعلم باب اختلف الروايات فى الجراد يقتله المحرم والصحيح انه فيه فديه مختلف شده اند روایات

قوله ... وعليه الشافعي وقال مالك لا يقبل فيه بحكم مثله لان فيما لا مثل له كالجراد والعصافير القيمة وقال ابو حنيفة جزاءه ما قومه عدلان في مقتله او اقرب مكان منه ١٢ ٢٨٠

المساكين فان كانوا عشرة صام عشرة ايام وان كانوا عشرين مسكينا صام عشرين يوما عددهم ما كانوا وان كانوا اكثر من ستين مسكينا گفت مالک بهترين چيزيکه شنيدم آنرا درباب کسيکه ميکشد شکار را پس حکم کرده شود بروی دران بابت اينست که قيمت کرده شود آن شکار را که کشته است پس ديده شود که چه قدر است قيمت آن از طعام پس طعام داده شود هر مسکين را يک مد يا روزه گيرد بجای هر مدی يک روزه و ديده شود که چه قدر است شمار مسکينان پس اگر ده کس باشند روزه گيرد ده روز واگر بيست کس باشند روزه گير د بيست روز روزه گيرد بشمار ايشان هر قدر که باشند اگر چه باشند زياده تر از شصت مسکين مترجم گويد همين ست مذهب شافعی ونزديک ابو حنيفه هر مسکين را نيم صاع از گندم يا يک صاع از جو بايد داد و اقل از ان جايز نيست

باب لا يحلق المحرم راسه حتى يجيئ وقت النحر الا من ضرورة ومن حلق قبل فعليه فدية من صيام او صدقة او نسك

نتراشد موی سر خود را محرم مگر بضرورت وهر که تراشد پس واجب است بروی فديه از روزه گرفتن يا صدقه يا ذبيحه قال الله تعالى ولا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدي محله فمن كان منكم مريضا او به اذى من راسه ففدية من صيام او صدقة او نسك ونتراشيد سر خود را تا آنکه برسد قربانی بجای خود يعنی روز نحر نحر کرده شود پس هر که باشد از شما بيمار يا باشد او را تصديعی بسبب سر او يعنی مانند شپش ودرد سر پس حلق کرد سر خود را در حال احرام پس واجب است بروی عوض آن از صيام دادن آن سه روزه است يا صدقه سه صاع يا ذبح بزی وفقها قياس کرده اند برين صورت هر که حلق کرده باشد بغير عذر زيرا که او احق است بکفاره وهمچنين کسی که متمتع گرفته باشد بخوشبو يا لباس بسبب عذر يا غير عذر مالک عن عبد الكريم بن مالك الجزري عن عبد الرحمن بن ابى ليلى عن كعب بن عجرة انه كان مع رسول الله صلى الله عليه وسلم محرما فاذاه القمل فامره رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يحلق راسه وقال صم ثلثة ايام او اطعم ستة مساكين مدين مدين لكل انسان او انسك بشاة اى ذلك فعلت اجزأ عنك کعب بن عجره محرم بود همراه آنحضرت صلی الله عليه وسلم ايذا داد او را شپش پس امر فرمود رسول الله صلی الله عليه وسلم او را که تراشد موی سر خود را وفرمود روزه گير سه روز يا طعام شش مسکين را دو دو مد هر شخصی را يا ذبح کن بزی هر کار ريکه بکنی ازين کارها کفايت کند ترا مالک عن حميد بن قيس المكي عن مجاهد ابى الحجاج عن ابن ابى ليلى عن كعب بن عجرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعلك اذاك هوامك فقلت نعم يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم احلق راسك وصم ثلثة ايام او اطعم ستة مساكين او انسك بشاة کعب بن عجره گفت فرمود رسول الله صلی الله عليه وسلم شايد که ترا آزار داده است شپش تو پس گفتم آری يا رسول الله پس فرمود تراش موی سر خود را وروزه گير سه روزه يا طعام بده شش مسکين را يا ذبح بکن يک بز مالک عن عطاء بن عبد الله الخراساني انه قال حدثني شيخ بسوق البرم بالكوفة عن كعب بن عجرة انه قال جاءني رسول الله صلى الله عليه وسلم

قوله وعليه الشافعي انه يقوم صيدا ويقوم طعاما ويتصدق على كل مسكين بمد او يصوم عن كل مد يوما وقال ابو حنيفة يتصدق على كل مسكين نصف صاع من بر او صاع من تمر او شعير او يصوم عن كل نصف صاع منه او يصوم عن كل مسكين يوما ١٢

وانا انفخ تحت قدر لاصحابي وقد امتلأ راسي ولحيتي قملا فاخذ بجبهتي ثم قال احلق هذا الشعر وصم ثلثة ايام او اطعم

ستة مساكين وقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم علم انه ليس عندي ما انسك به کعب بن عجره گفت که آمد نزدیک من

رسول الله صلی الله علیه وسلم حالانکه من میدمیدم آتش را زیر دیگی که از ان یاران من بود و هر آئینه پر شده بود سر من و ریش

من از سپش پس گرفت آنحضرت صلی الله وسلم جانب روی من بعد ازان فرمود بتراش این موی را و روزه گیر سه روز یا طعام ده

شش مسکین را و آنحضرت صلعم میدانست که نیست پیش من چیزی که ذبح کنم آن را **مالک** عن يحيى بن سعيد عن يعقوب

بن خالد المخزومي عن ابي اسماء مولى عبد الله بن جعفر انه اخبره انه كان مع عبد الله بن جعفر فخرج معه من المدينة

فمروا على حسين بن علي وهو مريض بالسقيا فاقام عليه عبد الله بن جعفر حتى اذا خاف الفوت خرج وبعث الى علي بن

ابي طالب واسماء بنت عميس وهما بالمدينة فقدما عليه ثم ان حسينا اشار الى راسه فامر علي بن ابي طالب براسه فحلق ثم نسك عنه

بالسقيا فنحر عنه بعيرا قال يحيى بن سعيد وكان حسين خرج مع عثمان بن عفان في سفره ذلك الى مكة ابو اسماء مولى

عبد الله بن جعفر بود همراه عبد الله بن جعفر پس برآمد همراه او از مدینه پس گذشتند بر حسین بن علی رضی الله عنهما و او مریض بود

در سقیا پس اقامت کرد بروی عبد الله بن جعفر تا چون تر سید از فوت حج برآمد و آدم فرستاد بسوی علی بن ابی طالب و اسما

بنت عمیس و ایشان هر دو در مدینه بودند پس آمدند پیش امام حسین بعد ازان امام حسین اشارت کرد بسوی سر خود یعنی موی سر

مرا اذا میدهد پس امر فرمود علی بن ابی طالب در باب سر او پس تراشیده بعد ازان ذبح کرد از وی در سقیا پس نحر کرد از وی

شتری گفت یحیی بن سعید که امام حسین برآمده بود همراه حضرت عثمان دران سفر بسوی مکه مترجم گوید از اینجا دانسته شد

که هدی را بکعبه رسانیدن لازم نیست هر جا که خواهند ذبح کنند ولکن عمل فقها برین نیست زیرا که لابد ست نزدیک ایشان

رسانیدن هدایا بکعبه مگر هدی محصر که دران اختلاف ست و در فدیه حلق بغیر عذر اختلاف کردند نزدیک شافعی مختار

است درین سه نوع یا ذبح کند یا روزه گیرد سه روز یا تصدق کند به صاع و نزدیک ابو حنیفه فدیه حلق بغیر عذر ذبح است

لا غیر و قدر صدقه نزدیک او نیم صاع از گندم ست یا یک صاع از جو و تمر ست کم ازان نتوان داد **باب** المحرم

لا يدهن راسه محرم روغن نمالد سر خود را **مالک** باسناده ان عمر بن الخطاب قال يا اهل مكة ما شان الناس ياتون

شعثا وانتم مدهنون اهلوا اذا رايتم الهلال عمر بن الخطاب فرمود ای اهل مکه چیست حال مردمان که می آیند پریشان

موی شده و شما روغن مالیده اید احرام کنید وقتیکه ببینید هلال را مترجم گوید همین ست مذهب فقها مگر آنکه در پیش شافعی

اگر دهن غیر مطیب در بدن استعمال کند فدیه لازم نیست مگر در موی سر و ریش و نزدیک ابو حنیفه دهن مطیب و غیر مطیب مثل

زیت خالص و کنجد خالص برابر ست واجب میشود دم باستعمال آن در جمیع اعضاء خواه سر و ریش باشد خواه غیر آن

من السعي في العمرة والحج والقران
نظيره من كلام الفقهاء
جعلوه مثلها
في باب الاحصار
وما ذكر في هذه
الاحاديث عليه الشافعي
انه يتخير في فدية
الحلق بين ذبح شاة و
التصدق ثلاثة اصوع
لستة مساكين وصوم
٢٨٣
ثلاثة ايام وقاس غير
المعذور على المعذور
والفقهاء على المساكين
والتطيب والادهان
واللبس على الحلق وقال
ابو حنيفة يتصدق فيعطي
كل مسكين نصف صاع
من البر او صاعا من الشعير
والتمر وقال من حلق بغير
عذر فعليه دم

قوله ثم نسك عنه بالسقيا

باب المحرم يحك جسده جائز ست محرم را كه بخراشد جسد خود را **مالك** عن علقمة عن امه انها قالت سمعت

عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تسال عن المحرم ايحك جسده فقالت نعم فليحككه وليشدد وقالت عائشة لو ربطت

يداي ولم اجد الا رجلي لحككت سوال كرده شد حضرت عائشه را از حكم محرم آيا بخراشد بدن خود را پس گفت آري بخراشد

آنرا و سخت بخراشد گفت عائشه اگر بسته شود دو دست مرا و نيابم مگر پاي خود را البته بخراشم و همين ست مذهب فقها

و در عالمگيري مذكور ست كه نخراشد سر خود را و وقتيكه بخراشد بايد كه بنرمي و آهستگي كند در خراشيدن از جهت خوف

پريشان شدن موي و كشته شدن شپش پس اگر نباشد در سر او موي پس هيچ باكي نيست در خراشيدن آن سخت

باب نظر المحرم في المرأة جائز ست محرم را ديدن روي خود در آئينه **مالك** عن ايوب بن موسى ان عبد الله

بن عمر نظر في المرأة لشكو كان بعينه وهو محرم عبد الله بن عمر نظر كرد در آئينه بسبب مرضي كه بود در چشم او حالانكه او

محرم بود **باب** قطع المحرم ظفرا اذا انكسر در بيان حكم گرفتن ناخني كه شكسته ست محرم را **مالك** عن محمد بن عبد الله

بن ابي مريم انه سال سعيد بن المسيب عن ظفر له انكسر وهو محرم فقال سعيد اقطعه محمد بن عبد الله سوال كرد

سعيد بن المسيب را از ناخن خود كه شكسته بود حالانكه او محرم بود پس گفت سعيد ببر او را **باب** لا يجوز للمحرم ان يصيب

اهله فان اصاب قبل التحلل الاول او بين التحللين ماذا عليه جائز نيست محرم را كه برسد باهل خود يعني جماع كند

پس اگر رسيد پيش از حلال شدن اول يا در ميان تحللين چه چيز لازم ست بر وي و مراد از تحلل اول بجا آوردن دو نسك ست

از ميان مناسك اربعه يوم النحر كه رمي و حلق و ذبح و طواف ست قال الله تعالى فمن فرض فيهن الحج فلا رفث فرمود خداي تعالى

كسيكه لازم گرفت در اشهر حج حج را پس نيست درست بر وي جماع كردن **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب وعلي ابن

ابي طالب و ابا هريرة سئلوا عن رجل اصاب اهله وهو محرم فقالوا ينفذان لوجههما حتى يقضيا حجهما ثم عليهما حج قابل

والهدي قال وقال علي بن ابي طالب واذا اهلا بالحج من عام قابل تفرقا حتى يقضيا حجهما عمر بن الخطاب و علي ابن ابي طالب و ابو هريره

سوال كرده شد ايشان را از حال شخصي كه رسيد باهل خود و او محرم بود پس گفتند كه بروند بجانب روي خود يعني انچه باقيمانده ست

بجا آرند تا آنكه آخر كنند حج خود را بعد از ان واجب ست بر ايشان حج از سال آينده و هدي و گفت علي بن ابي طالب وقتيكه

احرام كنند از سال آينده حج از يكديگر جدا شوند تا آنكه آخر كنند حج خود را **مالك** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد

بن المسيب يقول ما ترون في رجل وقع بامرأته وهو محرم فلم يقل له القوم شيئا فقال سعيد ان رجلا وقع

بامرأته وهو محرم فبعث الى المدينة يسال عن ذلك فقال بعض الناس يفرق بينهما الى عام قابل فقال سعيد لينفذا

لوجههما فليتما حجهما الذي افسداه فاذا فرغا رجعا فان ادركهما حج قابل فعليهما الحج والهدي ويهلان من حيث

ل قلت وعليه اهل العلم وفي العالمگيرية لا يحك راسه واذا حك فليرفق بحكه خوفا من تناثر الشعر وقتل القمل فان لم يكن في راسه شعر فلا باس بحكه الشديد

سه قلت وعليه اهل العلم

سه قلت وعليه اهل العلم

اهلا بحجهما الذی افسدا و یتفرقان حتی یقضیا حجهما سعید بن المسیب میگفت چه چیز می بینید در حق شخصیکه وقاع کرد با زن
خود داو محرم بود پس نگفتند قوم چیزی در جواب او پس سعید بن المسیب خود گفت شخصے وقاع کرد
با زن خود و او محرم بود پس کس فرستاد بسوی مدینه سؤال میکرد ازین مسئله پس گفتند بعض مردمان جدائی کرده شود میان
ایشان تا سال آینده پس گفت سعید بن المسیب بروند بجانب وجهی خود و تمام کنند حج خود را که فاسد کرده اند پس وقتیکه فارغ
شدند باز گردند پس اگر دریابد ایشانرا حج آینده پس بر ایشان لازم ست حج و هدی و احرام کنند از همانجا که احرام کرده بودند
بحج خود که فاسد کرده بودند و از یکدیگر جدا شوند تا آنکه تمام کنند حج خود را قال مالك و علیهما بدنة گفت مالك واجبست بر ایشان
یک یک بدنه **مالك** عن ابی الزبیر عن عطاء بن ابی رباح عن عبد الله بن عباس انه سئل عن رجل وقع باهله وهو
بمنی قبل ان یفیض فامره ان ینحر بدنة عبد الله بن عباس را سوال کرده شد از حکم مردیکه وقاع کرد با زن خود در منی پیش از آنکه
طواف افاضه کند پس امر کرد او را که نحر کند بدنه را **مالك** عن ثور بن زید الدیلی عن عکرمة مولی ابن عباس قال لا اظنه
الا عن عبد الله بن عباس انه قال الذی یصیب اهله قبل ان یفیض یعتمر و یهدی عکرمه روایت کرد از ابن عباس که گفت
شخصیکه برسد بزن خود یعنی جماع کرد پیش از آنکه طواف افاضه کند عمره گرداند این نسک را و هدی ذبح کند **مالك** انه سمع
ربیعة بن ابی عبد الرحمن یقول فی ذلك مثل قول عکرمة عن ابن عباس امام مالك شنید ربیعه بن ابی عبد الرحمن را که میگفت در مثل
اینصورت مانند قول عکرمه از ابن عباس مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه اگر جماع قبل از وقوف بعرفه واقع شود حج را فاسد گرداند
و بر محرم واجب شود ذبح یک بز و سال آینده از سر نو حج را بجا آرد و تفریق در میان زوج و زوجه در حالت احرام حج جدید نزد وی
واجب نیست و اگر بعد از وقوف بعرفه واقع شود حج فاسد نگردد و ذبح بدنه بر محرم واجب شود و نزدیک شافعی اگر قبل از تحلل
اول جماع کند حج فاسد شود خواه قبل از وقوف بعرفه باشد یا بعد از ان و نیز واجب شود ذبح بدنه و اتمام این حج فاسد و قضای
آن سال آینده اگرچه حج نفل باشد و چون احرام بندند از سال آینده واجب شود تفرق تهدیدا و حذرا و اگر بین
التحللین واقع شود حج فاسد نگردد لکن فدیه واجب شود و در تقدیر این فدیه شافعیه مختلف اند بعضے یک بز تقدیر کرده اند
و بعضی یک بدنه و معنی قول ابن عباس در حدیث ثور بن زید دیلی یعتمر آنست که تمام کند حج را بطواف زیارت و سعی بین الصفا والمروه
اگر قبل از ان سعی نکرده باشد و اتمام حج را بعمره تشبیه داد که در صورت مشابه اوست والله اعلم **باب** الاحصار بعدو و جز ضی
در حکم بند شدن محرم بسبب دشمن یا بسبب مرض قال الله تعالی واتموا الحج والعمرة لله فان احصرتم فما استیسر من الهدی
ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله فمن کان منکم مریضا الآیة و تمام کنید حج و عمره را برای خدا تعالی
یعنی هر که در حج یا عمره شروع کرد او را لازم میشود اتمام آن و این توطیه ست برای حکم حصار پس اگر

بند کرده شد یعنی دشمن بند کرد شما را پس واجب ست آنچه آسان باشد از قربانی و اقل آن یک بز ست و متراشید سر خود را
تا آنکه برسد قربانی بجای خود پس هر که باشد از شما مریض یا باوی ضرری باشد از جهت سر او و حلق کرد پس لازم است فدیه الخ
مترجم گوید خدا تعالی تقسیم کرد حکم احصار بعد دو تحلل بذبح هدی فرمود و حکم مریض مع ارتکاب آنچه رافق باشد او را با دای فدیه
مقرر کرد پس ازینجا اهل مدینه فرق کردند در احصار بدشمن و احصار بمرض و در اول تحلل بذبح مقرر کردند و در ثانی بحج فوات
بیت تحلل ندیدند و فیه نظر زیرا که ولا تحلقوا الکلام مستانف ست در احصار و غیر آن چنانکه اشاره کرده شد والله اعلم **مالک** انه
بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم احل هو واصحابه بالحدیبیة فنحروا الهدی وحلقوا رؤسهم وحلوا من کل شیء
قبل ان یطوفوا بالبیت وقبل ان یصل الیه الهدی ثم لم نعلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر احدا من اصحابه ولا ممن کان
معه ان یقضوا شیئا ولا یعودوا لشیء رسول الله صلی الله علیه وسلم حلال شدند وی و یاران وی در حدیبیه پس نحر کردند
قربانی را و تراشیدند سر خود را و حلال شدند از هر جنس پیش از آن که طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه برسد بکعبه
قربانی ایشان بعد از آن ندانستیم که آنحضرت صلعم امر فرمود هیچکس را از اصحاب خود و نه هیچکس را از آنانکه همراه او بودند
که قضا کنند چیزی یا عود کنند بسوی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال حین خرج الی مکة معتمرا
فی الفتنة ان صددت عن البیت صنعنا کما صنعنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فاهل بعمرة من اجل ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان اهل بعمرة عام الحدیبیة ثم ان عبد الله بن عمر نظر فی امره فقال ما امرهما الا واحد فالتفت الی
اصحابه فقال ما امرهما الا واحد اشهدکم انی قد اوجبت الحج مع العمرة ثم نفذ حتی جاء البیت فطاف طوافا واحدا
ورای ذلک مجزیا عنه واهدی عبد الله بن عمر گفت وقتیکه برآمد بسوی مکه قصد عمره کرده بود در وقت فتنه اگر باز داشته
خواهد شد مرا از خانه کعبه خواهم کرد چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلعم پس ابن عمر احرام عمره کرد بجهت آنکه آنحضرت صلعم احرام
عمره کرده بود سال حدیبیه بعد از آن عبد الله بن عمر تامل نمود در کار خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی پس متوجه شد
بسوی یاران خود پس گفت نیست حال حج و عمره مگر یکی گواه میکنم شما را بر آنکه هر آئینه من لازم کردم بر خود حج را با عمره بعد از آن
بگذشت تا آنکه رسید بخانه کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید این یک طواف را کفایت کننده از وی و هدی کرد با آن
مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال المحصر بمرض لا یحل حتی یطوف بالبیت
ویسعی بین الصفا والمروة فان اضطر الی لبس شیء من الثیاب التی لابد له منها او الدواء صنع ذلک وافتدی عبد الله
بن عمر گفت بند کرده شده بمرض حلال نشود تا آنکه طواف خانه کعبه کند و سعی کند میان صفا و مروه پس اگر ناچار شود بپوشیدن
چیزی از انواع جامها که لابدست او را از آن یا ناچار شود بسوی دوا بکند آنرا و فدیه دهد **مالک** عن یحیی بن سعید انه

بلغه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها كانت تقول المحرم لا يحله الا البيت حضرت عائشه میگفت محرم حلال نمیکند او را مگر رسیدن بخانه کعبه

مالك عن ايوب بن ابي تميمة السختياني عن رجل من اهل البصرة كان قديما انه قال خرجت الى مكة حتى اذا كنت ببعض الطريق كسرت فخذي فارسلت الى مكة وبها عبد الله بن عباس وعبد الله بن عمر والناس فلم يرخص لي احد ان احل فاقمت على ذلك الماء سبعة اشهر حتى احللت بعمرة شخصی از اهل بصره گفت برآمدم بسوی مکه تا وقتیکه رسیدم ببعض راه شکسته شد ران من پس آدم فرستادم بمکه و در مکه بودند عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و دیگر مردمان پس رخصت نداد مرا هیچکس که حلال میشوم پس اقامت کردم بر آن آب هفت ماه تا آنکه حلال شدم بعمره

مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال من حبس دون البيت بمرض فانه لا يحل حتى يطوف بالبيت وبين الصفا والمروة عبد الله بن عمر گفت هر که بند کرده شود از خانه کعبه بسبب مرض پس هر آئینه او حلال نشود تا آنکه طواف نماید بخانه کعبه و سعی کند میان صفا و مروه

مالك عن يحيى بن سعيد عن سليمن بن يسار ان معبد بن حزابة المخزومي صرع ببعض طريق مكة وهو محرم فسال من يلي الماء الذي كان عليه فوجد عبد الله بن عمر وعبد الله بن الزبير ومروان بن الحكم فذكر لهم الذي عرض له فكلهم امره ان يتداوى بما لا بد له منه ويفتدي فاذا صح اعتمر فحل من احرامه ثم عليه حج قابل ويهدي ما استيسر من الهدي معبد انداخته شد از دابه در بعض راه مکه حالانکه او محرم بود پس سوال کرد آن علما را که بودند متصل آبی که فرود آمده بود بر آن پس یافت عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبير و مروان بن الحكم را پس ذکر کرد پیش ایشان چیزیکه پیش آمد او را پس همه ایشان امر کردند او را که دوا کند با آنچه ضرور باشد او را و فدیه دهد پس وقتیکه تندرست شود عمره کند پس حلال شود از احرام خود بعد از آن بر وی واجب است حج سال آینده و هدی دهد آنچه آسان باشد از انواع هدی قال مالك وعلى ذلك الامر عندنا فيمن احصر بغير عدو گفت مالک و برهمین است حکم نزدیک ما در حالیکه محصر شود بغیر دشمن مترجم گوید علما در تفسیر آیه احصار مختلف اند شافعی گفته خدا تعالی اولا بیان فرمود وجوب اتمام را چون شروع کند در احد النسکین بعد از آن مرتب فرمود مسئله احصار و مرض را ازینجا دانسته شد که احصار بدشمن است و مرض قسیم آنست و نیز حدیث ضباعه بنت الزبير که آنرا شیخین روایت کرده اند دلالت کرد که اشتراط تحلل را اثری دخلی هست و چون در آیه امر بقضا نفرموده اند دانسته شد که بر محصر قضا لازم نیست و اگر محصر سوق هدی کرده باشد حلال نشود تا آنکه ذبح کند هدی خود را خواه در غیر حرم یا در حرم و نزدیک ابوحنیفه احصار بمرض قسمی است از احصار و حکم احصار بمرض و احصار بعدو واحد است و محل هدی نزدیک او حرم است پس شخصی را همراه هدی باید فرستاد و با وی میعاد مقرر باید کرد که فلان روز ذبح کند و این شخص همان روز حلال شود بحلق راس و نیز نزدیک او قضا نسک

فلکتب اختلفوا في تفسير الاية فعلى قول الشافعي الاية فيه ان الله تعالى الامر بالاتمام بيان وجوب الاتمام اذا شرع في احد النسكين ثم رتب عليه مسئلة الاحصار والمرض فدل على ان المرض قسيم الاحصار فهو ان المراد بالاحصار الاحصار بالعدو فقط ٢٨٦ ودل حديث ضباعة على تاثير الاشتراط في التحلل على المشهور من قول الشافعي وقوله حتى يبلغ الهدي محله معناه حتى ينحر على معنى الاستعارة ولم يذكر قضاءه فدل على انه ليس عليه قضاء ولا يحصل التحلل لمن معه هدي حتى ينحره ومن حمل الحلق نسكا قال حتى يحلق وعلى قول ابو حنيفة الاحصار يكون بالعدو وبالمرض ويحل الهدي هو الحرم فيرسل هديه ويواعد فاذا جاء الوعد حلق راسه ويجب القضاء ١٢

واجب است بر محصر والله اعلم **باب** من فاته الحج حل بعمرة وعليه الحج من قابل والهدى هر كه فوت شود از وى حج يعنى بسببى از

اسباب روز عرفه يا شب نحر بعرفات نرسيد حلال شود باداى عمره ولازم است بروى حج از سال آينده ولازم است بروى

هدى **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال اخبرنى سليمن بن يسار ان ابا ايوب الانصارى خرج حاجا حتى اذا كان

بالنازية من طريق مكة اضل رواحله وانه قدم على عمر بن الخطاب يوم النحر فذكر ذلك له فقال عمر بن الخطاب

اصنع ما يصنع المعتمر ثم قد حللت فاذا ادركك الحج قابلا فاحجج واهد ما استيسر من الهدى ابو ايوب انصارى برآمد

بقصد حج تا آنكه رسيد بنازيه از راه مكه گم كرد شتران خود را و هر آئينه وى قدوم كرد بر عمر بن الخطاب روز نحر پس ذكر كرد

اين ماجرا پيش او پس گفت حضرت عمر بكن آنچه ميكند عمره كننده و بعد ازان تو حلال شدى پس اگر دراك كند ترا حج سال آينده

پس حج بكن و قربانى ذبح كن آنچه آسان باشد از انواع هدى **مالك** عن نافع عن سليمن بن يسار ان هبار بن

الاسود جاء يوم النحر وعمر بن الخطاب ينحر هديه فقال يا امير المؤمنين اخطانا العدة كنا نرى ان هذا اليوم يوم

عرفة فقال عمر بن الخطاب اذهب الى مكة فطف انت ومن معك وانحروا هديا ان كان معكم ثم احلقوا او قصروا

وارجعوا فاذا كان عام قابل فحجوا واهدوا فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام فى الحج وسبعة اذا رجع هبار بن اسود آمد روز نحر

وعمر بن الخطاب نحر ميكرد قربانى خود را پس گفت يا امير المؤمنين خطا كرديم شمار روز را بما ظاهر ميشد كه امروز روز عرفه است فرمود

حضرت عمر برو بسوى مكه پس طواف كن تو و هر كه همراه تو باشد و نحر كنيد قربانى را اگر باشد با شما بعد ازان حلق كنيد يا قصر نمائيد

و باز گرديد پس وقتيكه شود سال آينده پس حج كنيد و هدى ذبح كنيد پس هر كه نيابد لازم است بروى صوم سه روز در حج و هفت روز

وقتيكه باز گردد بوطن مترجم گويد بغوى گفته كه اهل علم اتفاق دارند بر آنكه وقتيكه حاج را وقوف بعرفه در وقت خود فوت شود

پس فوت شد او را حج و واجبست حلال شدن بروى بعمل عمره ولازم است قضاء حج از سال آينده و نيز لازم است بروى دم

باب استحباب الهدى للحاج او المعتمر دربيان استحباب قربانى مر حج كننده را و عمره كننده را قال الله تعالى واذن فى

الناس بالحج ياتوك رجالا وعلى كل ضامر ياتين من كل فج عميق ليشهدوا منافع لهم ويذكروا اسم الله فى ايام معلومات

على ما رزقهم من بهيمة الانعام ۚ فكلوا منها واطعموا البائس الفقير وقال تعالى ثم محلها الى البيت العتيق ط

وقال تعالى والبدن جعلنها لكم من شعائر الله لكم فيها خير فاذكروا اسم الله عليها صواف فاذا وجبت

جنوبها فكلوا منها واطعموا القانع والمعتر كذلك سخرناها لكم لعلكم تشكرون ۝ فرمود خداى تعالى آواز ده

درميان مردمان بحج تا بيايند پيش تو پياده و سوار بر هر شتر لاغر از هر راه دور تا حاضر شوند نزديك فائدها براى خويش

و ياد كنند نام خدا را در روز چند دانسته شده يعنى يوم نحر و بعد از وى بر ذبح بر آنچه خداى تعالى روزى داده است ايشان را از قسم چهارپايان

قوله اتفق اهل العلم على ان الهدى مستحب للحاج المفرد والمعتمر المفرد وواجب على المتمتع والقارن وعلى من وجب عليه جزاء الصيد ان على الاحرام فاما المستحب فالهدى يأكله ويتصدق به واما جزاء الصيد فلا يأكله ويتصدق به واما دم التمتع والقران فلا يأكله بل يتصدق عند الشافعى وعند ابى حنيفة يأكله ويتصدق به ۱۲

۲۸۸

بذی الحلیفة یقلده قبل ان یشعره وذلک فی مکان واحد وهو موجّه للقبلة یقلده بنعلین ویشعره من الشق الایسر ثم یساق

معه حتی یوقف به مع الناس بعرفة ثم یدفع به معهم اذا دفعوا فاذا قدم منی غداة النحر نحره قبل ان یحلق او یقصر وکان هو ینحر

هدیه بیده یصفّهنّ قیاما ویوجّههنّ الی القبلة ثم یأکل ویطعم عبد الله بن عمر چون قربانی میفرستاد از مدینه قلاده می بست اورا

ومی شگافت کوهان اورا در ذو الحلیفه قلاده می بست در گردن او پیش از آنکه بشگافد کوهان اورا واین همه در مکان واحد می بود

وآن قربانی روی بقبله ایستاده کرده شده بود قلاده می بست بدو نعل ومی شگافت کوهان اورا از جانب چپ بعد ازان روان

کرده میشد همراه او تا آنکه ایستاده کرده میشد همراه او با مردمان در عرفات بعد ازان روان کرده میشد ازان عرفات با مردمان

وقتیکه روان میشدند پس وقتیکه می رسید بمنی صباح روز نحر نحر میکرد آنرا پیش ازآنکه تراشد سر را یا قصر نماید وعبد الله بن

عمر نحر میکرد قربانی خود را بدست خود ایستاده میکرد شتران را پاها ودستها برابر ساخته ومتوجه میساخت آنها را بقبله بعد ازان

میخورد ومیخورانید مردمان را مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا طعن فی سنام هدیه وهو یشعره قال بسم الله والله اکبر

عبد الله بن عمر وقتیکه نیزه میزد در کوهان قربانی حالانکه می شگافت کوهان اورا میگفت بسم الله والله اکبر مالک عن نافع

ان عبد الله بن عمر کان یقول الهدی ما قلّد واشعر ووقف به بعرفة عبد الله بن عمر میگفت هدیه همان است که قلاده بسته شود در گردن او

وشگافته شود کوهان او واو ایستاده کرده شود در عرفات مترجم گوید مذهب شافعی موافق این آثار است وابو حنیفه مکروه داشته است

اشعار را واحادیث صحیحه اشعار بآن آمده پس اصحاب او مختلف اند در توجیه قول وی طائفه گفته اند که مقصود او از کراهة اشعار

اهل زمان اوست که افراط می ورزیدند دران وطائفه برآنند که ایثار او بر تقلید مکروه است وبعضی کراهة را مطلق داشته معلل

نموده اند بآنکه از جنس مثله است ونهی از مثله شایع ومشهور است وآنحضرت صلی الله علیه وسلم بنابر ضرورة اشعار میفرمودند

زیرا که مشرکین از تعرض هدایا باز نمی آمدند الا باشعار والله اعلم باب ما یصلح ان یکون هدیا چه چیز لایق است که باشد هدیه

مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول فی الضحایا والبدن الثنی فما فوقه عبد الله بن عمر میگفت در قربانی ضحیه

وشتران قربانی ثنی باید یا بالا تر ازان ثنی آنست که بر آورده باشد دندان وآن در شتر پنج ساله میباشد ودر گاو دو ساله

ودر بز یکساله وهمین است مذهب شافعی وهمین است مذهب جمیع اهل علم باب بتصدق بجلال الهدی تصدق باید جلهای

قربانی را مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان لا یشق جلال بدنه ولا یجللها حتی یغدو من منی الی عرفة عبد الله بن عمر

پاره نمیکرد جل شتران قربانی خود را ونمی پوشانید جل بر آنها تا آنکه وقت پگاه متوجه میشد از منا بسوی عرفات مالک عن نافع

ان عبد الله بن عمر کان یجلل بدنه القباطی والانماط والحلل ثم یبعث بها الی الکعبة فیکسوها ایاها عبد الله بن عمر جل میپوشانید

شتران قربانی خود را القباطی انماط وحلل این هر سه جنس از ثیاب نفیسه است بعد ازان میفرستاد این قباطی وانماط وحلل را

قوله وعلیه الشافعی ومالک وابو حنیفة الاشعار مکروه لان الاحادیث فی فعله النبی صلی الله علیه وسلم کان لان المشرکین کانوا لا یمتنعون من تعرضه الا به ۹۰

وقیل انما کره اشعار اهل زمانه لانهم کانوا یبالغون فیه بحیث یخاف منه السرایة وقیل انما کره ایثاره علی التقلید

قوله مالک الی الهدی تعریف التبعیة

قوله وعلیه اهل العلم ای الجمهور ۱۲

بسوی کعبه پس میپوشانید کعبه را آن **مالك** انه سال عبد الله بن دينار ما كان عبد الله بن عمر يصنع بجلال بدنه حين

كسيت الكعبة هذه الكسوة فقال كان يتصدق بها مالک سوال کرد عبد الله بن دینار را که چه میکرد عبد الله بن عمر جل شتران

قربانی خود را وقتیکه پوشانیده شد کعبه را این کسوت پس گفت عبد الله بن دینار صدقه میداد آنرا مترجم گوید تصدق بجلال

وخطام آنها مستحب ست نزدیک فقها و واجب نیست **باب** من نذر بدنة او جزورا حکم کسیکه نذر کرد شتر قربانی را یا شتر

کشتنی را **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر قال من نذر بدنة فانه يقلدها نعلين ويشعرها ثم ينحرها عند البيت او

بمنى يوم النحر ليس لها محل دون ذلك ومن نذر جزورا من الابل والبقر فلينحرها حيث شاء عبد الله بن عمر گفت

کسیکه نذر کرد شتر قربانی پس حال اینست که او قلاده بندد آنرا دو نعل و اشعار کند کوهان او را بعد ازان نحر کند او را نزدیک کعبه

یا در منی روز نحر نیست برای وی جای نحر سوای آن و کسیکه نذر کرد شتر کشتنی یا گاوی را پس ذبح کند هر جا که خواهد مسلم

در عالمگیری مذکور ست که اگر نذر بلفظ هدی باشد واجب کرد ذبح آن در حرم اتفاقا واگر بلفظ جزور باشد در غیر حرم نیز ذبح

آن کفایت کند اتفاقا واگر بلفظ بدنه باشد مذهب امام اعظم و امام محمد آنست که هر جا که خواهد ذبح کند آنرا مگر بهتر ست مکه در دس

مضمر باشد و امام ابو یوسف گفته ست که در غیر مکه کفایت نمیکند والله اعلم **باب** كيف يعمل بما عطب من الهدى في الطريق

چگونه عمل نماید بچیزیکه هلاک شد از قربانیها در راه **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه ان صاحب هدى رسول الله صلى الله

عليه وسلم قال يا رسول الله كيف اصنع بما عطب من الهدى فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم كل بدنة عطبت من الهدى فانحرها

ثم الق قلادتها في دمها ثم خل بينها وبين الناس ياكلونها صاحب هدی رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی شخصی که

آنحضرت صلعم بر هدی خود گماشته بودند گفت یا رسول الله چه کار کنم بچیزیکه هلاک شد از قربانی پس فرمود او را رسول الله صلعم

هر شتریکه هلاک شود از قربانی پس نحر کن او را بعد ازان بنه قلاده را در خون او بعد ازان بگذار و متعرض مشو در میان

او و در میان مردمان تا بخورند مترجم گوید هدی مالک را نزدیک احمد و اسحق نباید خورد خواه نفل باشد خواه فرض و ابو حنیفه

گفته ست که اگر نفل باشد نباید خورد و هیچ توانگر را حلال نیست خوردن آن و اگر فرض باشد بدل آن اقامت کند و این را

اگر خورد یا تصرف کند مختار ست و در پیش شافعی اگر نفل باشد توان خورد بلکه توشه هم ازان توان گرفت و اگر واجب باشد

صاحب هدی و رفقای او را حلال نیست فقرا باشند یا اغنیا و دیگران اگر محتاج باشند بخورند والا ترک کنند والله اعلم

باب اذا عطبت البدنة او ضلت فهل عليه بدل لها وقتیکه هلاک شود بدنه یا گم شود آیا لازم ست بر وی بدل وی

مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال من اهدى بدنة ثم ضلت او ماتت فانها ان كانت نذرا ابدلها وان كانت

تطوعا فان شاء ابدلها وان شاء تركها عبد الله بن عمر گفت هر که قربانی ساخت شتر را بعد ازان گم شد یا بمرد آن شتر اگر

آن شتر نذر باشد بدل آن ذبح کند و اگر نفل باشد اگر خواہد بدل آن ذبح کند و اگر خواہد نکند **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد

بن المسيب انه قال من ساق بدنة تطوعا فعطبت فنحرها ثم خلى بينها وبين الناس ياكلونها فليس عليه شئ وان اكل

منها او امر من ياكل منها غرمها سعيد بن المسیب گفت ہر کہ روان کند شتر قربانی تطوع پس ہلاک شد پس نحر کرد از ان العد

متعرض نشد در میان آن و در میان مردمان تا بخورند پس نیست بر وی چیزی و اگر بخورد از ان یا امر کرد کسی را کہ بخورد

از ان تاوان آن شد **مالك** عن ثور بن زيد الديلي عن عبد الله بن عباس مثل ذلك از عبد الله بن عباس مانند

انچہ از سعید بن المسیب مذکور شد آمده است **مالك** عن ابن شهاب انه قال من اهدى بدنة جزاء او نذرا او هدي تمتع

فاصيبت بالطريق فعليه البدل ابن شہاب گفت ہر کہ ہدی سازد شتر را یا جزای تقصیری باشد یا نذر باشد

یا قربانی تمتع باشد پس ہلاک کرده شد در راه پس لازم است بر وی بدل و ہمین است اتفاق علما کہ اگر باشد آن بدنہ

نفل واجب نیست بر صاحب وی چیزی و اگر واجب باشد پس آن بر ذمہ اوست یعنی بدل آن ادا باید نمود **باب** هل

يركب بدنة او يشرب لبنها آیا سوار شود بر شتر قربانی یا بنوشد شیر او را **مالك** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم راى رجلا يسوق بدنة فقال اركبها فقال يا رسول الله انها بدنة فقال اركبها ويلك

في الثانية او الثالثة رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم دید شخصے را کہ می راند شتر قربانی را پس فرمود سوار شو بران پس گفت

آن شخص یا رسول اللہ ہر آئینہ وی شتر قربانی است پس فرمود سوار شو بران وای باد بر تو در نوبت دوم فرمود

یا مرتبہ سیوم **مالك** عن هشام ابن عروة ان اباه قال اذا اضطررت الى بدنتك فاركبها ركوبا غير فادح

قال اذا اضطررت الى لبنها فاشرب بعد ما يروى فصيلها فاذا نحرتها فانحر فصيلها معها عروه گفت وقتیکہ مضطر

شوی بسوی سواری شتر قربانی خود پس سوار شو بران سوار شدنی کہ ضرر نرساند باو و گفت عروه وقتیکہ ناچار شوی

بسوی شیر او پس بنوش بعد از انکہ سیراب شود بچہ او پس وقتیکہ نحر کنی بدنہ را نحر کن بچہ او را با او مترجم گوید ہمین است

مذہب شافعی کہ بلا ضرورة ملجئہ سوار شدن بر بدنہ جایز است لکن بشرط عدم ضرر و ہمچنین شیر او را توان خورد بعد از سیر

شدن بچہ او و نزدیک ابو حنیفہ سوار شدن بران درست نیست مگر در صورت ضرورة و شیر دوشیدن آن نیز درست نیست اگر دوشید

شیر آن را ہدا و را بپاشیدن آب سرد بر پستان و حوالی قطع باید کرد و اللہ اعلم **باب** كيف يصنع بولد البدنة اذا نتجت چگونہ کند

بچہ شتر قربانی چون زاید بگیرد بچہ را نزدیک زادن **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول اذا نتجت البدنة

فليحمل ولدها حتى ينحر معها فان لم يوجد له محمل حمل على امه حتى ينحر معها عبد اللہ بن عمر میگفت وقتیکہ زاید بگیرد

بچہ را نزدیک زادن از شتر قربانی پس باید کہ برداشتہ شود آن بچہ را تا آنکہ نحر کرده شود با او پس اگر یافتہ نشود سواری آن بچہ بر داشتہ شود

وعليه الشافعي انه يجوز الركوب من غير ضرورة ... وقال ابو حنيفة لا يركب الا لضرورة ... هذا قول اهل العلم

برما درا و تا آنکه نحر کرده شود همراه او و همین ست مذهب اہل علم **باب** یغتسل لدخول مکة و بن خلھا نھارا من اعلاھا غسل کند برای

داخل شدن در مکه و داخل شود در وی بوقت صبح از جانب اعلای مکه **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا دنی من مکة

بات بذی طوی بین الثنیتین حتی یصبح ثم یصلی الصبح ثم یدخل من الثنیة التی باعلی مکة ولا یدخل اذا خرج حاجا او معتمرا حتی

یغتسل قبل ان یدخل مکة اذا دنی من مکة بذی طوی ویامر من معه فیغتسلون قبل ان یدخلوا مکة عبد الله بن عمر وقتیکه

نزدیک میشد بمکه شب میگذرانید بوادی ذی طوی درمیان دو ثنیه تا آنکه بوقت صبح در می آمد بعد ازان نماز صبح میخواند بعد ازان

داخل میشد ازان ثنیه که باعلی مکه است و داخل نمیشد وقتیکه بر می آمد بقصد حج یا عمره تا آنکه غسل میکرد پیش ازانکه داخل شود در مکه

وقتیکه نزدیک میشد بمکه بوادی ذی طوی میفرمود آنانرا که همراه او بودند که غسل نمایند پیش ازانکه داخل شوند در مکه مترجم گوید

رضی الله عنه مستحب ست قاصد دخول مکه غسل کند در ذی طوی و داخل شود از اعلای مکه در نهار زیرا که دخول آنحضرت صلعم

بهمین صفت بوده ست و این ثنیه علیه مسمی ست بکدا بالفتح و مد و تنوین و ثنیه سفلی مسمی ست بکدی بالضم و قصر و تنوین و آن

نزدیک جبل قیقعان واقع ست و اگر از مدینه نیامده باشد آیا مستحب است او را که از راه گشته بذی طوی برسد یا نه دو وجه

کرده اند و اگر غسل نکرد یا در شب داخل شد در مکه جایز ست **باب** طواف القدوم سنة ولیس بواجب طواف قدوم سنت است

و واجب نیست **مالك** انه بلغه ان سعد بن ابی وقاص کان اذا دخل مکة مراهقا خرج الی عرفة قبل ان یطوف بالبیت وبین

الصفا والمروة ثم یطوف بعد ان یرجع سعد بن ابی وقاص وقتیکه داخل میشد بمکه نزدیک شده بروز عرفه بر می آمد بعرفات

پیش ازانکه طواف کند بخانه کعبه و درمیان صفا و مروه بعد ازان طواف میکرد پس ازانکه رجوع کند مترجم گوید رضی الله عنه کسی که

احرام حج کرده باشد فضل و حق او است که داخل شود بمکه پیش از وقوف بعرفات و طواف قدوم کند زیرا که آنحضرت صلعم همین طور

عمل فرموده اند و اگر بمکه داخل نشود و بعرفات رود نیز جایز ست چنانکه سعد بن ابی وقاص کرد **باب** لا یسن طواف القدوم

لمن احرم من مکة سنت نیست طواف قدوم بر کسیکه احرام کرده باشد از مکه **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا احرم

من مکة لم یطف بالبیت ولا بین الصفا والمروة حتی یرجع من منی وکان لا یرمل اذا طاف حول البیت اذا احرم من مکة عبد الله

بن عمر وقتیکه احرام میکرد از مکه طواف نمیکرد بخانه کعبه و نه درمیان صفا و مروه تا آنکه باز میگشت از منی و رمل نمیکرد یعنی بقوه

پویه نمیرفت وقتیکه طواف میکرد گرد خانه کعبه وقتیکه احرام میکرد از مکه مترجم گوید رضی الله عنه که مختص ست طواف قدوم بصیغه که

مذکور میشود بحاجی که داخل باشد بمکه قبل از وقوف پس کسیکه بقصد عمره در آمد او را طواف عمره میباید کرد نه طواف قدوم و کسیکه انشاء احرام حج از مکه کرده او را

او را طواف قدوم لازم نیست و کسیکه بعد از وقوف آمده ست او را طواف حج فرض میباید کرد مسئله اگر حلال بمکه داخل شد بانکه قصد حج ندارد

یا از نزدیک مکه بمکه آمد سنت ست که طواف قدوم بجا آرد بجهة تحیه بیت **مقدمه** طواف را مطلقا واجبات ست که بدون آن

صحیح نباشد و سنن است که بدون آن صحیح باشد لکن با وجود آن کامل بود پس از واجبات ستر عورت و طهارت از حدث و نجس است
مانند صلوة بحدیث الطواف بمنزلة الصلوة الا ان الله قد احل فیه النطق فمن نطق فلا ینطق الا بخیر صححه الحاکم دیگر از واجبات طواف
آنست که ابتدا بحجر اسود کند و بیت را بر یسار خود گردانده هفت بار بگردد اندرون مسجد زیرا که طواف آنحضرت صلی الله علیه وسلم و سائر
مسلمین باتفاق چنین بوده است و درین مسئله خلافی مروی نشده و دیگر آنست که طواف وراء حجر واقع شود زیرا که حجر از
بیت است چنانکه بیاید و اما سنن پس مشی سنت در طواف و آن واجب نیست زیرا که در حدیث صحیحین ثابت شد که طاف
صلی الله علیه وسلم راکبا فی حجة الوداع و استلام حجر در اول هر طواف و تقبیل آن از جهت اتباع رواه الشیخان پس اگر عاجز باشد
از ان استلام کند فقط و اگر از ان نیز عاجز باشد باشاره استلام کند بدست خود و رکنین شامیین را استلام نکند و نه تقبیل
و رکن یمانی را استلام کند نه تقبیل بجهت اتباع رواه الشیخان من حدیث ابن عمر و رمل کند در ثلثه اشواط اول نه در جمیع اشواط
رمل از حجر اسود تا حجر اسود و آن مختص است بطوافی که عقیب وی سعی باشد خواه قدوم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره و معنی
رمل اسراع است در مشی با تقارب خطی و اضطباع بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافیکه دران رمل باشد و معنی اضطباع آنست
که وسط ردا خود را زیر منکب راست خود گذارد و هر دو طرف آنرا بر منکب چپ اندازد و اضطباع و رمل مخصوص است برجال
دون النساء و در اشواط سبعه موالاة کند و بعد از طواف دو رکعت نماز گذارد و در وی قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
خواند بجهت اتباع و بعد از طواف و صلوة استلام حجر اسود نماید نزدیک قصد سعی بجهت اتباع و واجبات سعی یکی بدایه است
از صفا بحدیث ابدأ بما بدأ الله به و دیگر هفت بار بودن آن بآن معنی که ذهاب از صفا بسوی مروه یکبار باشد و عود از مروه
بسوی صفا بار دیگر باشد و علی هذا القیاس و دیگر ایقاع آن بعد از طواف رکن یا بعد از طواف قدوم پیش از آنکه بعرفه واقف
شود للاتباع و هر که سعی بعد طواف قدوم کرده باشد بعد طواف رکن اعاده نکند بحدیث مسلم لم یطف النبی صلی الله علیه وسلم
ولا اصحابه بین الصفا والمروة الا طوافا واحدا طوافه الاول و مستحب است که برآید بر صفا و مروه قدر یکقامت آدمی و ذکری که
می آید بگوید و هر بار چنین کند و در اول و آخر سعی باهستگی روان شود و در میان میلین اخضرین دوان دوان قطع کند
مقدار مابین مستحب است که امام یا نائب او در روز سابع یک خطبه خواند در مسجد الحرام بعد نماز ظهر در ان خطبه تعلیم کند بگاه برآمدن
ایشان روز ترویه بسوی منی و آنچه متعلق مناسک باشد بآن تنبیه نماید بحدیث ابن عمر کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا کان قبل یوم الترویة بیوم خطب الناس واخبرهم بمناسکهم رواه البیهقی باسناد جید و امام یا نائب او روز ترویه با مردمان
برآید بسوی منی للاتباع و شب آنجا گذرانند و نماز صبح آنجا خوانند و بعد طلوع شمس قصد عرفات نمایند و در وادی نمره نازل
شوند تا وقتیکه آفتاب زایل شود و آنگاه امام دو خطبه خواند بعد از ان نماز ظهر و عصر را جمع کند بعد از ان بعرفات روند و وقوف کنند

تا غروب آفتاب بذکر و دعا و تهلیل مشغول باشند و این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور موضعی است از عرفات اگر
مکث نکند و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و جمع در میان جزوی از نهار و جزوی از لیل سنت است و اگر از وی یکی
ازین دو فوت شود مستحب است اراقه دم و اگر بغلط روز نحر وقوف کردند و حقیقت حال در اثنای وقوف یا بعد ازان ظاهر شد اعاده نکنند
بحدیث الحج یوم تحجون و بعد از غروب بسوی مزدلفه روان شوند و آنجا در میان مغرب و عشا جمع نمایند للاتباع و آیا علت این دو
جمع سفر است یا نسک قول سالم ترجیح اول مینماید و مبیت مزدلفه لازم است و هر که مبیت آن ترک کند یا در نصف ثانی بیتوته نکند
بغیر عذر اراقه دم کند و آیا این دم مستحب است یا واجب دو قول آمده است و از مزدلفه نسا و ضعفه را بعد نصف لیل بمنی فرستند
و غیر ایشان باقی مانند تا آنکه وقت غلس نماز صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و دران اثنا چون بمشعر حرام رسند وقوف کنند
و دعا نمایند تا وقت اسفار لقوله تعالی فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام و حصیات رمی از مزدلفه بگیرند بحدیث
فضل بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال له غداة یوم النحر التقط لی حصی بعد ازان قبل از طلوع بجانب منی روان شوند
و چون بمنی رسند هفت سنگریزه بسوی جمره عقبه اندازند و همراه هر سنگریزه تکبیر گویند و در روز نحر رمی پیش از زوال آفتاب است
و بجز یک جمره را رمی نمیکنند هذا کله للاتباع و بعد از رمی هدی را ذبح کند اگر با او باشد بعد ازان حلق کند یا قصر و در حق مردان
حلق بهتر باشد و وظیفه زنان قصر است بحدیث ابی داود لیس علی النساء حلق انما علی النساء التقصیر و این حلق یا قصر رکن است
و اقل و ادنی ما یطلق علیه الحلق است و تنقیح حلق و قصر ازاله شعور است بهر صفت که باشد نتف یا حرق یا قص باسنان
یا بمقراض بهتر است چنانکه باید و کسیکه موی ندارد او را مستحب است راندن استره بر سر بعد ازان بمکه رود و طواف افاضه نماید
و آن آخرین فرض است از فروض حج و ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحدیث لا حرج لا حرج
و وقت این چیزها بعد نصف لیل است و آنرا آخری معین نیست الا رمی که تا آخر روز نحر است چنانکه باید و ذبح تا آخر وقت
اضحیه بدو چیز از جمله رمی و ذبح و حلق تحلل اول حاصل شود و همه چیز حلال شود الا جماع و مباشرت و آن نیز بطواف حلال
گردد و بعد از طواف بمنی باز روند و شبهای تشریق آنجا گذارند و هر روز از روزهای تشریق هر سه جمره را رمی کنند هر جمره را
بهفت سنگریزه و چون رمی یوم ثانی از ایام تشریق بجا آورد جایز است او را نفر لقوله تعالی فمن تعجل فی یومین فلا اثم
علیه مگر آنکه شب سیوم درآید پس واجب میشود رمی روز ثالث نیز لقول ابن عمر چنانکه باید و وقت رمی ایام تشریق
از زوال آفتاب است تا غروب آن و در قولی تا فجر و شرط آنست که واحد بعد واحد رمی کنند و ترتیب جمرات ثلثه گانه رعایت
نمایند زیرا که رمی آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم اجمعین بهمین اسلوب بوده است من غیر اختلاف و شرط رمی آنست
که حصا باشد نه لولو و زرنیخ و مانند آن که اسم حجر بر آن مطلق نیست و آنکه مسمی رمی حاصل شود پس وضع کفایت نمی کند

ونسنت است کہ رمی کند مثل حصی الخذف یعنی قدر یکہ از میان دو انگشت میتوان انداخت و اگر رمی یکروز ترک

کردہ باشد روز دیگر قضا کند بغیر دم بحدیث رعاۃ ابل چنانکہ بیاید و اگر جمیع ایام رمی بگذارد خواہ رمی یکروز ترک کردہ باشد یا زیادہ

ازان لازم دم لازم است و وقتیکہ خواہد از مکہ بیرون برود واجب است طواف وداع الا بر حائض و اگر آنرا ترک کرد و عود نمود پیش

از مسافت قصر دادن دم لازم شود و این مطالب در ابواب آیندہ بتفصیل مذکور خواہند شد **باب** سنیۃ الرمل فی ثلثۃ اشواط

من الطواف بعدہ یسعی سنت است رمل در سہ شوط از طواف کہ بعد آن سعی است **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیہ عن جابر

بن عبد اللہ انہ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رمل من الحجر الاسود حتی انتہی الیہ ثلثۃ اطواف

جابر گفت دیدم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم کہ پویہ پویہ رفت از حجر اسود تا آنکہ رسید بحجر اسود در سہ شوط **مالک** عن نافع ان

عبد اللہ بن عمر کان یرمل من الحجر الاسود الی الحجر الاسود ثلثۃ اطواف ویمشی اربعۃ اطواف عبد اللہ بن عمر پویہ پویہ میرفت

از حجر اسود تا حجر اسود در سہ شوط و بآہستگی میرفت در چہار شوط **مالک** عن ہشام بن عروۃ ان اباہ کان اذا طاف

بالبیت یسعی الاشواط الثلثۃ یقول اللہم لا الہ الا انت وانت تحیی بعد ما امتنا عروہ وقتیکہ طواف میکرد بخانہ کعبہ پویہ

پویہ میرفت سہ شوط و این دعا میخواند اللہم لا الہ الا انت الخ یعنی بار خدایا نیست ہیچ معبود مگر تو و تو زندہ میکنی بعد از آنکہ میرانیدی

مالک عن نافع ان عبد اللہ بن عمر کان لا یرمل اذا طاف حول البیت اذا احرم من مکۃ محققی عبد اللہ بن عمر رمل نمی کرد

وقتیکہ طواف میکرد گرد خانہ کعبہ وقتیکہ محرم میشد از مکہ **باب** سنن تقبیل الحجر الاسود سنت است بوسہ دادن حجر اسود را

مالک عن ہشام بن عروۃ عن ابیہ ان عمر بن الخطاب قال وہو یطوف بالبیت للرکن الاسود انما انت حجر

لا تضر ولا تنفع ولو لا انی رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبلک ما قبلتک ثم قبلہ عمر بن الخطاب در حال

طواف خود گرد خانہ کعبہ خطاب کرد برکن اسود و گفت این نیست کہ تو سنگی ہستی ضرر نمیکنی و نفع نمیرسانی و اگر نہ این است کہ دیدم

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بوسہ داد ترا بوسہ نمیدادم ترا بعد از ان بوسہ کرد آنرا **مالک** عن ہشام بن عروۃ

عن ابیہ انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعبد الرحمن بن عوف کیف صنعت یا ابا محمد فی استلام

الرکن الاسود فقال عبد الرحمن استلمت وترکت فقال لہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

فرمود عبد الرحمن بن عوف را چگونہ کردی ای ابا محمد در استلام رکن اسود گفت عبد الرحمن استلام کردم گاہی و ترک

کردم گاہی پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیک کردی مترجم گوید مذہب جمیع علما ہمین است و اگر عاجز

شود از تقبیل اقتصار نماید بر استلام و اگر از ان نیز عاجز باشد بدست یا بچوب اشارہ کند **باب** الصحیح ان یستلم

الرکنین الیمانیین فقط صحیح است کہ استلام کند دو رکن یمانی را و بس **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری

---

۵ قلت وعلیہ اہل العلم فی الثلثۃ [illegible] الرمل [illegible] یعقبہ سعی [illegible] بطواف القدوم وجعل البغوی ہذا القول اظہر وفی العالمگیریہ [illegible] بعدہ سعی فانہ یرمل فیہ ۱۲

۶ قلت وعلیہ اہل العلم قالوا فان عجز استلم وان عجز عنہ اشار [illegible]

۲۹۶

عن عبيد بن جريج انه قال لعبد الله بن عمر يا ابا عبد الرحمن رايتك تصنع اربعا لم ار احدا من اصحابك يصنعها

قال ما هن يا ابن جريج قال رايتك لا تمس من الاركان الا اليمانيين ورايتك تلبس النعال السبتية ورايتك

تصبغ بالصفرة ورايتك اذا كنت بمكة اهل الناس اذا راوا الهلال ولم تهلل انت حتى كان يوم التروية فقال

عبد الله بن عمر اما الاركان فاني لم ار رسول الله صلى الله عليه وسلم يمس الا اليمانيين واما النعال السبتية فاني

رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبس النعال التي ليس فيها شعر ويتوضأ فيها وانا احب ان البسها واما الصفرة

فاني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصبغ بها فانا احب ان اصبغ بها واما الاهلال فاني لم ار رسول الله صلى الله عليه وسلم يهل حتى

تنبعث به راحلته عبید بن جریج گفت عبد الله بن عمر را ای ابا عبد الرحمن دیدم ترا که میکنی چهار کار ندیدم هیچکس از یاران ترا

که بکند آنرا گفت ابن عمر چیست آن ای ابن جریج گفت دیدم ترا که دست نمیرسانی از ارکان مگر دو رکن یمانی را و دیدم ترا

که میپوشی نعال سبتیه را یعنی پاپوش که موی از وسترده باشند و دیدم ترا که رنگ میکنی بزردی یعنی ریش خود را بخلوق

رنگین میسازی و دیدم ترا که چون در مکه میباشی احرام میکنند مردمان وقتیکه دیدند ماه ذیحجه را و احرام نمیکنی تو تا آنکه

شود روز ترویه پس گفت عبد الله بن عمر اما ارکان پس هر آئینه من ندیدم رسول الله را صلی الله علیه وسلم که دست

رسانیده باشد مگر در رکن یمانی و اما نعال سبتیه پس هر آئینه من دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که میپوشید

آن نعال را که نیست دران موی و وضو میکرد دران پس من دوست میدارم که بپوشم آنرا و اما خلوق پس

دیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که رنگ مینمود بآن ریش مبارک خود را پس من دوست میدارم که رنگ کنم

بآن و اما احرام پس هر آئینه ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که احرام میفرموده باشد تا آنکه برخاست با او شتر او

مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن محمد بن ابي بكر الصديق اخبر عبد الله بن عمر عن عائشة

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الم تري ان قومك حين بنوا الكعبة اقتصروا على قواعد ابراهيم قالت فقلت

يا رسول الله افلا تردها على قواعد ابراهيم قال لولا حدثان قومك بالكفر لفعلت قال فقال عبد الله بن عمر

لئن كانت عائشة سمعت هذا من رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ارى رسول الله صلى الله عليه وسلم ترك استلام

الركنين الذين يليان الحجر الا ان البيت لم يتم على قواعد ابراهيم عبد الله بن محمد نبیره حضرت ابی بکر الصدیق

خبر داد عبد الله بن عمر را از حضرت عائشه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود آیا ندیدی که قوم تو وقتیکه بنا

کردند خانه کعبه را کم کردند از بنیاد حضرت ابراهیم گفت حضرت عائشه گفتم یا رسول الله آیا نمیگردانی کعبه را بدستور قواعد ابراهیم فرمود

علیه السلام اگر نمی بود قرب عهد قوم تو بکفر البته میکردم گفت عبد الله بن عمر اگر شنیده است این عائشه از رسول الله صلی الله علیه وسلم

ع قلت وعليه الشافعي وقال ابوحنيفة واجبتان قال الهداية لما فعلهما رسول الله صلى الله عليه وسلم الا قوله تعالى واتخذوا من مقام ابرهيم مصلى مسلم نافع انتهى ملخصا

شروع بکند در طواف و دو رکعت طواف گفت مالک اما سعی در میان صفا و مروه پس هر آئینه قطع نمیکند آن بر وی چیزیکه رسیده است

او را از شکستن وضو او را و باید که داخل نشود برای سعی مگر او طاهر باشد بوضو مترجم گوید نزدیک ابوحنیفه هر نسکی از مناسک که

در مسجد ادا کرده شود طهارة برای آن ضرورست و هر چه خارج مسجد ادا کرده شود طهارة ضرور نیست برای آن مثل سعی و

وقوف بعرفه و اگر طواف در حالت حدث یا جنابت نموده باشد اگر در مکه باشد اعاده کند و اگر از مکه بر آمده باشد قربانی واجب شود

بر وی و اعاده ساقط گردد و نزدیک شافعی طواف مثل صلوة است در اشتراط طهارت از حدث و نجاست و ستر عورة و اگر از بن

شروط چیزی فوت شد اعاده واجبست و اگر در عین طواف محدث شد وضو بکند و بنا نماید و استیناف مستحب است و کلام در عین طواف

مباح است بشرطیکه در ذکر الله باشد یا تعلیم و تعلم یا حاجة ضروریه والله اعلم **باب** ركعتان بعد الطواف سنت است

گذاردن دو رکعت بعد طواف قال الله تعالى واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى فرمود خدا تعالی بگیرید از مقام ابراهیم جای نماز

مسئله دو رکعت بعد طواف نزدیک ابوحنیفه واجبست و نزدیک اکثر علما سنت و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم منقول است که بعد

گذاردن دو رکعت این آیه را تلاوت فرمود از ینجا دانسته شد که مراد از آن همین دو رکعت است والله اعلم **باب** لا یقرن

بين سبعين ليركع بعدهما ويجوز ان يركع عند المقام وغيره جمع نکند در میان دو سبع یعنی دو مرتبه هفت هفت طواف

کند متصل و بعد از ان دو دوگانه نماز گذارد و جایزست که نماز گذارد نزدیک مقام و غیر آن زیرا که مسجد الحرام همه مقام ابراهیم است

مالك عن هشام بن عروة عن ابيه انه كان لا يجمع بين السبعين لا يصلي بينهما ولكنه كان يصلي بعد كل سبع

ركعتين فربما صلى عند المقام او عند غيره عروه جمع نمیکرد در میان دو سبع که نماز نگذارد در میان آنها و لکن نماز میگذارد

بعد هر هفت شوط دو رکعت پس در بعض اوقات میگذارد نماز نزدیک مقام ابراهیم یا نزدیک غیر مقام و همین است مذهب علما

که جمع بین الاسبوعین بلا صلوة بینهما مکروه است و تمام مسجد الحرام مقام ابراهیم است **باب** لا يصلي ركعتي الطواف

بعد صلوة الصبح والعصر فان اضطر صلى حيث ما امكن نگذارد دو رکعت طواف بعد نماز صبح و عصر پس اگر مضطر شود نماز

گذارد هر جا که امکان داشته باشد **مالك** عن ابي الزبير المكي انه قال لقد رايت البيت يخلو بعد صلوة الصبح وبعد صلوة

العصر ما يطوف به احد ابو الزبیر مکی گفت هر آئینه دیدم که خانه کعبه خالی میشد بعد نماز صبح و بعد نماز عصر طواف نمیکرد بان

هیچکس **مالك** عن ابي الزبير المكي انه قال رايت عبد الله بن عباس يطوف بعد صلوة العصر ثم يدخل حجرته فلا ادري

ما يصنع ابو الزبیر گفت دیدم عبد الله بن عباس را که طواف میکرد بعد نماز عصر بعد از ان داخل میشد در حجره خود پس نمیدانم که چه میکرد

مالك عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عبد القاري اخبره انه طاف بالبيت مع عمر

بن الخطاب بعد صلوة الصبح فلما قضى عمر طوافه نظر فلم ير الشمس فركب حتى اناخ بذي طوى فصلى ركعتين عبد الرحمن

ك قلت وعليه اهل العلم وعليه السنة ذلك في ان المالكية وبكره الجمع بين الاسبوعين بلا صلوة بينهما

ع قلت وعليه ابوحنيفة في وعليه المالكية ويصلي ركعتي الطواف في وقت يباح فيه اداء التطوع وعند الشافعي هي صلوة لها سبب فيباح في هذين الوقتين

بن عبد القاری خبر داد حمید بن عبد الرحمن بن عوف که وی طواف کرد همراه عمر بن الخطاب بعد نماز صبح پس وقتیکه آخر کرد طواف
خود را نظر کرد پس ندید آفتاب را پس سوار شد تا آنکه شتر را نشاند در ذی طوی پس گذارد دو رکعت مترجم گوید مذهب ابو حنیفه
همین است که دو رکعت طواف تا وقت مباح تاخیر کردن ضرور است و نزدیک شافعی این دو رکعت نماز نیست که مسنون
شده پس در هر وقت گذاردن آن درست است والله اعلم **باب** یستلم الرکن الاسود بعد الرکعتین ثم یخرج
الی الصفا دست برساند بحجر اسود بعد دو رکعت طواف بعد از ان بر آید بجانب صفا **مالك** انه بلغه ان رسول الله صلعم
کان اذا قضی طوافه بالبیت و رکع رکعتین واراد ان یخرج الی الصفا والمروة استلم الرکن الاسود قبل ان یخرج
رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی تمام میکرد طواف خود را بخانه کعبه و میگذارد دو رکعت و میخواست که بر آید بطرف صفا و مروه
دست میرسانید برکن اسود پیش از بر آمدن و همین است مذهب جمیع اهل علم **باب** وجوب السعی بین الصفا والمروة
در بیان وجوب سعی درمیان صفا و مروه قال الله تعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح
علیه ان یطوف بهما ومن تطوع خیرا فان الله شاکر علیم ۰ هر آینه صفا و مروه از نشانهای خداست پس هر که حج کند
خانه کعبه را یا عمره بجا آرد پس نیست هیچ گناه بر وی در آنکه طواف کند میان آنها و هر که طاعت خدا تعالی بجا آرد پس هر آینه
خدا تعالی قبول کننده عمل است داننده همه چیز است **مالك** عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال قلت لعائشة ام المؤمنین
وانا یومئذ حدیث السن ارایت قول الله تبارك وتعالی ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح
علیه ان یطوف بهما فما علی الرجل شیء ان لا یطوف بهما قالت عائشة کلا لو کان کما تقول لکانت فلا جناح علیه ان لا
یطوف بهما انما انزلت هذه الایة فی الانصار کانوا یهلون لمناة وکانت مناة حذو قدید وکانوا یتحرجون ان یطوفوا
بین الصفا والمروة فلما جاء الاسلام سالوا رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلك فانزل الله تعالی ان الصفا والمروة من
شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما عروه گفت گفتم حضرت عائشه را و من در ان روز
نوجوان بودم آیا دیدی قول خدا تعالی را ان الصفا والمروة الخ پس نیست گناه بر آنکه طواف نکند بااین هر دو یعنی
سعی نکند میان صفا و مروه گفت حضرت عائشه نی نی اگر میبود معنی آیه چنانکه تو میگوئی آیه باین عبارت نازل میشد
فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما غیر ازین نیست که آیه فرود آورده شد در باب انصار ایشان احرام میکردند
در جاهلیة برای مناة و بود مناة نزدیک قدید و ایشان احتراز میکردند از انکه طواف کنند میان صفا و مروه پس
وقتیکه آمد اسلام سوال کردند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم ازین ماجرا پس نازل ساخت خدا تعالی ان الصفا
والمروة الایة مترجم گوید مقصود حضرت عائشه آنست که فلا جناح علیه ان لا یطوف بهما نص است در عدم

وجوب طواف میان صفا و مروه و قابل تاویل نیست و لاجناح علیه ان یطوف بهما نیست بلکه ظاهرست در عدم وجوب احتمال دارد که این عبارت بنا بر دفع شبه کسی گفته باشند چنانکه از حال انصار بیان کرده شد و بر همین ست اتفاق اهل علم که سعی بین الصفا والمروه از ضروریات حج و عمره ست مگر آنکه نزدیک شافعی از ارکان ست پس جبر آن بدم درست نباشد و نزدیک ابوحنیفه از واجبات ست و اگر ترک کرد قربانی بروی واجب شود باب البدایة بالصفا در ابتدا کردن بصفا

مالك عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عن جابر بن عبد الله انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حين خرج من المسجد وهو يريد الصفا وهو يقول نبدأ بما بدأ الله به فبدأ بالصفا جابر گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که میگفت وقتیکه برآمد از مسجد حرام و او قصد صفا سفر مود و او میگفت ابتدا میکنیم بچیزیکه ابتدا کرده ست خدای تعالی بآن پس ابتدا کرد بصفا مترجم گوید همین ست مذهب علما که ابتدا بالصفا ضرور ست پس اگر شخصی معکوس بجا آورد و ابتدا بمروه کند دران مختلف شده اند صحیح آنست که شوط اول اعتداد نباید والله اعلم باب ما يستحب من الذكر والدعاء على الصفا والمروة باب دربیان آنچه مستحب ست از ذکر و دعا بر صفا و مروه مالك عن جعفر بن محمد بن علي عن ابيه عن جابر

بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا وقف على الصفا يكبر ثلثا ويقول لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير يصنع ذلك ثلث مرات ويدعو ويصنع على المروة مثل ذلك جابر روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه می استاد بر صفا الله اکبر میگفت سه بار و میگفت لا اله الا الله الخ میکرد این ذکر سه بار و میکرد بر مروه همچنان مالك عن نافع انه سمع عبد الله بن عمر وهو على الصفا يدعو يقول اللهم انك قلت ادعوني استجب لكم وانك لا تخلف الميعاد واني اسألك كما هديتني للاسلام الا تنزعه مني حتى تتوفاني وانا مسلم نافع شنید عبد الله بن عمر را دران حال که او بر صفا بود و دعا میکرد و میگفت اللهم الخ ای بار خدایا هر آئینه تو فرمودی ادعونی استجب لکم و هر آئینه تو خلاف نمیکنی وعده را و هر آئینه من سوال میکنیم از تو چنانکه هدایت کردی مرا باسلام که نزع نکنی آنرا از من تا آنکه میرانی مرا حالانکه من مسلمان باشم باب يستحب السعي في بطن الوادي مستحب ست سعی در میان وادی

مالك عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا نزل من الصفا والمروة مشى حتى اذا انصبت قدماه في بطن الوادي سعى حتى يخرج منه رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه فرود می آمد از صفا و مروه آهسته آهسته میرفت تا آنکه فرود می آمدند دو قدم او در میان وادی پویه پویه میرفت تا آنکه بر می آمد از میان وادی مسئله نزدیک حنفیه چون در بطن وادی رسد در میان

ف قلت وعليه اهل العلم ولا نعلم خلافا في ان ابتدا بالصفا شرط وان بدأ بالمروة لم يعتد بذلك الشوط اذا سعى من العالمكيرية ولو بدأ بالمروة معكوسا بان بدأ بالمروة وختم بالصفا فمن اصحابنا من قال لا يعتد به ولكن يكره والصحيح انه لا يعتد بالشوط الاول ۱۲ قنوجی

ف قلت والهيئة في السعي في بطن الوادي ان ازار بطن الوادي بين الميلين الاخضرين وفي الازار يستحب في النهار ان يمشي على عادته الى ان يبقى بينه وبين الميل الاخضر قدر ستة اذرع فيسعى الى ان يتوسط بين الميلين فيمشي ۱۲

۳۰۱

میلین اخضرین سعی نماید و نزدیک شافعیه چون از صفا فرود آید باید که آهسته آهسته برود چون مسافت شش ذراع تا میل اخضر باقی ماند
سعی نماید تا وقتیکه در وسط میلین اخضرین برسد بعد از ان آهسته آهسته برود **باب** المشي بين الصفا والمروة افضل من الركوب
پیاده رفتن در میان صفا و مروه بهتر ست از سواره رفتن **مالك** عن هشام بن عروة ان سودة بنت عبد الله بن عمر
كانت عند عروة بن الزبير فخرجت تطوف بين الصفا والمروة في حج او عمرة ماشية وكانت امرأة ثقيلة فجاءت حين
انصرف الناس من العشاء فلم تقض طوافها حتى نودي بالاول من الصبح فقضت طوافها فيما بينها وبينه وكان عروة
اذا راهم يطوفون على الدواب ينهاهم اشد النهي فيعتلون له بالمرض حياء منه فيقول لنا فيما بيننا وبينه لقد خاب هؤلاء
وخسروا سوده دختر عبد الله بن عمر بود نزدیک عروه بن الزبیر یعنی در نکاح او بود پس هر آئینه طواف میکرد در میان صفا و مروه در حج
یا عمره روان بر پای خود و بود زن گران پس آمد یعنی شروع طواف کرد میان صفا و مروه وقتیکه باز گشتند مردمان از نماز
عشا پس تمام نکرد طواف خود را تا آنکه گفته شد اذان اول از نماز صبح پس تمام کرد طواف خود را در میان خود و در میان اذان صبح
و عروه وقتیکه میدید مردمان را که طواف میکردند بر چارپایهای خود نهی میکرد ایشان را سخت ترین نهی پس حیله می آوردند پیش او بمرض
از جهة شرمندگی از وی پس عروه میگفت در میان خود و در میان ما مراد نرسیدند ایشان و زیان کار شدند **باب** من اعتمر
او تمتع حلق بعد السعي ومن افرد الحج او قارن اخر ذلك الى يوم النحر هر که عمره مفرده نیت کرده باشد یا تمتع نموده باشد سر تراشد
بعد سعی و هر که حج مفرد یا قران نیت کرده باشد تاخیر کند حلق را تا روز نحر **مالك** عن يحيى بن سعيد قال اخبرتني عمرة بنت
عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم لخمس ليال بقين من ذي القعدة
ولا نرى الا انه الحج فلما دنونا من مكة امر رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يكن معه هدي اذا طاف البيت وسعى بين الصفا
والمروة ان يحل قالت عائشة فدخل علينا يوم النحر بلحم بقر فقلت ما هذا فقالوا نحر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ازواجه
قال يحيى فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد فقال اتتك والله بالحديث على وجهه عمره بنت عبد الرحمن شنید از حضرت
عائشه که گفت بر آمدیم ما همراه آنحضرت صلی الله علیه سلم در پنج شب که باقی مانده بودند از ماه ذی قعده و نموده نمیشد بما مگر آنکه آن
حج ست پس وقتیکه نزدیک رسیدیم بمکه امر کرد آنحضرت صلعم کسی را که همراه او هدی نبود وقتیکه طواف خانه کعبه نماید و سعی کند
میان صفا و مروه حلال شود گفت حضرت عائشه پس داخل کرده شد بر ما یعنی بر اهل بیت روز نحر گوشت گاو پس گفتیم چیست
این گفتند نحر فرموده ست آنحضرت صلعم از جانب ازواج خود گفت یحیی پس ذکر کردم این حدیث را پیش قاسم بن محمد گفت قاسم که
عمره آورد حدیث را پیش تو بوجهیکه می باید **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت
لرسول الله صلى الله عليه وسلم ما شان الناس حلوا ولم تحلل انت من عمرتك فقال اني لبدت رأسي وقلدت هديي فلا احل

حتی انحر حضرت حفصہ گفت بحضرت راچیست حال مردمان کہ حلال شدند و تو حلال نشدی از عمرۂ خود پس گفت برائیہ

جمع کردہ ام موی سر خود را و قلادہ بستم ہدی خود را پس حلال نشوم تا آنکہ نحر کنم **باب** یستحب الغدو یوم الترویۃ الی منی

مستحب است پگاہ رفتن روز ترویہ بسوی منی **مالک** عن نافع ان عبداللہ بن عمر کان یصلی الظہر والعصر والمغرب

العشاء والصبح بمنی ثم یغدو اذا طلعت الشمس الی عرفۃ عبداللہ بن عمر میگذارد نماز صبح و ظہر و عصر و مغرب و عشا و صبح

در منی بعد ازان پگاہ میرفت وقتیکہ بر می آمد آفتاب بجانب عرفات مترجم گوید مستحب است برآمدن بسوی منی بعد طلوع آفتاب

شب گذرانیدن در منی بعد ازان پگاہ برآیند بجانب عرفات وقتیکہ طلوع کند آفتاب **باب** نزول بنمرۃ وجواز ترک النزول بہا

در بیان فرود آمدن در نمرہ و ترک فرود آمدن آنجا **مالک** عن علقمۃ عن امہ عن عائشۃ انہا کانت تنزل من عرفۃ

بنمرۃ ثم تحولت الی الاراک حضرت عائشہ فرود می آمد در نمرہ از وادی عرفات بعد ازان انتقال کرد بجانب اراک **باب** یستحب

تقصیر الخطبۃ فی عرفۃ وتعجیل الرواح الی عرفۃ مستحب است کوتاہ ساختن خطبہ در نمرہ و شتابی رفتن بسوی عرفہ **مالک**

عن ابن شہاب عن سالم بن عبداللہ قال کتب عبدالملک بن مروان الی الحجاج بن یوسف الا یخالف عبداللہ بن عمر فی

شئی من امر الحج قال فلما کان یوم عرفۃ جاء عبداللہ بن عمر حین زالت الشمس وانا معہ فصاح بہ عند سرادقہ این ہذا

فخرج علیہ الحجاج وعلیہ ملحفۃ معصفرۃ فقال ما لک یا ابا عبدالرحمن فقال الرواح ان کنت ترید السنۃ فقال اہذہ الساعۃ فقال نعم

قال فانظرنی حتی افیض علی ماء ثم اخرج فنزل عبداللہ حتی خرج الحجاج فسار بینی وبین ابی فقلت لہ ان کنت ترید

ان تصیب السنۃ الیوم فاقصر الخطبۃ وعجل الصلوۃ فجعل ینظر الی عبداللہ بن عمر کیما یسمع ذلک منہ فلما رای

ذلک عبداللہ بن عمر قال صدق سالم بن عبداللہ گفت کہ عبدالملک بن مروان نوشت بسوی حجاج کہ مخالفت نکنی با عبداللہ

بن عمر در چیزی از امور حج پس وقتیکہ شد روز عرفہ آمد عبداللہ بن عمر وقتیکہ زائل شد آفتاب و من ہمراہ او بودم پس آواز داد

حجاج را نزدیک سراپردہ ہای او کہ کجاست این شخص پس برآمد حجاج و بروی چادری بود معصفر پس گفت چیست ترا

ای اباعبدالرحمن گفت رفتن بعرفہ میباید اگر میخواہی عمل بر سنت پس گفت حجاج آیا این ساعت بروم گفت عبداللہ

آری گفت مہلت دہ مرا تا آنکہ بریزم بر خود آب یعنی غسل کنم بعد ازان برآیم پس فرود آمد عبداللہ بن عمر تا آنکہ برآمد حجاج

پس سیر کرد میان من و میان پدر من پس گفتم او را اگر خواہی کہ عمل بسنت کنی امروز پس کوتاہ کن خطبہ را و تعجیل کن نماز را

پس دید حجاج بسوی عبداللہ بن عمر تا بشنود از وی این سخن را پس وقتیکہ دید این ماجرا عبداللہ بن عمر گفت راست گفتہ است

سالم مترجم گوید اتفاق علما بر آن ست کہ خطبہ خواند امام بعد از زوال دو خطبہ حال آنکہ او استادہ باشد و بنشیند در میان

خطبتین مانند جمعہ و تعلیم کند دران خطبہا مردمان را مناسک حج تا یوم ثانی **باب** یجمع بین الظہر والعصر یوم عرفۃ جمع کند میان

ظہر وعصر روز عرفہ **مالک** عن ابن شہاب انہ سال سالم بن عبداللہ بن عمر ہل یجمع بین الظہر والعصر فی السفر فقال

نعم لا باس بذلک الم تر الی صلوٰۃ الناس بعرفۃ [۵۱] ابن شہاب سوال کرد سالم بن عبداللہ بن عمر را یا جمع کردہ شود درمیان

ظہر وعصر در سفر پس گفت سالم بن عبداللہ آری ہیچ باک نیست آیا نمی بینی نماز مردمان در عرفہ **باب** فضل یوم عرفۃ

وفضل الدعاء فیہ در فضیلت روز عرفہ وفضیلت دعا دروی **مالک** عن ابراہیم بن عبداللہ بن ابی عبلۃ

عن طلحۃ بن عبیداللہ بن کریز ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما رئی الشیطن یوما ھو فیہ اصغر ولا ادحر ولا احقر

ولا اغیظ منہ فی یوم عرفۃ وما ذلک الا لما رای تنزل الرحمۃ وتجاوز اللہ عن الذنوب العظام الا ما رئی یوم

بدر قیل وما رای یوم بدر قال اما انہ قد رای جبریل یزع الملئکۃ رسول اللہ صلعم فرمود دیدہ نشد شیطان را در ہیچ روز

خوارتر وبی اعتبار تر وحقیر تر وخشمناک تر از وی بحال کہ در روز عرفہ میباشد ونیست این مگر بسبب آنکہ می بیند نزول رحمت وعفو

فرمودن خدا تعالی از گناہان بزرگ مگر آنکہ دیدہ شد در روز بدر صحابہ گفتند وچہ دید روز بدر فرمود آگاہ باش ہر آئینہ وی دید

جبرئیل را جا بجا استادہ میکرد فرشتگان را **مالک** عن زیاد بن ابی زیاد مولی عبداللہ بن عباس بن ابی ربیعۃ

عن طلحۃ بن عبیداللہ بن کریز ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال افضل الدعاء دعاء یوم عرفۃ وافضل ما قلت انا والنبیون

من قبلی لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ [۵۲] رسول اللہ صلعم فرمود بہترین دعا دعا بر روز عرفہ ست وبہترین آنچہ گفتم من وپیغامبران

پیش از من لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک ست **باب** عرفۃ کلہا موقف الا بطن عرنۃ والمزدلفۃ کلہا موقف الا بطن محسر

عرفہ ہمہ آن جای ایستادن ست مگر بطن وادی عرفہ ومزدلفہ ہمہ آنجای استادنست مگر بطن محسر **مالک** انہ بلغہ ان رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم قال عرفۃ کلہا موقف وارتفعوا عن بطن عرنۃ والمزدلفۃ کلہا موقف وارتفعوا عن بطن محسر رسول اللہ صلعم فرمود

عرفہ ہمہ جای استادن ست ویکسو شوید از بطن عرنہ ومزدلفہ ہمہ آن جای استادن ست ویکسو شوید از بطن محسر **مالک** عن ہشام

بن عروۃ عن عبداللہ بن الزبیر انہ کان یقول اعلموا ان عرفۃ کلہا موقف الا بطن عرنۃ وان المزدلفۃ کلہا موقف الا بطن محسر [۵۳]

عبداللہ بن الزبیر میگفت بدانید کہ عرفہ ہمہ جای استادن ست مگر بطن عرنہ ومزدلفہ ہمہ آنجای استادن ست مگر بطن محسر گویم

بطن عرنہ وادی ست جانب غرب از مسجد عرفات وشیطان در انجا برای حضرت اسمعیل متمثل شد ووسوسہ انداخت کہ حضرت

ابراہیم ارادہ ذبح تو دارند وبطن محسر بلفظ اسم فاعل موضعی ست کہ فیلان صحاب فیل در آنجا ماندہ شدند وہلاک گشتند وعلما

بر مضمون این حدیث وآثار اجماع دارند اختلاف دران ست کہ اگر شخصی در بطن عرنہ وقوف کرد حج او تباہ گردد چنانچہ مذہب

شافعی ست یا اصل حج صحیح ست ودران نقصانی راہ یافتہ کہ بقربانی منجبر تواند شد چنانچہ مذہب مالک ست واللہ اعلم **باب**

ہل یصوم یوم عرفۃ واقف عرفات آیا روزہ گیرد روز عرفہ کسیکہ استادہ باشد بعرفات **مالک** عن ابی النضر مولی عمر بن عبیداللہ

---

[۵۱] قولہ ہل یجمع الخ قال اہل العلم الا ان الجمع لیس من النسک عند الشافعی بل ہو رخصۃ لہ شرائط منہا الوقت والمکان والاحرام والجماعۃ ومعنی السفر عند الشافعی

[۵۲] قلت وعلیہ اہل العلم انہ یستحب یوم عرفۃ الاکثار فی الذکر والتہلیل والدعاء

[۵۳] قلت قال المالکیۃ یستحب ... فی العلماء وفی شرح السنۃ اختلفوا فیمن وقف ببطن عرنۃ فقال الشافعی لا یجزیہ وقال مالک یجزیہ وعلیہ دم

عن عمير مولى عبد الله بن عباس عن ام الفضل بنت الحارث ان ناسا تماروا عندها يوم عرفة في صيام رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بعضهم هو صائم
وقال بعضهم ليس بصائم فارسلت اليه بقدح لبن وهو واقف على بعيره بعرفة فشرب عمیر گفت جماعتی اختلاف کردند بایکدیگر نزدیک ام الفضل
بنت الحارث روز عرفه در روزهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بعض مردم گفتند که آنحضرت صلعم روزه دار است و بعض ایشان گفتند
نیست روزه دار پس ام الفضل فرستاد پیالهٔ شیر و آنحضرت صلعم ایستاده بود بر شتر خود در عرفات پس آشامید آنرا **مالک** عن یحیی بن
سعيد عن القاسم بن محمد ان عائشة ام المؤمنين كانت تصوم يوم عرفة فقال القاسم ولقد رأيتها عشية عرفة يدفع الامام
ثم تقف حتى يبيض ما بينها وبين الناس من الارض ثم تدعو بشراب فتفطر قاسم بن محمد روایت کرد که حضرت عائشه روزه میگرفت
روزهٔ عرفه قاسم گفت دیدم او را بیگاه عرفه که روان میشد امام بعد ازان می ایستاد حضرت عائشه تا آنکه سفید میشد آنچه میان او و میان
مردمان بود از زمین مراد ازان خالی شدن زمین است از هجوم مردم بعد ازان میطلبید آشامیدنی پس افطار میکرد مترجم گوید نزدیک
اکثر علما واقف بعرفه را صوم عرفه مکروه است و افطار آن روز مستحب تا در دعا و وقوف کوشش نماید **باب** من لم يقف بعرفة حتى طلع
الصبح يوم النحر فقد فاته الحج هر که نه ایستاد بعرفه تا آنکه طلوع کرد صبح روز نحر پس فوت شد از وی حج **مالک** عن نافع ان عبد الله
بن عمر كان يقول من لم يقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلع الفجر فقد فاته الحج ومن وقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلع الفجر
فقد ادرك الحج عبد الله بن عمر گفت هر که ایستاده نشد در عرفات از شب مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند فجر پس هر آئینه فوت شد از وی
حج و هر که ایستاد بعرفات از شب مزدلفه پیش از آنکه طلوع کند فجر پس هر آئینه دریافت حج را **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه انه
قال من ادركه الفجر من ليلة المزدلفة ولم يقف بعرفة فقد فاته الحج ومن وقف بعرفة من ليلة المزدلفة قبل ان يطلع الفجر فقد ادرك
الحج عروه میگفت هر که دریافت او را فجر از شب مزدلفه و ایستاده نشده است بعرفات پس هر آئینه فوت شد از وی حج و هر که ایستاد
بعرفات از شب مزدلفه پیش از طلوع فجر پس هر آئینه دریافت حج را مترجم گوید همین است مذهب اهل علم مگر آنکه اگر روزانه در عرفه
ایستاد و قبل از غروب مفارقت کرد نزدیک ابو حنیفه دم واجب شد و نزدیک شافعی اداء دم مستحب است او را **باب** كيف السير
افاده از عرفه چگونه سیر کند وقتیکه روان شود از عرفات **مالک** عن هشام بن عروة عن ابيه قال سئل اسامة بن زيد وانا جالس معه
كيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يسير في حجة الوداع حين دفع فقال كان يسير العنق فاذا وجد فجوة نص عروه گفت که سوال
کرده شد اسامه بن زید را و من نشسته بودم همراه او چگونه سیر میکرد آنحضرت صلعم در حجة الوداع وقتیکه روان میشد از عرفات پس گفت
اسامه که میرفت فی الجمله بشتابی میکرد پس وقتیکه مییافت فرجه را زیاده تر شتابی میکرد گفت هشام و نص رفتاری است زیاده تر از عنق
باب جمع بين المغرب والعشاء بمزدلفة جمع کند مغرب و عشا را در مزدلفه **مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن
عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى المغرب والعشاء بالمزدلفة جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز مغرب و عشا گذارد

قوله وعليه اهل العلم الا انه لو وقف نهارا ثم فارق عرفة قبل الغروب لزمه دم استحبابا عند الشافعي ووجوبا عند ابي حنيفة ۱۲

قوله وعليه اهل العلم انه يسير دفعا لا يؤذي الناس ۱۲

در مزدلفه یکجا **مالک** عن موسی بن عقبة عن کریب مولی ابن عباس عن اسامة بن زید انه سمعه یقول دفع رسول الله صلی الله علیه

وسلم من عرفة حتی اذا کان بالشعب نزل فبال فتوضأ فلم یسبغ الوضوء فقلت له الصلوة یا رسول الله قال الصلوة امامك فرکب

فلما جاء المزدلفة نزل فتوضأ فاسبغ الوضوء ثم اقیمت الصلوة فصلی المغرب ثم اناخ کل انسان بعیره فی منزله ثم اقیمت

العشاء فصلاها ولم یصل بینهما شیئا اسامه بن زید میگفت روان شد رسول الله صلعم از عرفه تا چون رسید بدره کوه فرود آمد

پس بول کرد پس وضو کرد و اکمال آن نمود یعنی یکبار یکبار اعضا را شست اسامه گفت پس گفتم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم نماز

بگذار یا رسول الله فرمود نماز پیش روی تست پس سوار شد پس وقتیکه رسید بمزدلفه فرود آمد پس کامل کرد وضو را بعد ازان

استاده نموده شد نماز پس گذارد نماز مغرب بعد ازان خوابانید هر شخصی شتر خود را در منزل خود بعد ازان اقامت عشا گفته شد پس

گذارد آنرا و نگذارد چیزی در میان هر دو نماز **مالک** عن یحیی بن سعید عن عدی بن ثابت الانصاری ان عبد الله بن یزید الخطمی

اخبره ان ابا ایوب الانصاری اخبره انه صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع المغرب والعشاء بالمزدلفة جمیعا

ابو ایوب انصاری نماز گذارد همراه آنحضرت صلعم در حجة الوداع مغرب و عشا در مزدلفه همه یکجا **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان

یصلی المغرب والعشاء بالمزدلفة جمیعا عبد الله بن عمر میگذارد مغرب و عشا در مزدلفه همه یکجا و در عالمگیری مذکورست که این

جمع را خطبه و سلطان و جماعة و احرام ضرور نیست بخلاف جمع عرفه **باب** یقومون بالمشعر الحرام یذکرون الله تعالی حتی یسفروا

بایستند در مشعر الحرام ذکر گویان خدای را عز وجل تا آنکه در وقت روشنی در آیند قال الله تعالی فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله

عند المشعر الحرام واذکروه کما هداکم وان کنتم من قبله لمن الضالین ○ پس وقتیکه روان شدید از عرفات پس یاد کنید

خدای را عز وجل نزدیک مشعر الحرام و آن کوهی ست در مزدلفه و یاد کنید او را چنانکه راه نمود شما را و اگرچه بودید پیش ازین از گمراهان

پس ازین آیه معلوم شد که نزول بمزدلفه و ذکر نزدیک مشعر الحرام لازم است و حدیث وقت آنرا معین کرده ست که بعد نماز صبح در

غلس خوانده و ازان وقت تا سفیده دمی ذکر گویند و پیش از طلوع آفتاب بسوی منی روان شود مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه این وقوف

باین صفت واجبست و نزدیک شافعی سنت **باب** تقدیم الضعفة من جمع پیشتر فرستادن زنان و کودکان را از مزدلفه

مالک عن نافع عن سالم و عبید الله ابنی عبد الله بن عمر ان اباهما عبد الله بن عمر کان یقدم اهله و صبیانه من المزدلفة

الی منی حتی یصلوا الصبح بمنی ویرموا قبل ان یاتی الناس عبد الله بن عمر پیشتر میفرستاد اهل خود را و کودکان خود را از مزدلفه بسوی منی

تا آنکه نماز صبح میگذاردند بمنی و رمی میکردند پیش ازانکه مردمان بیایند **مالک** عن یحیی بن سعید عن عطا بن ابی رباح

ان مولاة لاسماء بنت ابی بکر الصدیق اخبرته قالت جئنا مع اسماء بنت ابی بکر منی بغلس قالت فقلت لها لقد جئنا منی

بغلس فقالت قد کنا نصنع ذلك مع من هو خیر منك مولاتی ازان اسماء بنت ابی بکر گفت آمدیم همراه اسماء بنت ابی بکر بمنی در وقت

قلت وعلیه اهل العلم وفی العالمگیریة لا یشترط للجمع بالمزدلفة الخطبة والسلطان والجماعة ولا الاحرام ۱۲

قلت وعلیه اهل العلم الا انه واجب عند ابی حنیفة سنة عند الشافعی ۱۲

غلس پس گفتم اسما را هر آئینه ما آمدیم بمنی در وقت غلس گفت هر آئینه میکردیم ما این کار را همراه کسیکه وی بهتر بود از تو **مالک** انه بلغه

ان طلحة بن عبيد الله كان يقدم نساءه وصبيانه من المزدلفة الى منى طلحه بن عبید الله پیشتر میفرستاد زنان خود را و کودکان خود را از مزدلفه

بسوی منی **مالک** عن هشام بن عروة ان فاطمة بنت المنذر اخبرته انها كانت ترى اسماء بنت ابى بكر الصديق بالمزدلفة تامر الذى

يصلي لها ولاصحابها الصبح حين يطلع الفجر ثم تركب فتسير الى منى ولا تقف فاطمه بنت منذر دید اسما بنت ابی بکر را بمزدلفه امر میکرد شخصی را که

میگذارد برای او و برای اصحاب او نماز صبح را یعنی امامت در نماز صبح میکرد که بگذارد برای ایشان نماز صبح را وقتیکه طلوع میکرد فجر بعد از آن

سوار میشد بسوی منی و نمی استاد بمشعر الحرام مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه اگر قبل از طلوع فجر از حدود مزدلفه تجاوز کرد بروی قربانی

واجب شد مگر مریض و ضعیف مثل نساء و صبیان که ایشانرا مفارقت مزدلفه در شب نیز جائز ست بهذه الآثار **باب** تحريك راحلته

في بطن محسر جنبانیدن راحله خود را در وادی محسر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يحرك راحلته في بطن محسر قدر رمية

عبد الله بن عمر می جنبانید شتر خود را یعنی شتاب روان میکرد در بطن محسر قدر یک انداختن سنگ مترجم گوید باتفاق علما بر همین ست

و در عالمگیری مذکور ست که چون برسد در وادی محسر شتاب رود اگر پیاده باشد و اگر سوار باشد حرکت دهد دابه را بقدر انداختن

یک سنگ و در انوار نیز مثل آن مذکور ست **باب** متى يقطع التلبية کی گذارد لبیک گفتن را **مالک** عن محمد بن ابی بكر الثقفي انه

سال انس بن مالك وهما غاديان من منى الى عرفة كيف كنتم تصنعون في مثل هذا اليوم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

فقال كان يهل المهل منا فلا ينكر عليه ويكبر المكبر منا فلا ينكر عليه محمد بن ابی بکر ثقفی سوال کرد انس بن مالک را و این هر دو کس

بوقت صبح میرفتند از منی بسوی عرفه چگونه میکردید شما در مثل این روز همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت انس لبیک

میگفت لبیک گوینده از ما پس انکار کرده نمیشد بروی و تکبیر گوینده از ما پس انکار کرده نمیشد بروی **مالک** عن جعفر بن

محمد عن ابيه ان علي بن ابي طالب كان يلبي في الحج حتى اذا زاغت الشمس من يوم عرفة قطع التلبية علی بن ابی طالب لبیک

میگفت در حج تا چون میل کرد آفتاب از وسط آسمان روز عرفه قطع کرد لبیک را قال مالك وذلك الامر الذي لم يزل عليه اهل

العلم ببلدنا گفت مالک همین سنت امر یکه همیشه بر آنند اهل علم در شهر ما **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة

زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها كانت تترك التلبية اذا راحت الى الموقف حضرت عائشه ترک میکرد تلبیه را وقتیکه بیگاه میرفت

بسوی موقف **مالک** عن يحيى بن سعيد ان عمر بن عبد العزيز غدا يوم عرفة من منى فسمع التكبير عاليا فبعث الحرس يصيحون

ايها الناس انها التلبية عمر بن عبد العزیز آمد وقت صبح روز عرفه از منی پس شنید تکبیر را بلند بر آمده پس فرستاد پیاده ها را که آواز

کنند در مردمان که ای مردمان هر آئینه وظیفه امروز لبیک گفتن ست **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقطع التلبية في

الحج اذا انتهى الى الحرم حتى يطوف بالبيت وبين الصفا والمروة ثم يلبي حتى يغدو من منى الى عرفة فاذا غدا ترك التلبية

میگفت در عشا بایستند قول عائشہ **باب التحصیب** باب در بیان نازل شدن بمحصب بعد فراغ از افعال حج **مالک** عن نافع ان عبد الله

بن عمر کان یصلی الظهر والعصر والمغرب والعشاء بالمحصب ثم یدخل مکة من اللیل یطوف بالبیت عبد الله بن عمر میگذارد نماز ظهر

و عصر و مغرب و عشا در محصب بعد ازان داخل مے شد بمکه در شب بعد ازان طواف میکرد بخانه کعبه

باب طواف الوداع در بیان طواف وداع **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب قال لا یصدرن احد من الحاج

حتی یطوف بالبیت فان آخر النسک الطواف بالبیت عمر بن الخطاب میگفت رجوع نکند کسی از حاجیان تا آنکه طواف کند

بخانه کعبه پس هر آئینه آخر نسک طواف خانه کعبه ست **مالک** عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب رد رجلا من مر الظهران لم

یکن ودع البیت حتی ودع البیت عمر بن الخطاب باز گردانید مردے را از مر ظهران که وداع نکرده بود خانه کعبه را باز گردانید تا وداع

کند خانه کعبه را **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه قال من افاض فقد قضی الله حجه فانه ان لم یکن حبسه شیء فهو

حقیق ان یکون آخر عهده الطواف بالبیت وان حبسه شیء او عرض له فقد قضی الله حجه عروه گفت هر که طواف افاضه کرد پس

خداتعالی تمام کرده ست حج او را پس اگر حبس نکند او را عذرے لائق ست که باشد آخر عهد او طواف بخانه کعبه و اگر حبس کرد او را

چیزے یا پیش آید او را حادثه پس خداتعالی تمام فرموده ست حج او را **باب رخص للحائض فی ترک طواف الوداع** ان کانت

قد افاضت رخصت داده شد حائض را در ترک طواف وداع اگر طواف افاضه کرده باشد **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم

عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین ان صفیة بنت حیی حاضت فذکرت ذلک لرسول الله صلی الله علیه وسلم فقال احابستنا هی فقیل

انها قد افاضت فقال فلا اذا صفیه بنت حیی حایض شد پس ذکر کرده شد این ماجرا پیش آنحضرت صلعم پس فرمود آیا وی بند کننده

ماست پس گفته شد که هر آئینه وی طواف افاضه کرده بود ست پس فرمود بند کننده نیست الحال **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر

بن حزم عن ابیه عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة ام المؤمنین انها قالت لرسول الله صلی الله علیه وسلم ان صفیة بنت حیی

قد حاضت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلها تحبسنا الم تکن طافت معکن بالبیت قلن بلی یا رسول الله قال فاخرجن

حضرت عائشه گفت در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا رسول الله صفیه بنت حیی حایض شد پس فرمود آنحضرت صلعم شاید منع کند

ما را یا طواف خانه کعبه نکرده همراه شما گفتند آرے کرده بود یا رسول الله پس فرمود برائید **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه

عن عائشة ام المؤمنین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ذکر صفیة بنت حیی فقیل له انها قد حاضت فقال رسول الله صلی الله

علیه وسلم لعلها حابستنا فقالوا یا رسول الله انها قد کانت طافت فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فلا اذا قال مالک قال

هشام قال عروة قالت عائشة ونحن نذکر ذلک فلم یقدم الناس نساءهم ان کان ذلک لا ینفعهن ولو کان الذی یقولون

لاصبح بمنی اکثر من ستة آلاف امراة حائض کلهن قد افاضت رسول الله صلعم یاد کرد صفیه را پس عرض کرده شد در جواب

صلعم هر آئینه وی حایض شده است فرمود شاید وی بند کننده ما باشد پس گفتند یا رسول الله هر آئینه وی طواف کرده بود پس فرمود

رسول الله صلعم پس نیست بند کننده ما الحال حضرت عائشه گفت در حالتی که ما درین مسئله بحث میکردیم که پس چرا پیش میفرستند

مردمان زنان خود را یعنی برای طواف روز نحر اگر آن پیش فرستادن نفع نمیکند ایشان را و اگر بودی آنچه میگویند هر آئینه میبودند

بمنی زیاده از شش هزار زن حائض همه ایشان طواف افاضه کرده اند یعنی طواف وداع نمیکنند **مالک** عن عبد الله

بن ابی بکر عن ابیه ان ابا سلمة بن عبد الرحمن اخبره ان ام سلیم بنت ملحان استفتت رسول الله صلی الله علیه وسلم وحاضت او ولدت بعد ما افاضت یوم النحر فاذن لها رسول الله صلی الله علیه وسلم

فخرجت ام سلیم بنت ملحان سوال کرد آنحضرت صلعم را و او حائض شده بود یا فرزند زاده بود بعد از آنکه طواف افاضه کرده بود

روز نحر پس اذن داد او را رسول الله صلعم پس بر آمد بجانب مدینه **مالک** عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن عمرة بنت عبد الرحمن

ان عائشة ام المؤمنین کانت اذا حجت ومعها نساء تخاف ان یحضن قدمتهن یوم النحر فافضن فان حضن بعد ذلک

لم تنتظرهن تنفر بهن وهن حیض اذا کن قد افضن حضرت عائشه وقتیکه حج میکرد و همراه او زنان میبودند که از حیض ایشان

میترسید پیش میفرستاد ایشان را روز نحر پس طواف افاضه میکردند پس اگر حائض میشدند بعد از آن انتظار ایشان نمی نمود

و روانه میکرد ایشان را بوطن حال آنکه ایشان حایض بودند وقتیکه طواف افاضه کرده بودند **باب** ما تفعل المرءة اذا حاضت

قبل الافاضة چه کار کند زن وقتیکه حایض شود پیش از آنکه طواف افاضه کند **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه

عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت قدمت مکة وانا حایض ولم اطف بالبیت ولا بین الصفا والمروة فشکوت

ذلک الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال افعلی ما یفعل الحاج غیر انک لا تطوفی بالبیت ولا بین الصفا والمروة حتی تطهری

حضرت عائشه گفت آمدم بمکه و من حایض بودم و طواف نکردم بخانه کعبه و نه سعی کردم درمیان صفا و مروه پس اظهار شکایت

کردم پیش آنحضرت صلعم پس فرمود بکن آنچه میکنند حاجیان غیر آنکه تو طواف نکنی بخانه کعبه نه درمیان صفا و مروه تا آنکه پاک شوی

مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول المرءة الحائض التی تهل بالحج والعمرة انها تهل بحجها او عمرتها اذا ارادت ولکن لا

تطوف بالبیت ولا بین الصفا والمروة وهی تشهد المناسک کلها مع الناس غیر انها لا تطوف بالبیت ولا بین الصفا والمروة

ولا تقرب المسجد حتی تطهر عبد الله بن عمر میگفت در باب زن حایض که احرام کند بحج یا عمره که وی احرام بکند بحج و عمره وقتیکه خواهد

ولیکن طواف خانه کعبه نکند و سعی درمیان صفا و مروه نکند و نزدیک نشود بمسجد حرام تا آنکه پاک شود **باب** المرءة تهل بالعمرة ثم

تحیض وتقرب الحج فلا تستطیع ان تعتمر حکم زنیکه احرام کرد بعمره بعد از ان حائض شد و نزدیک شد حج پس استطاعت ندارد

عمره را **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم

عام حجة الوداع فاهللنا بعمرة ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان معه هدی فلیهلل بالحج مع العمرة ثم لا یحل حتی یحل منهما جمیعا

له قالت وعلیه اهل العلم ان الحائض لها ان تترک طواف الوداع ولا تنفر ولا دم علیها ۱۲

۳۱۵

سه دعلیه اهل العلم وفی الوقایة ان اخره عنها یعنی ان اخر طواف الزیارة عن ایام النحر کره ووجب دم وفی المنهاج والحلق والطواف والسعی له اخر لفعلها ۱۲

قالت قدمت مكة وانا حائض فلم اطف بالبيت ولا بين الصفا والمروة فشكوت ذلك الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال انقضي راسك وامتشطي واهلي بالحج ودعي العمرة قالت ففعلت فلما قضينا الحج ارسلني رسول الله صلى الله عليه وسلم مع عبد الرحمن بن ابي بكر الى التنعيم فاعتمرت فقال هذه مكان عمرتك فطاف الذين اهلوا بالعمرة بالبيت وبين الصفا والمروة ثم حلوا ثم طافوا طوافا آخر بعد ان رجعوا من منى لحجهم اما الذين كانوا اهلوا بالحج او جمعوا الحج والعمرة فانما طافوا طوافا واحدا

حضرت عائشه فرمود برآمدیم همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سال حجة الوداع پس احرام کردیم بعمره پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که باشد همراه او قربانی پس باید که احرام حج کند با عمره بعد از آن حلال نشود تا آنکه حلال شود از هر دو یکجا گفت حضرت عائشه پس آمدم بمکه و من حائض بودم پس طواف نکردم خانه کعبه را و نه سعی کردم در میان صفا و مروه پس اظهار شکایت کردم ازین بسوی آنحضرت صلعم پس فرمود بکشای موی سر خود را و شانه کن و احرام کن برای حج و بگذار عمره را گفت پس کردم آنرا پس وقتیکه تمام کردیم حج را فرستاد مرا آنحضرت صلی الله علیه وسلم همراه عبد الرحمن بن ابی بکر بجانب تنعیم پس عمره کردم پس فرمود این عمره بجای عمره تست پس طواف کردند آنانکه احرام عمره کرده بودند بخانه کعبه و در میان صفا و مروه بعد از آن حلال شدند بعد از آن طواف کردند طواف دیگر بعد از آن رجوع کردند از منی برای حج خود اما آنانکه احرام حج کرده بودند یا جمع کرده بودند حج و عمره را پس ایشان طواف کردند یکبار **مالك** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة بمثل ذلك ابن شهاب از عروه از حضرت عائشه مانند این روایت کرد

باب المستحاضة تطوف بالبيت وتسعى بين الصفا والمروة مستحاضه طواف کند خانه کعبه را و سعی نماید در میان صفا و مروه **مالك** عن ابي الزبير المكي ان ابا ماعز الاسلمي عبد الله بن سفيان اخبره انه كان جالسا مع عبد الله بن عمر فجاءته امرأة تستفتيه فقالت اني اقبلت اريد ان اطوف بالبيت حتى اذا كنت عند باب المسجد هرقت الدماء فرجعت حتى ذهب ذلك عني ثم اقبلت حتى اذا كنت عند باب المسجد هرقت الدماء فقال عبد الله بن عمر انما ذلك ركضة من الشيطان فاغتسلي ثم استثفري بثوب ثم طوفي عبد الله بن سفيان نشسته بود با عبد الله بن عمر پس آمد پیش عبد الله بن عمر زنیکه طلب فتوی میکرد از وی پس گفت هر آئینه من آمدم بقصد طواف خانه کعبه و وقتیکه رسیدم بدروازه مسجد روان شد از من خونهای پس رجوع کردم تا آنکه دفع شد از من آن خون بعد از آن آمدم تا آنکه رسیدم نزدیک دروازه مسجد روان شد از من خون گفت عبد الله بن عمر جز این نیست که این تاثیر شیطان است پس غسل بکن و جامه بر فرج خود ببند بعد از آن طواف بکن

باب التعريس بذي الحليفة اذا قفل بیان استحباب فرود آمدن آخر شب بوادی ذو الحلیفه وقتیکه باز گردد از حج یا عمره **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اناخ بالبطحاء التي بذي الحليفة فصلى بها قال نافع وكان عبد الله بن عمر يفعل ذلك رسول الله صلعم نشاند اشتر را در بطحا در ذی الحلیفه پس نماز گذارد گفت نافع

وعبدالله بن عمر میکرد این را مترجم گوید این مستحب است و نیست سنت لازمه نزدیک جمهور باب ما یستحب من الذکر اذا قفل من

حج وعمرة بیان آنچه مستحب است از ذکر وقتیکه بازگردد از حج وعمره مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

کان اذا قفل من غزو او حج او عمرة یکبر علی کل شرف من الارض ثلث تکبیرات ثم یقول لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک

وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده

رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه باز میگشت از غزوه یا از حج یا از عمره الله اکبر میگفت بهر بلندی از زمین سه بار بعد از آن

میگفت لا اله الا الله الخ ما رجوع کنندگانیم با توبه کنندگانیم با عبادت کنندگانیم بار برای پروردگار خود حمد گویندگانیم راست کرد

خدای تعالی وعده خود را و نصرت داد بنده خود را و شکست داد گروه کفار را تنها باب جواز حج الصبی صحیح شود حج از

کودک هوشیار مالک عن ابراهیم بن عقبة عن کریب مولی عبدالله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بامرأة

وهی فی محفتها فقیل لها هذا رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخذت بضبعی صبی کان معها فقالت الهذا حج یا رسول الله قال

نعم ولک اجر رسول الله صلعم گذشت بر زنی حالانکه وی در محفه خود بود پس گفته شد آن زن را اینست آنحضرت صلعم پس گرفت

آن زن بازوی کودکی که همراه او بود پس گفت آیا برای این کودک حج هست یا رسول الله فرمود آری و برای تو اجر است یعنی

ثواب حج کنانیدن باب العبد یعتق بعرفة حکم بنده که آزاد کرده شود در عرفات قال مالک فی العبد یعتق بعرفة ان

ذلک لا یجزی عنه من حجة الاسلام الا ان یکون لم یحرم فیحرم بعد ان یعتق ثم یقف بعرفة من تلک اللیلة قبل ان

یطلع الفجر فان فعل ذلک اجزا عنه وان لم یحرم حتی یطلع الفجر کان بمنزلة من فاته الحج اذا لم یدرک الوقوف بعرفة

قبل طلوع الفجر من لیلة المزدلفة ویکون علی العبد حجة الاسلام یقضیها گفت مالک در باب بنده که آزاد کرده شود

در عرفه پس هرآینه این کفایت نمیکند از وی از حج اسلام مگر آنکه باشد احرام نکرده بود پس احرام کند بعد از آنکه آزاد کرده شود

بعد از آن بایستد بعرفه از آن شب پیش از آنکه طلوع نماید فجر پس اگر کرد اینکار کفایت میکند از وی و اگر احرام نکرد تا آنکه

برآید فجر باشد مانند کسی که فوت شد او را حج وقتیکه ادراک نکرد وقوف بعرفات پیش از طلوع فجر از شب مزدلفه و لازم شود

بران بنده حج اسلام باید که قضا کند آنرا باب الصرورة در بیان حکم صرورة قال مالک فی الصرورة من النساء التی لم

تحج قط انها ان لم یکن لها ذو محرم یخرج معها او کان لها فلم یستطع ان یخرج معها انها لا تترک فریضة الله

عز وجل علیها فی الحج ولتخرج فی جماعة من النساء گفت مالک در باب صرورة از زنان آنکه حج نکرده است هرگز هرآینه اگر

نباشد او را ذو محرم که برآید همراه او یا باشد برای او ذو محرمی پس قدرت نیافت که برآید همراه آن زن باید که ترک نکند

فریضه خدای عز وجل که لازم است برو در حج و باید که برآید در جماعتی از زنان مترجم گوید رضی الله عنه تعقب کرده شده است

بحدیث شیخین کہ لا یحل لامرءۃ ان تسافر الا ومعہا ذو محرم پس ثوری و ابو حنیفہ میگویند کہ لازم نیست بروی حج وقتی کہ نمی یابد مردی

ذو محرم کہ برآید ہمراہ او و شافعی گفتہ کہ شرط است برای زن کہ برآید با او زوج او یا محرمی یا جماعہ از زنان ثقہ و بغوی گفتہ کہ اول

اولی بظاہر الحدیث **باب الحج عمن لا یستطیع ان یثبت علی الراحلۃ** باب در بیان مشروعیت حج بہ نیابت کسی کہ نمیتواند ثابت ماند

بر شتر **مالک** عن ابن شہاب عن سلیمن بن یسار عن عبد اللہ بن عباس قال کان الفضل بن عباس ردیف رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم فجاءتہ امرءۃ من خثعم تستفتیہ فجعل الفضل ینظر الیہا وتنظر الیہ فجعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصرف وجہ

الفضل الی الشق الاخر فقالت یا رسول اللہ ان فریضۃ اللہ فی الحج علی العباد ادرکت ابی شیخا کبیرا لا یستطیع ان یثبت

علی الراحلۃ افاحج عنہ قال نعم وذلک فی حجۃ الوداع بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلعم پس آمد پیش آنحضرت صلعم زنی از

قبیلہ خثعم طلب فتوی میکرد از آنحضرت صلعم شروع کرد فضل نظر کردن بسوی او و این زن نظر کردن بسوی فضل پس

شروع کرد رسول اللہ صلعم کہ باز میگردانید روی فضل را بسوی جانب دیگر پس گفت آن زن یا رسول اللہ صلعم ہر آئینہ فرمان خدای تعالی

در باب حج دریافت پدر مرا در این حالت کہ پیر کلان سال است نمیتواند کہ ثابت ماند بر شتر پس آیا من حج کنم عوض او فرمود آری

و این قصہ در حج الوداع بود **باب یجوز ان یدخل مکۃ غیر محرم اذا لم یرد حجا ولا عمرۃ** جایز است کہ داخل شود در مکہ حال آنکہ محرم نیست

وقتیکہ نیت نکردہ باشد حج را و نہ عمرہ را **مالک** عن ابن شہاب عن انس بن مالک ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دخل مکۃ عام

الفتح وعلی راسہ المغفر فلما نزعہ جاءہ رجل فقال یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابن خطل متعلق باستار الکعبۃ فقال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وسلم اقتلوہ قال مالک قال ابن شہاب ولم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یومئذ محرما رسول اللہ صلعم داخل شد بمکہ

سال فتح و بر سر مبارک او خود بود پس وقتیکہ برداشت خود را آمد پیش آنحضرت صلعم مردی پس عرض نمود یا رسول اللہ ابن خطل

چنگ زدہ است بہ پردہای کعبہ پس فرمود آنحضرت صلعم بکشید او را گفت مالک کہ گفت ابن شہاب نبود آنحضرت صلعم آن روز احرام بستہ

مالک عن نافع ان عبد اللہ بن عمر اقبل من مکۃ حتی اذا کان بقدید جاءہ خبر من المدینۃ فرجع فدخل مکۃ بغیر احرام

عبد اللہ بن عمر برآمد از مکہ تا آنکہ رسید بقدید آمد پیش او خبری یعنی خبر فتنہ مقتضی بازگشتن بود بسوی مکہ پس بازگشت پس داخل شد

بمکہ بغیر احرام **مالک** عن ابن شہاب بمثل ذلک مالک از ابن شہاب مانند این روایت کرد یعنی از عبد اللہ بن عمر **باب**

العمرۃ سنۃ عمرہ سنت است **مالک** عن سمی عن ابی صالح عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلعم قال العمرۃ الی العمرۃ کفارۃ لما بینہما

آنحضرت صلعم فرمود عمرہ تا عمرہ دیگر کفارت است چیزی را کہ میان این ہر دو باشد از سیأت **مالک** انہ بلغہ ان عثمان بن عفان

کان اذا اعتمر ربما لم یحطط عن راحلتہ حتی یرجع حضرت عثمان بن عفان وقتیکہ عمرہ میکرد احیانا فرود نمی آورد متاع خود را

از شتر خود تا آنکہ می گشت قال مالک العمرۃ سنۃ ولا نعلم احدا من المسلمین ارخص فی ترکہا گفت مالک عمرہ سنت است

رمیدانیم کسی را از مسلمانان که رخصت داده باشد در ترک آن **باب** فضل العمرة فی شهر رمضان بیان فضیلت عمره در ماه رمضان

مالک عن سمی مولی ابی بکر انه سمع ابا بکر بن عبد الرحمن یقول جاءت امرأة الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت انی کنت
تجهزت للحج فاعترض لی فقال لها رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتمری فی رمضان فان عمرة فیه کحجة زنی آمد پیش آنحضرت صلعم پس
گفت هر آئینه سامان کرده بودم برای حج پس عارض پیش آمد مرا پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم او را که عمره کن در رمضان
پس هر آئینه عمره در رمضان مانند حج است **باب** کم اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان آنکه چند عمره کرد آنحضرت صلعم **مالک**
انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اعتمر ثلثا عام الحدیبیة وعام القضیة وعام الجعرانة رسول الله صلعم بجا آورد سه عمره
سال حدیبیه و سال قضیه یعنی صلح و سال جعرانه یعنی حنین **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
لم یعتمر الا ثلثا احداهن فی الشوال واثنتان فی ذی القعدة رسول الله صلعم عمره بجا نیاورد مگر سه بار یکی از آنها در شوال و دو در ذی القعده

باب یجوز ان یعتمر فی اشهر الحج ولا یحج جایز است که عمره کند در ماههای حج و حج نکند **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب
ان عمر بن ابی سلمة استاذن عمر بن الخطاب ان یعتمر فی شوال فاذن له فاعتمر ثم قفل الی اهله ولم یحج عمر بن ابی سلمه اذن
خواست از عمر بن الخطاب در آنکه عمره کند در شوال پس اذن داد او را پس عمره کرد و بعد از آن بازگشت بجانب اهل خود و حج نگذارد **باب**
یجوز ان یعتمر قبل ان یحج حجة الاسلام جایز است که عمره کند پیش از آنکه گذارد حج فرض را **مالک** عن عبد الرحمن بن ابی حرملة
الاسلمی ان رجلا سال سعید بن المسیب فقال اعتمر قبل ان احج فقال سعید بن المسیب نعم قد اعتمر رسول الله صلی الله علیه وسلم
قبل ان یحج مردی سوال کرد سعید بن المسیب را پس گفت عمره کنم پیش از آنکه حج گذارم پس گفت سعید بن المسیب آری هر آئینه عمره
بجا آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از آنکه حج گذارد **باب** متی یقطع المعتمر التلبیة کدام وقت قطع کند معتمر تلبیه را **مالک**
عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یترک التلبیة فی العمرة اذا دخل الحرم گفت عبد الله بن عمر ترک میکرد تلبیه را وقتیکه داخل میشد در حرم
مالک عن هشام بن عروة عن ابیه انه کان یقطع التلبیة فی العمرة اذا دخل الحرم عروه بن الزبیر ترک میکرد تلبیه را در عمره
وقتیکه داخل میشد در حرم **مالک** عن ابن شهاب انه کان یقول کان عبد الله بن عمر لا یلبی وهو یطوف بالبیت ابن شهاب
می گفت که عبد الله بن عمر تلبیه نمیکرد در حالیکه او طواف میکرد خانه کعبه را **باب** المعتمر یؤخر الحلاق شیئا عمره کننده تاخیر کند
سر تراشیدن را اندکی **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه انه کان یدخل مکة لیلا وهو معتمر فیطوف بالبیت وبین
الصفا والمروة ویؤخر الحلاق حتی یصبح قال ولکنه لا یعود الی البیت فیطوف به حتی یحلق راسه قاسم بن محمد داخل میشد بمکه
وقت شب و او عمره کرده بود پس طواف میکرد بخانه کعبه و میان صفا و مروه و تاخیر میکرد حلق را تا آنکه بوقت صبح در می آمد گفت
عبد الرحمن و لکن عود نمیکرد بخانه کعبه تا طواف کند بوی تا آنکه حلق میکرد سر خود را **باب** دخول الکعبة والصلوة فیها در بیان

قلت وعلیه اهل العلم ۱۲
قلت وعلیه اهل العلم ۱۲
قلت وعلیه اهل العلم ۱۲
قلت فی شرح السنة قال ابن عباس یلبی المعتمر حتی یفتتح الطواف وهو قول اکثر اهل العلم ۱۲

۲۱۹

وعلیه اهل العلم ان السنة ذلک ۱۲

داخل شدن در کعبه و نماز گذاردن دران **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل الكعبة هو
واسامة بن زيد وبلال بن رباح وعثمان بن طلحة الحجبي فاغلقها عليه ومكث فيها قال عبد الله فسالت بلالا حين خرج ما صنع
رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال جعل عمودا عن يساره وعمودين عن يمينه وثلثة اعمدة وراءه وكان البيت يومئذ على ستة
اعمدة ثم صلى عبد الله بن عمر روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم داخل شد در کعبه او و اسامة بن زید و بلال بن رباح و عثمان
بن طلحه حجبی پس بند کنانید کعبه را بر خود و درنگ فرمود درون آن گفت عبد الله پس پرسیدم از بلال وقتیکه برآمد چکار کرد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم پس گفت گردانید یک ستون را جانب چپ خود و دو ستون را جانب راست خود و گردانید سه ستون را پس پشت
خود و بود خانه کعبه دران روز بر شش ستون بعد ازان نماز گذارد **باب** المواضع المتبركة بمكة بیان جاهای متبرکه در مکه
مالک عن محمد بن عمرو بن حلحلة الديلي عن محمد بن عمران الانصاري عن ابيه انه قال عدل الى عبد الله بن عمر وانا نازل تحت
سرحة بطريق مكة فقال ما انزلك تحت هذه السرحة فقلت اردت ظلها فقال هل غير ذلك فقلت لا ما انزلني الا
ذلك فقال عبد الله بن عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كنت بين الاخشبين من منى ونفخ بيده نحو المشرق فان هناك
واديا يقال له السرر به سرحة سر تحتها سبعون نبيا عمران انصاری گفت که از راه یکسو شد عبد الله بن عمر متوجه شد
بسوی من و من فرود آمده بودم زیر درخت مغیلان در راه مکه پس گفت چه چیز فرود آورد ترا زیر این درخت مغیلان گفتم
قصد کردم سایه او را پس گفت آیا چیزی دیگر هم باعث شد غیر آن پس گفتم نی فرود نیاورد مرا مگر همین سبب پس گفت
عبد الله بن عمر که فرمود رسول الله صلعم وقتیکه باشی در دو کوه اخشبین از منی و برداشت دست خود را بجانب مشرق پس آنجا
وادی است که گفته میشود او را سرر دران وادی درخت مغیلانیست که ناف بریده شد زیر او هفتاد نبی را یعنی هفتاد نبی
آنجا تولد شدند و ناف ایشان آنجا بریده شد **مالک** انه بلغه ان عبد الله بن عباس كان يقول ما بين الركن والمقام
الملتزم عبد الله بن عباس میگفت درمیان رکن اسود و مقام ابراهیم ملتزم است یعنی جائیکه معانقه با دیوار کعبه باید کرد
باب زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم در بیان آداب زیارت تربت مطهره نبی صلی الله علیه وسلم **مالک** عن عبد الله
بن دينار انه قال رأيت عبد الله بن عمر يقف على قبر النبي صلى الله عليه وسلم فيصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وعلى ابي بكر وعمر
عبد الله بن دینار گفت دیدم عبد الله بن عمر را که ایستاده میشد بر قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس درود میفرستاد بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما مترجم گوید که سنت است زیارت قبر شریف آنحضرت صلعم بعد فراغ حج باتفاق
اهل علم والله اعلم **باب** اتيان قباء آمدن بزیارت قبا **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان ياتي قباء راكبا وماشيا آنحضرت صلی الله علیه وسلم می آمد بقبا پیاده و سوار **باب** حرم مكة در بیان احکام حرم مکه

فائدة وقد روي عن انس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لاخ له صغير يا ابا عمير ما فعل النغير والنغير صيد ولو كان صيد المدينة حراما لما اصطاده بالمدينة ولو تكره النبي صلى الله عليه وسلم بالاتفاق عليهم فاختلف الاقوال في شرح السنة فاختلف الناس في صيد المدينة وشجرها فقال مالك والشافعي واكثر الفقهاء لا جزاء على من اصطاد في المدينة صيدا او قطع شجرا وتحريم المدينة انما هو تعظيمها دون تحريم صيدها وشجرها لهذا الحديث وذهب بعضهم الى تحريم صيدها دون شجرها وذهب آخرون الى تحريمهما جميعا وحمل الحديث على انه اخذ خارج المدينة ثم ادخل المدينة وفي المنهاج وصيد المدينة حرام ولا يضمن في الجديد قال المحلي والقديم يضمن فقيل كحرم مكة والاصح يضمن بسلب الصائد وقاطع الشجر والخلاء فقط

٣٠٢

سئل مالك هل يحتش الرجل لدابته من الحرم شيئا قال لا سوال كرده شد مالک را آيا قطع کند مردی برای چارپایه خود از حرم چیزیرا یعنی گياه را گفت نی مترجم گوید صحیح است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لا یختلی خلاها پس حضرت عباس التماس نمود الا الاذخر یا رسول الله فقال الا الاذخر پس مختلف شدند علما و اصح در مذهب شافعی جایز ست قطع گیاه برای علف بهایم و برای دوا قیاس بر اذخر و فی الهداية لا يرعى حشيش الحرم ولا يقطع الا الاذخر و ابو یوسف چرانیدن دواب جایز میدارد **باب** ضمان قطع شجرة الحرم حکم تاوان بریدن درخت حرم قال مالك ليس على المحرم فيما قطع من الشجر في الحرم شيئ ولم يبلغنا ان احدا حكم فيه بشيئ وبئس ما فعل گفت مالک نیست لازم بر محرم در آنچه برید از درختهای حرم چیزی و نرسید ما را که کسی حکم کرده باشد دران بچیزی و بد چیزیست که کرده است مترجم گوید تعقب کرده است شافعی بآنچه روایت کرده شد از ابن الزبیر فی الشجرة الكبيرة بقرة وفي الصغيرة شاة وهو في الحكم المرفوع اذ لا مدخل للقياس في ذلك اکثر علما برانند که ضامن میشود بقطع شجرهٔ حرم و شکار کردن در حرم **باب** حرم المدينة حرمها الله تعالى حکم حرم مدینه **مالك** عن عمرو مولى المطلب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم طلع له احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه اللهم ان ابراهيم حرم مكة واني احرم ما بين لابتيها انس بن مالک روایت کرد که آنحضرت صلعم نمودار شد برو کوه احد پس فرمود این کوهیست که دوست میدارد ما را و ما دوست میداریم او را ای بار خدایا هر آئینه ابراهیم حرام کرده است مکه را و من حرام میکنم میان دو طرف سنگستان مدینه را **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة انه كان يقول لو رايت الظباء ترتع بالمدينة ما ذعرتها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين لابتيها حرام ابو هریره میگفت اگر می بینم آهوان را که چرا میکنند در مدینه نترسانم آنها را زیرا که فرمود آنحضرت صلعم ما بين لابتيها حرام **مالك** عن يونس بن يوسف عن عطاء بن يسار عن ابي ايوب الانصاري انه وجد غلمانا قد الجؤا ثعلبا الى زاوية فطردهم عنه قال مالك لا اعلم الا انه قال افي حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع هذا ابو ایوب انصاری یافت جوانی چند را که مضطر کرده بودند روباهی را بسوی گوشه یعنی تا شکار کنند پس منع کرد آنها را از وی گفت مالک نمیدانم مگر آنکه گفت ابو ایوب آیا در حرم آنحضرت صلعم کرده میشود اینکار **مالك** عن رجل قال دخل علي زيد بن ثابت وانا بالاسواق وقد اصطدت نهسا فاخذه من يدي فارسله امام مالک روایت کرد از مردیکه گفت آن مرد که داخل شد بر من زید بن ثابت و من در بازارها بودم و هر آئینه شکار کرده بودم نهسی پس گرفت زید بن ثابت آنرا از دست من و برانید او را مترجم گوید رضی الله عنه انس بن مالک روایت کرده است که ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لاخ له صغير يا ابا عمير ما فعل النغير و نغیر شکاریست اگر حرام می بود صید مدینه حلال نبودی شکار کردن آن در مدینه و هر آئینه انکار میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را برایشان پس مختلف شدند اقوال درینباب پس قول مالک و شافعی و اکثر فقها آنست که جزا لازم نیست بر کسیکه شکار کند در مدینه یا ببرد درختان را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه مراد است از تحریم آن غیر تحریم صید و شجر

از آنکه عقد غرر نباشد و معنی غرر آنست که چیزی که در آید در عقد و نداند که آن چیز هست یا نیست نیک است یا بد است و لابد است از معلوم بودن عوضین لیکن در اعیان موجوده علم مشاهده است و در امور موعوده غیر موجوده وصفیکه مفهم باشد و قاطع تنازع و معین او بوجهی که نه تضییق بود که بتعسیر انجامد و نه اهمال اوصافی که اهل معامله آنرا طلب کنند ضرور است و هر عقد را خاصیتی هست از سنت و از اجماع سلف آن خاصیت را ادراک میباید کرد مانند آنکه خاصیت رهن آنست که لازم نمیشود تا آنکه قبض مرتهن نیابد و خاصیت حواله آنست که مطالبه اصیل منقطع میگردد و خاصیت هبه آنست که بدون قبض تمام نمیشود و بعض ذاتیات عقد از تأمل در الفاظ آن عقد فهمیده میشود مثل التسلیم ثمن از لفظ سلم و سلف دانسته میشود آنرا نیز ادراک باید کرد و گاهی در عقود شرط میکنند و حال شروط از شروط بیع میتوان دانست که گاهی شرط مقتضی عقد است یا امری است که شارع بجهت توثق بآن فرموده است مثلاً یا مقاصد مکلفین است یا خلاف آن شروط و مانند این شروط لابد است از اعتبار او و گاهی شرط مخالف مقتضای عقد میباشد یا شرطیکه شرع منع کرده بمنع آن و آن شرط فاسد است و یا بسبب شرط فاسد عقد فاسد گردد یا عقد صحیح است و شرط ساقط شود هر دو احتمال را مخرجی است باید دید شبه بمقام کیست و در هر عقد میباید تامل کرد که وظیفه عاقدین چیست و بر هر یکی چه چیز لازم میشود از مقتضای آن عقد و فهم این نکته از نظر در حقیقت عقد و در نصوص شارع در باب بیع و جاری کردن آن نصوص در سائر عقود میتوان دانست

واگر اختلاف متعاقدین واقع شود چند قاعده مستخرج از شریعت را کار میباید بست و بحسب آن قاعده حکم میباید کرد البینة علی المدعی والیمین علی من انکر البیعان اذا اختلفا والسلعة قائمة فالقول ما قال البائع او یترادان الضمان بالخراج معتبر قول امین است با یمین او و امثال این مسائل در هر عقدی طرد میباید کرد و تفریعاتی که بر تو وارد شود آنها را بر همین اصول حمل میباید کرد چون چنین سعی کردی خواهی دید که مذهب شافعی و احمد بنسبت آنچه در موطا مذکور است بمنزله شرح است بر یک متن که اکثر موافق می افتد و گاهی در توجیه و تفصیل و اجمال مختلف می شوند مختار فقیر درین باب اختیار اقوی و انفع است از مذهبین و میباید دانست که اگر عقدی از مسلمان متحقق شود تا امکان او را محملی صحیح پیدا میباید کرد و جمعی رعایت لفظ عقد کنند پس اگر متضمن خلاف مقتضای آن لفظ باشد آن را عقد فاسد شمرند و جمعی رعایت معنی و آن لفظ را مجاز میگیرند از آن عقد اگر قرینه قائم باشد و میل فقیر بجانب اعتبار معنی است زیرا که اهل عرف در اعتبار الفاظ عقود تهاون دارند و بجز معنی معتبر نکرده اند

باب یحرم بیع الطعام بجنسه والنقد بجنسه الا مثلا بمثل سواء بسواء فان اختلفت الاجناس وکان طعام بطعام او نقد بنقد اشترط التقابض لا المساواة وان کان طعام بنقد لم یشترط التقابض ایضا حرام است فروختن طعام بجنس آن یعنی گندم بگندم یا جو بجو مگر دست بدست هر یکی برابر دیگر در کیل و حرام است فروختن نقد بجنس آن یعنی طلا بطلا یا نقره بنقره مگر دست بدست هر یکی برابر دیگر در وزن پس اگر مختلف شوند اجناس بعد از آنکه طعام مقابل طعام باشد مثل گندم

مقابل جو یا نقد در عوض نقد باشد مثل طلا مقابل نقره پس شرط صحت بیع تقابض است نه آنکه هر یکی برابر دیگر باشد اگر طعام
مقابل نقد باشد مثل نقره مقابل گندم پس تقابض هم شرط نیست **مالک** عن ابن شهاب عن مالک بن اوس بن
الحدثان النصری انه التمس صرفا بمائة دینار قال فدعانی طلحة بن عبید الله فتراوضنا حتی اصطرف منی واخذ
الذهب یقلبها فی یده ثم قال حتی یاتی خازنی من الغابة وعمر بن الخطاب یسمع فقال عمر لا والله لا تفارقه
حتی تاخذ منه ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الذهب بالورق ربوا الا هاء وهاء والبر بالبر ربوا الا هاء
وهاء والتمر بالتمر ربوا الا هاء وهاء والشعیر بالشعیر ربوا الا هاء وهاء مالک بن اوس طلب کرد صرف را
بصد دینار یعنی طلب کرد فروختن احد النقدین را بنقد دیگر گفت پس خواند مرا طلحه بن عبید الله پس در تعیین قیمت سخن گفتیم
تا آنکه بیع صرف مقرر کرد با من و گرفت آن طلا را میگردانید آنرا در میان دو دست خود بعد از ان گفت انتظار کن تا آنکه
بیاید تحویلدار من از غابه و عمر بن الخطاب می شنید پس فرمود حضرت عمر قسم بخدا که جدا مشو از طلحه تا آنکه بگیری حق خود
از وی بعد از ان حضرت عمر گفت که فرمود رسول الله صلعم طلا فروختن با نقره رباست مگر آنکه این بگوید بیار و آن بگوید که
بیار حاصل اینست که در یک مجلس قبض بدلین متحقق گردد و فروختن گندم با گندم رباست مگر آنکه این بگوید بیار و آن بگوید
بیار و فروختن تمر با تمر رباست الا آنکه این گوید بیار و آن گوید بیار و فروختن جو با جو رباست مگر آنکه این بگوید بیار
و آن بگوید بیار قوله ها و ها معناه هاک و هات ای خذ واعط اراد بذلک ان یکون یدا بید قوله تراوضنا ای تجاذبنا فی
البیع والشراء **مالک** عن نافع عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تبیعوا الذهب بالذهب
الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها علی بعض ولا تبیعوا الورق بالورق الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها علی بعض
ولا تبیعوا منها غائبا بناجز ابو سعید خدری روایت کرد که حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود مفروشید زر را بزر مگر هموزن
با هموزن زیاده نکنید بعض آنرا بر بعض آن و مفروشید نقره را با نقره مگر هموزن را با هموزن و زیاده نکنید بعض آنرا بر بعض
و مفروشید نقود غائبی را با حاضر یعنی یکی از مبیع و ثمن حاضر باشد و دیگر را وعده کند قوله لا تشفوا ای لا تفضلوا والشف من
الاضداد یجیء بمعنی الزیادة والنقصان والناجز الحاضر یقال انجز الوعد اذا احضره **مالک** عن موسی بن ابی تمیم عن ابی
الحباب سعید بن یسار عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الدینار بالدینار والدرهم بالدرهم لا فضل بینهما
رسول الله صلعم فرمود یک دینار مقابل یک دینار است و درهم مقابل یک درهم است زیادة معتبر نیست در میان اینها یعنی زیاده
باعتبار جودت و ردائت معتبر نیست بعد از آنکه در وزن برابر شده **مالک** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان معویة
بن ابی سفیان باع سقایة من ذهب او ورق باکثر من وزنها فقال له ابو الدرداء سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم

ينهى عن مثل هذا الا مثلا بمثل فقال له معاوية ما ارى بمثل هذا باسا فقال ابو الدرداء من يعذرني من معاوية انا اخبره

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ويخبرني عن رايه لا اساكنك بارض انت بها ثم قدم ابو الدرداء على عمر بن الخطاب

فذكر له ذلك فكتب عمر بن الخطاب الى معاوية بن ابي سفيان ان لا تبيع ذلك الا مثلا بمثل وزنا بوزن معاوية بن
ابی سفیان فروخت آوندی را از طلا یا از نقره بعوض زیاده تر از وزن آن پس گفت او را ابو الدرداء شنیدم رسول الله صلعم را
که نهی میفرمود از مانند این بیع مگر آنکه فروخته باشد موزون را با هموزن پس گفت او را معاویه نمی بینیم بمانند این بیع باکی
پس گفت ابو الدرداء کیست که متصدی بیان عذر من شود پیش معاویه من خبر میدهم او را از رسول الله صلی الله علیه وسلم
واو خبر میدهد مرا از رای خود ای معاویه یکجا اقامت نکنم با تو در زمینی که تو در ان باشی بعد از ان آمد ابو درداء پیش عمر بن
الخطاب پس ذکر کرد پیش او این ماجرا پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی معاویه که مفروش مانند این را مگر آنکه فروشی هموزن را
با هموزن قوله من یعذرنی من ینصرنی والعذیر النصیر **مالك** انه بلغه عن جده مالك بن ابي عامر ان عثمان ابن عفان

قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبيعوا الدينار بالدينارين ولا تبيعوا الدرهم بالدرهمين عثمان بن عفان گفت فرمود مرا
رسول الله صلی الله علیه وسلم مفروشید یک دینار را بدو دینار و مفروشید یک درهم را بدو درهم **مالك** عن يحيى بن سعيد انه قال

امر رسول الله صلى الله عليه وسلم السعدين ان يبيعا آنية من المغانم من ذهب او فضة فباعا كل ثلثة باربعة عينا او كل اربعة

بثلاثة عينا فقال لهما رسول الله صلى الله عليه وسلم اربيتما فردا امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو سعد را یعنی سعد بن معاذ را
رئیس اوس و سعد بن عباده را رئیس خزرج که بفروشند آوندی را از غنیمت از طلا بود یا از نقره پس فروختند با این حساب
هر سه مثقال را بمقابله چهار مثقال نقد یا هر چهار مثقال را بمقابله سه مثقال نقد پس فرمود ایشان را آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ربا دادید پس رد کنید این بیع را **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب قال لا تبيعوا الذهب بالذهب الا

مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تبيعوا الورق بالورق الا مثلا بمثل ولا تشفوا بعضها على بعض ولا تبيعوا الورق

بالذهب احدهما غائب والآخر ناجز وان استنظرك الى ان يلج بيته فلا تنظره اني اخاف عليكم الرماء والرماء هو الربا عمر بن
الخطاب فرمود مفروشید طلا را بطلا مگر هموزن را با هموزن و زیاده نکنید بعض آن را بر بعض و مفروشید نقره را با نقره مگر هموزن را
با هموزن و زیاده مکنید بعض آن را بر بعض و مفروشید نقره را با طلا یکی از ین هر دو غائب باشد و دیگر حاضر و اگر مهلت طلبد
از تو تا آنکه در آید بخانه خود پس مهلت مده آنرا و هر آئینه من می ترسم بر شما رما را و رما بمعنی ربا است **مالك** انه بلغه عن القاسم

بن محمد انه قال قال عمر بن الخطاب الدينار بالدينار والدرهم بالدرهم والصاع بالصاع ولا يباع كالئ بناجز كالئ بالهمزة

معناه النسية قاسم بن محمد میگفت که فرمود عمر بن الخطاب یک دینار بمقابله یک دینار است و یک درهم بمقابله یک درهم است و یک صاع

بمقابله یکصاع ست وفروخته نشود ممنوع دانا حاضر ما مالك عن حميد بن قيس المكي عن مجاهد انه قال كنت مع عبد الله بن عمر فجاءه

صائغ فقال يا ابا عبد الرحمن اني اصوغ الذهب ثم ابيع الشيء من ذلك باكثر من وزنه فاستفضل في ذلك قدر عمل يدي فنهاه

عبد الله بن عمر فجعل الصائغ يردد عليه المسئلة وعبد الله ينهاه حتى انتهى الى باب المسجد او الى دابة يريد ان يركبها ثم قال

عبد الله بن عمر الدينار بالدينار والدرهم بالدرهم لا فضل بينهما هذا عهد نبينا الينا وعهدنا اليكم مجاهد گفت بودم من نزدیک

عبد الله بن عمر پس آمد پیش او زرگری پس گفت ای ابا عبد الرحمن بر آئینه من زیور میسازم زر را بعد ازان میفروشم چیزی را

ازان بزیادة ترازو وزن او بر ان پس زیاده میگیرم درین بیع قدر عمل دست خود پس منع کرد او را عبد الله بن عمر پس شروع نمود

آن زرگر که تکرار میکرد این سوال را با عبد الله بن عمر و عبد الله منع می کرد او را تا آنکه رسید عبد الله متصل دروازه مسجد یا بسوی

جانوری که میخواست سوار شود بر وی بعد ازان گفت عبد الله بن عمر یکدینار بمقابله یکدینار است و یکدرهم بمقابله یکدرهم زیاده

نیست میان آنها یعنی صیاغة و زیور ساختن را اثری نیست اینست وصیت پیغمبر بسوی ما و وصیت ما بسوی شما مالك عن

يزيد بن عبد الله بن قسيط انه رای سعيد بن المسيب يراطل الذهب بالذهب فيفرغ ذهبه في كفة الميزان ويفرغ صاحبه الذي

يراطله ذهبه في كفة الميزان الاخرى فاذا اعتدل لسان الميزان اخذ واعطى يزيد بن عبد الله بن قسيط دید سعید بن المسیب را

که بوزن بیع میکرد طلا را بطلا پس میریخت طلا خود را در یک پله ترازو و میریخت یار او که با او بیع میکرد طلا خود را در پله دیگر از ترازو پس وقتیکه

برابر میشد زبان ترازو میگرفت و میداد مسئله در کتب شافعیه مذکور است که هرگاه غله را بغله فروشند اگر یک جنس باشد شرط صحت بیع

حلول و مماثلة و تقابض قبل التفرق است و اگر دو جنس باشد مثل گندم با جو پس تفاضل درست است و تقابض و حلول دریجا

نیز شرط است و برهمین قیاس است نقد بنقد بعد اختلاف الجنس چون طلا بنقره و نقره با طلا و نزدیک حنفیه علت حرمت قدر بود جنس

است و مراد از قدر مکیل و موزون بودن است و مراد از جنس اتحاد جنس مثل گندم بگندم و زر با زر پس اگر هر دو وصف محقق

باشند تفاضل و نسا حرام است چون گندم با گندم برابر یکدیگر باید فروخت و هیچ یکی را از مبیع و ثمن مؤجل نباید گذاشت

و اگر یکی ازین دو وصف متحقق و دیگر منتفی باشد تفاضل درست باشد و تاجیل درست نباشد چون طلا بالنقره و گندم با جو و اگر هر دو منتفی

باشند تفاضل و تاجیل هر دو درست باشد والله اعلم **باب** الوصف الذي يدور عليه هذا الحكم در بیان صفتی که دوران میکند

بر وی این حکم **مالك** عن ابي الزناد انه سمع سعيد بن المسيب يقول لا ربوا الا في ذهب او فضة او ما يكال او ما يوزن مما يؤكل

او يشرب سعيد بن مسيب میگفت ربا نیست مگر در طلا یا النقره یا چیزیکه در پیمانه کرده میشود یا وزن کرده میشود از انچه خورده میشود یا نوشیده

میشود مترجم گوید رضی الله عنه لابد است از استنباط علة ربا دا از تخصیص حکم او پس باید دانست که آنحضرت صلعم ذکر فرمود ند شش اشیا را

و قاعده قیاس اقتضا می نماید که هرچه مثل این اشیا باشد در علتی که مدار حکم شده است حکم او مانند حکم اشیا ستة خواهد بود پس لابد

تفتیش علة مؤثره که مدار حکم بوده است و درین مقام فقها را مسالک مختلف شد شافعی علة مؤثره در ذهب و فضه نقدیت را داشته است و حکم را
مخصوص باین دو چیز ساخته زیرا که نقدیة اخص صفات این دو چیز است و آنرا اثری هست در احکام شرع مانند زکوة و علة مؤثره
در اشیاء باقیه مطعومیة است خواه تفکها باشد خواه اقتیات یا تداوی زیرا که حنطه و شعیر ذکر کردند و آن اشهر طعام حجاز بود و تمر ذکر
کردند و درو همین معنی تفکه موجود است و ملح ذکر کردند و مقصود از آن اصلاح طعام است و در حکم اوست اصلاح مزاج مثلا و مالک در اربع اولین
نقدیت را داشته است و در اربع باقیه اقتیات را زیرا که امر جامع در میان ایشان اقتیات است و قیاس کرده نمی شود غیر ملح را
از ادویه بر ملح زیرا که حاجت در اقوات بملح واقع است نه بغیر آن و تمر غالب قوت اهل حجاز بوده است و ابو حنیفه در اولین وزن و جنس را
و در باقیه کیل و جنس را داشته است و میل فقیر از آن مذاهب بمذهب مالک بیشتر است و از لفظ حدیث مفهوم شد که اگر طعام را بمقابله
همان جنس فروشند اگر در جودت و رداءت و صناعت و غیر آن متفاوت باشند بیع فاسد است الا در صورت مماثله کیل و تقابض
و حلول از اشتراط تقابض مفهوم شد و اگر بجنس دیگر فروشند مثلا گندم را بجو مماثله شرط صحت بیع نیست و مفاضله جایز است
و تقابض شرط صحت بیع است پس نسیه یکی حرام باشد و حال نقد مثل حال طعام است فتدبر و مماثله را معیاری باید و معتبر
عادة اهل حجاز است در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم هرچه دران عصر مکیل بود مانند حنطه مماثله او آنست که در کیل مساوی باشد
اگرچه در وزن تفاوتی داشته باشد و هرچه دران عصر موزون بود مانند ثمن معتبر دران وزن است و از حدیث سعد بن ابی وقاص
که در نهی از بیع رطب برطب آمده است معلوم میشود که معتبر مماثله در وقت کمال شیء است یعنی وقت رسیدن او بحالتی که بنی آدم آنرا
از ان چیز میخواهند و مقاصد جزئیه برای اغراض طاریه قلیلة الوقوع اعتبار ندارد پس کمال حنطه و شعیر وقت یبس و نقاوه است
و وقت کمال رطب و عنب وقت تمر و زبیب است الا رطبی و عنبی که تمر و زبیب نمی شود پس آن فروخته نشود اصلا بجهت مجهول بودن
و در قولی مماثله این نوع در حال رطبیة و عنبیة معتبر است و اگر عادات مختلف باشند مثل سمسم که خورده میشود و روغن نیز گرفته میشود
پس معتبر مماثلت است در حالتی از ین دو حالة و جنس دانسته میشود باتحاد اسم و اتحاد مقاصد و اختلاف جنس دانسته
باختلاف اصول مانند دقیق حنطه و دقیق شعیر و دهن سمسم و زیت و مماثلة آنچه آتش در وی اثر کرده است بطبخ یا قلی معتبر نیست
و قیه باقیه زیرا که مماثلت در هر چیز در کار نیست و مماثلت معتبر در چیزی نیست که مراد بنی آدم باشد و آن عاده مستمره باشد در میان
ایشان **باب** قال بعضهم لا تبیع الحنطة بالشعیر الا مثلا بمثل گفت بعضی فقها نفروشند گندم را با جو الا همو زن یکدیگر **مالک**

انه بلغه ان سلیمن بن یسار قال فنی علف حمار سعد بن ابی وقاص فقال لغلامه خذ من حنطة اهلك فابتع بها شعیرا ولا تأخذ
الا مثله سلیمان بن یسار گفت که آخر شد علف دراز گوش سعد بن ابی وقاص پس گفت سعد بن ابی وقاص غلام خود را که بگیر
از گندم اهل خانه خود پس خرید بکن بآن جو را و مگیر الا همو زن او **مالك** عن نافع عن سلیمن بن یسار انه اخبره ان عبد الر

بن الاسود بن عبد يغوث حتى علف دابته فقال لغلامه خذ من حنطة اهلك طعاما فابتع بها شعيرا ولا تاخذ الا مثله

سلیمان بن یسار خبر داد نافع را که هر آئینه عبد الرحمن بن اسود بن عبد یغوث تمام شد علف دابه او پس گفت غلام خود را که بگیر از گندم

خانهٔ خود قدر طعامی پس خرید بکن بدل آن جو را و مگیر الا همو زن او **مالك** انه بلغه عن القاسم بن محمد عن ابن معيقيب الدوسي

مثل ذلك قاسم بن محمد از ابی معیقیب دوسی مانند این روایت کرد مترجم گوید تعقیب کرده اند این حدیث وا ذا اختلفت الاجناس

فبيعوا كيف شئتم رواه مسلم پس وقتیکه مختلف شوند اجناس پس بفروشید هر قسم که خواهید و اکثر علما بر همین متفق اند والله اعلم

باب يجوز ان يحتال للخلاص من الربوا ببيع مستانف و قبض يتخللان فی ذلك جایز ست حیله کردن برای خلاصی از ربا

بفروختن از سر نو و قبض بدلین درین بیع که این بیع و قبض در میان آیند مابین مبادله جنسین **مالك** عن عبد المجيد بن

سهيل بن عبد الرحمن بن عوف عن سعيد بن المسيب عن ابي سعيد الخدري وعن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم

استعمل رجلا على خيبر فجاءه بتمر جنيب فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اكل تمر خيبر هكذا فقال لا والله يا رسول الله

انا لناخذ الصاع من هذا بالصاعين والصاعين بثلاثة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تفعل بع الجمع بالدراهم

ثم ابتع بالدراهم جنيبا رسول الله صلی الله علیه وسلم عامل ساخت مردی را بر خیبر پس آمد آن مرد پیش آنحضرت صلعم تمر جنیب را و آن

بهترین اقسام تمر ست پس فرمود او را آنحضرت صلعم آیا همه خرما خیبر اینچنین ست پس گفت آن مرد نه قسم بخدا یا رسول الله هر آئینه ما

میگیریم یکصاع از قسم جنیب بدو صاع از غیر آن و می گیریم دو صاع به سه صاع از غیر آن پس فرمود آنحضرت صلعم اینچنین بیع مکن

بفروش جمع را و جمع خرما مجموع از اصناف ردیه را گویند بمقابله دراهم بعد ازین خرید بکن بدراهم قسم جنیب را **مالك** عن

زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار انه قال قال رسول الله صلعم التمر بالتمر مثلا بمثل فقيل له ان عاملك على خيبر ياخذ الصاع

بالصاعين فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ادعوه لي فدعوه له فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اتاخذ الصاع بالصاعين فقال

يا رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يبيعوني الجنيب بالجمع صاعا بصاع فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بع الجمع بالدراهم ثم ابتع

بالدراهم جنيبا رسول الله صلعم فرمود فروخته شود خرما بمقابله خرما و زن را با همو زن پس گفته شد در خدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

هر آئینه عامل شما بر خیبر میگیرد یکصاع بمقابله دو صاع پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم طلبید آن عامل را پیش من پس طلبیدند

او را برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس فرمود او را آنحضرت صلعم آیا میگیری یکصاع را بدو صاع پس گفت آن عامل یا رسول الله

نمیفروشند بدست من جنیب با جمع باین حساب یکصاع بمقابله یکصاع پس فرمود آنحضرت صلعم بفروش جمع را بدراهم بعد از آن

خرید کن بدراهم جنیب را والجنيب نوع من التمر وهو اجود تمورهم والجمع هو الدقل ويقال هو اخلاط ردية من التمر مترجم گوید ازینجا معلوم شود

که اگر کسی تحصیل نفع که در ربا منظور ست مقصود باشد و آن از العقد صحیح مستقل حاصل کند جایز باشد و نظر کرده نشود بآن قصد

٣٢٩

قال الشافعي لا باس به و قال ابو حنيفة ... من اجله لا يجوز والجنيب نوع من التمر وهو اجود تمورهم والجمع الدقل ويقال هو اخلاط ردية من التمر

وتشبیه داده شود او را بربا و این قاعده از امهات قواعد است هزاران مسائل خلافیه بران متفرع است شافعی صورت عقد را غالبا نظر کرده است

و مالک قصد عاقد را و ابوحنیفه گاهی صورت عقد را و گاهی قصد عاقد را و لهذا امام الحرمین و امام غزالی گفته که ابوحنیفه حرم لشافعی دو

و الله اعلم و آنچه برین فقیر ظاهر ساختند درین باب آنست که آنحضرت صلعم دو علم را تلقین فرمود علم شرایع و علم مصالح و مواخذه بهر دو

خبر داد لکن شرایع منضبط تر است و در امر معروف و نهی منکر و باز خواست ولاة و حکام همان را اعتبار کرده اند و مصالح روح

شرایع و خفی الحکان است فیما بینه و بین الله از ان باز خواست میشود و شرایع گاهی مقصود از ان تشبیح ساختن مصالح است

بصورة معلومة تا باز خواست ظاهر بآن متعلق شود و گاهی مقصود از ان قطع رسم فاسد است از عالم نه آنکه در هر فردی مصلحتی

یا مفسده بود باشد و الله اعلم پس حیلها اگر عقد صحیح باشد باعتبار علم شرایع مواخذه نیست و باعتبار علم مصالح تفصیل است اگر مفسده

نرسانید مواخذه نیست و اگر رسانید و آنرا بقصد جراءة بر شرع کرده است مواخذه خواهد شد **باب** النهي عن بيع الرطب بالتمر

باب در بیان منع از فروختن خرما تر با خرما خشک **مالك** عن عبد الله بن يزيد ان زيدا ابا عياش اخبره انه سال سعد بن

ابي وقاص عن البيضاء بالسلت فقال له سعد ايتهما افضل فقال البيضاء فنهاه عن ذلك وقال سعد سمعت رسول الله صلى الله

عليه وسلم يسال عن اشتراء التمر بالرطب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اينقص الرطب اذا يبس فقالوا نعم فنهى عن ذلك ابو عياش

سوال کرد سعد بن ابی وقاص را از بیع بیضا که فروخته شود بسلت بیضا نام قسمی است از گندم که سفید و نرم میباشد و سلت جو

مشابه جو که پوست بران نباشد و آنرا جو برهنه گویند و بعضی گفتند مراد از بیضا اینجا سلت تر است قبل از آنکه خشک شود و بغوی

و این الیق است یعنی حدیث و الله اعلم پس گفت او را سعد کدام یک ازین دو بهتر است پس گفت ابو عیاش بیضا بهتر است پس

نهی کرد او را ازین بیع و گفت سعد ابن ابی وقاص من شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال کرده میشد او را از خرید کردن

خرما خشک بخرما تر پس فرمود آنحضرت صلعم آیا ناقص میشود رطب وقتیکه خشک میشود پس گفتند آری ناقص میشود پس نهی فرمود

ازین بیع مترجم گوید بحدیث اصل است در آنکه جایز نیست بیع چیزی از مطعومات بجنس آن که یکی از ان تر باشد و دیگر خشک

مانند بیع رطب بتمر و بیع عنب بزبیب و بیع گوشت پخته با گوشت خام و در قول آنحضرت صلعم اینقص الرطب اذا یبس تنبیه است بر علت

حکم و همین است قول اکثر علما و میل شافعی و مالک و صاحبین همین طرفست و جایز داشته است ابوحنیفه تنها **باب** بيع

الحيوان بالحيوان در بیان فروختن جانور با جانور **مالك** عن صالح بن كيسان عن حسن بن محمد بن علي بن ابي طالب ان علي بن

ابي طالب باع جملا له يدعى عصيفيرا بعشرين بعيرا الى اجل علی بن ابی طالب رضی الله عنه فروخت شتری که او را نام او بود

خوانده میشد آن شتر را عصیفیر مقابله بیست شتر تا میعادی یعنی بوعده ثانی **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر اشترى

راحلة باربعة ابعرة مضمونة عليه يوفيها صاحبها بالربذة عبد الله بن عمر خرید کرد شتر سواری را مقابله چهار شتر لازم کرده

بر خود کرد رسا تد آن شتران را صاحب تنہا در ربذه **مالك** انه سال ابن شهاب عن بيع الحيوان اثنين بواحد الى اجل فقال

لا باس بذلك امام مالک سوال کرد ابن شہاب را از فروختن جانور دو جانور بمقابلہ یکی تا میعادے پس گفت ابن شہاب ہیچ باک

نیست باین مترجم گوید فروختن یک جانور بمقابلہ دو جانور خواہ یک جنس باشند خواہ اجناس مختلفہ در صورت حاضر بودن مبیع و ثمن

درست ست و مذہب فقہا ہمین ست الا سعید بن المسیب کہ بتحریم این بیع رفتہ ست در حیوان ماکول اللحم در صورتیکہ اشترا برای ذبح

باشد اگرچہ جنس مختلف باشد و شاید قیاس کردہ ست آنرا بر طعام و اما بیع الحیوان بالحیوان نسیئۃ پس در پیش شافعی جمیع شقوق

آن درست ست و اتحاد جنس و اختلاف آن و بودن حیوان از ماکولات و نبودن آن و یکے را مقابل یک فروشد یا یکے را مقابل دو

و در پیش ابو حنیفہ این بیع جایز نیست واللہ اعلم **باب** بيع اللحم بالحيوان در بیان حکم فروختن گوشت بمقابلہ جانور **مالك**

عن زيد بن اسلم عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع الحيوان باللحم آنحضرت صلعم منع فرمود از خرید کردن

حیوان بمقابلہ گوشت **مالك** عن داود بن حصين انه سمع سعيد بن المسيب يقول من ميسر اهل الجاهلية بيع اللحم بالشاة والشاتين

داود بن حصین شنید سعید بن المسیب را کہ میگفت از قمار اہل جاہلیت ست فروختن گوشت در بدل یک بز یا دو بز **مالك** عن

ابي الزناد عن سعيد بن المسيب انه كان يقول نهي عن بيع الحيوان باللحم قال ابو الزناد فقلت لسعيد بن المسيب ارايت رجلا اشترى

شارفا بعشرة شياه فقال سعيد ان كان اشتراها لينحرها فلا خير في ذلك قال ابو الزناد وكل من ادركت من اهل العلم ينهون

عن بيع الحيوان باللحم قال ابو الزناد وكان يكتب في عهود العمال في زمان ابان بن عثمان وهشام بن اسمعيل ينهون عن ذلك

سعید بن المسیب میگفت کہ نہی کردہ شد از بیع حیوان بمقابلہ گوشت گفت ابو الزناد پس گفتم سعید بن المسیب را خبر دہ مرا از مردیکہ خرید کرد

اشتر پیری بمقابلہ دہ بز پس گفت سعید بن المسیب اگر خرید کرد آنرا تا نحر کند او را پس خیر نیست درین خرید و فروخت گفت ابو الزناد

و ہر کسی را کہ دریافتم من از اہل علم منع میکردند از فروختن حیوان با گوشت گفت ابو الزناد نوشتہ میشد در عہد نامہا بر عاملان در زمان

ابان بن عثمان و ہشام بن اسمعیل کہ منع بکنند مردمانرا از این بیع و شرا **مسئلہ** در فروختن لحم بمقابلہ حیوان اختلاف ست جماعتی

بتحریم آن قائل اند و الیہ ذہب الشافعی بحدیث ابن المسیب آن حدیث ہر چند مرسل ست لیکن چون بعمل صحابہ قوت یافت عمل بآن

واجب گشت و لہذا شافعی مرسلات ابن المسیب را با متصلات دیگران ہموزن میشمارد و جماعۂ دیگر باباحۃ آن قایل اند و الیہ ذہب ابو حنیفہ

و اصحابہ و اختارہ المزنی من اصحاب الشافعی زیرا کہ حیوان از ربویات نیست بدلیل آنکہ یک حیوان را بمقابلہ دو حیوان فروختن

پس بیع لحم بحیوان بیع ربوی ست با غیر ربوی با وجود احتمال زیادہ و نقصان جایز ست و در شرح وقایہ مذکور ست کہ ہرگاہ

حیوان را بلحم حیوان بفروشند و ہر دو متحد الجنس باشند پس این بیع درست نیست مگر در صورتیکہ لحم اکثر باشد از لحم حیوان

زیرا کہ زاید در مقابلہ سقط واقع شود و ہمین ست محمل حدیث نزدیک الشیان مترجم گوید احسن نزدیک فقیر آنست کہ این حدیث را محمل دیگر ست

مثلا شخصی قصاب را گوید که چه قدر گوشت ازین گوسفند حاصل شود و قصاب گوید بیست رطل پس این شخص گوید که این گوسفند را مقابله
بیست رطل از لحم بگیر اگر زیاده ازین بر آید پس آن از ان تست و اگر کم بر آید نیز از آن تست و این نوعی است از قمار در بعضی صورت
حدیث موافق قیاس است والله اعلم **باب** تحریم بیع المزابنة والمحاقلة حرام است بیع مزابنه و بیع محاقله و آن بیعی است که امروز
اهل دیار ما آن را اجاره میگویند شخصی را زراعتی باشد یا باغی از خرمایان و شخصی دیگر بیاید و آن را تخمین کند در دل خود و بگوید بیش
صاحب آن مال و بگوید این زراعت را یا رطب را اینقدر خرص میشود پس زراعت یا رطب را بمن ده و اینقدر حب خشک از کاه جدا
ساخته و خرمای خشک کرده بتو دهم پس هر دو راضی شوند و با یکدیگر داد و ستد نمایند و این حرام است و علت نزدیک شافعی ربا است
و نزدیک مالک قمار **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلعم نهی عن المزابنة والمزابنة بیع الثمر بالتمر کیلا و بیع الکرم
بالزبیب کیلا رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از مزابنه و مزابنه فروختن ثمر است به تمر یعنی خرمای تر بخرمای خشک و بیع انگور
بمویز بشرط کیل یعنی بقدر پیمانه او **مالک** عن داود بن الحصین عن ابی سفیان مولی ابن ابی احمد عن ابی سعید الخدری ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم نهی عن المزابنة والمحاقلة والمزابنة اشتراء الثمر بالتمر فی رؤس النخل والمحاقلة کراء الارض بالحنطة رسول الله صلعم
منع فرمود از مزابنه و محاقله و معنی مزابنه خرید کردن خرمای تر است بخرمای خشک و آن خرمای تر در سر خرمایان استاده باشد
و محاقله بکرایه گرفتن زمین است بگندم **مالک** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن المزابنة
والمحاقلة والمزابنة اشتراء الثمر بالتمر والمحاقلة اشتراء الزرع بالحنطة قال ابن شهاب فسألت سعید بن المسیب عن استکراء الارض
بالذهب والورق فقال لا بأس بذلک رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود از مزابنه و محاقله و معنی مزابنه خرید کردن
خرمای تر است بخرمای خشک و محاقله خرید کردن زراعت است بگندم گفت ابن شهاب پس سوال کردم سعید بن المسیب را
از کرایه گرفتن زمین بزر و نقره پس گفت هیچ باکی نیست بآن قال مالک ونهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن المزابنة
وتفسیر المزابنة ان کل شیء من الجزاف الذی لا یعلم کیله ولا وزنه ولا عدده ابتیع بشیء مسمى من الکیل او الوزن او العدد
وذلک ان یقول الرجل للرجل یکون له الطعام المصبر الذی لا یعلم کیله من الحنطة او التمر او ما اشبه ذلک من الاطعمة
او یکون للرجل السلعة من الحنطة او النوى او القضب او العصفر او الکرسف او الکتان او القز او ما اشبه ذلک من
السلع لا یعلم کیل شیء من ذلک ولا وزنه ولا عدده فیقول الرجل لرب تلک السلعة کل سلعتک هذه او مر من
یکیلها او زن من ذلک ما یوزن او اعدد منها ما کان یعد فما نقص من کذا وکذا صاعا لتسمیة یسمیها او وزن کذا وکذا
رطلا او عدد کذا وکذا فما نقص من ذلک فعلی غرمه حتى اوفیک تلک التسمیة فما زاد على تلک التسمیة فهو لی ضمنت ما نقص من ذلک
على ان یکون لی ما زاد فلیس ذلک بیعا ولکنه المخاطرة والغرر والقمار یدخل هذا لانه لم یشتر منه شیئا بشیء اخرجه ولکنه ضمن له ما سمی من

يشك داود قال خمسة اوسق او دون خمسة رسول الله صلعم رخصت داد در بيع عريه بمقدار خرص او در كم از پنج وسق يا گفت در پنج وسق

شك كرد داود كه پنج وسق گفت يا كم از پنج وسق معنى عريه نزد شافعى و جمهور اهل حديث اينست كه بفروشد رطب را بر سر درختان بتقدير

خرص بمثل از خرما خشك در كم از پنج وسق و در عريه رخصت حاصل شده است بسبب حاجت اهل مدينه بخوردن رطب و بفروختن

باغها خود بدست ديگران بزر و نقره **باب** من باع نخلا قد ابرت فثمرها للبائع الا ان يشترط المبتاع هر كه فروخت

خرما كه تابير كرده شده است پس ثمر آن از آن بايع است مگر آنكه شرط بكند مشترى **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من باع نخلا قد ابرت فثمرها للبائع الا ان يشترط المبتاع رسول الله صلعم فرمود كسيكه

فروخت درخت خرما كه تابير كرده شده است پس ثمر آن از آن بايع است مگر آنكه شرط بكند مشترى مترجم گويد نزد يك شافعى

ثمر در بيع شجر داخل نمى شود الا آنكه ثمر را نيز با شجر بيع كرده باشد و نزديك ابو حنيفه طلع نيز در مطلق بيع داخل نمى شود

قياسا على الثمر و على الزرع فى بيع الارض و مفهوم مخالف حديث يعنى قوله نخلا قد ابرت حجت نيست براى شافعى ابرت النخل

وابرتها فهى مابورة و مؤبرة اذا لقحتها و معنى تلقيح آنست كه خوشه نر را بر خوشه ماده بر افشانند **باب** النهى عن بيع الثمار

حتى يبدو صلاحها باب در منع از بيع بار درختان تا آنكه ظاهر شود صلاح آنها يعنى از آفاتيكه به بار درختان مى رسد

خلاص شود و در ابتدا پختگى در آيد **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع الثمار حتى

يبدو صلاحها نهى البائع والمشترى رسول الله صلعم نهى فرمود از فروختن بار درختان تا آنكه ظاهر شود خوبى حال آنها منع كرد

فروشنده را از فروختن و خريد كننده را از خريدن **مالك** عن حميد الطويل عن انس بن مالك ان رسول الله صلعم نهى عن بيع

الثمار حتى تزهى قالوا يا رسول الله وما تزهى قال حين تحمر او تصفر و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارايت اذا منع الله الثمرة

فبم ياخذ احدكم مال اخيه رسول الله صلعم منع فرمود از فروختن بار درختان تا آنكه خوش رنگ شود گفتند يا رسول الله

و چه مراد است از تزهى فرمود وقتيكه سرخ شود يا زرد شود و فرمود رسول الله صلعم آيا ديدى اگر نه دهد خدا تعالى بار درختان را پس

براى چه ميگيرد يكى از شما مال برادر خود را **مالك** عن ابى الرجال محمد بن عبد الرحمن بن حارثة عن امه عمرة بنت عبد الرحمن

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع الثمار حتى تنجو من العاهة رسول الله صلعم منع فرمود از فروختن بار درختان تا آنكه

خلاص شود از مصيبت يعنى بجايى رسد كه بعد از آن در عادت ضررى نمى رسد **مالك** عن ابى الزناد عن خارجة بن زيد

بن ثابت عن زيد بن ثابت انه كان لا يبيع ثماره حتى تطلع الثريا زيد بن ثابت نمى فروخت بار درختان خود را تا آنكه طلوع كند

ثريا يعنى از آفتاب دور شود و قبل از آفتاب طلوع كند و اين مدتى است كه در عادت مصيبت بعد از آن نمى رسد **مالك**

انه بلغه ان محمد بن سيرين كان يقول لا تبيعوا الحب فى سنبله حتى يبيض محمد بن سيرين ميگفت مفروشيد بيع غله را در خوشه

آن تا آنکه سفید شود وقال مالك والامر عندنا فی بیع البطیخ والقثاء والخربز والجزر ان بیعه اذا بدا صلاحه حلال جایز ثم یکون

للمشتری ما ینبت حتی ینقطع ثمره ویهلك ولیس فی ذلك وقت موقت وذلك ان وقته معروف عند الناس وربما دخلته العاهة

فقطعت ثمرته قبل ان یاتی ذلك الوقت فاذا دخلته العاهة بجایحة تبلغ الثلث فصاعدا كان ذلك موضوعا عن الذی ابتاعه

گفت مالك امر مقرر نزدیك ما در فروختن تربوز وخیار وخربزه وجزر آنست که فروختن آن چون ظاهر شود خوبی حال او حلال

درست ست وبعد از فروختن از ان هرچه برآید از مشتری ست تا وقتی که موسم آن منقطع شود وشجر هلاك گردد ونیست درینباب

وقت معین واین بنابران ست که وقتش معروفست نزدیك مردمان وبسا اوقات میرسد او را آفتی ومنقطع میشود ثمر آن

قبل از گذشتن موسم پس چون برسد او را آفتی بقدر نقصان سیوم حصه یا زیاده از ان پس انقدر را وضع باید کرد از ثمن

مشتری انتهی النخل احمر واصفر العاهة الآفة التی تصیب الزرع والثمار مترجم گوید رضی الله عنه حکمت درین نهی آنست که ثمر

پیش از ظهور صلاح منتفع به نیست ودر انتظار پختگی غرر ست زیرا که بسیار ست که عارضه پیش می آید وآن ثمار برهم خورد پس

بملاحظه این حکمت تعیین مراد از حدیث میتوان کرد پس میگوئیم که بیع ثمار چند نوع میشود قبل از بدو صلاح وبعد از ان ومنفرد

از شجر وهمراه شجر وشرط قطع وشرط بقا تا ادراك ومطلق از شرط ودر وقت قطع منتفع به باشد یا نه ومنهی قبل از بدو صلاح است

اگر منفرد از شجر باشد نه تابع شجر مگر آنکه شرط قطع کند ودر آنوقت منتفع به باشد مانند غوره انگور که برای تحمیض مطلوب میشود

که درین صورت غرر نیست وانتفاع متحقق است ودر حدیث ابن عمر نزدیك مسلم آمده نهی عن بیع السنبل حتی یبیض وان الفا جفا

میکند که بعد ابیضاض صحیح باشد وهمانست قول قدیم شافعی ووارد نمی شود که مبیع معلوم نیست زیرا که طرق علم مختلف ست

واهل این شان از ورای سنبله حال زرع می شناسند پس حکم او حکم رمان ست که در قشر میتوان فروخت والله اعلم ودر حدیث

مذکور شد که علامت بدو صلاح لون حمرة وصفرة ست وآن مخصوص ست بچیزیکه نزدیك پختگی متلون میشود وچیزیکه متلون نمیشود

مانند حمره را قایمت باید کرد وآن لموه ست یعنی بآب پر شدن ومنتهی پختگی بودن ومراد از بدو صلاح بدو صلاح بعض ازانست

اگرچه کم باشد زیرا که غرض معرفه نجاه اوست از عاهات نه وجود پختگی پس اگر طلوع ثریا در قطری که بیع آنجا متحقق شده است

مجرب باشد در رفع عاهات آنرا نیز اعتبار توان کرد اگرچه درین بستان مثلا حمرة وصفرة نیامده باشد کذا استنبط من

احادیث الباب والله اعلم

باب وضع الجایحة

باب در بیان ساقط کردن بعض از ثمن بسبب مصیبتی که بثمار رسد یعنی اگر بعد بیع

وبدو صلاح آفتی برسد مانند ژاله یا برف پس بقدر آن مالك از ثمن کم کنند مالك عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن عن امه عمرة

بنت عبد الرحمن انه سمعها تقول ابتاع رجل ثمر حائط فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فعالجه وقام فیه حتی تبین له

النقصان فسأل رب الحائط ان یضع له وان یقیله فحلف ان لا یفعل فذهبت ام المشتری الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

فذکرت ذلک له فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم تألی ان لا یفعل خیرا فسمع ذلک رب الحائط فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم

فقال یا رسول الله هو له عمره بنت عبد الرحمن گفت خرید کرد مردی بار درختان باغی در زمان رسول الله صلعم پس کار کرد در آن

و تدبیر نمود آنرا تا آنکه ظاهر شد او را نقصان پس سوال کرد از خداوند باغ که ساقط کند چیزی از ثمن برای او یا فسخ بیع کند پس او

پس سوگند خورد صاحب باغ که فسخ بیع نکند این را پس رفت مادر مشتری پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد این ماجرا پیش

آنحضرت صلعم پس فرمود آنحضرت صلعم سوگند خورده است این شخص که نکند کار نیک پس شنید این سخن را خداوند باغ پس آمد پیش

آنحضرت صلعم پس گفت یا رسول الله مطلوب او راست یعنی راضی شدم بیکی ازین دو چیز **مالک** انه بلغه ان عمر بن عبد العزیز

قضی بوضع الجائحة خبر رسید بامام مالک که عمر بن عبد العزیز حکم کرد باسقاط کردن بسبب مصیبت سماوی گفت ابو حنیفه و شافعی

در جدید گفته اند که وضع جائحه مستحب است زیرا که در حدیث دیگر آمده است فبم یاخذ احدکم مال اخیه و این در صورتی است که وضع

جائحه نباشد و احمد و شافعی در قدیم گفته اند که واجب است و مالک گفته است که وضع کرده شود وجوبا در سیوم حصه یا زیاده

ازان یعنی اگر هلاک حصه سیوم یا زیاده ازان باشد مترجم گوید رضی الله عنه بر صاحب بستان واجب است سقی و غیر آن تا آنکه

ثمار بکمال پختگی رسد بعد ازان واجب است تخلیه میان او و درمیان بستان پس اگر عیبی بسبب تفریط در سقی بهم رسد مشتری را خیار

ثابت است و اگر نقصان بجهة آفت سماویه رو داد مقتضای اختلاف احادیث بابیات از شافعی دو قول آمده است استحباب وضع جائحه

و وجوب آن و از وجوب مخرج میشود که مبیع از ضمان بایع است و از استحباب مخرج میشود که مبیع از ضمان مشتری است و شافعی

در جدید میل باستحباب کرده است **باب** لا یجوز بیع ما لیس عندنا الا ان یکون بیع السلم وصفا جایز نیست فروختن

چیزیکه نیست در پیش بایع معین مگر آنکه باشد بیع سلم **مالک** انه بلغه ان رجلا اراد ان یبتاع طعاما من رجل الی اجل

فذهب به الرجل الذی یرید ان یبیعه الطعام الی السوق فجعل یریه الصبر و یقول له من ایها تحب ان ابتاع لک فقال المبتاع

اتبیعنی ما لیس عندک فأتیا عبد الله بن عمر فذکرا ذلک له فقال عبد الله بن عمر للمبتاع لا تبتع منه ما لیس عنده

و قال للبایع لا تبع ما لیس عندک امام مالک رسید که مردی خواست که خرید کند طعامی را از مردی بثمن آن وعده کرده تا میعادی

پس برد او را آنمرد که میخواست که بفروشد باو طعام را بسوی بازار پس شروع کرد که مینمود او را تودها و میگفت او را

از کدامی توده دوست میداری که خرید کنم برای تو پس گفت مشتری آیا میفروشی بدست من آنچه نیست نزد تو پس آمدند

پیش عبد الله بن عمر پس ذکر کردند این ماجرا پیش او پس گفت عبد الله بن عمر خرید کننده را که خرید مکن از وی آنچه نیست نزد او

و گفت فروشنده را که مفروش بدست او آنچه نیست نزدیک تو الصبر جمع صبرة بضم الصاد و **مالک** عن یحیی بن سعید انه

سمع جمیل بن عبد الرحمن المؤذن یقول لسعید بن المسیب انی رجل ابتاع من الارزاق التی تعطی الناس بالجار ما شاء الله

ثم اريد ان ابيع الطعام المضمون علي الى اجل فقال له سعيد اتريد ان توفيهم من تلك الارزاق التي ابتعت فقال نعم فنهاه عن ذلك

جميل بن عبد الرحمن گفت سعيد بن المسيب را که من مردی ام که خرید میکنم از عطاها ئیکه داده می شود مردمان را در قریه که مسمی بجار

است قدریکه خدا تعالی خواسته است بعد از ان میخواهم که بفروشم طعام را که در ذمه است بر من تا میعادی پس گفت او را سعید آیا میخواهی

که ایفا کنی ایشان را از عطاها که خرید کرده آنرا گفت آری پس منع کرد او را سعید بن المسیب از ین بیع **باب لا یجوز بیع طعام اشتراه**

قبل قبضه جایز نیست فروختن طعامیکه خرید کرده باشد پیش از انکه قبض کند آنرا **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان

رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ابتاع طعاما فلا یبیعه حتی یستوفیه رسول الله صلعم فرمود هر که خرید کرد طعامی را پس باید که

نفروشد آنرا تا آنکه قبض کند او را **مالک** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ابتاع

طعاما فلا یبیعه حتی یقبضه رسول الله صلعم فرمود هر که خرید کند طعامی پس باید که نفروشد آنرا تا آنکه قبض کند آنرا **مالک** عن نافع

عن عبد الله بن عمر انه قال کنا فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم نبتاع الطعام فیبعث علینا من یامرنا بانتقاله من المکان الذی

ابتعناه فیه الی مکان سواه قبل ان نبیعه عبد الله بن عمر گفت بودیم ما در زمان رسول الله صلعم که خرید میکردیم طعام را پس آنحضرت صلعم

می گماشت بر ما کسی را که بفرماید بنقل کردن طعام از جائیکه خرید کرده بودیم آنجا بسوی جای دیگر بجز آن پیش از انکه نفروشیم آنرا

غرض از نقل انست که خیار مجلس تمام شود و قبض بوجود آید **مالک** عن نافع ان حکیم بن حزام ابتاع طعاما امر به

عمر بن الخطاب للناس فباع حکیم الطعام قبل ان یستوفیه فبلغ ذلک عمر بن الخطاب فرده علیه وقال لا تبع طعاما

ابتعته حتی تستوفیه حکیم بن حزام خرید کرد طعامی را که عمر بن الخطاب امر کرد بدادن آن مردمان را پس فروخت حکیم آن طعام را

پیش از آنکه قبض کند پس رسید این خبر بعمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر این بیع را بر حکیم و گفت مفروش طعامی که خرید

کرده باشی پیش از آنکه قبض کنی آنرا **مالک** انه بلغه ان صکوکا خرجت للناس فی زمان مروان بن الحکم

من طعام الجار فتبایع الناس تلک الصکوک بینهم قبل ان یستوفوها فدخل زید بن ثابت ورجل من اصحاب رسول الله

صلی الله علیه وسلم علی مروان بن الحکم فقالا اتحل بیع الربوا یا مروان فقال اعوذ بالله وما ذاک فقالا هذه الصکوک تبایعها

الناس ثم باعوها قبل ان یستوفوها فبعث مروان الحرس یتبعونها ینتزعونها من ایدی الناس ویردونها الی اهلها

خبر رسید بامام مالک که براتها بر آمدند برای مردمان در زمان مروان بن الحکم از طعام جار و جار دیهی است بر ساحل دریا که

کشتی آنجا فرود می آرند پس با یکدیگر خرید و فروخت میکردند مردمان آن براتها را در میان خویش پیش از آنکه قبض کنند

پس داخل شد زید بن ثابت و شخصی دیگر از صحابه آنحضرت صلعم بر مروان بن الحکم پس هر دو گفتند آیا حلال میکنی بیع ربا را

ای مروان پس گفت مروان پناه میگیرم بخدا چیست این سوال پس گفتند این براتهاست که خرید کردند آنرا مردمان

بعد از آن نفروختند آنرا پیش از آنکه قبض کنند پس فرستاد مروان بپاد ها را که تجسس کردند برابها را می کشیدند آنرا از دست مردمان

ودو میکردند آنرا بسوی خداوندان آن **مالك** عن موسى بن ميسرة انه سمع رجلا يسال سعيد بن المسيب فقال انى رجل ابيع

بالدين فقال سعيد لا تبع الا ما آويت الى رحلك موسى بن ميسره شنید از شخصی که سوال می کرد سعید بن المسیب را پس گفت آن شخص من

مردی ام که میفروشم بدین یعنی بنسیه میفروشم پس گفت سعید بن المسیب مفروش الا چیزی که جا داده باشی آنرا بسوی رحل و

خانه خود یعنی در قبض و تصرف خود آورده باشی آنرا **مالك** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه قال سمعت عبد الله بن عباس

يسال عن رجل اسلف فى سبائب فاراد بيعها قبل ان يقبضها فقال عبد الله بن عباس تلك الورق بالورق وكره ذلك شخصی سوال کرد عبد الله

بن عباس را از حکم کسیکه قرض داد در سبائب که قطعهای جامه است پس خواست که بفروشد آنرا پیش از قبض آن پس گفت عبد الله

بن عباس این فروختن نقره عوض نقره است یعنی شبیه بربا نقد است و مکروه داشت این بیع را قال مالك الامر المجتمع عليه عندنا

الذى لا اختلاف فيه انه من اشترى طعاما بُرًّا او شعيرا او سُلْتًا او ذُرَةً او دُخْنًا او شيئا من الحبوب القطنية او شيئا مما يشبه

القطنية مما تجب فيه الزكوة او شيئا من الأُدُم كلها الزيت والسمن والعسل والخل والجبن واللبن والشيرق وما اشبه ذلك من الادم

فان المبتاع لا يبيع شيئا من ذلك حتى يقبضه ويستوفيه گفت مالك امریکه اجتماع واقع شده است بران نزدیک ما آنکه اختلاف نیست

دران اینست که هر که خرید کرد طعامی از گندم باشد یا جو یا جو برهنه یا ذرت یا ارزن یا چیزی از حبوب قطنیه یعنی مانند عدس و نخود

و لوبیا و آنچه مثل آن باشد که واجب میشود دروی زکوة یا چیزی از نان خورشها همه آن زیت و عسل و روغن و سرکه و پنیر و شیر و

آنچه مانند آن باشد از نان خورشها پس هر آئینه مشتری را باید که نفروشد چیزی ازین چیزها تا آنکه قبض کند و تمام در تصرف خود آرد آنرا

مترجم گوید رضی الله عنه که تفتیش علة تحریم باید کرد پس از ابن عباس درینجا ثابت شده است ولا احسب كل شئى الا مثل الطعام

وازینجا دانسته شد که علت چیزیست شامل جمیع انواع بیع را نه مخصوص بمنقول یا بما یتسارع اليه الفساد و نه بودن در دست غیر

مطلقا زیرا که دست وکیل یا غلام در حکم دست بایع است پس علة تحریم ضعف حق مشتری است در مبیع پیش از قبض و متفرع می شود

برین مسئله که مبیع پیش از قبض ضمان بایع است پس اگر تلف شود بآفة سماویه یا باتلاف بایع منفسخ میشود بیع و ساقط گردد ثمن

و اتلاف مشتری اگر دانسته کرده است قبض اوست و ورنا دانسته دو قول آمده و در اتلاف اجنبی نیز دو قول آمده و اگر معیب شد یا بآفة

سماویه یا بتعییب اجنبی یا بایع اختیار مشتری راست اگر راضی شد تمام ثمن بگیرد والا فسخ کند پس اگر اجازه بیع کرد ارش از اجنبی

بگیرد و بتعییب مشتری خیار نیست و اما اجارة و هبه و رهن مانند بیع است درین نهی یا نه دو وجه آمده و اگر مبیع در ید غیر بایع باشد

بودیعت یا شرکت یا قراض یا عاریة یا ماخوذ بسوم یا مانند آن بیع جایز است زیرا که حق بایع در مبیع کامل است بار تجدید قبض که

مدار نهی و اباحة است باید کرد پس چون بعرف رجوع میکنیم قبض هر چیزی جداست پس قبض عقار تخلیه اوست برای مشتری و تمکین او

البائع ... يجب تسليم ... المبيع ... ٣٠٨

درہم طعام را پس گفت سعید [illegible] مکن و لکن بده تو یکدرہم و بگیر باقی آنرا طعام **باب** النهي عن بيع حبل الحبلة وعن بيع المضامين
والملاقيح باب در منع کردن از فروختن حبل الحبلہ را و فروختن بچه که در شکم شتر ماده باشد و فروختن انچه در پشت شتران
باشد **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع حبل الحبلة وكان بيعا يتبايعه اهل
الجاهلية كان الرجل يبتاع الجزور الى ان تنتج الناقة ثم تنتج التي في بطنها رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فرمود از بیع
حبل الحبلة و بیع حبل الحبلة بیعے بود که معامله میکردند آن اہل جاہلیه مرد خرید میکرد شتر کشتنی را موعود تا بوقت که بچه
گرفته شود از بچه که در شکم ناقه باشد و علة نہی آنست که مبیع معدوم است و معلوم نیست که این ناقه بچه زاید یا نزاید
واگر موصوف در ذمه باشد و مؤجل باین مدة بود نیز درست نباشد زیرا که اجل مجهول است **مالك** عن ابن شهاب
عن سعيد بن المسيب انه قال لا ربا في الحيوان وانما نهي من الحيوان عن ثلثة عن المضامين والملاقيح وحبل الحبلة فالمضامين
ما في بطون اناث الابل والملاقيح ما في ظهور الجمال سعید بن المسیب گفت ربا نیست در حیوان یعنی اگر یک جانور را
بدو جانور از ہمان جنس فروشند منع نیست و غیر ازین نیست که نہی کرده شد از جمله حیوان از سه چیز از مضامین
و ملاقیح و حبل الحبله پس مضامین چیزیست که در شکم ماده شتران باشد و ملاقیح چیزیست که در پشت شتران باشد مترجم گوید و ہمین است مذہب فقہا محمد بن حسن میگوید مکروه است
این بیعها و نباید که مباشره اینچنین معاملات واقع شود زیرا که از قسم غرر است و حبل الحبله بفتح المهملة والموحدة و مراد نہی ازان آنست
که این دابه بزاید پس آن زاده دوم مبیع باشد و معنی نہی درینجا آنست که آن مبیع معدوم است غیر مملوک و غیر معلوم و غیر مقدور التسلیم
یا مراد آنست که ثمن مؤجل باشد تا آنکه نتاج نتاج پیدا شود و معنی نہی آنست که اجل مجهول میباشد **باب** النهي عن ثمن الكلب ومهر
البغي وحلوان الكاهن باب در منع از فروختن سگ و از هر چیز یکه داده شود بر زنا و انچه داده شود بکاهن **مالك** عن ابن شهاب
عن ابي بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام وعن ابي مسعود الانصاري ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن ثمن الكلب ومهر البغي
وحلوان الكاهن يعني بمهر البغي ما تعطى المرءة على الزنا وحلوان الكاهن رشوته وما يعطى على ان يتكاهن رسول الله صلعم
منع فرمود از بہای سگ و اجرة قحبه و عطای کاهن مراد میداشت از اجرة قحبه چیز یکه داده میشود زن را بر زنا و حلوان کاهن رشوة
اوست و چیز یکه او را داده میشود برای آنکه کہانت کند مترجم گوید رضی الله عنه اختلاف کردند فقها در بیع کلب نزد شافعی حرام است
و نزد ابو حنیفه جایز و ضامن میشود تلف کننده آن **باب** النهي عن بيع الخمر باب در منع فروختن خمر **مالك** عن زيد
بن اسلم عن ابن وعلة المصري انه سال عبد الله بن عباس عما يعصر من العنب فقال ابن عباس اهدى رجل لرسول الله صلى الله
عليه وسلم راوية خمر فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما علمت ان الله حرمها قال لا فساره انسان الى جنبه فقال له رسول الله صلعم
بم ساررته فقال امرته بان يبيعها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذي حرم شربها حرم بيعها ففتح الرجل المزادتين حتى ذهب ما فيهما

قال محمد وهذه البيوع كلها مكروهة ولا ينبغي [illegible] لانها غرر عندنا [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حبل الحبلة وهو نتاج النتاج وعن الملاقيح والمضامين [illegible]

[illegible] يحيى بن يحيى [illegible] ابي مسعود [illegible] البغي [illegible] حلوان الكاهن [illegible]

[illegible] الشافعي [illegible] ابو حنيفة [illegible]

به بیع و قرض بهم متضمن باشد مانند آنکه گوید این متاع با تو فروختم بانیقدر بشرطآنکه انیقدر مرا قرض بدهی قال مالك وتفسير ذلك

يقول الرجل للرجل اخذ سلعتك بكذا وكذا على ان تسلفني كذا وكذا فان عقدا بيعهما على هذا فهو غير جائز فان ترك الذي اشترط

السلف ما اشترط منه كان ذلك البيع جائز گفت مالك تفسير آن اینست که بگوید مردی بشخص دیگر خرید میکنم متاع ترا بانیقدر و ان

بشرط آنکه قرض دهی مرا انیقدر و آنقدر پس اگر بستند عقد بیع را بر همین شرط پس آن جائز نیست و اگر ترک کرد کسیکه شرط کرده بود

قرض را از وی جائز ست آن بیع مترجم گوید رضی الله عنه و بر همین ست اتفاق جمهور **باب** النهي عن بيعتين في بيعة باب

در منع کردن از دو عقد که در ضمن یکعقد باشد **مالك** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه نهى عن بيعتين في بيعة رسول الله

صلی الله علیه وسلم منع فرمود از دو عقد که در ضمن یکعقد باشد **مالك** انه بلغه ان القاسم بن محمد سئل عن رجل اشترى

سلعة بعشرة دنانير نقدا او بخمسة عشر دينارا الى اجل فكره ذلك ونهى عنه قاسم بن محمد سوال کرده شد از حال مردیکه

خرید کرد متاعی را بده دینار نقد یا به پانزده دینار موعود تا مدتی پس ناپسند داشت آنرا و منع کرد ازان **باب** اذا قال

ابتع كذا حتى ابتاعه منك الى اجل وقتیکه گوید شخصی را خرید کن فلان چیز را تا خرید کنم من آنرا از تو بوعده **مالك**

انه بلغه ان رجلا قال لرجل ابتع لي هذا البعير بنقد حتى ابتاعه منك الى اجل فسئل عن ذلك عبد الله بن عمر فكرهه ونهى عنه شخصی

بشخصی دیگر گفت خرید کن برای من این شتر را بنقد تا خرید کنم از تو این را بثمن آن موعود تا مدتی پس سوال کرده شد ازین ماجرا عبد الله

بن عمر را پس مکروه داشت آنرا و منع کرد ازان مترجم گوید رضه و همین ست مذهب علما **باب** النهي عن بيع وشرط باب در منع کردن از بیع

و شرط **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه قال اما بعد فما بال رجال يشترطون

شروطا ليست في كتاب الله ما كان من شرط ليس في كتاب الله فهو باطل وان كان مائة شرط قضاء الله احق وشرط الله اوثق

وانما الولاء لمن اعتق مختصر رسول الله صلعم فرمود در خطبه اما بعد چیست حال مردمانی که شرط میکنند چیزها که نیستند در کتاب خدای تعالی

هر شرطیکه نباشد در امر خدای تعالی پس او باطل ست اگرچه صد شرط باشد حکم خدای تعالی سزاوارترست بعمل کردن و شرط

خدای تعالی محکم ترست و غیر ازین نیست که ولا برای کسی ست که آزاد کرد **مالك** عن ابن شهاب ان عبيد الله بن عبد الله

بن عتبة بن مسعود اخبره ان عبد الله بن مسعود ابتاع جارية من امرأته زينب الثقفية واشترطت عليه انك ان بعتها

فهي لي بالثمن الذي تبيعها به فسال عبد الله بن مسعود عن ذلك عمر بن الخطاب فقال عمر بن الخطاب لا تقربها وفيها

شرط لاحد عبد الله بن مسعود خرید کرد کنیزکی از زن خود زینب ثقفیه و زن او شرط کرد بر او که اگر تو بفروشی این کنیزک را

پس کنیزک ازان من ست به بهائیکه بفروشی آنرا بآن بها پس سوال کرد عبد الله بن مسعود ازین ماجرا عمر بن الخطاب را

پس عمر بن الخطاب فرمود جماع مکن با او حال آنکه در وی شرط هست برای کسی مترجم گوید همین ست مذهب اهل علم **باب** ما يجوز من

العبد بشرط الاعتاق آیا جایز ہست خرید کردن بندہ بشرط آزاد کردن **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان عائشة

ام المؤمنين ارادت ان تشتري جارية تعتقها فقال اهلها نبيعكها على ان يكون ولاءها لنا فذكرت ذلك لرسول الله

صلى الله عليه وسلم فقال لا يمنعك ذلك انما الولاء لمن اعتق حضرت عائشہ خواست کہ خرید کند کنیزکی را تا آزاد کند اہل کنیز گفتند

خداوندان آن کنیز کہ میفروشیم او را بدست تو بشرط آنکہ ولاء او برای ما باشد پس حضرت عائشہ ذکر کرد این ماجرا در پیش آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم پس فرمود آنحضرت صلعم باز ندارد ترا سخن ایشان یعنی از خریدن کنیز کہ غیر ازین نیست کہ ولا کسی راست

کہ آزاد کرد **مالك** عن يحيى بن سعيد عن عمرة في هذه القصة جاءت بريرة تستعين عائشة فقالت عائشة ان احب

اهلك ان اصب لهم ثمنك صبة واحدة واعتقك فعلت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اشتريها واعتقيها انما الولاء

لمن اعتق مختصر بریرہ آمد طلب مددگاری میکرد از حضرت عائشہ در مال کتابت پس گفت حضرت عائشہ اگر دوست دارند

خداوندان تو کہ بریزم در دامن ایشان قیمت ترا یکدفعہ و آزاد کنم ترا چنان کنم پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خرید کن

او را و آزاد کن غیر ازین نیست کہ ولا برای کسی ہست کہ آزاد کرد **باب** النهي عن بيع الغرر در منع بیعی کہ در وی فریفتن

مشتری باشد **مالك** عن ابي حازم بن دينار عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن بيع الغرر

رسول اللہ صلعم منع فرمود از بیع غرر مانند آنکہ بفروشد انچہ درین دریاست از ماہی و انچہ برین درخت شب میگذرانند

از مرغان و غیر آن از انچہ مقدور تسلیم نباشد قال مالك ومن الغرر والمخاطرة ان يعمد الرجل قد ضلت دابته او ابق غلامه

وثمن الشيء من ذلك خمسون دينارا فيقول رجل انا آخذه منك بعشرين دينارا فان وجده المبتاع ذهب من البائع ثلثون دينارا

وان لم يجده ذهب البائع من المبتاع بعشرين دينارا قال مالك وفي ذلك ايضا عيب آخر ان تلك الضالة ان وجدت لم يدر ازادت

ام نقصت ام ما حدث بها من العيوب فهذا اعظم المخاطرة قال مالك والامر عندنا ان من المخاطرة والغرر اشتراء ما

في بطون الاناث من النساء والدواب لانه لا يدرى ايخرج ام لا يخرج فان خرج لم يدر ايكون حسنا ام قبيحا ام تاما

ام ناقصا ام ذكرا ام انثى وذلك كله يتفاضل ان كان على كذا فقيمته كذا وان كذا فقيمته كذا گفت مالک از جملہ فریب دادن

و در خطر انداختن مشتری آنست کہ قصد کند مردی کہ گم شد جانور او یا گریخت غلام او و بہای چیزی ازان پنجاہ دینار است

پس بگوید مردی من میگیرم آنرا از تو بہ بست دینار پس اگر یافت آنچیز را مشتری بگم شد از بایع سی دینار و اگر نیافت آنرا

برد بایع از مشتری بیست دینار گفت مالک درین عیبی دیگر ہم ہست اگر آن جانور گم شدہ یا غلام گریختہ یافتہ شد دانستہ

نمی شود کہ زیادہ شد یا کم شد یا چہ چیز رسید او را از عیب پس این اعظم مخاطرہ ہست گفت مالک و امر کہ مسلم است نزدیک ما

کہ از جملہ مخاطرہ و غرر خرید کردن چیزیست کہ در شکم مادر است خواہ از زنان باشد خواہ از جانوران برای آنکہ دانستہ نمی شود

محتاج باشند تا بفروشند برایج وقت پس شهری میگوید او را که بگذار این متاع را تزدمن تا بفروشم آهسته آهسته یعنی بثمن غالی و تلقی رکبان آنست که شخصی ملاقات کند طایفه که می آرند متاع را بسوی شهر پس می خرد آنرا از ایشان پیش از انکه داخل شهر شوند و نرخ متاع معلوم نمایند و او را اختیار باشد اگر غبن پیدا آید **باب** النهی عن التصریة وحکم المصراة در منع از جمع کردن شیر در پستان شتر و یا بز و حکم جانور یکه جمع کرده باشند شیر پستان آنرا **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال لا تصروا الابل والغنم فمن ابتاعها بعد ذلك فهو بخیر النظرین بعد ان یحلبها ان رضیها امسکها وان سخطها ردها وصاعا من تمر

مختصر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود جمع مکنید شیر را در پستان شتران و بزها پس هر که خرید کرد جانور را که شیر در پستان وی جمع کرده باشند بعد از ین کار پس او مختیرست عمل کند به بهترین دو تدبیر بعد از آنکه بدوشد آنرا اگر پسند کرد آنرا نگاه دارد و اگر ناپسند کرد آنرا رد نماید و رد کند همراه وی یکصاع از خرما و تخصیص خرما برای آنست که از ان تر بود از گندم

مترجم گوید رضی الله عنه تصریه حرام است و حکمت در تحریم تلبیس است پس حبس با ناقه و تحمیر رخ و تسوید شعر در حق بنده مانند او باشد و در حدیث تصریه ابل و غنم واقع شده و بقر مانند اوست بغیر شبه و آیا جاریه ذات لبن نیز مانند اوست فیه وجهان اقوی نزد یک فقیر عدم حمل بر اوست زیرا که لبن درین صورت کم است که مطلوب شود و امور نادرة الوقوع را بر کثیرة الوقوع حمل نتوان کرد و ظاهر نزد یک فقیر آنست که خیار ممتد نباشد تا سه روز بحدیث مسلم فهو بالخیار ثلثة ایام و آنکه قوت دیگر مانند تمر میتوان شد زیرا که در حدیث مسلم آمده لا سمرا پس معلوم شد که ذکر تمر تصویر است نه تعیین **باب**

تحریم التطفیف فی الکیل والوزن حرام است کاستن حق کسی در پیمانه و ترازو قال الله تعالی ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون ٥ واذا کالوهم او وزنوهم یخسرون ٥ الا یظن اولئك انهم مبعوثون لیوم عظیم ٥ یوم یقوم الناس لرب العلمین ٥ وای آن کم کنندگان را وقتیکه پیموده میگیرند بر مردمان تمام میگیرند و وقتیکه پیموده میدهند ایشانرا یا سنجیده میدهند ایشانرا زیان میرسانند با ایشان آیا اعتقاد ندارند ایشان که ایشان برانگیخته خواهند شد در روز بزرگ روزیکه ایستاده شوند مردمان پیش پروردگار عالمها **مالك** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول اذا جئت

ارضا یوفون المکیال والمیزان فاطل المقام بها فاذا جئت ارضا ینقصون المکیال والمیزان فاقلل المقام بها سعید بن المسیب میگفت وقتیکه برسی بر زمینی که اهل آن تمام می پیمایند پیمانه و ترازو را پس دراز کن اقامت در ان زمین و وقتیکه برسی بر زمینی که اهل آن ناقص میسازند پیمانه و ترازو را پس کم کن اقامت را در ان یعنی تا شومی آنها بتو نرسد **باب**

النهی عن قطع الدینار والدرهم باب در منع کردن از بریدن دینار و درهم یعنی ناقص کنند بمبره وغیر آن **مالك** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یقول قطع الذهب والورق من الفساد فی الارض سعید بن المسیب میگفت که بریدن طلا

ونقره از فساد در ارض ست مترجم گوید مراد نزد فقیر از تحریم قطع دینار و درهم آنست که صورت درهم و دینار بظاهر خلل نگیرد و باقی
ماند بر هیئة اصلیه خود و وزن آن کم شود تا تفطن نکند بآن نقصان صاحب معامله والله اعلم باب النهی عن بیع العربان یعنی منع
کردن از فروختن عربان و عربان درهمی را گویند که مشتری در اول عقد به بایع بدهد بآن شرط که اگر عقد تمام شد از جمله ثمن
وضع خواهد نمود و اگر تمام نشد عطیه باشد بغیر بدل مالک عن الثقة عنده عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم نهی عن بیع العربان یعنی رسول الله صلعم منع فرمود از بیع عربان قال مالک وذلک فیما نری والله اعلم ان یشتری
الرجل العبد او الولیدة او یتکاری الدابة ثم یقول للذی اشتراه منه او تکاری منه اعطیک دینارا او درهما او اقل او اکثر
من ذلک علی انی ان اخذت السلعة او رکبت ما تکاریت منک فالذی اعطیتک من ثمن السلعة او من کراء الدابة
وان ترکت ابتیاع السلعة او کراء الدابة فما اعطیتک فهو لک بغیر شیء گفت مالک و این بیع در انچه می بینیم والله اعلم آنست
که خرید کند مردی بنده را یا کنیزکی را یا کرایه بگیرد جانوری بعد ازان بگوید بشخصی که خرید کرد از وی یا کرایه گرفت از وی میدهم
ترا دیناری یا درهمی یا کمتر ازان یا اکثر ازان برین شرط که اگر گرفتم آن متاع را یا سوار شدم چیزی را که کرایه گرفتم از وی پس آنچه
دادم ترا از قیمت متاع وضع خواهد شد یا از کرایه جانور باشد و اگر ترک کردم خریدن متاع یا کرایه جانور پس آنچه دادم ترا
پس آن ازان تست بغیر بدل چیزی مترجم گوید و برهمین اند اهل علم باب لا یکون بیع الامة المزوجة طلاقا لها و یجوز
ردها بهذا العیب یعنی شود فروختن کنیزکی که در نکاح کسی داده شد طلاق او و جائز ست رد او بآن عیب مالک عن
ابن شهاب ان عبد الله بن عامر اهدی لعثمان بن عفان جاریة ولها زوج ابتاعها بالبصرة فقال عثمان لا اقربها
حتی یفارقها زوجها فارضی ابن عامر زوجها ففارقها عبد الله بن عامر هدیه فرستاد لعثمان بن عفان کنیزکی را
و او را زوج بود خرید کرد عبد الله بن عامر او را در بصره پس گفت حضرت عثمان نزدیک نشوم باو تا آنکه جدا شود از وی
زوج وی پس راضی ساخت عبد الله بن عامر زوج او را پس جدا شد از وی مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة
بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف ابتاع ولیدة فوجدها ذات زوج فردها عبد الرحمن بن عوف
خرید کرد کنیزکی پس یافت او را خداوند شوهر پس رد کرد او را مترجم گوید و همین ست مذهب جمهور علما باب یجوز الاستثناء
فی البیع اذا کان معلوما جائز ست استثنا کردن چیزی در بیع وقتیکه باشد مستثنی معلوم مالک عن ربیعة بن ابی
عبد الرحمن ان القاسم بن محمد کان یبیع ثمر حائطه و یستثنی منه قاسم بن محمد میفروخت میوه بستان خود و مستثنا
میکرد ازان مالک عن عبد الله بن ابی بکر ان جده محمد بن عمرو بن حزم باع ثمر حائط له یقال له الافراق باربعة
آلاف درهم واستثنی منه بثمان مائة درهم تمرا محمد بن عمرو بن حزم فروخت میوه بستان از ان خود که گفته میشد او را افراق بچهار

وسهولت نمود اگر داد وسهولت نمود اگر تقاضا نمی کرد باب خيار المجلس باب در اختيار يكه حاصل میشود در مجلس مالك

عن نافع بن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال المتبايعان كل واحد منهما بالخيار على صاحبه ما لم يفترقا الا بيع الخيار رسول الله صلعم فرمود خريد كننده و فروشنده هر يكی از ايشان باختيار است بر صاحب خود تا وقتيكه جدا نشده اند مگر در صورت بيع الخيار كه اختيار تا وقتيست كه بايد گر قرار كرده باشند مترجم گويد رضی الله عنه لا بد است از تفتيش متعلقات اين مسئله پس گوئيم حديث وارد شده است در بيع پس عام باشد انواع بيع را از صرف و بيع الطعام بالطعام و سلم و توليه و شركت وانچه اسم بيع بران منطلق نيست و معنی بيع دران يافته می شود در حكم بيع نباشد مانند ابرا و نكاح و هبه بلا ثواب وانچه در معنی بيع است در حكم او باشد مانند صلح معاوضه و هبه بثواب و شفعه و اجاره و مساقاة و صداق دو وجه جاريست زيرا كه بيك اعتبار معنی بيع يافته ميشود كه معاوضه است و در سائر احكام تفاوت واقع است و در حديث شيخين آمده ما لم يتفرقا او يقول احدهما للآخر اختر و يقول منصوب است واينجا براي عطف نيست والا مجزوم ميبود بلكه بمعنى الى ان يا الا ان است و در حديث موطا آمده است ما لم يتفرقا الا بيع الخيار پس دانسته شد كه قاطع خيار مجلس يكی از دو چيز است تخاير يعنی اختيار لزوم عقد كنند و اختيار خود را ساقط كنند واگر يكی ساقط كرده است و ديگری نكرده است اختيار اول ساقط شود دون الثاني و تفرق ابدان و معنی تفرق اينجا باستقرار عرف دانسته شود پس در دار صغيره خروج يكی از دار يا صعود بر سطح او و اگر دار كبيره است خروج از صفه بصحن تفرق است فقير گويد و اگر مكان است در بازار خروج از دوكان واز قطار او تفرق است و معنی قطار مكانی است از بازار كه ستاده خريد كنندگان خريد ميكنند واگر اجتماع زياده از سه روز باشد دو وجه ميتوانند شد احتياط باقی است زيرا كه در حديث مدار حكم افتراق واقع شده است نه قدر مدت و باقی نيست زيرا كه صورت قليل الوقوع است وان كالمستثنی است و در صورت شرط خيار احتياج خيار مجلس نيست پس خيار از وقت وجود عقد معتبر بايد كرد واز تفريعات مسئله اختيار مجلس آنست كه اگر يكی از متبايعين در مجلس بميرد خيار منتقل شود بوارث او و اگر تنازع در تفرق يا فسخ قبل از تفرق واقع شود قول نافی را التصديق كرده شود بيمين او و اگر غلامی را كه بر مشتری معتق شود مثلا پدر مشتری است يا پسر او يا خيار مجلس ثابت است يا نه تخريج بر آنكه ملك مشتری راست يا بايع را بايد كرد والله اعلم باب

خيار الشرط باب در بيان خيار شرط يعنی اختيار يكه پيدا می شود يكی از متعاقدين را بسبب شرط اختيار مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رجلا ذكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم انه يخدع في البيوع فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا بايعت فقل لا خلابة فكان الرجل اذا بايع يقول لا خلابة مردی ذكر كرد پيش آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه وی فريب داده ميشود در بيعها بسبب غبن در قيمت يا نقصان مبيع پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتيكه باهمی معامله خريد و فروخت

یا کنیزک را و ذکر میکردند عهده و سال را و امر میکردند بآن یعنی اگر درین سه روز عیبی ظاهری پیدا شد باز گردانند و اگر عیبی خفی مثل
مرضیکه میرود و می آید مانند صرع و جرب در سال باز گردانند مترجم گوید رضی الله عنه وقتیکه فروخت بنده را بغیر شرط براءة
پس پیدا شد بآن غلام عیبی پیش از قبض مشتری پس میرسد او را که رد کند و اگر پیدا شد بعد قبض پس آن از ضمان
مشتری است پس اگر اختلاف کردند بایع و مشتری پس گفت بایع که پیدا شد عیب در دست مشتری و گفت مشتری که بود
عیب او نزد بایع پس معتبر است قول بایع با یمین او و لازم است بر مشتری احضار گواهان وقال مالك في رقيق
خاصة يرده الى ثلثة ايام بلا بينة وفي الجنون والجذام الى سنة فاذا مضت السنة فقد برئ البايع من العهدة گفت مالك در حق بندگان خاصة
که رد کند او را بیعی بسبب عیب تا سه روز بغیر گواهان و در جنون و جذام تا یکسال پس وقتیکه گذشت یکسال بر آمد بری شد
بایع از عهده خود و امام محمد میگوید که ما نمی شناسیم عهده سه روز یا عهده یکسال الا مگر آنکه شرط کند مرد خیار سه روز یا خیار
یکسال پس هست این حکم بر چیزیکه شرط واقع شده و اما در قول ابو حنیفه جایز نیست خیار مگر تا سه روز **باب** اذا باع عبدا
وشرط البراءة ولم يسم العيب هل يجوز ذلك وقتیکه فروخت بنده را و شرط کرد براءة خود از جمیع عیوب و ذکر نکرد عیب را آیا جایز است
رد آن غلام بعلت آن عیب **مالك** عن يحيى بن سعيد عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر باع غلاما له بثمان مائة
درهم فباعه بالبراءة فقال الذي ابتاعه لعبد الله بن عمر بالغلام داء لم تسمه لي فاختصما الى عثمان بن عفان فقال
الرجل باعني عبدا وبه داء لم يسمه لي وقال عبد الله بعته بالبراءة فقضى عثمان بن عفان على عبد الله بن عمر ان يحلف له
لقد باعه العبد وما به داء يعلمه فابى عبد الله ان يحلف وارتجع العبد فصح عنده فباعه عبد الله بعد ذلك بالف وخمسمائة درهم
عبد الله بن عمر فروخت غلامی را از آن خود بهشت صد درهم پس فروخت آنرا بشرط براءة از جمیع عیوب پس گفت شخصی که
خرید کرده بود او را از عبد الله بن عمر درین غلام مرضی است که بیان نکردی آنرا پیش من پس خصومت کردند با یکدیگر پیش عثمان
بن عفان پس گفت آن مرد فروخت بدست من غلامی و با او مرضی بود که ذکر نکرد آنرا پیش من و گفت عبد الله فروختیم بدست او
بشرط براءة پس حکم کرد حضرت عثمان بر عبد الله بن عمر که سوگند خورد برای او که فروخت بدست او غلام را و نبود با او مرضیکه
دانسته باشد آنرا پس قبول نکرد عبد الله سوگند خوردن را و باز گرفت غلام را پس تندرست شد آن غلام نزدیک او
پس فروخت آنرا عبد الله بعد از آن بیک هزار و پانصد درهم قال مالك الامر المجتمع عليه عندنا فيمن باع عبدا او وليدة
او حيوانا بالبراءة من اهل الميراث او من غيرهم فقد برئ من كل عيب فيما باع الا ان يكون علم في ذلك عيبا فكتمه فان كان
علم عيبا فكتمه لم تنفعه تبرئته وكان ما باع مردودا عليه گفت مالك امریکه اجماع واقع شده است بران نزدیک ما در حق
شخصیکه فروخت غلامی یا کنیزکی یا جانوری را بشرط براءة از عیب او اهل میراث یا غیر ایشان پس بری تعلق شد از هر عیب در چیزیکه

فروخت مگر آنکه پیدا الست دران عیبی پس پنهان ساخت آنرا پس پیدا الست عیب را و پوشیده داشت فائده نمیکند او را شرط برائة
و هست چیزی که فروخت رد کرده شد [illegible] بروی مترجم گوید رضی الله عنه بعد شرط برائة از فروع خیار عیب است اختلاف در خیار عیب سخن
گوئیم بعد از ان در مسئله ما نحن فیه فقها متفق اند بر آنکه اگر در متاع عیب یافته شد پیش از بیع و مشتری بعد از بیع بر ان مطلع شود او را
میرسد رد معیب و معنی عیب چیزی است که در جنس مبیع غالب عدم اوست و او ناقص میکند عین مبیع را یا قیمت او را و قید غلبه
عدم بجهة آنست که هر نوع مخصوص است بصفاتی و فقد صفات نوعی در نوع آخر عیب نیست مثلا غنج و حسن صورت که در نوع
فرس یافته میشود در حمار نیست و همچنین حسن شمائل که در رومی حاصل است در حبشی یافته نمی شود پس نیافتن صفتی که در نوع دیگر
یافته می شود نقصان درین نوع نیست باز صفاتیکه درین باب باشد سه قسم میتوان نمود آنچه زیاده میکند قیمت را و عین را و آن صفت
کمال است و آنچه ناقص میکند و آنچه خارج است ازین دو عیب نمیتوان اطلاق کرد الا بر آنچه منقص قیمت است یا عین او باشد تقدم
عیب بر ملک مشتری ضروریست و الا خیار رد حاصل نشود و تقدم عیب بر بیع امر او ظاهر است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد عیب
که مثل قبل بیع باشد زیرا که تا وقتیکه قبض نکرده است از ضمان بایع است و اگر بعد قبض پیدا شد و مستند است بسبب سابق مثل
قطع ید بسبب سرقه با القطع که پیش از قبض بوده است حکم او حکم عیب سابق باشد و اگر رد صحیح شود و مبیع مالک شده است پیش از علم یا
رجوع کند بارش عیب و اگر عیب معلوم شد بعد زوال ملک او هنوز رد ممکن است پس بایع را میرسد که ارش ندهد و مطالبه عین کند
و رد بعیب مفوت مصالح بیع است پس ضروری باشد و مبادرت بحسب عادة لازم بود چون این مسئله معلوم شد باید دانست که در حدیث
باب یک احتمال اینست که شرط برائة هیچ فائده نمیکند و بری نمیگرداند از هیچ عیبی که مذکور نباشد و لهذا عثمان بن عفان رد کرد
بر ابن عمر و دیگر آنست که بری می شود از هر عیب و لهذا ابن عمر مخاصمه کرد و برد رضا نداد تا آنکه حضرت عثمان بروی بخوردن سوگند قضا
نمود و اظهر آنست که بشرط برائة بری می شود از عیب باطن در حیوان که آنرا نمیداند نه از عیب غیر حیوان زیرا که در حیوان صحة و سقم بسیار
میباشد و بسا عیبی که بایع بر ان مطلع نیست و میخواهد که بر بیع خود وثوق حاصل کند تا مصالح بیع برو متوفر شوند و فیه نظر زیرا که
غیر حیوان نیز محل عیب باطنه میباشد و بایع میخواهد که وثوق حاصل کند والله اعلم و نه از عیب ظاهر زیرا که مشتری متمکن است از معرفة
آن و بر بایع نیز مخفی نیست و اگر مخفی باشد از جهة تقصیر اوست پس حاجت شرط نیست و نه عیب باطن معلوم زیرا که عیبی اگر نزد بایع
معلوم باشد ستر او خیانت است و بمنزله تصریه و حصول وثوق به تسمیه عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است درین
احتمال زیرا که سوگند داد لقد باع العبد و ما به داء یعلمه پس عبد الله بن عمر قسم نخورد از جهة تورع و اگر قسم میخورد بروی لازم نمی شد
پس دانسته شد که علم را دخل هست در عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بمنزله معلوم است والله اعلم **باب** اذا امتنع الرد لحدث
عیب آخر کیف یقضی فی ذلک وقتیکه ممتنع باشد رد مبیع یا پیدا شد عیبی دیگر چگونه حکم کرده شود دران قال مالک الامر المجتمع

عليه عندنا ان كل من ابتاع وليدة فحملت منه او عبدا فاعتقه وكل امر دخله الفوت حتى لا يستطاع رده فقامت البينة انه

قد كان به عيب عند الذي باعه او علم ذلك باعتراف او غيره فان العبد او الوليدة يقوم وبه العيب الذي كان به يوم اشتراه

فيرد من الثمن قدر ما بين قيمته صحيحا وقيمته وبه ذلك العيب قال مالك الامر المجتمع عليه عندنا في الرجل يشتري العبد ثم يظهر منه

على عيب يرده منه وقد حدث به عند المشتري عيب آخر انه اذا كان العيب الذي حدث به مفسدا مثل القطع او العور وما اشبه ذلك من

العيوب المفسدة فان الذي اشترى العبد بخير النظرين ان احب ان يوضع عنه من ثمن العبد بقدر العيب الذي كان بالعبد يوم

اشتراه وضع عنه وان احب ان يغرم قدر ما اصاب العبد من العيب عنده ثم يرد العبد فذلك له وان مات العبد عند الذي اشتراه

اقيم العبد وبه العيب الذي كان به يوم اشتراه فينظر كم ثمنه فان كانت قيمة العبد يوم اشتراه بغير عيب مائة دينار وقيمته

يوم اشتراه وبه العيب ثمانون دينارا وضع عن المشتري ما بين القيمتين وانما تكون القيمة يوم اشترى العبد گفت مالک امریکه اجماع واقع شده

بران نزد ما انست که هرکه خرید کنیزکی را پس حمل گرفت آن کنیزک ازوی یا خرید کرد غلامی را پس آزاد ساخت او را و در هر چه

داخل شد دروی نقصانی تا آنکه نمیتوان رد کرد او را پس قایم شدند گواهان که هر آئینه بود آنرا آن نقصان نزدیک شخصی که فروخت

او را یا دانسته شد آن عیب با قرار یا غیر آن پس هر آئینه غلام یا کنیزک را قیمت کرده شود حالانکه او را بود آن عیب روزیکه خریده بود

او را پس رد کرده شود از ثمن آن قدر که مقرر شود درمیان قیمت او حالانکه او صحیح بود و درمیان قیمت او که او را این عیب است

و گفت مالک امریکه اجماع واقع شده است بران نزدیک ما درباب مردیکه خرید کرد غلامی را بعد از ان مطلع شد از ان غلام بر عیبی

که رد میکند او را بسبب آن عیب و هر آئینه حادث شد آن غلام را عیبی دیگر نزدیک مشتری آنست که وقتیکه باشد این عیب که

حادث شد او را مفسد او مانند قطع ید یا کوری چشم و آنچه مانند آن باشد از عیوب مفسده بیع و شرا پس هر آئینه هرکه خرید کرد

آن غلام را میرسد او را که نظر کند اگر دوست دارد که کم کرده شود از وی از قیمت غلام بقدر عیبی که بود او را روزیکه خریده بود

او را وضع کرده شود اگر دوست دارد که تاوان دهد از خود بقدر آنچه رسید غلام را یعنی عیب نزدیک او بعد از ان رد کند غلام را

پس میرسد او را این حکم و اگر مرد غلام نزد شخصیکه خرید کرد او را قیمت کرده شود آن غلام را حالانکه او را بود عیبی روزیکه خریده بود

او را پس نظر کرده شود چه قدر بود قیمت او پس اگر باشد قیمت غلام روزیکه خرید کرده بود او را بغیر عیب صد دینار و قیمت او روزیکه

خرید کرده بود او را و او را ثابت بود عیبی هشتاد دینار وضع کرده شود از مشتری آنچه درمیان این دو قیمت باشد و جز این نیست

که معتبر است قیمت روزیکه خرید کرده بود غلام را مترجم گوید نزدیک شافعی و ابوحنیفه رد بیع درینصورت بدون رضای بایع ممکن

نیست آری وضع نقصان برای مشتری میرسد و نزدیک امام مالک اختیار مشتری راست رضای بایع را تاثیری مقرر نکرده است

باب الخراج بالضمان خراج بدل ضمان است قال مالك في الرجل يشتري العبد فهو اجرم بالاجارة العظيمة او القليلة

قال في المنهاج ولو هلك المبيع عند المشتري او اعتقه ثم علم العيب رجع بالارش وهو جزء من ثمنه نسبته اليه نسبة ما نقص العيب من القيمة لو كان سليما والاصح اعتبار اقل قيمة من يوم البيع الى القبض فلو حدث عنده عيب سقط الرد قهرا ثم ان رضي به البائع رده المشتري او قنع به والا فليضم المشتري ارش الحادث الى المبيع ويرد او يغرم البائع ارش القديم وفي الوقاية ولا يرجع البائع ان ظهر عيب قديم بعد ما حدث عنده عيب آخر فله نقصانه لا رده الا برضى بائعه

ثم يجد به عيبا يرده منه انه يرده بذلك العيب وتكون له اجارته وغلته وذلك الامر الذي كانت عليه الجماعة ببلدنا وذلك لو ان رجلا

ابتاع عبدا فبنى له دارا قيمة بنائها ثمن العبد اضعافا ثم وجد به عيبا يرد منه رده ولا يحسب للعبد عليه اجارة فيما عمل له فكذلك

تكون له اجارته اذا آجره من غيره لانه ضامن له گفت مالک در حق مردیکه خرید کند غلامی را پس اجیر سازد ورا باجاره بزرگ یا اجاره کم

بعد ازان بیابد دران غلام عیبی که رد کرده شود بسبب آن عیب آنکه او را میرسد رد کردن غلام بسبب عیب باشد برای او اجاره

غلام و منفعت آن و همین ست حکمی که بودند بران جماعت علما در شهر ما و این حکم بنابر آن ست که اگر شخصی بخرد غلامی را پس بنا کرد

غلام برای مشتری سرائی را که قیمت بنا آن بقیمت غلام چندان باشد پس ازان یافته شود دران غلام عیبی که رد دیدن عیب در

شرع ممکن باشد رد کند آن غلام را و شمار کرده نشود از غلام بر مشتری اجرت آنچه خدمت کرده برای او پس برین قیاس باشد

او را اجرت غلام چون اجیر سازد برای غیر خود زیرا که او ضامن ست مر آن غلام را یعنی مثلا اگر غلام درین اثنا هلاک میشد از مال مشتری

میشد و اگر خیانتی میکرد ارش آن بر ذمه مشتری بود والغنم بالغرم مترجم گوید همین ست مذهب جمهور علما

باب اختلاف المتبايعين

باب اختلاف کردن بایع و مشتری با یکدیگر

مالک انه بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

ايما بيعين تبايعا فالقول ما قال البايع او يترادان عبد الله بن مسعود گفت که رسول الله صلعم فرمود هر دو بیع و شرا کننده که با یکدیگر

معامله خرید و فروخت کردند یعنی بعد ازان اختلاف کردند و گواه ندارند پس سخن معتبر همان ست که بایع گفت یا اینست که رد کنند

بیع را یعنی اگر بعد قسم حق ظاهر نشد بر قول بایع اعتماد باید کرد قال مالك الامر عندنا في الرجل يشتري السلعة من الرجل فيختلفان

في الثمن فيقول البايع بعتكها بعشرة دنانير ويقول المبتاع ابتعتها منك بخمسة دنانير انه يقال للبايع ان شئت فاعطها

المشتري بما قال وان شئت فاحلف بالله ما بعت سلعتك الا بما قلت فان حلف قيل للمشتري اما ان تاخذ السلعة بما قال

البايع واما ان تحلف بالله ما اشتريتها الا بما قلت فان حلف برئ منها وذلك ان كل واحد منهما مدع على صاحبه گفت مالک

حکم نزدیک ما در حق شخصی که خرید میکند متاعی را از شخصی پس اختلاف میکنند هر دو بایع و مشتری در قیمت پس میگوید بایع فروختم بدست تو

آنرا بده دینار و بگوید مشتری خریدم آنرا از تو به پنج دینار آنست که گفته شود مر بایع را اگر خواهی پس بده آن متاع را مشتری را در بدل آنچه میگوید

و اگر خواهی قسم بخور بخدا که نفروختم متاع ترا مگر بآنچه گفتم و اگر سوگند خورد گفته شود مر مشتری را یکی از دو کار کن یا بگیر متاع را بآنچه گفت بایع

و یا سوگند بخور بخدا که خرید نکردم آنرا مگر بدل آنچه گفتم پس اگر سوگند خورد بی تعلق شد ازان و اینحکم از جهت آنست که هر کدام از بایع و مشتری

مدعی ست بر صاحب خود مترجم گوید همین است مذهب شافعی و امام محمد نوی درین مذهب رجوع کرده و شافعی فرق نکرده ست در صورتیکه مبیع

قائم باشد و در صورتیکه تلف شده باشد و مذهب ابو حنیفه آنست که اگر مبیع تلف شده باشد قول قول مشتری است با یمین و بر بایع حلف نیست زیرا که

هر دو جانب درین صورت مدعی نمیتواند شد بلکه بایع فقط بر مشتری دعوی ثمن میکند و مشتری انکار آن می ورزد والبينة على المدعي واليمين على

من انكر مسئله اگر اختلاف متبایعین داخل باشد فی اصله او وصفه یا در ضمان باشد یا در رهن یا در کفیل پس این اختلاف مانند اختلاف

در ثمن است که تحالف دران جاری شود مانند آن نیست بلکه سبیل آن سبیل سایر حقوق است که منکر آنرا قسم است پس میل شافعی بسوی

اول است زیرا که در حدیث تحالف باختلاف ثمن تقیید نکرده است وحکم را بر لفظ بیعین ومتبایعین اداره فرموده است پس هرچه از

متعلقات بیع است دران داخل باشد ومیل ابو حنیفه بثانی است زیرا که تحالف بخلاف قیاس است والحکم المخالف للقیاس لا یتعدی

الی ما سوی المنصوص وانچه غالب است در حکم مورد نص است واختلاف ثمن غالب افراد اختلاف متبایعین است والله اعلم باب

مال العبد للبائع الا ان یشترط المبتاع مال غلام ازان فروشنده است مگر آنکه شرط کند خریدکننده مالک عن نافع عن

عبد الله بن عمر ان عمر بن الخطاب قال من باع عبدا وله مال فماله للبائع الا ان یشترط المبتاع عمر بن الخطاب فرمود هرکه بفروشد بنده را

و بدست او مالی است پس مال او فروشنده راست مگر آنکه شرط کند خریدکننده مترجم گوید رضی الله عنه در شرح السنه آمده است و همان است

مختار اهل علم که اگر فروخت آن غلام را مولی او و بنام او مالی است داخل نمی شود مال او در بیع و فی الحدیث دلالة علی انه لا املاک للعبد

انما اضیف المال الیه کاضافة الجل الی الفرس یعنی ثابت نمی شود ملک غلام را چرا این نیست که اضافه کرده میشود مال بسوی او و مانند

اضافه جل است بسوی اسپ باب المرابحة باب در بیان تحصیل ربح قال مالک الامر المجتمع علیه عندنا فی البز یشتریه الرجل من

بلد ثم یقدم به بلدا آخر فیبیعه مرابحة انه لا یحسب فیه اجر السماسرة ولا اجر الطی ولا الشد ولا النفقة ولا کراء بیت واما کراء البز

فی حملانه فانه یحسب فی اصل الثمن ولا یحسب فیه ربح الا ان یعلم البائع من یساومه بذلک کله فان ربحوه علی ذلک کله بعد العلم

به فلا باس به گفت مالک امر یکه اجماع واقع شده است بران نزدیک ما در جامها که خرید کند آنرا شخصی از شهری بعد ازان بیارد آنرا

در شهری دیگر پس بفروشد آنرا بطریق مرابحه آنست که حساب نکند دران اجر دلالان را ونه مزدوری بستن وباز کشادن ونه مزدوری نوردیدن ونه

خرچیکه در راه کرده باشد ونه کرایه خانه که مال درو نهاده باشد واما اجرة حمالی وکرایه سواری پس هر آئینه آن شمار کرده می شود

در اصل ثمن وحساب کرده میشود در اصل مال ربح را مگر آنکه خبر دهد بایع کسی که خریداری کند او را باین همه چیزها پس اگر نفع مسلم داشتند

او را بران همه چیزها بعد دانستن وخبردار شدن بران پس باکی نیست بان مترجم گوید معنی مرابحه آنست که خرید کند متاعی را بصد درهم

مثلا بعد ازان بگوید بمشتری که میفروشم این متاع را بتو در بدل آنچه خرید کرده ام بانفع یک درهم بر ده درهم یعنی یکدرهم بر ده درهم

زیاده میگیرم وفی المنهاج ما حاصله وقتیکه گفت فروختم بتو در بدل چیزیکه خریده ام داخل نکند دران سوای قیمت اصلی اگر گفت

فروختم بعوض آنچه صرف شد بران از ثمن داخل شود با ثمن اجرت مزدوری وزن کننده و دلال و نگاهبان و نحو آن همین است

حاصل عبارة وقایه نیز والله اعلم باب الشرکة والتولیة والاقالة بیان شرکت وتولیت واقاله بیع قال مالک الامر عندنا

انه لا باس بالشرکة والتولیة والاقالة فی الطعام وغیره قبض ذلک او لم یقبض اذا کان ذلک بالنقد ولم یکن فیه ربح ولا وضیعة

قلت وفی شرح السنة هو قول اهل العلم باسره المولی وبالسعه الی لا یدخل ماله فی البیع الا ان یتبعه وفی الحدیث دلالة علی انه لا ملک للعبد انما اضیف المال الیه کاضافة الجل الی الفرس

قلت وعلیه اهل العلم ومعنی البیع مرابحة ان یشتریه بمائة ثم یقول بعتک بما اشتریت لا یدخل فیه بما اشتریت ولو قال بما قام علی یدخل مع ثمنه اجرة الکیال والدلال والحارس ونحو ذلک ومثاله فی الوقایة

ولا تاخير فان دخل ذلك ربح او وضيعة او تاخير من واحد منهما صار بيعا يحله ما يحل البيع ويحرمه ما يحرم البيع وليس بشركة

ولا بتولية ولا اقالة گفت مالک و حکم نزدیک ما آنست که هیچ باک نیست بعقد شرکت و عقد تولیه و اقاله بیع در طعام و غیر آن قبض کنند

صاحب این عقود یا نکنند وقتیکه بنقد باشد در آن ربحی را زائد نکنند و نقصانی از نرخ شمارد پس اگر داخل شود از این عقود زیاده و ربحی

یا وضع نقصانی یا تاخیری از یکجانب مبیع یا ثمن این عقد بیع گردد و حلال میکند آنرا هرچه حلال میکند بیع را و حرام میکند آنرا هرچه

حرام میکند آنرا و از این عقود هیچ یک نباشد مترجم گوید حقیقت شرکت آنست که شخصی متاعی را بخرد و دیگر برادر بعض آن متاع شریک

خود سازد بعوض آنچه در حصه بعض واقع شده است از ثمن و تولیه آنست که بغیر خود آن متاع را مثل آنچه خرید کرده است بدل نقد

بلا زیاده و نقصان و اقاله فسخ بیع است و رد کردن مبیع و ثمن از هر جانب والله اعلم باب حرم الله الربوا حرام کرده است خدا

ربوا را قال الله تعالی الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطن من المس ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل

الربوا واحل الله البیع وحرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف وامره الی الله ومن عاد فاولئک اصحب النار

هم فیها خلدون ○ آنانکه میخورند سود را برنخیزند از قبرها خود مگر چنانکه میخیزد کسیکه دیوانه کرده باشد او را شیطان بسبب آسیب رسانیدن

این بسبب آنست که ایشان گفتند جز این نیست که تجارت مانند سود است یعنی تجارت و سود برابر است بجهت وجود منفعت در هر دو

و حلال ساخته است خدا تعالی تجارت را و حرام ساخته است ربوا را پس هر که رسید باو پندی از جانب پروردگار او پس باز ماند

از خوردن ربوا پس او راست آنچه گذشت قبل از نهی یعنی سترداد آنچه خورده است پیش از آیه تحریم لازم نیست و کار او که باز داشته

شده بسوی خداست اگر خواهد عفو کند و هر که عود کند بسوی خوردن سود پس ایشان باشندگان دوزخ اند ایشان انجا جاوید اند

یمحق الله الربوا ویربی الصدقات والله لا یحب کل کفار اثیم ○ محو میکند خدا تعالی برکت سود را و زیاده میکند برکت و ثواب

صدقه را و خدا دوست نمیدارد هر ناسپاس گنهگار را ان الذین امنوا وعملوا الصلحت واقاموا الصلوة واتوا الزکوة لهم اجرهم

عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون ○ هر آینه آنانکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند و بر پا داشتند نماز را و دادند

زکوة را ایشان راست مزد ایشان نزدیک پروردگار ایشان و نیست هیچ ترس بر ایشان و نه ایشان اندوهگین شوند یا ایها

الذین امنوا اتقوا الله وذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مومنین ○ ای مسلمانان بترسید از خدا و ترک کنید هرچه باقی مانده است

از ربا اگر مسلمان هستید فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله وان تبتم فلکم رءوس اموالکم لا تظلمون ولا تظلمون

پس اگر نکردید این فرمان الهی را پس خبردار شوید بجنگی از جانب خدا و رسول او و اگر توبه کنید پس شما راست اصل مالهای شما

شما ظلم نکنید و بر شما ظلم کرده نشود وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة وان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون ○

و اگر موجود آید صاحب تنگدستی پس لازم است برای او مهلت دادن تا وقت فراخ دستی و آنکه صدقه دهید یعنی ابرا کنید بهتر باشد شما را

اگر شما میدانید کہ آن بہتر ست پس بکنید آنرا **مالك** عن زيد بن اسلم انه قال كان الربا في الجاهلية ان يكون للرجل على الرجل

الحق الى اجل فاذا حل الحق قال اتقضي ام تربي فان قضى اخذ والا زاده في حقه واخر عنه في الاجل زید بن اسلم گفت ربا

در جاہلیت این بود کہ میبود شخصی را بر شخصی حق موجل تا مدتی پس چون وقت دین آمد گفت آیا ادا میکنے دین را یا سود میدہی پس

اگر ادا کرد بگرفت دین را والا زیادہ مقرر کرد برای او در حق وے صاحب حق موقوف داشت از وے در مدت مترجم گوید رضی اللہ عنہ بر این است

اتفاق جمہور علماء و ہر آئینہ سود از کبائر ست و اگر واقع شد این عقد باطل ست و واجب نمی شود مگر دادن اصل مال و اگر مدیون

صاحب عسر ست پس حکم مہلت دادن ست تا وقت یسار **باب** من اسلف سلفا فلا يشترط افضل منه وما كان

بغير شرط جائز ہر کہ قرض دہد قرضی را پس باید کہ شرط نکند بہتر از مال خود و آنچہ باشد بغیر شرط جائز ست **مالك** انه بلغه

ان رجلا اتى عبد الله بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن اني اسلفت رجلا سلفا واشترطت عليه افضل مما اسلفته فقال

عبد الله بن عمر فذلك الربا قال فكيف تامرني يا ابا عبد الرحمن فقال عبد الله بن عمر السلف على ثلثة اوجه سلف تسلفه

تريد به وجه الله فلك وجه الله وسلف تسلفه تريد به وجه صاحبك فلك وجه صاحبك وسلف تسلفه لتاخذ

خبيثا بطيب فذلك الربا قال فكيف تامرني يا ابا عبد الرحمن قال ارى ان تشق الصحيفة فان اعطاك مثل الذي

اسلفته قبلته وان اعطاك دون الذي اسلفته فاخذته اجرت وان اعطاك افضل مما اسلفته طيبة به نفسه

فذلك شكر شكره لك ولك اجر ما انظرته مردی آمد پیش عبد اللہ بن عمر پس گفت ای ابا عبد الرحمن ہر آئینہ من

قرض دادم شخصی را و شرط کردم با وی بہتر از آنچہ دادم او را پس گفت عبد اللہ بن عمر پس این ربو ست گفت آن مرد پس بچہ چیز امر میکنی مرا

ای ابا عبد الرحمن پس گفت عبد اللہ بن عمر قرض دادن بر سہ قسم ست یکی اینست کہ قرض بدہی شخصی را و طلبی بآن رضامندی خدا تعالی پس ترا

است رضامندی خدا تعالی و قسم دوم آنست کہ قرض بدہی شخصی را و طلبی رضامندی ہمنشین خود پس ترا است رضامندی ہمنشین تو

و قسم سیوم آنست کہ قرض بدہی شخصی را تا بگیری حرام را بمقابلہ حلال پس اینست ربا گفت سائل پس بچہ قسم امر میکنی مرا ای ابا

عبد الرحمن گفت می بینم کہ پارہ کنی صحیفہ را پس اگر بدہد ترا مانند آنچہ قرض دادہ قبول کنی و اگر بدہد ترا کمتر از آنچہ دادہ پس

بگیری آنرا ثواب دادہ شود ترا و اگر بدہد ترا بہتر از آنچہ دادہ بودی در آنحال کہ خوش باشد بآن نفس او پس آن شکر ست کہ

بجا آورد وے آنرا برای تو و ترا است اجر آنکہ مہلت دادی او را **مالك** عن نافع انه سمع عبد الله بن عمر يقول من اسلف

سلفا فلا يشترط الا قضاءه عبد اللہ بن عمر میگفت ہر کہ قرض دہد پس باید کہ شرط نکند مگر ادا کردن آنرا **مالك** انه بلغه

ان عبد الله بن مسعود كان يقول من اسلف سلفا فلا يشترط افضل منه وان كان قبضة من علف فهو ربوا عبد اللہ بن مسعود

میگفت ہر کہ قرض دہد قرضی را پس باید کہ شرط نکند بہتر از آن و اگر چہ یک مشت علف باشد پس آن رباست **مالك** عن حميد بن

قیس المکی عن مجاهد انه قال استسلف عبد الله بن عمر من رجل دراهم ثم قضاه دراهم خیرا منها فقال الرجل یا ابا عبد الرحمن

هذه خیر من دراهمی التی اسلفتک فقال عبد الله بن عمر قد علمت ذلک ولکن نفسی بذلک طیبة قرض گرفت عبد الله

بن عمر از شخصی دراهم را بعد از ان ادا کرد دراهمی که بهتر بود از انها پس گفت آن مرد ای اباعبد الرحمن این دراهم تو بهتر اند

از دراهمی که من قرض داده بودم ترا پس گفت عبد الله بن عمر هر آینه دانسته ام این را ولکن خاطر من خوش ست بآن مترجم

گوید رضی الله عنه سلف اینجا بمعنی قرض ست و معنی قرض تملیک شی ست بآن شرط که رد کند بدل او را و آن بیع نیست

بلکه عقدیست که ابتدا معنی تبرع دارد و آخرا معنی مبادله و لا بد ست از صیغه دال بران مانند اقرضتک و اسلفتک خذه بمثله

وملکتک علی ان ترد بدله واصرفه فی حاجتک ورد بدله فقیر گوید و اگر در شهری رواج دادن قرض بغیر لفظ باشد که از

قراین میتوان فهم نمود جایز باشد مانند انچه در معاطاة گفتیم و اگر ثانیا اختلاف کنند یکی گوید هبه بود و دیگری گوید

قرض قول صاحب مال با یمین معتبر ست و لا بد ست در مقرض از اهلیة تبرع و جایز ست قرض در هر چه سلم دران جایز ست

از حیوان و غیر آن از انچه بوصف شناخته شود و در قرض خبز اختلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جواز ست اگر عرف اهل

شهر علم بوصف وی باشد و در مثلی رد مثلی لازم شود و در متقوم نیز رد مثل جایز ست زیرا که در حدیث مسلم آمده ست

که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکری را قرض گرفتند و نزدیک رد بکر جستند و نیافتند پس باعی را دادند و جایز نیست

اقراض بشرط زیادة یا رد صحیح عوض مکسر یا آنکه در شهر دیگر دهد و درین صور تنها شرط لغو شود زیرا که عبد الله بن عمر

بابطال شرط فرمودند نه ببطلان عقد و آیا شرط اجل مسمی درست ست یا نه ظاهر روایات موطا در منع ست زیرا که

گفته فلا تشترط الا قضاءه وظاهر قرآن عظیم جواز ست اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه زیرا که شامل ست

قرض و سلم را و چون در قرض معنی تبرع موجود ست ملک او میشود بقبض و در سلم و قرض اگر ادا را از شرط حاضر

کرد جایز ست قبول او و واجب نیست چنانکه ابن عمر بیان کرد و اگر در قرض یا سلم مدین سلعه را حاضر نمود و هنوز اجل

نرسیده ست حکم آن از حدیث موطا که در قصه مکاتب آمده ست میتوان اخذ کرد پس اگر در عدم قبض پیش از اجل

ضرری لاحق می شود چنانکه مسلم فیه یا قرض دابه ست و محتاج میشود بعلف مختار ست در عدم قبول او اگر غرض صحیح نباشد

و سودی با غرض صحیح ست جبر کرده شود بر قبول آن و اگر مسلم و مسلم فیه را نزدیک اجل در غیر محل که آنرا شرط کرده بود دریافت

لازم نیست او را قبول کردن اگر آن چیز را مؤنة حمل باشد یا در عدم اخذ درانجا غرض صحیح باشد و الا جبر کرده شود

بر قبول مقدمه گاهی تعیین کرده میشود ثمن را به بیان نسبت او بمعلومی و آن چهار نوع باشد تولیة و مشارکة

و مرابحة و مخالطة و آن صحیح ست بشرط علم عاقدین و اگر لفظ با اشتریت به ذکر کرد ثمن مراد باشد و اگر بما قام علی

ذکر کرد اجرة کیال و دلال و حارس و رفا و قصار و صباغ و سائر اخراجات که برای استرباح کرده ست همراه ثمن معتبر باشد
و اگر نزبانی بایع ثمن دانسته بود و آن خلاف واقع ظاهر شد یا عیبی حادث شده ست یا علتی دیگر در وقت عقد که
رتغیر قیمت است مانند اجل ظاهر شد دو قول آمده ست توفیق بواقع و لزوم انچه بیان کرده ست نظر باعتماد بر بیع اول
و بانکه راضی شده ست بانچه بایع تقریر کرده **باب** اذا اسلف سلفا فلا یشترط ان یعطیه فی بلد اخر وقتیکه
قرض دہد قرضی را پس باید که شرط نکند آنکه بدہد او را در شهر دیگر **مالك** انه بلغه ان عمر بن الخطاب قال فی رجل اسلف
طعاما علی ان یعطیه ایاه فی بلد اخر فکره ذلك عمر بن الخطاب و قال فاین الحمل یعنی حملانه عمر بن الخطاب فرمود در باب
بر دیگه قرض داد طعام را بشرط آنکه بدہد او را آن طعام در شهر دیگر پس ناپسند داشت آنرا حضرت عمر و گفت پس کجاست
مزد بر داشتن آن بشهر دیگر مترجم گوید رضی الله عنه در ہدایه کراہة سفاتج آمده ست و آن قرضی است که مقصود
مقرض بآن استفاده سقوط خطر راه باشد و فی الانوار ما حاصله از شرط قرض آنست که قصد منفعتی نکند پس اگر
شرط کند که بدہد در شهر دیگر و مقرض را دران غرضی باشد از خوف یا زیاده نرخ یا غیر آن فاسد است و لا یملک التصرف فیه
باب اذا ابتاع بثمن مؤجل لا یجوز ان ینقد قبل الاجل علی ان یحط البایع شیئا من حقه وقتیکه خرید کرد چیزی بقیمت
تا میعاد جایز نیست که بالفعل بدہد قرض را پیش از آمدن میعاد بشرط آنکه کم کند فروشنده چیزی از حق خود **مالك** عن ابی
الزناد عن بسر بن سعید عن عبید بن ابی صالح مولی السفاح انه قال بعت بزالی من اهل دار نخلة الی اجل ثم اردت
الخروج الی الکوفة فعرضوا علی ان اضع عنهم و ینقدونی فسالت عن ذلك زید بن ثابت فقال لا امرك ان تاکل
هذا و لا توکله ابو صالح گفت فروختم جامهای را از آن خود بدست اهل نخله تا میعادی بعد از ان قصد کردم که سفر کنم بسوی
کوفه پس طلب کردند از من که من کم کنم حق خود را از ایشان و ایشان بالفعل دہند مرا پس سوال کردم ازین ماجرا از زید بن ثابت
پس گفت زید امر نمیکنم ترا که بخوری آنرا و نه آنکه بخورانی آنرا **مالك** عن عثمان بن حفص بن خلدة عن ابن شهاب عن
سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه سئل عن الرجل یکون له الدین علی الرجل الی اجل فیضع عنه صاحب الحق و یعجله الاخر
فکره ذلك عبد الله بن عمر و نهی عنه عبد الله بن عمر را سوال کرده شد از حال شخصیکه ہست او را دین بر شخصی تا میعادی پس
کم بکند از وی صاحب حق و زود بدہد آنرا آن شخص دیگر پس ناپسند داشت آنرا عبد الله بن عمر و منع کرد از ان مترجم گوید
تعقب کرده اند این را بحدیث ابن ابی حدرد و فیه نظر زیرا که ظاهر ہست که قصه ابن ابی حدرد بعد از حلول اجل بوده ست چنانکه
فی الصحیحین ان النبی صلعم قال لکعب و دینه علی ابن ابی حدرد یا کعب قال لبیک یا رسول الله فاشار بیده ان ضع الشطر من دینك قال کعب
قد فعلت یا رسول الله قال قم فاقضه و این صلح ست بر نصف و ابرا از نصف دیگر و قول اهل علم در تطبیق احادیث و آثار

قلت فی الهدایة و یکره السفاتج و هو قرض استفاد به المقرض سقوط خطر الطریق و فی الانوار من شرط القرض ان لا یجر منفعة فلو شرط ان یرد ببلد اخر و له فیه غرض من خوف و رواج و غیرهما فسد و لا یملک التصرف فیه ۱۲

قلت و علیه اهل العلم و جاء فی الصحیحین ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لکعب و دینه علی ابن ابی حدرد یا کعب قال لبیک یا رسول الله فاشار بیده ان ضع الشطر عن دینك قال کعب قد فعلت یا رسول الله قال قم فاقضه و هذا صلح علی النصف و معناه الابراء عن النصف فقال اهل العلم فی التطبیق بینه و بین هذه الاثار ان الاثار فی المؤجل و هذا فی الحال

۳۵۸

و فی کتاب الرحمة اتفقوا علی ان من کان له دین علی انسان الی اجل فلا یحل له ان یضع عنه بعض الدین قبل الاجل لیعجل له الباقی و کذلك لا یجوز ان یعجل بعضه قبل الاجل لیضع عنه الباقی و علی انه لا باس ان یعجل بعضه عرضا او بعضه دراهم اذا حل الاجل و یؤخر البعض الی اجل و یسقط البعض من القرض و حلول الدین اعم من الاجل القرض لا یجوز فیه تاجیل و البیع بالثمن المؤجل کذا فی الرحمة و غیرها

مسمی ما لم یکن فی ذرع لم یبدُ صلاحه او ثمر لم یبد صلاحه عبد الله بن عمر گفت بیع باک نیست در آنکه قرض بدهد

بشخصی در طعام صفت کرده شده بر نرخ مقرر تا میعادی معین تا وقتیکه نباشد در زراعتی که ظاهر نشده و نیست در نخل یا میوه که ظاهر نشده است صلاح او مترجم گوید رضی الله عنه سلف اینجا بمعنی سلم است و آن بیع شئ موصوف است

در ذمه و شروط صحت بیع همه در سلم لازم است و امور دیگر نیز درکار است یکی از آنجمله تسلیم راس المال است در مجلس عقد

زیرا که اگر دهی هم بالفعل نباشد بیع کالی بالکالی لازم آید و آن باطل است و لفظ سلف و سلم مشعر بآن و اگر راس المال منفعت

باشد مانند سکنی دار ضد او جایز نیست و واجب در الصورت قبض آن عین است و اگر در لفظ عقد تعیین راس المال نکرد

و قبل القضاء مجلس تعیین کرد آن ملحق بعقد باشد و آیا رویت راس المال کافی است یا لابد است از معرفت قدر دو قول آمده

است نظر بحلول تسلیم و باحتمال فسخ و لفظ ابن عمر بسعر معلوم ظاهر در اشتراط معرفت قدر است و از آنجمله بودن

مسلم فیه دین در ذمه او و آن داخل در حقیقت سلم است والا سلم و سلف نباشد و این لفظ بآن مشعر اند پس اگر اسلم

در عبد حاضر واقع شود سلم نخواهد بود و آیا بیع باشد یا نه دو قول آمده است نظر بلفظ و معنی و ثانی بیش فقیر اقوی است

و اگر لفظ اشترا ذکر کرد و سائر شروط سلم را رعایت نمود اقوی نزدیک فقیر سلم بودن است و از آنجمله مقدور التسلیم

بودن نزدیک اجل والا باطل باشد و داخل در قول خدا تعالی ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل و در مقدور التسلیم معتبر

عرف ناس است پس اگر در محل عقد نزدیک نقل یافته میشود یا عادة آنست که نقل کرده میشود برای بیع صحیح باشد و اگر نقل کرده

نمی شود اصلا یا برای هدیه نقل میکنند نه برای بیع صحیح نباشد و اگر عقد در چیزی واقع شد که در همه آفاق پیدا می شود

و دران سال در جای عقد پیدا نشد یا فسخ کرده شود یا صبر کند تا مدت وجدان مبیع دو قول آمده نظر با نکه از عقد مقدور

التسلیم بودن دران موضع است و بآنکه لفظ عقد عام است و در صورة اتباع عموم لفظ مسلم را اختیار باشد در فسخ

فی الحال و صبر تا آنکه یافته شود و از آنجمله معلوم القدر والوصف بودن و همین است معنی فی الطعام الموصوف و ذکر

طعام اینجا بنا بر تصویر صورة مسئله است نه برای احتراز پس عام باشد جمیع سلعه را که قابل وصف باشند نه آنچه معلوم الوصف

نباشد و معنی معلوم الوصف آنست که بیان کند اوصاف او را بوجهیکه علم عاقدین و بعض غیر عاقدین از اهل بلد متعلق

شود بموصوف بنص کلام یا اشاره آن بوجهی که غالبا نزاع منقطع شود و استقصاء وصف که بعزت وجود منجر شود

جائز نیست و در باب باطل داخل میگردد پس لابد از وصف در هر نوع جدا باشد فقیر گوید مدار معلومیت و مجهولیت

بر عرف ناس است و بر اهل شهر بر عرف خود اند چنانکه بخاری از بعض تابعین نقل کرده است والله اعلم بالحکمه

امثله چند ذکر سے باید کرد تا بدان نسق تفتیش عرف میکرده باشند

مراد از قدر کیل و وزن ست و عدد در انچه به عدد فروخته

میشود و اشاره بکوزه خاص یا حجری خاص که مثل آن معتاد نیست فاسد باشد و اگر جمع کند درمیان کیل و وزن مثلا

چند صاع حنطه که بوزن کذا بود تضییق ممنوع ست بخلاف جمع درمیان عدد خشت و وزن آن که متعارف ست و لابدست

از معرفت اوصاف که اغراض ناس بآن مختلف باشد پس انچه منضبط نگردد بسبب اختلاط ارکان بانواع مختلف مانند

معاجین و اطعمه سلم دران صحیح نباشد فقیر گوید اگر اهل شهری در اطعمه مطبوخه و خبز و غیر آن قدری و وصفی نهاده باشند

که بآن مفهوم میگردد صحیح باشد چنانکه اشاره کردیم و در انچه نادر الوجود باشد مانند لحم صید سلم صحیح نیست و در ثیاب

جنس و طول و عرض و غلظ و دقت ریسمان و صفاقت و رقت نسج و نعومت یا خشونت لابدست و در تمر جنس و نوع و نسبت

بلد و عتق یا حداثت آن لابدست و در حیوان جنس و نوع و ذکورت و انوثت و سن و طول و قصر او بتقریب و در آن باب

قول نخاسین اعتبار باید کرد و همچنین در هر جنس قول اهل آن جنس و قول ابن عمر بسعر معلوم دو معنی را محتمل است

یکی آنکه ثمن معلوم الوصف باشد تا اگر انفساخ سلم لازم گردد و ثمن تالف شده باشد بآن وصف رجوع کنیم چنانکه

یک قول شافعی ست دیگر آنکه امری ذکر کرده ست که مخصوص سلم نیست و آن علم ثمن ست برویت یا بوصف چنانکه

در باب بیع گذشت و قول ابن عمر الی اجل مسمی معنیش آنست که اگر در سلم اجل باشد لازم ست تسمیه آن بوجهی که نزدیک

اهل عرف اشتباه نه پذیرد پس اگر ذکر اجل نکرد حالا منعقد شود اگر بحلول آن تصریح کرد جایز باشد و محل تسلیم نیز ذکر

میباید کرد اگر عرف کفایت آن نمی کند والله اعلم **باب النهی عن استبدال المسلم فیه قبل قبضه** باب در منع از تبدیل

مسلم فیه پیش از انکه قبض کند آنرا بغیر آن قال مالک الامر عندنا فیمن سلف فی طعام بسعر معلوم الی اجل

مسمی فحل الاجل فلم یجد المبتاع عند البائع وفاء مما ابتاع منه فاقاله فانه لا ینبغی له ان یاخذ منه الا ورقه

او ذهبه او الثمن الذی دفع الیه بعینه وانه لا یشتری منه بذلک الثمن شیئا حتی یقبضه منه وذلک

انه اذا اخذ غیر الثمن الذی دفع الیه او صرفه فی سلعة غیر الطعام الذی ابتاع منه فهو بیع الطعام قبل

ان یستوفی گفت مالک امریکه مقررست نزدیک علماء ما در باب شخصی که پیشگی داد در خرید غله به نرخ معین تا مدت معین

پس حلول کرد اجل پس نیافت خرید کننده نزدیک بایع انچه وفا کند چیزیرا که خرید ه ست از وی پس فسخ کنند بیع را برای وی پس

سزاوار نیست او را که بگیرد از بایع مگر زر خود را یا نقره خود را یا انچه داده ست بصیغه قیمت سوای این هر دو بعینه و خرید

نکند از وی بدان قیمت چیزیرا تا قبض نکند آنرا و این حکم برای آنست که چون تغییر داد قیمتی را که رسانیده ست به بایع یا صرف

کند آن قیمت را در متاعی غیر از غله که خریده بود از ان پس این بیع غله ست قبل از انکه قبض کرده شود و آن جایز نیست

قوله فلست ... وعلیه اهل العلم ... الوقایة ولم یجز الشیخ فیه رأس المال والمسلم فیه کالشرکة والتولیة قبل قبضه وفی المنهاج ولا یصح بیع المسلم فیه قبل قبضه ولا الاعتیاض عنه ۱۲

۳۶۱

باب کتابة الدیون والاشهاد علیها والرهن لاجلها باب در نوشتن قرضها در قباله و شاهد گرفتن بر آن و گرو نهادن برای

آن قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه ولیکتب بینکم کاتب بالعدل ولا یاب

کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب ولیملل الذی علیه الحق ولیتق الله ربه ولا یبخس منه شیئا فان کان الذی علیه

الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل واستشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین

فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری ولا یاب الشهداء اذا ما دعوا

ولا تسأموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهادة وادنی الا ترتابوا الا ان تکون تجارة

حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها واشهدوا اذا تبایعتم ولا یضار کاتب ولا شهید وان تفعلوا

فانه فسوق بکم واتقوا الله ویعلمکم الله والله بکل شیء علیم وان کنتم علی سفر ولم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة فان

امن بعضکم بعضا فلیؤد الذی اؤتمن امانته ولیتق الله ربه ولا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه والله بما تعملون

علیم ای مسلمانان وقتیکه معامله کنید یعنی بسلم یا قرض تا خیر کرده تا میعادی معلوم پس بنویسید آنرا و باید که بنویسد میان شما

نویسنده براستی و باید که سر باز نزند نویسنده از آنکه بنویسد چنانکه آموخته است او را خدا تعالی یعنی بشکر آنکه خدا تعالی او را نوشتن آموخته

است او را پس باید که بنویسد نویسنده و املا کند کسیکه لازم است بر وی حق یعنی اقرار بزبان خود کند تا بر حسب آن نوشته شود و باید

که بترسد از خدا در املا خود و ناقص نکند از حق چیزی را پس اگر باشد کسی که بر وی لازم شده است حق بی خرد یعنی مسرف یا ناتوان یعنی

کودک و پیر خرف یا نمیتواند که خود املا کند یعنی ابکم است یا لغت کتابت نمیداند پس باید که املا کند متولی کار او بانصاف یعنی بجای او

پدر او یا وصی پدر یا قیم یا مترجم املا کند و شاهد گیرید دو کس را از مردان خود پس اگر نباشند شاهدان دو مرد پس شاهد شوند یکمرد و دو

زن از آنانکه پسند میکنید ایشانرا از گواهان یعنی متدین با مروت که با مدعی قرابتی و با مدعا علیه خصومتی نداشته باشند که متهمی بجهت

تهمت است مشروع کرده شد تعدد زنان برای آنکه فراموش کند یکی از ایشان پس یاد دهد یکی از ایشان دیگر را یعنی برای آنکه

یاد دهد یکی دیگری را اگر وی فراموش کند و باید که سر باز نزنند گواهان وقتیکه خوانده شوند ایشان را یعنی بتحمل شهادت یا ادای آن

و ملول مشوید از آنکه بنویسید آنرا کم باشد یا بسیار موقت کرده بسوی میعاد خود این نوشتن بانصاف نزدیکتر است پیش خدا و درست

کننده تر است گواهی را و نزدیکتر است از آنکه شک نکنید در قدر حق و قدر اجل و غیر آن مگر وقتیکه باشد آن معامله سوداگری یعنی تمام

شوند دست بدست میگردانید آنرا در میان خویش پس نیست بر شما بزه آنگاه در آنکه ننویسید آنرا و گواه گیرید وقتیکه معامله خرید و فروخت

کنید با یکدیگر و ضرر داده نشود نویسنده را و نه گواه را و اگر بکنید اینکار پس هر آئینه وی گناه است در حق شما و بترسید از خدا و می آموزد

شما را خدا و خدا بهمه چیز داناست و اگر باشید بر سفری و معامله قرض در سفر واقع شود و نیابید نویسنده را پس لازم است گروید

الآیة علی ان الکتابة تحمل الشهادة فرض کفایة وان التمس الکتابة یتعین من علیه الحق ... الکاتب ... نصاب الشهادة فی الاموال رجلان او رجل وامرأتان وان الاشهاد ... فی التجارة الحاضرة وان القبض شرط صحة الرهن لانه تعالی ذکره فی ...

٢١٣

تفسیر الرهان وان کتمان الشهادة حرام ... السفر فی ... الرهن اتفاقی ... لان النبی صلی الله علیه وسلم رهن درعه من یهودی فی المدینة

آورده شده پس اگر امین داشته شد بعض از شما بعض پس باید که ادا کند کسیکه امین داشته شد امانت خود را و باید که بترسد از خدا پروردگار خویش و مپوشانید گواهی را و هر که بپوشاند آنرا پس هر آئینه وی گناهگار است دل او و خدا بانچه میکنید دانا است مترجم گوید

رضی الله عنه که حکم نوشتن قباله و گرفتن گواه و در وقت نیافتن گواه گرو بدست آوردن بطریق استحباب است نزد علماء و اتفاق

کرده اند بر صحت معین گردانیدن مدت در ثمن موجل و بیع سلم و اختلاف کرده اند در معامله قرض شافعی میگوید لازم نمی شود امهال در قرض

و نزد دیگران لازم میشود و فقیر میگوید عموم آیت مؤید قول اول است در این باب و دلالت میکند آیه بر آنکه کتابت و تحمل شهادت فرض

بالکفایه است و بر آنکه املا کننده میباید کسی باشد که حق بر وی لازم است یا وکیل او پس بنویسد کاتب اقرار او را و نصاب شهادت

در اموال دو مرد است یا یک مرد و دو زن و اشهاد مؤکد تر است از کتابت بطریق استحباب در سوداگری بالفعل و بدست آوردن گرو

شرط صحت رهن است زیرا که خدا تعالی ذکر فرموده در محل تفسیر رهان و پوشیدن گواهی حرام است و قید سفر در صحت رهن اتفاقی است

نه احترازی زیرا که آنحضرت صلعم گرو داشت زره خود را در مدینه در دست یهودی **باب** لا یحل مطالبة المعسر و لا مطالبة الموسر

قبل الاجل و من لزمه دین حال و طالبه الغریم و هو یجد ما یؤدی حرم علیه المطل فان مطل حبسه القاضی و عزره و کلفه

ببیع ماله فان لم یفعل باع علیه ماله و قسمه بین الغرماء جایز نیست تقاضا کردن مفلس را و نه تقاضا کردن توانگر را پیش از

مدت معین و هر که لازم شد بر وی ادای دین بالفعل طلب کرد از وی قرض خواه و وی قادر است بر ادای آن حرام است درنگ کردن

بر وی و اگر درنگ کند قید نماید او را قاضی و به تعزیر رساند او را و تکلیف دهد بر وی بفروختن مال او و اگر نفروخت بفروشد قاضی

مال او را و قسمت کند در میان غریمان قال الله تعالی و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و ان تصدقوا خیر لکم فرمود خدا تعالی

و اگر متحقق شود صاحب عسرت واجب است مهلت دادن او تا یافتن یسار و اگر صدقه دهید یعنی ابرا کنید این ابرا کردن بهتر باشد

برای شما **مالک** باسناده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال مطل الغنی ظلم فرمود آنحضرت صلعم درنگ کردن توانگر در ادای

قرض بعد حلول اجل ظلم است و در بعض روایات شیخین آمده یحل عرضه و عقوبته یعنی حلال سازد این ظلم ازاله آبروی او را با خلاف

در قول و عقوبت او را یعنی حبس او را **مالک** عن عمر بن عبد الرحمن بن دلاف المزنی ان رجلا من جهینة کان یسبق الحاج

فیشتری الرواحل فیغلی بها ثم یسرع السیر فیسبق الحاج فافلس فرفع امره الی عمر بن الخطاب فقال اما بعد ایها الناس فان الا

سیفع سیفع جهینة رضی من دینه و امانته بان یقال سبق الحاج الا و انه ادّان معرضا فاصبح قد دین به فمن کان له علیه دین

فلیاتنا بالغداة نقسم ماله بینهم و ایاکم و الدین فان اوله هم و آخره حرب مردی از جهینه پیش از حاجیان میرفت در جای های

که رواحل خرید کرده میشد آنجا پس گران میفروخت آنرا بدست حاجیان بعد از ان بشتاب سیر میکرد پس پیش از حاجیان میرفت بحج

یعنی مشغول میشد بتقاضای دیون و مانند آن تا آنکه تنگ میشد مدت و موسم حج نزدیک میرسید پس در آنوقت سیر را سریع میکرد تا آنکه

پیش از حاجیان بمکه میرسید پس مفلس گردانیده شد پس برداشته شد حال او یعنی مذکور کرده شد حال او پیش عمر بن الخطاب پس
فرمود عمر بن الخطاب اما بعد ای مردمان ایرد سیاه فام حقیر قدر مراد میدارم سیاه فام جهینه را راضی شد از دین خود و امانت خود
بانکه گفته شود او را که پیش از حاجیان ببازار ها می رسیده آگاه باشید هر آئینه او معامله کرد با مردمان اعراض کرده از شرط مروت
پس گشت با ینحال که جزا داده شد او را با آن فعل خود پس هرکرا باشد بر وی دینی پس باید که بیاید پیش ما بگاه بروز آینده تا قسمت
کنیم مال او را در میان ایشان و دور دارید خود را از دین و دین را از خود پس هر آئینه اول دین غم ست و آخر آن جنگ است مترجم گوید
که اتفاق علماء بر همین ست که مال مفلس قسمت کرده شود در میان غریمان او بمقدار قرض ایشان پس اگر خالی شد مال او
و هنوز قرض تمام ادا نشد انتظار باید کرد و مهلت باید داد او را تا آنکه توانگر شود و بعضی گفته که معسر را حبس نباید کرد بلکه مهلت
داده شود او را زیرا که او ظالم نیست بدر تنگ کردن و همین ست قول مالک و شافعی و اگر باشد او را مالی که پنهان میکند آنرا پس حبس باید
نمود و تعزیر باید کرد تا آنکه ظاهر گرداند آن مال را **باب** من افلس و قد کان ابتاع متاعا فللبائع الخیار فی اخذه بعینه او یکون
اسوة للغرماء کسیکه مفلس شد و هر آئینه خریده بود متاعی را از دست کسی پس فروشنده را اختیار ست در گرفتن آن مال خود بعینه
یا آنکه در حکم سائر قرضخواهان باشد **مالك** عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال ایما رجل باع متاعا فافلس الذی ابتاعه منه و لم یقبض الذی باعه من ثمنه شیئا فوجده بعینه فهو احق به و ان مات
الذی ابتاعه فصاحب المتاع فیه اسوة الغرماء رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر مردیکه فروخت متاع خود را بدست کسی پس مفلس شد
آن شخص که خرید کرده بود از وی و هنوز قبض نکرده ست بایع از ثمن او چیزی و یافت آن متاع را چنانکه بود پس این فروشنده احق
است بآن متاع و اگر بمرد آن خرید کننده پس صاحب متاع حکم او مانند سائر قرضخواهان ست **مالك** عن یحیی بن سعید عن ابی بکر
بن محمد بن حزم عن عمر بن عبد العزیز عن ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال ایما رجل افلس فادرك الرجل ماله بعینه فهو احق به من غیره رسول الله صلعم فرمود هر مردیکه مفلس شد پس یافت شخصی مال
خود را بعینه پیش او پس آن شخص احق ست بآن متاع خود از غیر او **باب** الحوالة باب در بیان حواله صورت حواله آنست که زید را
بر عمرو قرضی ست و با او مطالبه میکند و عمرو قرض دارد بر خالد یا از جهت غصب یا وجهی از وجوه بر ذمه وی حقی از آن عمرو ثابت ست
پس حواله کند بر وی و مطالبه او بر وی اندازد **مالك** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال مطل الغنی ظلم و اذا اتبع احدکم علی ملی فلیتبع رسول الله صلعم فرمود تنگ کردن توانگر در ادای دین بعد گذشتن مدت معین
ظلم ست و وقتیکه حواله کرده شود یکی را از شما بر توانگری پس باید که در پی او شود و با او مطالبه کند مترجم گوید اتبع بسکون تاء ست
از باب افعال و اتباع بمعنی حواله می آید زیرا که تابع میگرداند محتال را بر المحتال علیه تا از وی مطالبه کند و حاصل در اول تامل در می یابد

لابدست درینجا ملدا زسه شخص و دو دین و صیغهٔ که بآن حواله متحقق شود و شروط عاقدین و صیغه از کلام سابق معلوم شد حالا در امور
خاصه حواله شروع باید کرد پس رضا متعاقدین که محیل و محتال است لابد میشود قطعاً و آیا رضا محتال علیه شرط است یا نه ظاهر عدم
لزوم اوست بعد تحقیق دینی که بروی است و آیا کسیکه بروی دین نیست و تبرعاً حواله میکند صحیح هست یا نه فقیر گوید از حدیث
ابو قتاده که دین میت بر خود گرفت و آنحضرت صلعم جایز داشتند و نماز جنازه او گذاردند ظاهر میشود که درست است و آیا برجوع ساقط
میشود یا نه ظاهر است که می شود والله اعلم و خاصیت حواله آنست که متحول میشود دین که بری گردد محیل از دین محتال و محتال علیه از دین محیل
و اگر متعذر شود اخذ بسبب تفلیس و مانند آن رجوع نکنند پس اگر دین محتال علیه ثمن مؤجل مبیع بوده است و در مبیع عیبی ظاهر شد
و بآن عیب رد کرد آیا باطل میگردد حواله یا نه ظاهر آنست که باطل میگردد زیراکه دین نماند و عدم ارتداد در دین ثابت باشد و اینجا دین
نماند و مناسب حواله ضمان و کفاله است آنرا نیز در ذیل حواله ذکر کنیم عقل در اول تامل درمی یابد که در ضمان لابدست از ضامن و مضمون له و
مضمون عنه و دینی که ضمان برای اوست و صیغه که ضمان بآن منعقد شود اما صیغه پس لابدست از لفظی مفهم مانند ضمنت او تکفلت علیه
او تحملته او تقلدته انا بالمال ضامن او کفیل او زعیم او حمیل یا نوشته که بدان مضمون باشد اگر نوشتن پیش اهل عرف ضمان دانند
و دین چنان باید که لازم باشد و در قدیم ضمان چیزیکه طلب ایجاب او میکند درست داشته اند و آن اقوی مینماید و ضمان درک صحیح است
و آن آنست که ضامن شود برای مشتری ثمن را اگر مبیع مستحق یا معیب یا ناقص در وزن مشروط ظاهر شود و همچنین ضمان حواله
نزدیک شروع در عمل و آیا تعیین دین ضرور است یا نه در قدیم گفته اند که نوعی از احاطه کافی است مانند ما لک علی زید من دراهم
یا ما لک علی فلان من جهة کذا و آن اقوی مینماید و شروط ضامن رشد است و تکلیف و تعیین مضمون له آیا ضروری هست یا نه دو وجه
مذکور شده و اقوی نزدیک فقیر تفصیل است اگر تصریح کرد که مضمون له هر که باشد صحیح است و کفاله ببدن کسی که اورا حاضر کنند
عند الحاجة صحیح است در قصاص و حد و قذف و مانند آن پس اگر تعیین مکانی کرده است لازم شود تسلیم در آن مکان و الا در مکان عقد
تسلیم کند و چون تسلیم کرد و آنجا هیچ مانع نیست مانند متغلب بری شد و اگر غائب شد و کفیل مکان او میداند و احضار او میتواند واجبست
بروی احضار و اگر مدت احضار بگذشت و حاضر نکرد مستحق حبس گردد و اگر در کفاله شرط کرده باشد که اگر تسلیم بدن میسر نیاید مبلغ ادا کند صحیح
نزدیک فقیر صحت آنست والله اعلم و مانند کفاله بدن هست ضمان اعیان در غصب یا استعاره و در ضمان دین جایز است صاحب حق را
مطالبه اصیل و ضامن و اگر شرط کند برائة اصیل ظاهر نزدیک فقیر جواز اوست و وقتیکه صاحب حق ضامن را مطالبه کند جایز است مطالبه
ضامن اصیل را و قبل از مطالبه نیز اگر تبرعه خود طلبید جایز باشد و می باید که ضامن نزدیک ادا گواه گیرد دو مرد یا یک مرد و دو زن یا یک مرد را
تا با او سوگند خورد پس اگر شاهد نگرفت اگر اصیل حاضر بود یا تصدیق کرد یا مضمون له تصدیق کرد رجوع کند و اگر یکی ازین چیزها نشد رجوع
نمیتواند کرد

باب لا یجبر المحتال له على القبول و یجبر المتحمل له علی الغریم رجوع نکند شخصی که حواله کرده شد برای او بر حواله کننده و رجوع کند

سید محیل کرد حواله الیه کفیل شد برای و بر غریم اول قال یحیی سمعت مالکا یقول الامر عندنا فی الرجل یحیل الرجل علی الرجل بدین له علیه

انه ان افلس الذی احیل علیه او مات فلم یدع وفاء فلیس للمحتال علی الذی احاله شیء وانه لا یرجع علی صاحبه الاول قال مالک وهذا الامر

الذی لا اختلاف فیه عندنا قال مالک فاما الرجل یتحمل له الرجل بدین له علی رجل آخر ثم یهلک المتحمل او یفلس فان الذی تحمل له یرجع

علی غریمه الاول

باب الاجارة

باب در جواز مزدور گرفتن قال الله تعالی فی قصة موسی وشعیب علیهما السلام فرمود خدا تعالی

در قصه موسی وشعیب علیهما السلام قالت احداهما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی

هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک وما ارید ان اشق علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین ۝

قال ذلک بینی وبینک ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی والله علی ما نقول وکیل ۝ گفت یکی از دو دختر شعیب علیه السلام پدر خود را

ای پدر مزدور گیر موسی علیه السلام را هر آئینه بهترین کسیکه مزدور گیری او را آن شخص است که توانا و با امانت بود گفت شعیب با موسی علیهما السلام هر آئینه

میخواهم که بزنی دهم ترا یکی ازین دو دختر خود بشرط آنکه مزدوری من کنی هشت سال پس اگر تمام کردی ده سال پس آن تمام کردن

تبرع است از جانب تو ونمیخواهم که مشقت افکنم بر تو خواهی یافت مرا اگر خدا تعالی خواسته است از جمله شایسته کاران گفت موسی

اینست عهد میان من ومیان تو هر کدام ازین دو مدت که ادا کنم تعدی نباشد بر من وخدا بر آنچه میگوئیم گواه است مترجم گوید این

آیت متضمن احکام بسیار است از باب اجاره از انجمله بهترین اجیران کسی است که قوی باشد بر کار مطلوب بعقل و بطاقت بدن وامین

باشد بر اموال مردمان وحقوق ایشان واز انجمله آنست که جایز است نکاح بر منفعت باعتبار مالیت ولهذا اجرت نامیده شد واز انجمله

آنست که اگر عادت قاضیه باشد بوظیفه اجیر ذکر آن بتفصیل در اثنای عقد لازم نیست زیرا که قوم را در اجرای خویش عادتی معلوم بود

واز انجمله آنست که قبول اجاره از طرفین بلفظ ماضی ضرور نیست زیرا که حضرت شعیب ارید آن انکحک گفتند وحضرت موسی

ایما الاجلین قضیت الخ گفتند اینقدر باید که کلام بافعل ایشان مفهم باشد در عرف ناس والله اعلم واز انجمله آنست که ذکر امریکه بطریق

تبرع آنرا طلب کنند در عقد باک نیست والفا آن از اخلاق محموده است زیرا که دو سال دیگر حضرت موسی مکث کردند زیاده از هشت سال

قال الله تعالی وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف فرمود خدا تعالی اگر خواهید که دایه

اجیر گیرید برای شیر دادن اولاد خود پس هیچ گناه نیست بر شما وقتیکه تسلیم کردید بآن دایه چیزیکه دادن آن مقرر کردید بوضع نیک

مترجم گوید رض فائده شرط آنست که اگر در تسلیم خللی واقع شود در استرضاع موجب اثم گردد از ینجا دانسته شد که استقصا در ذکر منفعت

وطریق استیفاء آن ضرور نیست چون امری باشد که عرف احاطه آن میکند زیرا که گاهی طفل زیاده میخورد شیر را وگاهی کم وقدر آن

معلوم نتوان کرد وگاهی نشسته وگاهی خفته

باب

یجوز ان یتکاری الدابة ثم یکریها باکثر مما اعطی جایز است که کرایه گیرد جانوری

بعد از ان کرایه دهد آنرا بزیاده تر از آنچه خرج کرد مالک عن ابن شهاب انه سئل عن الرجل یتکاری الدابة ثم یکریها باکثر مما تکاراها به

فقال لا باس بذلک سؤال کرده شد از ابن شهاب از مردیکه کرایه میگیرد جانور را بعد از آنکه بکرایه میدهد آنرا زیاده تر از آنکه کرایه گرفته بود

بآن پس گفت ابن شهاب هیچ باک نیست در آن مترجم گوید عقل را اول تامل در می باید کرد در اجاره لابدست از عاقدین و اجرت و منفعت و صیغه

که عقد بدان ثابت شود و بوظیفه اجیر و حکم اختلافی که در میان عاقدین واقع شود پس شرط عاقدین مانند شرط متبایعین است و صیغه لفظی

یا فعلی مقرون بقرینه باید که دلالت بر ایجاب و قبول کند مثل اجرتک نفسی او اکریتک ملکتک منافعه سنه بکذا و آنچه مثل آن گوید قبلت یا استاجرت

یا اکتریت یا شخصی اکه با جرت معین یا وقت معین کار میکند بگوید بیا و کار کن و وی شروع کرد در کار کردن و اگر ثوب را بقصار داد یا از

یا بحجام داد که آنرا بدوزد و ذکر اجرت نکرد اجرت لازم شود و اگر گوید بعتک منفعتها بکذا آیا صحیح باشد یا نه اظهر نزد یک فقیر جواز او است چنانکه

ذکر کردیم که محط نظر معنی عقد است نه لفظ آن و اجاره دو قسم است یا واقع بر عین مانند اجاره این حویلی یا این دابه برای سواری یا این حمال را

برای حمل اثقال و یا واقع بر ذمه مانند اجاره دابه کذا و کذا برای سفر فلانی یا اجیر گوید خانه کذا و کذا برای تو بنا کنم پس اجاره عین مانند بیع

شیء معین است بثمن خواه قبل تسلیم منفعت بدهد یا بعد از آن و اجاره ذمه مانند بیع سلم است لابد اینجا از تسلیم اجرت و در صورت تاجیل

و تعجیل هر دو جایز باشد و مطلق بر تعجیل محمول شود و شرط اجرت آنست که معلوم باشد پس اجاره دابه بعلف او صحیح نباشد و همچنین اجاره

طحان بثلث دقیق مثلا زیرا که معلوم نیست که دابه چه قدر خواهد خورد و از حب چه قدر دقیق حاصل شود و درین نظر زیرا که از اجاره رضاع طفل

اسپاهان ظاهر شد که استقصا مطلوب نیست و معتاد درین چیزها میتوان دانست و انعقاد احاطه کافی است و متقوم باشد پس استیجار دلال برای

کلمه که در غیب مشتری باشد درست نیست زیرا که در عرف آنرا متقوم نمی شمرند و مقدور التسلیم بودن آن باعتبار ظن غالب پس اجاره

عبد مغصوب و آبق صحیح نباشد و همچنین کرایه گرفتن زمین برای زراعت که مطریکه کافی نرسد او را و معتاد نباشد و امتناع شرعی مانند امتناع حسی است

پس استیجار حائض برای خدمت مسجد صحیح نباشد و شرط منفعت آنست که معلوم باشد یا آنست که تقدیر کنند بزمان مانند کرایه

خانه یکسال یا آنست که مقدر کنند بعمل مانند کرایه دابه تا مکه و خیاطت این قمیص و تعلیم قرآن حاصل میشود و لتعیین منفعت بتعیین مدت

یا بتعیین سوره و در بنا به بیان موضع و طول و عرض و ارتفاع دیوار و چیزیکه بآن ساخته شود از سنگ و خشت و نوره و غیر آن و در کرایه

زمین لابدست از ذکر منفعت آن که برای زراعت میگیرد یا برای غرس در کرایه دابه معرفت راکب بمشاهده یا وصف و سرج و یا وطی

شغدف و شبری و اگر در راه چرمین مثلا شرط نکرد دست حمل مشک سفره و دستیجه و غیر آن نزد یک فقیر لازم میشود قدر معتاد زیرا که شهرت

و احتیاج و حاجت بمنزله بیان است و اگر دابه بر ذمه گرفته است لابدست از وصف او و لابدست در اجاره دابه از بیان قدر سیر مگر آنکه

منازل معتاد شهند که آن کفایه میکند از بیان و لابدست در اجاره حمال برای حمل اثقال از مشاهده آن و امتحان وزن آن مدست خود

و صحیح است استیجار دایه برای ارضاع و حضانت فقط یا ارضاع فقط و اگر عادت قاضیه باشد بحضانت در صورت مطلق دایه گرفتن داخل باشد نزد یک

فقیر و الله اعلم و از جمله حضانت است حفظ صبی و تعهد و الغسل رأس و بدن و تحریک مهد و غسل ثیاب او از شل البول و مداگر او راق از برای کتابت

کتاب که اجاره گرفت یا خیاط را برای خیاطه قمیص کند آیا سیاهی و رشته از آن عامل باشد یا از آن مالک اقوی آنست که رجوع بعرف
کنند و اگر عادت بلاد مختلف باشد واجب شود بیان و در صورت عدم بیان اجاره باطل گردد و اگر خانه کرایه معیب باشد مثلا و مبادرت کند
مالک باصلاح آن اجاره لازم است والا خیار مکتری را باشد در فسخ و اصلاح بیت در روفتن ثلج از بالای آن و تعمیر ناودان و تطیین که
جهت ابقا دار باشد ذمه مکاری است و تنظیف بیت و تطیین که مقصود از آن تزئین باشد ذمه مکتری و ظاهر نزدیک فقیر آنست که
در اکاف و برذعه و حزام و خطام و محمل و مطا و غطا و اعانت راکب در رکوب و نزول و شد محمل و غیر آن مثل ظرف حمل و مانند آن اگر بیان
کرده باشد اتباع بیان باید کرد والا اگر عادة معروفه باشد آن در حکم بیان است والا اگر اصطلاحی با یکدیگر کنند فبها والا اجاره
فاسد شود و طریق استیفای منفعت وجهی است که ضرری زائد از عرف بمکاری نرسد پس اگر مطلقا خانه را کرایه گرفت اسکان قصار
و حداد جایز نیست و ید مکتری ید امانت است اگر تلف شود یا معیب گردد و بغیر مخالفت مالک بسببی از اسباب سماویه مثلا ضامن نمی شود
و اگر تعدی کرده باشد باینکه بزند دابه را فوق عادة یا بر وی بار گران زیاده از عادت نهد ضامن شود و اگر او را جامه داد تا خیاطت کند
بعد از آن اختلاف کردند مالک گفت قمیص فرموده بودم و خیاط گفت قبا گفته بودی دو قول آمده قول قول مالک است با یمین او یا قول
قول عامل است با یمین او و نظر باینکه اصل در اذن قول مالک است و باینکه غرض مالک ابطال اجرت اوست و اگر بعد عقد اجاره مستاجر را
یا اجیر را حادثه پیش آمد که قرار در اجاره متعذر شد مانند آنکه خانه کرایه گرفته بود و مکتری را سفری پیش آمد یا دابه کرایه گرفته بود
برای سفر و مکتری را مرضی پیش آمد یا خانه کرایه داده بود و اهل او مسافر بودند حاضر شدند یا دابه کرایه داده بود و خروج همراه او بر مکاری
بسبب مرض دشوار شد در این صور تنها فسخ نمی شود الا بتراضی طرفین و اگر احد العاقدین بمیرد یا از اهلیت برآید منفسخ گردد و اگر دابه کرایه داد
بعینها و او بمیرد خیار باشد و اگر دابه غصب کرده شد یا منفلت شد و در همان ساعت بیاورد او را اجاره لازم است و اگر مدتی گذشت
خیار مکتری راست و اگر دابه قبض کرد و توقف نموده تا آنکه مدت انتفاع گذشت اجره بر مکتری مستقر شود **تذییل** از مناسبات
اجاره است عاریه و متحقق میشود به معیر و مستعیر و مستعار و منفعت و صیغه یا قرینه که بآن عقد عاریت ثابت شود و وظیفه معیر و مستعیر
و اختلافیکه میان ایشان حادث شود پس شرط معیر صحت تبرع اوست و ملک انتفاع اگر چه ملک رقبه نباشد پس اعاره مستاجر
صحیح است و اما اعاره مستعیر صحیح است یا نه دو وجه آمده و شرط مستعیر صحت قبول تبرع است پس اعاره صبی و استعاره او صحیح نباشد و شرط
مستعار آنست که منتفع به باشد با وجود بقای عین او پس اعاره طعام وجهی ندارد و آن منفعت مباح باشد پس اعاره جاریه برای
استمتاع صحیح نیست و اعاره او برای خدمت مرد غیر محرم مکروه است بجهة خوف فتنه مگر آنکه جاریه صغیره باشد یا قبیحه و اعاره عبد مسلم برای
خدمت کافر نیز مکروه است و منفعت باید که از آن قبیل باشد که در عرف او را منفعت گویند پس اعاره دیوار بجهة نظر کردن فاسد باشد
و اگر منفعت مستعار مختلف شد لابد است از تعیین مثلا اگر زمین را عاریه داد لابد است از ذکر منفعت سکنی یا زرع یا غرس و عموم ملی نیست

در جودهٔ عمل در دارهٔ آن و اگر شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت بالین صحیح نباشد و در صورت هر یکی رجوع کند باجرة عمل خود بر دیگر و تصرف کند هر یکی در مال بتصرفیکه در وی ضرر نباشد پس بیع نسیه نکند و بآن مسافرت نکند مگر باذن صاحب خود و بغبن فاحش نفروشد و قرض ندهد و هر یکی را میرسد فسخ هرگاه خواهد دید که شریک بد امانت است پس قبول کرده شود قول او در خسران و تلف و قدر ربح پس اگر دعوی کرد تلف را بسبب ظاهر بران سبب بینه طلب کرده شود نه بر تلف و اگر بسبب خفی دعوی کرد طلب کردن بینه نشاید و اما قراض آنست که بدهد شخصی مال خود را بشخصی دیگر تا تجارت کند دران و ربح مشترک باشد میان ایشان بحصه که قرار دهند و عمل و ادان تأمل در وی باید که لابد است در قراض از عاقدین و صیغه عقد و مال و کیفیت تقسیم ربح و کیفیت تصرف عامل و حکم اختلافی که در میان ایشان حاصل شود پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه آنست که موضوع باشد برای این عقد یا تفسیر این عقد باشد پس اگر گوید قارضتک علی ان کل الربح لک ظاهر پیش فقیر آنست که قرض باشد بجهة تجارت و اگر گوید علی ان الربح لی توکیل باشد زیرا که محط نظر معانی عقود است نه الفاظ آن و شرط مال آنست که دراهم و دنانیر باشد نه حلی و عروض و معلوم و معین باشد و جایز نیست شرطیکه مبطل مقاصد عقد باشد یا وجود آن نادر باشد مانند بودن مال در دست مالک یا شرای متاع معینه یا معامله با شخصی معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف آنکه شرط کند بودن غلام مالک همراه او که جایز است حتی باید که قسمت ربح بیان کند بجزئیه مانند آنکه بنصفین یا ثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل را ده درهم باشد یا ربح صنف معین از متاع فاسد شود فقیر گوید ممکن است که آنرا اسم شرط اعتبار کنیم و در حباله داخل سازیم والله اعلم و اگر گوید علی ان الربح بیننا و اهل عرف بالمناصفه فهمند میباید که درست باشد و همچنین ظاهر است که علی ان النصف لی یا النصف لک نزدیک فقیر و مفهوم معنی صحیح است

و وظیفه عامل تجارت است و توابع آن مانند نشر ثیاب و طی آن و وزن خفیف مانند ذهب و مسک نه ثقیل مانند ثمن کثیر و آنچه لابد در تجارت نه و بر وی لازم نیست جایز است استیجار عامل برای آن از مال قراض بشرط مصلحه ظاهره و آن محسوب شود و می باید که عامل باحتیاط کار کند پس بیع بغبن و نسیه نکند بدون اذن او و او را میرسد بیع بعرض زیرا که آن عمده ابواب ربح است و او را میرسد رد بعیب اگر مصلحه ظاهر باشد و اگر مالک و عامل در مصلحه بودن رد اختلاف کنند هرچه اقوی باشد لازم کرده آید و باکثر از راس المال خرید نکند و کسی را که بر مالک معتق میشود خرید نکند مگر باذن او و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از آن محسوب نمی شود و اگر محتاج نفقت

قول ... که در شتر اگر در ذمه کرده است از آن عامل باشد و اگر تعیین مال قراض کرده است فاسد باشد و ثمر شجر یا نتاج حیوانی یا کسب رقیقی که مال قراض باشد از آن مالک باشد بلا شرکت زیرا که اثر قراض در ربح است نه در زوائد غیر ربح و اگر نقصانی حاصل شود بسبب

رخص آنرا در ربح صرف کنیم و همچنین تلف بعض را و چون نقصان ربح را تمام کند از راس المال باشد و آنچه قبل از تصرف باشد از راس المال است و هر یکی را میرسد فسخ این عقد و اگر یکی از ایشان بمیرد یا مجنون شود عقد منفسخ گردد و در صورت فسخ استیفاء ثمن و تنضیض مال

اگر بعوض باشد ذمه عامل است و در صورت اختلاف عاقدین در توابع عقد قول عامل را معتبر داشته شود بیمین او مانند آنکه گوید لم اربح
الا کذا او اشتریت هذا للقراض او لم تنهنی عن کذا یا دعوی تلف بعض یا رخص متاع کند و اگر در شرط عقد اختلاف کنند مانند شرط نصف
و ثلث هر دو سوگند خورند بعد از ان اجرة المثل لازم گردد و شود چنانکه در بیع روایت کردیم اما وکالت پس لابد است دران از عاقدین
و صیغه توکیل و عقد یکه در وی توکیل کرده باشد و کیفیت عمل وکیل و حکم اختلافی که در میان وکیل و موکل واقع شود و شرط عاقدین آنست که
هر دو را مباشرت آن عمل در حق خود صحیح باشد پس توکیل صبی و مجنون صحیح نیست و وکیل بودن ایشان نیز صحیح نیست و بر قول بفساد عقد
اعمی استثنا کرده میشود ازین مسئله جواز توکیل او در بیع و شرا زیرا که اگر توکیل او صحیح نباشد مصالح او بهم خورند و صیغه توکیل لفظی
ست که اذن عقد از وی فهمیده شود مانند وکلتک و فوضته الیک او بع و اشتر و ضرور نیست لفظ قبول بلکه اگر موجب فرموده کار کند
آن توکیل خواهد بود و در تعلیق توکیل بشرطی دو وجه آمده است اصح آنست که وعده است نه عقد توکیل و شرط عقد یکه در وی توکیل کند
آنست که موکل مالک آن باشد پس اگر گوید وکلتک فی بیع عبد سا ملکه فاسد باشد و وظیفه وکیل آنست که مخالفت امر موکل و غیر یکه
محل تهمت است نکند پس اگر مطلق بیع او را وکیل کرد نداد او را نمیرسد فروختن بغیر نقد بلد و نه بنسیه و نه بغبن فاحش که غالباً ابرا تحمل
کرده نمی شود و اگر بیع مؤجل اذن داد و در عرف اجلی دران باب متعارف است بران حمل کرده آید و اگر مخالفت کند و مبیع را تسلیم کرده
است ضامن او شود و اگر مطلق شرا وکیل کرد شرای معیب جایز نیست پس اگر خرید کرد با علم آن و موکل را ضرر است آن از آن خود
خواهد بود و اگر بغیر علم خرید کرده است و ضرری در وی لاحق است و قیمتا و مناسبت و دو تقصیر ظاهر است ظاهر آنست که از آن
خودش باشد و وکیل را اگر اذن توکیل داده است میرسد او را که وکیل گیرد و اگر اذن نداده است و کار از وی تمام نمی شود وکیل بگیرد
امین را و اگر او را گفته بع من فلان او بصفقة کذا او بثمن کذا مخالفت جایز نیست و اگر وکیل کرده است در خریدن شاتی بوصف کذا
بیک دینار پس دو شاة بهمان وصف بیک دینار خرید کرد پس ظاهر صحت اوست بحدیث اشترای اضحیة و ازین قبیل است هرچه مخالفت نباشد
و زیاده نافعه باشد و اگر مخالفت کرده است و عقد بر معین واقع شود رد کرده نشود و اگر بر معین واقع نشده است از آن وکیل باشد
معزول میشود وکیل بعزل موکل و بعزل خودش و منعزل میشود بخروج احدهما از اهلیت تصرف یا بخروج محل تصرف از قابلیت و اگر
در میان ایشان اختلاف واقع شود در توابع عقد قول وکیل را اعتبار کنند بیمین او مانند اشتریت لک یا اشتریت بنفسی و اگر در اصل وکالت
یا شرط آن اختلاف واقع شود البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و توکیل مخصوص نیست به بیع و شرا بلکه جاری میشود در هر عقدیکه
قابل نیابت باشد پس در طاعات توکیل درست نیست الا حج و تفرقه زکوة و ذبح اضحیه و همچنین در ایلا و لعان و شهادة و اقرار و ظهار
درست نیست و صحیح است در هر دو طرف بیع و هبه و سلم و رهن و نکاح و طلاق و سائر عقود و فسوخ و قبض دین و اقباض آن و دعوی
جواب آن و تملک مباحات مانند احتطاب و اصطیاد و احیاء موات و استیفاء عقوبه که حق آدمی است مانند قصاص و حد قذف و در

توکیل بیاتی کہ فی الحیلۃ احاطہ مراد واقع شود ضرور لیست نہ استقصا در بیان اگر گوید وکلتک فی جمیع اموری صحیح نباشد واگر گوید

فی بیع اموالی صحیح باشد **باب المساقاة** مساقاة عبارت از انست کہ شخصی بستان خود را بکسی دہد تا آنکس عمل کند در ان بستان

بسقی وغیر آن بشرط آنکہ ثمر منقسم باشد میان ایشان بطوریکہ قرار دادہ باشند **مالک** عن ابن شہاب عن سعید بن

المسیب ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لیہود خیبر یوم افتتح خیبر اقرکم علی ما اقرکم اللہ علیہ علی ان التمر بیننا وبینکم

قال فکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یبعث عبد اللہ بن رواحۃ فیخرص بینہ وبینہم ثم یقول ان شئتم فلکم وان شئتم

فلی فکانوا یاخذونہ رسول اللہ صلعم فرمود یہود خیبر را روزیکہ فتح کرد خیبر را من جای میدہم شما را تا وقتیکہ خدا تعالی شما را

جای دہد بشرط آنکہ خرما میان ما و میان شما منقسم باشد پس میفرستاد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم عبد اللہ بن رواحہ را

پس عبد اللہ بن رواحہ خرص میکرد میان خود و میان ایشان بعد ازان میگفت اگر خواہید پس شما را باشد واگر خواہید

مرا باشد پس یہود میگرفتند حصہ خود را مترجم گوید رضی اللہ عنہ لابدست در مساقاة از عاقدین واشجار وصیغہ یا قرینہ کہ

بآن عقد ثابت شود وچیزیکہ مشروط کردہ باشند ووظیفہ عاقدین وحکم اختلافی کہ در میان ایشان واقع شود پس شرط عاقدین

ولفظ عقد وغیر آن در مضاربۃ مذکور شد ازانجا باید گرفت واما مخابرۃ وآن عمل کردن در زمین ست بشرط بعض

خارج زمین از یکی باشد وبذر وعمل از دیگری ومزارعہ وآن عمل کردن ست در زرع بشرط بعض خارج زمین وبذر از یکی

باشد وعمل از دیگری جایزست یا نہ میل فقیر درین مسئلہ بمذہب امام احمدست از جواز ہر دو واللہ اعلم **باب کراء الارض**

بالذہب والورق باب در کرایہ دادن زمین بمقابلہ طلا ونقرہ **مالک** عن ربیعۃ بن ابی عبد الرحمن عن حنظلۃ بن قیس الزرقی

عن رافع بن خدیج ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن کراء المزارع قال حنظلۃ فسالت رافع بن خدیج بالذہب والورق

فقال اما بالذہب والورق فلا باس بہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہی فرمود از کرایہ دادن مزرعہا یعنی باجر مجہول یا اجر تیکہ

در وی غرر باشد چنانکہ در حدیث دیگر بیان آن آمدہ ست گفت حنظلہ کہ راوی این حدیث ست پس سوال کردم رافع بن خدیج را

از کرایہ دادن بطلا ونقرہ پس گفت اما بطلا ونقرہ پس ہیچ باک نیست در ان **مالک** عن ابن شہاب انہ قال سالت

سعید بن المسیب عن کراء الارض بالذہب والورق فقال لا باس بذلک ابن شہاب گفت سوال کردم سعید بن المسیب را

از کرایہ زمین بطلا ونقرہ پس گفت ہیچ باک نیست در ان **مالک** عن ابن شہاب انہ سال سالم بن عبد اللہ بن عمر

عن کراء المزارع فقال لا باس بہا بالذہب والورق قال ابن شہاب فقلت لہ ارایت الحدیث الذی یذکر

عن رافع بن خدیج فقال اکثر رافع ولو کان لی مزرعۃ اکریتہا ابن شہاب سوال کرد عبد اللہ بن عمر را از کرایہ مزرعہا پس گفت ہیچ باک نیست

در کرایہ بطلا ونقرہ گفت ابن شہاب پس گفتم من آیا دیدی حدیثی را کہ ذکر کردہ میشود از رافع بن خدیج گفت سالم بسیار گفتہ ست رافع یعنی ضبط

نکرده این حدیث را واگرباشد مرا مزرعه کرایه دهم آنرا **مالک** انه بلغه ان عبد الرحمن بن عوف تکاری ارضا فلم تزل فی یدیه بکراء

حتی مات قال ابنه فما کنت اراها الا لنا من طول ما مکثت فی یدیه حتی ذکرها لنا عند موته فامرنا بقضاء شیء کان علیه من کرائها

ذهب او ورق عبد الرحمن بن عوف کرایه گرفت زمینی را پس همیشه در دست او بود بکرایه تا آنکه بمرد گفت پسر عبد الرحمن پس نمی پنداشتیم

آن مزرعه را الا از آن خود از جهت درازی مدت ماندن آن زمین در دست عبد الرحمن تا آنکه ذکر کرد حال آن مزرعه را پیش ما نزدیک

موت خود پس امر کرد ما را با دا کردن چیزیکه بر ذمه او بود از کرایه آن طلا بود یا نقره **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه انه

کان یکری ارضه بالذهب والورق عروه کرایه میداد زمین خود را بمقابله طلا و نقره **باب** الشفعة شفعه عبارت از آن است که

شخصی زمین خود را میفروشد پس همسایه او را میرسد که خواهی نخواهی از وی خرید کند و بدست دیگری فروختن ندهد **مالک**

عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن بن عوف ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قضی بالشفعة فیما

لم یقسم بین الشرکاء فاذا وقعت الحدود بینهم فلا شفعة فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم فرمود بشفعه در هر زمینی که

قسمت کرده نشده است میان شریکان پس وقتیکه واقع شد حد ها در میان ایشان پس شفعه نیست دران **مالک**

عن محمد بن عمارة عن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ان عثمان بن عفان قال اذا وقعت الحدود فی الارض فلا شفعة

فیها ولا شفعة فی بئر ولا فی فحل النخل حضرت عثمان فرمود وقتیکه واقع شد حد ها در زمین پس شفعه نیست دران و شفعه

نیست در چاه و نه در نر خرمایان **مالک** انه بلغه ان سعید بن المسیب سئل عن الشفعة هل فیها من سنة فقال نعم الشفعة فی

الدور والارضین ولا تکون الا بین الشرکاء سعید بن المسیب را سوال کرده شد از شفعه آیا در وی سنتی هست یعنی طریقه منقول

از صاحب شرع گفت آری شفعه واجب است در سراها و زمین ها و نمیباشد مگر میان شریکان **مالک** انه بلغه عن سلیمان بن یسار

مثل ذلک از سلیمان بن یسار نیز مانند قول سعید بن المسیب روایت کرده شده است مترجم گوید رضی الله عنه لابد است در شفعه از

بیع و مشتری و شفیع و چیزیکه دران ثابت شد و هنگامیکه مشتری معین کرد و شئی که شفیع میدهد و ضبعه تملک از شفیع پس شرط چیزی که

در وی شفعه ثابت میشود آنست که دار و ارض باشد نه منقول و از لفظ دور فهمیده شد که شفعه بتبع زمین در بنا ثابت میشود و در حکم

قیاس در اشجار ثابت میشود زیرا که دار عرصه را گویند با بنا او و شرط دیگر آنست که قابل قسمت بوده باشد پس چیزیکه اگر او را قسمت

کنند منفعت مقصوده تلف شود محل شفعه نیست همین است مراد از قول حضرت عثمان ولا شفعة فی بئر ولا فحل زیرا که فائده شفعه

تخلص است از مؤنت قسمت و آن در چیزها متصور نیست اتفیر گوید و اگر علت دفع ضرر شرکت باشد در آنچه دائم است نیز توجیه میشود

بانکه چون این شخص در مثل این چیز شریک شد راضی گشت بضرر شرکا پس بیع بضرر یکه راضی شد باین صحیح نباشد والله اعلم و شرط

شفیع آنست که شریک باشد در زمین ارض یا دار پس جار را شفعه نیست و همچنین جاری که در راه شریک است و حاصل میشود شفعه در ملک تام

معتاد ست بکند واگر رهن در دین حال بوده ست یا اجلی که پیش از قضا دمی آید یا شرط کرده باشد بیع او در رهن ثمن او عند حلول
الفساد صحیح ست واگر شرط کرده ست بیع او صحیح نباشد واگر مطلق گذاشته ست دو قول آمده نظر بامکان تصحیح عقد باعتبار شرط و بعدم
تصریح او واگر چیزی عاریت گرفت و گرو گذاشت صحیح ست زیرا که در لفظ فرمان مقبوضه ملک بودن راهن را فهمیده نمی شود
وایا باقی ست بر حقیقت عاریت یا دین متعلق شده ست برقبه او دو قول آمده نظر بحقیقت عاریت و بحاجت به رهن فقیر گوید اگر بسبب
تخالف حکم عقدی آنرا منع کنند موجه باشد واگر گوئیم استیثاق عام ست از آنکه متعلق شود حق مرتهن برقبه او یا محل کند او را محل او را
دین بسبب قدرت او بر منع از انتفاع موجه تر باشد والله اعلم و شرط مرهون آنست که دین ثابت باشد چنانکه آیت دال بران وارد
ست واگر مرهون آن عین مغصوبه یا مستعاره واقع شود دو وجه آمده ست بنا بر آنچه در توجیه آیه گفتیم موجه تر منع باید واگر هنوز
ثابت نشده ست بر ذمه مثل جعاله پیش از فراغ عمل دو قول آمده اقوی نزدیک فقیر جواز اوست نزدیک شروع در عمل زیرا که
جعاله درین صورت آئل ست بلزوم و در یک دین رهن بعد رهن صحیح ست و ایا یک مرهون در دین بعد دین صحیح هست یا نه
قول قدیم شافعی صحت اوست و همان ست اقوی نزدیک فقیر زیرا که ابراست از عقد اول و انشاء عقد دیگر ست و قبض شرط صحت
لزوم رهن و تمام اوست و قبض مرتهن حاصل میشود بمباشرة او و قبض را یا بمباشرة نائب اگر راهن را یا غلام او را نائب ساخت
درست نباشد زیرا که این نیابت عود میکند بابطال قبض واگر قبض مرتهن بر رهن بوده ست بغصب یا ودیعت در قبض رهن
اذن جدید شرط هست یا نه ظاهر نزدیک فقیر عدم اشتراط اوست زیرا که عقد با قابض اذن صحیح خلافه اوست واگر راهن قبل از
قبض مرهون در وی تصرفی کرد که مزیل ملک باشد مانند بیع یا رهن دیگر این رجوع ست از رهن و این تصرف بعد از قبض درست
نباشد الا باذن مرتهن و در اعتاق اقوال آمده ست نظر بآنکه مفسد رهن ست و بآنکه شارع تحریض فرموده ست بران و راهن را
میرسد انتفاع بآن بحدیث لا یغلق الرهن پس آن انتفاع اگر بغیر استرداد میسر آید فبها والا استرداد کند و بعد انتفاع باز رساند
اگر انتفاع در روز ست بشب باز گرداند واگر در شب ست بروز باز گرداند واگر راهن و مرتهن در عقد شرط کنند که در قبض ثالث باشد
جایز ست واگر آن ثالث بمیرد اتفاق کنند بر شخص دیگر والا حاکم نزدیک عدلی نگاه دارد پس اگر اجل دین آمد تکلیف دهد بآنکه ایفا کند
از غیر رهن یا آنرا بفروشد پس اگر اصرار کند حاکم آنرا بفروشد واگر شرط کرده باشد که عدل آنرا بفروشد آن عدل نفروشد الا
بثمن مثل حال از نقد بلد و مؤنت مرهون تا وقت فک بر راهن ست از علف و غیر آن واگر مرهون تلف شد چیزی از دین
ساقط نشود **باب** من احیی مواتا فهو له هرکه زنده کند زمین مرده را پس آن زمین ملک اوست موات عبارة از زمینی ست که
منتفع به نباشد بسبب بعد ماء یا بسبب بودن درختان خار دار یا بعد از بلاد و زنده کردن او عبارت ست از معمور کردن او
و قلبه رانی کردن و نهر کافتن و چاه کندن تا مهیا شود برای انتفاع **مالک** عن هشام بن عروة عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال

بچشمه یا جوی یا جدیری مستند علیه ندیر وبان را منع میکردند ازان الا باجر و این درست نیست این در حقیقت منع کلاء مباح ست **باب**

المعدن الباطن یجوز اقطاعه جایز ست اقطاع معدن باطن **مالک** باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اقطع لبلال المزنی

معادن القبلیة رسول الله صلی الله علیه وسلم اقطاع کرد برای بلال مزنی معدن قبلیه را یعنی مقرر فرمود که بستاند ازان معدن مترجم گوید

امام را میباید که اقطاع کند بقدر حاجت و اگر معطل گذارد جایز ست امام را انتزاع او **باب** ماء الاودیة یشترک فیه الناس یمسک

الاعلی حتی الکعبین ثم یرسل آب رودها که در صحرا میباشد مشترک اند در وی مردمان شخصی که نزدیک تر ست بوادی آب دهد زمین خود را

تا آنکه آب باشتالنگ رسد بعد ازان بگذارد به همسایه خود همچنان برود تا آنکه تمام مردم شوند **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر بن

محمد بن عمرو بن حزم انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی سیل مهزور و مذینب یمسک حتی الکعبین ثم یرسل الاعلی

علی الاسفل رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود در رودهای مهزور و مذینب این هر دو رودهاست از رودهای مدینه باز دارد آب را تا آنکه رسد آب باشتالنگ

بعد ازان بگذارد اعلی بسوی اسفل مترجم گوید حکم همین ست مذهب شافعی و فی المنهاج ما جاء سبیلها بهای مباح از رودها که در صحرا میباشند

و چشمها و سیلها و باران برابر اند دران مردم اگر خواهند سیراب کردن زمینهای خود پس تنگی کنند باید که سیراب سازد اعلی بعد اعلی هر کی

بند گشته آب تا آنکه برسد باشتالنگ همین قایل ست امام محمد و گفت همچنین بود صلح مردمان در میان خودهای ایشان و برای قوم

است چیزیکه صلح کردند و اسلام آوردند برآن از چشمها و سیلهای خود و نهرهای خود و حصه آب خود **باب** لا یمنع ماء البئر من اراد

شربه اسقی بهائمه منع کرده نشود آب چاه برای کسی که بخواهد که بنوشد یا بنوشاند جانوران خود را **مالک** عن ابی الرجال محمد بن عبد الرحمن

عن امه عمرة بنت عبد الرحمن انها اخبرته ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یمنع نقع بئر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود

منع کرده نشود مجتمع آب چاه مترجم گوید نقع بئر عبارت ست از زیادت آب چاه و در حدیث دو احتمال ست یکی آنکه نهی تحریم باشد بسبب

عدم تملک او یا نهی تنزیه بسبب تاکید مواسات و در **باب** من سبق الی مکان منه فهو احق به حتی یفارقه کسیکه پیشدستی کرد

بسوی جایی مباحی پس او احق ست بآن مکان تا آنکه جدا شود ازان مکان **مالک** باسناده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

کان یقول لا یقیم احدکم الرجل من مجلسه فیجلس فیه رسول الله صلعم فرمود برنخیزاند یکی از شما مردی را از جای خود و پس بنشیند خود

دران مکان مترجم گوید اگر پیشدستی کرد کسی بسوی مکانی اندر مسجدی یا فقیهی بسوی مدرسه یا صوفی بسوی خانقاهی برخیزانیده

نشود از این موضع و باطل نمیشود حق او بسبب برآمدن او ازان مکان برای حاجتی یا خریدن چیزی و مانند آن **باب** لا یملک

الموهوب الا بالقبض مالک نمیشود موهوب مگر بقبض آن **مالک** باسناده ان ابا بکر الصدیق قال لعائشة عند وفاته

و قد کان نحلها جاد عشرین وسقا لو کنت جددتیه و احتزتیه کان لک و انما هو الیوم مال وارث حضرت صدیق رضی الله عنه

گفت عایشه را نزدیک وفات خود و هر آینه عطا کرده بود او را از نخل زمین بریده شده که بیست وسق بود اگر بریده باشی آنرا و در حراز آورده

هبه بشرط ثواب داشته باشد **مالك** عن داود بن الحصين عن ابي غطفان بن طريف المري ان عمر بن الخطاب قال من وهب هبة لصلة رحم او على وجه صدقة فانه لا يرجع فيها ومن وهب هبة يرى انه انما اراد بها الثواب فهو على هبته يرجع فيها اذا لم يرض منها عمر بن الخطاب فرمود هر كه عطا كرد عطيه بجهت صله رحم يا بجهت صدقه پس او رجوع نكند دران و هر كه عطا كرد عطيه كه ديده ميشود كه اراده كرده است وي بآن پاداش الپس او قادر است بر هبه خود رجوع كند دران وقتي كه راضي نباشد مترجم گويد تمليك بلا عوض چند قسم ميباشد اگر محتاج را براي ثواب آخرت داد صدقه است و اگر بسوي مكان موهوب له بجهت اكرام او نقل كرد هديه است و اگر حبس كرد اصل شي را و تصدق كرد منافع او را وقف است ولا بد است در هبه از واهب و موهوب له و موهوب و عقد شرط و اسپ و موهوب له مكرر گذشت و موهوب ميبايد كه مملوك و معين باشد و آنچه بيع او صحيح است هبه او نيز صحيح است و آنچه بيع او صحيح نيست هبه آن نيز صحيح نيست الا در جهت حفظه مثلا كه هبه صدقه آن صحيح نيست و هبه دين براي مدين ابراء و اسقاط است و در هديه ايجاب و قبول شرط نيست بجهت عادت مسلمين در جميع عصار بترك هر دو و در هبه چند نيز نزد فقير چون قرينه قويه باشد احتياج ايجاب و قبول نيست و مناوله تناول كافي است والله اعلم و رجوع در هبه درست نيست اگر براي ثواب نباشد و اگر براي ثواب باشد رجوع ميتوان كرد و از قول حضرت عمر رضي الله عنه معلوم ميشود كه قرينه دال بر آنكه اين هبه براي ثواب است بمنزله شرط ثواب است زيرا كه گفته است يرى انما اراد بها الثواب نيز معلوم شد كه اين عقد صحيح است و آن بمنزله بيع است در احكام الا آنكه مسامحه كرده شود در تعيين ثمن والله اعلم و استثنا كرده ميشود هبه والد و هر كه در حكم او است براي ولد كه رجوع او در آن صحيح است بشرط بقاي موهوب در سلطنة متهب بحديث لا يحل لرجل ان يعطي عطية او يهب هبة فيرجع فيها الا الوالد فيما يعطي ولده بحجة الترمذي والحاكم و لابد است در وقف از واقف و موقوف و موقوف عليه و ناظر وقف و صيغه و وظيفه موقوف و موقوف عليه پس شرط واقف اهليت تبرع است و شرط موقوف امكان انتفاع با آن با وجود بقاء آن مده معتد بها پس وقف عقار و دواب و حصير و قناديل و متاع جايز است و وقف طعام تا خورده شود و ريحان تا شميده شود صحيح نيست و شرط موقوف عليه آنست كه امكان تمليك منافع داشته باشد پس وقف بر جنين و وقف عبد بر خودش صحيح نيست و اگر بر جهت معصيت وقف كند صحيح نيست و اگر بجهت قربت مانند وقف بنا بر زمين بر فقها يا خانقاه بر صوفيه درست است و همچنين اگر نه جهت قربت ظاهر شود و نه جهت معصيت مانند وقف بر اغنيا و لا بد است از صريح لفظ وقف يا التسبيل و التحبيس و جعلته مسجدا و مانند آن يا كنايه آن و از كنايات است لفظ تصدقت على الفقراء ينتفعون به و اگر بر قومي وقف كرد و ايشان منقرض شدند و قول آمده است رجوع ميكند بملك واقف يا وارث او تا ميماند و وقف مدت بيسيرت اما صرف كرده شود بر اقرب ناس بسبب ايشان بمذكورين يا صرف كرده شود بر مساكين يا صرف كرده شود بر مصالح مسلمين چند وجه آمده است و تفصيل بعد وظيفه موقوف است كه اتباع شرط واقف كرده شود و عبارة او را بر مدلول عرفي او حمل

شود و اقوی پیش فقیر آنست که موقوف در ملک واقف ست والله اعلم بدلیل قول آنحضرت صلعم حبست اصلها و تصدقت بها اعنی ثمرتها
والله اعلم و موقوف علیه را میرسد انتفاع آن بنفس خود یا بنایب از اجاره و اجاره و اگر تصریح نکرده است تخصیص او با نتفاع اگر وقف کرده
داپه را صوف در و بر ولبن او از آن موقوف علیه باشد و اگر ناظر در صیغه وقف شرط کرده باشد اتباع آن شرط باید کرد والا اقوال
آمده است نظر قاضی راست یا واقف را یا موقوف علیه را و شرط ناظر عدالت و کفایت واهتدا بتصرف ست و وظیفه او عمارت و اجاره
و تحصیل غله و قسمت آن بر مستحقین و اگر شخصی از مستحقین نشست یا صوفی از خانقاه یا فقیه در مدرسه یا سوقی در بازار جای گرفت کسی دیگر را
از عاج او نمیرسد و اگر غایب شد بوجهیکه غیبت منقطعه نباشد اوی احق ست بجای خود و غیبت منقطعه در هر جا بحسب عرف
حاجت او میتوان دانست **باب** یوجر فی العمری اذا لم یقل هی لک ولعقبک جایز ست که رجوع کند در عمری و قتیکه نگفته باشد
این زمین تراست و اولاد تراست عمری عبارت از انست که کسی در زمین خود آباد کند بشرط آنکه مدت حیات خود در انجا ساکن باشد

مالک عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اعمر
عمری له ولعقبه فانها للذی یعطاها لا ترجع الی الذی اعطاها ابدا لانه اعطی عطاء وقعت فیه المواریث رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود هرکه عمری داده شد او را و اولاد او را پس آن عمری همان شخص راست که او را داده شد رجوع نمیکند بسوی
کسیکه عطا کرده است هرگز زیرا که وی عطای داده است که در وی میراثها واقع شد **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر ورث
حفصة بنت عمر دارها قال وکانت حفصة قد اسکنت بنت زید بن الخطاب ما عاشت فلما توفیت بنت زید قبض عبد الله
بن عمر المسکن ورای انه له عبد الله بن عمر وارث حفصه بنت عمر بن الخطاب شد در سرای او و حفصه ساکن کرده بود در آن سرا دختر زید
بن خطاب را تا وقتیکه زنده باشد پس وقتیکه دختر زید بمرد قبض کرد عبد الله بن عمر آن مسکن را و دانست که آن مسکن حق اوست **مالک**
عن یحیی بن سعید عن عبد الرحمن بن القاسم انه سمع مکحولا الدمشقی یسأل القاسم بن محمد عن العمری وما یقول الناس فیها فقال القاسم بن محمد
ما ادرکت الناس الا وهم علی شروطهم فی اموالهم وفیما اعطوا سوال کرد مکحول دمشقی قاسم بن محمد را از حکم عمری و از آنچه میگویند مردمان
در آن پس گفت قاسم بن محمد نیافتم مردمان را الا حال آنکه ایشان بر شرطهای خود بودند در اموال خویش و در آنچه عطا کرده شدند یعنی اگر صیغه
واهب هی لک ولعقبک باشد پس آن هبه ست و اگر لک ما عشت باشد عاریه ست **باب** اللقطة والضوال لقطه عبارت از انست که شخصی
چیزی بیابد در راه یا مانند آن و مالک آن معلوم نباشد و ضوال عبارت ست از جانوران راه گم کرده از مالک خود **مالک** عن ربیعة
بن ابی عبد الرحمن عن یزید مولی المنبعث عن زید بن خالد الجهنی انه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فسأله
عن اللقطة فقال اعرف عفاصها ووکاءها ثم عرفها سنة فان جاء صاحبها والا فشانک بها قال فضالة الغنم قال هی لک
او لاخیک او للذئب قال فضالة الابل قال ما لک ولها معها سقاؤها وحذاؤها ترد الماء وتاکل الشجر حتی یلقاها ربها

بعد از آن فروخته میشد آنرا پس وقتیکه می آمد صاحب رد داده میشد او را ثمن آن مترجم گوید از این حدیث ظاهر شد که مال ضایع دو قسم است
وایدینار و غیر آن پس غیر را مستحب است التقاط آن کسی که واثق باشد بر دیانت خود و تعریف خود و مکروه است غیر او را و بعد التقاط او را واجب است
تعریف او یکسال بعد از آن اگر مالک پیدا شد و وصف کرد آنرا باو تسلیم کند والا اشناسد عفاص و وکا و عدد او را بعد از آن جایز است
تملک او و جایز است تصدق باو استثنا کرده می شود از این کلیه شی تافه مانند عصا و سوط و حبل پس واجب نیست تعریف بحدیث رخص لنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی العصا والسوط والحبل و اشباهه یلتقطه الرجل ینتفع به رواه ابو داود و دلیل لا بد است در بیان شرط
تعریف و حقیقت تافه و حقیقت وصف و معرفت او پس تعریف در اسواق باید و در ابواب مسجد نه در عین مسجد و استیعاب اوقات
مراد نیست بلکه بر حسب عادت اول در هر روزی دو وقت بعد از آن هر روز یکبار بعد از آن در اسبوع بعد از آن در هر ماه یک دو بار که
مراد داخل این امور از عرف اخذ کرده می شود و ذکر کند بعض اوصاف شی تا شناخته شود و استیعاب کرده نشود در ذکر اوصاف او
تا کاذب ادعای آن نکند و چون مالک وصف او کند جایز است او را تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شی تافه چیزی است که مالک آن
بعد مفارقت آن برای آن از راه خود باز نگردد و بعد ظن عدم رجوع جایز است او را تصرف بغیر تعریف و اگر ظن
رجوع تا زمانی داشته باشد تا آن زمان میباید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شی و باختلاف احوال و مواضع و در حدیث
دیگر معرفة عدد و جنس آمده است و آن اشاره است بجمیع آنچه تعریف او تعلق داشته باشد بحسب وسع قسم دیگر دابه ضاله است
و آن دو قسم است آنچه شبیه غنم است در ضعف و تسلط گرگ بر آن و آنچه مانند ابل است که بقوت خود از صغار سباع ممتنع می شود
پس امام را میرسد التقاط قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل حفظ مال مسلمین است و در ینصورت
تعریف لازم نیست و بعد انتظار اگر مالک پیدا شد و اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد برای مالک نگاه دارد و اگر خواهد به بیت المال بدهد
تا آنکه هلاک شود در قسم اول آحاد مسلمین را میرسد التقاط آن و در قسم ثانی نمیرسد

باب اللقیط

لقیط عبارة از طفلی است که در راه افتاده باشد و کسی آنرا بردارد

مالك عن ابن شهاب عن سنین ابی جمیلة رجل من بنی سلیم انه وجد منبوذا فی زمان عمر بن الخطاب قال فجئت به الی عمر بن الخطاب فقال ما حملك علی اخذ هذه النسمة فقال وجدتها ضائعة فاخذتها فقال له عریفه یا امیر المؤمنین انه رجل صالح فقال عمر اكذلك قال نعم فقال عمر اذهب فهو حر ولك ولاؤه وعلینا نفقته

سنین یافت طفلی را در راه افگنده در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت سنین پس آوردم او را
پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چه چیز باعث شد بر گرفتن این جان گفتم یافتم او را بی احتیاط افتاده پس گرفتم او را پس
گفت پیش حضرت عمر عریف او یعنی شخصی که برای معرفت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین هر آئینه این شخص مرد صالح
است پس گفت حضرت عمر آیا حال چنین است گفت عریف آری پس گفت عمر برو پس الطفل آزاد است و تراست ولاء او

و بر ما واجب است نفقه او قال يحيى سمعت مالكا يقول الامر عندنا في المنبوذ انه حر وان ولاءه للمسلمين هم يرثونه ويعقلون عنه

گفت یحیی شنیدم مالک را که گفت امریکه مقرر است نزدیک ما یعنی اهل مدینه در باب منبوذ آنست که وی آزاد است و ولاء او مسلمین را است

مسلمانان وارث او شوند و عقل او میدهند مترجم گوید التقاط منبوذ فرض بالکفایه است و اما اشهاد در وقت التقاط ضروری نیست بنا بر

اقوی عدم ضروری بودن اوست زیرا که حضرت عمر تکلیف اشهاد نفرموده و از حدیث حضرت عمر معلوم شد که لقیط حر است که

اصل در بنی آدم حریت است و ازین حدیث نیز معلوم شد که اگر ملتقط صالح باشد ترک کرده شود لقیط را در دست او و اگر صالح نباشد

نزع کرده شود از دست او و اما قول عمر لک ولاءه پس معمول به ظاهر او نیست بقول مالک پس توجیه آن آنست که چون

طفل بالغ شود مؤکد است او را مواساة در حکم مروة مانند مواساة موالی با معتقان خود **باب** لا تنفذ الوصية الا

في ثلث المال جاری نمی شود وصیت مگر در سیوم حصه مال **مالك** عن ابن شهاب عن عامر بن سعد بن ابي وقاص

عن ابيه انه قال جاءني رسول الله صلى الله عليه وسلم يعودني عام حجة الوداع من وجع اشتد بي فقلت يا رسول الله

قد بلغ مني الوجع ما ترى وانا ذو مال ولا يرثني الا ابنة لي افاتصدق بثلثي مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

لا فقلت فالشطر قال لا ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الثلث والثلث كثير انك ان تذر ورثتك اغنياء

خير من ان تذرهم عالة يتكففون الناس وانك لن تنفق نفقة تبتغي بها وجه الله الا اجرت عليها حتى ما تجعل

في امراتك قال فقلت يا رسول الله أخلف بعد اصحابي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك لن تخلف فتعمل عملا

صالحا الا ازددت به درجة ورفعة ولعلك ان تخلف حتى ينتفع بك اقوام ويضر بك آخرون اللهم امض

لاصحابي هجرتهم ولا تردهم على اعقابهم لكن البائس سعد بن خولة يرثي له رسول الله صلى الله عليه وسلم ان مات بمكة

سعد بن ابی وقاص گفت تشریف آورد بسوی من رسول الله صلی الله علیه وسلم بیمار پرسی میکرد مرا سال حجة الوداع

بسبب دردیکه بنهایت رسیده بود مرا پس گفتم یا رسول الله هر آئینه رسیده است بمن از بیماری آنچه می بینی و من

صاحب مالم و وارث نمی شود مرا مگر یک دختر از آن من آیا صدقه بدهم دو سیوم حصه مال را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم نه

پس گفتم صدقه دهم نیمی مال را فرمود نه بعد از ان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم صدقه ده یک سیوم حصه را

و سیوم حصه بسیار است هر آئینه اینکه توانگر بگذاری وارثان خود را بهتر است از آنکه تنگدست بگذاری ایشان را

بکف خود سوال میکنند از مردمان و هر آئینه تو خرج نکنی هیچ خرچی که طلب کنی بآن رضامندی خدا تعالی را مگر که

مژده داده شود ترا بران تا آنکه ثواب داده شود ترا بر چیزیکه نهی در دهان زن خود گفت سعد پس گفتم یا رسول الله

آیا مرا پس گذاشته شود بعد یاران من یعنی عمر من دراز شود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آئینه پس گذاشته نشوی

اکمال صداق الیتامی در تمام دادن مہر یتیمان قال اللہ تعالی یستفتونک فی النساء قل اللہ یفتیکم فیہن وما یتلی علیکم فی
الکتب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونہن ما کتب لہن وترغبون ان تنکحوہن والمستضعفین من الولدان
وان تقوموا للیتمی بالقسط ط وما تفعلوا من خیر فان اللہ کان بہ علیما ہ وطلب فتوی میکنند ترا در باب
زنان یعنی چہ نوع بایشان معاملہ باید کرد واللہ اعلم بگو خدا فتوی میدہد شما را در باب زنان وانچہ خواندہ میشود بر شما
در کتاب نازل شدہ ہست در حق آن زنان یتیمہ کہ نمیدہید ایشان را انچہ فرض کردہ شدہ ہست برای ایشان ورغبت
میکنید کہ نکاح کنید بایشان ونازل شدہ ہست در باب بیچارہ گان از کودکان وحکم ہست با آنکہ تعہد حال یتیمان کنید بانصاف
وانچہ میکنید از نیکوی ہست خدا بآن دانا مترجم گوید اہل جاہلیۃ در نکاح زنان یتیمہ رغبت میکردند بسبب رغبۃ جمال
وحداثتہ سن ودر ادای نفقہ ومہر تقصیر میکردند واللہ اعلم وجواب این استفتا تفصیلے داشت پس خدا تعالے بعض مسائل
حوالہ فرمود بر آیات سابقہ وآن مسئلہ تحریم ظلم بر یتامی نساء ہست وبعض را اینجا جواب داد وآن مسئلہ نشوز وتحریم میل
کلی بیک زن واعراض از زن دیگر وا باحۃ طلاق در صورت ضرورت. **باب الولی یتجر فی اموال الیتامی ویضارب**
ویفعل ما فیہ المغبطۃ میرسد ولی را کہ تجارت کند در اموال یتیمان ومضاربت کند ویکند چیزیکہ دران نفع ظاہر ہست
مالک انہ بلغہ ان عمر ابن الخطاب قال اتجروا فی اموال الیتمی لا تاکلہا الزکوۃ عمر بن الخطاب فرمود تجارت کنید در اموال
یتیمان تا فانی نکند او را زکوۃ **مالک** انہ بلغہ ان عائشۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم کانت تعطی اموال الیتامی من
یتجر لہم فیہا حضرت عائشہ میداد اموال یتیمان را بکسیکہ تجارت کند برای ایشان دران مال **مالک** عن یحیی بن سعید انہ
اشتری لبنی اخیہ فی حجرہ مالا فبیع ذلک المال بعد بمال کثیر یحیی بن سعید خرید کرد برای فرزندان برادر خود کہ در
پرورش او بودند مالی را یعنے بستان را پس فروختہ شد ان بستان بمال بسیار بعد ازان قال مالک لا باس بالتجارۃ
فی اموال الیتمی لہم اذا کان الولی ماموناً فلا اری علیہ ضماناً گفت مالک باکی نیست بتجارت در اموال یتیمان برای
نفع ایشان چون ولی مامون باشد پس نمی بینم بروے ضمان دران تصرف

کتاب الفرائض

باب میراث الاولاد من ابیہم وامہم ومیراث الاب والام من اولادہما باب در بیان میراث
اولاد از پدر خویش ویا از مادر خویش ومیراث پدر ومادر از اولاد خویش قال اللہ تعالی یوصیکم اللہ فی
اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین ط فان کن نساء فوق اثنتین فلہن ثلثا ما ترک ط وان کانت واحدۃ
فلہا النصف ط ولابویہ لکل واحد منہما السدس مما ترک ان کان لہ ولد ط فان لم یکن لہ ولد وورثہ
ابواہ فلامہ الثلث فان کان لہ اخوۃ فلامہ السدس من بعد وصیۃ یوصی بہا او دین ط اباؤکم وابناؤکم

مانند حصه دو زن ست یعنی مرد را دو راس اعتبار کنند و زن را یکراس باین اعتبار تقسیم کنند پس در صورة انفراد بنات اگر باشند دختران
زیاده از دو تن پس ایشانرا دو سیوم حصه ست از انچه ترک کرده باشد میت و اگر باشد وارثه یک دختر پس او را نصف حصه ست پس اگر
شریک شود با اولاد کسی غیر اولاد بحصه مقرر و باشد میان اولاد پسر ترا ابتدا کرده شود بحصه شخص دیگر که شریک ایشان شد مانند
زوج و زوجه و اب و ام والله اعلم و باشد انچه باقی ماند بعد ازان حصه منقسم میان اولاد بر قدر میراثهای ایشان یعنی مرد را مانند حصه دو
زن حاصل این کلام انست که بنات با ابنا عصبه بالغیر میشوند والله اعلم و مرتبه اولاد پسران تر یعنی نه اولاد دختران وقتیکه نباشند
بالاتر از ایشان ولدی مانند حالة اولاد بیواسطه ست برابر آن حال ست مرد ایشان مانند مرد اولاد بیواسطه ست و زن ایشان
مانند زن اولاد بیواسطه ست وارث میشوند چنانکه وارث میشوند اولاد بیواسطه و محجوب میکنند چنانکه محجوب میکنند اولاد بیواسطه پس اگر
جمع شوند اولاد بیواسطه با اولاد پسر و باشد در میان اولاد بیواسطه مردی پس حکم اینست که میراث نیست با او هیچکس را از اولاد پسر
اگر نباشد در اولاد صلیه مردی و باشند اولاد صلیه دو تن یا زیاده از دو کس از دختران بیواسطه پس حکم اینست که میراث نیست
دختران پسر را با دختران بیواسطه مگر آنکه باشد با اولاد پسران مردی که وی از میت بمنزله این دختران پسر است یا وی دورتر است
ازین دختران پس این مرد باز میگرداند بران دختران پسر که بمنزله وی بودند یا بالاتر از وی بودند از دختران پسران زیادت را
اگر چیزی زیاده ماند پس قسمت کنند آن زیادتی را میان خویش مرد را مانند حصه دو زن و اگر زیاده نماند چیزی پس هیچ نیست ایشانرا
و اگر نباشد اولاد بیواسطه مگر یک دختر پس آن یک دختر را النصف ست و دختر پسر را یکی باشد یا زیاده باشند از جنس دختران پسران
از آنانکه به نسبت میت در یک مرتبه اند ششم حصه ست پس اگر باشد با دختران پسر مردی و او به نسبت متوفی بمرتبه آن دختران است
پس حصه مقرر نیست ایشانرا و ششم حصه نیست ولکن اگر باقی ماند بعد حصه های اهل فرائض بقیه باشد آن زیادتی آن مرد را و کسی اگر
در مرتبه او باشد یا آنکس را که بالای او باشد از دختران پسر ام در را مانند حصه دو زن نیست کسی را که دورتر ست از ایشان چیزی و اگر باقی نماند چیزی
پس هیچ چیز نیست ایشانرا و اینهمه که درین باب گفتم آنست که خدا تعالی فرمود در کتاب خود یوصیکم الله فی اولادکم الآیة قال مالك
الامر المجتمع علیه عندنا الذی لا اختلاف فیه والذی ادرکت علیه اهل العلم ببلدنا ان میراث الاب من ابنه او ابنته
ان ترك المتوفی ولدا او ولد ابن ذکرا فانه یفرض للاب السدس فریضة فان لم یترك المتوفی ولدا او ولد ابن ذکرا فانه
یبدا بمن شرك الاب من اهل الفرائض فیعطون فرائضهم فان فضل من المال السدس فما فوقه کان للاب وان لم یفضل
عنهم السدس فما فوقه فرض للاب السدس فریضة ومیراث الام من ولدها اذا توفی ابنها او ابنتها فترك المتوفی ولدا
او ولد ابن ذکرا کان او انثی او ترك من الاخوة اثنین فصاعدا ذکورا کانوا او اناثا من اب وام او من اب او من ام فالسدس لها
وان لم یترك المتوفی ولدا ولا ولد ابن ولا اثنین من الاخوة فصاعدا فان للام الثلث کاملا الا فی فریضتین فقط

٢٩٠

بگذاشته‌اید بعد ادای وصیتی که امر کرده شده باشند بآن یا بعد ادای دینی قال مالك ومیراث الرجل من امرأته اذا لم تترك ولدا ولا ولد
ابن النصف فان تركت ولدا او ولد ابن ذكرا كان او انثى فلزوجها الربع من بعد وصية توصي بها او دين وميراث المرأة
من زوجها اذا لم يترك ولدا ولا ولد ابن الربع فان ترك ولدا او ولد ابن ذكرا كان او انثى فلامرأته الثمن من بعد وصية
يوصي بها او دين وذلك ان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه ولكم نصف ما ترك ازواجكم الآية گفت مالك میراث
مرد از زن خود اگر نگذاشته باشد آن زن فرزندی یا فرزند پسر را نصف است پس اگر گذاشته باشد فرزندی یا فرزند پسر را
خواه آن فرزند مرد باشد یا زن پس شوهر او را چهار یک است بعد از ادای وصیتی که وصیت کرده باشد بآن آن زن یا بعد
ادای دین و میراث زن از شوهر خود وقتیکه نگذارد شوهر فرزند را یا فرزند پسر را چهار یک است پس اگر بگذارد شوهر فرزندی
یا فرزند پسر را خواه مرد باشد آن فرزند خواه زن پس زن آن متوفی را هشت یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد بآن یا
ادای دین و این حکم برای آنست که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود ولکم نصف الآیة

باب میراث الکلالة

کلاله کسی است که والد و ولد نگذارد و در کلاله دو آیة فرود آمده است یکی در اول سوره نساء و یکی در آخر آن قال الله تعالی وان کان رجل
يورث كلالة او امرأة وله اخ او اخت فلكل واحد منهما السدس فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث من بعد
وصية يوصى بها او دين غير مضار وصية من الله والله عليم حليم ۝ و اگر باشد مردیکه میراث از وی می برند کلاله یعنی
بغیر والد و ولد یا باشد زنیکه میراث از وی می برند کلاله و بهر تقدیر باشد آن متوفی مورث کلاله را برادری و یا خواهری
و مراد اینجا برادر یا خواهر اخیافی است بالاجماع پس هر یکی را از برادر و خواهر ششم یک است پس اگر اصحاب اخوة زیاده باشند
از یک پس ایشان همه شریک اند در سه یک بعد ادای وصیتی که امر کرده شده باشد بآن یا ادای دین در حالیکه آن وصیت کننده
داخل کننده ضرر نباشد بر وارثان یعنی حصه زیاده از ثلث نباشد والله علیم حکیم کرده است باین احکام خدا تعالی حکم کردنی
و خدا دانا بردبار است يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة ان امرؤ هلك ليس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك
وهو يرثها ان لم يكن لها ولد فان كانتا اثنتين فلهما الثلثان مما ترك وان كانوا اخوة رجالا ونساء فللذكر
مثل حظ الانثيين يبين الله لكم ان تضلوا والله بكل شيء عليم ۝ طلب فتوی میکنند از تو در میراث کلاله بگو خدا فتوی
میدهد شما را در باب میراث کلاله اگر بمیرد مردیکه نیست او را هیچ فرزندی یعنی و نه والد و او را خواهر است یعنی عینی یا علاتی
پس او راست نصف آنچه گذاشته است متوفی و برادر وارث میشود خواهر را یعنی جمیع ترکه او میگیرد اگر نباشد آن خواهر را
فرزندی پس اگر باشند خواهران دو تن پس آن دو خواهر را دو سیوم حصه است از آنچه ترک کرد برادر و اگر باشند وارثان
اصحاب اخوة مردان و زنان پس مرد را باشد حصه دو زن است بیان میکند خدا برای شما شرایع اسلام را تا گمراه نشوید و خدا

بهر چیز دانا ست مالك عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب سال رسول الله صلعم عن الكلالة فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم
يكفيك من ذلك الآية التى انزلت فى آخر سورة النساء عمر بن الخطاب سوال كرد رسول الله صلى الله عليه وسلم از ميراث كلاله پس فرمود
او را رسول الله صلعم كفايت ميكند ترا ازين مسئله آيتى كه نازل كرده شد در آخر سورهٔ نساء يعنى وهى دليل ست بر آنكه مراد از اخوة در آيه
اولى بنى الاخياف اند و در آيه ثانيه بنو العلات و بالجمعين قطع شبه واقع ميشود قال مالك الامر المجتمع عليه عندنا ان الاخوة
للام لا يرثون مع الولد ولا مع ولد الابناء ذكرانا كانوا او اناثا شيئا ولا يرثون مع الاب ولا مع الجد ابى الاب شيئا
وانهم يرثون فيما سوى ذلك يفرض للواحد منهم السدس ذكرا كان او انثى فان كانا اثنين فلكل واحد منهما السدس فان
كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء فى الثلث يقتسمونه بينهم بالسواء للذكر مثل حظ الانثى وذلك ان الله تبارك وتعالى
قال فى كتابه وان كان رجل يورث كلالة الآية فكان الذكر والانثى فى هذا بمنزلة واحدة گفت الك امريكه اتفاق حاصل شد
بران نزد يك ما اينست كه برادران اخيافى يكى از پدر جدا شند فقط وارث نمى شوند با فرزند و نه با فرزند پسران مردان باشند آن فرزندان
يا زنان چيزيرا و وارث نمى شوند با پدر و نه با جد كه پدر پدر باشد چيزيرا و ايشان وارث ميشوند در غير اينصور تها بطريق فريضه
نه بطريق عصوبه يكى را از ايشان ششم يك است مرد باشد يا زن پس اگر دو باشند پس هر يكى را از ايشان ششم يكست
پس اگر زياده باشند از دو پس ايشان باهم شريكان اند در ثلث يك قسمت كنند آن ثلث يك را ميان خويش برابر مرد را مانند حصه
يك زن ست و اين بسبب آنست كه خدا تعالى ميفرمايد در كتاب خود وان كان رجل يورث كلالة الآية پس هست مرد و زن
درين حكم بيك منزلة قال مالك الامر عندنا ان الاخوة للاب والام لا يرثون مع الولد الذكر شيئا ولا مع
ولد الابن الذكر شيئا ولا مع الاب دنيا شيئا وهم يرثون مع البنات وبنات الابناء ما لم يترك المتوفى جدا
ابا اب ما فضل من المال فيكونون فيه عصبة يبدا بمن كان له اصل فريضة مسماة فيعطون فرائضهم فان فضل
بعد ذلك فضل كان للاخوة للاب والام يقتسمونه بينهم على كتاب الله جل ثناؤه ذكرانا كانوا او اناثا
للذكر مثل حظ الانثيين وان لم يفضل شىء فلا شىء لهم قال وان لم يترك المتوفى ابا ولا جدا ابا اب ولا ولدا
ولا ولد ابن ذكرا كان او انثى فانه يفرض للاخت الواحدة للاب والام النصف فان كانتا اثنتين فما فوق ذلك
من الاخوات للاب والام فرض لهن الثلثان فان كان معهن اخ ذكر فلا فريضة لاحد من الاخوات واحدة
كانت او اكثر من ذلك ويبدا بمن شركهم بفريضة مسماة فيعطون فرائضهم فما فضل بعد ذلك
من شىء كان بين الاخوة للاب والام للذكر مثل حظ الانثيين الا فى فريضة واحدة
فقط لم يكن لهم فيها شىء فاشركوا مع بنى الام فى ثلثهم وتلك الفريضة امراة توفيت وتركت

توفيت وتركت زوجها وامها واخوتها لامها واخوتها لابيها وامها فكان لزوجها النصف ولامها السدس ولاخوتها لامها الثلث فلم يفضل شيء بعد ذلك

فيشترك بنو الاب والام في هذه الفريضة مع بني الام في ثلثهم فيكون للذكر مثل حظ الانثيين من اجل انهم كلهم اخوة المتوفى لامه وانما ورثوا

بالام وذلك ان الله تبارك وتعالى قال في كتابه وان كان رجل يورث كلالة او امرأة وله اخ او اخت فلكل واحد منهما السدس

فان كانوا اكثر من ذلك فهم شركاء في الثلث فلذلك شركوا في هذه الفريضة لانهم كلهم اخوة المتوفى لامه گفت مالک حکمی که مقرر است

نزدیک ما اینست که برادران اعیانی که از یک پدر و یک مادر باشند وارث نمی شوند با فرزند نرینه میت و نه با فرزند پسر که آن فرزند نرینه باشد

و نه با پدر که بی واسطه باشد چیزی را و ایشان وارث می شوند با دختران و دختران پسران یا دام که نگذاشته است متوفی جدا

که پدر پدر باشد پس وارث می شوند این قسم برادران آنچه باقی ماند از مال پس باشند در ان عصبه ابتدا کرده شود بکسی که او را اصل حصه مقرر

باشد پس داده شود این جماعه را حصه های ایشان پس اگر باقی ماند بعد از دادن این جماعه بقیه باشد آن بقیه اهل اخوة اعیانی را

قسمت کنند آنرا در میان خویش موافق کتاب الله مردان باشند یا زنان مرد را مانند حصه دو زن است و اگر باقی نماند چیزی پس

هیچ چیزی نیست ایشان را گفت مالک و اگر نگذارد متوفی پدر را و جد را که پدر پدر باشد و نه فرزند را و نه فرزند پسر خواه آن فرزند مرد

باشد یا زن پس هر آینه حکم اینست که مقرر کرده شود برای خواهر عینی که از یک پدر و یک مادر باشد نصف را پس اگر باشند خواهران

دو تن یا زیاده از دو از جنس خواهران عینی از یک پدر و یک مادر مقرر کرده شود برای ایشان دو سیوم حصه پس اگر باشد همراه

ایشان برادری مردی پس حصه معین نیست هیچ یک از خواهران را یک باشد یا زیاده از یک ابتدا کرده شود بآنکه شریک ایشان

شده اند بحصه مقرر پس داده شود آنجماعه را حصه های ایشان بعد از ان چیزیکه باقی ماند منقسم باشد میان برادران عینی که از یک پدر و یک

مادر باشند مرد را مانند حصه دو زن حکم همین منوال است مگر در یک مسئله پس نبود برادران عینی را در ان مسئله چیزی پس شریک

گردانیده شود ایشانرا با برادران اخیافی در سیوم حصه ایشان و آن صورت اینست که زنی متوفی شد و بگذاشت شوهر خود را و مادر خود را

و برادران اخیافی خود را و برادران عینی خود را پس رسید شوهر او را نصف و مادر او را ششم یک و برادران اخیافی او را یک سیوم

پس باقی نماند برای برادران عینی چیزی پس شریک شدند برادران عینی درین مسئله با برادران اخیافی در سیوم حصه ایشان

پس رسید مرد را مانند حصه دو زن از برای آنکه ایشان همه برادران اخیافی متوفی اند و جز این نیست که وارث شدند

بسبب مادر و این حکم موافق آنست که خدا تعالی فرمود و ان کان رجل یورث کلالة الایة پس ازینجهة شریک شدند درین

مسئله که ایشان همه برادران متوفی اند از جهة مادر و قال مالک الامر عندنا ان میراث الاخوة للاب اذا لم یکن معهم احد من بني الاب

والام کمنزلة الاخوة للاب والام سواء ذکرهم کذکرهم وانثاهم کانثاهم الا انهم لا یشرکون مع بني الام في الفریضة التي شرکهم فیها بنو الاب

والام لانهم خرجوا من ولادة الام التي جمعت اولئك فان اجتمع الاخوة للاب والام والاخوة للاب فکان في بني الاب والام ذکر فلا میراث

لاحد من بني الاب ان لم یکن بنو الاب والام الا امرأة واحدة او اکثر من ذلك من الاناث لا ذکر معهن فانه یفرض للاخت الواحدة

للاب والام النصف ويفرض للاخوات للاب السدس تتمة الثلثين فان كان مع الاخوات للاب ذكر فلا فريضة لهن ويبدأ باهل

الفرائض المسماة فيعطون فرائضهم فان فضل بعد ذلك فضل كان بين الاخوة للاب للذكر مثل حظ الانثيين وان لم يفضل شيء

فلا شيء لهم فان كانت الاخوات للاب والام امرأتين او اكثر من ذلك من الاناث فرض لهن الثلثان ولا ميراث

معهن للاخوات للاب الا ان يكون معهن اخ لاب فان كان معهن اخ لاب بدئ بمن شركهم من اهل الفرائض

بفريضته مسماة فاعطوا فرائضهم فان فضل بعد ذلك فضل كان بين الاخوة للاب للذكر مثل حظ الانثيين وان لم يفضل شيء فلا

شيء لهم ولبني الام مع بني الاب للواحد السدس وللاثنين فصاعدا الثلث للذكر مثل حظ الانثى فهم فيه بمنزلة واحدة

مسئله

سواء گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک ما اینست که میراث برادران علاتی وقتیکه نباشند با ایشان کسی از برادران اعیانی بمنزلهٔ

میراث برادران اعیانی است برابر مردان ایشان برابر مردان آنان است وزن ایشان برابر زن اوشان بجز آنکه ایشان

شریک نمیشوند با برادران اخیافی در مسئله که شریک شدند با ایشان برادران اعیانی زیراکه برادران اعیانی برادرند

بسبب زادن مادر یکجا جمع کرد ایشان را پس اگر جمع شوند برادران اعیانی و برادران علاتی پس باشد در برادران اعیانی

مردی پس میراث نیست هیچکس را از علاتیان واگر نباشد از اولاد مادر و پدر مگر یک زن یا بیشتر از یک زن از قسم زنان که

مرد نیست با ایشان پس حال اینست که مقرر کرده شود برای یک خواهر عینی نصف را و برای خواهر علاتی ششم که تمام شود

دو سیوم حصه که نهایت نصیب خواهران بود پس اگر باشد با خواهران علاتی مردی پس حصه مقرر نیست برای ایشان و ابتدا

کرده شود باهل فرائض که حصه مقرر دارند پس داده شود ایشان را حصهای ایشان پس اگر باقی ماند بعد دادن ایشان بقیه منقسم شود

میان اولاد پدر مرد را باشد حصه دو زن واگر باقی نماند چیزی پس چیزی نیست ایشان را پس اگر باشند خواهران اعیانی دو

یا زیاده از دو از قسم زنان مقرر کرده شود برای ایشان دو سیوم حصه میراث نیست همراه ایشان خواهران علاتی را مگر آنکه

باشد با ایشان برادری علاتی پس اگر باشد با ایشان برادر علاتی ابتدا کرده شود بجماعه که شریک ایشان شوند از اهل

فرائض بحصه مقرره پس داده شود ایشان را حصهای ایشان پس اگر باقی ماند بعد ازین دادن بقیه منقسم شود میان برادران

علاتی مرد را باشد مانند حصه دو زن واگر باقی نماند چیزی پس هیچ چیز نیست ایشان را و برادران اخیافی را مع برادران

علاتی حصه مقرره بدین نسق برای یک ششم یک و برای دو یا زیاده از دو سیوم حصه مرد را مانند حصه زن پس ایشان

درین ثلث بیک مرتبه اند با یکدیگر برابر اند

باب میراث الجد من ابن ابنه

باب در بیان میراث جد از نبیرهٔ خود

عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان معاوية بن ابي سفيان كتب الى زيد بن ثابت يسأله عن الجد فكتب اليه زيد بن ثابت انك

كتبت الي تسألني عن الجد والله اعلم وذلك ما لم يكن يقضي فيه الا الامراء يعني الخلفاء وقد حضرت الخليفتين قبلك

يعطيانه النصف مع الاخ الواحد والثلث مع الاثنين فان كثرت الاخوة لم ينقصوه من الثلث (معاوية بن ابي سفيان)

۳۹۵

فلما اهمل ... وعليه اتفق اهل العلم

نامه نوشت بسوی زید بن ثابت سوال میکرد او را از حکم جد پس نوشت بسوی او زید بن ثابت که تو نامه نوشته بودی بسوی من
سوال میکردی مرا از حکم جد و خدا داناتر است و این مسئله مسئله ایست که حکم نمیکردند دران مگر خلیفهای و هر آئینه حاضر شدم نزدیک
دو خلیفه پیش از تو میدادند جد را النصف با یک برادر و سیوم حصه با دو برادر پس اگر بسیار می بودند برادران کم نمی کردند حصه
او را از ثلث یک مترجم گوید رضی الله عنه و این در صورتیست که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس جد را خیر الامرین است
مقاسمه اخوة للذکر مثل حظ الانثیین یا ثلث جمیع المال و الله اعلم **مالك** عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذویب ان
عمر بن الخطاب فرض للجد الذی یفرض الناس له الیوم عمر بن الخطاب حکم کرد برای جد چیزیکه حکم میکنند مردمان برای او
امروز یعنی خیر الامرین چنانکه گذشت **مالك** انه بلغه عن سلیمن بن یسار انه قال فرض عمر بن الخطاب و عثمان بن
عفان و زید بن ثابت للجد مع الاخوة الثلث معین کرد عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و زید بن ثابت برای جد با برادران
ثلث یک چنانکه گذشت قال مالك والامر المجتمع علیه عندنا والذی ادرکت علیه اهل العلم ببلدنا ان الجد ابا
الاب لایرث مع الاب دنیا شیئا و هو یفرض له مع الولد الذکر و مع ابن الابن الذکر السدس فریضة و هو فیما
سوی ذلك ما لم یترك المتوفی اخا او اختا لابیه یبدأ باحد ان شرکه بفریضة مسماة فیعطون فرائضهم فان
فضل من المال السدس فما فوقه کان له وان لم یفضل من المال السدس فما فوقه فرض للجد السدس فریضة
قال مالك والجد والاخوة للاب والام اذا شرکهم احد بفریضة مسماة یبدأ بمن شرکهم من اهل الفرائض فیعطون
فرائضهم فما بقی بعد ذلك للجد والاخوة من شیء فانه ینظر ای ذلك افضل لحظ الجد اعطیه الجد الثلث مما بقی له
وللاخوة او یکون بمنزلة رجل من الاخوة فیما یحصل له ولهم و یقاسمهم بمثل حصة احدهم او السدس من راس المال کله
ای ذلك کان افضل لحظ الجد اعطیه الجد وکان ما بقی بعد ذلك للاخوة للاب والام للذکر مثل حظ الانثیین الا فی
فریضة واحدة تکون قسمتهم فیها علی غیر ذلك وتلك الفریضة امرأة توفیت وترکت زوجها وامها واختها
لابیها وامها وجدها فللزوج النصف وللام الثلث وللجد السدس وللاخت للاب والام النصف ثم یجمع سدس الجد
ونصف الاخت فیقسم اثلاثا للذکر مثل حظ الانثیین فیکون للجد ثلثاه وللاخت ثلثه قال مالك ومیراث الاخوة
للاب مع الجد اذا لم یکن معهم اخوة للاب والام کمیراث الاخوة للاب والام سواء ذکرهم کذکرهم وانثاهم کانثاهم فاذا اجتمع
الاخوة للاب والام والاخوة للاب فان الاخوة للاب والام یعادون الجد باخوتهم لابیهم فیمنعونه بهم کثرة المیراث
بعددهم ولا یعادونه بالاخوة للام لانه لو لم یکن مع الجد غیرهم لم یرثوا معه شیئا وکان المال للجد کله فما حصل للاخوة
من بعد حظ الجد فانه یکون للاخوة من الاب والام دون الاخوة للاب ولا یکون للاخوة للاب معهم شیء الا ان یکون

الاخوة للاب او للام امراة واحدة فان كانت امراة واحدة فانها تعاد الجد باخوتها لابيها ما كانوا فما حصل لهم ولها من شيء
كان لها دونهم ما بينها وبين ان تستكمل فريضتها وفريضتها النصف من راس المال كله فان كان فيما يحاز لها ولاخوتها لابيها
فضل عن نصف راس المال كله فهو لاخوتها لابيها للذكر مثل حظ الانثيين فان لم يفضل شيء فلا شيء لهم گفت مالک وحکمی

اتفاق حاصل شد بران نزد ما وچیزیکه یافتم بران اهل علم را در شهر خود اینست که جد یعنی پدر پدر وارث می شود با پدر بیواسطه چیزیرا
معین کرده میشود برای جد با فرزند مذکر و با پسر که آن نبیره هم نر باشد شش یک بطریق فریضه وحکم در مسئلها که بجز این صورتها
باشد یعنی در صورتهای که فرزند نر بیواسطه یا بواسطه موجود نباشد مادام که نگذارد دست متوفی برادری یا خواهری از اعیانیان
یا علاتیان اینست که شروع کرده می شود بکسیکه او شریک جد باشد بحصه معین پس داده شود ایشانرا حصهای ایشان پس اگر باقیماند
از مال شش یک یا زیاده از شش یک باشد آن زیادتی جد را و اگر باقی نماند از مال شش یک یا زیاده معین کرده شود برای جد
شش یک را بطریق فریضه گفت مالک و جد و برادران اعیانی وقتی که شریک ایشان باشد کسی بحصه معین شروع کرده شود
بکسیکه شریک ایشان باشد از اهل فرائض پس داده شود ایشانرا حصهای ایشان پس آنچه باقیماند بعد ازین برای جد و برادران
از چیزی پس هر آئینه حکم اینست که نظر کرده شود هر کدام ازین خصلتها ئیکه زیاده تر است برای نصیبه جد داده شود جد را سه یک از آنچه
باقیماند برای او و برای برادران یا جد باشد بمنزله شخصی از برادران دران مال که حاصل شود برای او و برای برادران وقسمت کند با ایشان
مانند حصه یکی از ایشان یا شش یک از راس المال همه آن هر کدام خصلت که بهتر باشد نصیب جد را داده شود آنرا بجد
و باشد چیزی که باقی ماند بعد ازین برادران اعیانی را باین حساب که مرد را مانند نصیب دو زن است حکم همین منوال
ست مگر در یک مسئله که میشود قسمت ایشان دران مسئله بر غیر این طریق و آن مسئله اینست که زنی متوفی شد
وگذاشت شوهر خود را و مادر خود را و خواهر اعیانی خود را و جد خود را پس شوهر راست نصف مال و مادر راست سه یک و جد را
شش یک و خواهر اعیانی راست نصف بعد از آن جمع کرده شود شش یک جد و نصف خواهر پس قسمت کرده شود بر سه حصه
مرد را مانند حصه دو زن پس برسد جد را دو سیوم حصه او و خواهر را یک سیوم حصه او وگفت مالک و میراث برادران علاتی با جد
وقتیکه نباشد با ایشان برادران عینی مانند میراث برادران اعیانی ست برابر آن مردانیان مانند مردان آنان ست و زنان
ایشان مانند زنان آنان ست پس وقتیکه جمع شوند برادران اعیانی و برادران علاتی پس هر آئینه برادران
اعیانی شمرده میشوند با جد جمع شده با برادران علاتی خویش پس منع میکنند جد را بسبب جمع شدن با علاتیان
از کثرت میراثش بعدد ایشان و شمرده نمی شوند با جد جمع شده با برادران اعیانی زیرا که حال اینست که اگر نباشد با جد غیر ایشان
وارث نمی شد از برادران چیزی را و مال میشد برای جد همه آن پس آنچه حاصل شد برادران را بعد نصیب جد پس هر آئینه

وی میرسد برادران اعیانی را نه برادران علاتی را و نمیرسد برادران علاتی را با برادران اعیانی چیزی مگر آنکه باشد از اصحاب
اخوة اعیانی یک زن یعنی یک خواهر اعیانی باشد و بس پس اگر باشد یک خواهر اعیانی پس هر آئینه وی در شمار آید با جد جمیع
با برادران علاتی خود هر قدر که باشند پس آنچه حاصل شد این برادران را و آن خواهر اعیانی را از چیزی باشد آن چیز خواهر را نه برادران
علاتی را در میان آن خواهر اعیانی و در میان آنکه کامل کند حصه خود را و حصه او نصف ست از راس مال تمام آن پس اگر باشد
در آنچه جمیع کرده شد برای او و برای برادران علاتی او زیاده از نصف راس مال تمام آن پس آن زیاده برادران علاتی
راست مرد را مانند حصه دو زن پس اگر باقی نماند چیزی پس هیچ نیست ایشان را مترجم گوید همین ست مذهب شافعی و نزد یک
ابو حنیفه جد یعنی پدر پدر ساقط میکند برادران را زیرا که وی بمنزله پدر ست اگر پدر نباشد مگر در سه مسئله دو مسئله از آن
سابق گذشت که مادر را با وجود پدر در آنها ثلث مابقی بود و با وجود جد ثلث تمام مال خواهد بود و سیوم آنست که مادر پدر

با وجود پدر ساقط ست و با وجود جد ساقط نیست والله اعلم **باب میراث الجدة** در بیان میراث جده **مالک**

عن ابن شهاب عن عثمان بن اسحق بن خرشة عن قبيصة بن ذويب انه قال جاءت الجدة الى ابى بكر الصديق تسأله
ميراثها فقال لها ابو بكر ما لك فى كتاب الله شىء وما علمت لك فى سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا فارجعى حتى
اسأل الناس فسأل الناس فقال المغيرة بن شعبة حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاها السدس فقال ابو بكر
هل معك غيرك فقام محمد بن مسلمة الانصارى فقال مثل ما قال المغيرة بن شعبة فانفذه لها ابو بكر الصديق ثم
جاءت الجدة الاخرى الى عمر بن الخطاب تسأله ميراثها فقال لها ما لك فى كتاب الله شىء وما كان القضاء الذى
قضى به الا لغيرك وما انا بزائد فى الفرائض شيئا ولكنه ذلك السدس فان اجتمعتما فيه فهو بينكما وايتكما
خلت به فهو لها آمد جده بسوی ابو بکر صدیق رضی الله عنه سوال میکرد او را از میراث خود پس گفت او را ابو بکر صدیق نیست ترا
در کتاب خدا تعالی چیزی و ندانسته ام برای تو در سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی پس باز گرد تا آنکه سوال کنم مردمان را
پس سوال کرد ابو بکر مردمان را پس گفت مغیره بن شعبه حاضر شدم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم داد جده را ششم یک پس گفت
ابو بکر صدیق آیا هست ای مغیره با تو غیر تو پس ایستاد محمد بن مسلمه انصاری پس گفت مانند آنچه گفته بود مغیره بن شعبه
پس امضای حکم کرد برای جده ابو بکر صدیق بعد از آن آمد جدهٔ دیگر یعنی مادر مادر بسوی عمر بن الخطاب پس سوال میکرد او را
میراث خود را پس گفت عمر او را نیست ترا در کتاب خدا تعالی چیزی و نه بود قضائی که حکم کرده شد بآن مگر برای غیر تو و نیستم
زیاده کننده در فرائض چیزی را ولکن باقی همان سدس است پس اگر جمع شوید در آن سدس آن منقسم ست میان شما

و هر کدام از شما که تنها باشد با آن سدس پس آن سدس او راست **مالک** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد قال

اتت الجدتان الى ابي بكر الصديق فاراد ان يجعل السدس للتي من قبل الام فقال له رجل من الانصار اما انك لتترك التي
لو ماتت وهو حي كان اياها يرث فجعل ابو بكر السدس بينهما آمدند دو جده پیش ابو بکر صدیق پس خواست که دهد سدس را آن
جده را که از جانب مادر بود یعنی مادر مادر را پس گفت او را مردی از انصار آگاه باش هر آئینه تو ترک میکنی آن جده را که اگر وی
بمردی و متوفی زنده ماندی وارث او شدی تخصیص پس ساخت ابو بکر سدس را منقسم میان هردو جده **مالك** عن عبد ربه
بن سعيد ان ابا بكر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام كان لا يفرض الا للجدتين ابو بکر بن عبد الرحمن حصه معین نمیکرد
مگر دو جده را یعنی مادر پدر را و مادر مادر را قال مالك الامر المجتمع عليه عندنا الذي لا اختلاف فيه والذي ادركت عليه
اهل العلم ببلدنا ان الجدة ام الام لا ترث مع الام دنيا شيئا وهي فيما سوى ذلك يفرض لها السدس فريضة وان الجدة
ام الاب لا ترث مع الام ولا مع الاب شيئا وهي فيما سوى ذلك يفرض لها السدس فريضة فاذا اجتمعت الجدتان ام الاب
وام الام وليس للمتوفى دونهما اب ولا ام قال مالك فاني سمعت ان ام الام ان كانت اقعدهما كان لها السدس دون ام الاب
وان كانت ام الاب اقعدهما او كانتا في القعدد من المتوفى بمنزلة سواء فان السدس بينهما نصفان قال مالك ولا ميراث
لاحد من الجدات الا للجدتين لانه بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ورث الجدة ثم سال ابو بكر عن ذلك حتى اتاه الثبت
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ورث الجدة فانفذه لها ثم اتت الجدة الاخرى الى عمر بن الخطاب فقال ما انا بزائد في الفرائض
شيئا فان اجتمعتما فهو بينكما وايتكما خلت به فهو لها قال مالك ثم لم نعلم احدا ورث غير جدتين منذ كان الاسلام
الى اليوم گفت مالک حکمی که اتفاق حاصل شد بران نزدیک ما آنکه اختلاف نیست دران چیزیکه یافتم بران اهل علم را در شهر خود آنست
که جده مادر مادر وارث نمی شود با مادر بی واسطه چیزی را از مادر و در غیر صورت جمع شدن با مادر بی واسطه معین کرده میشود او را
شش یک بطریق فرضیت جده که مادر پدر باشد وارث نمی شود با مادر و با پدر چیزی را و آن مادر پدر را در غیر صورت جمع شدن
با پدر یا مادر شش یک ست بطریق فرضیت پس اگر جمع شوند هر دو جده مادر پدر و مادر مادر و نیست متوفی را نزدیکتر از ایشان
پدری و نه مادری گفت مالک پس هر آئینه من شنیدم که مادر مادر اگر نزدیکتر این دو باشد میرسد وی را سدس بجز مادر پدر را
و اگر باشد مادر پدر نزدیکتر این دو یا باشند در قرب از متوفی بیک منزله برابر یکدیگر پس سدس منقسم است میان ایشان دو نصف گفت مالک
و میراث نیست هیچ یکی از جدات را مگر برای دو جده زیرا که حال اینست که خبر رسید بمن که رسول الله صلعم وارث ساخت جده را
باز سوال کرد ابو بکر صدیق صحابه را از حکم جده تا آنکه آمد پیش او خبر ثابت از رسول الله صلعم که وی وارث ساخت جده را پس جاری
ساخت سدس را برای او و بعد از ان آمد جده دیگر بسوی عمر بن الخطاب پس گفت من زیاده کننده نیستم در فرائض چیزی
را پس اگر جمع شوید شما هر دو دران سدس پس آن سدس میان شماست و هر کدام از شما که تنها باشد با آن سدس پس

٣٩٩

سدس اوراست گفت مالک بعد ازین ندانستم هیچ یکی را که وارث ساخته باشد غیر دو جده را از ابتدای آنکه اسلام پیدا شد تا امروز

باب میراث العصبة در بیان میراث عصبها قال مالک الامر المجتمع علیه عندنا الذی لا اختلاف فیه والذی ادرکت

علیه اهل العلم ببلدنا فی ولایة العصبة ان الاخ للاب والام اولی بالمیراث من الاخ للاب والاخ للاب اولی بالمیراث من بنی الاخ

للاب والام وبنو الاخ للاب والام اولی من بنی الاخ للاب وبنو الاخ للاب اولی من بنی ابن الاخ للاب والام

وبنو الاخ للاب اولی من العم اخی الاب للاب والام والعم اخو الاب للاب والام اولی من العم اخی الاب للاب والعم اخو الاب للاب اولی من بنی العم اخی الاب للاب والام وابن

العم للاب اولی من عم الاب اخی ابی الاب للاب والام قال مالک وکل شیء سئلت عنه من میراث العصبة فانه

علی نحو هذا انسب المتوفی ومن تنازع فی میراثه من عصبته فان وجدت احدا منهم یلقی المتوفی الی اب لا یلقاه احد منهم

الی اب دونه فاجعل میراثه للذی یلقاه الی الاب الادنی دون من یلقاه الی فوق ذلک فان وجدتهم کلهم یلقونه

الی اب واحد یجمعهم جمیعا فانظر اقعدهم فی النسب فان کان ابن اب فقط فاجعل المیراث له دون الاطرف وان کان

ابن اب وام وان وجدتهم مستوین ینتسبون من عدد الاباء الی عدد واحد حتی یلقوا نسب المتوفی جمیعا وکانوا کلهم

جمیعا بنی اب او بنی اب وام فاجعل المیراث بینهم سواء وان کان والد بعضهم اخا والد المتوفی للاب والام وکان

من سواه منهم انما هو اخو ابی المتوفی لابیه فقط فان المیراث لبنی اخی المتوفی لابیه وامه دون بنی الاخ للاب

ذلک ان الله تبارک وتعالی قال واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتب الله ان الله بکل شیء علیم قال مالک

والجد ابو الاب اولی من بنی الاخ للاب والام واولی من العم اخی الاب للاب والام بالمیراث وابن الاخ للاب

والام اولی من الجد بولاء الموالی گفت مالک حکمی که اتفاق حاصل شده بران نزدیک ما واختلاف نیست دران و چیزیکه یافتم بران

اهل علم را در شهر خود در میراث گرفتن عصبه اینست که برادر اعیانی اولی ست بمیراث از برادر علاتی و برادر علاتی اولی ست بمیراث

از اولاد برادر اعیانی و پسران برادر اعیانی اولی هستند از پسران برادر علاتی و پسران برادر علاتی اولی هستند

از پسران پسر برادر اعیانی و پسران برادر علاتی اولی اند از عم که برادر اعیانی پدر باشد و عم که برادر اعیانی پدر باشد اولی

از ان عم که برادر علاتی پدر باشد و عم که برادر علاتی پدر باشد اولی ست از پسران عم که برادر اعیانی پدر باشد و پسر عم علاتی اولی ست

از عم پدر که برادر اعیانی جد باشد گفت مالک و هر چیزیکه سوال کرده شود ترا از وی از میراث عصبه پس هر آینه حکم وی برهمین

سیاق ست یاد کن نسب متوفی را و نسب کسی که نزاع کرده میشود با تو در وارث بودن او از عصبات پس اگر یافتی کسی را از ایشان که

بر میخورد با متوفی بسوی پدریکه نمیخورد با متوفی هیچکس از ایشان بسوی پدریکه فرود تر از ان باشد پس مقرر کن میراث او را

برای همان شخص که بر میخورد با متوفی بسوی پدر فرود تر بجز کسی که بر میخورد با او بسوی پدریکه بالاتر از وی باشد پس اگر یافتی

ایشانرا همه ایشان ر اگر برخورند با متوفی بسوی یک پدر که جمع میکند ایشانرا همه ایشانرا پس ببین نزدیکترین ایشانرا در نسب اگرچه باشد علاتی پس مقرر کن میراث را برای او بجز دورتر از وی اگرچه دورتر اعیانی باشد و اگر یافتی ایشانرا برابر میرسند در نسب بیک حد تا آنکه برخورند با نسب متوفی همه یکجا باشند همه ایشان علاتی یا همه ایشان اعیانی پس بکن میراث را منقسم میان ایشان علی السویه و اگر باشد مع البعض از ایشان برادر اعیانی پدر متوفی و غیر وی خبر این نیست که و الد او برادر علاتی پدر است پس هر آئینه میراث پسران اعیانی راست بجز پسران علاتی و این حکم بسبب آنست که خدا تعالی فرموده و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء علیم گفت مالک و جد که پدر پدر باشد اولیست از پسران برادران عینی و اولیست از عم که برادر عینی پدر است بمیراث و پسر برادر اعیانی اولیست از جد بولا موالی فقیر گوید از آنکه احوال ذوی الفرائض و عصبات دانسته شد بجهت تسهیل استخراج فرائض لا بد است از معرفت فصلی چند ذکر آن فصول نیز بیاید کرد

فصل فروض مقدره در کتاب الله شش کس است نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس پس نصف فرض پنج کس است اول زوج وقتیکه زوجه اش بمیرد و هیچ فرزند و فرزند فرزند نگذارد دوم بنت سیوم بنت الابن چهارم اخت لابوین پنجم اخت لاب وقتیکه این چهار تن تنها باشند یعنی مجتمع نباشند با مثل خود یا با ذکوری که در مرتبه ایشان باشند و شرط توریث ایشان سابق بگذشت و ربع فرض دو کس است زوج وقتیکه زوجه فرزند گذارد و زوجه وقتیکه زوج هیچ فرزند و فرزند فرزند نگذارد و ثمن نصیب یک کس یا جماعه از زوجه وقتیکه زوج او فرزند یا فرزند فرزند گذارد و ثلثان فرض چهار قسم است بنتین یا زیاده از بنتین و دو بنت ابن یا زیاده از دو و دو اخت لابوین یا زیاده از دو و دو اخت لاب یا زیاده از دو وقتی که ایشان مجتمع نباشند با ذکور در مرتبه خود و ثلث فرض سه کس است ام وقتیکه فرزند او بمیرد و او را ولد و ولد ابن نباشد و دو کس از اخوة و اخوات نباشند و اولاد مادر وقتیکه دو باشند یا زیاده از دو همه مشترک اند درین ثلث و جد را در بعض مواضع ثلث میدهند چنانکه بیاید و سدس فرض هفت کس است اب و جد وقتیکه میت ایشان را ولد یا ولد ابن باشد و ام وقتیکه میت او را ولد یا ولد ابن یا دو کس از اخوة و اخوات باشند و جده صحیحه یا فاسده یعنی مادر مادر یا مادر پدر نزد یک عدم ام و اب و جماعه جدات در یک منزله نیز مشترک اند در سدس و بنت الابن یا بنات الابن وقتیکه با ایشان یک بنت لصلب باشد و اخت لاب و اخوات لاب وقتیکه با ایشان یک اخت لابوین باشد و یک کس اخ لام یا اخت لام

فصل اب و ابن و زوج در هیچ حال محجوب نمی شوند بحجب حرمان و ابن الابن را حاجب نمی شود الا ابن صلبی و ابن الابن که اقرب باشد از وی و اصحاب فروض مستغرقه مثل ابوین و بنتین و حاجب جد نمیشود الا کسیکه متوسط باشد میان او و میان

ست مانند اب یا اب الاب و حاجب اخ لابوین نمی شوند الا اب و ابن و ابن الابن و حاجب اخ لاب نمی شوند الا اینجماعه که گفته شد
و اخ لابوین نیز و حاجب اخ لام میشود اب و جد و ولد و ولد ابن و ابن الاخ لابوین حاجب او شش کس میباشند اب و جد و ابن
و ابن الابن و اخ لابوین و اخ لاب و ابن الاخ لاب حاجب او میشوند این شش کس و ابن الاخ لابوین نیز و عم لابوین حاجب او
میشوند این هفت کس و ابن الاخ لاب نیز و عم لاب حاجب او میشوند این هشت کس و عم لابوین نیز و ابن عم لابوین حاجب او
میشوند این نه کس و عم لاب نیز و ابن عم لاب حاجب او میشوند این ده کس و ابن عم لابوین نیز و معتق را حاجب میشود عصبه نسب
و بنت و ام و زوج و زوجه بهیچ حال محجوب نمی شوند و بنت الابن را محجوب میکند ابن و دو بنت صلب وقتیکه همراه کسی نباشد که وی را
عصبه بالغیر سازد مانند اخ یا ابن عم که در مرتبه او باشد و جده لام حاجب او نمی شوند الا ام و جده لاب حاجب او نمی شوند الا اب
و ام و قربی از هر جهت حاجب بعید میشود از همان جهت و قربی از جهت ام حاجب بعید میباشد از جهت اب مانند ام به نسبت ام ام اب و قربی از جهت
اب آیا حاجب بعدی از جهت ام می شود یا نه دو قول آمده و اخت از جهات سه گانه مانند اخ جهات سه گانه است در حجب و اخوات
لاب حاجب ایشان نیز میشوند و اخت الابوین و معتقه مانند معتق است در حجب هر عصبه حاجب او میباشد اصحاب فروض مستغرقه

فصل اگر ورثه محض عصبات باشند عدد روس مقسوم علیهم اصل مسئله خواهد بود و هر ذکر را دو انثی قرار باید داد چنانکه خدای تعالی
فرمود للذکر مثل حظ الانثیین و اگر در میان ایشان یک صاحب فرض یا دو صاحب فرض متماثلین باشند پس اصل مسئله مخرج آن فرض
خواهد بود و مخرج نصف اثنین است و مخرج ربع اربعه و مخرج ثمن ثمانیه و مخرج ثلثین و ثلث ثلثه و مخرج سدس سته و اگر دو فرض
مختلف جمع شوند از سه حالت بیرون نخواهد بود مخرج آنها متداخل اند یا متوافق یا متباین معنی تداخل آنست که اقل مفنی
اکثر باشد باسقاط او از اکثر دو بار یا سه بار یا زیاده مانند پنج با ده و سه با نه و سه و چهار با دوازده و درینصورت اکثر مخرجین
باید گرفت مانند سدس و ثلث و نصف و در مسئله ام و دو ولد ام و اخ لاب ام را سدس است و دو ولد ام را ثلث و نصف
باقی اخ لاب راست پس اصل مسئله شش است و معنی توافق آنست که عدد ثالث افنا کند هر دو را باسقاط اقل از اکثر مانند شش
و نه افنا میکند هر دو را سه و مانند شش و هشت افنا میکند هر دو را دو و هر زوجین با یکدیگر متوافق اند البته زیرا که دو ان
هر دو را لامحاله افنا میکند و درینصورت وفق یکی را در دیگری ضرب باید کرد و حاصل الضرب اصل مسئله باشد و وفق عبارت
از کسری است که سمی این عدد ثالث باشد مانند نصف که سمی اثنین است و ثلث سمی ثلثه مثال آن مسئله زوجه و ام و ابن
زوجه را ثمن است و ام را سدس است و ابن را باقی میان ثمانیه و سته توافق بالاثنین است پس نصف سته را در ثمانیه ضرب
کردیم یا نصف ثمانیه را در سته ضرب کردیم حاصل شد بیست و چهار ۲۴ سه زوجه را و چهار ام را و هفده ابن را و معنی تباین آنست
که افنا نکند هر دو را مگر یکی مانند شش با هفت و درینصورت مخرج یکی را در تمام مخرج دیگر ضرب کنیم و حاصل الضرب مخرج

بر دو کسر باشد مانند مسئله ام و زوجه و اخ لاب ام را ثلث است و زوجه را ربع و اخ لاب را باقی و میان ثلثه و اربع تباین است
ثلثه را در اربع ضرب کردیم دوازده حاصل شد و آن اصل مسئله است ام را چهار و زوجه را سه و پنج اخ لاب را پس اصول
در صورت افراد و اجتماع زیاده از هفت نمی باشد اثنان و ثلثه و اربعه و سته و ثمانیه و اثنا عشر و اربعة و عشرون **فصل**
گاهی عددی که اصل مسئله شده است که تنگی میکند از سهام ایشان و مثال محسوس این تنگی آنست که چهار رغیف حاضر شد
و مجلس مهمان آمدند یا گوییم چهار رغیف حاضر شد و شش کس بهم رسیدند که هر یکی را دو رغیف میباید داد پس لابد است اینجا
از تقسیم ما حضر بر کسوری که عدد رؤس ایشان باشد مانند آنکه هر رغیف را پنج بخش کنند و هر مهمان را چهار بخش دهند یا هر رغیف را
سه حصه کنند و هر یک را دو حصه برسد و همین است معنی عول و باید دانست که عول در مثل این صور تنها امریست مفطور
فرا ذهان بنی آدم مانند بسیاری از مسایل اصول حدیث چنانکه بیان آن در بعض کلام ما شنیده باشی پس انکار بر مسئله
عول که اجماعیست ناشی از قلت تامل میباشد والله اعلم و باستقرار معلوم شد که ازین اصول هفتگانه سه اصل عائل میشود
در بعض مسائل سته و اثنا عشر و اربعة و عشرین پس سته عائل میشود به هفت مانند مسئله زوج و اختین لابوین یا لاب
زوج را النصف باشد و اختین را الثلثین و اصل مسئله شش است و به هفت عائل شد سه زوج را و چهار اختین را و در این صورت
سهم هفتم میباید زیاده کرد و به هشت مانند همین مسئله اگر با ایشان ام را نیز اعتبار کنند پس سدس ام را باشد و نصف
زوج را و ثلثین اختین را و آنرا اصل مسئله گنجایش ندارد و لابد است از زیاده دو عدد و به نه مانند مسئله مذکور اگر اخ ام
لام نیز اعتبار کنند پس سدس دیگر اخ لام را باشد و به ده مانند این مسئله چون دو اخ لام باشد پس سدس دیگر میباید و اثنا عشر
عائل میشود به سیزده مانند مسئله زوجه و ام و اختین زوجه را ربع است و ام را سدس است و اختین را ثلثین و دوازده
گنجایش ندارد یکی زیاده کردیم و به پانزده مانند این مسئله بعینها اگر اخ لام زیاده باشد و او را سدس باشد و آن دو حصه
است و به هفده مانند همین مسئله چون دو اخ لام دو هر یکی را باشد و اربعه و عشرون عائل میشود به بیست و هفت مانند مسئله
دو بنت و ابوین و زوجه دو بنت را ثلثین و ابوین را دو سدس و زوجه را ثمن **فصل** چون اصل مسئله شناختیم و
عول آن نیز اگر عائله باشد شناختیم پس گاهی منکسر میشود بر صنفی مثلا ثلثین برای ثلاث اخوات دادیم یا یک ثمن برای
چهار زن یا یک سهم برای چند عصبه یا ثلث برای پنج اولاد ام و در این صورت محاسب را لابد است از استخراج عددی که
مخرج جمیع سهام باشد بغیر کسر و این را تصحیح گویند پس اگر نصیب یک فریق بر رؤس ایشان منکسر میشود خالی نیست از آنکه
نسبت رؤس با نصیب تداخل است و این معنی در آن صورت راست می آید که عدد نصیب کم باشد متداخل در عدد رؤس و
یا توافق یا تباین و متداخلان البته متوافقان خواهند بود و وفق کمی اقل خواهد بود از اکثر و در صورت توافق وفق عدد رؤس را

در اصل مسئله ضرب کنیم از حاصل الضرب مسئله صحیح شود و مثال توافق بلا عول ام و اربعه اعمام اصل مسئله ثلثه ست ثلث ام را یکی
و باقی اربعه اعمام را دو و اثنین و اربعه متداخل اند در حکم متوافق بسمی دو که نصف ست از اکبر گرفتیم و آن دو ست نصف چهار در اصل
مسئله ضرب کردیم شش شد و از وی مسئله صحیح میشود و مثال توافق با عول زوج و ابوان و ست بنات زوج را ربع ابوان را
دو سدس و ست بنات را ثلثین اصل مسئله دوازده ست بنات را هشت زوج را سه ابوان را چهار و آن گنجایش ندارد پس
عائل شد به پانزده و هشت بر شش منکسر می شود و وفق آنها نصف است پس نصف شش که سه است در پانزده ضرب کردیم
چهل و پنج حاصل شد و از این عدد تقسیم صحیح می شود زیرا که بیست و چهار نصیب بنات شد هر یکی را چهار عدد رسید و در صورة
تباین ضرب کرده شود عدد رؤس را در اصل مسئله مثال او بغیر عول زوج و اخوین لاب اصل مسئله دو ست یکی زوج را و یکی
اخوین را و یکی بر دو منکسر می شود و نسبت میان دو و یک تباین ست ضرب کردیم دو را در اصل مسئله چهار شد دو زوج را و یک
اخوین را و مثال عول زوج و خمس اخوات لاب اصل مسئله شش ست زوج را النصف و اخوات را ثلثین و آن گنجایش ندارد
عائل کردیم به هفت تا ثلثین شش که چهار است اخوات را باشد و نصف شش که سه است زوج را باشد و چهار منکسر است بر خمس
اخوات پنج را در هفت ضرب کردیم سی و پنج حاصل شد و نصیب اخوات بیست آمد و چهار چهار هر یکی را میرسد و اگر منکسر شود
نصیب دو فریق یا بیشتر بر رؤس ایشان نخست مقابله کنیم نصیب هر فریق را با رؤس او اگر متوافق باشند رؤس را بوفق
بدل کنیم یعنی از حساب رؤس را محو کنیم و بجای او وفق رؤس ثبت نمائیم و اگر متباین باشند تمام رؤس را ثبت کنیم و ثانیا
مقابله نمائیم عدد مثبت رؤس را در فریقین اگر متماثل باشند ضرب کنیم یکی را در اصل مسئله و اگر متداخل باشند ضرب کنیم
اکثر را در اصل مسئله و اگر متوافق باشند ضرب کنیم وفق یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و اگر متباین باشند
ضرب کنیم تمام یکی را در دیگر و حاصل الضرب را در اصل مسئله و بهر تقدیر حاصل الضرب تصحیح مسئله باشد و اگر منکسر شود
بر نصیب سه فریق یا چهار فریق نخست مقابله کنیم نصیب هر فریقی با عدد رؤس ایشان و در صورة توافق وفق آنرا ثبت
کنیم و در صورة تباین جمیع آنرا ثبت نمائیم و ثانیا مقابله کنیم دو عدد مثبت را با یکدیگر اگر متماثل باشد یکی بگیریم و اگر
متداخل باشد اکثر بگیریم و اگر متوافق باشد وفق یکی در دیگری ضرب کنیم و حاصل الضرب بگیریم و اگر متباین باشد تمام
یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل الضرب بگیریم و بهر تقدیر ثالثا این گرفته را مقابله کنیم با عدد مثبت ثالث و از میان این
دو عدد یکی تحصیل کنیم و آنرا مقابله نمائیم با عدد مثبت رابع و رابعا آن عدد حاصل را در اصل مسئله ضرب کنیم بعد از آن چون خواهی که نصیب
هر صنفی و هر فردی از مبلغ مسئله بدانی طریق معرفت آن است که ضرب کنی نصیب او را از اصل مسئله یا عول آن در چیزی که ضرب کرده بودی
در اصل مسئله پس حاصل ضرب نصیب این فریق خواهد بود و بعد معرفت نصیب هر فریق آن نصیب را قسمت کنی در میان افراد فریق

از امثلهٔ این اعمال چند مسئله بنویسیم مسئله ام و شش اخ لام و دوازده اخت لاب اصل مسئله شش است و شش گنجایش آن سهام
ندارد عول کردیم بهفت ام را یکی و شش اخ لام را دو و دوازده اخت لاب را چهار نصیب اخوت که دو است بر عدد روس که شش است
منکسر میشود مقابله کردیم شش را با دو نسبت توافق بالنصف یافتیم رد کردیم بنصف پس سه بر صفحه حساب ثبت کردیم و نصیب اخوات که
چهار است بر عدد روس که دوازده است منکسر میشود مقابله کردیم توافق بالربع برآمد رد کردیم بربع پس سه حاصل شد و ثلاثه نسبت میان ایشان
تماثل بود و یکی را ضرب کردیم در هفت بیست و یک حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح میشود و ضرب کردیم دو در سه شش حاصل شد و آن نصیب اخوة آمد
هر یکی را یک سهم و ضرب کردیم چهار را در سه دوازده حاصل شد و آن نصیب اخوات آمد هر یکی را یک سهم و ضرب کردیم یکی را در سه سه حاصل شد و آن نصیب ام
آمد مسئله ام و شش برادر اخیافی و هشت خواهر علاتی اصل مسئله از شش است و شش گنجایش آن سهام ندارد عول کردیم بهفت ام را یکی و برادران
اخیافی را دو و خواهران علاتی را چهار نصیب برادران که دو است بر عدد روس ایشان که شش است منکسر میشود و نسبت توافق بالنصف دارد
رد کردیم بنصف در صفحه حساب سه نوشتیم و نصیب اخوات که چهار است بر هشت منکسر میشود و نسبت توافق بالربع دارد رد کردیم بربع که هشت است
دو باشد و دو را نوشتیم مقابله کردیم در میان سه و دو تباین یافتیم ضرب کردیم سه را در دو شش حاصل شد این شش را در هفت ضرب کردیم
چهل و دو حاصل شد نصیب اخوة از اصل دو بود دو را در شش ضرب کردیم دوازده برآمد هر یکی را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار
بود چهار را در شش ضرب کردیم بیست و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب ام از اصل یکی بود یک را در شش ضرب کردیم شش
برآمد ام را شش رسید مسئله پنج بنت و چهار برادر عینی و دو جده و چهار زن اصل مسئله از بیست و چهار است زنان را سه و بنات را
شانزده و جدتین را چهار و برادران را یکی و نصیب هر فریق بر روس ایشان منکسر است پس مقابله کردیم سه را با چهار تباین برآمد
چهار نوشتیم و مقابله کردیم پنج را با شانزده تباین برآمد پنج نوشتیم و مقابله کردیم دو را با چهار توافق بالنصف برآمد نصف روس که
دو است نوشتیم و مقابله کردیم چهار را با یک تباین برآمد چهار نوشتیم دو دسته اصل بود در چهار چهار گرفتیم و چهار و چهار متماثل بود یکی را
گرفتیم و چهار و پنج متباین بودند چهار را در پنج ضرب کردیم پس بیست حاصل شد بیست را در بیست و چهار ضرب کردیم چهار صد و هشتاد
برآمد ازین مبلغ مسئله صحیح میشود نصیب زنان از اصل سه بود سه را در بیست ضرب کردیم شصت برآمد هر یکی را پانزده رسید نصیب بنات
شانزده بود شانزده را در بیست ضرب کردیم سه صد و بیست شد هر یکی را شصت و چهار رسید و نصیب جدتین
چهار بود چهار را در بیست ضرب کردیم هشتاد برآمد هر یکی را چهل رسید **فصل** اگر میتی وارثان چند گذاشت
و یکی از ایشان قبل از قسمت ترکه متوفی شد و وارثان گذاشت باید دید اگر این وارثان همان بعینه وارثان
اول اند و مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بوده است احتیاج استخراج بطن ثانی نیست و او را بجای میت اول حساب
کنند مانند بنین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و وارث نگذاشت الا همان اخوت و اخوات را و اگر وارثان

میت ثانی غیر وارثان میت اول اند یا وارثان میت اول با غیر ایشان یا وارثان همان اند لکن مقادیر میراث ایشان
مختلف میشود در هر صورة لابدست از مناسخه و طریق مناسخه آنست که تصحیح کرده شود مسئله اول را و مسئله ثانی را بعد ازان مقابله
نموده اید تصحیح ثانی را با ما فی الید میت ثانی از مسئله اول اگر منقسم شود بر تصحیح ثانی احتیاج عمل نیست واگر منقسم نشود ما فی الید
اگر توافق ست وفق تصحیح ثانی را در تصحیح اول ضرب کنیم واگر تباین ست ضرب کنیم تمام تصحیح ثانی را در تصحیح اول و بهر تقدیر
از حاصل الضرب هر دو مسئله صحیح خواهند بود و بعد ازان طریق جدا کردن هر وارثی از بطن اول آنست که بگیری نصیب او را
از مسئله اول پس ضرب کنی در جزو یکه او را در مسئله اول ضرب کرده بودی خواه وفق باشد خواه تمام و طریق جدا کردن نصیب
هر وارثی از بطن ثانی آنست که بگیری نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب کنی او را در تمام ما فی الید میت ثانی اگر در میان آن
ما فی الید و تصحیح مسئله ثانیه تباین بوده است و ضرب کنی در وفق ما فی الید اگر در میان آنها توافق بوده باشد واگر از مسئله ثانیه نیز شخصی دیگر
پیش از قسمت ترکه بمیرد همین معامله با تصحیح مسئله او و ما فی الید او از تقسیم ثانی باید کرد و ضرب باید نمود و ثالثا تقسیم باید فرمود و هکذا
امثله مناسخه نیز میباید نوشت مسئله دو جده و یک خواهر عینی و یک خواهر علاتی و یک خواهر اخیافی اصل مسئله شش است
و تصحیح از دوازده یک یک هر جده را و دو خواهر اخیافی را و شش خواهر اعیانی را و دو خواهر علاتی را بعد ازان این خواهر اخیافی
بمرد و یک خواهر اخیافی گذاشت که در مسئله اول خواهر عینی بوده است و یک جده ام الام که در مسئله اول نیز بوده است و دو خواهر
علاتی از شش صحیح میشود اخیافی را یکی و جده را یکی و هر خواهر اعیانی را دو دو و ما فی الید میت ثانی دو ست و تصحیح شش و
در میان هر دوین توافق بالنصف ست نصف شش که سه است در دوازده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد دیگر بار تقسیم کردیم
هر جده را یک سهم بود یک را در سه ضرب کردیم سه برآمد پس هر جده را سه رسید و نصیب خواهر اعیانی شش بود شش را
در سه ضرب کردیم هژده برآمد و نصیب خواهر علاتی دو بود دو را در سه ضرب کردیم شش برآمد و در بطن ثانی یک جده را
از جدتین یک سهم بوده است ضرب کردیم در یکی زیرا که یکی نصف ما فی الید است یکی حاصل شد و اخت اخیافی را که در مسئله اول
اعیانی بوده است یک سهم رسیده بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر علاتی را چهار بود در یکی ضرب کردیم
چهار برآمد مسئله زوجه و سه پسر و یک دختر این دختر بمرد ام و سه برادر که در مسئله اول نیز وارث بودند گذاشت تصحیح مسئله
اول از هشت ست و تصحیح مسئله ثانیه از هژده مقابله کردیم یکی را با هژده تباین برآمد هژده را در هشت ضرب کردیم صد
و چهل و چهار حاصل شد تقسیم دیگر بار کردیم در بطن اول زوجه را یکی رسیده بود یک را در هژده ضرب کردیم هژده برآمد و هر پسر را
دو رسیده بود دو را در هژده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد و در بطن ثانی ام را سه رسیده بود در یکی ضرب کردیم
سه حاصل شد و هر برادر را پنج رسیده بود در یکی ضرب کردیم پنج برآمد **فصل** چون بطون بسیار شوند و معرفت مبلغ که

بر همه منقسم شود مشکل گردد لابد است از عمل شبکه و این عمل از نوادر است فقیر آنرا از رسالهٔ ابن هائم اخذ کرده است و او هم آنرا
از شیخ محمد بن عرفه مغربی روایت نموده است و فقیر بعض چیزهای مناسب زیاده کرده باید دانست که آنچه در بطون متعدده مشکل میشود
و مخرج گردد مجهول و اثبات و شکستن تقسیمی و راست کردن تقسیمی چنانکه اهل زمان ما بآن مشغول اند بنزد یکسو تنقیح ظاهر میگردد و چهار
چیز است و صاحب شبکه در هر چیزی ابداع امری سهل المأخذ که مفید و مختصر باشد کرده است اول نوشتن موتی به ترتیب
بیان وارثان هر یکی تا نصیب هر وارثی از هر بطنی روشن گردد و صاحب شبکه برای تحصیل این فائده ابداع کرده است
رسم شبکه و نام هر وارثی یکبار نوشته و ترتیب موت و جهت میراث او از بطون باشارتی لطیف تنبیه نموده دوم معرفت
مافی الید هر میتی تا او را به تصحیح او مقابله کرده شود و صاحب شبکه برای این فائده هندسها زیر و زبر هر تصحیح رقم کرده است
تا ضرب بعض در بعض مافی الید ظاهر گردد سیوم انتقال کردن مبلغی که جمیع مسائل از وی صحیح شوند و صاحب شبکه برای
تحصیل این فائده ضرب تصحیح بطن اول در هندسه فوقانی بطن ثانی و حاصل الضرب را در هندسه فوقانی بطن ثالث قرار داده است
چهارم تقسیم آن مبلغ بر هر وارثی و جمع آنچه هر وارثی را برسد از بطون شتی و این را نیز قاعده نهاده است اما طریق رسم شبکه
آنست که دو خط کشند از سر صفحه بسوی پائین بقدر گنجایش اسامی وارثان بطن اول و نام هر وارثی از جهت میراث او یکی از
نام دیگر نویسند مانند اب و ام و ابن و بنت و شقیق و شقیقه و زوج و زوجه و عم و ابن الاخ و علی هذا القیاس و اهل صناعه گاهی آخر
شقیق قیق و از شقیقه قیقه و از اخت لاب خت لاب و مانند آن اختصار میکنند پس اگر مسئله برای امتحان باشد مطلب تمام شد
و اگر فتوی در حادثه باشد بپهلوی علامت هر یکی نام او هم می نویسند بعد از آن فصل کنند مابین هر دو نامی بخطی و همچنین بالای
وارث اول و زیر وارث آخر تا هر وارثی را خانه پیدا شود بعد از آن برای بطن دیگر یک خط دیگر بفاصله بنویسی و وصل کنی
این خطوط فاصله را بآن خط تا خانهای دیگر ظاهر شود پس محاذات نام میت ثانی بنویس مات یا ماتت و اگر از وارثان
بطن اول کسی میراث از این بطن هم حاصل کرده است بر پهلوی نام او جهت میراث او بنویس ابن یا بنت یا شقیق یا شقیقه
و علی هذا القیاس و اگر وارثان دیگر داشته باشد این دو خط ممتد ساز بجانب اسفل بقدر گنجایش اسامی آن ورثه و بخطوط
فاصله تقسیم نمائی و در هر خانه نام وارث بنویس و اگر فتوی باشد نام هر وارثی بر پهلوی خانه او بنویس و همین قیاس
بطون ثالث و رابع و خامس بالغة الی ما بلغ چون رسم شبکه تمام شد تصحیح بطن اول بر سر سطر او بنویس و بالای آن تصحیح خطی
مانند قوس بکش و زیر نام هر وارثی نصیب او بهندسه ضبط کن بعد از آن انتقال کن به بطن ثانی و زیر علامت مات
مافی الید او را ثبت نمائی و بالای سطر این بطن تصحیح او و بالای تصحیح خطی مانند قوس بعد از آن مقابله کن مافی الید او را
با تصحیح او اگر منقسم است صفری بالای قوس بنویس و جزء سهم زیر این سطر ثبت کن و اگر موافقت است وفق مسئله بالای قوس

بنویس و فوق مافی الید زیر این سطر اگر مباینت ست تمام تصحیح بالاے قوس و تمام آن زیر سطر بنویس
و جزء سهم عبارة از حاصل قسمت مافی الیدست بر عدد تصحیح بعد ازان انتقال کن ببطن ثالث و تصحیح او را
بالای سطر زیر خط مقوس بنویس و تقسیم کن آنرا بر وارثان و نصیب هر وارثے زیر نام او بنویس مافی الید
او را زیر علامت بات و طریق دانستن مافی الید او آنست که از سه حالت خالی نیست از بطن اول گرفته
است فقط یا از بطن ثانی فقط یا از هر دو در صورت اولے نصیب او از بطن اول که زیر نام او مرقوم است
ضرب کن در هندسه که بالاے قوس بطن ثانی نوشته پس حاصل الضرب مافی الید اوست و در صورة
ثانیه هندسه که زیر نام او نوشته ضرب کن در هندسه که زیر سطر بطن ثانی نوشته حاصل الضرب
مافی الید اوست و در صورة سیوم تحت نصیب او از بطن اولے بقاعده تقسیم معلوم کن بعد ازان
نصیب او از بطن ثانی بقاعده دیگر و هر دو را جمع کن و در زیر بات بنویس بعد ازان مقابله کن این
مافی الید را با تصحیح او و بقیاس آنچه در بطن ثانی گفته شد عددے بالاے قوس این سطر و عددے
تحت این سطر بنویس و بعد ازان انتقال کن ببطن رابع و تصحیح او بنویس و تقسیم کن او را چنانکه
دانستے و مافی الید او را بشناس و در زیر لفظ بات بنویس اگر او را از بطن اول چیزی هست
ضرب کن آنرا در هندسه که بالاے قوس بطن ثانی است و حاصل الضرب ضرب کن در هندسه
بالاے قوس بطن ثالث است پس این حاصل الضرب نصیب اوست از بطن اول
و اگر او را چیزی هست از بطن ثانی عددے که زیر نام اوست در هندسه تحتانی
ضرب کن و حاصل الضرب در هندسه که بالاے قوس بطن ثالث است ضرب نمایے
و این حاصل الضرب را با حاصل بطن اول جمع کن و مجموع مافی الید اوست پس مقابله کن
این مافی الید را با تصحیح او اگر انقسام ست نقطه صفر بالاے قوس بگذار و جزء سهم
زیر سطر بنویس و اگر موافقت یا مباینت است بهمان روشی که مبسوط نوشتیم بعمل آر
و بعد ازان انتقال کن ببطن خامس و بقیاس آنچه در بطن رابع کرده بودی عمل کن
کلیه در شناختن مافی الید آنست که اگر او را از بطن اول چیزی هست هندسه
نصیب او را در هندسه بالاے بطن ثانی ضرب کن و حاصل را در هندسه
بالاے بطن ثالث و این حاصل را در هندسه بالاے رابع و هلم جرا الی ان ینتهی

الی ما انت فیه واگر چیزے از بطن ثانی نیز بہت ضرب کن ہندسہ نصیب اورا ازین بطن
درہندسہ تحتانی وحاصل را درہندسہ بالاے قوس ثالث وحاصل را در بالاے قوس رابع
وحاصل را در بالاے قوس خامس واگر چیزے از بطن ثالث نیز دارد ہندسہ نصیب اورا
درہندسہ تحتانی ضرب کن وحاصل را درہندسہ بالاے قوس رابع وحاصل را درہندسہ
بالاے قوس خامس الی ان تنتہی الی ما انت فیہ چون از ہمہ بطون فارغ شدی
سطرے واسع تر از سطر سابقہ بر پہلوی آن رسم کن وبخطوط فاصلہ تقسیم نما ونام
احیا کہ باقی ماندہ اند بنویس بدستوریکہ گفتہ شد وتصحیح بطن اول را در انچہ بالاے قوس بطن ثانیہ
نوشتہ ضرب کن وحاصل را در انچہ بالاے قوس ثالث نوشتہ وحاصل را
در انچہ بالاے قوس رابع تا آنکہ بطون منتہی شوند وجائیکہ صفر نوشتہ شدہ
ضرب نباید کرد بلکہ ما بعد او انتقال باید کرد وانچہ حاصل ضرب آخر باشد
بالاے سطر احیا بنویس وبالاے آن خطے مانند قوس رسم کن واین مکتوب
جامعہ است کہ تصحیح جمیع مسائل از وے راست می آید بعد ازان تقسیم کن این جامع را
وطریق تقسیم آنست کہ برخانہ ہر شخصے کہ بگذری ببین کہ وے از کدام کدام بطن گرفتہ است
انچہ از اول گرفتہ ست ہندسہ نصیب اورا در انچہ بالاے قوس بطن ثانی نوشتہ
ضرب کن وحاصل را در انچہ بالاے قوس ثالث نوشتہ وہلم جرا تا آنکہ منتہی شوند بطون
وآنرا علیحدہ بنویس وانچہ از بطن ثانیے گرفتہ است ہندسہ نصیب اورا از بطن ثانی
درہندسہ تحتانی این سطر ضرب کن وحاصل را درہندسہ فوقانیے بطن ثالث
وحاصل الضرب را درہندسہ فوقانی بطن رابع وہلم جرا واین عدد را زیر مرقوم اول کہ علیحدہ نوشتہ بودی
ثبت نما وانچہ از بطن ثالث گرفتہ ست ہندسہ نصیب اورا درہندسہ تحتانی ضرب کن وآنرا درہندسہ فوقانیے
بطن رابع وہکذا وہکذا پس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن وبعد ازان جمیع ما حصل اوکہ نوشتہ
جمع کن ومجموع را درخانہ آن شخص حی بنویس وانتقال کن بشخصے دیگر وہمین عمل کن چون تقسیم
تمام شد امتحان کن بقاعدہ جمع وتقسیم چون در امتحان راست آمد فرایض درست شد والا خطا واقع شدہ
تفتیش آن خطا کن مثال عمل شبکہ بنویسیم وآنرا شرح کنیم تا فائدہ بتمام شود ؛

٠ ١٥	٢ ٦	٩ ١٨	٨ ٢٤	٠ ٨	٠ ٦	٢٧ ٢٧	٠ ١٢	٠ ٣	٠ ١	٥٩ ٤٢٠
زوجة ٣	تت ٣									
ام ٢		تت ٤								
شقيقة ٤		بنت ٤		تت ٦٤٠						
شقيقة ٤		بنت ٤		شقيقة ٣	اخت لام ١		تت ٤٥٧٠٤			
اخت لام ٢		بنت ٤		اخت لام ١	تت ٤٣٢					
	زوج ٣		ت ٢٧							
	شقيق ٢									٣٨٨٨
	شقيقة ١									١٩٤٤
	١١	اب ٣								١٢٩٦
		ام ٣		جده ١	جده ١	تت ٢٠٠				
		٢	زوجة ٣							٧٢٩
			ابن ١٤							٣٤٠٢
			بنت ٧							١٧٠١
			٩	زوج ٣						٦٤٨٠
				٨٠	زوج ٣			ت ١٨٠٠		٥٨٣٢
					اخ لاب ١					١٩٤٤
					٧٢	زوج ٩				٥٦٨٤
						ام ٦	ام جده ٢			٥٤٨٤
						جد ٨			جد ١	٢٤٠٠
						اخت لاب ٤			تت ٨٠٠	
						٣٠٠	زوج ٣			٦٤٢٦
							ابن ٧			١٤٩٩٤
							٢١٤٢	ام ١		٩٠٠
								شقيق ٢		١٢٠٠

حل این مشبکه آنست که با را مسأله پیش آمد مشتمل بر ده بطن بردی متوفی شد و مخلص وارث گذاشت زوجه و ام و دو شقیقه و اخت
لام اصل مسأله او دوازده بود و عائل شد بپانزده و آن تصحیح اوست زیر نام زوجه هندسه سه نوشتیم و زیر نام ام هندسه دو
و زیر نام شقیقه چهار و همچنین زیر نام شقیقه دوم چهار و زیر نام اخت لام دو بعد از آن انتقال کردیم ببطن ثانی سه وارث
یافتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح او از شش است و ما فی الید میت از بطن اول سه بود مقابله کردیم سه را با شش توافق
بالثلث یافتیم بنا بر آنکه سابقا اشاره کردیم که در صوره عدم انقسام تداخل حکم توافق دارد ثلث شش که دو باشد
بالا نوشتیم و ثلث سه زیرا انتقال کردیم ببطن ثالث که ام ست پنج وارث یافتیم سه بنت مذکوره و الوین ثلثین و سدسین
جمیع شد اصل مسأله از شش و شش منکسر میشود بر بنات میان نصیب بنات که چهار ست و میان رؤس ایشان که سه است
مباینه یافتیم ضرب کردیم سه را در شش هژده شد و آن تصحیح اوست باز تفحص کردیم از ما فی الید دیدیم که نگرفته است الا از بطن
اول و نصیب او اتحاد دو ست دو را در دو که بالای بطن ثانی مرقوم ست ضرب کردیم چهار شد مقابله کردیم چهار را با هژده توافق
بالنصف برآمد نصف هژده که نه باشد بالا نوشتیم و نصف چهار که دو ست پائین نوشتیم انتقال کردیم ببطن رابع سه وارث یافتیم
زوجه و ابن و بنت اصل مسأله از هشت یکی زوجه را و هفت منکسر میشود بر ابن و بنت عدد رؤس که سه است ضرب کردیم در هشت بیست
و چهار برآمد و وی اخذ نکرده است از بطن اول چیزی پس نصیب او از بطن ثانی که سه است در هندسه پرین که یک است ضرب
کردیم سه برآمد سه را در نه ضرب کردیم بیست و هفت شد پس بیست و هفت ما فی الید اوست مقابله کردیم با بیست و چهار توافق
بالثلث یافتیم ثلث بیست و چهار که هشت ست بالا نوشتیم و ثلث بیست و هفت که نه است پائین نوشتیم انتقال کردیم
ببطن خامس که یک شقیقه که بنت بطن ثالث بود متوفی شد چهار وارث گذاشت شقیقه و اخت لام و جده که بقیه وارثان
متقدم اند و چهارم زوج اصل مسأله شش ست و عائل بهشت شده است و وی از بطن اول و ثالث گرفته از بطن اول
چهار ست چهار را در دو ضرب کردیم هشت برآمد هشت را در نه ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو را در هشت زدیم
پانصد و هفتاد و شش برآمد و این نصیب او ست از بطن اول بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بطن ثالث نیز چهار
است چهار را ضرب کردیم در دو که هندسه زیرین است هشت حاصل شد هشت را در هشت زدیم شصت و چهار شد
بر آن کاغذ زیر محفوظ اول نوشتیم بدین صورت مجموع ششصد و چهل برآمد و آن ما فی الید اوست مقابله
کردیم با هشت انقسام یافتیم جزو سهم که ثمانین ست پائین نوشتیم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم
ببطن سادس یافتیم که اخت لام که بنت بطن ثالث و اخت لام بطن خامس ست مرده و چهار وارث گذاشت
اخت لام و جده که در بطن سابق هم بودند و زوج و اخ لاب تصحیح او از شش ست و نصیب او از بطن اول ولیده دو را در دو ضرب کردیم

چهار بر آمد چهار در نه زدیم سی و شش بر آمد سی و شش را در هشت زدیم دو صد و هشتاد و هشت بر آمد دو صد و هشتاد و هشت
بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بطن ثالث چهار بود چهار را در هشت ضرب کردیم هشت بر آمد هشت را در هشت زدیم
شصت و چهار بر آمد زیر محفوظ اول ثبت کردیم و نصیب او از بطن خامس یکی است یک را در هشتاد که هشتاد است
ضرب کردیم هشتاد بر آمد آن را زیر محفوظ ثانی نوشتیم بدین صورت جمع کردیم چهار صد و سی و دو بر آمد
مقابله کردیم با شش منقسم شد جزو سهم که هفتاد و دو است پایین ثبت کردیم انتقال کردیم
به بطن سابع که ام بطن ثالث و جده خامس و سادس بود چهار وارث گذاشت زوج و ام و جد و اخت لاب این مسئله
اکدریه است اصل مسئله شش و عول به نه و نصیب جد و اخت لاب که چهار است بباید که للذکر مثل حظ الانثیین
منقسم گردد پس انکسار لازم آمد عدد رؤس که سه است در نه ضرب کردیم پس تصحیح او از بیست و هفت است دیدیم نصیب او از بطن
ثالث سه بود سه را در دو ضرب کردیم شش بر آمد شش را در هشت زدیم چهل و هشت بر آمد و در بطون متاخر صفر یافتیم
ضرب نکردیم چهل و هشت را بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بطن خامس یکی است یک را در هشتاد که هشتاد
ضرب کردیم هشتاد بر آمد زیر محفوظ اول ثبت کردیم و نصیب او از بطن سادس یکی است یکی را در هفتاد و دو ضرب کردیم
هفتاد و دو بر آمد زیر محفوظ ثانی ثبت کردیم بدین صورت همه را جمع کردیم دو صد بر آمد مقابله کردیم با بیست و هفت
مباینت بر آمد بیست و هفت را بالا نوشتیم و دو صد را پایین انتقال کردیم به بطن ثامن شقیقه ثانیه یافتیم
که در اول شقیقه بوده و در ثالث بنت و در خامس شقیقه و در سادس اخت لام گذاشت سه وارث ام جده که سابق بود
و زوج و ابن تصحیح او از دوازده و نصیب او از بطن اول چهار بود چهار را ضرب کردیم در دو هشت بر آمد هشت را در نه زدیم هفتاد
و دو بر آمد و هفتاد و دو را در هشت زدیم پانصد و هفتاد و شش بر آمد پانصد و هفتاد و شش را در بیست و هفت زدیم پانزده هزار و پانصد
پنجاه و دو بر آمد بر کاغذی ثبت کردیم و نصیب او از بطن ثالث چهار بود چهار را در دو ضرب کردیم هشت بر آمد هشت را در هشت
زدیم شصت و چهار بر آمد شصت و چهار را در بیست و هفت زدیم یکهزار و هفتصد و بیست و هشت بر آمد زیر محفوظ اول ثبت
کردیم و نصیب او از بطن خامس سه بود سه را در هشتاد زدیم دو صد و چهل بر آمد دو صد و چهل را در بیست و هفت زدیم شش هزار
و چهار صد و هشتاد بر آمد زیر محفوظ ثانی ثبت کردیم و نصیب او از بطن سادس یکی است یکی را در هفتاد و دو ضرب کردیم هفتاد و دو
بر آمد هفتاد و دو را در بیست و هفت ضرب کردیم یکهزار و نهصد و چهل و چهار بر آمد زیر محفوظ ثالث ثبت کردیم بدین صورت
همه را جمع کردیم بیست و پنجهزار و هفتصد و چهار بر آمد و آن نافی الید اوست مقابله کردیم با دوازده منقسم شد بالای او صفر گذاشتیم
و پایین جزو سهم دو هزار و یکصد و چهل و دو ثبت نمودیم انتقال کردیم به بطن تاسع یافتیم که زوج جده متوفی شده است و دو وارث گذاشت ام

وشقیق تصحیح مسئله از سه و نصیب او از بطن سابع نه بود نه را در دو صد ضرب کردیم یکهزار و هشت صد برآمد در بطون متاخره
صفر بود ضرب نکردیم پس باقی الیداد همین عدد رست مقابله کردیم با سه القسام یافتیم بالای او صفر گذاشتیم و زیر او جزو سهم
ششصد ثبت کردیم انتقال کردیم به بطن عاشر اخت علاتی جده را یافتیم که دو صد و شصت و گذاشت یک جد از فقط مسئله او از یک
و نصیب او از بطن سابع چهار است چهار را در سهم سه یعنی که دو صد و شصت ضرب کردیم هشتصد برآمد و آن باقی الیه
او ست مقابله کردیم با یک القسام برآمد صفر بالا گذاشتیم و هشتصد پایین نوشتیم چون این عمل تمام شد خواستیم که انتقال
کنیم بجامعه که تصحیح جمیع مسائل از وی صحیح شود پانزده را در دو ضرب کردیم سی برآمد سی را در نه ضرب کردیم دو صد و هفتاد
برآمد دو صد و هفتاد را در هشت زدیم دو هزار و یکصد و شصت برآمد دو هزار و یکصد و شصت را در بیست و هفت ضرب
کردیم پنجاه و هشت هزار و سه صد و بیست برآمد و آن جامعه جمیع مسائل است خواستیم که این مبلغ را بر احیا تقسیم کنیم
شقیق را یافتیم که از بطن ثانی نصیب او دو بود دو را در مهندسه یعنی که یک بود ضرب کردیم دو برآمد
دو را در نه ضرب کردیم هژده برآمد هژده را در هشت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در بیست
و هفت ضرب کردیم سه هزار و هشتصد و هشتاد و هشت برآمد آنرا محاذی اسم شقیق از سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم
بشقیقه یافتیم که از بطن ثانی یکی یافته است فقط یکی را در یک ضرب کردیم یک برآمد یکی را در نه
ضرب کردیم نه برآمد نه را در هشت ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو را در بیست و هفت زدیم یکهزار
و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی اسم شقیقه در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم باب یافتیم که
از بطن ثالث نصیب او سه بود فقط سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت ضرب
کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در بیست و هفت زدیم یکهزار و دو صد و نود و شش برآمد
محاذی اسم اب در سطر احیا نوشتیم بعد از آن بزوجه از بطن رابع سه یافته است فقط سه را در نه
ضرب کردیم بیست و هفت برآمد بیست و هفت را در بیست و هفت ضرب کردیم هفتصد و بیست و نه برآمد آنرا
محاذی زوجه در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم بابن ابن را از بطن رابع چهارده بود چهارده را در نه
ضرب کردیم یکصد و بیست و شش برآمد یکصد و بیست و شش را در بیست و هفت ضرب کردیم سه هزار
و چهار صد و دو برآمد محاذی ابن در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم به بنت بنت از بطن رابع هفت
یافته است هفت را در نه ضرب کردیم شصت و سه برآمد شصت و سه را در بیست و هفت ضرب کردیم یکهزار
و هفتصد و یک برآمد آنرا محاذی بنت نوشتیم انتقال کردیم بزوج زوج از بطن خامس سه یافته است سه را در بیست و

ضرب کردیم دوصد و چهل برآمد دوصد و چهل را در بیست و هفت ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشتاد برآمد آنرا محاذی زوج
نوشتیم انتقال کردیم بزوج ثانی از بطن سادس سه یافته است سه را در هفتاد و دو ضرب کردیم دوصد و شانزده برآمد دوصد و شانزده را در بیست و هفت
زدیم پنجهزار و هشتصد و سی و دو برآمد محاذی زوج ثانی نوشتیم انتقال کردیم اخ لاب از بطن سادس یک یافته بود یک را در هفتاد و دو
ضرب کردیم دوصد و شانزده برآمد دوصد و شانزده را در بیست و هفت زدیم پنجهزار و هشتصد و سی و دو برآمد محاذی زوج ثانی نوشتیم
انتقال کردیم اخ لاب از بطن سادس یک یافته بود یک را در هفتاد و دو ضرب کردیم هفتاد و دو شد هفتاد و دو را در بیست و هفت
ضرب کردیم یکهزار و نهصد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی او نوشتیم انتقال کردیم بام که در بطن دیگر جده شده از بطن سابع نصیب او
شش بود شش را در دوصد ضرب کردیم یکهزار و دوصد برآمد آنرا بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بطن ثامن دو بود دو را در
هزار و یکصد و چهل و دو ضرب کردیم چهار هزار و دوصد و هشتاد و چهار برآمد با محفوظ اول جمع کردیم پنجهزار و چهار صد و هشتاد و چهار برآمد
آنرا محاذی ام نوشتیم و انتقال کردیم جد در بطن سابع است و دیگر بار نیز جد است نصیب او از بطن سابع هشت است هشت را
در دوصد ضرب کردیم هزار و ششصد شد بر کاغذی نوشتیم و نصیب او از بطن عاشر یکی بود یک را در هشتصد ضرب کردیم
هشتصد برآمد با محفوظ اول جمع کردیم دو هزار و چهار صد شد آنرا محاذی جد نوشتیم و انتقال نمودیم زوج از بطن ثامن نصیب او
سه بود سه را در دو هزار و یکصد و چهل و دو ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و بیست و شش برآمد محاذی زوج نوشتیم و انتقال
کردیم ابن از بطن ثامن نصیب او هفت است هفت را در دو هزار و یکصد و چهل و دو زدیم چهارده هزار و نهصد و نود و چهار
برآمد محاذی ابن نوشتیم و انتقال کردیم ام از بطن تاسع نصیب او یکی است یک را در ششصد ضرب کردیم ششصد شد محاذی ام نوشتیم
و شقیق از بطن تاسع نصیب او دو است دو را در ششصد ضرب کردیم یکهزار و دوصد برآمد محاذی شقیق نوشتیم مشبکه
تمام شد فصل چون عدد الضبا از الوف الوف منتظم باشد تنزیل آنها بر ترکه مشکل شود و معرفت نصیب هر یکی بحصه او
از ترکه دشوار گردد و مستفتی بحیرت درماند و قاسم نزدیک قسمت دست و پا گم کند پس محتاج شدند بقاعده که سد این خلل کند
و اهل حساب را درین باب عملی چند است یکی از آنها که سهل المأخذ است و از مخترعات کاتب الحروف است آنست که تنزیل مرتبه
بمرتبه مستقیم میباشد تنزیل قصوی آن تنزل الوف باحاد است پس مکتوب در مرتبه الوف را احاد اعتبار کنند و مکتوب در
مرتبه عشرات الوف را عشرات و علی هذا القیاس و تنزل اوسط تنزل مآت باحاد است و تنزل ادنی تنزل عشرات
باحاد است هر تنزیلیکه مناسب کثرت اعداد ترکه باشد اختیار کنند و آنچه باقی ماند از مراتب احاد و عشرات و مآت هر واحد را
عشر عشر العشر اعتبار کنند اگر تنزل اشد است و هر یک را عشر العشر اگر تنزل اوسط است و هر یکی را عشر اگر تنزل اقل است
پس اگر رفع این کسور یا جمعها بعد میسر آید مثلا اعشار العشر را بنصف العشر میتوان آورد یا ثلث العشر فبها و الا دشواری

فهم کسور و فهم انصبا المیزان الصحیح باید سنجید و من ابتلی ببلیتین فلیختر اهونهما کار باید بست و گاهی از تنزل بعضی اغماض کرده تنزل الی
یا اقل صلح باید نمود و گاهی فهم و تفهیم کسور را هموار باید ساخت دیگر آنکه انصبا را با یکدیگر مقابله کنند اگر تداخل باشد فقط اقل را یکی حقیقی
کنند و اکثر را بهمان نسبت بسط نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گرفت و هر نصیبی را بر وفق آن باید آورد و اگر در
بعضی انصبا توافق و در بعضی تداخل باشد توافق اعتبار باید نمود و اگر تباین باشد در بعض انصبا یا کل آن این نوع متعذر است دیگر اختصار اسما
بجز کسیکه مستفتی از وی میراث گرفته است میت نشمرند و نام او ننویسند و سهام او ندهند و متعرض موت او و تقسیم سهام او
نشوند و دیگر اختصار تصحیحات و معنی اختصار تصحیح آنست که استخراج کننده فرایض در صورتها که بر رؤس فریق منکسر میشود و بجلد
ادراک کند که در بطون آینده عدد این مسئله متضاعف خواهد شد بوجهیکه انکسار مندفع گردد پس مقید تصحیح کسور نشود و صبر
کند تا وقتیکه تضاعف اعداد حاصل شود زیرا که مقصود اصلی تصحیح در انصبای احیاست و آن حاصل است باید دانست
که ترکه خالی از دو حالت نیست یا از آن قبیل است که عین او منقسم نمی شود مانند حمام و حیوان یا از آن قبیل است که عین او
منقسم میشود مانند حبوب و نقود و ارض پس حصه او از ترکه مانند حصه اوست از جامعه و این مسئله از ادعیه متناسبست که
ثالث مجهول است و چاره دانستن آن تقریط است و تقریط عبارت از استخراج قیراط جامعه است یعنی جزو بیست و چهارم
و طریق او آنست که تقسیم کنند جامعه را بر بیست و چهار حاصل القسمت قیراط اوست پس اگر حاصل القسمة صحیح بر آمد فبها
و اگر کسری با او جمع شد و تسویة الکسور خواهی مخرج کسر را در جامعه ضرب کن و حاصل الضرب را جامعه ساز و از آن قیراط
صحیح بر آید و اگر کسر مضاعف یا معطوف بر آید مقابله کن هر دو کسر را اگر توافق است وفق یکی در دیگری ضرب کن
و حاصل را در جامعه و حکم چند عدد از کسور بر همین قیاس باید کرد و اگر از تزاید مراتب احتراز مقصود باشد همان کسر را
تلفظ کن و طریق تقسیم قراریط بر احیا آنست که جدولی رسم کنی از بالای صفحه بسوی پایان آن بقدر امتداد انصبا و آنرا
تقسیم کن بخطوط فاصله تا خانهای پیدا شود و در هر خانه نصیبی از انصبای احیا یکی زیر دیگری رسم کن و بالای آن
جامعه بنویس و بر جنب این جدول جدولی دیگر مشابه او در طول و خانها بنویس و بالای این جدول قیراط جامعه ثبت کن
بعد از آن حل کن قیراط را باضلاع او تا آنکه واحد را هم باسم آن کسر میتوان خواند مثلا مائتین حاصل میشود از ضرب دو
در مائة پس یکی از اضلاع او دو است و مائة حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از اضلاع او ده است دیگری عشر ده است
و مخرج عشر عشره است و دیگر بار نیز عشره از اضلاع او شد و چون اضلاع پیدا شد جدولهای محاذی جدول قراریط
بمقدار اضلاع بنویس و هندسه ضلع بر سر جدول بنویس و مقدم کن اکثر را بر اقل بعد از آن نصیبی را بگیر و قسمت کن بر قراریط
و حاصل القسمة را در جدول قیراط محاذی آن نصیب ثبت کن و اگر کسری باقی مانده است مناسب ضلع اول محاذی آن نصیب بنویس

واگر کسری دیگر مناسب ضلع ثالث نیز باقی ماند باشد. در جدول ضلع ثالث تا آنکه منتهی شود

جامع المسائل کلها	وفق الجامعه	جدول العشر	جدول العشیر	جدول قیراط الموفق	عشر القیراط	تسع عشر القیراط	تسع تسع عشر القیراط
۵۸۳۲۰	۱۹۴۴۰	۱۹۴۴	۱۰	۸۱۰	۱۰	۹	۹
۳۸۸۸	۱۲۹۶	۱۲۹	۶	۱	۹		
۱۹۴۴	۶۴۸	۶۴	۸		۸		
۱۲۹۶	۴۳۲	۴۳	۲		۵	۳	
۷۲۹	۲۴۳	۲۴	۳		۳		
۳۴۰۲	۱۱۳۴	۱۱۳	۴	۱	۴		
۱۷۰۱	۵۶۷	۵۶	۷		۷		
۶۴۸۰	۲۱۶۰	۲۱۶		۲	۶	۶	
۵۸۳۲	۱۹۴۴	۱۹۴	۴	۲	۴	۰	۰
۱۹۴۴	۶۴۸	۶۴	۸		۸	۰	۰
۵۴۸۴	۱۸۲۸	۱۸۲	۸	۳	۲	۵	۱
۲۴۰۰	۸۰۰	۸۰			۹	۷	۸
۶۴۲۶	۲۱۴۲	۲۱۴	۲	۲	۶	۴	
۱۴۹۹۴	۴۹۹۸	۴۹۹	۸	۶	۱	۶	۳
۶۰۰	۲۰۰	۲۰			۲	۴	۲
۱۲۰۰	۴۰۰	۴۰			۴	۸	۴

مثال آن دو جامعه بروفق نظر کردیم در این انصبا یافتیم که همه آنها متوافق اند بثلث پس ثلث جامعه را جامعه ساختیم و ثلث
هر نصیبی محاذی آن نصیب ثبت کردیم مثال این دو جامعه ثانیه لعشر آن و درین صورت عشر جامعه بگیرند
و جامعه سازند بعد ازان امتحان کنند نخست جدول اعشار را جمع کنند و هر ده را یکی گیرند و آنچه کسر باقی ماند
آنرا دفع کرده بتقریر نمایند مانند آنکه دو خمس و چهار خمس و بعد ازان جدول احاد تا مه را جمع کنند و با مجموع
اول جمع نمایند حاصل الجمع را با عشر جامعه تطبیق دهند اگر مطابق بر آمد عمل صحیح است و الا تدارک خلل باید کرد
مثال اختصار تصحیحات است که تصحیح مسئله ام ام که در ما بعد دو بار جدا شده و از نه اعتبار کنیم اعتماد بران که در انصبا
احیا چون حصه او را در نه ضرب کنیم و حاصل را در هشت تصحیح احیا راست می آید مثال تقریط آنست که تقسیم کردیم
نوزده هزار و چهار صد و چهل را بر بست و چهار حاصل القسمة هشتصد و ده بر آمد و آن قیراط او است پس حل
کردیم اضلاع او را تا آنکه بواحد رسید پس گفتیم هشتصد و ده حاصل میشود از ضرب ده در هشتاد و یک هشتاد و یک
حاصل میشود از ضرب نه در نه و یکی تسع نه است پس اضلاع او سه بر آمد عشر و تسع عشر و تسع تسع عشر پس چهار جدول
رسم کردیم بر جدول اول زیر قوس نوشتیم هشتصد و ده و بالای قوس هندسه بست و چهار و بر سر جدول دوم عدد
ده تا دلالت باشد بر آنکه این جدول اعشار قیراط است و بر جدول ثالث نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول
تسع عشر قیراط است و در جدول رابع نیز نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول تسع تسع عشر است بعد ازان
در تقسیم قراریط نامه در جدول قیراط نوشتیم و کسور آنرا در محل آنها و نزد یک جمع اقل کسور را جمع کردیم و هر نه را یکی شمردیم باز بالا
ازان رفتیم هر ده را یکی شمردیم باز انتقال کردیم بجدول قیراط و محفوظ را با آن اعداد جمع کردیم راست آمد

باب میراث ذوی الارحام غیر اهل الفرایض والعصبات باب در میراث اصحاب قرابة غیر اهل فرایض
و عصبات **مالک** عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عبد الرحمن بن حنظلة الزرقی انه اخبره
عن مولی لقریش کان قدیما یقال له ابن مرسی انه قال کنت جالسا عند عمر بن الخطاب فلما صلی الظهر
قال یا یرفا هلم ذلک الکتاب لکتاب کتبه فی شأن العمة یسأل عنها و یستخبر فیها فاتی به یرفا فدعا
بتور او قدح فیه ماء فمحی ذلک الکتاب فیه ثم قال لو رضیک الله اقرک ابن مرسی نشسته بودم
نزدیک عمر بن الخطاب پس وقتیکه خواند نماز ظهر را گفت ای یرفا بیار آن کتاب را اشاره کرد بنامه که
نوشته بود آنرا در باب عمه سوال میکرد از حال آن و خبر می پرسید ازان پس آورد یرفا آن نامه را پس
طلبید عمر پیاله سنگین یا پیاله چوبین که در وی آب بود پس محو ساخت آن نامه را دران پیاله بعد ازان گفت

اگر رضامند میشد خدا تعالی مقرر میگذاشت ترا **مالک** عن محمد بن ابی بکر بن حزم انه سمع اباه کثیرا

یقول کان عمر بن الخطاب یقول عجبا للعمة تورث ولا ترث عمر بن الخطاب میگفت عجب است عمه را که

وارث خود میگردانند پسران برادر را و خود وارث نمی شود **قال** مالک الامر المجتمع علیه عندنا الذی لا

اختلاف فیه والذی ادرکت علیه اهل العلم ببلدنا ان ابن الاخ للام والجد ابا الام والعم اخا الاب للام

والخال والجدة ام ابی الام وابنة الاخ للاب والام والعمة والخالة لا یرثون بارحامهم شیئا قال وانه

لا ترث امراة هی ابعد نسبا من المتوفی ممن سمی فی هذا الکتاب برحمها شیئا وانه لا یرث احد من النساء

الا حیث سمین وذلک ان الله تبارک وتعالی ذکر فی کتابه میراث الام من ولدها ومیراث البنات

من ابیهن ومیراث الزوجة من زوجها ومیراث الاخوات للاب ومیراث الاخوات للام وورثت الجدة

بالذی جاء عن رسول الله صلی الله علیه وسلم فیها والمرأة ترث من اعتقت هی نفسها لان الله تبارک

وتعالی قال فی کتابه فاخوانکم فی الدین وموالیکم گفت مالک حکمیکه اتفاق حاصل شد بران نزدیک ما و اختلاف نیست

دران و حکمی که یافتم بران اہل علم را در شہر خود اینست که پسر برادر اخیافی و جد که پدر مادر باشد و عم که برادر

اخیافی پدر باشد و خالو و جده که مادر پدر مادر باشد و دختر برادر اعیانی و عمه و خاله وارث نمی شوند بقرابتہای خود

چیزی را گفت مالک وارث نمی شود ہیچ زنیکه وی دور تر باشد از روی نسب به نسبت متوفی از انہا که ذکر کردیم

درین کتاب بقرابت خود چیزی را و حکم اینست که وارث نمی شوند زنان مگر آنجا که نام ایشان برده شد و تفصیل این

که خدا تعالی ذکر کرد در کتاب خود میراث مادر را از فرزندان خود و میراث دختران را از پدر خویش و میراث زن را

از شوہر خود و میراث خواہران اعیانی یا علاتی یا اخیافی از برادر خویش و وارث ساخته شد جده از سبب حدیثی که

آمد از رسول الله صلی الله علیه وسلم در باب او و زن وارث میشود کسی را که آزاد کرده باشد خود وی زیرا که خدا تعالی

فرمود در کتاب خود فاخوانکم فی الدین وموالیکم **باب** لا یرث المسلم الکافر وارث نمی شود مسلمان ہیچ کافر را

مالک عن ابن شہاب عن علی بن حسین عن عمر بن عثمان بن عفان عن اسامة بن زید ان رسول الله صلی الله

علیه وسلم قال لا یرث المسلم الکافر رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود وارث نمی شود مسلمان کافر را **مالک** عن

ابن شہاب عن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب انه اخبره انما ورث ابا طالب عقیل وطالب ولم یرثه علی فلذلک

ترکنا نصیبنا من الشعب علی ابن حسین گفت جز این نیست که وارث ابو طالب شدند عقیل و طالب و وارث او نشد

علی گفت علی بن حسین پس برای همین سبب ترک کردیم نصیب خود را از شعب ابی طالب **مالک** عن یحیی بن سعید

علیه ابو حنیفة ویقدم علیهم الرد علی اصحاب الفرائض سوی الزوجین فی المختلم و اصل المذهب انه لا یورث ذو الارحام بل المال بیت المال وافتی المتأخرون اذا لم ینتظم امر بیت المال بالرد علی اهل الفرائض غیر الزوجین و فضل علی فروضهم بالنسبة وان لم یکونوا صرف المال الی ذوی الارحام

عن سليمان بن يسار ان محمد بن الاشعث اخبره ان عمة له يهودية او نصرانية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر
ذلك لعمر بن الخطاب وقال له من يرثها فقال له عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اتى عثمان بن عفان فسأله عن
ذلك فقال عثمان اتراني نسيت ما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمه محمد بن الاشعث یهودیه بود
یا نصرانیه متوفی شد و محمد بن الاشعث ذکر کرد این ماجرا پیش عمر بن الخطاب گفت او را وارث او کی می شود پس گفت
او را عمر بن الخطاب وارث میشوند اهل دین او بعد ازان آمد پیش عثمان بن عفان پس سوال کرد او را ازین ماجرا
پس گفت عثمان آیا می بینی مرا که فراموش نموده ام آنچه گفته بود ترا عمر وارث او می شوند اهل دین او **مالك**
عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم ان نصرانيا اعتقه عمر بن عبد العزيز ثم هلك قال اسمعيل فامرني عمر
بن عبد العزيز ان اجعل ماله في بيت المال نصرانی را آزاد کرد عمر بن عبد العزیز بعد ازان بمرد آن نصرانی گفت اسمعیل
پس امر کرد مرا عمر بن عبد العزیز که بنهم مال او را در بیت المال یعنی عمر بن عبد العزیز خود وارث آن نشد بجهت
نصرانی بودن آن و همین است مذهب جمهور علما که کافر از مسلمان وارث نمی شود و مسلمان از کافر و انواع کفر
یک ملت قرار داده اند پس یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی وارث میشوند شد **باب** ميراث الحميل
حمیل آنست که فرزندی با مادر خود اسیر گرفتیم پس آن فرزند حمیل است و اگر حامل بیاید در دار الاسلام و وضع نماید
آن ولیده است نه حمیل **مالك** عن الثقة عنده انه سمع سعيد بن المسيب يقول ابى عمر بن الخطاب ان يورث احدا
من الاعاجم الا احدا ولد في العرب عمر بن الخطاب قبول نکرد که وارث گرداند هیچ یک را از اعاجم الا کسی که زاده شد
در عرب قال مالك وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعته في العرب فهو ولدها يرثها ان ماتت
وترثه ان مات ميراثها في كتاب الله عز وجل گفت مالک اگر آمد زنی در آن حال که حامل است از زمین دشمن پس بزاد
ولد را در عرب پس او فرزند او است وارث میشود این فرزند مادر خود را اگر مادر بمیرد و وارث او میشود آن فرزند
اگر او بمیرد موافق میراث خود در کتاب خدای عز وجل **باب** ميراث من جهل تقدم موته باب در میراث کسی که
دانسته نشد تقدم موت او **مالك** عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن وعن غير واحد من علمائهم انه لم يتوارث
من قتل يوم الجمل ويوم صفين ويوم الحرة ثم كان يوم قديد فلم يورث احد منهم من صاحبه شيئا الا من
علم انه قتل قبل صاحبه با یکدیگر وارث نشدند آنانکه کشته شدند در روز جمل و روز صفین و روز حره بعد ازان واقع شد
روز قدید پس وارث گردانیده نشد هیچ یک از ایشان از صاحب خود چیزی را مگر شخصی که دانسته شد که او
مقتول شد پیش از صاحب خود قال مالك وذلك الامر الذي لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد